۱۰۲۲۷
بازدید شد
۱۳۸۲
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب تاریخ عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندر بیک منشی
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۳۷۲۵
شمارهٔ ثبت کتاب ۵۰۸۴۷
۹۲۱۹
۱۰۲۲۷
۸۳۳۶

تاریخ عالم آرای عباسی

کتابخانه مجلس شورای ملی

دُرِّ نثرِ ثنای کبریای الهی که

آتش افروز [illegible] و ثنا و ستایش بارگاه احدیت که خارج تصور اوهام است جان عالم
تحفه بود بار رای گذارش آن نی آنانکه جبین از آرزوی عقیدت اقرار پای جباریت بر ثنا همراه مقصود
نهاده اند سرگردانان بادیه حیرت اند که در راه این کام خواهش و سپاس گذاری در گل مانده اند
در یافت نشاء صمدیت در بزم دانش شمع بخشی افروخته بقیل و قال و قدم در مانده اند صدر نشینان کوی
نادانی اند که از جهان نگرد ذات و هوش و خرد دور افتاده بمضمون این مقال که نظم گنه خرد هم خورد
انجامت ترتیب داده و دانسته آنکه [illegible] تو ثبت پای بند جهل محال گشته اند سزاوار اخلاص تمامی
و بیدانشی خود آن دانستم که قدم اندیشه ازین تکاپوی شتافته ساخته در دامن خموشی کشم و از آنچه در
تنگنای حوصله تربیت خاصه تنگ مایگان با نیاز و دانش کجا ی ندارد و ساکت بوده مهر او بر [illegible]
دل زنم به رغبت و هیچ رنگ و در دامن عقیدت [illegible] آویخته زبان محمدت بیان بدین مقال گویا گردانم نظم
انجا که کمال کبریای تو بود [illegible] همه حمد و ثنای تو بسزای تو بود [illegible] و نعت جلال مقدس حضرت نبوی [illegible]

و مفاخر مرتضوی و ائمه طاهرین برگزیده آرایان بارگاه اصطفا و ارتضا و [illegible] راه هدایت اند
تا اوصاف ستایش ذوی [illegible] و لهذا خود را پای زاوده [illegible] سرگردان بادیه حیرت [illegible] و انی بنا خلق
و از آن مرحله [illegible] باز آمده و شروع در مقصود نموده اولی و انسب [illegible] نموده [illegible]
غرض از تسوید این مقالات آنست که اقل العباد [illegible] السمهری [illegible] گرد آورد [illegible]
کوته خردان و خامه پرست خود را از اکتساب علوم [illegible] که طبیعت با آن راغب و آشنا شده بود باز
آورده و هوس کسب علم [illegible] نمودم و [illegible] بدان شغل با تمام می پرداختم چون در آن فن
بحقیقت ناقص خود فی الجمله رتبه کمال یافتم و برخی از اوقات شریف را بمهمات ارباب دولت مصروف [illegible]
عقل دور اندیش مرا از شکر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم این شغل خسیس [illegible] کرده [illegible]
از دور باطن [illegible] و کمال [illegible] گردی [illegible]
[illegible] صورت پرستی چون [illegible] تمام خلاصه اوقات بیطالت گذشته بود و تحصیل طبیعت [illegible]
[illegible] گشته بود [illegible] بعضی اعزه که جامع فنون قابلیت و استعداد بوده از علم انشا
بهره تمام داشتند فایز میشدم و در اوقات صحبتی [illegible] شیرین و نکات دلپذیر [illegible]
[illegible] و تعلیم [illegible] صفحه بیان می نگاشتند شاهد وی نمودم طبع [illegible] که [illegible] شیوه [illegible]
رغبت نموده نظم آن [illegible] در دلم پدید آمد [illegible] از آن [illegible] و چه [illegible] این هوس در مزرع دل [illegible]
شوق در دامن آن عزیزان [illegible] شرف غلامی و خدمتگاری پادشاه والا جاه [illegible]
[illegible] کشور [illegible] حسب [illegible] نسب [illegible] القاب [illegible] بالفاظ [illegible]
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] صلوات الله الملک الاکبر [illegible]
سلام الله علیه و اولاده و [illegible] آرایش [illegible] و شرف غلامی و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین را
سرمایه [illegible] و رو [illegible] دانسته خود را [illegible] آن حضرت [illegible] شمار [illegible]

دولت عظمی و سلطنت کبری بر سروران عالم و پادشاهان ما تقدم رتبهٔ تفوق و سروری داده و جای [illegible]
کمر پای بست پر تکلف سخن پردازی انوار ظل الهی از جبینه همایونش درخشان و آفتاب تیغ آتش فشانش بر مفارق
عالمیان تابان و غرض اصلی از تسوید این اوراق پریشان مصادرات احوال محسن مآل آن سلطان
جمشید نشان عدل دین پرور داد اساس خلف صدق مرتضی عباس که از ورود کار [illegible] باد و دولتش تا به پادشاه عالم
باد و در [illegible] در سلک منشیان بارگاه خلافتش منخرط گردیدم و [illegible] روزی که [illegible] زبان شعشعهٔ عظیم
بود از ابر الطاف [illegible] چنانچه در حوزهٔ [illegible] و مناسبت فهم و فطرت بهره [illegible] باکمالات [illegible]
از علو همت به [illegible] شرف بهره [illegible] باشم نظم دارم دلی که [illegible] چون [illegible]
که این [illegible] جای [illegible] چون [illegible] سلف [illegible] باشم [illegible] و بر [illegible] این
پادشاه [illegible] ایام [illegible] برای [illegible] بودم [illegible]
[illegible] ما تقدم [illegible] و [illegible] و [illegible] وقایع احوالش [illegible]
کتب [illegible] بالعبارات [illegible] عبارات [illegible] و [illegible] داده [illegible]
[illegible] بان و الا قدر را آن برابر [illegible] بخاطر آوردم که چون [illegible] اوالاجاه [illegible]
شد [illegible] که [illegible] ارباب استعداد و [illegible] طبع سخن سرای را در مقابل [illegible]
در [illegible] و مصادرات احوال [illegible] آن [illegible] احوال را [illegible] ارتسام [illegible]
کوهر [illegible] الا [illegible] بیان نگاری [illegible] جهان آرای سخن را [illegible]
عالم [illegible] سرای [illegible] گردد [illegible]
این [illegible] از [illegible] شرف [illegible] آثار [illegible]
باقی بود [illegible] سخن در جهان [illegible] و صفای [illegible] کار [illegible]
طفل این آرزو [illegible] دانشوران روزگار [illegible] و [illegible]

چه اخود [illegible] ارباب [illegible] و سازی [illegible] سخن سرایان بالاتر از آنست که دست [illegible]
پای [illegible] بجا آن [illegible] و [illegible] سخن سرایان معنی آرا از پیاتر از آنست که [illegible]
نام و نشان کرده نظم [illegible] گوهر پاک [illegible] عالم خاک چو خوابه [illegible] راز
کرده [illegible] و [illegible] عقیب [illegible] سخن [illegible]
باده [illegible] تاج [illegible] یا [illegible] سکندر [illegible] هیهات [illegible]
و نقطه را [illegible] آفتاب [illegible] آید [illegible]
مصرع [illegible] کردن از کجا [illegible] چون [illegible] باز [illegible] و گاهی دیگر [illegible]
طبع [illegible] که [illegible] ایشان [illegible] که اگر [illegible]
قلم اندیشه [illegible] این [illegible] نظم [illegible] که چه [illegible] طبع [illegible]
وادی [illegible] و [illegible] و از [illegible]
باز [illegible] کتب سیر و تاریخ [illegible] معلوم است [illegible]
باشد [illegible] تمام [illegible] سخن [illegible]
وا [illegible] نظم [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] که [illegible] لطف خدا [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] ای دو [illegible] احوال [illegible]
[illegible] بسلامت عبارات و الفاظ مناسب و [illegible]
[illegible] و [illegible] شغل [illegible]
آید و [illegible] که [illegible] بیت [illegible] چنین [illegible]
[illegible] صنایع [illegible] چه [illegible] بر [illegible]

این نسخهٔ شریف که انگشت و طبع بهانه جو پیرای زبان فرمان دو زبان کرده و تبویب سامانی دوستکار
همت آرایش داشت بازار معانی نمود و هنگامه سخن پردازی گرم ساز و در موزه گوهر را به عبارات
شریف و استعارات لطیف در رشته تحریر کشید و با شعار آبدار مناسب ترصیع داده و پیرو بی فطرت را با پیرای
غواص طبیعت آنقدار لآلی ثمین و معانی رنگین از بحر دانشش به ساحل ظهور آورد که هیچ که اشارات پادشاه
والا جاه و دستور العمل دو رکار راست تألیف این مختصر عمور کم بضاعت نیز مرتب الشمل مستعد آن تصنیفات ش
کرده **نظم** اگر بختم کنون یاری نماید • در درج صورت قلم گشت بده • دهان شهنشاه جوان بخت • رقم بر کشور آشوب
تخت • بگونه گونه گوهرهای معانی • بسیار ایم دکان گشته وانی • زبحر دانش آن قدر دره که گروه عالم از فرویش
درین دشت آب و حیرت پر قدر و مشغول فروز انجمن آگاهی گشته زبان بیچاره دکشود که ای مهرپرورش باد دولت
و سرگردان باد به حیرانی عرصه بارگاه و پادشاهی توئی نزار مساحت پرورش صحن کبریای الهجت اعتبار عطیهای سلطانی
شانه ارتفاع به رفع سپنجی که خط لب اطلب قرب و قربت را جز به توسط مقربان حرم عزت دران
راه است و نه دو در ما رکان نهانخانه جویی را پرسیده پرده گشایان نزاولی سلطنت در خلوت رای مقصود از
به دو انجب و دو افضل صبح ابداع هیچ امری از امور و درین سرای غرور پی ترتیب سبب انگیخته باشند صورت وقوع
نمی پذیرد و مضمون این آیه اذا اراد الله شیئا هیئ اسبابه بر شاه باید علامت صادق گردد درین دولت ارجمند و سلطنت سعادت
پیوند عالیجناب قدر دانی و ادعیه کارخانه خلافت و جهانبانی است که به وفور فضایل و کمالات ارواح آن
عصر پیش است اصحاب دولت و خوش شناسی زینت بخش مسند وزارت صاحب دولت که بانواع عنایت و استعداد
ارکان را آگاه بر صواب اندیشش و پیش بینی ارادت اخلاص خیش ارباب سکان سرا دولت اقبال نمود و هیچ جهان سخن معتبر
و سرافراز بقدمت خدمت موروثی آبا و اجداد از خاصان حرم عز خدمت زو دستور آصف مرتبت سلیمان
مکان ناظم مهام دولت ابد بنیان مؤتمن دولت خاقانی مسند بارگاه سلطانی • شهریار و جهان شهریار کشور جو •
ابن یمین دولت آصف نسبت عماد • عماد ملک و ملت عمدة الدولت ابن جهان فضل ابن مربع صغار و کبار • نتایج قرش

که بخشید خلق جهان • آنکه ذره فیض انتظام تیغ فولادی • خداوند کار رجال الاطلاق ناظم مهام الخلائق بالارث
و الاستحقاق • نبی والاسلطان این شه مردان • یگانه گوهر دریای جود و طالب خان • که به واسطه عطایای حسب
دستور و دبیر و به نسبت آلای نسب لولوی عمان فضل و بهر خلف دودمان انسا و البر عقل جد و البر نصر الملة
والدین الطوسی روح الله چون به بستاری بهره دو رخو که دل اعاظم و عشرت سرای ضمیر چراغ بینش او چشمکی
بهره مند مصباح عقل فسر و روغ افزای انجمن آگاهی گردیده و دیده و حقیقت بین بارشد طالع انجمب چون نهال اقبال
بلند آن در ابتدای آمد و اخلاص و برین خرف و شدی که شمه از مناقب و مفاخر جلالش به جمعه دوام در طی وقایع و احوال
گرامی خود یوز زبان به بستاری خامه و زبان نگارش پایه معنی والد ماجد عنوان شده آن آفاق **نظم** علت غایی
ایجاد و بحار عالم نیک • کرم تحاد و کرم از دست و دل او زاده • ای عجب در یتیمی که به پرورش ما باد و هم صدف گوهر نامد او
سعد جهان مطلب و مطالب مدعا گردید • لهذا اصفوه خاطر مجتمع مرزا از بهر و سه و فوقه پرداختم و بدل عقیده که این
لطایف دولت را که هم گنجینه معانی و هم گنجور سعادت بنام و القاب سامی شهریار مفاخر رستم وکیش عهده مرتوز
و گرامی ساختم امید چنانست که این دفتر سعادت و مجموعه اقبال بوساطت آن دستور فلک فر ملک خصال از محل
نظر قبول بپایه برنا اعلی خلد الله ملکه ابدا و شانها شایسته مجلس عالی و محفل کیانی تجاه شنجانی آن آفرخجسته اختر گشته عبارات
ساده و بی تکلف این نسخه که خالی از آلایش غوامض و آرایش نقش و نگار است بپایه و معارایل اورنگ که نظر انظار اولو
الالباب ارگرده دو و طلعت مسیحی از نتو بدان شرف تا از عالم آرا خوش گذاری رتبه علای عالی آستان و شکر ثمر بندگی شهریار کامکار
بوسیله که بدیره وقایع این دولت و مناقب جلیله دستور مکرم عالیجاه و استحکم زمام ابد الدهر زبان زد خاص و عام باد
نظم که بر دوسی و صحبت شهریاران • بلند آوازه شد چون نام آنان • خجسته لسنی که نظم خسروانی • کجا بردی کسی نام نظامی
چون از تشنه عمر به هفت رفت ترجمه شد نم گنجینه این باغ نشستنم تم و کلید قلم عجایب رقم اندیشه را در میدان سخنوری
گولالان در آورده و شروع در شرح مجملات زمان ابد مقرون نشستی از نور و ولادت تا امروز که مطابق سنه خمس و ثمانین
و الف است سنین عمر شریفش بکهل رسید و امیدوارم که تا ایام جوانی و عنفوان جوانی دولت و کامرانیت

نبوده‌ام و آنچه بر تو شهود و برهان تازه بود و بی زیاده و نقصان بقلم در آورده‌ام و آنچه اطلاعی از آن نداشتم
فرو رفته با اقوال ناقلان اعتماد ننموده و بی تکلف عبارت در رشته تحریر کشیده‌ام و این شکرنامه نامی و صحیفه گرامی را
بتاریخ عالم آرای عباسی موسوم گردانیده و از مقدمات و عبارات مغلق غریبه نامانوس که طلاب را بکار نیاید اجتناب
لازم دانسته صورت حقیقت منظر اخبار روشنا و آن بتکوین آثار را بلباس زیبا آراسته بجلوه ظهور آورده‌ام اما این
قاعده کلیه قیمتی چه شاید که گاه گاه عندلیب بلبل بستان طبیعت بر شاخسار تقریر و ادای برآمده نوای سخن سرای
آغاز نموده باشد که طوطی کلک شیرین مقالان شکرستان عبارت آرایی رسیده و ناطقه شکرین را لذت کرچی
افزاید مجملا هر عبارت رطب و یابس که در حین کتابت بر زبان قلم جاری شده بهمان اکتفا نموده از آن نگذشت و هیچ
بانشاء و مناسب نشده و اگر برسبیل ندرت در هر جا دوستی مرقوم شده باشد اگر نتایج آبای سلیقه و زاده‌های ابکار
طبیعتانه که در اثنای گذارش اخبار رو بخاطر رسیده و بر زبان خامه سخن گذار جریان یافته و هرچه مقصود
اصلی از تحریر این اوراق احوال خجسته مآل آنحضرت و قضایای ایام الفت نگذرانیده که برخی از احوال آباء و اجداد
عالی‌نژاد و بخصیص ذکر ظهور دولت و سلطنت صوری این خاندان خلافت نشان و شرح جهانگشای حضرت خاقان
سلیمان شأن ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان و ایام سلطنت حضرت جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب علیهما الرحمة
والرضوان و قضایایی که در طی احوال گرامی آنحضرت از روز ولادت تا روز جلوس بر اریکه دولت روی داده و باحتیاط
ابتدای ارتحال آنحضرت و جلوس اسمعیل میرزا و نواب سکندرشان رضوان جایگاه و سلطنت محمد پادشاه و احوال ... بر
شاهزادگان و بعضی قضایایی که از ترکیب در روی دیگر انجمن سیر ... منتظمان زبر ادای اخبار برسبیل اجمال مرقوم
قلم وقایع نگار گردانیده که رشته سخن بیکدیگر اتصال یافته حکایات باقی که موقوف طبیعت مقصد اصلی است مبهم و ناشنیده
نمانده و درین نسخه و نام نامی و اسم سامی گرامی آنحضرت را اعلی‌حضرت ... بی طول املی تعبیر نموده و نام نامی والد
ماجدش را نواب سکندرشان و اسم مبارک جد بزرگوارش را شاه جنت مکان علیین آشیان و اسم شریف جد امجدش را
خاقان سلیمان شأن در قلم آورده و هر جا نواب ... بیکدیگر و مقصود والده ماجده آنحضرت است

و جلوس او تا ...

و مراد از حضرت جهانبانی اسم گرامی نواب سلطان حمزه میرزاست و مقصود از حضرت ... که هر گاه ... شاه
اشرف آنحضرت است بالجمله تمام این نسخه شریفه بر یک مقدمه و دو مقاله و ... به استان عرض در آورده
اگر خلاف واقعی بغیب کتابت در آمده باشد بکلک راستی محو نمایند و اگر فروگذاشتی در بعضی جهات روا داشته شده باشد
بازیافت آن کرده این نگارشات کلک اخلاص را بر سهم تحقیق و جابجا و تصدیق ... ممتاز ... کارگر شوند
نسب همایون آنحضرت را که از دودمان نبوت و ولایت منشعب است و خلاصه اطوار پسندیده و اوصاف حمیده
که از سایر سلاطین جهان و خواقین دوران بدان امتیاز دارد در دیباچه کتاب برسبیل اجمال نگاشته شرح
در تفصیل احوال خاتم اگرچه طریقه پسندیده اخلاص ... و نمک پرورده این دودمان که ... اقتضای آن
که بقاعده و صفحات سطور و مرغزاران ... اوصاف حمیده و سیر پسندیده ... یکی از صد و صد را
هزار ... نگاشته کلک بدایع نگار گردانیده و در صفحه روزگار یادگار گذارد اما چون ... تشریف آن
حضرت بامور ... نفس الامر ... بتکلفات حق بر ایشان ... اقبال پسندیده ...
نا پسندیده احتراز نموده ... بتکلف عبارت آرایی کشیده و داشت ...
... بجهة ... و ... مشتمل بر مقدمه و دو صحیفه ... که بتوفیق ... ورود ...
... اختتام پذیرد ... و ذکر نسب همایون آنحضرت و بیان ... آباء و اجداد ... مقاله ... عالیه ... بزرگوار
که بر سریر سلطنت صوری ... و ... ظهور دولت این خاندان و احوال ... دولت ...
بیان آباء و اجداد همایون و شرح ولادت با سعادت آنحضرت و خلاصه اطوار ... و اوصاف حمیده برسبیل اجمال مرقوم
مقاله اول در ذکر احوال ... زمان ... دولت آن شهریاران ... تا زمان ... ارتحال حضرت ...
مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندرشان و جلوس همایون ... سلطنت ... دوم ...
آنحضرت ... که از ... و ... میراث ... رای و دانش ...
که ... نقش ... بر سکه ... در ... زمان ... ایام ... در ...

فی ... ان الله

تمام بعلامه ...

حال عباد و امنیت طرق که موجب آرایش بلاد است مقاله ششم در تقاضای دوام و قهاری و آتش مزاجی که از لشکرها ی
نسلهای الهی است مقاله هفتم در قاعده‌هایی که در امور جهانداری وضع نموده مقاله هشتم در پاکیزگی و دوری نفس از بدی و بی‌تکلفی
و جمعیت صدر مقاله نهم در ذکر اصحاب حقوق که خدمتکاران دولت را دوری جستن از منهیات و ذوی الحقوق که شیوه
حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است مقاله دهم در تفاوت احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات
ممالک و مسالک اقالیم سبعه مقاله یازدهم در ذکر آثار دولت و احداث عمارات عالیه ممالک مقاله دوازدهم در بیان خوارق
و کرامات و فتوحات شاه جم دولت همایون علی مقصد اول در ذکر احوال خجسته مآل زمان جلوس میمنت مانوس
تا حین تحریر که مطابق سنه خمس و عشرین و الف که ... سعادت اقتران است و در مجلد دویم صحیفه ثانی در بیان
وقایع باقی احوال دولت همایون تا حین رحلت آن حضرت از دار فانی به سرای جاودانی و حکایات
و ذکر غریبه و روایات عجیبه و نوادر وقایع روزگار چنانچه از کتب معتبر به نظر رسیده و چنانچه در ایام عمر
مشاهده و استماع افتاده اگر عمر وفا کند در مجلد ثالث نوشته شود چون مختصری طرح انداخته ملتمس از ارباب
بصیرت و انصاف آنکه هرگاه لغزشی که ... اکثر شاید ... در اخبار ... نظر ان روزگار در آید حمل بر تخلف
اقوال نموده و دیده عیب بین از آن پوشیده دارند و اگر سهو و خطایی در نگارش شکسته‌نامه قلم ... نظر
اولوالابصار که در دو زبان اعتراض نگشوده بمقتضای طبیعت و سرعت کتابت حمل نمایند و از عیب جویی که منافی حسن
اخلاق است و ناپسندیده جهانیان ... احتراز لازم شمرند

بر ضمایر فطنت آثار اولوالالباب روشن و هویداست که انتساب این سلسله علیه
از اصلاب و ارحام طاهره واحدا بعد واحد به حضرت خاتم الانبیا و علی المرتضی علیهما السلام می‌پیوندد
بدین طریق که ابوالمظفر شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بهادرخان بن سلطان حیدر بن
سلطان جنید بن سلطان ابراهیم الشهیر به شیخ شاه بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین
اسحق بن امین الدین جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروزشاه

بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابی محمد القاسم
بن ابی القاسم حمزه بن الامام الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم بن الامام الناطق جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر
بن الامام علی زین العابدین بن الامام المجتبی ابی عبدالله الحسین بن امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب
علیهم السلام و علمای انساب و مورخان بلاغت انتساب متفق اند که حضرت خاتم الانبیا و آن حضرت از کل ...
و دو بار در دو بوستان اسمعیل اند علیهما السلام و آبای عظام و اجداد کرام ایشان تا عدنان متفق علیه و از عدنان تا
حضرت ابوالبشر آدم علیه السلام مختلف است اما آنچه علمای انساب ضبط نموده و در کتب مشجرات درج نموده اند بدین
موجب است عدنان بن اد بن همیسع بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل نبی بن ابراهیم علیهما السلام بن تارخ بن ناحور بن ساروغ
بن قالغ بن شالخ بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح النبی علیه السلام بن ملک بن متوشلخ بن ادریس النبی بن یرد بن قینان
بن انوش بن شیث النبی بن آدم علی نبینا و علیهم السلام و علی جمیع الانبیا و المرسلین و ائمه انساب ارباب اخبار در حسب
در بیان حالات اسلاف و اجداد و مناقب ارجمند ابرار و اسوه آثار و علامات عجیبه که از هر یک به وقت
و شهود ظهور پیوسته انوار حضرت خیرالبشر بوده معجزات خیره در فضایل و مناقب آن سلسله جلیل ... اند ... اختر جهان به
مضامین واقعه ... ذکر ... از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در بیان نسب عالی خویش چون به عدنان رسید زبان معجز بیان را از کلام ... در نمود
که نسب ... ما فوق عدنان و عدنان تا ... بود و امام ... علیهما السلام که بحکم حدیث صحیح اند و علی من نور واحد
از یک مشکوة لامع ... کرده ... روضه الاحباب ...
... ابو البشر ... و چون ... آن نور که ...
... خلایق را ... و آن نور فیض ...
یکجا ... ابراهیم ... اسمعیل ... عبادت ... و آن نور ...
آن ... ایام ... در میان ...

حضرت و آن پرتو آفتاب تمثال در ساحت جلال پدرش الیاس نمایان شد و الیاس موحد و دیندار و پرهیزگار
بود و در کبر سن پدرش که از تولد فرزند یأس حاصل کرده بود متولد شد لاجرم بالیاس موسوم گردید و او بزرگ
قوم و عشیره و اشراف اولاد خلیل و سرور اخلاف اسمعیل بود و نقل است که بسا که الیاس [illegible]
می‌نمودی آواز تلبیه از صلب خود شنیدی و از ظهور ایمان استعجاب نمودی و پرتو آن نور در جبین [illegible]
پسرش تافت که موسوم بعامر بود و بعد از وی از جبهه خزیمه لایح گردید و عالم آرا گشت و از خزیمه آن نور خورشید
از عارض کنانه جهان افروز گردید و از کنانه به ابونضر بود و نضر پسر او که قریش شعار داشت تمامت قبایل قریش
از نسل او بهمند و پسر او مالک حامل آن انوار گشت و بعد از آن فهر بدین سعادت امتیاز یافت و از وی بپسرش غالب
غالب رسید و از وی بلوی انتقال یافت و از وی بکعب و از پسران متعدد کعب مره بدین شرف از اخوان ممتاز بود
و از وی بپسرش کلاب که بزرگ و مطاع بنی قریش بود و از وی بصلب قصی انتقال نمود و از اولاد او عبد مناف
بدین شرف بین الاخوان سعادت امتیاز داشت و خلف صدق او هاشم است که عمرو العلی نام داشت و بهاشم
ملقب گشت و از سرور قریش بود و انوار سعادت از جبین مبینش درخشان و آثار جلالت و بزرگی از سیمای خورشید
سیمایش نمایان [illegible] او در میان قریش شرف و ترقی عظیم داشت و از پسران او عبدالمطلب حامل نور [illegible]
موعود بود که بعظمت شان و رفعت مکان از قبایل قریش ممتاز و سرور آن جماعه ریاست و بزرگی او را پذیرفته و قوم
[illegible] نهاده بودند و او شیبه نام داشت و سببی که در تواریخ مبسوط مسطور است بعبدالمطلب اشتهار
یافت کلید خانه کعبه بدست او درآمد و منصب حجابت بروی قرار گرفت حفر چاه زمزم در زمان او وقوع یافت و از یمن
نور احمدی هر دعایی که از درگاه رب العزة جل جلاله مسئلت نمود بشرف اجابت اقتران می‌یافت و او را ده پسر بود و بقول
مؤلف روضة الصفا و خلاصة الاخبار پسر هشتم او عبدالله پدر حضرت خاتم الانبیاست و عبدالمطلب نذر کرده بود که چون
ده تن پسر باو کرامت شاید اعز اولاد خود را در راه خدا قربان کند و چون از درگاه خدا او را [illegible] عطیه خاص
کرده خواست بنذر خود وفا نماید در میانه فرزندان قرعه زد و قرعه بنام عبدالله افتاد و عبدالله ازین اشارت

با بشارت [illegible] تقدیر الهی و رضای الله تعالی نژاد را گردن تقبیل نهاد و عبدالمطلب [illegible] و او را سرگشته
باتفاق پسر روی بقربانگاه مکه آورد و قریش خبردار شده از عقب رفته او را ازین امر مانع آمدند و در پی آن
از رای کاهنه که در آن عصر از اقران متفرد بود استطلاع نمودند آن کاهنه ایشان را بسوی فدیه راهنمائی
کرده قرار داد که بعدد اولاد ده شتر آورده باشند و قرعه زنند تا وقتی که قرعه بشتر افتد عبدالمطلب برین منوال عمل
پیش نمود و قرعه بنام عبدالله می‌افتاد و چون عدد شتران بصد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه پذیرفته قرعه
بر شتر افتاد و چند مرتبه تکرار یافت تا عبدالمطلب را تشفی حاصل شد و صد شتر قربان نمود و ازاینجاست که دیه کامله
است حضرت خیر البشر [illegible] صد شتر قرار یافته و کلام دُرر نظام حضرت خیر الانام که میفرموده اند انا ابن الذبیحین اشاره
بعبدالله و اسمعیل است و چنانچه در کتب تواریخ مسطور است شعشعه نور احمدی و انوار خورشید آثار محمدی از جبین
مبین عبدالله درلمعان بود و احبار یهود چند مرتبه از غایت حقد و حسد قصد او نمودند و او هر مرتبه از [illegible]
سعادت باقیه شر اعدا از و کفایت شده و از شعشعه ظهور آن پرتو جبین خاتونان قریش شیفته جمال خورشید تمثالش
گشته بتزویج او رغبت مینمودند و آن عطیه [illegible] بنت وهب گردیده و شکوه و آمالش ثمره مراد بار ورگشت و در
عام الفیل حضرت [illegible] بوجود آمده و عالم ظلمانی را از شعشعه جمال جهان آرای خویش روشنی پذیرفت بسی از امور
عجیبه و اشارات غریبه و خوارق عادات در مدت حمل و حین ولادت و رضاع و ایام نشو و نما تا هنگام بعثت آن سرور
انبیا و والده محترمه اش [illegible] که در کتب قصص و اخبار مذکور [illegible] است بالجمله عبدالله قبل از طلوع آفتاب
جمال جهان آرای سید ولد آدم در سن بیست و پنج سالگی در مدینه طیبه بجوار رحمت رب العالمین پیوسته و در ارض
مقدس یثرب مدفون گردید و در سال ششم آن میلاد با سعادت آمنه فوت شده و عبدالمطلب بتکفل پروردن آن سرور
[illegible] شد و در سال هشتم عبدالمطلب بجوار رحمت ملک غفور پیوسته کفالت آن در یتیم در میانه اعمام بر ابوطالب
قرار گرفت و ابوطالب پسر [illegible] عبدالمطلب و بعمران موسوم بود و در میانه قبایل قریش شرف و ترقی عظیم داشت
حضرت خاتم الانبیا در حجر عطوفت و اشفاق آن عالیمقدار پرورش می‌یافت و تا سال دهم بعثت آن سرور در

درجه ثبوت بود و در سعادت آنحضرت مساعی جمیله مبذول میداشت تا در سال دهم دعوت حق را اجابت
نمود و حضرت رسالت آن را بجهت فوت ابوطالب و خدیجه کبری که بعد از آن روی داد عام الحزن مینامند
و او پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفرة والمشرکین و محب حبیب رسول رب العالمین اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی
ابن ابی طالب است علیه السلام که کتب موافق و مخالف بفضایل و مناقبش مشحون و از حیز احصا بیرون
و بعد از حضرت رسالت اشرف اولاد آدم و بحکم حدیث صحیح لحمک لحمی و دمک دمی با رسول قرشی توام است
و آنحضرت را باشاره آسمانی با زهره زهرا و بتول عذرا عقد ازدواج روی داده از آن دو گوهر درج امر الهی
دو معدن نور ضیای شهاب دو اختر تابان نبوت و ولایت بر مثال قرین از دو آسمان طالع گردیده
و کلام دُرر انتظام سیدی شباب اهل الجنة در حق شان ایشان نازل است و چون از ذکر اسامی سامیه
ایشان و ابنای کرام عالی مقام که برجسته اثنی عشر عینا از آن چشمه جهان پر فیض ابر نشان
بروج شیبه و آسمانی اول ایشان علی و آخر ایشان مهدی دوازده اند منفصله شجره همایون ثمره حضرت اعلی شاهی
ظل الهی است لهذا صحیفه بیان را بذکر احوال آبای عظام کرام آنحضرت می آراید بالجمله از آن گلدسته گلزار
نبوت و امامت دو سرو بوستان جلالت کرامت اشتمال اعلیحضرت شاه موسوی حسینی نسب کرام
بعد کرام و امام بعد امام چنانچه در وقت یابی باشد با امام الهمام سابع الائمة الاثنی عشر امام موسی کاظم
پیوسته از آن امام عالیمقام جدا میشود و لهذا از بیان تعداد ائمه کرام که بمنطوق والشمس والضحی اوج از
آفتاب عالمتاب اند گذشته بذکر اجداد عظام آنحضرت رطب اللسان میگردد باتفاق جمهور علماء انساب از
اولاد نامدار حضرت کاظم علیه السلام نسب همایون با امامزاده عالیمقام ابوالقاسم حمزه که بقول اصح در سرسعد شیراز
مدفون است و مرقد منورش مطاف مردم آن ولایت است منتهی میگردد و چون در رسالت توکل بن اسمعیل مشهور
بابن بزاز در زمان خجسته حضرت شیخ صدرالدین موسی کتابی در اوصاف اجداد عالی نژاد آنحضرت که
مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیه اولیاست تألیف نموده به صفوة الصفا موسوم ساخته

از ذکر

از ذکر فیروزشاه زرین کلاه افتتاح نموده در قسم مرتبه سالک آن طریق گشته بدستیاری قلم زرین
رقم صحیفه آرای راه ذکر آنحضرت آثار الشیر میدهد   صاحب صفوة الصفا گوید که یکی از فرزندان سلطان
الطریقه فی العالم ابراهیم ادهم که اعلام ملک ستانی افراخته همواره بنود و جهاد کفار اشتغال داشت در زمان
مردم مغان و اران و گنجه و دار خلیفه ایمان عاری و از شرف اسلام بی بهره بودند آن سلطان غزا پیشه شعله تیغ
آبدار ساحت آن ولایت را از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و ظلام را برانداخت امیر فیروزشاه را که جمعیت
صوری و جامعیت معنوی قابلیت حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت بر آن ولایت اردبیل و توابع سرور
امیر ساخت و او بعد فزونی ثروت و حصول دولت و تمامی مرتبه بود که در ساحت اردبیل کنجی [illegible]
از آنجا به رشت و کنار گیلان رفته در موضع رنگین رحل اقامت انداخت و در آن ولایت بتلقین مسائل دینی و تبیان
معارف یقینی پرداخته سعادت اسلام و القصاص [illegible] داده بود و چون امیر فیروزشاه [illegible] شهید
عزیمت بهشت نا به اجل سپرد و فرزند ارشدش   بریاست و سروری ارباب اخلاص تشریف اختصاص یافت و
از آن موضع بعزیمت [illegible] از توابع اردبیل نهضت نموده بجهت [illegible] و اتباع در آنجا توطن جسته نمود و او نیز
بدستور والد ماجد بآیین کرام و مهمان نوازی که بین الجمهور مشهور و معروف گردید و بعد از مدتی که سمند عمر را
از دوار الفنا بفضاء الفضل و اکرام در نوردیده در جوار رحمت [illegible] منزل گزیده ولد [illegible]   قائم مقام
پدر مرحمت گردیده و از غرایب حالات آنکه او در سن هفت سالگی از رفتار پدر غایب و مفقود الخبر گشته متعلقان آن
خاندان هر چند تتبع بسیار نموده [illegible] بعد از انقضای هفت سال
چون ماه شب چهارده در برج [illegible] جمال گرد [illegible] فنش
گریان و نالان بوده [illegible] کرامت روشن ساخته تعزیه و سوگواری ایشان [illegible]
و سرور [illegible] گشت و [illegible] احوالش نموده تقریر نمود که [illegible] که سالک طریق صلاح
و سداد بوده [illegible] ابواب رأفت و اشفاق بر روی [illegible] تعظیم شرایع و حفظ [illegible]

کرده و در حضرت شیخ بعد از آن زراعت و اشتغال به روزی بسر کرده و تعلیم شرایع و حفظ قرآن کرده ... تا اینجا

و در میانه آن طبقه با کتب و فضایل مشغول بوده‌ام تا اکنون عزیمت وطن نموده‌ام فرقه اصحاب ارادت قدوم میمنت

لزومش را مغتنم شمرده سعادات دینی و دنیوی وابسته برشد و هدایت آبای عظام شیخ زنده و او نیز اقتدا به سنن سنیه

اجداد عالی نژاد نموده کمال ورع و دینداری پیش نهاد همت ساخته و به مراسم هدایت و ارشاد قوم

پرداخت و چون ایام حیاتش سپری گشت سجاده‌نشینی اجداد و اطعام فقرا و مساکین علی سبیل الارشاد به فرزند

ارجمندش رسیده او نیز سریر هدایت و کرامت را به دستور آبا و کرام زیور صلاح افزوده و در موضع

کلخوران اردبیل توطن گزیده و از نذور و هدایای ارباب اخلاص بسته به زراعت راغب بوده و اصحاب

خود را به زراعت ترغیب می‌نموده و با کمال ورع و پرهیزکاری از جمال ظاهر بهره خط وافر داشته و تخم محبت و اشفاق

در مزرع خاطر طوایف انسان می‌کاشت چون هفت مرحله از مراحل زندگانی طی کرد و بار هستی به منزل آخرت

کشید فرزند ارجمندش قایم‌مقام پدر عالی‌مقام گردیده مسند و پیشوای آن فرقه قدسی شرف مشرف شد چنان

این سلسله علیه را در کنف عطوفت و اشفاق خود در آورده به دستور اجداد کرام به ارشاد مسترشدان الی سبیل رشاد

پرداخت و زمره اصحاب ارادت خدمت آن قطب دایره سعادت را محور کرده و آن کرامت را بر رقبه خود لازم

دانسته در ایام حیات آن سرحلقه یکی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفره گرج علی الغفله به ولایت اردبیل

تاختن آورده و اهل اسلام را از ورود آن فرقه ضلال آسیب بسیار رسید از خوف آن خطر امیر قطب الدین محمد را نیت

همراه ... مخفی نموده و در محلی محفوظ مخفی ساخت آخر روز به جهت تحقیق حال اهل اسلام از محل اختفا بیرون

آمده بود که یکی از آن کفره فجره او را دیده زخمی شمشیر بر آن سرور زده او را مجروح و نالان [illegible] و بعد از آن

آن واقعه جراحان به معالجه پرداخته زخم التیام پذیرفت و ذات مبارک او از آن الم [illegible] بعد از آن

واقعه با مسند هدایت و ارشاد و از وجود فایض الجود و ... مشکلات انام از تقریر [illegible] در

شأنش مبین بود و ادراک زمان ولادت با سعادت نیره صفوه و خجسته نژادش صفی الحق والحقیقة

والدین اسحق نمود و چند سال دیده و بدیدار گرامیش روشن داشت بالجمله چون وقت ارتحال

آن امیر ستوده خصال رسید جواهر زواهر عرفان و ارشاد را که برحسب وراثت از اجداد کرام

بدو رسیده در درج سینه صفا آیینش مخزون بود به فرزند دلبند خود سپرده عالم سفلی را

وداع کرد و طایر روح پاکش به اوج عالم علوی پرواز نمود و سید صالح ذری بود از اصناف بزرگوار ولایت

و ارشاد و دوری از برج هدایت و صلاح و سداد و مسمی به اسم شریف از صورت حالش ظاهر و انوار سعادت

از جبین مبینش لایح و به بهر زیاد و از پدران به احوال محنت جان [illegible] نموده و اصلا از کثرت ارباب سؤال

ملال خاطری چون ندای صدق آیت کل نفس ذائقة الموت از قبضه ارتحالش خبر داد و به تهیه سفر آخرت

پرداخته روح شریفش با ارواح صالحان و صدیقان پیوست و نونهال باغ جلالتش سید جبرئیل [illegible]

در دار الامان کلخوران مدفون ساخت قدوه ارباب التحقیق و اخیار و زبده مجتهدان و نشینان

آگاه بود در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی داشته به دستور والد ماجد از کلخوران

اردبیل که مولد و منشأ او بود رحل اقامت انداخته خلایق آن دیار از انفاس قدسیه آن بزرگوار اقتباس

انوار سعادت می‌نمودند بالاخره ذوق معرفت الله او را از صحبت اغیار رو گردان ساخته [illegible]

آمده به رسوم [illegible] تقدیم نمود و ظاهر و باطن را به نور عرفان آراسته زبان در کام خاموشی

کشیده و با خلق الله کم تکلم می‌نمود و چون صیت کمالاتش بلند آوازه گشت از بنات کرمه

اشراف قوم عفیفه صالحه [illegible] که رابعه زمان بود به تزویج آن عالی نژاد رغبت نمود

و از صلب آن عفه و خجسته [illegible] آن گاه ولی پاکیزه نطفه سلطان الاولیا و برهان الاتقیا صفی الحق والحقیقة

والدین اسحق قدس سره در مشیمه آن عفیفه قرار گرفت و جمال حال آن مستوره از پرتو نور آن [illegible]

منظر جهان عالم افروز [illegible] گویا همواره صبح دولت و انوار سعادت از جبین خورشید [illegible]

و لامع بود این [illegible] در کتاب صفوة الصفا از مولانا محیی الدین که از فضلای زمان سلطان صدر الدین بوده

آنقدر آثار و علامات عجیبه و امور غریبه در وقت حمل و تولد و رضاع و در علو حال و درجات کمال آن قدوه شیخ
صفی الدین آزادان مختار نقل نموده که این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و بالجمله چون آن نیر عالم افروز از افق
سعادت مطلع گردیده و هشت درجه از درجات زندگانی طی کرده والد ماجدش ندای واتقوا یوما الی دار السلام
لبیک اجابت گفته در روضات جنان منزل گرفتند و در همان موضع در جنب قریه ابوی بزرگوارش مدفون گشت
والحق مرقد مبارک آنحضرت محل فیض و رحمت و حریم روضه اش نقطه جنت مصار و مت والاه حضرت اعلی
شاهی ظل الهی عمارت سابق را که نظر همتش محقر مینمود برداشته گنبد عالی در نهایت تکلف در بنیاد او
نموده اند و فرزند خلف آنحضرت
که مقامات عالیه و اوصاف ستوده اش از حیز تعداد
بیرون و مرقد منورش مهبط انوار فیض و رحمت نادر چون است بعد از ارتحال والد بزرگوار والده
محترمه اش متکفل پرورش آن منبع پروردگار آگهی شده و از اوان طفولیت انوار کرامت و بزرگواری در جبینه
فیوضات آسمانی از ناصیه همایونش لامع و درخشان بود و همیشه امور غریبه مثل کشف قبور و احوال
و شکل نزول اشباح می‌نموده به والده اش عرض نموده والده او را از ابراز امثال این درجات ارجمند منع میفرمود
مدتی باکتساب فضائل و کمالات صوری پرداخت و ذوق سیر و سلوک و ادراک مشکلات علم معنوی بر او غلبه
کرده قدم در وادی ریاضت و مجاهده نهاد و چون بعد انست که عروج بمعارج کمال بی ارشاد مرشد کامل صاحب
حال میسر نیست گاه در مزار شیخ فرج اردبیلی و گاه در مرقد شیخ شهاب الدین محمود اهری بسر میبرد و در طلب
مرشد کامل میبود و آوازه علو حال و سمو درجات افضل شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی شنیده موکب
طلب داعیه توجه او را بجانب شیراز در حرکت آورد و صلاح الدین نام برادری از خود بزرگتر در کمال ثروت
و مکنت و حشمت بارها که در شیراز داشت که در آنجا عقیده از بنات اشراف مکانه خود در آورده با آن
تقریب در شیراز ماند و بود شیخ بهانه ملاقات برادر از والده و مهربان اجازه سفر حاصل کرده روانه مقصد

و گاه در مرقد شیخ ابوسعید و گاه در گورستان بزرگوار از مریدان
شیخ الطائفه شیخ جنید بغدادی اند بعبادات
میگذرانید

شد و در راه هر جا مردان خدا و درویشان و اهل الله میرسید صحبت ایشان را غنیمت شمرده از هر گوشه توشه بر میداشت
چون بشیراز رسید شیخ نجیب الدین بزغش از دنیا رحلت کرده بود و شیخ آنمرتبه را ملاقات نکرده در نفسی که
بر رویش گشوده در آن شهر بصحبت مولانا رضی الدین که از علمای صاحب حال بود رسیده و ذکر تعلیم باطن نموده
او را از او در خدمت او نموده اجازه درس تعلیم یافت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشته معاشرت
او پسند خاطر شریفش نیفتاد و چون درویشان آنولایت دست گیرایشان صاحب ارشاد مرتبه آنحضرت را
در طریق وادی سلوک از خود ارفع دیدند او را بجناب امیر عبدالله که از زمره سادات و از قدوه ارباب حال
بود راهنما شدند و چون بخدمت او رسید الهی ذاتی دید جامع صفات و کمال آینه مثال به ذکر و منظر انوار
جمال و جلال حضرت شیخ صفی الدین واقعات خود را بر او عرض کرد و لحظه تامل فرو رفته سر برآورده گفت ای جوان
ترک اینکه ترا از مجاهده و ریاضت و علو حال حاصل آمده و نهایت دیده بصیرت ما بران شناخته معامله بزرگ که
ترا در پیش است درین بازار سرانجام نمی‌یابد و امروز کسی که رفع حجاب از نظر تو نموده و بمقصد رهنمون گردد و کمال عارف
معارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت در لب دریا خلوتی دارد و صفت جمال شیخ ابراهیم
باو وصف کرده و آنحضرت شیخ فارس را وداع کرده از بواطن مناقب ایشان استمداد همت نموده عزیمت وطن کرد
هر چند برادرش اسباب تجمل و قبول بر او عرض کرد آنحضرت از نظر قبول بر آنها نیفتاده و پای طلب بر راه مقصود نهاده
در ضمان امان ملک منان به اردبیل آمده و به گیلان رسیده و شیخ زاهد در مجلس یکانه شغل علم و زهد باطن در ریاضت روی آورده آن
آورده گفت از بزرگان باو به حق جوانی در اردبیل عزم ملاقات ما دارد که از حضرت رب العزه تجلی بیش ندارد القصه
شیخ صفی الدین از جا به مقام زاهد رسیده متوجه آنصوب شده و بخانقاه گرامی ایشان رسیده در صومعه نماز مشغول
شد ماه مبارک رمضان بود که چون ماه صیام نوشته بکرم سرای خود تشریف برده لیلا و نهارا به طاعت و عبادت
مشغول بودی و افطار بر ایشان کرده و همیشه نظرها بر زمره مریدان ملاقات نمودی در آن روز که شیخ صفی الدین به آن مقام
عالی رسید شیخ زاهد از خلوتکده خاص بیرون آمده خادمی را فرمود که امروز از حق طالبان روزگار سحابی رسیده و در صومعه

و عادت شیخ زاهد آن بود

نماز بیگاه ازو بعد از فراغ اوراد و من آن خادم آن سالک راه حق را آورده بملازمت شیخ فایز گردید
و شیخ او را صفی الدین خطاب داده و مراتب علیه و مقامات سنیه شمرده و او را شیخ صفی الدین جمیع صفات
شیخ زاهد را بنوعی کسب کرد و ان داده بود موافق پیشه و ثبات در دانش او بجهته و بجنس خدمات لایقه
از محرمان خاص گردید حضرت شیخ صفی الدین از تزکیه نفس در ریاضتهای رسیده بود که در هر هفته یکمرتبه افطار
کردی و منهاج شیخ زاهد بسه روز قرار یافته بالآخره شیخ آن عادت را نیز از مزاج شریفش زایل ساخته با افطار
بوی دستوری داد اما بیک لقمه برنج خشک قناعت نموده از لحوم و دسوم احتساب کردی چون صحرای مطلب گذردی
خوارق عادات و کرامات از شیخ صفی الدین بسیار منقولست و در کتاب صفوة الصفا فتوحات بسیاری مذکور بی تفصیل
بالجمله آن ذات کامل الصفات پیوسته بشارات عالم ارواح و اشباح دیده و بصیرت میگشود و در رویای صادقه
دیده بود از جمله شبی در خواب دیده که شمشیری در میان کلاه و تیغی در سر دارد و چون کلاه از سر برداشته آفتابی از فرق
همایونش طالع گردیده و عالم را روشنی می بخشد این خواب را بشیخ زاهد نقل نموده و از تعبیر آن سؤال نموده
که آن شمشیر و آفتاب علامت ظهور و خروج پادشاه و قاهریست از صلب تو که عنقریب شمشیر اقبالش آفتاب
مثال بر عالمیان تابش خواهد رسید و از شعشعه تیغ آبدارش ظلام ارباب بدع و ضلال محو و معدوم میگردد القصه آنحضرت
در مجاهده و ریاضت رتبه عظیم روی داده و انوار اسرار الهی از باطن فیض مواطنش چون خورشید آغاز نمود و شیخ زاهد
آنحضرت را بمصاهرت خویش پیوند داده و صبیه کریمه خود فاطمه نام که از زهره زهرا الفیض نایب بود در عقد ازدواج
کشید هر چند شیخ زاهد در حین حیات او را باجازت ارشاد و نصب ولایت اشارت مینمود قبول نمیکرد تا در وقت
ارتحال سریر ارشاد و ولایت عهد را بآنحضرت تفویض نموده و قایم مقامی او را باین کسوت گرامی آراست ارباب غرض
کمر شیخ زاهد اعتراض نمودند که با وجود کمالات شیخ زاده جمال الدین علی که ولد صلبی و خلف صدق آنحضرت صاحب
حال است چرا او را بدولت اجازت ارشاد سرافراز نمیکرد و شیخ صفی الدین بر مسند خلافت نشاند شیخ جهت رفع شبهه
و تشفی و تسلیه مریدان روزی هم از آزمایش بر در آمده گفت خلوتیان را بگوئید که هر یک در حرم خانه و در خلوت

صفی

صفی کجا رفت گفته از خلوت شیخ تا آنجا بیم زیخ است گفت هر دو را آواز دهیم تا رتبه و مقام هر یک را
بدانید حمد بر پسر خود را باواز بلند خواند جواب نیامد چون صفی را آواز داد جواب آمد که لبیک و سعدیک
باشتی در رسیدی و قدم بوثاق نهاد و شیخ فرمود صفی کجا بودی گفت در خلوت خود بودم که ندای شوق
افزای شیخ شنیده و بخدمت آمدم شیخ روی بقوم آورده گفت آنچه نظر بر آنست امر سبحانه و تعالی بصفی داده
نی بجمال الدین و من در امانت خدا خیانت نتوان کرد و باصحاب پیرو گفتم القصه شیخ زاهد در سیاوررود گیلان در
شهور سنه سبعمائه بعالم بقا شتافته و در همانجا مدفون گشت و حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی الدین نسبت
ارادت و خرقه و ارشاد از او یافت و او از سید جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود اهری و او بچند
واسطه از سید الطائفه شیخ جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی خادم امام مفترض الطاعه
ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام الحاصل بموجب وصیت آنحضرت بر مسند هدایت و ارشاد تمکن یافته
خلایق را بصراط مستقیم شریعت و منهاج قویم طریقت و حقیقت دلالت نموده ان گرفت و آن حضرت را از بنت
شیخ زاهد فرزندی بوجود آمد بصدرالدین موسی موسوم گردید و در اواخر ایام حیات آنحضرت را از غایت ریاضت
و ضعف بدن علت شانه طاری گشت بسبب تصرف در عالم تصوف آن در دو را ... ان استقامت ... داشته باشد
خبر رسیده و داشت تا اگر ضعف قوت گرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در حین مرض هرگاه از کثرت وجع و الام
بی آرام گشتی بوضعی که اهل مرقد منور مطهر آنحضرت شتافته لحظه در آنجا بسر بردی و حیله ... آتش تبرک
آوردی و باز در شدت الم گفتی مرا آنجا زمین بریده ضرور آنحضرت میگفتند که شما در خانه خود بمیرید ...
من است و شیخ را بآنجا می بردند تا چند نوبت این واقعه تکرار یافت در حین ارتحال مریدان خاندان قدسش
نشان صورت جسم آورده اصحاب و اولاد را باستقامت منهاج شریعت مطهره و طریقه مشایخ کبار
سفره و انعام و اکرام فقرا وصیت نموده و در شان حضرت شیخ صدرالدین موسی فرمود که سجاده نشینی و ارشاد
سجاده موقوف بفرزندم صدرالدین است و بر وعظ و نصایح می پرداخت تا آنکه زبان معجز بیانش که ترجمان علم

غیبی بود از تکلم باز مانده و آخر کلماتش بدین ختم شد که صلوا علیه و سلموا تسلیما و بعد از نماز روز دوشنبه
دوازدهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و سبعمائه از دست فی اجل شراب ممات نوشیده و خیمه ارشاد به
ان سرای نزهت عالم کن در پوشیده و حلیه جلیله ذاتش بعد ما خواهشی که از روز کار وی قدیم بوده بعد از سجده روز انحضرت
پیوسته بر یا حق حق خوانده انا لله و انا الیه راجعون الا ان اولیاء الله لا یموتون و لکن ینقلون نظم ره از گرد و ادیمز
اهل دل • نامیت حرف مرگ برین قوم رحمان • در فتوحات [illegible] مذکور است که سید جمال الدین اصفهانی
بموجب وصیت انحضرت بغسل و تجهیز پرداخت و سلطان صدر الدین در آن وقت در سن عطایه بود و بتقبیل ان
سلسله علیه صفویه انجمله سطور را در همان مکان شریف که متقدا حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف انام است دفن
کرده • بری ازان آسمان سروری طالع و خورشیدی از شیمه [illegible] لامع از آوان صبی و آغاز نشو و نما
انوار زهد و تقوی از ناصیه همایونش پیدا و علامات صلاح و رشاد از صورت حالش هویدا بود [illegible] ولایت
وارشاد در اصوری بود و سرافراز و بموجب مشهور نسب بین الاقاطم والاعاظم [illegible] و ممتاز چه از جانب پدر
والا گهر بطنا بعد بطن اختر برج سیادت و کرامات و از طرف مادر نیک اختر در صدف ارشاد [illegible]
[illegible] بدایت ولادت [illegible] در فتوحات [illegible] مسطور است که روزی که [illegible] حضرت شیخ زاهد
سلطان الاولیا عقد مناکحت وقوع می یافت شیخ زاهد در مجلس عقد بر خواسته نسبت شیخ صفی [illegible] تعظیم
و نیاز [illegible] بجای آورد و حاضران مجلس از پیر [illegible] سؤال کردند شیخ زاهد [illegible] که اولاد صفی الدین را [illegible]
بس بود در آن بیان [illegible] در آمد که قایم مقام صفی خواهد بود و علو مقامات و مدارج او را دریافت
تعظیم او کردم و چون ماه طلعت آن عالیجناب از افق ولادت طالع و عالم افروز گردید حضرت سلطان الاولیا ارباب
ارادت و اصحاب رشاد را اجر داد که این جوهر گرامی آن فرزند سعادت پیوند است که شیخ زاهد در مجلس عقد تعظیم او بقیام
نمود و انحضرت چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس انوار خصایل کرده و در علوم ظاهر و باطن
مراتب کمال یافته بهمت هدایت و ارشاد [illegible] در عرصه آفاق منتشر کرده • مولف کتاب نفحات الانس در مناقب شیخ

الاسرار خلاصه الاولاد و اولاد سید قاسم انوار بکمه مشهور است که در عصر جهان بعد از ائمه طاهرین بمرتبه او
سید قاسم انوار کسی یافت نشود و دیگر گوید که آنجا رفت و ربانی نسبت ارادت و مریدی بحضرت شیخ صدر الدین [illegible]
ثبوت دارد بالجمله از انحضرت در حین ارتحال والد خجسته نهاد و خاندان نبوت و ارشاد گشته بعد از واقعه [illegible] سعادت
[illegible] بود و خود [illegible] علیه ارشاد جمال عالم ارا [illegible] از لباس سوکواری بیرون آمده
توجه در نشسته و سر رشته ان طریق مبین و طوایف اهل یقین از صفای طویت و صدق نیت انحضرت [illegible]
بموجب وصیت حضرت شیخ [illegible] حلقه در گوش و غاشیه اطاعت بر دوش کرد باب سعادت آنش مرجع
[illegible] و ملوک و اشراف گروه امرا و اعیان مقبول را اعتقاد عظیم [illegible] خزاین ارشاد بود و روز بروز بر
معارج عزت و بهبودی برتری یافت [illegible] عمارت خطیره و بقعه متبرکه که اکنون مطاف طوایف
انام است طرح انداخت و بقعه مبارک سلطان الاولیا و دارالحفاظ متعلق بآن از خالص مال حلال خود
در غایت تکلف و تذهیب ترتیب داده و حافظان خوش الحان متعین نمود و از آن تاریخ الی یومنا هذا آن مهبط
فیض و رحمت لیلا و نهارا از تلاوت کلام حضرت رب العزت خالی نیست نظم در این مرقد پاک مینو سرشت
فکنده بنای به فرق بهشت • حریمش زکعبه نشان داده • سر قبه بر چرخ افراشته • هماره مقامی ز رفعت [illegible]
از آن بارگاه • شب و روز حفاظ آن آستان • به تسبیح و تهلیل چون قدسیان • و چون اوقات خجسته آن قدوه [illegible]
در راه خدا جویی و شیخ پروری سپری گشت فرزند ارجمندش سلطان خواجه علی که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل [illegible]
بکمه عنوان آراسته بود قایم مقام او گشته [illegible] اولیا [illegible] در زیر قبه عرش اساس
حضرت سلطان الاولیا مدفون ساخته آن مکان شریف را مشرف فرمود در جاه و وجاهت [illegible]
نفس و صفیه باطن بر حسب الولد سر ابیه [illegible]
واقف رموز ربانی و کاشف دقایق آسمانی بود و بعد از واقعه [illegible] بر مسند هدایت و ارشاد [illegible] طلعت
همایونی آراسته [illegible] خانواده ان [illegible] خدمت آن [illegible] استفاضه انوار

فیض و موهبت شده‌اند و خوارق عادات آنحضرت بسیار مشاهده نموده‌اند گویند سلطان خواجه علی را سه مرتبه
بصورت نوعی و مثالی با امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان اتفاق ملاقات افتاده یکمرتبه در وقتی که او در جوانی بعزم
یورش خراسان عبور میکرد و تازیانه اسبش در آب افتاد درویشی ژنده پوشی بنظرش درآمد که تازیانه از آب
بیرون آورده بدستش داد امیر تیمور به تفأل نموده احوال نسبتش پرسید آن درویش گفت که من خادم اردبیلم
ظهور مرة دوم در قول [illegible] جلیل خواجه [illegible] صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نموده و در سالی که امیر تیمور
از بغداد بجانب کردستان لشکر کشیده بود در سر پل رودخانه در قول درویشی ژنده پوش سیاه بر روش برو ظاهر شده گفت که
آمده‌ایم که در کنار رود چون تازیانه بدست دادیم و وعده ملاقات یکبار دیگر داده بود چون خواجه بود و بعد از چند
سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده جمعی کثیر از اسرا را آورده همراه داشت بدار الارشاد اردبیل رسیده
اوصاف بزرگواری شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات و ارتقاء مراتب و مقامات او را استماع نموده بود بزیارت
مرقد مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم طواف تفحص احوال سجاده نشینان آن مقام شریف نموده او را از احوال
حضرت سلطان خواجه علی خبر دادند بعزم ملاقات روی بخلوتخانه شیخ آورده شیخ بر سجاده عبادت نشسته بذکر
الهی مشغول بود هرچند خادمان از آمدن پادشاه خبر دادند التفات بدان ننموده از اوراد و وظایف کاری باز نماند تا که
امیر تیمور بوثاق شیخ درآمده سلام کرد و بعد از سلام شیخ جواب التفات نموده و تکلیف بجلوس کرده و ابواب
موعظه و نصایح گشوده و گوش هوش آن در آبدار و حسن خلق و معاشرت خلق الله گردانید و امیر تیمور سخن
محمر ساخته بود که اگر جهتی که مکنون خاطر اوست جلوه ظهور کند دست ارادت بذیل هدایت آنحضرت استوار سازد
و هرچه موافق قرار داد خاطرش بظهور آمد لهذا دست ارادت بحضرت شیخ داده دست عای خاموشی نمود و گفت از تملک
پادشاهان عالم صورت چه خواهش و چه احتیاج و مزخرف بی‌بهای دنیای دون را در راست باز ار هر جا جوا هر گرانبها عالم مصوره معنی از بادشاهان
و معرفت الهی چه رواج چون بمجلس از امور دنیویه خجالت و طبع شریفش از تعلقات سلسله علاقه مستغنی بود التماس
بیع حاضر گشته و بعد از مبالغه و الحاح پادشاه و طلب ملتمسات اطلاق اسیران روم را خواهش نمود امیر تیمور

انگشت قبول بر دیده نهاده و باطلاق مجموع اسیران امر کرد و حکم کرد که در گوشه اردبیل و آنچه ده و قری و مزارع
مرغوب از مال حلال خود خریده وقف خطیره متبرکه نموده و آن مکان شریف را بست ساخته و مقرر گردانید و خراج اولاد
بر آن سلسله علیه مسلم داشت و از آن تاریخ اعقاب و اخلاف آن اسیران که فی الحقیقه آزادکردهای این دودمان
مقدس‌اند در سلک مریدان و صوفیان منسلک‌اند و این سلسله از آنست مسلک‌اند و بجماعت مشهور
که امیر تیمور را با حضرت سلطان صدر الدین موسی اتفاق ملاقات افتاده و مقدمات مذکوره از او ظهور یافت اما صحیح آنست
که سلطان خواجه علی بوده اگرچه این روایت در کتب تواریخ و مقالات منظوم و منثور این سلسله بنظر در نیامده
اما از غایت شهرت و تواتر افواه و السنه بتحریر آن پرداخت و طومار وقفیه نیز بخط قدیم مورخ بتاریخ
امیر تیمور در سفر بلخ در میان سپاهیان بدست عازیان درآمده و بنظر اشرف اعلی شاهی ظل الهی درآمده مقامات
علیه و ظهور کرامات سلطان خواجه علی بعضی از آن مقدمات در صحیفه مذکور بوده و بالجمله آن سالک مسالک عبادت و طاعت در
وقت از طواف کعبه مقدس معنوی در زبان حالش از قبله کارش هر جا بود بنا بر ثبات قواعد شریعت آنحضرت را
از شوق دریافت کعبه معظمه در حرکت آورده و مسند ارشاد و خدمت روضه مقدسه جنت بنیاد را به برادر زاده
دودمان سیادت و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده و با جمعی از اهل حق و ارباب یقین در رجب و من سنه عظم شعار آن
متوجه حج بیت الله الحرام گردیده و لبیک گویان در راه حقیقت پویان قدم بآن وادی ایمن نهاده و فرزند سعادتمند
نایب مفارقت پدر گشته و سیر نیاورده و ذوق طواف رکن و مقام بر آن افزوده و او نیز متعاقب عزیمت سفر جاز
حجاز نموده و قدم سعی در وادی طلب نهاده و منازل و مراحل طی کرده و در حریم حرم بزیارت کعبه آمال و منی شرف یافته
بوسن والد ملک خصال مشرف گردیده پسر و پدر بملاقات یکدیگر بمناسک حج قیام نموده و از آنجا بقدس شریف
شتافته و در آن مقام ملک احترام بزیارت ارواح انبیا و طواف مسجد اقصی فایز گردیدند و در آن مکان
بزرگ مراج شریف سلطان خواجه علی از منهج اعتدال طبیعی منحرف گشته بتهیه اسباب سفر آخرت پرداخت
و زمام ناقه ارشاد را بکف کفایت فرزند یکجان پیوند نهاده و رفیقان آن سفر خیر اثر وداع کرده نقد حیوة را نثار جان

عالم قدس پیوده و پسر بیک شیر بلوازم تجهیز و تکفین پدر پرداخته آن جسد مطهر را در آن ارض مقدس بیاد بخت
و بار ثمر و مریدان و رفیقان از آن سرمنزل [illegible] رجوع نموده و ارشاد [illegible] پس از رفع مقدمهم [illegible] سر بسری
آغاز نهاد و مشتبان خانه آن مغفوری دیده بیدار فرخنده و آثار رشدش روشن ساخته زبان حال آن به این مقال گویا گشت

نظم اگر رفت آن سرو آنجو بیاره * تو باشی که بستی نروی باد کاره * دل دوستان از رخ شاد باد * بنای خرد از تو آباد باد *

در سیادت اجداد حضرت اعلی شاهی قبل آگهی بر شیخ و استشهاد و اراده و [illegible] صدق شجره آن اتبعت
قد آبائی ابراهیم بر دستور آبا و اجداد او بر مسند ارشاد تکیه زده و طالبان طریق نعیم را بمنهج مستقیم شریعت و دین هدایت
دلالت میفرمود و خلفا و داعیان باطراف و اکناف فرستاده و در اندک زمانی درگاه و سده و استشهادش مرجع
انامی و اداعی گشت خلایق [illegible] جبهه ارادتش را بکحل الجواهر [illegible] ارباب ارادت
طایفان حرم عزتش را در حضور اقدس مجال بار بود و شان [illegible] نشانش [illegible] از ارتفاع باقر احدی از رحم
آن ولایت را از زمان [illegible] مجال کشف محال میبود و از فواضل انعام و اکرامش فقرا و محتاجان
بل عموم ساکنان آن دیار بهره ور گشته سطح معموره اش مملو از ظروف و ادوات سیم و زر بخشش و احسان [illegible]
بر زر انوار جبیه و اثر شاهانه و شمایل [illegible] پادشاهانه بود از آنجا که شیوه گردون دون و دولت ذات [illegible]
بامر انفس مخلوقه دستور گشت زمانه [illegible] از آن سلسله در جیبه [illegible] تعدی کرده بواقف [illegible] عمرش
[illegible] زوال [illegible] از سود و زیان [illegible] شیوه و متاع الرجال
بیک را [illegible] ارباب اخلاص منسوبان آن سلسله علیه [illegible]
از واقعه [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] عهد و جانشین خود کرده [illegible]
او کرده اما عهد نا الیکم و العهد [illegible] الداری [illegible] مغفرت رب الغفور بهشت [illegible]
سلطان حسین [illegible] ساخت شهبازی بود [illegible]

پرواز

پرواز خسروی گردون فراز بهری از آسمان ثبوت و ارشاد و خورشید و آفتابی از سپهر خلافت ظاهر
و باطن طالع گردید و چون بر مسند سروری و سریر [illegible] متمکن گردید خلایق را بعلم ارشاد و دین پناهی که بر
ارد [illegible] سلطنت و پادشاهی بود آگاهی داد و ارباب ارادت و اخلاص زیاده از تبکت میرزا جهانشاه و زمان
که پادشاه زمان و فرمانروای عراقین و آذربایجان بود [illegible] انتظام اسباب حشمت و تخت سلطانی [illegible]
شنود و باانحضرت [illegible] گردید و از زوال ملک و دولت خود رسیده ارتیم [illegible] انحضرت را لایق [illegible]
[illegible] انحضرت [illegible] خاطرش آن گرد که از مرکز دولت بهر طرف رای [illegible]
[illegible] انحضرت [illegible] مصلحت وقت دانسته عزیمت آنطرف نموده از هواخواهان و دو
صوفیه و صوفیان [illegible] فوج فوج عازم خدمت گشته در سایه لوای سعادت [illegible] گشتند تا در کمال شکوه
و جلال در حسن [illegible] نزول اجلال نموده در آن وقت والی [illegible] ولایت دیار بکر امیر کبیر ابو النصر حسن بیگ [illegible]
اطاعت میرزا جهانشاه [illegible] ابواب مخالفت و عناد مفتوح [illegible] طریق [illegible]
ورود موکب [illegible] سلطان حسین [illegible] انحضرت [illegible] اعزاز و احترام استقبال
کرده امرا و اعیان [illegible] را هر یک بمقامی مناسب تعیین نموده مقدم گرامی او را از امارات دولت و اقبال
[illegible] و تمام روی نموده و بالاخره خصوصیت و دوستی [illegible] را به [illegible]
[illegible] بیگم را با آن حضرت در عقد ازدواج در آورده و [illegible] دولت خود [illegible] ساخت و سلطان
جنید [illegible] در آن دیار توقف نموده سودای حب الوطن من الایمان [illegible] سر زده و از امیر حسن بیگ [illegible]
در اندک روزی دار الارشاد [illegible] قدوم همایونش عزت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها
فی البلاد گردیده دیده نظارگیان از مطالعه جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت و دیگر باره [illegible]
که درگاه [illegible] میرزا جهانشاه بود اشتعال [illegible] توهمی که داشت از [illegible] ارتباط امیر حسن بیگ [illegible]
گشت [illegible] سلطان جنید [illegible] انحضرت [illegible] آگاه گشته [illegible]

ارا اطراف و جوانب [illegible] اخلاص [illegible]
رکن [illegible] ارشادش [illegible] ارباب ارادت

ارباب دولت دریافته و انجال سلطنت لوای دولت افراخته و ابواب غزا و جهاد مطمح نظر ساخته با قریب

ده هزار کس از غزاة صوفیه بداعیه غزای چرکس بسمت شیروان در حرکت آمد در سنه جماعت آمیختی مکرر

که بداعیه محاربه به شیروان آمده و بتخصیص ملک شیروان روانه آن صوب گردید علی التقدیر بین والی ولایت شیروان

سلطان جنید و طوایف طبرسران کوشش بی لغت سلطان جنید که دفع رفاق او کیاب چرکس

گردیده و لشکر رزم آزمای جمع آورده بمقابله و مقاتله او شتافت فرخ یسار والی شیروان با سپاه ظفرپناه و صف آرای گشته

منتظر جنگ و پیکار گردید و از آنجانب غزاة صوفیه که جان با حق در راه مرشد کامل [illegible] مراتب اخلاص

پیدا نشده در موکب همایونش صف قتال آراسته از جانبین آتش حرب مشتعل گردید تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده

عقابان تیر بر قبض جان یکدیگر در پرواز آمدند غازیان جان نثار در دفع شر آن اشرار را که [illegible] دفع صائل بود واجب

شمرده بقدر طاقت و توان کوشش می نمودند و سلطان جنید در آن معرکه پر کینه [illegible] از حرب کشته نظم آئین سلطان

دلدل سوار شهر [illegible] از جمع آن حرب [illegible] کردن لهجه تابناک فلک [illegible] گروهی برین [illegible] چون شهادت

آنحضرت بر لوح قضا ثبت شده و لشکریان شیروان و آنحضرت را [illegible] در میان گرفته مرکب جهان نورد وی

از پای در آوردند و آنحضرت در عین کارزار از دست [illegible] حادثه شربت شهادت نوشید از اتباع آنحضرت جمعی که

ثبات در معرکه استوار داشته از خون شهادت سرخ روی گشته و برخی حدیث الفرار مما لایطاق را برخواندند و راه

هزیمت سپردند در فتوحات امینی آورده اند که صوفیان خاندان منور نعش شریف آن سلطان سریر هدایت را

بدار الارشاد آورده و در روضه متبرکه مدفون ساخته و آنچه بدین حقیر معلوم گشته [illegible] استماع نموده آنست که جمعی از

طبرسران که همیشه هواخواهان این سلسله علیه بوده جسد مطهر آنحضرت را از جنگگاه بیرون برده در قریه موزبان از اعمال قبه

قلمان در محل مناسب مدفون ساختند و اکنون آن مقام شریف مهبط انوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایت است

و مولف حبیب السیر مدفن شریف آنحضرت را تصریح نکرده چنین پیداست که بنابر مصلحت وقت و بیم اعدا در کتمان آن

کوشیده مدفن آنحضرت را در آن وقت مخفی داشته باشند و انکشاف آن بین الجمهور در پرده خفا مستور ماند

باشد القصه

باشد القصه بعد از واقعه سلطان جنید فرزند یگانه ارجمندش سلطان [illegible] سریر ولایت و مسند بارگاه هدایت سلطان

حیدر روح الله روحه سلاله طول الله عمره [illegible] اخلاف [illegible] زاده امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود قائم مقام پدر عالیجاه

گردید تاریخ شهادت سلطان حیدر او [illegible] تاریخ جهان آرا در یکی از سنین [illegible] از ستین و ثمان مائه نوشته اند

اقتباس بود از برج ولایت طلوع نموده و دری از صدف برج سلطنت بکنار آمده بشیوه رضیه [illegible]

احیای سنن آبا و اجداد همگی خاطر عاطفش مصروف بر امور غزای بلاد و عباد و پادشاه مرحوم حسن پادشاه که

بنیروی اقبال میرزا جهانشاه را از پای در آورده بر مسند فرمانروای تمکن داشت با آن سلسله علیه کمال

در مقام اخلاص و مردی در آمده و خواست [illegible] پیوند [illegible] دودمان [illegible]

خود حلیمه بیگی آغا مشهور بعالمشاه بیگم را بحباله نکاح در آورد و آن زهره برج عفت با مشتری اوج سعادت قرین گردید

آنحضرت پیش از آنکه بر مدارج دولت و سروری صعود نموده [illegible] عتبه علیه اش محل اجتماع خواص و عوام

بود از رویای صالحه شبی در خواب دید که از راستان عالم غیب [illegible] دوازده ترک که علامت

اثنی عشریه است از سقرلاط قرمزی ترتیب داده [illegible] اتباع خود را با آن اقبال [illegible] سلطان حیدر از خواب

کلاه شاهانه برنهاد [illegible] طایفه ترکمانی را که متعارف آن زمان بود تاج دوازده ترک حیدری تبدیل نمود و اتباع کرامش

اقتدا بآنحضرت کرده [illegible] ارباب الناس [illegible] و بدین جهت آن طبقه علیه [illegible]

اشتهار یافتند بالجمله آنحضرت روز بروز اسباب [illegible] زیاده [illegible] ارباب اخلاص [illegible]

از بیشتر علوم خلایق [illegible] بهره ور [illegible] جامع سلطنت صوری و معنوی گشته [illegible] اهل الله سالک

طریق ارشاد و دین پروری [illegible] آبای [illegible] سروری بود امیر حسن پادشاه در کل مواد [illegible]

عتبه اقبال حیدری در کمال وفاق [illegible] خاطر شریف خواهرزاده [illegible]

رضا نمیداد و چون [illegible] دولت [illegible]

ابوبکر طهرانی مولف تاریخ احوال سلاطین ترکمان [illegible] سلطنت را وداع نموده سلطان خلیل پسرش بعد از او

سلطان یعقوب بر مسند فرمانروائی برآمد سلطنت گنجه را که آخر از منسوبات غزا بر طینت غالب بود و دیگر 8
سلطان یعقوب را که پسر خال آنحضرت بود برونق و طراوت می‌سپرد با امرای صوفیه و هواخواهان سلسله صفویه
مشورت نموده رای جهان آرایش بر پرسش جانب داغستان که ساکنانش از حلیه ایمان عاری و سالک طریق
جهل و ضلال بودند و غزای کفره چرکس قرار یافته قاصدان قریب به جمیع صوفیان ممالک فرستاد و علامان نیکو سیرت
پاک عقیدت فرستاده و مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج بر امید سرادقات عزت و جلالش جمع گشته [illegible] با اسلحه
و یراق حاضر آمدند و آنحضرت لوای توجه بجانب مقصد برافراخته از ازدحام خیول و آوازه عبور آن لشکر صفدر زلزل
در جنان ثبات و قرار شیروانشاه و بین سلطان خلیل الله افتاده بتصور آنکه سلطان حیدر طالب خون پدر و جد
و ولایت شیروان خواهد بود بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث با آنحضرت در مقام کینه و نفاق آمد
و چون مقاومت با آن لشکر خونخوار از حیز قدرت و توانش بیرون شناخته بود قاصدان مسارعت شعار بجانب
یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که داماد شیروانشاه بود فرستاده اعلام داد که اگرچه سلطان حیدر خود را
عزیمت چرکس نموده اما بگمان که چون بنجد و دربند و طبرسران رسید عطف عنان بجانب شیروان نموده [illegible]
ملک ستانی افراز دوالبوم که حکلی در تحت تصرف [illegible] لشکری قوی جمع آورده ساحت این ولایت
شکوه و اقبالش نمی آرد هرگاه ممالک حکلی چنین کرده و بدین [illegible] ولایت نموده ابواب ملک ستانی بر روی
آرزویش گشاده تر خواهد گشت سلطان یعقوب که با آن سپهر سروری در مقام عذر و نفاق بود قطع مسلک
رحم جایز داشته [illegible] و فضلای آنحضرت [illegible] سلیمان بیگ بیجن اغلی را با چهار هزار
سوار از جنود شقاوت ورود ترکمان بامداد شیروانشاه فرستاده شیروانشاه [illegible] و کومک سلطان یعقوب
مستظهر گشته در حدود شماخی اجتماع عظیم از عساکر شیروان و ترکمان دست داد و اما سلطان حیدر با غازیان
غزا پیشه جلادت آثار از راه شکی که شمال رود شیروانست [illegible] بآن جانب در آمده و عبور لشکر ظفر اثر بپای قلعه دربند
افتاد و آن شهریست از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور و قلعه اش حصنی است [illegible] اساس اسکندر

متانت

متانت و استحکام موصوف و در السنه و افواه مذکور هر برجی با برج فلک برابر و بابش [illegible] بکمال
[illegible] همراهان و سپاه [illegible] اتباع شیروانشاه و جمعی [illegible] دست تعرض بجهاد و اجبار دراز کردند که از آن
زمره ضلال بر دست همت آنحضرت اقبال لازم گشته غازیان ظفر آیین بتسخیر آن قلعه و شهر مامور ساخت ارباب جلادت
روی همت بتسخیر حصار آورده در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصار حصین انداختند فتح و تسخیر آن قلعه
قریب بود که از هواخواهان دودمان حیدری [illegible] ناچار [illegible] بر سر لشکر بود از عقب رسیده خبر آورد
که فوجی از لشکر ترکمان از آب کر گذشته به شیروانشاه و عساکر شیروان با ایشان ملحق گردیده و عزم محاربه آن لشکر منصور
دارند مناقب [illegible] و از آن شقاوت اثر رسیده سلطان دین پرور باستظهار [illegible] قلعه [illegible]
جنگ آن فرقه نابکار کرد بالقصه در حدود طبرسران آن دو لشکر خونخوار بیکدیگر رسیده و از جانبین بتهیه سپاه
پرداخته صف قتال آراسته آتش حرب بنوعی مشتعل گشت که خرمن عمر بسیاری از دوست و دشمن سوخته گردید
نظم • ز آمد شد پر کشت پر ناوک • برانگیخت خون دو لشکر بجنگ • ز بس تیغ چون شعله آتش فشان • ز سنان [illegible]
یلان خونچکان • از آن طرف طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته بودند از شعله سیف و سنان نمی هراسیدند
و از آن طرف لشکر شیروان و ترکمان در رفع آن حادثه کمال کوشش بتقدیم رسانیده به قتل و قمع یکدیگر مشغول گشتند
در این وقت [illegible] سابقه [illegible] وقوع یافته در اثنای کر و فر سلیمان بیگ بیجن اغلی با گروهی از دلیران معرکه [illegible]
آن سلطان سرافراز در آمده قصد آنحضرت کرد سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر حرب آن [illegible] گشته [illegible]
آن بدگوهر را از پشت تگاور بر زمین انداخت [illegible] برابر کرد و او را شناخته کرم جبلی [illegible] آن گروه
که از خون او در گذرد لاجرم [illegible] نموده از قتل او درگذشت و او بار دیگر سوار گردید ملازمان رکاب [illegible]
از سبب آن عطوفت و [illegible] سؤال نمودند آنحضرت فرمود که هنوز اجل او نرسیده و آفتاب عمر من [illegible]
زوال رسیده و درین معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل را چاره و تدبیر
نیست القصه چون دستور طلوع آفتاب دولت این خاندان را [illegible] مقرر بود در اثنای جنگ و جدال

نیزی چاکر از شصت قضا جسته بقتل آن شهسوار عرصهٔ وغا رسیده کارگاه و از وقوع این حادثه غبار یاس
دست از کار و کار ارادت رفته لوای دولت آن طبقه که بذروهٔ اعتلا افراخته شده بود بحضیض مذلت
افتاد و بسیاری از صوفیان جان نثار این دودمان کرامت نشان در رکاب اقدس آن بدر آسمان
دین پروری از دست ساقی اجل بادهٔ ناخوشگوار ممات نوشیده و بخوابگاه در مضاجع خاک آرمیده
خفتند در فتوحات شاهی آورده که حقیقت این اخبار را تقریر نموده خاقان سلیمان شان از بعضی غازیان
مثل حسین بیک لله و قزاق آقا و جمعی دیگر که در آن جنگگاه حاضر بودند استماع نموده و از قول ایشان نوشته
حاصل صوفیان خاندان صفویه جسد مبارک آنحضرت را با دیگر البریه از در طبرسران دفن کردند و در نوبت شاه گردون خاقان
سلیمان شان از اطفی بجهت تادیب شیخ شاه و گیلات شیروان نهضت نموده و بیست و دو سال از وقوع شهادت
سلطان جنید گذشته بود آن نعش مطهر را از آن مکان بیرون آورده به دار الارشاد اردبیل نقل نموده در جنب مرقد
متبرکه اجداد بزرگوار دفن نمودند و این واقعه در شهور ثلث و تسعین و ثمانمائه روی داد رحمة الله علیه
و علی جمیع المحبین والمجاهدین فی سبیل الرشاد و از آن سرو بوستان فتوت بقول مولف حبیب السیر نه نخل
جهان آرا سه شاهزاده نیک اختر از بطن مهد علیا حلیمه حسن بیگم در وجود آمده هریک نهال بودند
از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشیده سلطان علی میرزا که بین الجمهور بسلطان علی پادشاه
اشتهار دارد و اسمعیل میرزا و سید ابراهیم میرزا و بقول حسن بیک مورخ مولف کتاب احسن التواریخ سید محمود میرزا و سید سلیمان میرزا
میرزا و سید حسن میرزا و سید داود میرزا نیز برادر آن حضرت سلیمان شان اند و او سید ابراهیم را نام نبرده
و قید نموده که در سنوات گیلان این برادران گرامی با خاقان سلیمان شان همراه بودند و مآل احوال هریک را
نوشته و آنچه بر دره حقیر معلوم گشته آنست که سید محمود میرزا در سالیکه اولاد عظام سلطان حیدر را از قلعه
اصطخر شیراز بر آورده بودند فوت شده و در اوجان شیراز مدفون گردیده و اکنون مزار سید احمد صفوی مشهور است
سید سلیمان میرزا در سالیکه خاقان سلیمان شان بخراسان نهضت فرموده بود در تبریز رایت طغیان افراشته گرد جمعی

پیدا و نشان نمود و خبر اراجیف که از خراسان می آمد بر آن وجه شهرت نموده اهل تبریز با صوفیان جان
نثار اتفاق نموده در میان شهر با او محاربه کرده آن بی شوم رجوم را از یکدیگر پاشیده او را بقتل آورده
و مآل حال پسران دیگر سوای سلطان علی پادشاه معلوم نشد و اوراق نشد القصه سلیمان پنجم غم
بعد ارشاد به ... چند فتح و ظفر بتبریز معاودت نمود و سلطان یعقوب توهمی داشت که از عروج و طلوع
سلطان حیدر داشت زایل گردید
چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که گوی شایان
ممالک ارادت و اخلاص انجمن شده و بقای اولاد عالی نژاد سلطان یادبود داده استماع
نمودند طریق ارادت رابطه دم اخلاص پیشه روز بروز در خطه اردوی جمع شده بحضرت
سلطان علی پادشاه که بخست و سال شایسته سریر سلطنت و ارشاد شده بود باظهار عقیدت و تجدید
بیعت مشغول شدند و اسباب حرب و لشکرکشی آماده می ساختند ارباب غرض و سعایت سلطان یعقوب را خبر دادند
که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قائم مقام پدر سعادت اثر تمکن دارد و آمده شده و طبقه صوفیه انقطاع نمی یابد
و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن مسلک حق قرابت و خویشی و از رحم
همشیره بسلطنت اشتهار علیمه بیگم که والده ماجده این شاهزاده کان عالیقدرت و موسوم عالمشاه بیگم بود دهچون بگشتی ارامر
صاحب شکوه را بآکره و ابخوه تراکمه بادره و پیل فرستاد و که آن دریاری بکار کاری بدست آورده مقید و محبوس
فارس برده و منصور بیک بزناک حاکم آنجا سپارند که در قلعه روزگار گذرانند و دست ارادت
و طبقه علیه صوفیه از فتراک دولت ایشان نرسد و از آن غافل شدند که اراده و تقدیر خالق مافوق تدبیر
خلایق است و مخدرات عالم غیب عنقریب بجز ظهوری پیدا قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء باری بسعی ذو العقل الی ملک بهرکس
بخواهد رسید به والی ایشان از سلطان یعقوب بسیار رنجیده اند ... بر حسب روزگار او کرده القصه چون

آن طائفه باره و چیل رسیده در سلک سلاطین پادشاه و صلاح وقت در آن دید که چند گاه پای در دامن عزلت
کشیده و با زمانه سازگاری کرده لاجرم توکل بر خالق جزو کل کرده همراهی آن گروه انبوه با والده و محترمه والده
گرامی روی توجه بجانب [illegible] آورده و مصاحب [illegible] فرزندان پر وحشت آرام گرفته بمحنت و محنت روزگار
آمده نظم هر دو به زندان شرف آمده بدست • یوسف از آن روی بزندان نشست • و این واقعه در شهور سنه
ستین و ثمانمائه روی داد و مجملا [illegible] از وجود شریف ایشان گلی جوانبرده [illegible] و عرصه آن سرزمین
از نهال افضال ایشان [illegible] از نوادر اتفاقات لفظ خلد برین تاریخ این واقعه عبرت انگیز است [illegible]
ابر بیشان [illegible] بر رفعت آسمانی تنزل نموده [illegible] و در درجه [illegible] تاریک شهریاری
عرصه آفاق نمود و هیچ گلی [illegible] سرزنش خار [illegible] پادشاهان ذوی الاقتدار [illegible] نظیر
این حکایات [illegible] و شبیه این روایات [illegible] صورت حال همایون [illegible] حضرت خاقان
سلیمان شأن ابوالنصر [illegible] است که در حدود سن [illegible] طفولیت یوسف مثال در ان
زندان [illegible] و ملال [illegible] عاقبت [illegible] و اتیناه الملک برآمده [illegible] ابوالفتح
وکامرانی [illegible] الفضه [illegible] بزرگ زمان [illegible] آن [illegible]
[illegible] عقیدت [illegible] آمده [illegible] شاهزاده کامکار [illegible]
[illegible] شاهزاده کامکار [illegible]
[illegible] گشته تجربه روزگار [illegible] پرورش [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بر منزل [illegible]
تواریخ مسطور است امرا ترکمان [illegible] سلطنت میرزا [illegible] بایسنغر [illegible]
اتفاق نموده [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
سلطنت جلوس نموده رستم میرزا [illegible] و میرزا [illegible] پادشاه و مرحوم امیر حسن بیک [illegible]

هم [illegible] نموده و در سلک [illegible] میرزایان منسلک شده بود و بعد [illegible] گرفتار شده و قلعه [illegible]
[illegible] سیدی علی کوتوال قلعه سپرده [illegible] چند گاه و از سلطنت بایسنغر گذشت پسر سلطان [illegible] و قلعه [illegible]
[illegible] سیدی علی [illegible] ساخت و رستم میرزا را بیرون آورده [illegible]
نموده [illegible] از قلعه [illegible] و اعیان و اکابر [illegible] جمعیت نموده [illegible] بایسنغر را
[illegible] ساخته [illegible] آمده [illegible] و میرزا بایسنغر [illegible] رستم میرزا از تبریز
بیرون آمده و چون [illegible] رسیده [illegible] رستم [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] اردوی میرزا بایسنغر [illegible] آمده [illegible]
احمال و اثقال و اسباب [illegible] روی [illegible] قرار [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور
به تبریز آمده و بر تخت سلطنت نشست و امرا ترکمان [illegible] اطاعت [illegible] داری
سپاه و رعیت پرداخت اما [illegible] خواهر زاده [illegible] اسباب سلطنت میرزا بایسنغر
[illegible] میرزا رستم [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
مشورت نموده [illegible] اندیشان قرار داده [illegible] خلافت را از قلعه [illegible]
آورده لوای شوکت سلطانی میرزا [illegible] بلند گردانده [illegible] بایسنغر
[illegible] بزرگوار [illegible] شیروان [illegible] صورت مطلوب ظاهری

بزرگوار

و باطنی او بحصول [illegible] ظاهرا [illegible] خاطر [illegible]
شاهزاده کامکار [illegible] سلطانی [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] آورده [illegible] رستم پادشاه و آن حضرت [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] این دو دومان [illegible]

حصول و ناکامی خزیده بودند روی به آستان سعادت آشیانش آورده روز بروز سلک جمعیت
آن گروه عقیدت گزین از دیاد و شوکت هم می پذیرفت درین اثنا خبر ورود میرزا بایسنقر با لشکر بیرون
بهت از بایجان مسموع امیرزاده رستم گشته سلطانعلی پادشاه را با ابراهیم سلطان و فوجی از عساکر کار
آزموده بایسنقر و شیروانیان فرستاده و ایشان به کنار آب ارس رسیده خیمه اقامت نصب
نمودند و از هر دو طرف کنار آب را محکم بسته راه آمد و شد طرفین چند روز معطل بوده و صورت رفتن از
هیچ طرف میسر نگشود و از جانبین از مدت طول اقامت به ستوه آمده بایسنقر پیشتر از معاودت نمود
سلطانعلی پادشاه و ابراهیم سلطان به تبریز آمدند در خلال این حال کوسه حاجی بایندر حاکم اصفهان با امیرزاده
رستم در مقام خلاف و عصیان درآمده خطبه دولت بنام بایسنقر خواند این معنی باعث آن شد که دیگر باره
بایسنقر عزیمت جانب آذربایجان نموده با لشکر بیشمار به آن دیار آمد و امیرزاده رستم بار دیگر لوای سپهسالاری
سروری سلطانعلی میرزا را با ابراهیم سلطان و فوجی از عساکر منصوره و ترکمان به مقابله او فرستاد در
آتش و شکیبی آن دو لشکر پرخشم و کین چنگ به کمر رسیده و بعد از التقای معرکه رزم گرم گردید پیش مقدم
آن سلطان سرپوده آیات بایسنقر با سپاه مغلوب گشته درین معرکه بایسنقر بقتل رسید و سلطانعلی میرزا مظفر
و منصور گردیده در کمال عظمت و اقتدار به تبریز آمد و امیرزاده رستم لوازم محبت و تواضعات دوستانه
بظهور آورده آنحضرت را در غایت اعزاز و احترام به جانب اردبیل فرستاد و آن بدر آسمان دین [illegible]
در آن خطه فردوس نشان [illegible] به دستور آبا و اجداد بر سریر [illegible] و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص
[illegible] علیه [illegible] آمده شد آغاز نهادند و اجتماع فرق صوفیه و ازدحام ارباب ارادت آتش حقد
و حسد در کانون رستم میرزا برافروخته آنحضرت را با برادران به تبریز آورد و اگر چه رعایت جانب ظاهر
می نمود اما جاسوسان گماشته بود که از ایشان خبردار بوده نگذارند که طبقه صوفیه به خدمت ایشان راه
زده و [illegible] شتابند و صوفیه و ارباب عقیدت و همچنان روی ارادت به آستان سدره مکان آورده در خفیه نذور [illegible]

نقد اخلاص خود را در آن آستانه نذر [illegible] امتحان میرزا رستم از این معنی آگاه گشته در کار اولاد
سلطان حیدر متفکر گردیده به عاقبت رای خطا اندیشش بر دفع آنحضرت جازم گردید شخصی از اصحاب مجلس
آنحضرت را از کید و غدر پادشاه آگاه کرد و چون پرتو این واجب [illegible] ضمیر انور تافت مضمون الفرار مما
لا یطاق من سنن المرسلین [illegible] از تبریز سوار شده و راه اردبیل پیش گرفت امیرزاده رستم ابه سلطان را
با چهار هزار سوار به تعاقب آن سلطان عالیمقدار فرستاده در حوالی [illegible] که موضعیست از مواضع نزدیک شهر
اردبیل به آنحضرت رسیدند [illegible] در آن وقت عدد ملازمان موکب اقبال سلطان علی میرزا زیاده از هفتصد نبود
با آن [illegible] مقابله [illegible] آنحضرت را از قتال دفع آمده چاره جنگ
گشتند آنحضرت چون [illegible] سعادت خود را [illegible] نقد [illegible] و بر هوا خواهان
دودمان صفوی [illegible] آورده از شهادت خود و [illegible] برادر [illegible]
شان را که انوار جهانداری [illegible] همایونش [illegible] ولی عهد و قائم مقام خود کرده [illegible]
و اسرار [illegible] که در وقت [illegible] ازین خاندان است [illegible] پدر عالیمقدار و اجداد [illegible]
[illegible] بوده در خاطر [illegible] بود [illegible] تاج مبارک خود را بر سر آنحضرت گذاشته [illegible]
سعادت [illegible] اسلام [illegible] چراغ دودمان مرتضوی [illegible]
آسمان [illegible] عالمیان خواهد تابید بعد از اتمام [illegible]
قدم در معرکه کارزار نهاد و [illegible] بر زبان صدق [illegible] گذشته بود [illegible] غالب آمده آنحضرت شربت
شهادت نوشیدند بعد از وقوع این واقعه جانسوز [illegible] ارباب عقیدت [illegible] هر کس به جایی پراکنده
شدند حسین بیگ [illegible] که در آن وقت [illegible] داشت [illegible]
مطهر آنحضرت را [illegible] آورده و در [illegible] مدفون [illegible] رحمة الله علیه و این [illegible]
عظیمه مولف جهان آرا در [illegible] سنه [illegible] شهادت [illegible] سلطان حیدر گذشته

[illegible]

بود روزی داد امیر حسن بیک مورخ شهادت سلطانعلی میرزا را در طی قصه یانستماه نوشته که هفت سال
بعد از شهادت سلطان حیدر بوده شبهه والعلم عند الله تعالی

تتمه بیداد از ان بزم و کشتن و معرکه آرایان رزم

سخن سرایان زمزمه ساز دوره کار اقبال و علو ظهور و خروج پادشاه مستوده سیر حمیده خصال صف آرای
معرکه کشورکشایی که مرحله پیمای بادیه جویایی انجمن افروز بزم اجلال افتاب جهان آرای آسمان جاه و جلال
جام جهان نمای دولت حیدری آینه روی نمای مذهب اثنی عشری سلطان السلاطین نشان یکشنبه کیمال
کیمان یعنی خاقان سلیمان شان را بدین ترانه سروده اند و آثار شجاعت و رزم آزمایی و اخبار جهانگیری
و کشورکشایی آن شهریار والاگهر در فضای خیال را در انجمن حدیث آرای بدین نمط گذارش داده که بعد از
واقعه شهادت برادر مغفور و تسلط ارباب بغی و عناد صوفیان پاک عقیدت آن دری برج ولایت را
که ولی عهد برادر نامدار بود پوشیده و پنهان شهر آورده بودند هرچند روز در محلی برسم اختفا بسر میبردند
بعد از چهل روز آن طبقه عقیدت کیش ان ازبیم کینه خصما و ضد اوراوبیل توقف صلاح ندیده با والده خیر
مشورت نموده توجه جانب گیلان را بصلاح وقت انسب و اقرب دیده آن نخبه ذات امامی بهارت فرزندان
گرامی گشته در همان ایام اعیان صوفیه خصوصا حسین بیک شاملو و خادم بیک طالش که آخر بلقب خلیفه
و ابدال بیک دده ذوالقدر و غیرهم همراه برادر نامدار او برداشته با دولت و اقبال از آن مکان بجانب
گیلان شدند و بنوعی که در کتب مسطور مسطور است بولایت گیلان درآمده چند روزی در رشت توقف نموده
امیره اسحق والی آنجا خدمت بتقدیم رسانیده بعد از آن به نه روز در رشت اقامت نموده از آنجا خطه لاهیجان
قدوم بهجت لزوم آن نوردیده سلطان جنان بخرامت آرای روضه رضوان گردیده کارکیا میرزا علی والی آن ولایت که
از دودمان سیادت و تعظیم شان و رفعت مکان از اشراف رواکین گیلان ممتاز و بمحبت زودمب مستوده و حمیده
و بجهت حسن خلق و اطوار کریمه موصوف و پسندیده بود مقدم شریف آن نوباوه بوستان جلالت و برادر گرامیش سید

ابراهیم را بقدم اعزاز و احترام تلقی نموده و مراسم تحفه و مهربانی مهربانانه بظهور آورد و سید ابراهیم
برادر آنحضرت را شوق ملاقات والده غالب شد چون بجد و جهدی و در ویش پناهی منصف بود طافته ترک ملاقات
بر سر نهاده یکی از و چون بازگشت و آنحضرت آفتاب لمعیل از غم و منکسر از ان جانب سپاه راحل اقامت انداخته
بیخی نشست در آن وقت سن شریف آنحضرت زیاده از هفت سال نبود چه ولادت آن حضرت در روز سه شنبه
و بیست و پنجم شهر رجب سنه اثنی و تسعین و ثمان مائه که دو سال از فوت حسن پادشاه گذشته بود بطالع عقرب روی
داده طلوع نیر شاه اسمعیل تا رخست اگرچه صغیر السن بود اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و جوهر دانش علامتی بود
در مبادی حال آیین جهانداری از ناصیه همایونش ظاهر و هویدا بود و از ضمیر منیرش با همه دوری مقام
مستجمع بکمال رسیده و یکی از آنکه در رشت آگهی فراز گشته بود و از قربانیان مریدان قدسی که صوفیه صاحب دولت
کرده معروف است قزلباش دولت در عدد یک از هست دیگری آنکه چون ابتدا دو در قزلباش آغاز شد
و نمای ابتدا بعد از وجود شریف حضرت خاقان سلیمان شان است معروف بود دولت قزلباش و این
موافق تاریخ ولادت آنحضرت است و لهذا اطلبه علیه سنه صوفیه سیما ملازمان موکب عالی که آن نهال چمن آرای خلافت را
بزلال حسن تربیت و پرورش مینمودند با لهام غیبی لقب الکاشاهی موسوم ساخته با وجود صغر سن عقیده و ارادت
و ارادت شاهی کاوده یا دسته و میخواندند و بقول مشهور تا مدت شش سال اتمام در گیلان توقف نموده بعضی اوقات
در رشت و آیام در خطه لاهیجان روزگار میگذرانیدند تا مولانا شمس الدین لاهیجی قرآن مجید مینمود و کارکیا میرزا علی
و کارکیا سلطان حسن برادرش متکفل خدمت بودند چنانچه مشهور است و در تاریخ جهان آرا مسطور که در اوایل
حال بکرات از جانب میرزا رستم پادشاه ترکمانان کسان بطلب آن در گرانمایه بدر بار پیک گیلان آمده کارکیا
بعذر و ترفند بر عاقلانه فرستاده قاصدان را باز گردانید امیر حسن بیک مورخ این بوقع حذر یا میرزه مظفر
والی طوالش نسبت داده و گویند او در اوایل بیرون تشریف بردند و هرچند ایلچی سلطان آق قویونلو ترکمان دو
و وعده نموده و انکار بودن آن حضرت کرده لوازم اخلاص مرعی داشته مینداشت و از آنجا روانه گیلان گشته

از راه اردبیل

و آنحضرت چنانچه گذشت در لاهیجان اقامت داشتند تا آنکه منشور بجوار سلاطین زادهای ترکمان

و اولاد و احفاد پادشاه مرحوم حسن پادشاه در او باقیه یکدیگر مشغول شدند و چهار شورش و دو هوای

در میانه آن طبقه وقوع یافت که بی جهت و دیگری پرداخته شده در مدت اقامت آنحضرت آمدند صوفیان و ارباب

ارادت از دور و نزدیک و کرامات بیشتر ظاهر بود و در آوان نشو و نما که هنگام رشد و نما بود و در سن [illegible] شکوه

و مشهورات آن ولایت [illegible] و همیشه نقش جهانداری بر لوحه ضمیرش نگاشته شاهین همت بلند پرواز بقبضه

سبب عقبات مملکت در پرواز آورد **نظم** بهرام توئی بخششی بود ∘ در آن کار بخشش ده کار بود ∘ بجا از دش

جهانداریش ∘ نه در آرزوی بود بایش ∘ جهان بود و بس آرایش و داد و دین ∘ ز روز ازل بود فکرش همین ∘

چون خبر شورش و تفرقه دولت سلاطین آق قویونلو ترکمان [illegible] گیتی ستان خاقان سلیمان شان

گردید رای جهان آرای [illegible] بیرون آمدن از گیلان کرده کارکیا میرزا علی [illegible] ملاحظه

حزم و احتیاط [illegible] در آن اراده [illegible] که هنوز [illegible] برای دولت را استحکام

سلطنت [illegible] نواب عالی را [illegible] کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار [illegible] طور [illegible]

رسیده و چندگاه دیگر [illegible] که این مطلب [illegible] کارکنان عالم [illegible]

[illegible] کارکیا توقف نمود تا آنکه در شهور سنه [illegible]

که میانه سلطان مراد بن سلطان یعقوب و میرزا الوند بن یوسف میرزا بن [illegible] حسن پادشاه [illegible]

مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران میانه [illegible] و اقسام یافت خاقان سلیمان شان که مدت اقامتش

در گیلان به شش سال [illegible] رسیده بود و زیاده از آن مصابرت [illegible] با الهام [illegible]

بکرد [illegible] از آن ملک عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نموده [illegible] و هواخواهان [illegible]

گزین [illegible] روی توجه بمقصد آورد و کارکیا میرزا علی [illegible]

[illegible] دولت قاهره را

که در ملازمت آن سرور آرای انجمن اقبال بودند و صبایای ارجمند نموده و در صحابان [illegible] حضرت [illegible]

مطلب رفت و چون بطارم رسیدند موازی یکهزار و پانصد کس از صوفیان روم و شام [illegible]

در عتبه علیه گرد و آن [illegible] جمع آمده بودند و از آنجا بگیلان تشریف برده از خلخال بارده چیل [illegible]

جا کرد حاکم اردبیل در مقام ممانعت و مخالفت در آمد بنابر آن خاقان سلیمان شان در آن وقت [illegible]

صلاح در تنزاع ندیده از آنجا بجانب طالش رفت اما در آن سال [illegible] در ولایت [illegible]

برده [illegible] قشلاق [illegible] جانب طوالش [illegible] خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون [illegible]

هوا خواهان [illegible] حضوری از [illegible] بسحاب الطاف الهی طراوت و خرمی یافت از یورت قشلاق

در حرکت آمده دیگر باره بدار الارشاد اردبیل تشریف آورده بخت بزیارت روضه مقدسه حضرت سلطان [illegible]

و مرقد بزرگ آبا و اعظم فردوس مقام مشرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت دعاست و مهبط

فیوضات عالم بالاست حصول مطلب [illegible] که در باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت باری [illegible] مسئلت نمود

بعد از آداب زیارت [illegible] و انوار استجابت دعا بعیدار گرامی [illegible] بر او [illegible] گردید چنان

تفصیل وقایع و شرح صادرات احوال [illegible] و محاربات قوی که آن نابند بافته در [illegible] ایزدی [illegible]

دولت [illegible] و ایام سلطنت و زمان روی داده و ابواب فتوحات که [illegible] نصرت [illegible]

اولیای دولتش گشوده گشته زیاده از حد و در قلم [illegible] و ما فوق قدرت تحریر مورخان [illegible]

نشان است و آنچه در کتب حبیب السیر مرقوم گردیده و حسن بیک مورخ روملو در احسن التواریخ درج نموده [illegible]

[illegible] در [illegible] التاریخ آورده [illegible] بلکه یکی از [illegible] است چون این [illegible] تفصیل حالات [illegible]

گیتی ستان ندارد و [illegible] بذکر [illegible] اختصار [illegible] کرجان و وقایع ایام

جلوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی است باز نماند القصه از ارواح مقدسه آبا و اعظام و مشایخ کرام استمداد

همت فرموده از دار الارشاد اردبیل متوجه [illegible] شدند و [illegible] ارباب ارادت باز و [illegible]

جمع می‌شدند در قراباغ با سلطان [illegible] که از بنابر میرزا جهانشاه بود و نوبت هرج و مرج و خیال عروج
داشت ملاقات نموده چون آثار کینه و عناد از اطوار او مشاهده نمود از او جدا شده و بکوه گرجستان رفته
برده تا ارزنجان رسیده در آنجا تا سه چهار [illegible] از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و سپاه [illegible]
گذشته و به پایه اعلی آمدند از آنجمله عبدی بیگ [illegible] و خان محمد استاجلو با جمعی کثیر از امرا و ملازمان
درگاه عالم‌پناه [illegible] دریافت خدمت فایز گردیده منظور نظر عاطفت گشته و در ارزنجان بعد از صورت
[illegible] عزیمت جانب شیروان و انتقام کشیدن از شیروانیان در دل انور رسوخ یافته با جمعی
از صوفیان صادق العقیده بجانب شیروان در حرکت آمدند

چون خاقان سلیمان شان عزیمت شیروان

تصمیم داده به ساحل آب کر رسیده بیرام بیگ قرامانلو را پیشتر جهت تفحص معبر فرستادند و در آنجا [illegible]
اقدس رسید که شیروانشاه از عزیمت آنحضرت آگاه گشته می‌گوید که اگر او به شیروان آید با او [illegible]
بهم او رسیده و از شنیدن این حکایت شعله خشم جهانسوز زبانه زده چون به کنار آب کر رسیدند [illegible]
اولی که معبر پر خوف و خطر بود و اسب در آب انداخته صوفیان بکشتی اعتقاد موافقت نموده همگی بسلامت عبور
نمودند و چون به شماخی رسیدند فرخ یسار والی شیروان که بیست هزار سواره و چندین هزار پیاده همراه داشت
در حدود قلعه گلستان مصاف اتفاق افتاد و آنحضرت بتایید کردگار ظفر و نصرت [illegible] فرخ یسار
[illegible] غازیان شیرشکار با بسیاری از عظمای شیروان و سپاهیان آنجا از پیاده و سوار بدار البوار فرستاده
کوس سلطنت و شهریاری آنحضرت در ان دیار بلند آوازه گشته در آن زمستان در محمودآباد شیروان قشلاق
[illegible] شیخ ابراهیم ملقب به شیخشاه ولد فرخ یسار [illegible] در آمده از راه دریا به گیلان رفت مردم آن
مملکت اکثر اطاعت نموده و تمامی [illegible] و خزاین پادشاهان شیروان که در آن بلاد و قلاع بود بسرکار خاقان
سلیمان شان تعلق گرفت مردم بعضی قلاع خصوصا قلعه باکو که قلعه ایست که [illegible] طرف آن از آب دریا احاطه نموده

نموده دست هیچ

دست هیچ صاحب شوکتی به دامن تسخیر آن نمی‌رسید و یکطرف که به جانب خشکی است خندق عمیق [illegible]
عقلای سپاهیان [illegible] و در مقام خلاف در آمده از کمال سرکشی قلعه داری نمودند اما عاقبت
به نیروی دولت ابد پیوند مفتوح گردید چون بعضی از اهل شیروان در قلعه گلستان بودند از آنجا به پای قلعه
آمده آن قلعه سپهراساس را که از قلاع مشهوره آن ولایت است محاصره فرمودند و در اثنای محاصره سروش
عالم غیب آنحضرت را به [illegible] سلطنت و پادشاهی آذربایجان مژده داده و در عالم رؤیا بشارت [illegible]
[illegible] شهباز همت بلند پرواز از اوج اقبال آنحضرت [illegible] را طالب [illegible] نموده و اظهار نمود که [illegible] قلعه گلستان [illegible]
آذربایجان چون معتقدان خاندان قدسی نشان صفوی در عالم اخلاص [illegible] آنچه بر زبان الهام بیان ایشان
می‌گذشت محض صدق [illegible] در آن راه [illegible] آذربایجان [illegible]
در آن اثنا خبر رسید که امیرزاده الوند با عساکر در نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را مقرر نموده که از دو
طرف شیروان در آمده [illegible] خاقان سلیمان شان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] قلعه گلستان گذشته [illegible] عالم [illegible] آذربایجان

میرزا الوند

در نخجوان توجه خاقان سلیمان شان را بجانب آذربایجان استماع نموده امیر عثمان موصلو را با فوجی از سپاه
آق قوینلو به مقابله آنحضرت فرستاد و خاقان سلیمان شان نیز [illegible] از غازیان جان نثار به دفع ایشان فرستاده و بین الفریقین محاربه [illegible]
قرین حال جنود اقبال گردیده امیر عثمان با جمعی از عظمای ترکمان گرفتار شده بحکم خاقان سلیمان شان بیاسا رسید
امیرزاده الوند بعد از استماع انهزام لشکر و گرفتاری امیر عثمان [illegible] به حرب خاقان سلیمان شان چست بسته عزم [illegible]
[illegible] صولت آنحضرت [illegible] از جنود ترکمان که در رکاب [illegible] حاضر بودند [illegible]
و دلاوری خاقان سلیمان شان [illegible]

ایشان مستولی گشت القصه در شهور سنه سبع و تسعمایه بین الفریقین
مقابله افتاد و دلاوران لشکر قزلباش که هفت هزار نفر بودند فدائی وار قدم در معرکه کارزار
نهاده داد مردانگی دادند از آن طرف نیز جنود ترکمان بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند اما
بتایید کردگار ظفر و نصرت شاهانه شامل حال عساکر ظفر مآثر گشته امیرزاده الوند مغلوب گردید
و بسیاری از اعاظم امرا و اعیان ترکمان در آن معرکه [illegible] رسیدند العلم عند الله میرزا
الوند در آذربایجان مجال توقف نیافته بارزنجان گریخت و خاقان سلیمان شان مظفر و کامران بدار السلطنه
تبریز رسیده بر تخت سلطنت و پادشاهی تمکن یافت و مذهب حق ائمه اثنی عشر ظهور یافته و از منابر خطبه
ائمه و القاب شریف ایشان زینت پذیر گشته وجوه دنانیر بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و اسامی
آن برگزیدگان آل [illegible] رسوم بدعت ارباب ضلال منسوخ گشته شیعیان اهل بیت طیبین و طاهرین
که تا غایت بتقیه زندگانی میکردند علانیه مذهب حق امامیه پیش گرفته مخالفین در زوایا اختفا خزیدند و صیت
صلابت و قهاری آنحضرت بر اطراف ممالک رسیده و شعله تیغ آتشبار قزلباش زبانه بفلک اثیر کشید و
مرتبه دیگر میرزا الوند جمعی فراهم آورده حرکت المذبوحی کرده از ارزنجان عزیمت آذربایجان نمود و در شهور سنه
ثمان و تسع مایه در هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی از راه [illegible] متوجه ارزنجان شده بود
بدار السلطنه تبریز رسیده دست تعدی بر جان و مال متوطنین دراز کرده و از آنجا [illegible] شتافت از آوازه
قرب وصول موکب جهانگشای مجال توقف نیافته از [illegible] به همدان رفت و از آنجا روی توجه ببغداد
آورده چون ادبار بار او روی آورده بود از آنجا نیز [illegible] مخالفت [illegible] اقامت نتوانست نمود
عزیمت دیار بکر [illegible] قاسم بیک بن جهانگیر میرزا [illegible] حسن پادشاه [illegible] واقع شده [illegible]
غالب آمد [illegible] سنه [illegible] بود [illegible]
بنی [illegible] گشته

سلطان

کرده

وجه [illegible] شمار [illegible] مقتول [illegible] سپاه
منصور افتاد [illegible] تاریخ [illegible]

مراد که حضرت

مراد که حضرت خاقانی او را نامزد [illegible] گشته ولد یعقوب پادشاه که مالک ممالک فارس و عراق عرب و عجم
بود از وقایع مذکوره و استیلای حضرت خاقانی آگاه گردید لشکرهای ممالک خود را جمع کرده بجانب اصفهان
در حرکت آمد و چون خبر نهضت سلطان مراد باسماع پادشاه حیدر نژاد رسید [illegible] سخندان قنبر آقا نام که
معتمد آن سلطان [illegible] بود [illegible] فرستاده [illegible] اطاعت [illegible] دولت
نمود سلطان مراد در جواب [illegible] پریشان بر زبان آورده [illegible] بعزم رزم آنحضرت
[illegible] همدان آمد [illegible] هزار کس از جنود ترکمان [illegible] در آورده [illegible]
[illegible] و براق همراه داشت از جانب خاقان سلیمان شان با عساکر اقبال مآثر دل بعنایت الهی و امداد
ارواح مقدسه طیبین و طاهرین بسته [illegible] دوازده هزار کس از طوایف جلیله قزلباش که [illegible]
مقدس بودند بمقاتله اعدا توجه نمودند [illegible] روز شنبه بیست و چهارم شهر ذی حجه سنه ثمان و تسع مایه در اراضی
[illegible] همدان بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوست خاقان سلیمان شان بزور بازوی حیدری [illegible]
دولت [illegible] لشکر [illegible] ظفر یافته در آن معرکه [illegible] جنود ترکمان [illegible] سلطان
[illegible] خاقان سلیمان شان [illegible] سلطان مراد [illegible]
نموده [illegible] رفت [illegible] اسبان تازی نژاد [illegible] اجناس [illegible]
[illegible] خاقان سلیمان شان [illegible] اطراف و اکناف فرستاده [illegible]
اطراف و اعیان ممالک [illegible] سلاطین ترکمان [illegible] روز افزون شاهی [illegible]
بدرگاه عالم پناه [illegible] از اطراف [illegible]
آن [illegible] سلاطین عالم [illegible] آیات
ظفر آیات در آن بهار [illegible] الوند تشریف برده [illegible] آثار بهار [illegible]
[illegible] دار الملک [illegible]

و بضبط و ربط ممالک فارس پرداخته به چه شکل مشغول است خاقان سلیمان شان عزیمت جانب
سیستان فیض فزا نمود با جنود و عساکر فیروزمند به دار الملک صفاهان تشریف برده و از آنجا بایلغار
روانه جانب شیراز شد سلطان مراد از آوازه وصول موکب همایون شاهی شیراز را تمام نیسته تاب توقف
در برابر صولت دولت همایون نیاورده بطرف شوشتر گریخت و رایات منصوره در کمال شوکت و اکرام
قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاده و شیراز محل نزول آن خسرو سرافراز گردید اهالی و اعیان فارس بپای بوس
اعلی آمده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم فارسیان بظلال لوای معدلت پادشاه مرتضوی خصال استظلال
جسته از خواب روزگار آسوده گی یافتند اما سلطان مراد نامراد از خوف تیغ و سنان غازیان ظفر
نشان در شوشتر نیز اقامت نتوانست نمود و از آنجا بعید اوشتان رفت و اوضاع آنجا را ... استیلا
باریک پرناک بروش ... شاه ... و وقتی که کوکب نهضت رایات نصرت آیات همایون
خاقانی در آن دیار بلند آوازه گشت مجال توقف نیافته باتفاق باریک مذکور بحلب رفته چند گاه در
دولت سلطان قایتبای پادشاه مصر و شام بسر برده و از آنجا عزیمت روم کرده و استمداد نمود از علاء
الدوله حاکم طایفه ذو القدر ... بلاد مرعش و ابلستان نموده بدان صوب در حرکت آمد ... احوال او عنقریب
در طی احوال علاء الدوله مذکور ... گلک ... نگارد و القصه رایات نصرت آیات خسرو آفاق بعد از نظم و نسق ممالک
فارس بصوب عراق نهضت نمود

چون امیر حسین کیای چلاوی که حکومت ولایات رستمدار و جبال فیروزکوه و دماوند و ... داشت و در تحت ضبط
خود در آورده ده هزار سوار و چند هزار پیاده ... و به استظهار قلاع و جبال رفیع ... عصمت و نموده نقش ...
و سرکشی ... نگاشته و سر از جیب عصیان برآورده و دست درازی بجوانب ممالک عراق نموده ...
از عوام ترکمانان ... که در حوالی عراق ... انداختن ... و بوده ... پادشاه ... مراد ...
جهانشاه ... و جبال رستمدار ... امیر حسین کیا را ... والده ... بوده و او ... [illegible]

با جمعیت و غرور بکاخ دماغ راه داده ... آستان سدره نشان پادشاهی پناه ... سرکشی
بستم ... وقتی که رایات ... متوجه فارس شد الیاس بیک ایغوت اغلی ...
شیراز ... امیر حسین کیا این خبر شنیده و قبل از اجتماع سپاه قزلباش بر سر الیاس بیک
ایلغار کرده ... قلعه ... آمده ... نموده ...
بعهد و پیمان با او ملاقات کرده ... آن ... را با جمعی از ملازمانش ...
گشت ... حقیقت ... بر ... و جبال ... جاه
و جلال رسیده ... آن به کره و کوشمال و بوساران جبال رستمدار ... ساخته
اول بهار ... از قشلاق قم با عساکر ظفر شعار بصوب ... حرکت آمده و تسخیر قلعه گلخندان ...
... و استحکام ... قلعه ... بر ... مرتبه ...
... آن قلعه ... آتش جنگ در آورده و قتل عام ... قلعه ...
بقلعه فیروزکوه رفته آن ... دولت ... حکم قلعه گلخندان گرفت و امیر علی کیا ... که
که کوتوال قلعه بود ... قلعه داری عاجز گشته به عتبه اقبال شاهی پناه آورده ...
از در عجز و بیچارگی در آمده ... سالم مانده و دیگران ... رسیدند امیر حسین
کیا با دوازده هزار سوار و چهار ... پیاده ... بر ... عساکر ظفر شعار گرفته ...
... قلعه ... و ... آن ... عباس ...
از خواب غفلت بیدار شد و از اعمال ناصواب پشیمان گشته ... که همراه داشت پناه بقلعه استا که
که محکمترین قلاع آن ولایت ... حصار استوار ... در آن قلعه ... موکب ... چون فاتح
شهریار ... بپای قلعه رسیده شروع در لوازم قلعه گیری کرد ...
محاربات ... قلعه ... مردم قلعه سنگ ...

اخفای آب از آنجا بقلعه می برده اند ایمنی برای جهان آرا پرتو ظهور انداخته همت بکمر خاصیت بر آن گماشتند

که آب رود خانه را از آن گردانیده بطرف دیگر اندازند هرچند ایمنی از بسیاری آن تصنیف ان رود خانه

در نظر عقل بعید می‌نمود آن لجه عمان پر ریک سنجید آن اثر گشته در زمان بران درآمدند روزی جوی عظیم در

طرف دیگر حفر نموده آب رود خانه را از آنجا برداشته جلاد و بان چون ماهی که از آب دور افتد بر خود پیچیدن

درآمده دو سه روز جرکه ها کرده عاقبت بعطش گریان فریاد الامان برآوردند و قلعه داران بحکمی و استواری آن بوده

مردان کاری در مهم خسی هم روز مرتبه از آنجا دولت قاهره درآمده محصوران قلعه زرد جنگ با آتش قهر پادشاه

دشمن سوز دست پرور سوخته تیغ تیز بران طایفه خود بزه پیسته حکم کرده سوی جمعی از اهل قلم کسی از آن طایفه نجات

نیافت مراد بیک جهانشاه لو را با آتش قهر سیاه گسبنده خواه گوشت او را خوردند امیر حسین کیا خود آب در دو بیرا آن قفس

آهنین محبوس گشت و موکلان را غافل گشته زخمی بر خود زد بعد از چند روز در یورت سبو گنبد زری مرغ روحش از قفس بدن

پرواز نمود از غرایب اتفاقات آنکه امیر حسین کیا در همان مکان که الیاس بیک ایغوت اوغلی را با قرب پانصد مردم

او بقتل آورده بود بمکافات آن فعل گرفتار آمده و آن نیز در همان مکان رخت بسرای آخرت کشید اما بجان آن

آن کالبد بیجان در قفس بود عاقبت جثه حسبه آتش با آتش قهر در همان زمان سوخته کرده در آن اثنا خبر

عصیان و طغیان محمد کره که در ایام دولت سلاطین زاده ی ترکمان داروغه ابرقوه بود و خاقان

خاقان سلیمان شان ایالت ابرقوه را باو عنایت نموده بوده و در حینی که آنحضرت متوجه سمنان مشغول

بودند بمسامع جلال رسید که او ایلغار یزد آورده و علی الغفله خود را بشهر انداخته حاکم آنجا را بقتل آورده

رایت نخوت و کردنکشی برافراخته است نهضت همایون بجهت تادیب آن متمرد بی باک بصوب دار العباده

یزد واقع شد مدت دو ماه بی ترد شهر و قلعه پرداخته عاقبت آن محمد ذلیل بجانب ارمی قلعه شهر

[illegible] گریخته [illegible] بالاخره عساکر فیروزمند بران حصار استیلا شده محمد کره را

در برج [illegible] که نقاره خانه ارک بود گرفته در قفس آهنین محبوس کرده اند و دیگران یکجا و سر او را در رسیده

و عاقبت در سید الفتن جهان مفخمان شعله غضب قیامت لهب خاقان سلیمان شان التهاب

یافته جسد او را تیر بستور رجند امیر حسین کیا با چلاوی در همان قفس آتش قهر سوخته شده و درین یورش

بقوت [illegible] بقیه سرکشان ملک عراق را منع مشخصه سیاست از پای درآورده ساحت

آن ولایت را از خس و خاشاک ارباب ضلال و طغیان پاک کردند و چون از لشکر جغتای باغوای

جمعی از ترکمانان که بخراسان رفته بودند دست درازی بحوالی مملکت کرمان واقع شده بود و پادشاه

مرحوم سلطان حسین میرزا امیر کمال الدین حسین صدر را بجهت تهنیت فتوحات و عذر بی ادبی جغتای

بخدمت خاقان گیتی ستان فرستاده بود اما که کمتری آورده بود دلپسندیده طبع اشرف نیامد بلکه موجب

التهاب نایره غضب گشته از یزد بطرف طبس ایلغار فرموده و شهر را گرفته جمعی کثیر از جغتای و متوطنه

شهر عرصه تیغ فنا گشته و از کثرت خونریزی [illegible] شعله غضب قیامت لهب تسکین یافته بعد از یکهفته

عود نمودند در احسن التواریخ مسطور است که درین وقت هزار کس بقتل آمده و در بهار [illegible]

ییلاقات همدان توجه نمودند و زمستان در خوی قشلاق کردند و وضع [illegible] رم کرد که اکراد

بولایت [illegible] آمده دست درازی بحوالی [illegible] مملکت [illegible] بیرام خان قرامانلو و خادم

[illegible] یافت دو برادر و سپاه و اکثر سردار ایشان [illegible] درآمده تقویت [illegible]

بسیاست رسیدند و تمامی ایل [illegible] عبدی بیک شاملو [illegible] خان

[illegible] در آن [illegible] گشته و چون [illegible] ناپسندیده امیر حسام الدین

[illegible] اشرف [illegible] احدی [illegible] لشکر

[illegible] همایون نیز [illegible] آمده و امیر [illegible] کرده [illegible]

[illegible] ارسال داشته [illegible] امیر نجم الدین رشتی [illegible]

همین سال حکم شد که هرکس [illegible] بقتل آورند [illegible]

که در آن وقت قورچی باشی بود بدین خدمت مأمور شد و خلقی بسیار از طوایف مختلفه ترکمان و غیره
بدین جهت بپای رسیدند
سال دیگر قرع سمع همایون گردید که سلطان مراد که نزد علاء الدوله ذو القدر حاکم بلاد مرعش
و البستان رفته بود و علاء الدوله آنرا به امداد وی خود اختصاص داده باستظهار لشکر ذو القدر
و ترکمانان موصل و الجزیره که نزد او فراهم آمده اند بضبط قلاع و ولایت دیار بکر و الجزیره مشغول
نموده و در آن ولایت دم از استبداد و استقلال میزند همت علیه نهمت خاقان سلیمان شان
اقتضاء آن کرد که رایات جهانگشای به آن صوب افراخته بالکلیه خاطر همایون از شر آن گروه
ملک فارغ گردانند و چیان قمر سیر با جمیع لشکرهای ممالک مامور گشته در شهور سنه ثلث عشر
و تسعمائه رایات نصرت آیات بصوب ارزنجان افراخته شد و چون ترک جهان پیما به حوالی
بران دیار انداخت و علاء الدوله از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافت پرخاشجوی بطرف
البستان رفته پشت بقلعه کوه رفیع موسوم بکوه درنا داده مستعد جنگ و پیکار نشست و بقول
مولف حبیب السیر و فتوحات امینی هروی موکب همایون فال خاقان سلیمان شان نیز بجانب
البستان در حرکت آمده و چون تقارب فریقین دست داد و جانبین بتسویه صفوف پرداخته
آتش محاربه نوعی اشتعال یافت که از برق سیف و سنان خوشه پروین در فلک می سوخت
رئیس البستان از بسیاری خون کشتگان زنگ بدخشان گردید طایفه ذو القدر در آن
معرکه پر خوف و خطر پای ثبات و قرار استوار داشته دو روز از اول بام تا شام بحرب و قتال
اشتغال داشتند و چون زمانه ظلمت فریب میانه هر دو گروه حایل مباحث از طرفین بار بالخانه
خود شتافته تا صباح بر اسم طلایه و پاسبانی پرداختند روز سیم خاقان سلیمان شان
پیل بیل را بدرع و خفتان آراسته و دلاوران قزلباش را بدافعه اعدا دلیر گردانیده و همت

تقلع و استیصال اعدا مصروف داشته قدم بمعرکه کارزار نهادند و از آن طرف نیز لشکران ذو القدر
طرف کی الکلانی جیزه سر ذو القدر رو برابر جنگ قزلباش شاهی در آمده محاربه در غایت صعوبت اتفاق
افتاد و اشرار ذو القدر علامت عجز و انکسار از ناصیه حال خود مشاهده نموده قرار بر فرار اختیار نمودند
و آن بوم مشحون و بر روزی بر شقه لوای فلک رفعت وزیده و دلاوران لشکر قزلباش دمار از نهاد آن جماعت
برآوردند و بعضی از قلاع دیار بکر را که بتصرف ذو القدر در آمده بود بقهر و غلبه گرفته ایالت آن ولایت
در همین سال بخان محمد استاجلو تفویض یافت در همین ایام امیر خان ولد گلابی بیک موصلو ترکمان از
حدود دیار بکر و موصل بدرگاه عالم پناه آمده مورد التفات گردید و خاقان سلیمان شان مهمات آن ولایت
انتظام داده و عنان بصوب مراجعت انعطاف دادند اما حسن بیک مورخ در احسن التواریخ نوشته که
خاقان سلیمان شان و علاء الدوله بمقابل نشد و چنین مرقوم کرده اند که چون البستان محل نزول خاقان
سلیمان شان گردید علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده بکوه درنا که محل حصین و مرتفع است گریخت و خاقان
بلند مکان حسین بیک لله را با فوجی از جنود ظفر ورود در عقب او فرستاده بود و اکثر غازیان بطلب جو و کاه در قریه بوده
سار و قپلان ولد علاء الدوله با جنود بسیار بر سر او آمده حسین بیک محاربه بعلم ثبات نکرده و حسین بیک را از اسب
انداخته بود و خلیل آقا نام ملازم اسب خود را پیش کشیده او را سوار کرده خود در راه کشته شده و حسین بیک
بسلامت بیرون آمد و چون فرار علاء الدوله بآن جبال رفیع حصین مسموع خسرو ظفر قرین گشت الکا و ولایت
او را نهب و غارت نموده بازگشت حسن بیک مورخ بر خلاف حبیب السیر اعتراض کرده با وجود آنکه خود در آن زمان
بوده خلاف واقع نوشته در هر دو قول را بیان نموده و توفیق بین الروایتین آنکه تواند بود که در آن
چند روز که البستان محل نزول خسرو گیتی ستان بوده و علاء الدوله و سار و قپلان با حسین بیک و جنود
مقدم قزلباش نشسته و میانه ایشان جنگ شده تا مه روز میانه قزلباش و ذو القدر در آن حدود و کوه
و کتل و شعب جبال مغاربی محاربات واقع شده باشد و روز سیم که خاقان سلیمان شان متوجه عزیمت استیصال

[illegible]

آن هر دو پسران نو رسیده و پاشنده علاء الدوله خود را از صولت سپاه منصور آزان حدود دور انداخته
بکوه و دره ها رفته بود و خاقان سلیمان شان عود فرموده پاشنده العلم عند الله القصه بعد از وقوع این واقعه
چون خان محمد دیار بکر آمد قاسم بیک ولد کلابی بیک موصلو که در شهر حمید بود و مخالفت کرده و قلعه را استحکام
داده مشغول شد خان محمد با لشکر دره و درین صحرا فرود آمده و از هم و غیره تجنیس در میانه لشکر واقع شد و مع هذا
اگر از آن محمد و دولت درازی بسیار بار دوی قزلباش میشوند خان محمد بر سر اکراد رفته حرب عظیم میانه ایشان
واقع گردید تا هفت هزار کس اکراد بقتل آمدند و غیره و بسیار از سایر اکراد بدست غازیان در آمده و فی الجمله
وسعتی در معاش بهم رسیده خان محمد از حرب اکراد مظفر و منصور بازگردید قاسم بیک تاب مقاومت او نداشت
کس نزد علاء الدوله ذو القدر فرستاد و از او استمداد نموده و متعهد شد که شهر را باو سپارد و با آنکه لشکری جنگی
بحال علاء الدوله را اول یافته بود به هوس شهر حمید و پاشنده های قاسم بیک دران زمستان دیگر باره
لشکری جنگجوی فراهم آورده و ده هزار کس بسرداری پسران خود قاسم بیک ساره و قبلان وارو و احمد بیک
بر سر خان محمد به دیار بکر فرستاده و خان محمد استاجلو با وجود قلت سپاه و تکیه بر اقبال بی زوال شاهی بنود و جانب
استاجلو در برابر آن جنود به [illegible] آل آراست و میان ایشان [illegible] حرب عظیم وقوع یافت و خان محمد
به نیروی دولت قاهره مظفر و منصور گشته ساره و قبلان که [illegible] او لاد علاء الدوله
[illegible] بود و ارو و احمد بیک برادرش با جمعی کثیر بدست در آمده و بقتل رسیدند و خان محمد ظفر و نصرت یافته
در کمال شکوه و اجلال بر سر قاسم بیک ترکمان آمد او در شهر استحکام ساخته در مقام قلعه داری شد
اما کاری نساخته اهالی شهر حمید از وی روی گردان شده و غازیان را به شهر راه دادند و قاسم بیک گرفتار
شده و بقتل رسید و خان محمد در حکومت دیار بکر استقلال یافته آوازه شوکتش در افواه منتشر گردید
علاء الدوله از واقعه پسران بی آرام گشته بار دیگر لشکرهای پراکنده را جمع ساخته با مرازی پانزده هزار
سوار جرار بسرداری کورشاه رخ و احمد بیک پسران خود به طلب خون برادران بر سر خان محمد فرستاد

خان محمد

خان محمد دلیرانه مردانه وار به استقبال شتافته در ظاهر شهر آمد با لشکر ذو القدر در آویخت خان محمد
سه هزار کس داشت مشهور است که بعد از تسویه صفوف سگهای تازی و تولها از جانب ذو القدر پیش
آمده و سگهای جنود استاجلو در آویخته خان محمد از زد و خورد آن سگها فال گرفت اتفاقا سگهای
استاجلو غالب آمده سگهای ذو القدر را گریزانیدند خان محمد از مشاهده این حال دل قوی داشته غازیان را
بظفر و نصرت نوید داده و میان ایشان محاربه عظیم وقوع یافت و درین مرتبه نیز خان محمد بمدد اقبال بی زوال
بر آن لشکر ظفر یافته کورشاه رخ و احمد بیک اولاد علاء الدوله گرفتار شده و با بسیاری از اقربا
و اتباع و امرا و وزرا در آن معرکه کشته گردیدند از غرایب حالات و عجایب اتفاقات آنکه در میانه استاجلو
کوری بود دیگ بک آمده و بود و رفقا با و تشنیع بسیار کردند او می گفت از خدای تعالی خواسته ام که [illegible]
شاه دین پناه آن کور را بدست این کور انداز و از قضای الهی کورشاه رخ و احمد بیک اولاد علاء
الدوله گرفتار شده و [illegible] بدست او گرفتار آمده و تیغ سیف آن اشرار بضرب [illegible] فرستاد
علاء الدوله بعد از این شکست در ماتم فرزندان و اقربا سیاه پوشیده و امرا و او نیز پلاسهای سیاه در گردن
انداخته تعزیتی داشتند که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و بعد از آن [illegible]
و دولت آنرا آب و رنگی نماند چون پادشاه روم از شکستهای پی در پی علاء الدوله و قتل اولاد و [illegible]
و لشکر یافتن اطلاع یافته و [illegible] در دل داشت فرصت غنیمت شمرده و لشکر بر سر او کشیده و فیما بین محاربه اتفاق
افتاده علاء الدوله و هر که از دنیا بقتل در آمده و دولت آن سلسله سپری گشته طایفه ذو القدر بعضی [illegible]
احتشام بوده و بعضی گویند که خاقان سلیمان آمده این علاء الدوله مالک مملکت مرعش و البستان و توابع
و صاحب هشتاد هزار خانه ذو القدر بود و چهار نفر از این طبقه در آن ولایت سلطنت کردند ملک اصلان و سلیمان
و ناصر الدین و علاء الدوله اما علاء الدوله زیاده [illegible] اقتدار و استقلال یافته با پادشاه روم و مصر [illegible]
سلوک مینمود هرگاه ایلچیان روم می آمدند [illegible] لباس مصریان پوشیده [illegible]

که پادشاه مصر نیز همین دستور داوود از بهر دوستی خویشیه مشهور است که همیشه علاء الدوله شکسته گردد و مرغ

دارد پنجم رزمی یکسنه و کمی علاء العرصه در معرکه جنگ ذو القدر سلطان مراد که نزد علاء الدوله رفته

بر امداد وی اختصاص یافته بود بدست رومیان در آمده سلطان سلیم پادشاه روم بمحاربت او نموده

چند گاه همراه او بود و در سالی که بر سر خاقان سلیمان شان می آمد مصلحت در مرافقت او ندیده و او از

رومیان جدا شد چون از بر مراجعت شده و بر سر او سلطان قاچار حاکم او رفت او

بجانب او شتافته بهشت هزار کس او غالب آمد سلطان مراد در معرکه کشته آمد سلطان سر او

او را جهت پدر فرستاده فرمود و بر سر سلطان لقب یافت و دولت سلاطین آل عثمان

در قتل او متوفی شد و هر چند این قضایا بعد از فتح و تسخیر عراق عرب وقوع یافت اما بنابر ارتباط سخن

بتحریر آن پرداخت

حقیقت فتح آن ولایت اکثر چون اعیان ممالک عراق عرب از تنزل احوال سلطان مراد خبر یافتند

باریک نامی از امرا ترکمان آن مملکت را بحیطه ضبط در آورده همت بر نسق آن مملکت و سلطان مراد

که نزد او آمده بود نام سلطنت نهاده اما زیاده وقعی نمی نهاد و چون بهوای تسخیر آن ولایت در ضمیر همایون

رسوخ یافت تخت نام زر دوزی و کمر و خلعت خاص جهت باریک ارسال داشته بالطاف و الفتات دلالت

نموده باریک در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته طایفه ترکمان را که از سر کردگی داشته به پوشیدن تاج

و خلعت شاهی مشرف ساخته از دیده پیشکشهای لایق جهت خدام بارگاه سدره اشتباه فرستاده استدعا

نمود که ایالت آن ولایت را بر وی مسلم دارند اما نظر قبول همایون برانها معطوف نشد باریک

که او را کی زیارت عتبات عالیات در دل رسوخ یافته تسخیر آن نمی شود اگر بوی صدق و اخلاص از مشام

او می آید بلا توقف بدرگاه عالم پناه شتافته در سلک امرا منتظم باشد والا لشکر ظفر اثر را در این درگاه

راه بنیت باریک چند روزی ماند ظاهر ساخته چون نهضت همایون بان طرف مشخص شد

رخ نمودن

رخ نمودن و نیز و در براق قلعه داری مشغول گردید و علانیه کوس مخالفت کوفته تاج از سر انداخت

لهذا نهضت همایون بدان طرف جزم گردید و حسین بیگ لله را منقلای لشکر گردانیده و نیز

چون حسین بیگ لله به دو منزلی بغداد رسید باریک دل از دست داده و اکثر اعیان آن ولایت را با

خدام پادشاه راغب یافت و توقف بدو قلعه داری در خود ندید و شبی بغیر از دجله گذشته سراسیمه

و ابا سلطان مراد در کمال تعجیل بجانب حلب گریخت و از آنجا چنانچه تحریر پیوست بیکباره ذو القدر

روز دیگر اهالی و اعیان شهر سید محمد کمونه را که از اعاظم سادات نجف اشرف است جهت آن ولایت

بود و باریک او را بمظنه هواخواهی دولت جهانشاهی گرفته در سیاه چاه محبوس داشت از چاه بدر

آورده و شعار شاهی سیوفی ظاهر ساخته و سید محمد کمونه روز جمعه در مسجد جامع رفته خطبه اثنی عشر بالقاب

همایون خوانده و حسین بیگ را استقبال نموده در باغ میرزا بیر بوداق فرود آورده حسین بیگ عجب فتح

بغداد را بپایه سریر خلافت مصیر عرض نموده موکب جهانگشای شکار کنان به آهستگی طی مسافت نموده

مظفر و کامران بدار السلام رسید خلایق آثار بشاشت و شادکامی بظهور آورده باستقبال شتافته

لوازم دعا و ثنا بجای می آوردند و خاقان سلیمان شان فتح دار السلام را بمحاذه لشکر آگهی بجای آورده در

شهر جمادی الآخر سنه اربع و عشر و تسعمائه به دار السلام در آمده سید محمد کمونه را از اعزاز و اکرام شاهی منظور

گردید و ایالت آن ولایت بخادم بیگ خلیفه ابو المنصور خلیفه الخلفاء و از آن لقب یافته و از آنجا روی نیاز

و اخلاص بخاک پاک کربلا آورده و شرف زیارت مرقد منور ابی عبد الله الحسین و شهدای دشت کربلا

مشرف شد در زیب و زینت آن روضه بهشت نشان مراسم و انعام بجای آورده توجه تمام مرعی داشتند و از آنجا

احرام طواف روضه جنت تمثال شاه ولایت پناه مظهر انوار انما ولیکم الله بسته از

ادراک نجف اشرف مشرف شد و بان سعادت عظمی فایز شده دست دریا نوال ببذل و احسان

آن آستان سدره نشان گشاده و تولیت نجف اشرف بسید بعضی محال عراق عرب به سید محمد کمونه شفقت

شد و بدان خدمت مشغول گردید عزم دار السلام بغداد نموده بشرف زیارت مراقد متبرکه ائمه و آل
ابی ابراهیم موسی الکاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام مشرف گشته از آنجا عزم سامره
نموده در آن اماکن شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و احسان بتقدیم رسانیدند و بعد از نظم
مهام عراق عرب و تعیین روایات و رواج و رونق ... آراسته نهضت فرمودند که رایات فتح آیات
بتسخیر خوزستان افراخته روانه آنصوب شدند و در حدود لرستان حسین بیک لر و بهرام بیک قرامانلو
با ده هزار کس از عساکر نصرت شعار بر سر ملک رستم حاکم لرستان فرستاده و موکب همایون بجانب
حویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع که در آن ولایت می باشند در آن وقت ببادیه ضلالت افتاده بالوهیت
حضرت شاه ولایت پناه قایل بودند و از غرایب حالات آنکه بین الجمهور چنان مشهور است که آن قوم را
در هنگام عبادتی که معهود ایشان است کیفیتی طاری می شود که کارد و شمشیر در ایشان کارگر
نیست و نوک شمشیر را بر شکم خود نهاده و بعبارت علی الله و غیره باطل شد که ... شمشیر چون کمان
خم گردد و آسیبی بدیشان نمی رسد حاکم آنطایفه همیشه یکی از سادات بوده و در آنوقت
سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود و احکام شریعت از میانه آن جماعت
مفقود گشته از بادیه ضلالت و گمراهی قدم فراتر نهاده و در حین بالوهیت فیاض معترف بودند
و چون رایات جلال بحدود حویزه رسید بقول مولف حبیب السیر سلطان فیاض با طبقه مشعشع در برابر
موکب اقبال صف سپاه آراسته آماده رزم و پیکار شدند و در ظاهر حویزه فیمابین ... عظیم ...
باشته زمین حویزه از خون کشتگان مشعشع حکم لعل رمانی گرفت سلطان فیاض با بسیاری از اهل ضلال
بتیغ غازیان ظفر مآب براه عدم استعجال نمودند نظم ز خون مشعشع در آن ساده دشت ◦ ز نو گلشنی ...
و زمان لاله زار گشت ◦ ز بس خنجر در آن سر زمین بجز نیست ◦ هلاک تا کی گاه در خون نشست ◦ ز بس کشته بر روی
هم او فتاد ◦ در آن بادیه بسته شد راه باد ◦ در احسن التواریخ حسن بیک مورخ مرقوم گشته که فیاض

از بیم تیغ

از بیم تیغ غازیان راه فرار پیش گرفت و امرای عظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم را بعد
از آنکه از مقابله ایشان فرار نموده و بجبال صعب المسلک پناه برده بود و عساکر بهرام ... مومی الیه
آنکوه را فرو گرفته کار بر وی تنگ کرده بودند بامان و عهد و پیمان نزد امرا آمده و در مرافقت ایشان بپایه
سریر اعلی رسید و بزبان لری شیرین زبانیها در خدمت اشرف کرده منظور نظر عاطفت گشت چون محاسن
درازی داشت خاقان سلیمان شان محاسن او را بجزو زرکشی آراسته ... بهمان بها ... همایون بود
و بحکومت لرستان منصوب گشته بمقر ملک خود روانه و باز گردید القصه بعد از فتح مشعشع حکومت حویزه را بیکی از
امرای عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و دزفول گشتند حاکم آنجا طریق اطاعت مسلوک داشته بپایه سریر اعلی
آمده مقابله شهر و قلعه تسلیم نمودند و آن ممالک با توابع و لواحق بحوزه تصرف شهریار دین پناه در آمد خاقان سلیمان
شان آن قلعه گردون مثال را بیکی از اهل عقیدت سپرده و لوای ظفر انتما سایه وصول بر ولایت فارس انداخت
شکار کنان بدار الملک شیراز قدم رسیده کام بخش و رعیت پروری نهادند ...
خلافت مصیر آمده جشنهای لایق گذرانیده و در آن ممالک خطبه و سکه بنام و لقب همایون مزین ...
در خطه شیراز ... چندگاه ... کوه الوند نزول فرمودند و از آنجا دار السلطنه تبریز از یمن قدم ...
زمان فرمانروای ایران ... خبر رسید که ... شیروان ...
افراخته ... اتش غضب ... زبانه کشیده ...
و صورت ... شیروان ... ساخته ...
نمودند شیروانات ... توقف ... رایات جلال ... شیروان
در آمده ... آن ولایت ... اقامت انداخته ... قلعه ...
دشت ... اطاعت و ... پیش آمده و مفاتیح ... تسلیم نمودند ...
خاک ... روزی چند ... دست و پای زدند اما عاقبت دست ... سلیمان زده برای ...

شیراز ... بارود ... الملک
بهار ... در ییلاقات ... جهان ...

بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان شان در همان زمستان از شیروان بیرون آمده تبریز را
تشریف آورده در اول بهار رایات سلطانیه در حرکت آمده و بتهیه اسباب یورش خراسان
پرداختند

میل نوابان کلکش در روایات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار بدایع آثار فتح خراسان
که بشمشیر تیغ آتشبار خاقان سلیمان شان سمت وقوع یافت بدین عنوان ایراد نموده اند
که چون طنطنه کوس رعد آوای خسرو کشورگشای در عرصه جهان بلند آوازه گشت سلاطین
آفاق از رعب و هراس جهانگیری آن شهریار با استحقاق با آن حضرت در مقام خلت و اتفاق
درآمده طریق مؤالفت و مصادقت بارسال [illegible] تحف و هدایا و ارسال رسل و رسایل می‌نمودند خاقان
منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا بایقرا که در ممالک خراسان و مرو شاهجهان و خوارزم و قندهار
و زابلستان و غزنین تا حدود کابل و بدخشان فرمانروا بود و چندین سال زمان دولتش
امتداد یافته فرزندان رشید کامکارش از پسر و پسرزاده بسیار بود و بدلالت عقل دور
اندیشش با آن حضرت همه در مقام صداقت و خصوصیت درآمده همواره اظهار رغبت و دوستی
مینمود و خاقان سلیمان شان نیز با آن پادشاه [illegible] مرید منصور بود دعوی اخلاص [illegible] که در
ذات آن حضرت [illegible] واقع شد [illegible] همواره بین الجانبین ابواب مراسله و آمد و شد مفتوح
بود و بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه که از [illegible] فرزندان او دعوی استقلال [illegible]
از ایشان خصوصاً بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کپک میرزا چنانچه در [illegible] مسطور است
اختلال با حوال آن سلسله راه یافت محمد خان بن شیبانی بن بوداق سلطان بن ابو الخیر خان
بن دولت شیخ اوغلان از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان اوزبک که از [illegible] نوکری سلطان
احمد میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان که والی خطه سمرقند و ماوراء النهر بود بمرتبه والای سلطنت

[illegible]

ترقی کرده در آن ممالک پادشاه نافذ فرمان شده و بعد از شمه از اختلال احوال و عدم اتفاق اولاد
کان سلسله تیموری شنیده طمع در ملک خراسان کرده و کمر همت به استیصال اولاد خاقان
منصور بست و در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه لشکر بخراسان کشیده با آن شاهزادگان بی‌تدبیر
محاربات نموده بر ایشان ظفر یافته بقطع رشته حیات ایشان پرداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان
بایقرای چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است برآورده ممالک ایشان تمامی ضبط تصرف او درآمد
و محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشاهی بیگ مشهور است از اقصی ترکستان تا حدود عراق در حوزه
تسخیر کشیده والویه دولت و رایات عظمت اقتدارش سر بعیوق افراخته بکثرت و وفور لشکر و گنج
و ما غرش متصاعد گشته بود که هیچ پادشاه ذو شوکت صاحب اقتدار را بنظر در نمی‌آورد و با خدام
آستان فلک آشیان شاهی در مقام خلاف درآمده در سالی که رایات کشورگشای بتسخیر
جانب شیروان توجه نموده جمعی از لشکر ازبک از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع قتل
و غارت از ایشان در آن ولایت وقوع یافته بود مع ذلک خاقان سلیمان شان دو مرتبه
رسولان سخندان سیما شیخ زاده لاهیجی را که از ایشان پیشتر [illegible] از روزگار بود برسالت فرستاده
بنصیحت و پند دلالت نموده او از نخوت کم‌خردی در جواب سخنان خشونت آمیز نوشته [illegible]
روانه ظهور رسانیده بود که [illegible] از دین حق اسلام در دل رسوخ دارد و آباء و عده ملاقات [illegible]
و او از پیکان خواهد بود خاقان سلیمان شان نیز جواب مکتوب بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را
طواف مرقد منور حضرت امام الجن والانس در دل رسوخ دارد و ان شاء الله تعالی وعده ملاقات در مشهد مقدس
معلی است و در شهور سنه ست عشر و تسعمایه در ییلاق مرقان بجمع عساکر نصرت نشان فرمان داده
[illegible] و اوایل فصل ربیع روی توجه بخراسان آوردند چون از [illegible] عبور نمودند [illegible] قدم
خراسان نهادند حکام اوزبک که در ولایات خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یک [illegible]

دولت خالی گذاشته بهراه صحیح شتافتند شاهی بیک خان که از یورش هزاره هم دلخود دور افتاده
بود از هرات و دلیری خاقان سلیمان شان و خوف و هراس در آمدن بخراسان خایف
و هراسان گشته در بحر تفکر و اندیشه فرو رفت روز بروز رعب و هراس از خاقان سلیمان شان
در دلش زیاده و بیشتر می شد چون خبر رسیدن رایات فیروزی آیات بجهت زیارت مشهد مقدس مسموع او گشت
اصلا بخود قرار ندید و مقابله آنحضرت نتوانست داد و جانوفا میرزا توم خود را در قلعه هرات
گذاشته خود بجانب مرو شاهجهان در حرکت آمد و جانوفا میرزا نیز تاب توقف نیاورده متعاقب
بر رفت خاقان سلیمان شان بمتبع و مسرور بادل آسوده و خاطری از تزلزل دور بمشهد مقدس
معلی در آمده جبهه نیاز بر آستان ملک آشیان سلطان خراسان نهاده بلوازم دعا و زیارت
پرداختند و ساوات و مجاوران آن عتبه کعبه مرتبه را بنوازشات ارجمند مخصوص گردانیدند و از
مشهد مقدس آن سلطان سریر ولایت و امامت استمداد همت کرده بتعاقب شاهی بیک خان روی توجه
بمرو شاهجهان نهادند غازیان عظام که منقلای لشکر فیروزی اثر بودند چون بیکبار بمرو رسیدند جانوفا میرزا
با فوجی کثیر از بهادران نامی اوزبک بمقابله ایشان در آمده در طاهرآباد مرو بین الفریقین محاربه صعب
اتفاق افتاد با وجود آنکه دانه محمد سردار قزلباش در آن معرکه بشهادت رسید جانوفا میرزا شکست عظیم خورده
روی بهزیمت نهاد و لشکر قزلباش تا پای قلعه اوزبکان را دوانیده جمعی کثیر از طبقه اوزبک بر خاک
هلاک انداختند مقارن این حال چتر خورشید نور فال خاقان بهمال سایه وصول بر ظاهر مرو انداخت در برابر
قلعه سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراختند شاهی بیک خان بیشتر از پیشتر خوفناک گشته در قلعه مرو متحصن گردیده
در ضبط شهر و قلعه شرایط احتیاط بجا آورده و کس بماوراءالنهر فرستاده باحضار سلاطین طوایف
اوزبک فرمان داد و هر روزه دلیران جانبین در پای قلعه محاربات وقوع یافته از طرفین جمعی بکشتن رفتند
چون چند روز بدین منوال گذشت و صورت فتح نقش نبست خاقان سلیمان شان که همیشه صف آرای جنگ و

روبرو را با دشمن از جنگ قلعه بیدار شده خواسته که بگشتن تدبیر شاهی بیک خان از کوچ روباه از صورت
شیر در سوراخ خزینه بود و بیرون کشند لهذا ارتحال کرده از پای قلعه کوچ کرده و محمد خان تکلو بیچه
ترکمن... با وعده ملاقات در عراق و آذربایجان کرده و بان وفا نموده ما بوعده وفا نکرده
بخراسان آمدیم مع هذا در این جا مقابله ما در نیامد حالیا چون قصد با در آذربایجان رفتن واجد گردید
گشتن ما لازم شده بنابران کوچ کرده میرویم هر وقت ایشان آماده پیکار گردند و مستعد آمدن
شده باشند ملاقات است و شاهی بیک خان ارتحال خاقان سلیمان شان را بعجز و زبونی حمل کرده
خواست که فی الجمله آبروی بروی کار آورده و ننگی از عار فرار و تحصن جستن از صولت سپاه قزلباش
خود را خلاصی بخشد عزم تعاقب جزم کرده با موازی سی هزار کس از جنود اوزبک و امرا و سرداران
نامی که در آن وقت در ملازمتش حاضر بودند از شهر بیرون آمده امیر خان موصلو که حسب الفرمان جهان
با سیصد کس بساقه لشکر بود از ایشان بهره ور گشته از اوزبک بر طبق اشاره همایون فرار نموده
بر کنار نهر قرین پوست از فرار نمودن او محمد خان تکلو... لشکر قزلباش تصور نموده
دلیرتر گردید خاقان سلیمان شان چون از آمدن او خبر یافت چندان صبر فرمود که او از جوی آبی
در سه فرسخی شهر است گذشت جمعی را بجهت پل آن جو مامور فرموده عطف عنان کرده با هفده هزار کس که
در رکاب نصرت انتسابش بودند در محمودآباد مرو در برابر صف سپاه آراست شاهی بیک خان
ناچار دل بجنگ نهاده روی بمعرکه کارزار آورد و از طرفین بهادران اوزبک و دلیران لشکر قزلباش
در هم آویخته چنان کارزاری وقوع یافت که دل بهرام خون آشام بر کشتگان آمخته که سوخت عاقبت
نسیم فتح و ظفر بر شقه لوای جهانکشای شاهی وزیده شکست بر لشکر اوزبک افتاد و **نظم** بنیروی اقبال
شاه جهان ٭ نگون گشت رایات اوزبکان ٭ ز خون یلان گشت گلگون زمین ٭ فلک خواند آیات
فتح مبین ٭ جانوفا میرزا و شرذمه ای از امرا اوزبک اسیر و از اسب فرار به حوطه که راه بر روی شان نبود

در آن معرکه کشته شدن شاهی بیک خان ... از ... جمع اوزبک

نداشت جهانند و در سنهٔ بر زبر یکدیگر می‌انداختند و بعد حضرت اعلی جان شیبک را از جثه‌اش جدا کرد
خانزادگی از غازیان بوزجلو عزیز آقا نام و موسوم بود آدمی بها درازتر چندین کشته پرون آورده شده
که از غایت کثرت سر هیچ سروری را قابل افزودن نبود را که از بدن جدا کرده در سایهٔ علم اژدها پیکر رسم
جهان پیما انداختند خاقان سلیمان شأن سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و هر عضوی از اعضای
او را بولایتی فرستادند و سر او را پوست کنده و پر کاه کرده و بسلطان بایزید بن سلطان محمد غازی
پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسهٔ سر را بطلا گرفته بقول مؤلف احسن التواریخ قدح مثال در
در بزم حریفان بادهٔ نشاط در گردش بود این بیت مناسب حال اوست نظم کاسهٔ سر شد قدح از گردش
دوران مرا ه وازو این دیر خراب آباد سرگردان مرا ه خواجه کمال الدین محمود صاغرچی که شهور وزیر
شیبک خان بود که از قلعهٔ مرو آمده دریافته که آن کاسه زر اندوده و شهریار کامکار بدست گرفته جرعه
نشان آنزمان بادهٔ عشرت و دوستکامی می‌نوشیدند خواجه در مقابل آن مهر سپهر اقبال در صف
گرفتاران ایستاده بود خاقان سلیمان شأن با خطاب فرمودند که خواجه این کاسهٔ سر را
می‌شناسی سر پادشاه ولیت خواجه گفت سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت
در او باقیست که اینحال برروی دست چون تو صاحب اقبالیست که دمبدم از آن بادهٔ نشاط می‌نوشند
این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانیده بوزارت خراسان
معزز و سربلند گردید آقا رستم روزافزون که بتغلب بر ولایت مازندران استیلا یافته بود بسبب
بلا و امان سنده اقبال شاهی خلاف ورزیده و عهدشکنی کرده دست من لغت و امان شاهی پیک خان
در ابوقت خاقان سلیمان شأن بیکدست او را بریده بیکی از بیولان بهرام صولت داده فرستادند
که بمازندران برده در دامان آقا رستم اندازد و بگوید که دست تو بدامن او نرسید حالا او دست
بدامان تو زده و آن بیدل در وقتی که آقا رستم با سرداران طبرستان مجلس عالی داشت باکجی

در آمد و بحرف دبیرانس بجدت رجوع و قیام نمود و فی الفور بازگشت هیچ از آنرا به او امهال دم
زدن نشد آقا رستم از خوف آن سراسر تهدید زهرهٔ آتشی آب شد و دلش از بیم و واهمه قصور یافت و
بر وی ضعف بر بدنش مستولی شد و بعالم عقبی شتافت القصه بعد از وقوع این فتح و سپاهی مغتنمان ظفر اثر
وجوانب ممالک الملک الاکبر و نام نامی همایون آراسته یافته تا کنار جیحون در تحت تصرف امرا
قزلباش قرار گرفت شعار مذهب و رایات ائمه اثنا عشریه در تمامت بلاد خراسان شیوع یافت و در ایام
منصوره بدار السلطنه هرات سیه کلکی و خاقان منصور از فروجه و آن زمستان رخ بنهاده و سریر سلطنت
و آن زمستان بلدهٔ فاخرهٔ هرات محل نزول و قشلاق آن کامل الصفات بود و ولات و حکام باطراف
آستان اقبال آشیان شتافته زبان تهنیت و مبارک باد فتح خراسان بیکشودند از انجمله
اولا پس میرزا شهریکان میرزا بن سلطان ابوسعید کورکان از حصار بپایهٔ سریر سلطنت آمد
آمده منظور نظر خاص و در بزم اختصاص کرد و بدوستی ایالت حصار شادمان و ابد حسان که منتقی
بازگشت و همچنین محمد بابر میرزا بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید کورکان در کابل حکمی فرستاده
اظهار اخلاص نموده در اول بهار رایات کشورگشا بعزم تسخیر ماوراءالنهر از هرات بیرون رفت چون بمیمنه
و فاریاب رسید سلاطین اوزبک و محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند رایت سلطنت افراخته بود و عبید خان
که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان و سایر سلطانان ماوراءالنهر بیکدیگر پیوسته بکنار آب آمدند
وکلا بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و اظهار اخلاص نموده پیشکشهای لایق ارسال داشتند و تعهد نمودند
که اگر عنایت شهریاری آنطرف آب را بر ایشان مسلم دارد القصه از آنجا قدم بیرون ننهند خاقان
سلیمان شأن ایلچیان ایشانرا رخصت فرموده آهنگ عراق کرده ایلچیان از مصر و شام و روم بتهنیت
فتح خراسان بپایهٔ سریر اعلی آمدند حکام مازندران بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمده و لطف مازندران هم
عبدالکریم که از اولاد میر بزرگ بود عنایت شده و لطف دیگر با آقا محمد روزافزون شفقت شده و هر یک

فرستادند و بتمامت ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب همایون مطرز

حال تفقدات کرده بمقتضی المرام روان شدند و حکام گیلانات و شیخ شاه والی شیروان باج
و خراج برذمت خود لازم دانسته طاعت گذاری بر دوش گرفتند اما سلاطین اوزبکیه بعهد و پیمان
وفا نکرده در زمان عزیمت همایون دست درازی بممالک اتباع آنحضرت نمودند حسب الالتماس ظهیر الدین
محمد بابر میرزا حکم همایون بنفاذ پیوست که آنچه او از ممالک ماوراء النهر بسعی جیوش فتح نماید برو مسلم باشد
و او از کابل عزیمت ملک موروث نموده و بدخشان میرزا را مصحوب خود گردانیده متوجه حصار شادمان
شد و جمشید سلطان و مهدی سلطان اوزبک که حکومت ولایت حصار و بدخشان برطبق لشکر آنجا [بان]
بخان میرزا تعلق گرفت و حقیقت اجمال بپایه سریر خلافت مصیر اعلی عرض نمودند که اگر مددی از جانب
همایون رسد امید است که سایر بلاد ماوراء النهر مفتوح گردد و خاقان سلیمان نشان احمد سلطان صوفی
اوغلی و شاهرخ سلطان افشار را با جمعی از دلیران کارزار بمدد و کومک ایشان مامور فرمودند و محمد
میرزا با امرای عظام ملحق گردیده متوجه سمرقند شدند چون سلاطین اوزبک از آمدن محمد بابر میرزا و امرای نصرت
جنود قزلباش خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته بجانب ترکستان رفتند و بابر میرزا در بلده
و تختگاه اجداد و پدر خود بمسند جهانبانی نهاده و در آن بلده فردوس نشان خطبه اثنی عشر بنام نامی
آنحضرت خواند و امرای قزلباش را بخلعت الطاف داده و پیشکشهای لایق بخدمت اشرف فرستاد و ...
از رفاقت امرا دیگر باره سلاطین اوزبک بجمعیت بسیاری انبوه و لشکری کوه شکوه بماوراء النهر آمدند و بابر میرزا با ...
که داشت بمقابله ایشان شتافته صف قتال آراست و مابین ایشان جنگی عظیم بوقوع پیوست و سپاه ... از ...
بابری در آنروز بقتل درآمده منهزم گردیدند و بابر میرزا در ماوراء النهر مجال اقامت نیافته بحصار شادمان آمد ...
اوزبک بتعاقب او بحصار آمدند بابر میرزا در قلعه متحصن شده کس ببلخ نزد بیرام خان قرامانلو فرستاده ...
نمود بیرام خان با جمعی از جنود قزلباش اطلاع یافتند دست از محاصره باز داشته بماوراء النهر مراجعت کردند
و حقیقت این حال و طغیان اوزبک بعرض ... رسید امیر نجم ثانی که بوکالت دیوان اعلی

قدم برقرار

اوزبکیه بحصار آمدن

سرافراز بود و عظمت و کامرانی و بزرگی و اعتبار و اقتدار او در درگاه معلی بین الجمهور مشهور است
و شمه از آن در صحیفه سطور ثبت ... بمهمات خراسان و دفع شر اوزبکان مامور گردیده با جمعی
از امرا و سرداران روانه خراسان شد چون ... و ... امیر و شاه زاده همایون کمر تسخیر
ماوراء النهر بسته بود او باتفاق حسین بیک لله حاکم هرات و امیر علاء الدین ... خراسان و بیرام خان حاکم بلخ از آب آمویه
عبور نموده و از طرف حصار محمد بابر میرزا رسیده با سپاه قزلباش ملحق شد اول قلعه خزار و بعد از آن
قلعه قرشی را فتح نمودند امیر نجم در قرشی حکم بقتل عام کرده شیخم میرزا اوزبک با قریب پانزده هزار کس
از سپاهی و رعیت بقتل آمدند میرزا بابر التماس خون جمعی از اهل قرشی که از قبیل جغتای بودند نمود و درجه
قبول نیافت و بدین جهت ... غبار ... ارتفاع یافت امیر محمد یوسف صدر نیز درخواست جان
جمعی از سادات که بقتل درآمدند و بعضی را امیر نجم الدین مبارک نیافته بعد از آن بر سر قلعه غجدوان که محمد تیمور سلطان
و ابو سعید سلطان اقامت داشتند آمده چهار ماه آن قلعه را محاصره نمودند و کولات در اردوی قزلباش راه
نقصان آورده سپاهیان بتنگ آمدند و ... عبید الله خان و جانی بیک سلطان در
بخارا بودند چون از عسرت احوال قزلباش خبر یافتند با لشکر آراسته بر سر امیر نجم آمدند محمد تیمور سلطان نیز از قلعه
بایشان پیوست در روز سه شنبه سیم ماه رمضان ... غجدوان رسیده و میان ایشان حربی عظیم وقوع یافت و در آن معرکه
تیری بجان کرابه بیرام خان قرامانلو که سردار و سرچین لشکر قزلباش بود رسیده و از اسب درافتاد و اینمعنی
سبب انهزام سپاه جغتای و دلیری اوزبکان گشته جنود اوزبکیه یکبار هجوم آوردند امرای قزلباش متلاشی گشته
قول بهم برآمد محمد بابر میرزا پهلو از ... کرده با لشکر خود راه حصار پیش گرفت امرای قزلباش که از
... رکاب امیر نجم بتنگ آمده بودند در حین غفلت او سعی نمودند او در معرکه بدست درآمده بقتل رسید بعضی از امرا
و ... خراسان را در فرار نموده از ... عبور نموده بخراسان آمدند و این واقعه در شهور سنه ثمان
عشر و تسعمائه روی داد و بعد از آن سلاطین اوزبکیه را ... فتح و ظفر ... مواصلت دست داده ...

خراسان از آب عبور کرده و چندگاه در ساحت ملک خراسان لگدکوب اوزبکان بود و چون این
اخبار در قشلاق قم بعرض عاکفان سده آسمان مقدار رسید دیگرباره توسن خراسان تقویم داده
عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند و چون کاوش محل نزول لشکر کوه جوشش دریا خروش
گردید بعضی از امرا با فوجی از جنود ظفر ورود پیش فرستادند سلاطین اوزبک از آوازه قرب
وصول موکب ظفر قرین شاهی تزلزل تمام یافته پای اقامتشان سست گردید عنان بصوب مراجعت انعطاف
داده بماوراء النهر رفتند و مرة بعد اخری آن مملکت در تحت تصرف اولیای دولت ابد پیوند سعادت پیوند
شد هر قرار گرفت خاقان سلیمان شان چندگاه در خراسان اقامت فرموده بعضی از امرا که در محاربه اوزبکیه
اهمال و سستی کرده بودند عقوبت داده دده بیک حاکم مرو را [illegible] بنده و شبیه [illegible] که
در زمان عزیمت موکب همایون [illegible] از اوزبک فاجر [illegible] مذهب حضرت [illegible]
بودند بآتش قهر قهرمان زمان سوخته ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک معاندان پاک کرده و زمام
حکومت هراة و مهام خراسان را بکفایت زینل خان شاملو بازداده مراجعت فرمودند در شهور سنه

در شهور سنه عشرین و تسعمائة که خاقان سلیمان شان در ییلاقات همدان و [illegible] آن ولایت
بلکت عیش پیرا بودند خبر آمدن سلطان سلیم خوندکار روم شایع شد بیان این واقعه بر سبیل اجمال آنست
که سلطان بایزید که در هنگام عروج خاقان سلیمان شان [illegible] فرمانروای ممالک روم بود
آنحضرت اظهار محبت و دوستی نموده همواره لوازم خصوصیت و اتحاد بجای می آورد و فیما بین طریقه وداد
سلوک و در شهور سنه سبع عشر و تسعمائة سلطان سلیم با پدر در مقام خصومت در آمده فیما بین جنگ و جدال
انجامید و معاودت لشکر صوفیه [illegible] اتفاق نموده سلطان سلیم با پدر در مقام خصومت [illegible] پادشاه کرده و او را
[illegible] ساختند و او از [illegible] در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائة بعالم بقا پیوست و سلطان سلیم

سر برآرای تخت و صاحب دیهیم گشت سلطان احمد بن سلطان بایزید که در اناطولی بود خطبه بنام خود
خوانده و امرا و وزرا او را الجمله [illegible] سلطنت و پادشاهی با سلطان [illegible] طلب [illegible] و با او عذر نموده
بقتل آوردند و لشکر بر سر برادرزاده سلطان مراد فرستادند و او از لشکریان [illegible] سلطان سلیم [illegible]
[illegible] سلطان مراد و [illegible] نوازش یافت و در همان ایام بعلت طبیعی فوت شد [illegible]
خلیفه [illegible] حاکم ارزنجان [illegible] سلطان مراد مذکور با رومیان جنگ کرده سنان پاشا را با جمعی کثیر
بقتل آورده بودند با آنحضرت سالک طریق عناد گشته خصومت آغاز نهاد و قلعه کمان و بعضی قلاع
دیار بکر را نیز که فیما بین متنازع فیه بود [illegible] متصرف شده رفته رفته بجهات مختلف فیما بین اسباب خصومت
آماده گردیده و در سنه مذکور با لشکر بیشمار زیاده از چند روی توجه [illegible] نهاده
بخاقان سلیمان شان نوشته از آمدن خود اعلام نمود و آنحضرت از اصفهان به ییلاقات همدان
آمده [illegible] جنگ [illegible] رومیان در خاطر آورده [illegible] از آمدن [illegible] او آگاه گشته
[illegible] ممالک ایران [illegible] و [illegible] فلک [illegible] حاضر بودند
[illegible] روز چهارشنبه دوم شهر رجب سنه مذکوره در [illegible]
[illegible] در برابر لشکر [illegible] آراسته [illegible] بیش [illegible]
[illegible] دوازده هزار [illegible] و در درون [illegible] آتش [illegible] سلطان
سلیم [illegible] ساخت [illegible] آراسته از [illegible] خان محمد استاجلو [illegible]
آراسته [illegible] جنگ [illegible] آمده [illegible] هر گوشه [illegible]
جنگ [illegible] خان شاملو [illegible] قبول [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] خان محمد [illegible] خاقان سلیمان شان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] امرا [illegible]

مناسب

منتظم گشته [illegible] اشرف آمده [illegible] اصفهان [illegible] رسیده

سلطان سلیم [illegible] سلطان مراد [illegible]

شاملو و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیک و حسین بیک لله و خلیل سلطان ذو القدر را در دست
راست و خانان سلطان استاجلو و ولدان بابا الیاس چاوشلو و جمعی دیگر را در دست چپ قرار
داده قول آنحضرت بوجود همایون آرایش یافت سید محمد کمونه که در سلک امرا منتظم بود و میر عبد الباقی
وزیر و میر سید شریف صدر با آنحضرت در قول بودند و دلاوران طرفین پای جلادت پیش نهاده آتش
حرب مشتعل گردید در تاریخ جهان آرا مسطور و پیش جمهور نیز مشهور است که آنحضرت در آن هنگام بنفس نفیس
خود بلشکر رومیه چنین مشغول بودند و بعد از گرمی حرب و قتال [illegible] آمده بالتیغ [illegible] دلاوران نامی روم
و شجاعان روزگار را از زمره چرخچیان رومیه خود دستیاری کرده میگفتند که در میان سپاه و حریف محاربه
من چنین کوتاه بود و در اثنای گیرودار آن نهنگ دل و کردار [illegible] خاقان سلیمان شان بسته از غضب بازو
از چخماقان [illegible] و روی [illegible] قول همایون شتافته آنحضرت را [illegible] خواند هر چند آن خون گرفته
محمد قول [illegible] آن بود که چنان پادشاه والاجاه [illegible] التفات نماید اما آنحضرت از روی غیرت
بر رضای امرا و لشکر [illegible] سپاه اسب جلادت [illegible] حیدری [illegible]
برخشم و کین [illegible] بجانب [illegible] که از صولت و سطوت پادشاه [illegible] گشته مجال حرکت نیافت و آن
شیر [illegible] بزور بازوی حیدری چنان [illegible] برو زد که [illegible] پولادی [illegible] آتش
بر خاک هلاک انداخته [illegible] از هر دو لشکر [illegible] عالم بالا بان دست و بازو آفرین خوان شدند
القصه دلیران معرکه [illegible] بر یکدیگر ریخته [illegible] روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان شان
در آن معرکه [illegible] کارزاری کرد که [illegible] دستان سام و اسفندیار گردید
در میان [illegible] مشهور است که در آن مصاف شاه عالیجاه چند مرتبه [illegible] و چهره
رانده [illegible] و چون دلاوران سپاه قزلباش [illegible] نزدیک شدند
[illegible] را در پس [illegible] پاره پاره کردند [illegible] آتش پیکار

[illegible] در میان علمای روم

مشغول شدند از بسیاری دود توپ و ضربزن و تفنگ عالم روشن تیره گشت بسیاری از پا
[illegible] لشکر قزلباش که [illegible] و هراس خود را بر آن دریای آتش [illegible] از آسیب تفنگ
[illegible] گشته [illegible] خان محمد استاجلو که [illegible] بار دیگر از [illegible]
در آن معرکه راه عدم پیمودند [illegible] معلوم گشته بود که قول همایون از وجود پادشاه عالیجاه
خالیست بالضرورت هجوم [illegible] باشتعال نایره پیکار و انداختن توپ و ضربزن [illegible]
لشکر قول هم بر آمد سید محمد کمونه و میر عبد الباقی و میر سید شریف [illegible] در قول درجه شهادت [illegible]
[illegible] قورچی باشی استاجلو و حسین بیک لله شاملو و خان محمد و ولدان بابا الیاس
چاوشلو و جمعی دیگر درین جنگ کشته شدند سلطانعلی میرزا افشار نیز بدست رومیه گرفتار گردیده
بود و رومیان [illegible] خاقان سلیمان شان کرده نزد سلطان سلیم بردند [illegible]
چون خاقان سلیمان شان کثرت اعدا و برهم آمدن لشکر و پراکندگی [illegible] بود
[illegible] برگشته بر آنحضرت [illegible] آمدند [illegible] و الحاح [illegible] عنان از معرکه [illegible]
و [illegible] رومیه که چون سپاه قزلباش را [illegible] و جار [illegible]
از هم [illegible] روانه شدند اسب خاقان سلیمان شان [illegible] خضر آقای استاجلو [illegible]
آنحضرت [illegible] خود اسب آنحضرت را بیرون آورده از عقب روانه شده و در [illegible]
[illegible] القصه آنحضرت را بیرون آورده [illegible] جمعی از [illegible] از معرکه بیرون آمده بار دیگر [illegible]
اقتدار [illegible] رومیان کم [illegible] و سلطان سلیم بجهت [illegible] بتبریز آمد اما زیاده
از شش روز مجال اقامت نیافته از شدت [illegible] قزلباش و تهور و دلیری خاقان سلیمان شان
اندیشه نموده از آن جرات [illegible] که بظهور آورده بود پشیمان گشت و [illegible]
آورده بود پشیمان گشته راه مراجعت [illegible] پیش گرفت [illegible] و افواه مسموع شده

از انجا به تبریز آمده [illegible] عساکر منصور [illegible]

قتیل ان موکب چالدران نسپارند اما حسن بیک مورخ نوشته که بقول اصح در معرکه چهار هزار
کس بقتل آمدند سه هزار رومی و دو هزار قزلباش و زیاده ازین نبوده و چون خبر معاودت سلطان
سلیم به مرز رسید خاقان سلیمان شان بدار الملک اذربایجان خرامیده و بجز اختلالی که از
ورود لشکر روم در آن مرز و بوم واقع شده بود پرداخته همواره در اندیشه تدارک ان قضیه بوده
و سلطان سلیم بعد از واقعه چالدران بازرنجان رفته قلعه کماخ را که یوسف سلطان در سال نوزدهم
باشه بود محاصره نمود و یوسف سلطان قلعه را به برادر خود و سیصد نفر غازیان در ساق سپرده خود بجهت
اشرف آمده بود و سلطان سلیم امان نامه بغازیان در ساق فرستاده و بجانب دلالت [illegible]
کفتند که اگر اندک اختلالی که در جنگ بحال مرشد و ولی نعمت ما راه یافته باشد حقوق رعایت التزام را
بعقوق مبدل نمی سازیم و ترک جان و رفتن با اعادی آنحضرت قبول نمیکنیم جزو در صدد جنگ بقلعه
انداخته [illegible] القعه را گرفته و غازیان بمسجد جامع پناه بردند و چون کار بر ایشان تنگ شده
شمشیر انداخته و سپرها بر سر افراخته از مسجد برون آمده جنگ آغاز کردند و همگی در راه این دولت شربت
شهادت چشیدند و سلطان سلیم کماخ را متصرف شده بر سر علاء الدوله رفت و بعد از آن [illegible] استیلا
یافت حسب بکه در ذیل مرقوم میگردد و بعد از آن دیگر محاربه از او بظهور نرسید [illegible] حکمت بالغه الهی اقتضای
آن کرده بود که آنحضرت را از اصابت عین الکمال حسب انجام زخمی رسد که اگر [illegible] نیز آنحضرت [illegible]
هم آن بود که ارادت و اعتقاد ساده لوحان طوایف قزلباش در شان آنحضرت بغلط [illegible] هم آن بود که ارادت
و اعتقاد ساده لوحی بحدی انجامیده که پای عقیدت ایشان از مسلک مستقیم دین و ایمان لغزیده گمانهای غلط
برند القصه بعد از وقوع چالدران حکومت دیار بکر را بقراخان برادر خان محمد استاجلو تفویض فرموده
به آن صوب فرستاده و او در ماردین [illegible] گرفته بود و [illegible] شهر آمد که بغرابت مشهور است بیوفایی کرده و رومیانرا
آورده شهر را بایشان دادند و قراخان از ماردین متوجه دفع این حادثه شد رومیان [illegible] بمقابله او

فرستادند

فرستادند و او با آن گروه جنگ کرده و غالب آمد چنانچه اکثر رومیه بقتل رسیدند و چون بظاهر
شهر رسید مردم شهر را بار دیگر [illegible] یافت از تسخیر حصار مایوس گشته مملکت در تصرف رومیه بود در سنه
اثنی عشرین و تسعمایه که سال دوم حکومت او بود رومیه بیست هزار پیاده و سواره متوجه پیکار او شده
و او با [illegible] و درویش سلطان قاجار که به پیکار ایشان بسته در الکه قورق ماردین بهم التقا نمودند
اتفاق محاربه افتاده و قراخان [illegible] چندین مرتبه غالب آمده و در هنگام تعاقب از قضای آسمانی تیغی
به وی رسیده و از اسب افتاده درگذشت قزلباشیه ازین حال از هم پاشیده و رومیه بعد از شکست فاحش
و [illegible] غالب آمدند و [illegible] کار [illegible] و دیار بکر را متصرف شدند و دست تصرف قزلباش از اولکا
کوتاه شده و چون این خبر به عرض خاقان سلیمان شان رسید مهمی را بعد [illegible] قراخان تعیین نموده بود
[illegible] فتح آن فرمودند القصه بعد ازین وقایع خاقان سلیمان باوجود اشتغال [illegible]
شب و روز در اندیشه سپه آرایی و لشکرکشی دیار روم بودند که در سنه ست و عشرین و تسعمایه سلطان
سلیمان قایم مقام گردیده و چون از جانب او فی الفور ظهور نیافت علما اعلام لشکر دیار اسلام [illegible]
بودن جنگ خصم جایز نداشته چون سلطان سلیمان در بدایت جلوس لشکر به دیار [illegible] کشیده
بغزا و جهاد مشغول شده بود آنحضرت را نیز [illegible] تحریص نمودند بنا بر ان خاقان سلیمان شان خیال
بجهت کسب مثوبات غزا عساکر منصوره را بغزای گرجستان مامور ساخته خود بعیش و حضور می پرداخت [illegible]
جهان آرای [illegible] آن نمود که یکی از شاهزادگان کامکار را بایالت خراسان موسوم کرده بنده بان
دیار فرستند و در اوایل [illegible] شاهزاده [illegible] کامکار طهماسب میرزا که پسر بزرگ [illegible]
همایونش نمایان بود فرستاده و امیرخان موصلو ترکمان به مرافقت و اتالیق مهمات گشت و بعد از چند گاه
آنحضرت را [illegible] آورده و سام میرزا را با دورمیش خان [illegible] فرستادند تا اخر ایام [illegible] آنحضرت ممالک
مضبط امن و امان بود و در شهور سنه [illegible] عشرین و [illegible] شنبه [illegible] شیروان رومی ارادت [illegible]

سلیم جهان پناه پسر سلطان

باستان اقبال آشیان آورده و بطرف خوی پیشکش داده خود را از زمره بندگان این آستان
کرده و همشیره را در جمله عصمت‌بنیادان ... شیروانشاهی پرورش یافته بود و در سلک پردگیان تتق عصمت در آورده
بر بیماری نکوخو منتهای ولایت شیروان مجدداً با و مسلم کرده و در شهور سنه ثلاثین و تسعمایه چنانچه عادت
قدیمه روزگار غدار است هادم اللذات بر ملک جسم آن خسرو فلک‌جناب در زمان تاختن آورده
در عالم جوانی و ایام لذات ... فی کرسی و هفت سال از درجات زندگانی طی کرده و در مرحلهٔ سی و هشتم
تخت سلطنت و کامرانی را وداع نمود و در مقبرهای نام محلی از محال سرای بیع لم ابقا خرامید و در روضه
مقدسه سلطان الاولیا مدفون گردید طالب منجمه موافق تاریخ آمد خسرو دین نیز تاریخ وفات آن سلطان
سلطان نشانست و دیگری ظل بنقب ... بر منظر ... در سلک نظم کشیده بیت شاه گردون جناب اسمعیل
آنکه چون مهر در نقاب شده از جهان رفت و ظل شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده از آنحضرت چهار
شاهزادهٔ نامدار یادگار ماندند و همگی در صغر سن بودند طهماسب میرزا و بهرام میرزا و القاص میرزا و سام میرزا ... کرمی یکی را امرای
ترکمان ... شده اند و القاص میرزا از خواتین مختلفه بود ... صبیه ... بوده آنحضرت در نظم
طبیعت عالی داشت اما بشعر ترکی بیشتر رغبت داشت و تخلص خطایی میکرد و به جهت آنکه بسلطان سلیم معاصر بود
مولانا امیدی در این مطلع اشاره بدان کرده بیت ای قضا در کارگاه کبریایی گفته و رحم ... سلیم خطایی

آنچه ... شاهزادگان عالیشان

و جهت جنت مکان اعزاز شده او لادوالا نژادو شایسته تخت فیروز بخت کسری ... و بود ولادت
خجسته آنحضرت روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجة الحرام سنه تسع عشر و تسعمایه در قریه ... از اعمال
اصفهان روی داد و در جبین ان ... آگاهی تولد آنحضرت را در محل موسوم ... و مبارک و میمون
دانسته به پادشاهی جهان در ایشان فال گرفته و اختر طالب دولت و اقبال شمس ... طالع درخشنده
مطالعش استدلال نمودند که عنقریب وجود شریفش زینت افزای اورنگ خسروی و اقبال روشنی عالم

افروز خواهد بود و ازالهام غیبی آفتاب عالم افروز تاریخ آن مولد کرامت و در زمان خاقان
سلیمانشان در صغر سن بسلطنت ملک خراسان از ایشان بر اخوان ممتاز شده و مدتی و فاخره ... امارت
... و بعد از آنکه امیر خان موصلو ترکمان ... آنحضرت اطوار ناپسند بظهور آمده از حکومت
معزول گردید آنحضرت را بپایه سریر علی طلب فرمودند و در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی بود و
حال آثار سلطنت و پادشاهی از اطوار همایونش لایح و پیدا و انوار ظل الهی از ناصیه همایونش
واضح و هویدا ... بود و بعد از واقعه ناگزیر خاقان فردوس مکان قامت ... بلطف ازکسوت سلطنت
آراسته در سن یازده سالگی ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها مسند ... اورنگ
شاهی و سریر آرای بزم پادشاهی گردید جلوس همایونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب ... موافق
ثلثین و تسعمایه اتفاق افتاد و بجای پدر بزرگوار قرار گرفت از الهام غیبی جای پدر گرفتی گردی جهان
تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی چون از غایت حسن اخلاص عقیدت آنحضرت ولایت پناه محرم اسرار ...
... الله مؤید بنده شاه ولایت ... از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسب تاریخ ...
همایون شده و خاتم فرمان واجب الاذعانش بدین نقش مختوم گردید بیت شرف بندگانش بخت ... چون ...
طهماسب نقش مهرش شد و تاریخ جلوس بنده شاه ولایت طهماسب و آنحضرت پادشاهی بود ...
شریعت پرور و شهریاری معدلت پرای داد گستر مروج ... اثنا عشری و ... تقات ...
امور ... دوران روزگار خلاصه نتایج هفت و چهار در حکمت و دانش ... و آیین
از جم و کسری در پیش ... ایام سلطنت ... آنحضرت امور دولت ... جهت اختلال ...
بود ... و ... ایران ... مهمات ...
کیان ... آغاز ... امرا ... امور وکالت ...
... امر ... یکی از اعاظم امرا ... امر وکالت و صاحب

جای پدر گرفتی موافق تاریخ افتاد ... جای بعد شاه غازی ... گرفتی

رخصت را موقوف بوده و آنحضرت در اوایل حال که بجهت حداثت سن در بین امور تغافل ورزیده
کاه تماشای کارخانه تقدیر بوده اند و بنظر عالی و تعلیم پر حزم و عقل بچشمِ وداد عیار جواهر
اخلاص ارباب عقیدت دوفا را مینگریسته و برای وجود شریف خود از شر و طغیان نفس عیار بجانب
مستولی ند و نیروی اقبال و رهنمونی بخت با وجود کثرت اعادی وقلت انصار هم حفظ حال و خزینه
مال هم مرات دولت بزوال میگردد و چون بحفظ الطاف الهی ایشان از نهال اقبالشان در چمن دولت کامرانی بالا کشیده
بار ور شده و بنوز رسیده بتایید الهی و عنایت سرای حضرت وقوف دانش و عقل کامل امراء صاحب
داعیه و سرکشان خودرای را بحکم شمشیر از میان برداشته بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و فرمان روایی
گردیده و شمشیر آن دولت که در کمین مملکت بوده اند از شعشعه تیغ آبدارشان نابود گشته بنیخ مراد و ششش گلشن
همیشه بهار کامکاری شکفتن آغاز نهاد و اعلام جهانداری ارتفاع آسمانی شقه لوای جهانگشائی بر فلک
افراخت از عهد ابو حفظ سلطنت و فرمانروائی کامینبغی بیرون آمده و بنوعی تمکین و استقلال یافت که هیچ آفریده را
از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف نبود و اوصاف آن برگزیده الهی از حیز احصا بیرونست و تحریر آن
از قدرت فهم و بیان کاتبان واردات امکان ابراز بتفصیل وقایع زمان دولت ابد پیوند سعادت پیوند
وبیان محاربات و تسخیر ممالک و بلاد و دیگر حوادث عظمی که در زمان فرخنده و شانش بظهور آمده بموجبیست
که مرحوم حسن بیک روملو در کتابی که در زمان آنحضرت تالیف نموده و باحسن التواریخ موسوم ساخته قوم
گلکت بیان کرد انیده و بعد از وی جمعی ناخلف تحریر آن نموده به پشتنامه محفل شاهی که در و نیست قدر دریابم
چه نزلبسم شاهی دانش که یکی از هزار شرح آنم و چون سوید ای خاطر تسوید وقایع زمان دولت ابد پیوند
حضرت اعلی شاهی ظل الهی است و مقصود از فتح و دفع اطالت و اطناب بنابر آنکه این نسخه عالم آرا از شرح حالات
آن شهریار جهان پیرا بالکلیه خالی نبوده باشد کمیت خامه عبارت جام بقدر الطاقه در مضمار سخن برای الحاق پوییده
القصه چون جلوس همایون آن مرکز دایره جاه و جلال اتفاق افتاد و در خجسته وقوع یافت سریر فرمانروائی بذات ملک صفاتش
ارا استگی پذیرفت زمام امور و کالت و قبضه اقتدار دیو سلطان روملو که از بلخ آمده و بعد از فوت
چایان سلطان استاجلو امیر الامرا شده بود در آمد و مصطفی سلطان مشهور بکپک سلطان
استاجلو برادر ان چایان سلطان امیر الامرا شد چون کپک گذشت کپک سلطان چون معظم امرا
درگاه و سرخیل سپاه بوده در باب وکالت و قطع و فصل مهام سلطنت با وی کمکو در آمده و غبار
نقار خاطری بهم رسیده در بین اثنا خبر آمدن کوچم خان و عبید خان بخراسان در اراده و شایع گشته
دیو سلطان بصلاح وقت بر وفق رضای کپک سلطان وکالت با وی گذاشته دفع خراسان
و دفع فتنه اوزبکان را بهانه کرده روانه آنصوب شد و در این مطالعه با امراء عظام فارس و عراق حاصل
نموده که برسر دیو سلطان جمعیت نموده بدفع خصم پردازند و آن در بیلاق لار اقامت نموده در آن
روزی امرا نامدار سیاه حوره سلطان تکلو حاکم اصفهان و قراجه سلطان حاکم همدان و علی سلطان حاکم
شیراز و غیرهم با جنود بیشمار بر سر او جمع شده و اهل علوفه و لشکر را بانه مردمی وجب ان وعده
بپیش از پیش با خود رام کرده در انتزاع منصب وکالت از کپک سلطان از ایشان استمداد جسته
گرفت و چون مهم خراسان بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی کفایت شده بود دیو سلطان
تمام بار دوی خسروی کاخ عالم روانه شده و هر چند امرا و اعیان استاجلو خصوصا قار بجه سلطان
ضمان واقوخ خاتون آتش جنگ و جدال تحریض نموده قبول نکرده گفت صلاح باشد که بهانه دو لشکر جرار که ملازم
را رکاب آنحضرت شده باشند بجهت امور مستعجله بنابر نزاع و قتال واقع شود و رضا جوئی خاطر دیو سلطان
از تمییز ناز کمان کنند بی باستقبال او آمده و بیکدیگر دوستانه ملاقات کرده و باتفاق روانه درگاه معلی
در چمن ذاب تبریز بشرف سجده شهریار کامکار کامیاب مشرف شدند و امر وکالت را به دیو سلطان قرار گرفت
سلطان و چند کس را که خبر یافت و دیده انتقال آورده و کپک سلطان را با جماعت ایل و اوجاق استاجلو
بجز رای گرجستان فرستاده و از دوستانه و ورانداخت و بر بیج کشش نکرده و در غیبت اسلحه که بست رضای امراء
کرده

تکلو قطع نزولات ایشان کرده و در مقام تقبیح ایشان درآمده و حق امیخی لایق و دولتخواهی در ایشان معهود نبود
و باعث آن شد که از آن طرف نیز در شقاق و نفاق گشوده ابواب وفاق و اتفاق مسدود گردید و ابواب
اتشی و فتنه و نساد به حد نیل رسید و مسلط بر آمده در آنجا سایر امرا و اعیان استاجلو حضور شاه نقش سلطان و قاضی
سلطان و قبچاخ خان و علی محمد و غیرهم بر سر او جمع شده و کار مجادله دیو سلطان و اتباع او بستند و از طرفین
دیو سلطان و چوهه سلطان با سایر امرا و قورچیان و ملازمان درگاه در پایه سریر سپهر اساس شاهی بودند و در رکاب
همایون شاه وجیجاه و متوجه دفع آن طایفه شدند و دیو سلطان و چوهه سلطان سخن از صلح و صلاح گفته قاصد طلب
در ساق داد فرستادند که ایشان از الضیعت ممنوع و ارتقا ... که در سایه چتر همایون شاه وجیجاه باشند تنح
داود در تسکین نایره فتنه و انطفای آتش پیکار سعی بسیار نموده و ایشان اعتبار بر قول دیو سلطان نکرده
ارادوی ... تعجب رو به ایشان تعلق گرفته بود و اثری بر رسالت او مترتب نشده و از جانبین متوجه صفوف
پرداختند ارباب اخلاص ارشد ... لشکر آراسته با دل خونین و دیده اشکبار ... صف ...
کرده و در رکاب همایون حضرت ... فیام ... ایشان ... پیوست
و امرای تکلو مغلوب استاجلو ... شده و برون سلطان و دراجه سلطان تکلو کشته شدند و چون کپک سلطان و منتشا
سلطان بر قول همایون نزدیک شده چشم ایشان بر لوای آسمان سای شاهی و چتر زرنگار خورشید آسای
همایون ... دست از کارزار کشیده و عنان تافته شدند و امرا و قورچیان عظام شاهی که در رکاب ظفر انتساب
شاهی بودند ... دیو سلطان بتعاقب ... حرکت آمده ... شمشیر ... بقتل آورده و استاجلو مغلوب
و منکوب با بهر آمده از آنجا بگیلان رفتند مظفر سلطان والی رشت ... ایشان
... و امرای استاجلو دیگر باره عزم ... متوجه اردوی همایون شدند و ... آتش
شعله غضب ... زبانه کشیده ... بر سر ایشان ایلغار فرمودند و دیو سلطان و چوهه سلطان و محمد خان
ذو القدر اوغلی را با جمعی ... شمشیر ... فرستادند چون ... سپاه ... امرای استاجلو ...

گیلان

گیلان بیرون آمده و دیگر باره آتش قتال التهاب یافت و قبل شمس صبح ... رایات
انزاک شاهی و ... شمشیر ازگیلان مقتول شد و کپک سلطان و منتشا سلطان و ... سلطان
مغلوب و منهزم شفقت تمام بگیلان رسیدند و کپک سلطان شب و روز در بیرون لشکر ...
که آیا بچه طریق ... از دیو سلطان و چوهه سلطان گشتند و مقصد ... وکالت کرده و در شهور
ثمان و ثلثین و تسعمایه دیگر باره از گیلان بیرون آمده متوجه دار الارشاد اردبیل شدند و بادنجان
سلطان ... که مرد ... با ... جمعیت ... در آن وقت در
اردوی اردبیل بود چهار هزار کس از طایفه روملو و چپنی و حوالی ... آورده و بعزم جنگ و جدال
امرای استاجلو شتافت و در ... محاربه وقوع یافت و بادنجان سلطان از آن فوج
قلیل منهزم گشته در اثنای فرار بدست احمد آقای چاوشلو که ... کپک سلطان بود کشته گردید
و امرای استاجلو مظفر و منصور بشهر درآمده و بزیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام صفویه
قدس الله اسرارهم مشرف شده و از آنجا روانه تبریز گشتند شاه وجیجاه جنت بارگاه از آمدن ایشان
آگاه گشته دیو سلطان و چوهه سلطان و محمد خان ذو القدر اوغلی را با هشت هزار کس و ... نفر
از قورچیان عظام بدفع ایشان نامزد فرمود و کپک و رفقا از آمدن دیو سلطان و امرا و قورچیان
شاهی خبر یافته بطرف ... رسیده ... و امرا و قورچیان در شرور بایشان رسیده صف بیاراستند
و امرای استاجلو بانداک مردمی که داشتند در برابر آن گروه انبوه درآمده و میان ایشان جنگی عظیم
بوقوع انجامید و دلیران طایفه استاجلو در آن روز کارزاری کردند که روح رستم ... بر ایشان
آفرین خوان شد در اثنای طعن و ضرب محمد خان ذو القدر ... استاجلو درآمده بر ایشان حمله
آورد و کپک سلطان زخم یافته در گذشت و چوهه سلطان با جنود ... گشته
شدن کپک سلطان شکست بر طایفه استاجلو راه یافته طریق فرار پیش گرفتند منتشا سلطان ...

سلطان صف سپاه را شکافته از آن معرکه بیرون رفتند بشفقت تمام خود را بگیلان رسانیدند
ذوالقدر را قلی بهشام و دیار بکر که طایفه ذوالقدر مغلوب استاجلو شده و کوریش بیرون پیر او را برادر
بقتل آورده بودند درین معرکه تقصیری نکرده القصه بقیه السیف استاجلو ایامی در گیلان روزگار گذرانیدند
در سال دیگر که سنه اربع وثلثین وتسعمائه که توقف استاجلو در گیلان قریب بیک سال شده بود و رایات
ظفرآیات شاهی مرتبه دویم جهت دفع شر عبید خان اوزبک متوجه خراسان بود و بر خاطر
سلطان و فاروق سلطان و قراق سلطان و سایر اعیان استاجلو که در گیلان بودند روی
ارادت و اخلاص بدرگاه گردون مثال آورده با تیغ و کفن بدرگاه شهریار زمین شتافته در
آباد قزوین بسعادت آستان سرافراز شده و بنوازش و استمالت یافته شده ملازم رکاب اقدس
گردیدند اگرچه چوهه سلطان در مقام رعایت و تربیت آن طایفه در بنیاد اما خصومت و عناد دیرین
ایشان نیز با مدارای میسر نمودند تا چوهه سلطان رضاجوئی خاطر مبارک نموده ظاهر را
بروفق رضا اشرف بوده روز بروز احترام و اقتدار ایشان می افزود و اما طایفه تکلو زیاده روی و خود رایی
از حد اعتدال گذرانیدند و از اطوار ایشان اطفال بی رفتاری بر آئینه خاطر مبارک اثر نشست و در شهور
سنه سبع وثلثین وتسعمائه که حسین خان شاملو از شیراز آمده در کنار مال اصفهان بپای سریر سلطنت نشان
رسیده بنوازش شاهانه سرافراز شده چوهه سلطان با او در مقام عناد در آمده قصد کشتن او کرده و او
از مواضعه تکلویان خبردار گشته شبی با تشون و لشکر خود جبه و یراق پوشیده بر سر خیمه چوهه سلطان آمده او
مضطر برگشته خود را بخیمه دیوانخانه همایون انداخت در حرم دولتخانه میان شاملو و تکلو جنگ شد
از قورچیان ذوالقدر که در کشیک بودند منصور تیری بر چوهه سلطان زخم کاری زده و نیز کود
تکلویان مرگ او را محقق دانسته همچنان در مدافعه بکوشیدند حسین خان در آن شب از بیم سپاه خود
اما از هجوم امرای تکلو که فوج فوج بر فوق فوق رسیدند مغلوب گشته راه فرار پیمود و از دخول اندرون مایوس

بود و چوهه سلطان اکثر بر چوهه سلطان که میسر نشد و کلات
باد فرار کرده و در شهور سنه ست وثلثین وتسعمائه

باصفهان رفت در آن واقعه جمعی کثیر از جوانان شاملو بقتل رسیدند امرای تکلو شاه قلی نام
پسر بزرگ چوهه سلطان را بجای او وکیل کرده با کل اویماقات شاملو و استاجلو و ذوالقدر و افشار
در مقام عناد و دشمنی در آمدند بلفظ وره مردم اویماقات مذکوره با ایشان خصومت و نزاع آغاز
نهاده در حوالی مزار امامزاده اسمعیل علیه السلام میانه ایشان جنگ شد امرای تکلو خواستند که
بطریق زمان چوهه سلطان اقتدار و استقلال داشته باشند بهیچ جهت میسر نشد آمدند کار شان بجهت
سکان را بی نام و نموده بدفع شر حشمت پرداختند شاه جمشید نژاد که آغاز جهان آرایی بود از اطوار نامناسب آن طایفه
دلگیری بهم رسیده بدفع آن خودرای فرمان داد و قورچیان عظام در دولتخانه همایون ایشان را تیرباران
کردند تکلویان از مواقف شاه و هیچ و مایوس گشته راه فرار پیموده و از بخت برگشته غبار مذلت بر روی
دولت ایشان نشسته بسیاری از آن طایفه بقتل رسیدند آفت تکلو تاریخ این واقعه است و بعد از این
واقعه جمعیت ایشان منشعب گرده و راه بغداد در پیش گرفتند محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو حاکم بغداد بقید در
سلطان و حسین سلطان ولد بیرون سلطان و جمعی از نخبه بتقصیر تکلو بقتل آورده سرهای ایشان را
بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از این واقعه آنحضرت منشور عاطفت باسم حسین خان شاملو فرستاده او را
طلب داشته منصب امیر الامرائی طایفه جلیله قزلباش بود و عبدالله خان استاجلو که برادر زاده حضرت خاقان
سلیمان شان بودند عنایت شد و نزاع و کشمکش های اویماقات بر طرف شد و ارباب اخلاص رضای خاطر
مبارک مرشد کامل را بر مطالب خود راجح داشته پای در دامن ادب پیچیدند و آنحضرت بنفس نفیس خود متوجه مهام
سلطنت و جهانداری گشته لوای استقلال و استبداد را در ارتفاع آسمانی یافت اما اولاد تکلو که از قریب
نزدیک نموده در آن وقت امیرالامرا او اوزبکان بود و بعنوان وکیل چوهه سلطان وکیل
السلطنه باشد باین خیال تباه و امثال و سپاه منوچهر اردوی همایون گشته و جنگ بنگاه
آگاه گشته بر سر اولاد شور و فتنه را از مهابت آنحضرت اندیشیده و بسرعت برق و باد یکبار

اوزبکان گریخته خود را بقلعهٔ وان انداخته متحصن شد و از آنجا روی بدولت نهاده و از جانب سلطان
سلیمان پادشاه روم استمالت یافته روانهٔ استنبول شد و در آنجا بتحریک او خواندگار سلیمان
سلیمان را جنون باد عجب و تکبر و کبری در سر ترغیب کرده و سلطان سلیمان چهار مرتبه لشکر به دیار عجم کشیده
با جنود نامعدود آمده و هر مرتبه بشاه دین‌پناه جنت‌مکان از غیرت و عصبیت و عواطف الهی مدد و تأیید بنیت
رای صایب و تدبیر کامل دفع او می نمودند مرتبهٔ اول باغوا و تحریک اولامه مرتبهٔ دوم بغزارت القاص
غازیخان تکلو و ذو القدر اعلی مرتبهٔ سیم باغوا و دلالت القاص میرزا مرتبهٔ چهارم بشفاعت و رفت اسکندر مهرشان
پادشاه و حاکم ارض روم چنانچه تفاصیل این احوال بر سبیل اجمال بعد ازین در قضایای خراسان رقم زده کلک
بیان می گردد

سخن پرداز این شیرین حکایت چنین گوید از سخن سنجان روایت که عبید خان
بن محمود سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اوغلان که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیزخان
و عمزادهٔ حقیقی شیبک خان بود و شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابو الخیر مذکور است همیشه در آرزوی ملک
خراسان و بدست آوردن بلدهٔ فاخرهٔ هرات بود و از بیم شعلهٔ شمشیر عالمگیر حضرت خاقان سلیمان‌شان
و ظهور واقعهٔ شیبک خان در ملک بلخ را خبر دیده و دم در کشیده بود بعد از واقعهٔ نازل خاقان سلیمان
شان و صدای حضرت شاه جنت‌مکان واقف در رتق و فتق امرای خودرای قزلباش که
اکثر ممالک ایران صاحب بوده و حرص منصب و ذوالجلال بلکه خراسان نیز کرده لشکر برسم یورش
لشکر بخراسان کشیده و از شورش عالم عجب این هنگام که هیبت خاک را ازجا برانگیخت
بنجارت لشکر توجه دادی که درین گرد و سواری شب ... اتفاق غلط گشته و در هر مرتبه که حضرت جنت
بارگاه جهت دفع فتنهٔ او در حرکت آمده و اثر سطوت تیغ آتشبار بساحت ملک خراسان می تافت گریخته
ناپدید گشته فرار برقرار اختیار می نمود و با آنکه هرات و مرات این حرکت کرده خود را بآرزو بعزیمت

یورک جهانگشای روی به آن صوب آورده و بتسخیر قلاع و حوالی مملکت می پرداخت و جلا
از خون ریختن و کشته انگیختن اکثر گشته تا ده دوازده سال ملک خراسان لگدکوب
اوزبکان منحوس و زیردستان پایمال ستم توران و مردم آن ولایت از جور اوزبکان بستوه
آمده و بجان آمده بودند
در همان سال که شمس...

تا گریز حضرت خاقان سلیمان‌شان بما وراء النهر رسید عبید خان خاقان و سلطان چنگیز
نژاد بعادت خود استعداد نموده باتفاق کوچم سلطان بن ابو الخیر خان که در سمرقند رایت سلطنت
افراخته بمعیت نموده پادشاهی چنگیزی صاحب سکه و خطبهٔ کل ممالک ماوراء النهر و ترکستان
بود و ابو سعید سلطان ولد او و سونجک سلطان و اتباع شکسته با لشکر جرار اوزبکان خونخوار از جیحون
عبور نموده بخراسان آمدند و دورمیش خان شاملو که حاکم سام میرزا و بیگلربیگی خراسان بود و در آن
دیار هرات را استحکام داده و بتحصن قلعه داری پرداخت و سلاطین اوزبک با غلبه و ازدحام
تا بهرات آمده و شهر را احاطه نموده هر کدام در طرفی فرود آمدند و همه روزه جنگ پیش آورده چندین
بنیان آتش حرب و پیکار را التهاب داشت و غازیان شاملو آثار جلادت و مردانگی
بظهور آورده در مدت محاصره چنان کوشیدند که احدی نزدیک قلعه آمده روزی در باغ مراد عبید خان
و سونجک محمد سلطان بزمی آراسته بعشرت مشغول بودند و باغ سفید محل نشستن اوزبک بود و دورمیش خان
جمعی از غیار ازان شاملو را به آن صوب فرستاده در باغ سفید ناگهان بقتل عظیم بوقوع پیوسته جمعی از اوزبک
مغلوب شده و غازیان تا در باغ مراد رفته خبر به عبید خان رسید بی طاقتی در هم نموده و به
نوعی سراسیمه شدند که سونجک سلطان را آب اطفا و عبید خان خود را بصد تشویش خود را باجاره
رسانیده و بلشکر خویش رسید القصه از طول ایام محاصره و جنگ و جدال اهل آن قلعه با پس کوچ کرده رو
به ماوراء النهر گذاشتند
در سال دیگر که مطابق سنهٔ احدی و ثلثین و تسعمائه

فرار دادند و در روم کار و بدو بخراسات و دوازده تعیین نموده بلوازم قلعه داری ایام

بود و درویش خان وفات یافته قزاق سلطان تکلو که حاکم مشهد مقدس بود در جنگی
که میانه تکلو و استاجلو در عراق واقع شده و بقتل آمده و خبر بمشهد رسید از این جهت پریشانی
باحوال خراسان راه یافته سردار صاحب وجودی که باو اعتماد توانند نمود در آن دیار نبود و
سلطان میانه امرای درگاه مخالفت و نزاع بهم آمده و بجز قتال و جدال کرده بدین جهت رعایا
النهر رسید عبید خان که ... شیفته عروس ملک خراسان شده و بجهت قطع تعلق نیکر دیکر
این ابیات در هوس ... بیت بازم جانم هوس ملک خراسان
داده ... شنیده هوس جهان داده ... خوشم ... الله ...
تیز هوای ... ... در شعبان
اثنی و ثلثین و تسعمایه از سمرقند ... گذشته بر آمده و از آنجا با سلطانان و بهادران ازبکیه بمشهد
مقدس معلی رسیده و آن بلده ... و در میان گرفت ... سلطان ... بود
غازیان قزلباش که ... جمع آمده بودند ... و آثار جلادت
و مردانگی بظهور آورده و از قلت آذوقه کار بجهت ایشان رسیده و علت ... یافته از
تسلیم ... عبید خان بر آن بلده مستولی شده و ... از امرا ... خود را در آن بلده گذاشته روانه
استراباد شد چون بدان حدود رسید زینل خان شاملو که حاکم استراباد بود ... جنگ دیده کار
آزموده ... رسم قراولی باستقبال فرستاد و میانه ... غازیان ... او ...
مصاف ایشان بوده ... بوقوع پیوست جنود قزلباش ... نموده ...
الفرار ... زده ... حرب ... شده ... خان و غازیان ... خود را
بولایت ری آمدند عبید خان استراباد را بعبد العزیز سلطان پسر خود داده بجانب ... توجه نمود
چون خبر ... و استیلای ایشان بر ولایت استراباد باردوی همایون رسید ...

سلطان تکلو و مری سلطان شاملو و آغزیوار خان و شاه علی سلطان استاجلو را با
گروهی از جنود قزلباش بمدد زینل خان فرستادند و ایشان و دیگر زینل خان ملحق گشته
باتفاق روی توجه باستراباد آوردند عبد العزیز سلطان تاب مقاومت ایشان نیاورده از استراباد
بیرون رفته بپدر خود ملحق شد و امرای عظام بشهر در آمدند عبید خان را دو دغدغه در کار
واقع ... گشته بجانب بسطام باز گردیده ... سلطان و مری سلطان و شاه علی سلطان
برسم ... از استراباد بیرون آمده در حوالی بسطام به عبید خان دوچار شدند جنود قزلباش
به هزار نفر ... لشکر ازبک از بیست هزار متجاوز بودند هرچند ... آن ... باوجود
ازبک ... قانون عقل نبود اما ازبکان ... چاره ندیدند و بر ... تافته
صف قتال آراسته شد ... جنگ عظیم ... از آن ... آن ...
در آن روز ... کارزاری کردند که ... انگشت حیرت ... کردند ... صوبت جنگ
بسطام ... زبان زد خاص و عام است ... سلطان ... خود را ... عبید خان
رسانید ... گرفته ... بهادران ... شروع کردند ... سلطان ... از بهادران
بزخم تیر از پای در آمدند عبید خان ظفر یافت و مری سلطان بدست در آمده ... زینل خان از
رسیدن این خبر در شهر اقامت نتوانست نمودن ... عبید خان ... استراباد
... که از امرا ... نامدار ازبکیه بود داده روانه هرات شد و باطراف و جوانب ...
فرستاده و در آن سال در ... قشلاق کرد و در سال ... مطابق سنه اربع و ثلثین و تسعمایه بقصد
هرات رفت حسین خان شاملو که بعد از فوت برادرش درویش خان حاکم هرات شده بود بتعمیر
و استحکام برج و باره ... اسباب قلعه داری آماده کرده ... و ... از ... بتنگ
یافته مدت ... ماه کشیده ... ذخیره در قلعه نایاب گشته حسین خان جمیع رعایا و مردم شهر ...

که در قلعه بوده‌اند بیرون کرده از اذوقه ایشان چند روزه اوقات گذار غازیان محصور بود

و در بین این اثنا خبر قتل زینلخان در میانه اوزبکیه شایع شد که در دامغان باتفاق چگور که حاکم سروار است

سلطان بر سر رئیس بهادر آمده جنگ کرده و از قضای الهی زینل بعد از آنکه مغلوب شده بود غالب آمده

زینلخان و چگور هر دو بقتل آمدند عبید خان از این واقعه مسرور و فرحناک گشته در همان روز بجنگ

ماری بی ولد جان وفا میرزا که از امیر الامرای عبید خان بود هجوم عظیم نموده از همه طرف یورش

بقلعه آوردند و غازیان شاهی صدمات دلیرانه اوزبکان را بسر پنجه تهور و مردانگی دفع نموده خلقی

کثیر در حوالی قلعه بر خاک هلاک انداختند عقیقی بر باری پی خورده عقیلی محبوسا سر او را بریده بنزد جانی

خان آورد و عبید خان از کشته شدن او بغایت متالم گشته سور و سروری که داشت بالم و سوگواری

تبدیل یافت و معلوم او شد که با وجود این همه سعی و اهتمامی که بظهور آورد تسخیر هرات میسر نیست

در خلال این حال آوازه توجه رایات نصرت آیات شاهی بجانب خراسان و جنگ رئیس بهادر

با منقلای سپاه نصرت نشان و برگشته شدن رئیس باو رسیده و بالم فراوان و اندوه بی پایان

از پل مالان کوچ کرده راه بخارا را پیش گرفت که از خانان چنگیزیه استمداد نموده دیگر باره شورش

و انقلاب بملک خراسان اندازد 9

نموچه عنبرین نفحه پرداز چنین داستان سرایی مشکین ساز که چون حضرت شاه جم جاه جنت مکان

در ایام سلطنت ابد بنیان جمیع امور دین و دولت را بمشیت حضرت رب العزة حواله مینمود

بالطاف الهی واثق بوده‌اند لهذا همیشه از درگاه واهب العطایا بحصول مطالب و مرام کامروا گشته

در هر کارزار بر اعادی ظفر یافته‌اند از محاربات زمان دولت ابد پیوند جنگ جام که آنحضرت

در آغاز جلوس همایون با عبید الله خان و خواقین اوزبک اتفاق افتاده بظفر و نصرت اختصاص یافت

باشند از مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم است مبنی بر انتقال علی سبیل الاجمال

آنکه چون متواتر و متعاقب قاصدان خراسان بدرگاه سعادت نشان رسیده و استغاثه

مینمودند که در آن دیار طوفان بلا بالا گرفته سنگ آن ملک از طغیان سیلاب فتنه اوزبکان

قرار گرفت افواج قاهره و موکب ظفر نشان جمع آمده اعلام جهانبانی بصوب خراسان در حرکت

آمد جوهه سلطان وکیل دولا سلطان تکلو و محمد خان ذو القدر اوغلی با گروهی از غازیان

ظفر بنیاد منقلای سپاه گشته پیشتر روانه شدند رئیس بهادر در قلعه دامغان تحصن جسته بود و امرای عظام

بر قلعه محیط گشته حوالی آن را ترتیب دادند و اوزبکان را تنگ گرفتند هر روز فوجی از بهادران جمع

بیرون آمده با غازیان مصروف میشدند چند روز بهمین منوال آتش محاربه و قتال اشتعال

داشت تا بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ و شمشیر خونریز ناچیز شدند کار بر محصوران تنگ

شده آوازه قرب وصول موکب همایون ایشان را سراسیمه کرد از همه طرف راه خلاص و نجات مسدود دیده

طریق فرار مسدود شد رئیس بهادر با تنی چند بقصد فرار ریسمان بر میان بسته از قلعه فرود آمدند غازیان

پاسبان قلعه خبردار گشته همگی را دستگیر کرده همان لحظه بسار بسار رسانیدند روز دیگر قلعه بیک حمله

مفتوح گشته جمیع اوزبکان طعمه شمشیر غازیان شدند و رایات خورشید اشراق خسرو آفاق با لشکر گران چون

دریا خروشان از راه کالپوش بمشهد مقدس معلی رسیده بشرف طواف آستان ملایک آشیان حضرت

امام الجن و الانس سرافراز شده از روح مطهر آن سلطان روضه رضا علیه التحیة و الثنا استمداد همت نموده

بعزم دار السلطنه هرات اعلام ظفر [illegible] در جام بجانب جام افراخته اما عبید خان بمجرد آنکه مذکور شد

از هرات کوچ کرده و چون بجیحون رسید از کوچم خان و جمیع خانان و سلطانان چنگیزی نژاد استمداد

استمداد نموده از تمام ولایات ماوراء النهر و ترکستان و اندجان و اترار و قپچاق و کاشغر و

قزاق تا دشت قپچاق گروهی انبوه و حشری کوه شکوه جمع آورده باتفاق کوچم خان و براق خان

غرض بحر اضطراب زده بانگ بحضرت شاه جم جاه [illegible] ملک [illegible]
با امرا و ارکان دولت طرح مشورت [illegible]
که [illegible] بتوجه خراسان [illegible] دفع اوزبکان

و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان و خانی بیک سلطان و سایر برادران
اوزبکیه و امراء معتبر قبچاق چون دریای پر موج پر جوش غلغلها و ولولهای چون آهن و فولاد روی توجه
بخراسان نهاده بیت همه گرگ زاده و درنده خوی سبک روبشان جمله از نام مردی ناموران
بزخوبشان پر از چین همه روی و ابروشان مجملا از آغاز خروج چنگیز خان تا آن زمان لشکری
بدان کثرت و ازدحام از آب آمویه عبور نکرده بود و در حینی که اردوی همایون شاهی در خطهٔ
بهجت جام نزول سعادت و فرجام نموده خانان اوزبکیه نیز از آن طرف آمده بنزدیک آباد رسیدند و قراولان
جنود قزلباش چند نفر اوزبک را گرفته آوردند حقیقت جمعیت سلاطین اوزبک و کیفیت و کمیت آن
لشکر بیحد معلوم شد عدد آن گروه در هیچ نسخه که احقر در اثنای تتبع بنظر رسیده اما چنین مشهور
مشهور است که در جنود اوزبکیه سوای رجاله و الامان صد و هشتاد هزار جوان جنگ دیده بهادر کاری
بوده و در سپاه قزلباش سوار مواجب خوار سوی خرجیلو بیست و چهار هزار القصه در روز سه شنبه
که عبارت از نهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و تسعمایة سلاطین اوزبکیه در سر قوشن جام
در حوالی اردوی خسروانیه احتشام فرود آمدند آن شب از جانبین پاس داشته صبح روز عاشورا
طرفین بتسویهٔ صفوف پرداخته معظم امرای قزلباش مثل چوهه سلطان تکلو و کپک سلطان استاجلو
و حسین خان شاملو و حمزه سلطان حاجیلو و ذو القدر حاکم شیراز و محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو
در آن وقت سلطان بود و حسین سلطان روملو و احمد سلطان افشار و سایر امراء و ترجیب عظام بودند
شاه جنت مکان بارگاه مظفر پیکر و در یمین و یسار فوج در قلب و سلیمان باقی بتزک نام آسمانی فر
با قورچیان نصرت فرجام در قلب قرار گرفت میمنه و میسره و جنود مسعود را برای نامداران و مردان کار
آراسته عراده های پر ضرب زن و زنجیرها را در پیش داشته و تفنگچیان پیش قراول بی باک در پیش صف بازداشته با
جهان جنود دولت ده اعتضاد و عیسی روی میوکه بزرگ در برابر آن لشکر خونخوار بگرز زور گرفت

و محمد خان ذو القدر اغلی و احمد سلطان استاجلو سلطان شاه عادل

و از طرفین

و از طرفین صدای گورگه و نفیر و کره نای در گنبد گردون پیچیده علمهای گشودند و سوران کشیده
جوانان پیش جنگ از هر دو طرف پیکدیگر جستند از این طرف دلاوران قزلباش سنانهای
قبضان مثال بر تنا گوشش تازی نژادان آتش نهاد و باد پیما خوابانیده اوزبکان نابکار را
بر خاک هلاک می انداختند و از آن طرف بهادران اوزبکیه سپاه منصور را چون شهاب رجوم
تیر باران کرده بنوک ناوک ولد وز ترک بر تارک دلیران میدوختند مبارزان هر دو گروه داد
مردی و مردانگی داده از کثرت کشتگان کوه و هامون تساوی پذیرفت بیت ز یکسو هژبران جنگی
ز سوی دگر اوزبک کینه جوی ز یکسو دلیران ایران قباب ز سوی دگر اوزبکان دغاب دلیران جنگ آزما
پیش و پس کم نهادند و بر چشم کین رو بهم ز بس کشتها پشتها شد پدید دگر آنچنان روز کمتر دیده
زمین شد ز خون یلان لاله زار فلک خواست از نور شان زینهار مجملا میانه آن دو گروه حرب ضرب
حربی بوقوع پیوست که پیر سالار فلک چشم تیغ خونشان از کف گذاشته انگشت تحیر بدندان گزید
چشم روزگار رجال بر این شدت مشاهده ننموده در بسیط غبرا میانه ابراهیم خان و تولیات دیگر چنین
حادثه بوقوع نیامده از گرد و غبار تشویر آن چنان گرد و غبار برانگیخته شد که آفتاب ظلمت بر نقاب حجاب
مستور گشت آنار ضعف و انکسار در میمنه امرای سپاه قزلباش پیدا آمده در بین تنا سلطان اوزبکیه
جوهر سلطان و امراء تکلو و شاملو و سایر نامداران میمنه جنود قزلباش هجوم آورده شکست داده امرا
دست تزلزل به تاب مقدمت پای در پی جنود مخالف نیاورده راه انهزام پیمودند سپاه اوزبک
بتعاقب منهزمان لشکر قزلباش در حرکت آمده در آن دشت صحرا چون مور و ملخ آفت مزرع و دانه شدند
چنانچه شاعر گفته بیت ملخهای بیکان زنیزه زده کی شده آفت مزرع زندگی حضرت شاه جنت مکان
در عالم رؤیا شاه نموده بود که حضرات عالیات ائمهٔ معصومین علیهم السلام آنحضرت را در آن معرکه
بفتح و ظفر مژده داده اند آنحضرت از کمال وثوق و حسن عقیدت و وفور جلادت و شجاعت روی از

مطلق از موقف خود حرکت نکردند و اصلا آثار تزلزل در ناصیه همایونش نمایان
نبود تا سه هزار کس از نبازدان رزم آزمای چپ همچون نهنگان مردم ربای هر جوانب
با یکجای چون قطب فلک مرد آسای پای تهور و وقار استوار کردانیده و دریکان خود از آثار
وحضرت رب العزة بعنایت از نیاکو یا آن فوج قلیل را از نظر مخالف پنهان داشته میان
میسر نبود و بعد از لحظه که گرد و غبار فرو نشست علم سعیدی بنظر شاه جنت مکان درآمد که با گروه انبوه
در موکب ایستاده و بر آنحضرت چنان معلوم که عبید خان و کوچم خان اند که با سپاه خاصه در قلب
ایستاده اند بهادران اوزبکیه که فوج فوج از تعاقب قزلباش بازگشت نهبت فتح بگوش ایشان فرو
میگفتند عبد خان از ایشان پرسیده بود که سپاهی از دور بنظر می آید و مرتبت که بر جای
همانا سپاهی بقیه سپاه قزلباش است چند کس را مقرر کرده بود که رفته خبری از ایشان بپرسند
جماعت اوزبک باو گفته بودند که بنوعی شکست و پراکندگی بحال جنود قزلباش راه یافته که در محل
نشانی از ایشان نمانده باشد و آن سپاهی چهارپایان اردوی قزلباش است و دیده بصیرت ایشان
از مشاهده آن سپاه پوشیده و در بجان شاه جنت مکان مبارزان موکب اقبال را که در آن مکان
توقف داشتند امر فرمودند که مردانه وار بر سر آن گروه تاخته تا پای آن علم سعید خان را شتاب بنیرو
بازگشتند و بگرز تیغ تیز و شمشیر خونریز دست بیچ ضرب بزنند و هر کس زخمی زدند و با تمام کارش
متوجه دیگری شوند که از غلامان حیدر کرار از غیر فرار هزیمت ننگ و عار روبروی کشته شدن
نیکنامی روزکار راست چپ با بر مراد برسر کردون نهیم پای با همه وار برسرعت آن گروه
عقیدت گزین جان نثار اول قورچیان شاملو و ذوالقدر فرمان مرشد کامل را بجان و دل
پذیرفته شمشیرهای مصری آخته و سپرهای و دامن بر سر افراخته بدین عزم درست و رای صواب
متوکلا علی الله از دست راست جلو انداخته و دلیران دست چپ تیز حرکت کرده

بهمراهی

بهمراهی جنود عثمانی بر سر آن گروه غدار و اوزبکان خونخوار تاخته سه هزار شمشیر صاعقه کردار
یکبار فرود آورده هر کس زخمی زدند هیچ نگه برشده کامل ارشاد نموده بود از وگذشته بدیگری
پرداختند جنود اوزبک که زیاده از چند و چون بودند از ضرب اسلحه پی در پی تیغهای الماس
غازیان اکثر مجروح و ناتوان گشته زحمت قلب بهم برآمده از یکدیگر پاشیدند و کوچم
خان و عبید خان چنان سراسیمه شده که جز فرار چاره ندیده و یک حمله دلیرانه آن غازیان
جان نثار شکست بر ان لشکر بیشمار افتاده پراکنده گشت جنود قزلباش که چون بنات النعش متفرق بودند
بعد از یاس و نومیدی بفتح و ظفر امیدوار شده ثریا سان جمع آمدند سلاطین اوزبک بعد از چنان
فتحی چنین شکستی یافته بکام و ناکام راه انهزام را بقدم سعی و اهتمام پیموده
یکی از قورچیان عظام بعبید خان رسیده شمشیری بر پشت او زد که از ضرب آن مجروح شده
جسته که داشت متوجه گرفتن او نشده از و گذشت که بهتر از وی بدست آورد و بعضی گویند که
برخورد و تهورش زد که سامواش قصور یافته پیش جمهور بر که عبید مشهور است چهل نفر از غلامی
همراه آورده بودند که در پای علم ... دعا کشند چون حق بایشان
دعا رحمت کرده همگی در پای علم کشته شدند القصه کوچم خان بعد تشویش و تعب از آن
جان بسلامت برده بطرف ... هزار آزان فرقه اشرار بشعله شمشیر برق تاثیر سوخته شدند و قوله
وَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ بر کر جان آن خاک زان دوخته از حضرت
شاه جنت مکان منقول است که از جمله آن سه هزار کس که با آن حضرت بقلب سلاطین اوزبک
تاخته یکهزار و هفتصد نفر قورچیان و تتمه لشکر امرا بودند از سلاطین اوزبک جانی بیک سلطان
از اتباع خود جنود اوزبکیه تعاقب منهزمان لشکر قزلباش بازگشته بهنگام شام غنیمتهای اردوی
قزلباش را بغارت ... بازگشته بهنگام شام ... عبید خان کرده در پشت

اردوی همایون فرود آمده هیچ یازدهم شهر محرم بود و سپاهی ایشان بنظر در آمده مشخص شد
که لشکر اوزبک است که همگی بقصد یغما سوار شده بودند شاه جنت مکان نیز سوار شده و بو
بر سر آن بخت برگشتگان رفته جوهه سلطان مانع می‌شد که چون لشکر قزلباش پراکنده شده اند
تا جمع نشوند بنابر رعایت حزم و احتیاط رفتن مصلحت نیست مبادا چشم زخمی برسد آنحضرت از غایت
دلیری و دلاوری آن سخن سپاهیانه را یقین و بد دلی حمل نموده مسموع نداشت و بر آن فوج ذلیل تاخت
و بیک حمله دلیرانه کار آن قوم را ساخته بسیاری از آن طبقه طعمه شمشیر خونریز شدند جانی بیک
سلطان لحظه ثبات قدم ورزیده مردم او جنگهای مردانه کردند آخر الامر راه فرار پیمودند
بخشیده و دوستان از جنبه چنین فتحی که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته تزیین حال اولیای دولت روزافزون
کرده بود چنان لشکر بیشماری که در برابر هر نفری از جنود اقبال ده نفر از فرقه ضلال بودند منهزم گشته
ادبار او بار شناخته مضمون صدق مشحون اِن یَکُن مِنکُم عِشرُونَ صابِرُونَ یَغلِبُوا
مِائَتَین بابلغ وجهی صورت یافت و بجهة لشکر آگهی تمام نموده فتح نامها باطراف و اکناف
ممالک فرستادند و مهمات خراسان را انتظام داده و چون درین جنگ از حسینخان شاملو دلاوریها
بظهور رسیده بود ایالت دار السلطنه هرات بدستور بعهده تفویض یافته عنان عزیمت بصوب عراق معطوف
ساختند و چون ذوالفقار ترکمان در بغداد یاغی شده بود در نهضت همایون بجانب عراق عرب واقع شد
آن مرقوم کلک بیان خواهد شد

عبید خان چون از مراجعت کوکب همایون آگاهی یافت باز در همان سال که مطابق سنه
خمس و ثلثین و تسعمائه بود لشکر جرار از اطراف و جوانب بخارا و حصار فراهم آورده بخراسان
آمد و کپک محمد سلطان و عبد العزیز سلطان پسرش را بتسخیر مشهد مقدس معلی فرستاد و
از امرای قزلباش اغزیوار خان شاملو که در آنوقت سلطان بود و احمد سلطان افشار و یعقوب

سلطان قاجار در مشهد مقدس بودند چون باروی مشهد تمام نشده بود شهر را کوچه
بند کرده بحراست مشغول شدند و تا دو ماه بین الفریقین آتش حرب افروخته داشتند و
خود نیز با سپاه بهرام قهر ماوراءالنهر بمشهد آمده هجوم آورد و در سر کوچه بندها حربی عظیم نمود
چون قزلباشیه زیاده از آن تاب توقف نیاورده صلاح در جنگ ندیدند و شبی از مشهد
بیرون آمده احمد سلطان افشار بفراه که الکای آن بود رفت و قلعه فراه را استحکام کرده نشست
اغزیوار خان سلطان و یعقوب سلطان بجانب سبزوار و دیگر بیابانها رفتند اوزبکیه از رفتن قزلباش
آگاه گشته بتعاقب شتافتند اما بایشان نرسیدند عبید خان مشهد مقدس را بیکی از امرا سپرده
متوجه هرات شد و شهر را محاصره کرد و در آن سال حسینخان و غازیان شاملو بحراست و قلعه داری قیام
نموده چند ماه فیمابین آتش محاربه و مصادمه اشتعال داشت در شهر و ملوکات غله کم یاب بلکه
نایاب بود حسینخان و ریش سفیدان شاملو از فقدان ذخیره و عدم اسباب قلعه داری صلاح
در بیرون رفتن دیده گفتگوی صلح بمیان آوردند و سخن امیر بر آن قرار یافت که عبید خان
چند کوچ پس نشیند تا قزلباش با عیال و اطفال و احمال و اثقال بیرون روند و احدی از اوزبکان
اوزبکیه تعرض نرساند عبید خان مصالحه را راغب گشته چند کوچ بعقب نشست حسینخان بعد از آنکه بمعاهده
و پیمان با تمامی غازیان و مردم شیعه مذهب الحاصل بیرون آمده بطرف سیستان رفتند ملک سلطان
والی سیستان تواضعات مهمانه بظهور آورد و حسینخان بر سر مردم پشت زره که یاغی و قطاع
الطریق بودند رفته اموال ایشان را غارت کرد و از آنجا بولایت کیچ و مکران در آمده تاخت و تاراج
بسیار کرده از آن راه بشیراز آمد شرح احوال او عنقریب نگاشته کلک سوانح نگار خواهد شد
القصه عبید خان بر تمامت ملک خراسان استیلا یافته باز لوای جور و طغیان در اهتزاز
در آورد و اوزبکیه ظلم و ستم بسیار باهل خراسان رسانیدند بعضی از مردم تقبیح السنن را از طلع

رفض و تشیع منسوب ساخته شد یکی از کشتگان مظلوم مولانا هلالی شاعر است که در چهارسوق
هرات بقتل آوردند بعد از قتل او آنکه بعبید خان رسانیده بودند که جناب مولانا خان را هجو
کرده و این رباعی را با او اسناد کردند بیت تا چند عبید از پی مالان باشی • تاراج گر ملک خراسان
باشی • غارت کنی و مال یتیمان ببری • کافر باشم اگر مسلمان باشی • با وجود آنکه در مدح عبید خان قصیده
غرا در سلک نظم در آورده بود که این دو بیت از آنجمله است بیت خراسان سبزه روی زمین
از بهر آن آمد • که جان آمد و روح عبید الله خان آمد • … شد زرین نعل او خورشید را مانند • که از
مشرق بمغرب رفت و یکشب در میان آمد • خطا در شعر می باشد بکش خط بر خطای من که آن سهو القلم
افتاد و بر سبق اللسان آمد • هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و بعضی اسباب دیگر که داشت مقتول گشت و چون
خبر استیلای اوزبکیه در خراسان … سمع همایون شاه جنت مکان گردید و مهمات بغداد … و
شهر … و داد صورت انجام یافته بود در اول سال سنه ست و ثلثین و تسعمائه بجهت دفع …
اوزبکان عنان عزیمت … بصوب خراسان معطوف داشته فوج چون … بر اطراف و اکناف
قلمرو همایون … که جارچیان … رسانیده در اندک روزی افواج قاهره فوج فوج و جوق
جوق روی ارادت و اخلاص بعتبه علیه گردون … آورده بعسکر همایون می پیوستند حسین بیگ …
نوشته که در آن هنگام هفت و هزار کس در اردوی ظفر قرین جمع شده بود و اما عبید خان چون بلده
فاخره هرات را متصرف شده … ممالک ملک خراسان دید عزیمت تسخیر قلعه … نمود بر سر آن
سلطان … رفت و قلعه را محاصره کرده در گرفتن آن سعی بسیار کرد کاری از پیش نبرد و ترک
محاصره کرده در گرفتن هرات باز گردید و از طلوع آفتاب موکب اقبال در آن ولایت شایع شده
بود تزلزل در بنیان ثبات و قرارش افتاده از هرات بجانب مرو رفت و رسولان چرب زبان
نزد خاقان … فرستاده التماس نمود که تعجیل … و از آنجا که … ناهموار … کمتر

شاه جنت مکان نوشته فرستاده در مرو … کوچک … سلاطین توران
در هم جمع آمده مکرر در باب محاربه با پادشاه قزلباش با عقلا و ارباب … کنکاش نمودند رای
اکثر ایشان بجنگ قرار نگرفت کوچم خان که بزرگترین سلاطین در سمرقند و زمان روا بوده در آن
سال فوت شده و ابوسعید خان پسرش بنام مقام پدر شده بود و ابوالغیث مطلق عبید خان
… گفت که در ایندفعه هرچند با ایشان آمده ایم به قزلباش کم … بجز جنگ … نداریم اگر
مقاومت … کرد و مختاری … و الا در جنگ قزلباش رفتن … اول آنست که …
… قناعت نموده دست از این … بازگشت اکثر سلاطین جوجی نژاد … او
دانسته در مقام معاونت در نیامدند عبید خان از امداد سلاطین مایوس گشته نوشته …
از خدمت اشرف شاه … جمعیت … لشکر و جواب کتابت که … اسلوب نوشته شده و این
بیت در آن مندرج بود آورد بیت نوکری و همت ز الهیت کو • کور و کری را چه بود دست زور
باوا پر حسرت و خاطری نالان قطع تعلق از خراسان کرده روانه بخارا شد و حضرت شاه …
بسعادت و اقبال بخراسان در آمده … بر ساحت آن ولایت تافت و در دار السلطنه
هرات نزول سعادت نموده مرهم راحت بر جراحات ناسور دلخستگان آن دیار نهاده حکومت
… بهرام میرزا … و غازی خان تکلو را لله میرزا و امیر الامرای خراسان نموده
امرا و حکام تعیین فرموده مهام جمهور انام را … نظام و انتظام بخشیدند و چون از عبور …
… باز … توقف … موجب … سپاهی … بود
مراجعت بصوب عراق لازم آمده عنان … شاه … بصوب … گردید

چون خبر مراجعت شاه جنت مکان

… را بعبید خان رسید در سال … مطابق … و ثلثین و تسعمائه … با …

اوزبکیه بطریق پرتال و خبرگیری بخراسان فرستاد ایشان از آمویه عبور کرده از راه
سرخس بمشهد مقدس معلی آمدند قنش سلطان استاجلو حاکم مشهد و اغزوار خان حاکم
دومری سلطان حاکم نیشابور بود چگونگی بر هم شده بر سر قنش اوغلان و اوزبکان آمدند و جنگ
بین اندک دست بازی شده غازیان چند نفری از نجبای افغان را مقتول ساختند اوزبکان
تاب مقاومت در خود ندیده دست از محاربه کشیده بازگردیدند و امرا هر یک بمکان خود رفتند
و در سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه عبید خان دیگر باره جسارت نموده و بهم آورده روی توجه بخراسان
نهاده و ظاهر شهر هرات را معسکر گردانیده بامر محاصره پرداخت و امرا و اطراف و جوانب ولایات
خراسان فرستاده عبدالعزیز سلطان پسر خود را بمشهد مقدس و قنش اوغلان را باسترآباد و دوغان
کلدی بهادر را بسبزوار و جمعی دیگر را بتاخت ولایت بسطام فرستاد و قنش سلطان و اغزوار خان
و سایر امرای خراسان صلاح در توقف ندیده بمحل حکومت خود در آمده گذاشته بیرون رفتند اما
ذوالقدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکیه خبردار گشته کس بجانب کرایلی فرستاده و طلبید
بیرام علی خلیفه کرایلی با جسته و موفور باو پیوسته در ظاهر بسطام با اوزبکیه دوچار شده جنگ در پیوستند
غازیان غالب و اوزبکیه مغلوب منهزم گشته جمعی قتیل و برخی دستگیر شدند اما قنش اوغلان که
برفتن استرآباد مامور بود پای جسارت پیش نهاده و بهادری پیشتر نهاده و بگروه اسنبو و الوز ساغی
جلاع رانده و در آنجا بهمراهی محمد خان ذوالقدر افشار که حاکم استرآباد منصوب گشته بود در بیچه آزوق
او را غارت نموده بازگردید و عبید خان در پای قلعه هرات لشکر اقامت انداخته در لوازم قلعه گیری اهتمام
می نمود و غازیان بقدر قدرت و توانائی بدفع اوزبکان قیام می نمودند و چون در آذربایجان
اولامه تکلو یاغی شده بود و بروم رفته فتنه انگیخته بود و در آن حد نایره شورش و آشوب اشتعال داشت
حضرت شاه جنت مکان را مشاغل عظیم پیش آمده توجه بجانب خراسان ندانستند بهمت عبید خان

غازیخان

غازیخان در پای قلعه نشسته در تضییق محصوران می کوشید تا آنکه مدت محاصره یک سال انجام
انجامید و یافت کار محصوران از قحط ... بجان رسید غازیخان خلایق را از شهر
بیرون کرده و اگر و غیره داشتند غازیان گرفته بقید و نوع علت جمع از آن می کردند از غایت گرسنگی
در آن واقعه ستم و تعدی بسیار بر جایهای بیچاره رسید نقود و اسباب ظاهری را از آنان
گرفته بیرون میکردند بلکه بجستجوی اشیای نهانی نیز می پرداختند و بعد از آن رفتن شهریان
بیوت و مساکن ایشان را کنده و اگر دفینه یافت میشدی می بردند القصه رفته رفته ماکول بمرتبه معدوم
شد که غازیان لحوم سگ و گربه و اوقات میگذرانیدند آنچه حکم عنقا گرفت مشهور است که یک مرغ
و اوقای مقبره غازیخان بر سر سگی نزاع شده و او می بختش خان بردند و هر یک را مدعی آن بود
که بزعم مرافعت رده و میدهد آخر غازیخان آن سگ را دو پاره کرده و بهر کدام نصفی داد
هر روز و یک قاب برنج با گوشت از جنب بهرام میرزا و خان نصیب او بود نصف آن در مجلس
قاش قاش با آقایان مقرر قسمت می شد و نصف را ایشان بر سر خود نگاه میداشتند از عدم قوت
چنان سستی گرفت که مردم عصا زده و می نمودند عبید خان کس بقلعه فرستاده و سخن صلح بمیان
آورده غازیخان را نخیر شد که عبید خان یکجهت و کوچ پیش شده تا بهرام میرزا و جنود و لشکر بولایت رفته
شهر را بسپارند عبید خان راضی نشد و مکلف ایشان از زبر ... جنبش نمی کنند و بروند بهرام میرزا
و غازیخان تن بدین ذلت ندادند بعد از چند روز آنانکه ابو سعید قاآن بن کوچم خان که پادشاه سمرقند
بود بشهر آمد که خواستار صلح و بصورت بنافت و غازیخان بالکل ناتوانی با دوستان و دولت
نزد خود دکر ده و در قلعه داری می کوشیدند و چون حقیقت این اخبار و تسلط اوزبکان بانکار
در آذربایجان بسامع جاه و جلال رسید و شاه ... بدفع اوزبکان ... بود شاه جنت مکان
توجه بجانب خراسان جزم نموده و در شهور سنه تسع و ثلثین و تسعمائه رایات فیروزی آیات

برآشوب در حرکت آوردند و قاصد سریع السیر بجهت رسانیدن این بشارت بهرات روانه
وحشی که شهزاده اوزبکان هرات آتش در خرمن روزگار انداخته بود قاصد خجسته پیام
رسیده مژده فتح بخش ورود موکب ظفر فرجام رسانیده قوت جان و فرحت جنان
کرامت فرمود غلغله مسرت و شادمانی غازیان باوج آسمان رسیده نقاره های شادیانه بنوازش
درآوردند عبید خان در مشهد بود و در آن چند روز این ابیات نوشته نزد خواجه
مهر شهور را که وزیر غازیان بود بشهر فرستاده بود بیت ای باد اگر بر اهل خراسان گذر کنی
زنهار عرضه ده برایشان ... و انگه زروی لطف بگو آن گروه را کای گشته کعبه ... شاهی
و جام ما کلک عز و جهل شما کرده ... در رقعه که بود و بر آن رقعه نام ما کاتب خواجه بعد از این
طمع از ... نام ما خواجه ... روزگار بود ... جواب
این ابیات نوشته فرستاد بیت ای مدعی که ... بر سر ... جرم اجرام ما بنده ما
حضرت شاهیم و از ازل ثبت است بر جریده هستی دوام ما باشد جواب دعوی خامی که کرده
... بکلام ما چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما
کس تو اسلطان که از بلخ بود و عبید خان آمده بودند با قرابتش نهانی طریقه دوستی ظاهر ساخت
جهت میرزا ابو القاسم ... فرستاده مردم او در خفیه شبها با بوتهای ... اوزبکان خبر میرسانید بهرام
آورده و بهای تمام بغازیان میفروختند و حضرت قاسم الارزاق چند گاه از گوشت آنها روزی
غازیان مهیا می نمود القصه حضرت شاه جمجاه چون عزم خراسان جزم فرمودند القاس میرزا
همراه بدر خان استاجلو بطرف استراباد فرستادند و ایشان چون بسطام رسیدند بدر خان
با رفقا جاگیر ... مصلحت در آن دیدند که بجانب استراباد ایلغار نموده علی الغفله بر سر قبش اوغلان
روند مضمون الحرب خدعة عمل نموده در موکب عالی جناب میرزا با یکهزار و پانصد نفر از سپاه رزم ...

عرصه

عرصه نبرد از بسطام ایلغار نمودند جمعی که اکثر اوزبکان در جام بودند بشهر درآمده نقاره شادیانه
بنوازش درآوردند بهر اوزبکی که میرسیدند از بام سر سنگ میباریدند و هر کدام برهنه و عریان
از جام بیرون می آمدند خود را غرقه ... دیده راه عدم می پیمودند قبش اوغلان از حدوث
این واقعه سراسیمه و حیران در شهر سرگردان شده بود و بعد شورش با هفت هشت نفری از رفقه
بطرف مرو گریخت و چهار برادر او با موازی پانصد نفر بقتل درآمده سرهای ایشان را باستقبال
موکب همایون فرستادند و صوفیان خلیفه روملو را با سیصد نفر از غازیان روملو و چپنی که بمحافظه
سبزوار ارسال فرموده بودند و او بر سر خان کلدی بهادر که با چهار هزار اوزبک در سبزوار بود
شبخون آورده جمعی را بقتل آورده و اوزبکان بجانب نیشابور رفتند در اثنا حضرت شاه
مجدداً از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته حسین خان شاملو و اغزیوار خان شاملو
سلطان روملو را بمدد صوفیان خلیفه فرستادند و در حدود نیشابور بیکدیگر ملحق گشته در آنجا با اوزبکیه
جنگ کرده غالب آمده متوجه مشهد مقدس معلی شدند عبد العزیز سلطان با شش هزار کس در مشهد بود و از
آوازه ورود موکب همایون و قرب وصول مراتب توقف نیاورده بجانب هرات گریخته بعبید خان ملحق شد
عبید خان از قرب وصول رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق و جنود عراق آگاه گشته بطریقی ... فرار
بر قرار اختیار نمود و راه بخارا پیش گرفت سلاطین اوزبک هر یک بمقر حکومت خود شتافتند آفتاب
چتر زرنگار همایون شاهی از افق دار السلطنه هرات طالع گشته در بیست و دویم شهر جمادی الثانی
سنه تسع و ثلثین و تسعمائه در باغ ... نزول سعادت ... نموده بر مسند جهانبانی قرار گرفته اکابر
و اشراف که پراکندگان دیار پریشانی بودند بمدد اقبال همایون استقلال ... عاطفت
یافته شدند و غازیان بجهت اخذ اموال ... سعادت گشته فقرا و ضعفا را از خزانه عامره ...
کلی فرموده و زمستان قشلاق در هرات قرار یافته بعد از چند گاه بقصد یورش ماوراء النهر ...

و تا وجب اوزبکان از شهر بیرون الکه نشین معسکر حضرت باد او دوین کرده بود آوازه توجه شاه
ماوراءالنهر در خراسان افتاده حسین خان و منتشا سلطان را با بعضی امرا بتجهیز غرجستان مأمور
کرده بودند و ایشان آن ولایت را فتح کرده معاودت نموده و امرای مذکور استماع جنگ
یورش ماوراءالنهر نموده به مراجعت اسباب توجه آنجا نه و یراق مشغول بودند که از آذربایجان
و عراق اخبار موحش در اراده و شیوع آوازه و حرکت لشکر روم و آمدن سلطان سلیمان بدان
مرز و بوم آن لایق را غایب گشته معاودت موکب همایون به جانب عراق التماس نمودند چون در جهت
تنگی قدرت قلعه داری نمانده بود و رعایا و عجزه از سلوک ناهموار غازیان و مردم او
شاکی بودند حکومت دارالسلطنه هرات را بشاهزاده کامکار سام میرزا تفویض فرموده اغزیوار
خان شاملو را لله و اتالیق میرزا و امیرالامرای خراسان فرموده عنان عزیمت بطرف عراق معطوف
داشته بسرعت و استعجال روانه شدند **ذکر احوال خراسان و آمدن عبیدخان مرتبه ششم بدان**
دیار سعادت نشان و توجه موکب همایون در جنت مقام و احوال عبیدخان و تتبع ... و الله بوقلمون
از سخن سرایان انجمن اخبار و روات گشنده کان بیرو آثار چنین مصحح و موسته که بعد از مراجعت
شاه و مجاهد جنت مکان سام میرزا و اغزیوار خان چند گاه در هرات اقامت نموده بنظم و نسق
ملک خراسان و مراقبت احوال عجزه و زیردستان پرداختند عبیدخان در بخارا پای
در دامن حسرت کشیده و تفحص احوال خراسان می‌نمود تا آنکه خبر کشته شدن حسین خان و تزلزل
احوال طایفه شاملو بهرات رسید و موجب توهم سام میرزا و اغزیوار خان گشته بتحریک حبیب
جبال محال مخالفت و سرکشی کرده دست تعدی باموال متوطنین دراز کردند و سلطنتها سعدت شکنجه
از مسلمانان گرفته بار دیگر ولایت شدند تا به الضرورت در حرکت آمدند و در فراه مراد و سلطان
بجز و حیلی ساخته بظاهر قند تا رسیده قلعه را محاصره کردند خواجه کلان جغتای که از جانب

میرزا کامران برادر همایون پادشاه حاکم قندهار بود بدافعه و قلعه داری قیام
نموده چند ماه از جانبین هنگامه جنگ و جدال و معرکه حرب و قتال گرمی داشت و دست
از روی روندان بهتعصب درشید تا آنکه میرزا کامران در لاهور رسید هزار کس از آورده
باستخلاص محصوران قندهار آمد سام میرزا و اغزیوار خان از قرب وصول میرزا کامران
آگاه گشته از پای قلعه کوچ کرده بمنزل پس نشستند بر میرزا کامران ظاهر شد که شاهزاده عالی
تبار بر خصومت و کارزار اراده تسخیر قندهار نموده بنابران کمرها ر به و بعد از آن گروه سینه
معرکه قتال شد سام میرزا و اغزیوار خان از قرب وصول با دو سه هزار کس که همراه داشتند
در برابر میرزا کامران صف قتال آراسته هما پس کارزار عظیم و نبرد قوی بوقوع پیوست قزلباشیه
داد جلادت و مردانگی داده جوانغار و برانغار سپاه جغتای را تار و مار کرده بودند در آن
گیر و دار دست اسب اغزیوار خان بسو راخ تیر آمده او از اسب غلطیده و جهولی از سپاه جغتای بسر وقت وی
رسیده او را دستگیر کرده چون دانستند که اغزیوار خان است فی الفور بقتلش پرداختند لشکر دلیم
شده و قزلباشیه افسرده شدند بنابراین سام میرزا عنان از میدان رزم پیچیده بطرف گرمسیر رفت و از
کرده نادم و پشیمان گشته در آنجا چند نفر معتمد را که او را بمخالفت شاه جمجاه ترغیب نموده بودند
بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه جهانپناه فرستاده التماس عفو جرایم نمود و چون خبر قتل
احوال سام میرزا و قتل اغزیوار خان در بخارا بعبیدخان رسید اول سید میرزا را با بعضی امرای
اوزبکیه با پنج شش هزار کس بطرف جام رفته جمعی دیگر از سرداران اوزبک بجانب خواف فرستاده
صوفیان خلیفه روملو حاکم مشهد مقدس معلی بود با فوج قلیل متوجه دفع سید میرزا گشته در جام
میانه هر دو گروه نبرد قوی دست داده اوزبکیه مغلوب شدند صوفیان خلیفه بعد از شکست از
ایشان بر سر اوزبکان خواف رفته آن گروه نیز مغلوب گشته جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل رسیدند و بدام

کتابخانه مجلس شورای ملی

اوغلان که از جانب کستن قرا سلطان بن جانی بیک سلطان حاکم غرجستان بود بتاخت
هرات در آمد خلیفه سلطان شاملو که مرد مشهور هشتاد ساله بود از جانب سام میرزا داروغه
در هرات بود جمعی از مردم شهر و بلوکات و سپاهیان متفرقه بر سر وی جمع آمده با جمعیت
اوزبکیه شتافت و از ده رفته با اوزبکان رسیدند و بنای جنگ در پیوست لشکر
چون مردم هر جایی و اکثر تاجیک بودند و از مردان تیز و چاپک بیکار شده کاری نساخته منهزم شدند
خلیفه سلطان از حالتا از معرکه بسلامت بدر رفت که در استحکام محافظه از مردانگی شمرده
بود بقتل رسید بقیة السیف هزیمت را غنیمت شمرده بشهر آمدند پس از اوغلان غنائم موفور
آورده از همانجا مراجعت نمود و جماعت قزلباش که در هرات مانده بودند چون هرات بی صاحب بود
باستصواب مردمان از خوف اوزبکیه بمشهد مقدس گذاشته متوجه هرات آمد صوفیان خلیفه
مرد شجاع دلیر مردانه و صوفی بی همتا این دودمان مقدس بود و اما جنونی بر طبیعتش غالب بود
و اعمال و افعال دیوانگانه از وی ظهور میرسید یعنی عقلا او را مرد مغرور ابله طرار میدانستند
در هرات سخن جمعی اشرار ابواب جور و اعتساف بر روی خلائق گشوده استشفاع و التماس را
در بست و هر کس از مردم شهر و بلوکات که اندک تمولی بود و بمصادره و مؤاخذه
او گرفتار گشت از غایت جنون با کمال دو بهره ابله طراری اظهار میکرد که دوشینه از قبل
حضرات دوازده امام علیهم السلام بمن اشاره شد که از فلان شخص مبلغ کذا گرفته بغازیان
دهد و دفع دشمنان ما کن و حکم امام را چاره نیست الحاصل دوستان خود که هوس حکومت کرده
بشهر آوردند تحصیلات حکمی کرده گریبان گیر در جمع مردمان میگفت که هر چند در خدمت حضرات
ائمه درخواست کردم که فلان شخص دوست منست مرا از این تکلیف معاف دارند در عوض نزول
نفقه دو فرموده آنها را کم و زیاده جایز نیست الغرض بدین حیله با جنون رشتار رسید سی

نزد صوفیان خبر رساند او را بهرات طلبیده خلیفه گری ... در مشهد مقدس ... [illegible]

بجهت بسته مردم از جور اوزبکان رسیده و در این اثنا عبید خان با جنود بلا شمار از آب
آمویه عبور کرده در شهور اثنی و اربعین و تسعمائه بجد و جهد بمشهد مقدس رسیده و بامر محاصره
آن بلده شریفه پرداخت متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشهد مقدس برج و باروی شهر را
استحکام کمال مردانگی در حفظ و حراست آن بجای می آوردند هر چند اوزبکان در لوازم
قلعه گیری اهتمام بیشتر کردند کمتر نتیجه داده و مجال راه تسلط بر آن بلده نیافتند و چون
صوفیان خلیفه در هرات از محاصره مشهد آگاه گردید بمردم خود نوشت که مردانه بشهر آیند تا
من رسیدم و عبیدخان را گرفته پوست او را کنده پرکاه کرده و بشاه دین پناه فرستم الحاصل جمعی خبر
وکیل خود را که در عطاها از خلیفه در پیش بود و همراه که داشته مبلغی متعهد به از انعام و تحفات
بالقوه و تجویل کلاشکان خود نوشت که بقتل آورند و دیوانه وار با سه هزار کس بعزم رزم
پادشاه اوزبک روانه مشهد مقدس شد و در راه فرس کاهی از او دور بنظرش در آمده خود را
ایستاده و جوالی پر کاه کرده همراه برداشت که جهت پوست عبید خان انباشتن ضرورت است
و در حوالی مشهد از نزول اوزبکیه کار و خانه عبید خان چون اطلاع آن خلیفه و الاف شنیده جنگ کرده
زیرا که عارضش میامد که با لشکر و پادشاهی مقابله نموده جنگ کنند و چنین مسموع او شده بود که
در وقت حرب جنونی عارضش میشود که از بسیاری جیش و لشکر اندیشه نکند و مکرر او بود اتفاق
خود را با فوج قلیل قزلباش بگروه انبوه اوزبکیه زده غالب آمده و در جنگ اوزبک دلیر شده
بناء علی هذا چنین صورتی روی نماید امرای اوزبکیه هنگام توجه خان متصدی حرب او نشده بلغور
عبید خان بجاب او کرسته متی را پیشتر برسم قراولی فرستاده و عبد العزیز سلطان پسر خود را
با علی سلطان والی خوارزم و انش سلطان و سونج محمد سلطان از منقلای سپاه کرد و اینده خود
متعاقب در حرکت آمده صوفیان خلیفه بقدر جیش اوزبک دو چار شده و بعد از جنگ غالب

با یکی از امرای شاملو

آمده سردار حسنو داوزبک گرفتار غازیان شده بود و بخلیفه گفت بچه عقل با سه هزار نفر مقابله
پادشاه اوزبک که لااقل سی هزار کس همراه دارد میروی زینهار که احوال بازگشته خود را
بقلعه هرات رسان خلیفه از غایت غرور و غلبه سودا و جنون بحرف او اصرار نموده در آن شب
ساختگی حرب کرده صبحی که منقلای سپاه اوزبک نمایان شد صوفیان خلیفه صف قتال آراسته
در عبدالآباد ایستاده بود چون هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند از جانبین دست بآلت کارزار بردند الحق
قزلباشیه خود را بران دریای لشکر زده در آن معرکه کارزاری کردند که نظارگیان افلاک دیده
تعجب و تحیر در آن میگشودند عبید خان بواهمه آنکه مبادا غلبه از جانب سپاه قزلباش وقوع یابد
خود از قلب حرکت داده بار دیگر حمله کرده بر صف سپاه زد غازیان چندانکه قوت و قدرت
داشتند در دفع صدمات بهادران اوزبک نموده آخر الامر از مقاومت عاجز آمده راه فرار پیمودن
گرفتند صوفیان خلیفه دیوانگی تازه تر از آن کرده خود را با چندنفری از غازیان که برافقت او [illegible]
شده بودند بحصار ویرانه که در حوالی جنگگاه بود انداخته خود را بی زاد و ذخیره محصور گردانید
و عبید خان در پای حصار نشسته غازیان تا سه پنج روز بگوشت اسب که [illegible]
معاش کرده با اوزبک مقاومت کردند و اوزبکان [illegible] پیش برده و جوانان [illegible] داده آخر
بر آن ویرانه استیلا شدند و صوفیان خلیفه را گرفته بقتل آوردند مؤلف احسن التواریخ نوشته که صوفیان
خلیفه در آن اندک زمانی که در میدان جنگ [illegible] تا بموازی چهار هزار نفر اوزبک که در معارک کارزار
بقتل آورده چون این خبر بهرات رسید خزه چلبی وکیل خلیفه باتفاق قزلباشیه که در هرات بودند مردم
شهر و بلوکات را حاضر نمودند که [illegible] قلعه داری پردازند مردم بلوکات [illegible]
نشده و چون از جور و تعدی خزه چلبی و عمال او بجان آمده بودند با شهریان مخالفت نموده در خفیه
کسان بطلب عبید خان فرستادند و خان [illegible] شهر رسیده با مردم [illegible] پرداخته و غازیان

و مردم شهر

و مردم شهر بکمال بیباکی تا پنجاه [illegible] با عبید خان مقاومت نموده شهر را [illegible] عاقبت
یکی از اعیان شهر [illegible] عبید خان از راه رفته شبی چهل نفر سپاه اوزبک را
از برجی که بجوار [illegible] بالا کشیده و اوزبکان شهر را گرفته غازیان بعد از محاربه بسیار
و سعی بیشمار مغلوب گشته بقلعه اختیار الدین گریخته و اوزبکیه بر آن بلده فاخره مستولی شدند
خلایق طوفان بلا بالا گرفته اوزبکیه دست تعدی باموال مسلمین دراز کرده [illegible]
بیگر فتند عبید خان کس بقلعه اختیار الدین فرستاده شرط نمود که چون خزه چلبی قلعه را باموال و اسباب
صوفیان خلیفه [illegible] که از خواجگان مالدار [illegible] گرفته تسلیم نماید او و رفقا از قتل و غارت ایمن
بعد از [illegible] و پیمان محصوران بیرون آمدند و اوزبکیه ایشان را برهنه و عریان کرده همگی را بصوب بخارا
روانه نموده و در راه مقتول گردانیدند عبید خان بعد از خراب البصره اوزبکیه را از قتل و غارت
منع نموده بملکداری پرداخت و تا چهارده ماه در دار السلطنه هرات بر مسند حکومت [illegible]
کامروای دولت بود و هر روز چندنفر بیگناه بتهمت رفض و تشیع گرفتار آمده [illegible] جاهل نادان
بحکم او در چهارسوق بقتل میرسید جور و بیداد آن سفاک بیباک روز بروز در ازدیاد بود تا آنکه
[illegible] ستمکشان باوج آسمان برسید تا آنکه این اخبار
[illegible] بمسامع جاه و جلال شاه دین پناه رسیده دفع شر طایفه اوزبکیه را [illegible]
همت والا گردانیده در شهور سنه ثلث و اربعین و تسعمائة با امرای نامدار و عساکر فیروزی شعار بجانب
خراسان در حرکت آمده کوچ بر کوچ روانه شده و در حینی که عبید خان از هرات بیرون آمده بعزم تسخیر
مشهد مقدس معلی که تا آن غایت در تصرف قزلباشیه مانده بود روانه آنصوب بود آوازه ورود
موکب همایون شاهی در آن دیار بلند گردیده بر او مبرهن گشته که حضرت شاه [illegible]
[illegible] رایت [illegible] همایونش از افق دار السلطنه هرات طالع خواهد شد در همان روز [illegible]

بجانب هراة بازگشته سلطانان خورد و کلان چنگیزیه را که همراه بودند جمع نموده کنکاش
منعقد ساخت و در فتن و ایستادن مشوره نموده میگفت که قزلباش درین زمستان مشقت
سفر اختیار نموده و از دور آمده و زحمت بسیار کشیده اند و ما در حدود ولایت ایشان پیش ازین اگر
توقف نموده جنگ کنیم محتمل که درین مرتبه غالب گردیم سلطانان ازبکیه و عظمای قوم همگی باتفاق
گفتند که ما را طاقت محاربه بحضرت شاه جنت مکان نیست هر چند عبید خان ازین مقوله سخن گفت
بجایی نرسید بالضروره در قلب زمستان که آفتاب در برج دلو بود گریزان و نالان وداع بلاد
کرده از راه مرغ متوجه بخارا گردید و نخل خورشید اشراق خسرو آفاق در فضای آمال سکنه هرات گستر
شد در کمال عظمت و اجلال در آن بلده ارم مثال نزول نموده چاکران کشور رجال و پرستاران
در سایه الطاف معدلت و جهانبانی آرام گرفته از زحمت استیلای اوزبکان آسوده گشتند چون سام میرزا
بطبس رفته مدتی در قلعه طبس بسر برده و شاهقلی خلیفه مهردار ذو القدر حسب الفرمان شهریار دادگستر بطلب
امرا بطبس رفته او را بدرگاه عالم پناه آورده و در خدمت آن اشرف سر خجالت پیش افکنده از نسبت
ارزیده بار دیگر گرفت حضرت شاه جم جاه جهانستان تقصیرات او را بعفو و اغماض حضرت والا مقرون
گردانیده و بعضی ملازمان او را که باعث فتنه و باعث شر و بودند بیاسا رسانیدند و حکومت خراسان
بشاهزاده جوان بخت کامران سلطان محمد میرزا تفویض یافته محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو بمنصب لله‌گی
و امیر الامرایی گردید و چون زمستان بپایان رسید بهار دلگشا بطراوت و خرمی جلوه ظهور نمود چون
سام میرزا باوجود خلاف نموده بگناه قندهار رفته کاری ساخته بود اما آنحضرت را بکیفیت
برادری در اینوقت عرق حمیت بحرکت در آمده بمحاربه جغتایی که یکسال قزلباش دلیری کرده بودند
در مقام انتقام در آمده متوجه تسخیر قندهار و زین کشیده از کنار آب هیرمند امیر سلطان
روملو را با جمعی موفور پیشتر فرستادند و خواجه کلان حاکم قندهار از نهضت همایون شهریار

کامکار رخ واگشته بنیان ثبات و قرارش تزلزل یافت گنجی خواجه نامی از اتراک خود را
در قلعه گذاشته خود بجانب سند رفت و چون آفتاب رایت فلک آسای همایون شاهی ارتفاع
دیار قندهار طالع گشت گنجی خواجه از هیبت صولت و سطوت شاهی بجز اطاعت و متابعت چاره
نیافت بدرگاه جهان پناه شتافت و کلید شهر و قلعه بخدام بارگاه سپهر اشتباه سپرده و خزاین
سپاه و ایلات آن ولایت را به بوداق خان قاجار رجوع نموده مظفر و منصور عنان عزیمت بصوب
هراة منعطف ساخته و چون خبر معاودت آنحضرت از یورش قندهار بخارا رسید واهمه عظیم بر عبید خان
و سلاطین ازبکیه استیلا یافته ایلچیان سخندان با تحف و هدایا از بلخ و سمرقند و بخارا بدرگاه سلطنت
آشیان خسرو و الامکان فرستاده و تهنیت فتح قندهار بعرض رسانیدند و آنحضرت روزی چند
بکفایت مطالب و مهام ارباب حاجات پرداخته مهمات ضروری آن ولایت را بر حسب صلاح دولت
قاهره نظام و انتظام داده در شهور سنه اربع و اربعین و تسعمائه بهرای فاتحه تابنده مالک
الملک علی الاطلاق روانه جانب عراق گشته و محمد خان شرف الدین اوغلی در خدمت شاهزاده
نامدار کامکار رخت بر بست احوال محزونان و خاطر شکستگان خراسان پرداخته در ترفیه حال رعایا
و برایا کوشیدن گرفت و عبید خان بعد از آن پا در دامن ادب کشیده از آمد و شد بخاید متقاعد گشته
یکدو سال حرکتی از او واقع نشد تا آنکه در شهور سنه ست و اربعین و تسعمائه از آزار مظلومان و مستمندان
ملک خراسان پهلو بر بستر بیماری نهاد و مرض صعب بر او مستولی گشته در بخارا از آزار روی بهراة و بی کنار
بملالان جان داده بعالم عقبی شتافت و سکنه خراسان از جور و طغیان آن سفاک بیباک امان
یافتند چون برخی از احوال خراسان درین صحیفه رقم نگارش یافته بنا بر ارتباط سخن مشوق
سوانح گوناگون که در طی وقایع خراسان بظهور رسیده بود تا اکنون وقت آنست که
سوانح غریبه سرحد اوزبک و ان لشکرکشی سلطان روم را بدان مرز و بوم بر صحیفه بیان نگاشته

بلغ

برسر احوال خراسان رویم ذکر لشکرکشی سلطان سلیمان خواندکار روم بدیار عجم بار سیم و
بهمراهی القاس میرزا در وقایع آن سال شد که در زمان دولت همایون شاه جم قدر ملک‌بخش
سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم باغوای افواه معاندان ثقات دولت لزوم چهار نوبت
لشکر بدیار عجم کشیده و پادشاه جم‌جاه جنت مکان سنه آغاز زمان و سرکار بترکیب و اغوای اولامه
تکلو کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه اولامه تکلو در زمان حضرت خاقان سلیمان‌شان در سلک
امرای والا اشتهار انتظام داشت و رفته رفته مراتب نوکری و کاری کرده بجنس خدمات سپاهیانه بمرتبه ایالت
ترقی کرده و در زمان آن فرخنده ادا و اختیار جوهه سلطان امیرالامرای آذربایجان شده و بعد از کشته
شدن جوهه سلطان بکار رکوت و غرور بکاخ دماغش متصاعد گشته اراده نمود که بجای جوهه سلطان
وکیل صاحب قدرت و مونس مراتب امور دولت باشد چون مقصودش بحصول نپیوست چنانچه مذکور شد خوف
زمرت این دودمان را بر طاق نسیان نهاده روی از این دولت ابد قرین برتافته بروم رفت
و در آنجا انگیز فتنه کرده خواندکار روم را بتسخیر ولایت عجم سرگرم ساخت خواندکار در اول
تسلیم پاشا را با پنجاه هزار کس مصحوب فرستاد و شرف خان روزکی که حاکم بدلیس و از ملازمان
این دودمان سعادت توأمان بود به تسلیم پاشا و اول برادر رفته از آن [illegible] چون کرده اراده
داشت که لشکر بر سر [illegible] شاه جنت مکان با فوجی از افواج قاهره بر سر او ایلغار رفته و ذو قبیل پاشا
از شکوه و هیبت شهریار گردون حشمت تاب مقاومت نیاورده فرو بهار انداخته گریخت بعد از فرار او
که رایات نصرت آیات جهت دفع عبیدخان اوزبک بجانب خراسان در حرکت آمده و از دارالسلطنه
هرات عازم ماوراءالنهر بودند اولامه متواتر [illegible] بخدمت خواندکار روم فرستاده عرض کرد که پادشاه
قزلباش در خراسان لشکر بماوراءالنهر کشیده با جنود اوزبک در پیکار و در آن دیار بمحاربه مشغول
است و آذربایجان و عراق خالیست سلطان سلیمان بسخن او [illegible] با لشکر بیکران بصوب

آذربایجان

آذربایجان نهضت نمود ابراهیم پاشا وزیر اعظم با هشتاد هزار کس منقلای کردانیده خود متعاقب
در حرکت آمد ابراهیم پاشا و اولامه پیوسته او را بجانب اردوی چپل و دیگر پاشایان سیلاو و آذربایجان
ارسال نمود و اکثر محال آنحدود تصرف آوردند و این خبر در الکه [illegible] باز گجر و [illegible] سپه
ترک یورش ماوراءالنهر کرده و بطریق ایلغار از خراسان متوجه عراق شده و بر سبیل یک کوچ بکوچ [illegible]
آمدند چون خبر معاودت موکب همایون شاهی با ابراهیم پاشا رسید با وجود کثرت لشکر و وفور جنود هزار
تمام با جوانانش را واقعه به سلطان سلیم آن پیغام داده که پادشاه قزلباش از خراسان بر [illegible] آمده
بر سر ما ایلغار می‌آورد و ذکر آن آثار شکوه پادشاهان بیت مکر هم تو آیی نیاورد او پیدا [illegible]
هم آورد او سلطان سلیمان بسرعت تمام به تبریز رسیده با ابراهیم پاشا ملحق گشت و از شدت [illegible]
اکثر اسبهای غازیان از کار رفته و چون از جانب خراسان بازگشته بودند و بعضی در میانه
قزلباش واقع بود غازیان بمهمات خان و [illegible] آذربایجان و ساحتی حرب رو
بمنازل خود متفرق شدند چنانچه در قزوین زیاده از هفت هزار کس در موکب همایون نبود و بهرام میرزا
و القاس میرزا با حسین خان شاملو و بعضی امرا منقلای سپاه کردانیده و بجانب تبریز فرستادند و در آن
نصرت آیات متعاقب روانه شدند چون [illegible] رسیدند خبر آمد که خواندکار از تبریز متوجه جانب عراق
و میانه بهرام میرزا و جنود قزلباش با ابراهیم که منقلای لشکر روم بود در اینطرف آب قزل اوزن
واقع شده و بهرام میرزا و امرا جنگ کنان خود را بکوه کشیدند و عسکر نامحدود روم هجوم آورده کوچ
بر کوچ می‌آمدند از [illegible] و این جانب اثر زوال سپاه روم در معسکر ظفر شعار [illegible] آمد ارباب [illegible] الا
این دولت به زوال دل قوی بود اما اهل نفاق و اصحاب تذبذب دل دگرگون کرده بودند در این اثنا
الوند خان افشار حاکم کوه گیلویه با سپاه جرار رسیده [illegible] آراسته بنظر رسانیده و [illegible] از
هر طرف باردوی همایون ملحق گشته شاه جنت مکان اراده نمودند که بجهة بهرام میرزا و امراء عظام

نماینده که خبر رسید که سلطان سلیمان با سپاه و بیگران از پیچ گذشته بسلطانیه رسیده و بهرام میرزا آقا
بازگشته باردوی همایون ملحق شدند درین اثنا محمد خان ذو القدر اوغلی پسر کور شاهرخ ولد علاء الدوله
ذو القدر که در خدمت اشرف تربیت یافته نعمت زندگی یافته و حقوق را که جهت واقعه پدر باز قزلباش داشت
ظاهر ساخته با حسین سلطان تکلو و جمعی دیگر روی گردان شده و بمخالف پیوستند و جنت مکان با امرا
نفاق سرشت که مکرر اعمال زشت از ایشان مشاهده نموده بود مثل حسین خان شاملو و غازی خان تکلو
و ملک بیگ خویی اعتماد نبودند لهذا چند روزی جنگ را تا تعبیه زران جانب سپاه روم تأخیر انداختند
تا آنکه بر ترکمه وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ ظهور یافته جنود غیبی بمنع صولت سپاه روم برداخته
در برج دو هم عقرب در سلطانیه برف عظیمی باریده چنانکه کمال اسمعیل گفته بیت مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است
اجرام کوهسار نهان در میان برف * در آنجا اجرام خیام لشکر روم در میان برف نهان
گردیده خلقی بسیار از جنود رومیه در زیر برف مانده و از شورش سرما هلاک شدند چنانکه یکی
از شعرا در آن واقعه گفته بیت رفتم بسلطانیه آن طرفه چمن * دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن
گفتم که کشته اینهمه عثمانی را * باد صبا از میانه برخواست که من * سلطان سلیمان را مجال اقامت در آن دیار
نمانده چون معاودت از راه آذربایجان بجهت قلت آذوقه متعذر بود از راه شهرزور که آبادان تر بود
روان شد که درین زمستان در حدود موصل قشلاق نماید و اولامه را با ذو القدر اوغلی بجانب تبریز فرستاده
شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار نموده غازی خان تکلو چراغ علی کرده از اردوی همایون که جانب تبریز رفت
و اولامه و رفقا را از ایلغار شهریار کامکار خبردار کرد و ایشان بجانب وان که قلعه و آن حدود
شدند و شاه جنت مکان حسین خان شاملو را که بدوستی سام میرزا متهم بود با جمعی مقید بود و در آن وقت
از اردو فرار داشت بقتل آورده و اطراف وان آن حصار نموده و ایشان را در قلعه وان محاصره نموده آن
زمستان را در پای قلعه گذرانیدند اما سلطان سلیمان چون روانه موصل گشت ابراهیم پاشا کس نزد

شهرها

محمد خان زرستاو که حاکم بغداد بود و او را بابا بیگ تکلو با طاعت خواندگار روم و سپردن قلعه بغداد دلالت
نموده محمد خان از اغوای او ابا نموده اما طغیان و ریش سفیدان تکلو بجهت کشته شدن جوره سلطان از راه
نمودن اولامه و غازیخان که امرای تکلو بوده ارشاد و جنت مکان متوهم گشته همگی با طاعت و دولت خواهی
خواندگار را اتفاق نموده کلید قلعه را نزد خواندگار فرستاده و او را طلب نمودند و خواندگار که در
قشلاق موصل بود روانه بغداد شد محمد خان شرف الدین اوغلی که مردی صوفی بجهت دولت خواه
بود حسب الامر شاهی دست از شهر و قلعه برداشته جسر را بریده با سپهسالار [illegible] ایشان را
که شاهی بسون بوده از راه [illegible] رسیده و از آنجا بشیراز آمدند و بقیه جنود قزلباش تکلو [illegible]
سلطان سلیمان نوبت [illegible] کرده او را به بغداد آوردند و در آن سال در بغداد قشلاق
کرده امدن جنت مکان بر سر تبریز سال دیگر که سنه احدی و اربعین و تسعمایه بود سلطان سلیمان از
ثانی از بغداد و لشکر [illegible] ممالک عراق و [illegible] بتبریز آمد شاه جنت مکان
[illegible] از پای قلعه وان کوچ کرده متوجه تبریز گردیده و در آنجا ملک بیک خویی که در سلک امرا
و بقیه اهل نفاق بود بقتل رسیده و از آنجا با لشکر [illegible] بطرف عسکر رومیان در حرکت آمده
لشکر [illegible] و در [illegible] سپاه خواندگار رسیده جنگ کرده غالب آمدند سلطان
سلیمان چون از غلبه جنود قزلباش و اهتمام رومیان آگاه گشته [illegible]
که هرگاه از فوج [illegible] مغلوب شده [illegible] قزلباش [illegible]
مقابله و مقاتله کرده [illegible]
شاهی [illegible] در حرکت آمده چون [illegible] رسیده بهرام میرزا [illegible]
[illegible] رومیان [illegible] اردوی همایون [illegible] رومیان که در قلعه [illegible]
از شکوه و صولت [illegible] توقف ننموده و [illegible] قبل از آن خواندگار روم آمده باد شاه

امیر الامرا دیار بکر را همراه او کرده و بعضی امرا و پاشایان و دو هزار ینگچری به محاصره قلعه
وان فرستاده بود و ایشان بوسطان رسیده بودند که خبر وصول ایشان به شاه جنت مکان
رسید با جمعی از بهادران رزم آزمای بر سر ایشان ایلغار نمودند چون سپاه روم
نمایان شد اکثر لشکریان قزلباش شب در خواب مانده از شدت ایلغار زیاده از دو هزار کس
در رکاب ظفر انتساب به آنجا نرسیده بودند اما باهیچ طرق بر زوغ خاصه آنحضرت را که از اعلام
ظفر فرجام شاهی علم بود گرفت مشهور است بعضی دونده و شتاب نموده و شناخت محمد پاشا گفت که
حضرت شاه است که بنفس شریف تشریف آورده صلاح در جنگ نیست و ما طاقت صولت و سطوت
آنحضرت نداریم محمد پاشا بکثرت لشکر خود و قلت قزلباش که شب در خواب مانده و از شدت ایلغار
قزلباش مغرور گشته صف سپاه آراست و یک حمله بهادران جنود اقبال که غازیان ذوالقدر حاکم
شیراز و جمعی از قورچیان ظفر طراز بودند شکست خورده از پیش برخواست و بعضی از ایشان مقتول
و برخی از معتبران خواندکار گرفتار شدند و بقیه السیف بطرف قلعه ارجیش گریخته و کس فرستاده و از خواندکار
مدد طلبیدند خواندکار سنان پاشا را با جمعی کثیر از امرا و پاشایان و سنجق بیگان بمدد ایشان ارسال
نمود و از دلاوران لشکر قزلباش بوداق خان قاجار با لشکر قراباغ دوچار شده و جنگ عظیم در پیوست
و سنان پاشا در معرکه گریخته جمعی مقتول و دستگیر شدند و چون خبر گریختن سنان پاشا به سلطان سلیمان
رسید ابراهیم پاشا را با خلاصه لشکر روم به آنجا فرستاد و او لشکر عظیم به بهرام میرزا و امرای قزلباش که
بسر ارجیش بر سر شد فرستاد و بهانه قراولان طرفین جنگ واقع شده و رومیه منهزم شدند ابراهیم
دیگر متوجه به قزلباش نشد و تمامی مردمی که در قلعه ارجیش بودند مصحوب خود کوچانیده متوجه اردوی خواندکار
شد و بهروزی دولت بهرام قلعه ارجیش نیز بدست درآمد و کوتوال ان با محمد سلطان ... گشت ذکر آمدن سلطان
سلیمان خواندکار روم مرتبه سیم باغوای القاس میرزا بملک عجم سپهداران مرکز ... آرای منسوب شدند

اخبار را بدین نمط آراسته اند که او را داعیه تسخیر ممالک عجم را بخوبی در نظر سلطان روم
آراسته و پیراسته بود که هیچ روزی خالی از آن آرزو نبود و هیچ شب بخیال هم آغوشی آن نمی
غنود تا آنکه شهزاده نادان حق ناشناس شهزاده القاس از کوته نظری باغوای چند نفر از نادانان
ازو نادانان تر اسباب دولت و سعادت را بر خود رانده راس داده و روی از خدمت چنان برادر
مهربان که بزرگ کرده و داده حضرت آن بود برتافته بروم رفت سلطان سلیمان بوجود او منتظم و بهانه
ملک تسخیر ملک عجم دانسته بدین خیال محال و تحفه دن روی اندوده آن تیر تنبل جبال بر مقصود ادراک
امد و کیفیت این واقعه آنست که حضرت شاه جنت مکان القاس میرزا را از سایر برادران دوستر میداشت
و اشفاق مهربانی زیاده از ایشان درباره آن ظهور می آورد چنانچه بعد از تسخیر ولایت شیروان از میانه اخوان
او را بر شیروان شاه سرافراز داده و حکومت و دارای آن ولایت تفویض نمود و چندین عاطفت شاهانه
نمود و برادران بوده میرزای نادان باغوای و تحریک جمعی فتنه انگیزان حقوق تربیت آنحضرت را بعقوق و عصیان
مبدل ساخت و چون در شیروان بسیاری حشم و لشکر و موجبات اسباب سلطنت و پادشاهی مهیا بود
پای از دایره اطاعت و متابعت بیرون نهاده و ابواب خلاف گشوده و بامور که موافق رضای آنحضرت
نبود اقدام مینمود و مزاج مبارک اشرف از و منحرف گشته متوجه دفع آن شده مشاراليه از آثار بی توجهی آنحضرت
آنجا که از خواب غفلت بیدار گشته از اطوار ناهنجار نادم است پشیمانی اظهار نموده والده خود را با سلطان احمد میرزا
برادرش باستشفاع بخدمت شاه جنت مکان فرستاده و شرط نمود که مدت العمر پای از جاده طاعتگذاری بیرون ننهد
شاه جنت مکان عذر پذیر گشته از تقصیرات او گذشته و چند نفر از امرای عظام و معتمدان دولت را
مثل سید محمد کمونه و سوندوک بیک قورچی باشی و معصوم بیک صفوی و شاه قلی خلیفه مهردار از بهر جانب
استاجلو با والده او فرستادند که او را از قسم و عهد که دیگر مرتکب خلاف نگردد و از لوازم الغی نموده عمل نمود
بازگشته و قرار یافت که در آن سال از جانب لشکر ... گرد همه بهر او جهاد و بر دو از شاه جنت

مکان بعضی از امرای گرجستان توجه فرموده القاص میرزا بغزای چرکس رفت اما بعد از مراجعت او
از غزای چرکس خطبه وسکه بنام خود کرده پیشتر از پیشتر مخالفت وعصیان بظهور آورده و شاه جنت
مکان بعد از مراجعت از غزای گرجستان که از خلف ایمان وسوء ادب آن سبب بیان اطلاع
یافته دفع شر او بر ذمت همت لازم گشته متوجه او در چرکس بود که ابراهیم خان ذو القدر و گوکچه
سلطان قاجار و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود بایلغار شیروان فرستاد
که آن ولایات را متصرف شوند مهتر و دستیار که از معتمدان القاص میرزا و میر اردوی او بود فرار نموده
او را برداشته بقلعه گلستان برده متحصن شده و امرای ولایت شیروان را متصرف شده قلعه گلستان را
محاصره نمودند القاص میرزا این خبر شنیده از ولایت چرکس بازگشته بدربند آمده و دو مرتبه لشکر از امرا فرستاده
بر لشکر او غالب آمدند حتی کثیری از معتمدان و بد آموزان قزلباشش در معارک کشته شدند و چون
این مقدمات بعرض اشرف رسید بعضی از امرا را مدد فرستادند و امرای عظام بر سر او ایلغار کردند [illegible]
ظفر آیات بصوب تبریز در حرکت آمده و از آوازه ورود موکب همایون شاهی و رسیدن امرا نامدار
خبردار گشته با خوف و هراس بیشمار بجانب خنالق گریخت و مردم او فوج فوج از او جدا شده بعسکر ظفر
اثر ملحق شدند و امرا او را تعاقب نموده در کنار آب شور باو رسیدند و او چنان سراسیمه شد که فرصت
پوشیدن نداشت با چهل پنجاه نفری بطرف دهستان تاخت و بر شمخال رفته از آنجا بکشتی نشسته
بکفه رفت و از کفه روانه باستانبول گشته بخدمت سلطان سلیمان پیوست قلعه دربند و قلعه گلستان [illegible] و مردم
القاص میرزا بود و عساکر منصور بمحاصره آن پرداخته بالاخره بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده و مهتر دستیار
و بعضی از سید و لشکر بیاسا رسیدند و شاه جنت مکان ولایت شیروان را بشاهزاده نامدار اسمعیل میرزا عنایت
فرموده و گوکچه سلطان را در خدمت شاهزاده گذاشته معاودت نمودند و چون القاص میرزا روزی چند
در استانبول اقامت [illegible] سلطان سلیمان گردید

در سنه خمس وخمسین وتسعمائه گروهی انبوه و لشکری کوه شکوه از ممالک روم و شام
ومصر و بلاد ذوالقدر و دیار ربیعه و عراق عرب جمع آورده با توپ و عرابه و تفنگ بسیار
و لشکری بیشمار از استانبول بیرون آمده روی توجه بولایت عجم آورد و شاه جنت جایگاه نیز
از دار السلطنه تبریز بعزم ستیز بیرون آمده و بجهت جمعیت سپاه در شنب غازان اقامت
فرموده و در آنجا اسمعیل میرزا با لشکر شیروان و سایر امرا و حکام از اطراف و جوانب رسیده
باردوی همایون ملحق شدند شاه والاجاه مردم کار آگاه فرستاده سر راه مخالفان را
از تبریز تا سرحد روم آتش زده از غله و گیاه اثر نگذاشتند مردم تبریز قنوات را انبار
مسدود ساخته بودند که آب بهیچ وجه رسیدن نایاب بود ماکولات علی الخصوص [illegible]
عظام عبد الله خان استاجلو را با شاه قلی بیرغان استاجلو و حسین خان سلطان روملو
و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و غیرهم از قلاوی سپاه گردانیده بطرف مرند فرستاد و خود بجانب
[illegible] لشکر توجه فرموده [illegible] آن ییلاق محل نزول شد [illegible]
روم چون بمرند و خوی رسید اولامه تکلو را با جمعی از جنود رومیه بمحاصره قلعه وان فرستاد
و از خوی القاص میرزا با بعضی از پاشایان و سنجق بیگیان تا موازی چهل هزار کس بسر امرای
[illegible] مرند ارسال داشت و خود با انبوه سپاه [illegible] بجانب تبریز در حرکت آمد امرای عظام
که بمرند رفته بودند زیاد اوغلی را با جمعی از نامداران جنود و اقبال [illegible] فرستاده بودند مقدمه
جیش رومیان رسید و میانه ایشان جنگ عظیم و نبرد قوی اتفاق افتاده [illegible]
[illegible] بظهور آمد و امرا که در چمن مرند اقامت داشتند از کثرت جنود روم که فوج
فوج میرسیدند احتیاط نموده خود را بطرف کوه کشیده جمعی را جهت خبرگیری در مرند گذاشته بودند
القاص میرزا و رومیان که بمرند رسیدند [illegible] که بخبرگیری مانده بودند [illegible]

خود را باتیشان نمود و طرح جنگ عظیم و نبرد قوی انداختند و عثمان کشیده و جنگ سپاهیانه
میکردند رومیان بملاحظه آنکه فوج قزلباش را کومک کمتر در کمین داشته باشند بجنگ دلیری میکردند
بالاخره میانه ایشان حربی عظیم و پیکاری قوی بوقوع پیوسته غازیان قزلباش جنگ کنان باردو پیوسته
در رومیان از جلادت و مردانگی آن فرقه قلق راه یافته و چون عبد الله خان و امرای قزلباش
مرخص شده بودند ایشان بر صلاح مراجعت را مناسب دانسته ازانجا بازگشته در چرنداب تبریز بسلطان سلیمان ملحق شدند
و عبد الله خان و امرا نیز در جلادت لشکر بو ... ایشان منتسب شدند و حضرت شیخ الاجاه جنت بارگاه
مبارزان جسور و ابطال را باطراف و جوانب معسکر رومیان تعیین نموده دستبردهای نمایان کرده شب
و روز بمحافظت اسپ و بیگانه اشتغال داشته و هر روز جمعی را دستگیر آورده بقتل میرسانیدند چنانچه رومیه از طلب آذوقه
از اردوی خود قدم بیرون نتوانستند نهاد و آذوقه و علیق الاغ و اسب در اردوی رومیه حکم عنقا گرفته غنی و فقیر
از فقدان نان یکسان بودند و رومیان از استیلای جوع شروع در غارت کردند اما از خبز یکول جزئی
دست ایشان نمی آمد در عوض چهار روز که سلطان سلیمان در شهر تبریز اقامت داشت چندین هزار اسب و شتر
از بی قوتی از قوت رفت و بیکاره و عدم شد سلطان سلیمان از بی علفی ... گشته چاره کار را در مراجعت
بجنت و رشی که اردوی همایون از شکر ... کرده و خبر وصول لشکر و سپاه ایشان در اردوی رومیه
شایع شد سلطان سلیمان طبل ارتحال کوفته احمال و اثقال را پیش فرستاده و خود هم بسرعت برسر ... دو چکی
راهی شد اجامره و اوباش و اجلاف ... دست بقتل و غارت رومیان برآورده جمعی کثیر از حرم ...
اجامره تبریز راه عدم پیمودند ... چند روز که رومی در چرنداب ... اقامت ...
باد چنان گرد و غبار انگیخته و هوا تیره و تار گشت که دیده اولو الابصار ... روزگار
روز روشن از شب تار فرق نمیکردند بعد از ... خفت ... هو الاعتدال ... رفت
دریا خروش ... حسب الفرمان قضا جریان بتعاقب رومیان در حرکت آمده در هر مرحله ...

نمایان میکردند و سلطان سلیمان بوان رفته توپها و بادلیجها قلعه کوب نصب نموده در لوازم
قلعه گیری سعی نمودن گرفت شاه علی سلطان چپنی کوتوال قلعه وان از کثرت و هجوم رومیان
خائف و هراسان گشته قلعه را سپرده بیرون رفت خواندکار رستم پاشا را در قلعه وان گذاشت
و چون قلعه قارص را که در پایان چخور سعد و ارض روم واقع و بیک طرف آن بکرجستان پیوسته
و از امداد عساکر طرفین خراب بود رومیان آباد نموده چهار هزار نفر از سوقیه و ارباب شجاعت
انداختیه و ارضیه روم و توقات و سیواس و آنشهر و بلاد قریبه آنجا فرستاده بودند در این وقت
سلطان سلیمان عثمان چلبی نام توللرآقاسی خود را با چهار پنج هزار نفر سوار جرار بمحافظت آنجا
فرستاده و خود بجانب ... رفت و حضرت شاه جنت مکان دست از تعاقب باز داشته اسمعیل
میرزا را با کوکبه سلطان قاجار بسرانجام مهم قارص فرستادند و ایشان برق و باد ایلغار نموده
درحد قلعه توللرآقاسی مذکور و جمعی ... رسیده و میانه ایشان جنگ در پیوست و عساکر ظفر انجام
رجحان داشته ... آمده قریب ... هزار نفر رومیه و چهار پنج هزار از سوقیه و مردم الکا که بجهت آبادانی
قارص جمع آورده بودند طعمه شمشیر غازیان گشته جنگ تمام ... سوخته ... ازین
خوف ... قلعه ... افواج قاهره قلعه را مرکز وار درمیان گرفته در عرض سه روز کار چنان بر محصوران
تنگ شد که فرمان الامان برآوردند عثمان چلبی توللرآقاسی و سایر محصوران ... گشته از قرب ... نفر
بودند امان یافته بیرون آمدند توللرآقاسی در حین ملاقات دیوانه وار شمشیری ... قاجار زده
رومیه باجمعهم دست بشمشیر برده بر شاهزاده و حضار مجلس حمله کردند بجهت قتل عام موقوف
که احدی از آن گروه نجات نیافت و غازیان فیروزمند ... قلعه را ویران کرده
باردوی همایون ملحق شدند در آن هنگام بهرام میرزا با لشکر جرار ... از دلیران ...
از همدان الکای او بود رسید حضرت شاه جنت مکان او را بطرف ... فرستاده و اسمعیل میرزا را

رفیق او گردانیده و فوجی از افواج قاهره را با جلادت گروهی را بجاده بطور فرستاده خود بنفس نفیس
و اقبال الکاخیس ماسی ناحیه متوجه ولایت موش آباد شدند سلطان سلیمان چون مشاهده نمود
که حضرت شاه عالمپناه و جنود جنگجویان با عساکر نصرت قرین ظفر نشان روز بروز از اطراف
فوج فوج میرسند و دست از تعاقب بازنمیدارند و القاس میرزا بخوانده کار گفته بود که طوایف ایشان
بالطبع خواهان منند و هرگاه قدم بولایت عجم نهم فوج فوج سر بر خط فرمان نهند تیر رومیان بی قرار
گرفت که القاس میرزا و اولامه را با هم که لام بطرفی فرستند که قزلباش متوجه دفع ایشان شده
اردوی خوانده کار بسلامت بیرون رود بنابران القاس میرزا را با پنجاه هزار کس باتفاق پاشا از راه
کرکوبه و شهره زور بجانب عراق و اولامه را با دوازده هزار کس باتفاق پاشای ارض روم بطرف ولایت
مرند فرستادند و خوانده کار با اغروق خود از راه تفلیس جهت نموده خود را بدیار بکر انداخت و شاه
جنت مکان تا ولایت موش آباد رفته و آنجا را تاخته و سوخته و در آن دیار از آبادانی اثر نگذاشت
و چون بمنازل جلال رسید که اولامه لشکر از اردوی خوانده کار جدا شده با فوجی از جنود رومیه بجانب
ارزن الروم بیرون رفته و آلاجاه و کیفیت فرار ... الطریق المغاربه الصوب در حرکت آورده و در نزول
و ارتحال بر حسب ... پیش پیکر شده و عساکر منصور کرده که از عقب بر سیدند اولامه و جنودی که همراه او بودند
از ... و کامکار خبردار گشته از رعب و هراس ... سرداران آن سپاه راه یافته از خوف جان
از استعمال سیف و سنان ترک جان انداخته راه فرار پیمودند و موکب همایون فال به فیروزی و اقبال تا بر جان رسیده
چون رومیان فرار نموده بودند عازم آن چند روزه راه از عقب رفته سر دیده و ... آورده و از آنجا
نخجوان بجانب آذربایجان انداخته چند گاه ساحت آن ولایت مضرب خیام اقبال بود و امرای نامدار که بهر طرف مأمور
شده بودند شاه قلی سلطان افشار در رفته و اولوس ... را تاخته سوای ... هزار از اسب و ... گوسفند و ...
هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو بدست آورده بسلامت غانما بازگشتند و محمد خان افشار حاکم کوه گیلویه ...

استاجلو و غیر هم که بقراولی رفته بودند با گروهی از قاپوخلقی و قراولان خوانده کار باز خوردند و
جنگ عظیم نمایان بوقوع پیوسته شکست بر رومیان افتاد و علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر که با
هزار کس از سپاه ظفر پناه به تاخت عادلجواز رفته بود دو چار شده بر ایشان ظفر یافت
شاهزادگان کامکار بهرام میرزا و اسمعیل میرزا که با فوجی از دلاوران عرصه کارزار بطرف بایبرد رفته
بودند به محمد پاشا بیگ اوغلی رسیده و آهنگ محاربه را ساز داده و جنود بهرام شأن خاک عرصه
بایبرد را بخون بهادران رومیه گلگون ساخته جمعی کثیر بقتل آوردند القصه سرداران لشکر قزلباش مظفر
و منصور متوجه اردوی کیهان پوی گشته سرها آورده هر یک از حضور خدمت بنوازشات شاهانه
سرافراز شدند و چون تابستان و حضرت سپهر آمدن لشکر سلطان سلیمان به دیار عجم رافع
بود یکی در وقت تدارک شده و در این هفته قریب بیست هزار کس رومیه بتیغ انتقام غازیان ظفر انجام
راه عدم نمودند از آذربایجان عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده به ایروان آمدند و از آنجا
بجانب قراباغ رفته از آنجا اسمعیل میرزا و عبدالله خان و گوگچه سلطان به شروان فرستادند و سوندوک بیگ
قورچی باشی را با فوجی از قورچیان عظام به تاخت ولایت شکی ارسال داشتند در این اثنا خبر رسید که
القاس میرزا که خوانده کار او را بعراق عرب فرستاده بود از راه شهره زور بهمدان آمده فرزندان
بهرام میرزا را که در آنجا بود بدست آورده و در ملک عراق از آمدن او آتش فتنه و آشوب اشتعال
دارد بنابران اسمعیل میرزا و قورچی باشی و قورچیان با اردوی ظفر نشان بازگشته رایات نصرت آیات
با اردوی سپهر اساس جهت دفع فتنه القاس بصوب عراق در حرکت آمد **ذکر آمدن القاس**
میرزا با کومک روم بعراق و بازگشتن او با خسران و ذکر آنکه آنچه احوال القاس میرزا آنکه چون بهمدان
آمد کوچ بهرام میرزا را بدست آورده از آنجا روانه قم گردیده بر آن بلده مستولی گشت و از آنجا جمعی
از کرد و بدنهاد را به تاخت ولایت ری فرستاده و از قم بکاشان آمده بدان بلده نیز دست یافت خانه

و اخر ... الابیها ... مبارک ... او ... درانکیان منظر خسرو کامکار کامران ...

ملک سلطان

بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز ... بر الفاس ... دو سه ماه
القاص میرزا حق ... ناشناس آورده و ... سلوک ... تفرقه
شیراز خبر ... رسول ...

از آنجا بهوای حمزه روانه آنجا شد و حضرت جنت‌مکان نشان کردیده آنکه بحمزه رسانی اصفهان ابواب استمالت
بالواسطه و ساخته برج و باره و شهر را استحکام داده و بجنگ پیش آمدند و حضرت شاه جنت‌مکان
از راه منقال و طارم بقزوین تشریف آورده و از آنجا بهرام میرزا و ابراهیم خان آگاهی یافت اموال
شیرازیان از موافقت اصفهانیان مایوس گشته عازم دیار فارس گردیده در سر راه بر قلعه یزد خواست
دست یابند بجهت آنکه رعایا قلعه بر روی او بستند در آنجا قتل عام نمود و جمعی کثیر از عجزه و رعایا را بقتل
انتقام گذرانیدند مع هذا دروازه ... بند امیرا بر روی او بسته بشیراز آمده راه نداده اند اردو جلب
اردوکان عبور نمود و بپای قلعه سفید رفت چند پیک برادر ابراهیم خان و خانه کوچ ذوالقدر آن در قلعه بود
چون تسخیر آن قلعه اشکال تمام داشت در آنجا نیز کاری از پیش نرفته از راه سولیستان و بهبهان بطرف شوشتر
رفت میر عبد الوهاب شوشتری و اهالی آنجا دروب شهر و قلعه را بر روی او بسته ابواب نزاع و جدال گشودند
از موافقت ایشان نیز مایوس گشته بدزفول رفته در آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد در کمال یاس
روی توجه بجانب بغداد نهاده چندگاه در آن حدود بود تا آنکه در سال دیگر بموافقت ... و همین ... بر
حکم سلطان سلیمان بطلب او رسید چون از هر طرف کفران نعمت و ... گذشته او بر باور روی آورده
بود او را خواند کار نیز آغاز حیل و شعبده و بازی کرده از رفتن آنجا نمود و خانه کوچ بهرام میرزا را که همراه
برده بود باز فرستاد و عظمای روم دانستند که از او کاری نمی آید و بودن او در آن ولایت موجب شورش
و فساد و عدم امنیت و استقامت طال و اختلال احوال عباد است رقم خلاف بر ناصیه حال او کشیده
سلطان سلیمان را بر قبح او اغوا نمودند و خواند کار لشکر عظیم بهمراه او فرستاد که او را بدست آورند و بسیار
علی الغفله بار و روی او ریخته القاص میرزا مضطرب الاحوال خود را از آن ولایت بیرون انداخته
بامعدودی بالکا اردلان آمد چون حقیقت این حال بمسامع جاه و جلال رسید بهرام میرزا و شاهقلی
خلیفه مهردار و ابراهیم خان ذوالقدر را با جمعیت هزار کس بهمراه او فرستادند و ایشان در حدود قلعه مریوان

بهور رسیده او را منهزم کرد و ابقاء القاص میرزا از دو طرف خود را در ورطه هلاک
و سرگردانی دیده سرگشته و حیران و از کرده‌ها نادم و پشیمان بقلعه مریوان نزد سرخاب
اردلان رفت و حکم همایون در باب سپردن او بهم سرخاب ... نفاذ یافت و او نیز از اطاعت
پادشاهی چاره نداشت القاص میرزا نمود کرش ... نامه نزد وی که شوهر خواهرش
بود آمده او را بجاوره و جناب بر تقوی انتساب حسب الفرمان خسروانه باب نزد سرخاب
رفته میرزا را از ورطه ... بخدمت اشرف آورد و چون ... حضرت شاه جنت‌مکان علیه
که بار دیگر عفو نمودند که ای برادر نامهربان ... بتوچه کردی ... که روی از ما تافتی و بدر
برادری ... خود را از ... عزت بحقیق خواری و مذلت انداختی و بجهت حفظ منسوب شده ای و در عقب
چندین ... و فساد و خونریزی شدی بهر حال ... چرا پاس ... نداشت ... از حد
... نمود شاه جنت‌مکان را عرق اخوت در حرکت آمده ... بر وی رحم نمود و از خون او در گذشت
اما چون در میان طوایف قزلباش فساد انگیخته بود اعتماد در او نماند ... درویش ... علیه
بالاستقلال اوراق ... نمودند و جنت‌مکان رضای خاطر جمهور ... او را بقلعه ... فرستادند که در آنجا لقمه باشد
پسرش سلطان احمد میرزا نیز مقرر شد که با پدر در آن قلعه باشد و بالا قلعه ... میرزا و پسر او نیز در آن با
عمر ... پادشاهزاده در آن قلعه سپری گشت مجملا چنان ... عظمی که ... حق ناشناس ...
بنوعی اقبال و مساعدت ... فال ... گشت ... اوراق ...
... در ... سلطان ... با ... و ... روشنی ... دو ...
عالمیان در شهور سنه احدی و ستین و تسعمائه ... درویش ... القاص که ... شده
شورش و انقلاب ... بود و ... روم ... و ... سلطان ... بیک
... شده و ... خواند کار روم ... القاص میرزا

چنانچه بهرام بیک پرنت بازگرد دیده و شاه وحدت بهکان بر با لشکر بر بو پوشش در با فروشش قزلباش
بمخالف او در مرکب آمده تا حدود دیار بکر و ارزنجان لکد کوب سپاه و کینه خواه گشته و قیقه از
دقایق بحث م رو گذاشت نکرده و سلطان سلیمان چند گاه از آمدن متقاعد گشته بتوای ارزنجان
رفت شاه وحدت بهکان بتر ابوه لشکر کشیدن بدیار اسلام احتراز نموده متوجه عراق گرجستان
پیشنهاد و چهار پنج سال خلایق بجا بجنت کوزا نبوده در سرحدها فی الجمله آرامشی بهم رسانده و از آنجا که
اندای ان مرکب ان و وقایع بیشتر ... از اسهل الکاشته باده و فی وفی ساحت شد و کجو
دوستانه بود اند کار نوشته جهت ... دفع اهل عصیت و کفکوی صلح بمیان آورده بمصوب برتر
و ایچانی از ساده ات انجا که بحسن سلیقه و ادراک مشهور بود و ارسال داشته اسکندر پاشا مرد فتنه
انگیز بود و در آن حال که حاکم وان بود و در نواحی اعتباری نداشت علی القصور از وان بکوتی آمده جا
پیک و تنگی را که از منسوبان این سرحد و مان بود باینجمع از رعایا و خوی بقتل آورد جهت مورد غضب
گشته بجلدی از قبل روم شده در همان ال خواست که آوازه شجاعت و جلادت در آن سرحد منتشر
ساخته بر سر حسین خان سلطان روملو با بروان آمده حسین خان سلطان صلاح در جنگ ندیده از مقام
او چکلو نشست ارخواری و چشته در ابروان کرده جمعی را بقتل آورده بازگشت بجهة این دو مرکب
تا ابحا که نبود غرور یافت و از انظرف بجهت ترقه حال رعایا کسی متوجه نشده تا وی ادرشد پای
از دایره او جب پرون نهاده بغرور تسخیر نخجوان پای دو با نه بامراء سرحد نوشته باعمالی که زیاده از حد
و حساب بود چاره بسیفوده اکثر لشکرها و از جمله در روزی که حضرت شاه وحدت بهکان بعضی از امرا قزلباش را
بتراهی که از قبیل بطرف ... و ایوان فرستاده و بالشکر گران ایمنی رعوت و در وقتی که امرا بجانب
رفته بودند بر سرا ر و دی امرا که جمعی کثیر از غازیان ... را بقتل آورده و زیاده روی و بی اندامی را
از حد اعتدال گذرانیده و بر حضرت اسکندر حافظ ... گردید درین اثنا جواب کتابت اشرف مشتمل بر وعده و وعید از

از جانب سلطان سلیمان رسیده و بموجب کیک اسکندر پاشا هدایت کرده و اظهار آمدن بهر
مجسم شده بود و بنابران آتش خشم جهانسوز شهریاری برافروخته گشته باجتماع سپاه فرمان داد
و در اندک روزی طوایف قزلباش از اطراف و جوانب بیلاق قاسعال که محل نزول اردو
ظفر قرین شاهی بود جمع آمده رایات جهان آرا بدان متعلق گشت که قبل از حرکت سپاه روم لشکر بدیار
و بوم کشیده و در سرحد آبادانی از تخریب نگذارند و اسکندر پاشا را که شمالی سبزه ادوه از بادهء
غفلت و غرور پیدار سازند عساکر نصرت شعار را بچهار گروه کرده و هر گروهی را بسر کردگی یکی از امرا
عالیقدر بطرفی فرستادند و رایات فیروزی آثار متوجه اخلاط گشته قلعه اخلاط را مرکز رایات ساخته
امرای نامدار که بهر طرف رفته بودند الکا و ان و ملکهای آن نواحی را ... و بمحاصره ... امرای عظیم الشان
شو شنه و غارت کرده هر کس از امرای رومی و اکراد به مقابله ایشان اقدام نموده محاربات قوی اتفاق
عظیم کرده و ظفر و نصرت شامل ... و سپاه بیکران از امرا و مبارزان رومیه و اکراد مقتول و گرفتار عساکر ظفر شعار
گشته و غنایم موفور بار دوی همایون کشیدند بعد از مراجعت امرا متوجه گرشمال اسکندر پاشا شده و حوالی از
امرا نامدار شمل ... خان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو حاکم ... رسید و بود و محمد خان ...
ترکمان و شاه ... سلطان زیاد اوغلی قاجار حاکم قراباغ و سایر امرا و جمعی از قورچیان عظام و غیره اینکار را
برگزیدگی شاهزاده کامکار اسمعیل میرزا بارض روم فرستادند اسکندر پاشا از آمدن لشکر قزلباش آگاه
گشته با امرای روم و سپاهی بیکران که از ارزنجان و ترجان و بایبرد و کماخ و مرعش و طرابوزان و گرجستان داشت
و کوربال تر و او جمع آمده بودند طریق مشورت سلوک داشت که بیرون رفته جنگ کنند یا قلعه داری نمایند
امرای روم صلاح در جنگ ندیده و گفته بودند که پادشاهزاده و قزلباش را شوکتی بوده و لشکری که
شکوه و آثار را طاقت محاربه ایشان نیست اسکندر پاشا که لشکر بسیار داره و روی بسیار داشت و از
شجاعت و دلاوری در سرحدها انداخته بکرات بالجانب و دماغ او راه یافته بود سخن عقلا و ارباب رای

وند پرسش نداشته اهتمام بجا بر قرار داده و گروهی از جوانان کار آزموده منقلای سپاه گردیده
پیشتر فرستاده و خود در تهیه فرمودن تجهیز سپاه آراسته پانصد نفر تفنگچی تفنگ انداز با بیست
عراده توپ و ضربزن و فرنگی در پیش صف باز داشته مستعد رزم و قتال گردیده و از آن طرف چرچیان
جنود اقبال پیش رفته چون به اردوی دشمن نزدیک رسیدند دلیرانه بر آن گروه حمله نموده تا حشمت و کار
به وقوع آمده ساخته بقیة السیف لشکر روم بقول ملحق شده از عقب ایشان از جنود ظفر نشان پیوسته
یافته و چرچیان سپاه منصور به لشکر قول رو به هم داده و چپ الیف زد از برابر و سرداران میمنه و میسره از جنب
و راست جنگ انداخته بازار محاربه گرم کرده و مبارزان جنود ظفر نشان به ضرب و تفنگ ارباب رزم خصمه
بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک انداختند اسکندر پاشا دلیری و دلاوری جنود قزلباش مشاهده
نموده آتش غیرت در کانون درونش شعله کشیده با گروه انبوه از قول بیرون آمده هجوم بر چپ
تاخت و فیمابین هر دو فرقه محاربه در غایت صعوبت بوقوع پیوست و رانش بی کم و زیاد قول از حرکت جنود
نظر شعار که به فر سطوت شهزاده کامکار آرایش داشت نمایان شده چون اسکندر پاشا را نظر بر آن
لشکر شمار افتاد و علامت عجز و انکسار در ناصیه احوال سپاه روم مشاهده نمود دست از کار و کارزار
باز داشته هزیمت نموده عنان از میدان بر تافته سراسیمه وار خود را به قلعه انداخت و دلاوران سپاه
منصور تا دروازه قلعه تعاقب منهزمان لشکر روم کرده قریب هزار کس از دلیران والا دودمان طعمه
شمشیر آبدار غازیان شده و رمضان بیک برادر اسکندر پاشا و محمد بیک نام قولار آقاسی علان خواند کار
و چند نفر از امرای معتبر روم خصوصا حاکم مرعش و حاکم مالطیه و حاکم طرابزون و میرباسین و محمود بیک نام
برادرزاده و جعفر بیک که در زمان سلطان قانونی پادشاه و مصر و شام حاکم حلب بوده و بسلسله وکالت
مرام تعلق کرده نزد سلطان سلیم آمده و او را به تسخیر ممالک مصر و شام و حجاز اغوا نموده و میران گیلکی زاده
دستگیر شدند شهزاده کامکار و امرای نامدار در برابر قلعه ارض روم فرود آمده به خیام ظفر اوج شتند

وچند روز افواج قاهره در اطراف و جوانب آن ولایت آتش نهب و غارت افروخته مظفر و منصور
با غنایم موفور مراجعت نموده اند و کوچ در داده روی توجه بار دوی کیهان پوی آورده و در حسینی ایشان
جنت مکان قلعه اخلاط را از قبضه تصرف و قلعه ارجیش پرداخته بودند باردوی کیهان پوی ملحق گشته از تسخیر
ب طبوسی سرافراز شدند و جمعی که مرد انگیها بظهور آورده بودند بخصوص زیاده ادامی نوازش واستحسان
یافته گرفتاران بنظر انور در آوردند اگر بپاسا رسیدند و کیفیت تسخیر قلعه اخلاط آنکه چون موکب همایون
بپای قلعه رسید حکام و امرا نمودند محصوران به اندک قلعه داری روی بر تافته چند روز قدرت و توان کوشش
نموده با کافه ازاری قطب شهر اقلعه غازیان گشته شقفه ملیخته قلعه را سپردند و حکم شد که آن را ضبط کرده باشند
حصار استوار با اندک توجهی نارین موارثه و از آنجا غازیان عزیمت سپاه ارجیش معطوف داشته قلعه
ارجیش را محاصره فرمودند حاکم قلعه متانت و استحکام حصار و اسباب قلعه داری مغرور گشته تو نگهبانی
روی توپ و تفنگ لشکر همایون ریخته شده محصوران در مراسم قلعه داری کوشیده و از آنجا نیز غازیان
جلادت شعار قدم مردانگی پیش نهاده سیبه ها پای حصار رسانیدند و توپ بزرگ که در اول پیک گوی
خارمه شریفه در پای قلعه ترتیب داده بر برج و باره حواله نموده تزلزل در بنیان حصار انداختند القصه
ما ه خیر و تم قلعه از روی عادت عام آن طایفه است که در وقت کار با هر کس مصلحت مودار اشته به بار
باره و بار کار رشته عهد و سار کار زند با یکدیگر اتفاق نموده حاکم قلعه را بقتل آورده قزلباشیه را بالا کشیدند
دولت قاهره قلعه ارجیش بدست در آمده و ضبط نموده اثر فساد عمل خراب و ویران شد و از آنجا رایت فتح
قلعه بارگیری از اخربه همت والا نهضت آن حصار کیوان اعتلا که در فوت و مکنت باقلعه قاف همسر و با کوه الوند برابری است
کامشده مبارزان قلعه گشا روی جلادت بتسخیر آن حصار کیوان منزلت اعتلا که از رفعت استوار آورده با استعمال
الات رزم و پیکار پرداخته محصوران قلعه نیز مردانه وار به دافعه قیام نموده چند روز فیمابین آتش قتال
و جدال اشتعال بود تا آنکه خوف و هراس بر خاطر محصوران استیلا گشته دست در دامن استیمان زدند

فوت شد در ... قلعه را گرد و در پا ... چهارم ... جمعی ... اکراد ... قلعه بودند ... جمعی ... کرده ...

حاکم قلعه با امان بیرون آمده مورد بخشش و نوازش گردید بعد از فتح قلعه بارگیری اسمعیل میرزا با سوی بیگ
قورچی باشی بتاخت کردستان و بعضی امرا را بقتل و غارت متمردان محمودی فرستادند و عساکر ظفر شعار
از قتل و غارت اکراد به نهاد و فارغ گشته باقامت مونور باردوی همایون پیوستند سلطان سلیمان که عزم
یورش آذربایجان جزم نموده بحلب آمده بود در سال کچه قضا ذوقه استعداد آمدن نیافته در حلب
قشلاق انداخته تهیه اسباب یورش سال دیگر مشغول گردید چون هنگام قشلاق بود رایات نصرت آیات
بنزد غایت عظمت و اجلال از آن یورش اقبال معاودت نموده بنخجوان آمده و در آن قشلاق همایون در آنجا
واقع شد در سال دیگر مطابق سنه احدی و ستین و تسعمائه سلطان سلیمان با سپاه بیکران از قشلاق حلب حرکت کرده
آمده روی توجه بیرون دیار نهاد و شاه جنت مکان از نخجوان بییلاقات بازارچای رفته ارغار منصوره را
بسرداری اسمعیل میرزا و معصوم بیگ صفوی امیر دیوان و شاهقلی خلیفه مهردار بطرف وان و سلطان ... [illegible]
و گروه دیگر را بسرداری سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و کار ... شاهوردی سلطان زیاد اوغلی بطرف
دیگر فرستادند که سر راه سپاه روم را گرفته ابواب درآمد ... ارند و جسنو و ظفر ورود حسب الفرموده
عمل نموده سالما غانما بازگشته در ییلاق بازارچای باردوی همایون پیوستند و چون سلطان سلیمان فصل
ییلاق را گذرانیده با سپاه بیکران عازم دیار قریب شد شاه جنت مکان جمعی از مبارزان جسنو و اقبال
بسرداری بدبران کار دیده و جنگ ... از موده بغزاولی تعیین کردند که از جهار طرف رومیان
بوده در هنگام فرصت دستبرد نمایند و هر فوج کار را از دست ندهند و دلاوران جسنو قزلباش و ...
قلاش و ندان ... بحال رومیان تیز کرده در هر مرحله دستبردهای نمایان نموده جمعی را گرفتار کنند و
هیچ روزی نبود که سرها و اقوام بیمارگرفتار شده ها بنظر اشرف در نمی آوردند تا رسیدن سلطان سلیمان بنخجوان
بسیاری از جنود روم متنغ ... غازیان ظفر از دوم راه فنا پیمودند و چون خواندکار بنخجوان فرود آمد جنت
مکان را باعث ... ان پرداخته موازی چهل هزار سوار جرار ریزه گذار مواجب خواره با سپاه ...
نژاد

نژاد و بسیار رفتار را باسلحه و یراق آراسته بعرض عرض در آمده ... که در اردوی همایون جمع
آمده بودند علی بیگ ... بعد از عرض سپاه از ییلاق بازارچای ... فال بهتر
آگاه ... کوکب کیهان در حرکت آمدند سلطان سلیمان ... اذوقه در نخجوان مجال اقامت نیافته شهر را
سوزانیده و از همانجا طبل ارتحال کوفته بطرف ارض روم بازگشت و موکب همایون ... قفا او
حرکت آمده در هر منزل جمعی از جنود روم بدست دلاوران قزلباش مقتول و دستگیر شدند در همان
ایام ... پاشا وزیر اعظم که ... از جانب ...
و همواره خواندکار روم را بمصالحه ترغیب کرد و اظهار صلح نموده بود ... بیگ را آزاد فرموده بود و بار
... مصالحه با او همراه نمایند شاه جنت مکان حسب الاستدعای محمد پاشا و استشفاع
ایشان ... بیگ را آزاد فرموده و چون خصومت و نزاع سلاطین موجب ویرانی مملکت
و مصالحه فرمان فرمانروایان عدالت آیین باعث امنیت و استقامت احوال سپاهی و رعیت ...
رفیعه حال ... ملک کوکب حوادث ... بودند بمصالحه
شاهقلی بیگ نامی ... همراه ... بیگ فرستادند
و ... سلطان سلیمان ... شاهقلی بیگ را مشمول انعام و احسان بازگردانید
بر آن شاه جنت مکان عنان از تعاقب رومیان ... بعساکر منصوره که در ظل لوای نصرت انتمای
آماده رزم و پیکار بودند ... نموده و تیغ ... آنحضرت ... نموده اند ...
در ذیل این ... بعد از آن ... محمد پاشا وزیر اعظم مکتوب
... محبت ... اسلوب ... بیگ ... آغاز مصالحه و دوستی ...
از جانب سلطان سلیمان ... محبت ... آمده از طرفین مؤالفت و دوستی و معاهده و پیمان
... نوشته ... و بعضی ... گرفته و بعضی ...

... سلطان سلیمان ...
... بعد از جنگ و پیکار ... سلطان ...

... التماس ... نموده بود ...

متعلق کرده و دستور سرحد تشخیص یافت مسلمانان که آزاد شده عساکر جانبین در عذاب بودند آسوده گشتند

مستعدان عجم تاریخ مصالحه مذکور را الصلح خیر یافته در رشته نظم انتظام در آورده‌اند.

منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر و تا حیات جنت‌مکان همان طریقه محبت و دوستی مرعی

و مسلوک بود و در سنه اربع و سبعین و تسعمائه سلطان سلیمان بعالم بقا رحلت نموده پسرش سلطان

سلیم صاحب تخت و دیهیم گردیده بدستور پدر [illegible] طریق محبت و [illegible] فرزندی گشته همان ابواب مراسله

واداده شد و ایلچیان [illegible] و ارسال تحف و هدایا مفتوح بود و او هشت سال سلطنت کرده در سنه اثنی و ثمانین

و تسعمائه روی بجهان جاودانی آورد و پسرش سلطان مراد بر مسند پادشاهی نشست و او نیز تا حیات

شاه جنت‌مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا [illegible] مصالحه و دوستی مستقیم بود اما بعد از فوت اسمعیل

و زمان جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه نقض عهد و مواثیق پدران کرده عالم آرمیده را

بشورش آورده و ابواب بلایا بر روی برایا گشود و شرح آن وقایع در محل خود رقم زده کلک بیان می‌گردد

اکنون اشهب عنبرین‌لگام قلم در مضمار شرح [illegible] ممالک و بلاد [illegible] که [illegible] منال [illegible]

نموده اند جولان می‌سازد **شرح تسخیر ولایت شیروان و دیگر از آن ممالک [illegible]**

شهریار جهان [illegible] از ممالکی که [illegible] جنت‌مکان [illegible] در حیطه تسخیر کشیده‌اند اول مملکت شیروان

شیروان است که ولاة آن از نژاد انوشیروان کسری و شیروانشاه مشهورند و از زمره ولاة مذکور

که [illegible] درین ولایت فرمان روا بوده‌اند فرخ یسار پسر امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان

محمد [illegible] بن [illegible] منوچهر مشهور که خاقانی شاعر مداح او بوده و بدین جهت [illegible]

با سلسله علیه صفویه در مقام [illegible] در آمده چنانچه در محل خود مذکور شد با سلطان جنید و سلطان حیدر جنگ کرده

بشهادت رسانیدند و بالاخره [illegible] خاقان سلیمان‌شان [illegible] فرخ یسار کشته [illegible]

[illegible] سلطان خلیل بن شیخ‌شاه بن فرخ یسار [illegible] و آن [illegible] خاقان سلیمان‌شان

طریق [illegible] و اخلاص [illegible] نموده [illegible] و نوازش گردید بالطاف شاهانه بهره

[illegible] مصاهرت [illegible] سرافرازی یافت و بعد از وفات آنحضرت بدستور

[illegible] عاطفت و اشفاق حضرت شاه جنت‌مکان بوده چند سال بشوکت و اقبال گذرانید

و در سنه اثنی و اربعین و تسعمائه که دو سه سال از جلوس همایون [illegible] گذشته بود سلطان خلیل عالم فانی را

بدرود کرده بجهان جاوید [illegible] شتافت از و نسلی نماند امرای شیروان برادرزاده او شاهرخ

بن سلطان فرخ بن شیخ‌شاه را که کودکی بود در تخت سلطنت نشاندند [illegible] آن خانواده

[illegible] امرای شیروان [illegible] و نظام و انتظامی در آن سلسله نمانده و هرج و مرج

در آن دیار پدید آمده درین اثنا قلندر [illegible] دعوی نمود که من سلطان محمد بن شیخ‌شاه هم لشکر بسیار بر او جمع

شده بر سالیان مستولی گشت و از آنجا بشماخی آمد اصحاب شاهرخ از پی [illegible] امرا و [illegible]

بر رفع او [illegible] از شماخی فرار نموده قلندر [illegible] شده قلندر [illegible] شماخی [illegible] شیروان [illegible]

یافت اما چون اصحاب قلندر [illegible] مردم [illegible] پراکنده و هرجایی بودند [illegible] در میان آن

گروه نمود [illegible] شماخی را گذاشته بجانب سالیان مراجعت نمود [illegible] شیروان

که در قلعه [illegible] بودند [illegible] گشته در موکب شاهرخ میرزا [illegible] قلندر [illegible]

در [illegible] جنگ در پیوسته اصحاب شاهرخ غالب آمده قلندر مغلوب گردیده بدست شیروانیان در آمده شیخ

پادر [illegible] اما امرای شیروان [illegible] رسانیده روی [illegible] آغاز نهاده دست

درازی بمال و ناموس مسلمانان [illegible] شاهرخ را [illegible] قدرت بر منع نبود [illegible]

بجان آمده استغاثه بدرگاه [illegible] زمان کردند [illegible] پادوار [illegible] آمده [illegible]

بیت که ای سکندر [illegible] الامان ای سلیمان زمان [illegible] زینهار [illegible] جنت‌مکان

نیز آن ولایت [illegible] و فرو [illegible] و ارباب [illegible] شاهانه لازم و [illegible] در سنه [illegible]

شیروان آمده قلعه را بسپرد و حسین بیک وکیل با اکثر جنود به شیروان در ازاء مخالفت
و بی ادبی و عصیان بجهاد رسیده و عنقریب شاهرخ میرزا نیز متوجه دیار عدم شده و حکومت
آن ولایت بشاهزاده القاص میرزا تفویض یافته عنان عزیمت بصوب آذربایجان منعطف گردید شیروانی
زمان قضا بدعا و اثار بخشای مرغوب در باب فتح شیروان در سلک نظم درآورده از آنجمله این دو بیت
از قطعه مرقوم شده بیت زکوس بشارت بر ایوان کیوان • در افتاد آوازه فتح شیروان • مرحمی گشته
بعقد سال دیگر • نوشته تاریخ آن فتح شیروان • که باسقاط عدد صد موافق است القاص میرزا که
باستقلال حکومت شیروان مخصوص و ممتاز و موفور الاسباب و التجملات پادشاهانه و ارزو فی جاه و سپاه
از زراره رفته با و بسعیت حقیقی در مقام عصیان درآمده و چنانچه تحریر پیوست بخذلان ابدی گرفتار گردید
شاه جنت مکان آن ولایت را بفرزند ارجمند خود اسمعیل میرزا داده و کوکچه سلطان قاجار را در صحبت
شاهزاده گذاشته و چون شاهزاده در شیروان قرار و آرام گرفت میرزا برهان نامی از نتایج
سلاطین شیروان که در میانه جماعت قیطاق میبود در سنه اربع و خمسین و تسعمائه بشیروان آمده و قلندریان
رحل اقامت انداخت جمعی از شتربانان و تتمه سپاه شیروان بر سر آن مخذول جمع آمدند و در میان
جنگل جر بریده نشستند و رزم و پیکار گشتند اسمعیل میرزا و کوکچه سلطان با لشکر آن حدود توجه دفع [illegible]
مذکور گشته فی ما بین میر برهان و سپاه منصوره آتش [illegible] حربی صعب دست داده و چون موکب شاهزاده
رسید حضو شیروان تاب مقاومت نیاورده منکوب بپشت شده و برهان میرزا بجانب داغستان
انداخته بسیاری از آن طایفه بقتل رسیدند و در وقتی که خبر آمدن خواندکار روم بهمراهی القاص
ناسپاس [illegible] گشته اسمعیل میرزا و کوکچه سلطان حسب الفرمان قضا جریان متوجه عسکر سعادت
بنیان گردیده برهان میرزا ولایت شیروان را خالی یافته بشماخی آمده دست تصرف در آن ملک
دراز کرده و چند روزی لوای حکومت در آن ولایت افراشت چون دولت از آن سلسله تا سنه

و اربعین [illegible] شاهزاده القاص را باتفاق منتشا سلطان و جمعی از امرای قاجار و عساکر منصور
قراداغ تا بیست هزار کس همراه و قورچی باشی بادار گرده و بجنگ آن ولایت فرستاد و افواج قاهره از آب کر با
کشتی عبور نموده بشیروان درآمدند و مردم شیروان در مقام تمرد و خلاف و عصیان درآمده قلاع
آن ولایت را بمردان کار استحکام داده بمدافعه و جنگ و جدال پرداختند مبارزان قلعه گشای اول
قلعه سرخاب [illegible] بگیلان را مسخر نموده بعد از آن حصار قلعه را مستولی گردانیدند و از آنجا کمند همت بر کنگره
تسخیر قلعه گلستان که محکمترین قلاع شیروانست انداخته گروهی از افواج قاهره بمحاصره آن مامور گشته چون
شاهرخ میرزا در قلعه بیغرد بود حصار منصوره متوجه [illegible] شد حسین بیک وکیل شاهرخ میرزا
با لشکر جلادت آثار بقتال و جنگ قرابیش آمده در دره [illegible] بهم رسیده جنگ در پیوسته مبارزان جنود
اقبال [illegible] مخالفان مالامال گردانیدند حسین بیک شکست خورده بجانب قلعه گریخت
[illegible] دوباره و سرانجام اسباب قلعه داری پرداخت و دلاوران جنود قزلباش بمحاصره قیام نمودند و هم
از اطراف نایره حرب و قتال و جنگ و جدال اشتعال داشت و شیروانیان در مخالفت و عصیان اصرار [illegible]
تا آنکه مدت محاصره بچهار ماه کشید و درویش محمد خان والی ولایت شکی با ده هزار شیروانیان آمده بقصد شبیخون
اردوی قزلباش رسید و نقاره نواخته [illegible] از دلیران [illegible] چپاولان رزم خوی
آن گروه شکسته شده مغلوب گردانیدند و درویش محمد خان جمعی کثیر از مردم [illegible] بکشتن داده و کار
شیروانیان از [illegible] قلعه داری عاجز گشته پیغام فرستادند که اگر
شاه عالیجاه [illegible] تشریف آورده قلعه را تسلیم آنحضرت مینمائیم [illegible] عرض کرده شاه جنت مکان
از تبریز عزیمت شیروان فرموده و ساحت آن ولایت را از پرتو [illegible] پادشاهی روشنی
یافت و چون در پای قلعه نزول اجلال اتفاق شد روز دیگر حسین بیک وکیل [illegible] و اعیان بیرون آمده
شاهرخ میرزا را آوردند و کلید قلعه و مفاتیح [illegible] بارگاه [illegible] سپردند و کوتوال قلعه گلستان

بیدراغ عمرش افسرده گشته بعالم عقبی شتافت بعد از معاودت سلطان سلیمان و دیگر

در آوان القاس در سال سنه ست و خمسین و تسعمایه حکومت آن ولایت بعبد الله خان استاجلو

الوند خان برادر محمد خان که خواهرزاده و داماد خاقان سلیمان شان بود و مشهور بیافت

بجهت اطاعت و متابعت چند روزه برهان میرزا از عبد الله خان خوفناک گشته در محلی بتفاک گرده

پسری را از اقوام برهان میرزا السلطنت بر داشته مقیم زاویه خلاف گشته عبد الله خان برسر ایشان

رفت شیروانیان تاب مقاومت نیاورده منقلب شدند و اصحاب میرزا از جمله اکثر مردم او کشته

شدند بقیة السیف شیروانیان دیگر باره از تیره بختی آغاز فتنه کرده قربان علی میرزا نام را از اقوام

عراب حاکم خود کرده و بجزیره از جزایر دریای خزر پناه برده تحصن جستند هر چند عبد الله خان ایشان را امان

فرستاده طلب نمود راضی بآمدن نشده در عصبیت و طغیان اصرار نمودند عبد الله خان برسر ایشان

رفت غازیان قزلباش اسب در آب انداخته بر سر فرقه اشرار رفته آتش حرب را افروخته قربانعلی میرزا

با اکثر آن گروه سرکش طعمه تیغ و خوراک سایه گشته غازیان اموال فراوان بدست آورده بازگشتند

و عبد الله خان در حکومت شیروان استقلال یافته در آنجا رود بلند آوازه کرده چند سال بکامرانی

و خوشحالی گذرانید در سنه احدی و ستین و تسعمایه که سلطان سلیمان نوبت چهارم لشکر بآذربایجان

کشید قاسم نامی را از نژاد و دودمان سلاطین شیروان که بدرگاه سلطان روم پناه برده بود با سپاه …

از راه کفه بشیروان فرستاده قاسم مذکور از دربند گذشته قدم بولایت شماخی نهاد و دیگر باره شیروانیان

آغاز فتنه کرده گروه گروه از عبد الله خان روگردان شده بر سر قاسم جمع شدند عبد الله با جنود ظفر ورود

قزلباش بدفع او شتافته در موضع … که مکانی مستحکم است … فریقین روی داد و عبد الله خان …

… در آنجا کاری از پیش نرفته بشماخی معاودت نمود قاسم بقلعه … در آمده در آنجا مستعد رزم …

گشته با ده هزار کس رومی و شیروانی و چرکس … بر سر عبد الله خان آمد … قزلباش که به

بودند از قلب سپاه ظفر پناه و کثرت اعدا و شیروانیان گمراه اندیشه ناکرده در جنگ

کردن تامل داشتند عبد الله خان تکیه بر امداد جنود آلهی و نیروی اقبال همایون شاهی کرده

با ده هزار کس که در آن وقت بر سر داشت بکارزار دشمن کمر بسته در حدود قلعه گلستان …

داده بنیاد نایره قتال و جدال التهاب یافت مبارزان جنود اقبال و بهادران لشکر …

دلیرانه بر ان فرقه ضلال نموده تا آخر روز از جانبین بحرب و قتال پرداخته … شام …

آخر روز لشکر … بزور و زوال … شکست بر لشکر مخالف افتاده تیغ بی‌امانی غازیان …

آغاز نموده جمعی کثیر و جمی غفیر از آن خون گرفتگان طعمه تیغ فنا شده از سرهای آن خودسران

منارها افراخته بقیة السیف بطرف طبرسران گریخته احوال قاسم که درین جنگ کشته شد یا

بدیار ادبار رو بکم نامی شتافت معلوم نشد … اما غازی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا

نوشته که بعد از انهزام از معرکه بیرون رفت و مآل حالش معلوم نشد و عبد الله خان بیشتر از پیشتر

در آن دیار لوای عظمت و اقتدار افراخته سرکشان را بتیغ تیز تادیب نموده رعایا و زیردستان را در

عدالت و رافت جای داده و احوال مملکت باستقامت گرایید و مهابت عبد الله خان بنوعی رعب

و هراس در دلهای شیروانیان و مردم طبرسران و داغستان انداخته بود که صورت خلاف آن در پرده

خیال هیچیک از بزرگ و کوچک نقش نمی‌بست و در سنه اربع و سبعین که بعد … حکومت …

با … بود ذکر … ولایت شکی … دیگری از ممالک شاه جنت مکان ولایت …

که دو طرف آن بشیروان پیوسته یکطرف آن بگرجستان و طرف دیگر بداغستان و البرز کوه متصل است

حسن بیگ که ابا عن جد حاکم آنجا بود و از فروغ شیروانات بهره اندوز زمان خاقان سلیمان شان …

بجهت استیلای گرجیان پناه باستان فلک جاه آورده و از آنحضرت معاونت و التفات یافت بعد از فوت

پدر خاقان سلیمان شان که در همان سال لوند خان گرجی حاکم گرجستان … لشکر کشیده …

او والی شکی ما به در رشید و حسن بیک درمو که کرچیان شهادت یافت عقلی بیک درون شد
خان پسرش را حاکم خود کرده ایستادند واو بر خلاف پدر با اویماق دولت قاهره خصومت آغاز نهاد و بکررا
آثار خلاف از و بظهور رسیده و در مکانی که شاه جنت مکان لشکر بتسخیر شیروان فرستاده بودند دیگر
خان چنانچه در طی آن احوال سبق ذکر یافته شبیخون بر اردوی قزلباش آورد لهذا در سنه ثمان و ثمانین
و تسعمایه رایات منصوره نصرت آیات جاه و جلال با جنود اقبال بعزم تسخیر ولایت مذکوره بنهضت
در حرکت آمد آوازه نهضت همایون شاهی تزلزل در بنیان صبر و سکون حکام آنجا در انداخته
لوند خان کرجی که مدت سرکاری آنحضرت بر میان بسته روی امید بدرگاه عالم پناه آورده و در
بلده ارش سایه سریر سلطنت مصیر رسیده بنوازش شاهانه سرافراز گردیده و حکم همایون مشتمل
بر استمالت و نوید عاطفت باسم درویش محمد خان صادر گشته او را بایلی و ترغیب دولت
رهنمون شده واو از بخت برگشتگی روی از این دولت که سعادت ابدی در آن منطوی است برتافته
بمحکمی قلاع اعتماد نموده سپر مخالفت بر روی کشید سرداران شکی بعضی قلعه گیش را قایم کرده متحصن شدند
و درویش محمد خان خود بقلعه کلاسن و کوره سن که از غایت رفعت و استواری کمند هیچ صاحب
شوکتی بر کنگره تسخیر آن نرسیده رفته متعهد قلعه داری شد و جمعی دیگر در دامنه البرز کوه محلی را
بغناق کرده آماده رزم و پیکار شدند از مخالفت و سرکشی آن گروه که از تقولم برابری ذره با آفتاب است
شعله غضب قیامت لهب شهریار غالب ستوده حسب زبانه کشیده از مبارزان موکب نصرت قرین
سونداک بیک قورچی باشی و بدر خان ... سلطان استاجلو را با گروهی از غازیان ظفر شعار
بتسخیر قلعه گیش مامور نمودند و عبد الله خان استاجلو و لوند خان کرجی را بقلعه کلاسن و کوره
سن فرستادند و شاهقلی خلیفه مهردار را با فوجی از افواج قاهره بر سر بغناق تعیین فرمودند
و امرای نامدار بفر شهریار بامر خاص همه و سرانجام اسباب قلعه گیری پرداخته بضرب توپ

و مزبن

و مزبن و باروی رخنه در اساس و جدار انداخته و برج و باره تزلزل و اختلال پذیرفته
محصوران قلاع صورت عجز و انکسار در آینه احوال خود مشاهده نمودند کوتوال قلعه گیش
باتیغ و کفن بدرگاه شهریار رسیده مفاتیح در و بقلعه سپرده مورد بخشش و عاطفت گردید
و حسب الفرمان شاهی قلعه ویران و برج و باره با زمین یکسان گردید بعد از فتح قلعه موکب ظفر شعار
ظفر آثار بجانب بغناق در حرکت آمد مردم بغناق چون از فتح قلعه گیش و توجه پادشاه
سعادت اندیش خبردار شدند از هیبت و شکوه آنحضرت خایف و هراسان گشته فوج فوج بدرگاه
خلایق پناه شتافته روی عجز و افتقار بدرگاه و ابر خاک نیاز می سودند و درویش محمد خان از کرده
نادم و پشیمان گشته شبی از قلعه کلاسن و کوره سن بیرون آمده در کمال حیرت و سرگردانی
نامنی بحیث که خود را از آن ورطه خونخوار در مایی بخشد از تیره بختی ضلالت قاید او را بجانب رصد نفیه
ارخسنو و تیره روزگار گذارش بر حوالی اردوی عبد الله خان و لوند خان کرجی افتاد و غازیان
جلادت شعار از و از نیز واگشته تعاقب او در حرکت آمدند و اندک مسافتی قطع نموده بآن گروه
دچار شدند و آنجماعت مرکز ... بوی کرده اکثر طعمه تیغ و خنجر خونریز غازیان بقتل در آمدند و درویش محمد
خان با کوسه پیرقلی نام ملازم چند اسب سلطان شاهملو در هم آویخته کوسه پیرقلی بنیروی اقبال پادشاه
ستوده اطوار جهد و جدال بر وی غالب آمده سرش را از پیکر تن جدا کرده بپایه سریر اعلی آورد و
در پای سمند سعادت آنحضرت انداخته بجایزه جلد و سرافرازی یافت **بیت** سری کو طوق فرمانش نخواهد
اگر از تن جدا باشد بجاست و ولایت شکی بتصرف اویماق دولت قاهره در آمده ساحت آن ولایت
از خس و خاشاک اشرار پاک و بنیروی شاه شر افتاک گردید **گفتار در فتح قلعه ... محمد شاه جنت**
مکان و قمع کفره ... گرجی و تسخیر گرجستان چون همواره اقدام بلوازم غزا و جهاد
مکنون خاطر حق پرست پادشاه دین دار شریعت پرور بود و همت والا نهمت عظمی ممالک و دفع ...

دولت سلطنت شرقی و غربی در حیز تصرف بیگانه بود تا آنکه در سنه ... نهضت موکب غزای گرجستان
موافق تقدیر اقتلاع و انقلاع اهل آن شده در آن ایام از ... در ایام سعادت فرجام جهان آرای
متوجه تسخیر آن دیار گشته و چند مرتبه دیگر لشکر ظفر پیکر نامزد شده و از گرجستان ... که مشهور است
بقرب ... آنجا ... بطریق فرمان برداری درآورده حکام آن ... منصب ...
گشته اند اجزیه و خراج بر ذمه گرفته بجهت آنکه جام نامی و القاب سامی آنحضرت ...
... و رتبیل ... شرح اجمال ... اکثر چون ولایت شیروان و شکی ...
از سبب بعضی اوقات که ولاة آنجا را قدرت و استقلالی بوده لشکر کرج لشکرکشی مملکت شیروان
متعرض مسلمانان میشده اند و سلاطین آنجا نیز حسب المقدور در دفع ایشان ... همیشه
نزاع وقوع می یافته و در زمانی که طنطنه اقبال پرتو ... شاهی در اطراف ولایات ... آوازه گشت
لوند خان گرجی چنانچه مذکور شد التجا باین ... شاهی آورده و لوازم اطاعت و متابعت
و خراجگذاری بظهور آورده و از زمره ولاة گرجستان ... و ... خود را در سلک ...
علیه شاهی درآورده همواره ملازمت سده سلطنت نموده و ... آنحضرت مستظهر بوده
و از جانب والی کارتیل ... مخالفت ورزیده ... بظهور آورده
و متعرض احوال ... مذکور که مطیع و منقاد ... همایون اعلی بوده میشدند چند مرتبه ... منصوب ...
شده و والی باشی آچوق ... شیر ... یافته سر ... بوده و از ...
بعضی اوقات بی اندامی بظهور آمده دست درازی بحواشی دیار اسلام مینمود لهذا ...
متمردان گرجی بر ذمت همت ... لازم گردیده و کسب مثوبات غزا محرک آن گشت

ذکر توجه موکب همایون مرتبه اول بگرجستان

در شهور سنه سبع واربعین وتسعمائه
عزا ... در خاطر خطیر معدلت ... اشرف ... بافته ... الغصه ... بتسخیر ...

باشی آچوق والی

ودرکت

در حرکت آمده و از آنجا بوزچی از دلیران رزم آزمای کار طلب بطرف گرجستان ایلغار نموده
در شبی که ... تاریک ... در زمان ضلالت شعار بود و شهر تفلیس را که در آن ملک آباد
کفر ... سپاه و آتش نهب و قتل و غارت افروخته گشت مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و زنان
و صبیان اسیر و گرفتار غازیان ظفر شعار گردیده ... کلیسا ... که از جوانب لوارساب حاکم
تفلیس بود با جمعی از گرجیان بقلعه گریخته بود و از هیبت شکوه سپاه اسلام رعب و هراس
غلبه کرده از قلعه ... بیرون آمده سعادت اسلام دریافت و بعضی از امرای گرجستان از خوف
عساکر نصرت نشان بقلعه ... که حصاریست در غایت رفعت و بلندی و نهایت ...
پناه بردند مبارزان جنود اسلام حسب الفرمان پادشاه گردون مقام فلک احتشام قلعه
عالی اساس را دایره وار در میان گرفتند خوف بیشمار بر آن گروه اشرار استیلا یافت
بغیر قلعه سپردن چاره ندیدند و غازیان نصرت ... تمامت ... آن ...
کشته هر کس را که بخت یاوری کرده بدلالت رهنمای توفیق زبان بکلمه طیبه شهادت گویا
گرده ... بمادر کشیده لوارساب با گروهی دیگر از آن فرقه
ضلال خود را بکوه ... موسوم ... که در بلندی با البرز کوه دعوی برابری مینماید ... قلعه
آن جز بپای وهم و خیال متصور نیست کشیدند پادشاه مجاهد غازی در ظلال شکوه و سرافرازی
شهباز همت را ... آن سرخیل ارباب ظلام ... در طیران آورده عساکر اقبال
... آن جبال را ... ارتقا بر آن کوه
... اشرار استیلا یافته بسیاری از کفره فجره در مضایق آن جبل بقتل آمده بقیه السیف آواره
دیار ادبار شدند لوارساب از آنجا فرار نموده خود را بکوههای سخت ... انداخته از جبال
... و ... فتح ... رایات نصرت ... همایون بجانب تفلیس

در حرکت آمده ساحت آن ولایت را از وجود ناپاک کبران متمرد پاک کرده عنان

عزم وزی عنان بصوب مراجعت انعطاف دادند **ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان**

مرتبه دویم بگرجستان در سنه ثلث وخمسین وتسعمائه که از القاص میرزا آثار خلاف بظهور آمده

موکب همایون چنانچه در طی قضا ایام امر مذکور بتحریر پیوست بعزم تنبیه او در حرکت

آمده او والده خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده در مقام اعتذار در آمده شاه جنت

مکان فتح عزیمت شیروان نموده با لشکر بیکران که در ظل لوای آسمان فرسا جمع آمده بودند

در قلب زمستان که آفتاب در برج جدی بود متوجه غزای گرجستان و قلع و قمع گرجیان

بی ایمان شدند شوره گل روانه شدند و چون موکب اقبال بحوالی بهرام قمر دراق شهر نزول

اجلال فرمودند لوند خان حاکم زکم و کیرم کاخت و ملک بقراط باشی آچق که چون بجهود

بکرات شرف اعتبار دارد بدرگاه جهانپناه آمده پیشکش باج و افراج گذرانیدند و در آن یورش

اقبال بنده وار ملازمت موکب نصرت شعار می نمودند در آن هنگام شدت شتا و سورت سرما

بمرتبه بود که آب رود خانه کر بحدی بسته که کشتی در محلی با سنگ خارا دعوی مساوات میکرد و از کثرت

برف که شب و روز می بارید کوه ها مون گرجستان در نظر بیندگان یکسان مینمود و در بیعت حامیان

السلام بر سرار باب کفر و ظلام ایلغار نموده چون بمسکن و مقام گرجیان بی ایمان رسیدند تیغ

غازیان برافت ملی آغاز نموده عرصه آن سرزمین را از خون کبران و کشیشان رنگین ساخته خانهای

بکبش را بآتش قهر سوخته و غنیمت فراوان بدست سپاه کینه خواه در آمده مظفر و منصور با غنایم

موفور از آن یورش اقبال عود نموده در منزلی آمدند در اثنای راه ملک باشی اچوق رخصت انصراف

یافته با خلع فاخره و نوازشات وافره بالکای خود رفته اما لوند خان روزی چند در ملازمت

رکاب اشرف کامیاب عزت بود تا آنکه در بلده گنجه لمعه اخلاص و غلامی او بجد و اورد دار الضرب

میرزا شرف سکه قبول یافته او را بخلعتهای فاخره و انعامات وافر ثیاب طلادوزی

و اسبهای تازی نژاد و مرصع آلات نواخته ممتاز و سرافراز گردیده بولایت خود رفت

فرمت شاه فلک قدر سپهر اقتدار بتسخیر گرجستان در شهور سنه ثمان وخمسین وتسعمائه که ولایت تکلی

مسخر اولیای دولت قاهره گردیده سنوزار اروی کردون شکوه در آن ولایت بود و کیخسرو از

عرضه داشت بدرگاه عالمپناه فرستاد که لوارصاب و الوندش و شرفزان گرجی که در تعدی

بولایت او دراز کرده بعضی از الکاء او را گرفته اند و اسکندر پاشا نیز از ارض روم با لشکر آمده

قلعه ارو از ایروای مره کرده چون گنجه و مذکور از تابعان و مزاجلحداران آنحضرت بوده بمعاونت

او و اقدام بر اسم جهاد و طایر زرین بال اقبال را بجانب آن صوب در پرواز آورده از رشکی ایلغار فرموده از

راههای پر فراز و نشیب ناهموار گذار کرده بولایت گرجستان در آمدند کفار ضلالت شعار کمرهای

و مغارهای تنگ را آرامگاه خود ساخته هر گروهی پیکی از جبال صعب المسالک پناه برده بعضی

از عظمای گرجی بقلعه ورنارو که بیاتی بر کمرکوه بلندی از سنگ یک لخت واقع شده در ارتفاع

با چرخ اخضر برابر و در متانت و استحکام با قلعه خیبر دست در کمر دارد متحصن شده بودند مقرر شد

عالمپناه جنت مکان بدر خان استاجلو و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی را با فوجی از افواج قاهره

بر سر قلعه مذکور فرستادند و ایشان آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته بهادران کار طلب مبارزان نامجو را با

بلی بر میان و سپرهای فراخ دامن بر سر مردانه وار یورش و هجوم نموده بجانب حضرت پروردگار برپا کرده

حصار بر آمدند نصاری از مشاهده آن حال سراسیمه و حیران گشته اعجاز دین مبین راه حرکت بر ایشان کرده

ساحت نزاه گریز بسته نقد رستخیز مردان ایشان طعمه تیر و شمشیر و زنان و صبیان اسیر و دستگیر شدند

و عجایبهای که در آن قلعه بود از صنایع بدایع پروردگار است و عقل دور اندیش قابل نبود و از عجایبات

صنعتگری از نوع بشر امکان وقوع ندارد باشد حاصل در میان قلعه مذکور جوف کوه و سنگ کلیسا بنا را

بلغ

ده گز از ارتفاع برید و کلیسیای که در آن بود مشتمل بر چهار صفه وسیع طولانی داشت جدار درون

و اندرون او را بصور اوثان و اصنام بطلا و لاجورد مصور کرده بودند و اندوده تختی در میانه خانه دوم

موضوع کرده بودند و پیکری از طلای احمر با جواهر آبدار بر آن نصب نموده و قطعه لعل قیمتی در چشمان

در جبین آن هیکل عجیب نشانیده بودند که جوهریان صاحب وقوف هر یک را به پنجاه تومان

قیمت کردند و اندرون کلیسیای مذکور راهی در نهایت تنگی و تاریکی قریب یکصد و پنجاه زینه بالا برفت

خانهای کلیسیا در سنگ خارا برید و در گوشه تنگی بملاحظه حوادث زمان و انقلاب دوران بجهت

اخفا ترتیب داده درهای فولادی در خانهای درون کلیسیای و یکصد رطل طلا در خانه اندرون

مرتب ساخته بودند و جهت مکان بنمایش کلیسای مذکور ... و چون ... کشیشان ...

آن معبد کفر آیین را ... ناقوس ... کلیسیا را که از هفت

... چون ... در هم شکسته درهای فولادی

و طلا را قلع نموده با دیگر اسباب و تجملات زیب و زینت و اموال بیشمار که در آن مخزن ...

جمع آمده بود بخزانه عامره نقل نمودند و آن قلعه را در یکدیگر کوفته حصارش با زمین هموار شد

امرای گرجی که در سوراخهای قلعه و نهانخانها پنهان بودند طلب امان ... و ... و شهرزان و دیگر ...

دفعه آمده بسعادت زمین بوسی ... که از آوازه وصول موکب همایون از ...

پاشا و جنود روم ... گشته بوده ... آمده و پیشکش لایق کشیده منظور انظار عنایت

... کردید و ... شهرزان اعلی که ... بوده ... در آمده ...

شهر که ... منظفر و منصور ... در آمده و سپاه ...

الاطراف و الاکناف آن ولایت را تا ... هرکس ... تیغ جهاد کرده

و از آن ولایت اموال بسیار برده و اسیر بیشمار و مواشی و اغنام بدست غازیان عظام درآمده

عثمان

عثمان عزیمت ... مصروف داشته و قشلاق همایون در آنجا واقع شد — لشکر کشی حضرت

شاهی بجانب ... — شرح احوال ... و وقایع این مرتبه رابع علی نحو الاجمال آنست

که در شهور سنه احدی و سبعین و تسعمائه که بنا بر ... حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان

فرمانفرمای ممالک روم ... مصالحه انعقاد یافته ... سرحد ...

گرجستان که از ... طرف ... و غارت بودند ... کاخت ... بطرف ...

ولایت باشی اچوق و ... تا حدود ... و ... روم ...

... والی ... تیغ جبارزان ... بنیاد ...

... رسید و دست ...

... اسلام ... آمده بود ...

... ایران ... آیت ...

بدفع آن ... ضلالت اندیش نموده کل مملکت او را ضمیمه ممالک اسلام کرده ... فَاقْتُلُوا

الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً هرکس که از مشرکین بی ایمان ... إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي

الْأَرْضِ ... تیغ ... ساخته ... اهل ضلال ...

... آیت ... آمده ...

اسلام ... کفار ... غازیان ... و جنگلهای ...

عبور پیاده و سوار ... گشته ...

... بر دوش افکنده و قدم بر بیشه و جنگل نهاده ...

گروه ... زندان ...

... از آن مهلکه جان بیرون برده ... کشیده ...

ساحت ولایت برا تموا از وجود ننگ آلود منحوس پاک کرده کوکب اقبال رایات
گوری که پای تخت لوار صاحب است در حرکت آورده و از راههای صعب [illegible] پر درخت
عبور نموده عرصه آن ولایت نیز بطریق برا تموا از خس و خار وجود دیگران نابکار رفته شده و چون
عظمای ورنادران کرچی چند قلعه و حصار استوار قائم کرده در هر جا فوجی از خود بجنگ [illegible]
و آرام گرفته بودند بنابران اعلام کشورگشای بصوب قلاع افراخته اول قلعه [illegible]
فر بودند متحفظان قلعه مزبور باستحکام قلعه مغرور گشته بجنگ و جدال اقدام نمودند غازیان
جلادت شعار از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته کار بر محصوران تنگ کردند چنانچه چون
علامت [illegible] نموده فریاد الامان بر آوردند [illegible] آن جنگ کوتوال قلعه بیرون آمده
حصار را تسلیم نمود و بعد از فتح قلعه مزبور بر سر قلعه آمدند که محکمترین قلاع آنجاست و مادر [illegible]
در آن قلعه بود رشد و آن قلعه ایست مرتفع که گوی معماران بنای از اوج [illegible] سپهر نهاده که
طایر وهم و خیال هر چند بال سعی گشاید بر فراز آن نتواند پرید و دست حوادث روزگار هر چند
درازی برد دامن غبار بر کنگرش نتواند رسید متحفظان آن حصن حصین روی بدفع غازیان آورده
فیما بین نایره جنگ و جدال اشتعال یافت و بنیروی اقبال آن قلعه [illegible] با اندک ایامی
مفتوح گشته مادر لوار صاحب [illegible] از نادران اسیر و دستگیر [illegible] شده و بسیاری از آن [illegible]
بتیغ جهنم و بئس المهاد در فرستادند و چند قلعه و حصار دیگر بسعی [illegible] شاه و بردی سلطان زیاد اوغلی
مسخر اولیای دولت روزافزون گردیده و درین یورش زیاده از سی هزار اسیر بدست جیوش دریا
خروش در آمد از آنجمله آنچه از زنان و دختران و پسران عظما و اعیان و ارنادران بود در عوض [illegible]
بسر کار اشرف اختصاص یافت درین مرتبه لوار صاحب خان خود را بی نام و نشان ساخت که [illegible]
[illegible] و ماوای او معلوم نشد لهذا پادشاه دین پناه از [illegible] گرجستان عنان عزیمت بصوب قراباغ

انعطاف داده و بعد از فراغ از سیر و شکار آنجا و عبور دولت بزوال شتافته [illegible]
[illegible] از زمره ولاة گرجستان لوار صاحب بافزود
شجاعت و دلاوری و کثرت عساکر و مردم کاری امتیازی داشت بنابر آن
همواره سرکشی و گردن فرازی از او بظهور رسیده سر بربقه اطاعت و خراجگذاری در نمی آورد
و هر چند حضرت شاه جنت مکان در دفع و رفع او توجه مبذول داشته چند مرتبه [illegible]
چنانچه مذکور شد اتفاق افتاد و چون [illegible] شده بود بدست در نیامد بعد از آن
شاه جنت مکان مرتبه رابع از سفر گرجستان لوار صاحب باز بگوری آمده [illegible]
[illegible] آمده یک دو سال روزگار گذرانید و چون بقدر سر انجامی یافت دیگر باره [illegible]
سرکشی آغاز نهاده در مخالفت شاه دین پناه اصرار نمود و در سنه ثلث و ستین و تسعمائه از گوری
بیرون آمده قلعه کرس و محالی که در امان و حوزه تصرف دیوان بود آمده آثار عصیان و طغیان بظهور
آورد شاهوردی سلطان زیاد اوغلی قاجار بیگلربیگی [illegible] چون محل اقامت او نزدیک بود [illegible]
باجمعی [illegible] در دسته نموده ایستاده بود محمد سلطان [illegible] بعد از ورود غازیان
بالضروره بآن سرزمین آورده بجنگ مشغول شدند لوار صاحب با جلادت و مردانگی حمله آورده [illegible]
و جمعی حمله نموده از تقدیر الهی اسب [illegible] در آمده لوار صاحب از مرکب جدا شد یکی از غازیان [illegible]
مهلک بر او زد [illegible] بر سر او هجوم آوردند محمد سلطان [illegible] حمله نموده از تقدیر الهی اسب [illegible] در آمده
اسب لوار صاحب را [illegible] کرده سوار شده بدر رفت [illegible] با چند نفر از غازیان [illegible]
و لوای دولت [illegible] لوار صاحب [illegible] گشته همان لحظه در گذشت [illegible] نعش او را بر داشته [illegible]
جلو برده دفن نمودند [illegible] تصرف نموده در گوری [illegible] آمد [illegible]
[illegible] چون [illegible]

بجای پدر حاکم افشاری که بر تیول شده چهار محال و کوری ایبه برد پراکنده کان کرجی از هر طرف
بهم پیوسته فی الجمله جمعیتی فراهم آورده او نیز بدستور پدر طریق خلاف و عصیان پیموده در سنه
ثمان و ستین و ستمائه بخیال محال تسخیر تفلیس از مقر و مکان خود حرکت کرد و از اسپ برنگهداری عسکر
مردم و مدد طلب نموده مهمی بحوالی او آمد نگرین و پسر لوند خان نیز از کاخت با ذن پدر با خود در حرب
کنش و موافقت ملت با جمعی کثیر مدد داد و آمد مجملا در عسکر مجاهد جمعیت تمام دست داد و چون این خبر
بزیاد اوغلی رسید امرای قراباغ و جنود آنچه از وی جمع آورده روی توجه بدفع شرکان آورد
و غازیان خسته قی را که جماعت کرجی و هم چپان جنود اسلام کرجیان دراول جمله معرکه رزم گرم گرد
و از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نیز داد و دلاوری بیداده و کفار ضلالت شعار پای ثبات و قرار
استوار داشته بدفع حملات غازیان می پرداختند تا هنگامی که سلطان زیاد اوغلی چون
مطابق کرار ان و بهرسکون ایشان را در معرکه رزم بر این منوال دیده نموده باسپاه قلب پیکبار جلو ریز
بر صف سپاه کرجی تاخت غبار معرکه برد و بفلک نیز گرد رسید کرجیان تاب سپاه او نیاورده رو به هزیمت
نهادند و کرکین پسر لوند خان با یکهزار نفر از آن گروه ضلاله بقتل آمد و بقیة السیف متفرق و پراکنده شدند همچون
با معدودی بطرف کوری کریخت زیاد اوغلی مظفر و منصور بگنجه عود نموده و چون بیک را که از امرای معتبر کرجی
بود با جمعی از نامداران دستگیر کرده بودند بدرگاه عالم پناه فرستاد و لوند خان در تعزیه پسر یا اکنس
در کرد ان انداخته از نامداران و معتبران کاخت نیز با تمام موافقت او جامه بنشسته اند بعد از وقوع مذکور
داود نام پسر لوند خان با جمعی از نامداران مخالفت برادر اختیار نموده به دلالت هادی خرد و رهنمائی
قاید توفیق روی ارادت بدرگاه کیتی پناه آورده و در دار السلطنه قزوین سعادت زمین بوس شاه
یافته و دین و رونق بشرف اسلام مشرف شده نوشته جنت مکان او را نوازش فرموده بنسق الله
فرزندی اختصاص داده ولایت تفلیس و توابع را که در حیطه تصرف دیوان اعلی بود باو ارزانی داشتند

در دربند کند ... رسیده در مراجعت ... [illegible]

و چند

و هر چند که دکوتوال قلعه تفلیس و الله وردی و افواج مخالف داود خان بوده اما سیمون خان
او مجمل در مخالفت و سرکشی اصرار نموده و دست آوردن قلعه تفلیس و توابع از آنجا بخش بهانه ساخت
ساخته هرگز از سر عسکر و جبال کارنا نیاورده بدو سه مرتبه بعزم تسخیر آنجا در حرکت آمده و کاری ساخته
باز گردید تا بکرات در سنه خمس و سبعین و تسعمائه جنود و کفره را جمع نموده با سوار و پیاده و بسیار
روانه تفلیس شد داود خان نیز با جمعی از الله وردی توابع او جنود و مسلمانان از شهر بیرون آمده
برادر شتافت و چون ملاقی فریقین روی داد و اوقات اشتعال شده الله وردی بکثرت اعدا تاب مقاومت
در خود ندیده و صلاح در جنگ ندانسته اراده بازگشتن و قلعه نگهداشتن نموده ابراهیم خلیفه قراجه لو که
سردار کرد و قزلباش بود از جبل و فرار تقاعد جسته ب و قتال نموده در معرکه شهادت رسید داود
داود خان بزیاد با داود ولاطاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده برآورده از وقوف خود
بالضروره راه گریز پیش گرفته بتفلیس آمده از قزلباشیه استمداد نموده با قاقان حسام بیگ قرامانلو
لشکری جمع کرده بجنگ برادر رفت در این مرتبه نیز کاری نساخته منهزم تفلیس آمده و سیمون چون
مرتبه برادر غلبه کرده در عصیان و طغیان افزوده بتصور آنکه ساکنان تفلیس اطاعت او نموده قلعه را
بدست او دهند به جنود کرجی را جمع آورده با غلبه تمام بر سر تفلیس آمده قلعه را محاصره نموده و چون کرجی
از قزلباشیه کراهت و کوتوالی قلعه را فیما بین داشتند سیمون دست قدرت خود را از تسخیر آن کوتاه دید
از موافقت مردم شهر نیز مایوس گشته عنان ارتحال گرفته بکوری رفت چون جبر طغیان سیمون و دراز دستی
او بجد و ثغور اسلام بعرض عاکفان سده سنیه و مقام رسید فرمان قضا جریان نافذ گردید که شمخال
سلطان پسر کس که حاکم تکی بود باتفاق امرای قاجار و غیرهم بجانب وی داود خان عزیمت جانب
نموده دفع شر سیمون از آنکه بوده باشند امرای عظام حسب الفرمان نموده علم عزیمت در سنه ست و سبعین و تسعمائه
لشکر بجانب کرجستان کشیدند سیمون از ورود جنود منصوره آگاه گشته تاب مقاومت در خود ندیده خود را

بکوههای سخت آمده رو کشیده و غازیان نصرت نشان بجانب آن کوه که با کوه البرز برابر
و قلعه فاش همسر بود در حرکت آمده اطراف و جوانب آن را فرو گرفتند گبران بی ایمان که آن مکان
محکم را پناه و استظهار خود ساخته بودند متوجه محاربه و مدافعه غازیان گشته نیران آتش جنگ
و قتال افروخته گشتند همیون با معدودی راکب جبل و مغرور گشته بغازیان حمله نمود و یکه و نفر از آن
شهادت رسانید یکی از غلامان شمخال سلطان جمشید نام بر او حمله نموده بطعن سنان جانش
بر خاک مذلت انداخت و دیگری از غازیان بسعادت رسیده و خدمتش با او اسکیر کرده
گرجیان چون سردار خود را گرفتار گشته دیدند هزیمت غنیمت شمرده روی از معرکه برتافته جمعی
از اتباع همیون که برگرد او بودند بعضی کشته و بعضی گرفتار شدند امراء عظام مظفر و منصور از غزای
گرجستان عود نموده همیون را با سایر گرفتاران بپایه سریر خلافت شعار فرستادند و در دار السلطنه
قزوین بنظر حضرت کامکار نصرت قرین در آمده چند گاه او را در وثاق نه بجایون نگاه میداشتند
که شاید شرف اسلام دریابد و او دست از کیش نصاری باز نداشت بالآخره بقلعه الموت فرستاده
تا مابین حسین قوش شاه جنت مکان در آن قلعه بود و در زمان اسمعیل میرزا بیرون آوردند و در زمان نواب
سکندر شان آن داشته و در تحولها از و بظهور رسید شرح آن احوال در محل خود زیب تحریر کلک شکرین
مقال خواهد شد ذکر فتح و تسخیر ولایت قندهار [illegible]
از ولایات مفتوحه زمان دولت شاه جنت مکان مملکت قندهار و توابع است شرح واقعه آن ولایات
مذکور در زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بایقرا او بحکم او و پسرش سلطان بدیع الزمان در تصرف
امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیک ولد او بود و بعد از واقعه میرزا و استیصال احوال آن سلسله که
مملکت خراسان متصرف شاهی بیک خان ازبک در آمد شجاع بیک بملازمت او رسیده نوازش
و تربیت یافته و در هنگامی که پادشاه مرحوم مغفور محمد بابر بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا

سعادت اسلام را دریافت بر حسب [illegible] در ایام دولت نواب [illegible] بتقرب اخلاص چند برادر سرافرازی یافت و بحکومت ملک موروث سربلند گشته بمعز المرام مراجعت بگرجستان نمود [illegible] حقوق تربیت نواب سکندر شان آمد

سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان از کابل
لشکر بقندهار کشیده شجاع بیک و اولاد امیر ذوالنون با طایفه ارغون بجانب آنحضرت
شتافته مغلوب گردیدند و چون دو باری ظفر یافته ولایت قندهار و زمینداور با خزاین
و دفاین امیر ذوالنون بدست آنحضرت در آمده و ایالت آن ولایت را به برادر عالی گهر خود ناصر
میرزا تفویض نموده بکابل بازگشت و چون شیبک خان ازبک از واقعه قندهار خبردار گردید
بجنود بیشمار متوجه آن ولایت گردید ناصر میرزا [illegible] شد اولاد امیر ذوالنون باستظهار
او شتافته بهمراهی لشکر ازبکیه بر سر قندهار آمدند ناصر میرزا روزی چند حصاری شده و قلعه
مملکت گذاشته نزد برادر بکابل رفت شیبک خان بدستور زمام ایالت و دارایی آن ولایت
بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت نمودند بعد از ظهور دعوی حضرت خاقان سلیمان شأنی
که بر خان شیبانی بتیغ جهانگشای آنحضرت کشته مملکت خراسان بحیطه تسخیر آن پادشاه جمجاه
در آمد شجاع بیک عریضه اخلاص و پیشکش فرستاده چند گاه قندهار بدستور در تصرف او بوده
کامکار و بیگلربیگیان قزلباش که در هرات اقامت داشتند طریق ایلی و انقیاد و سلوک داشته بازگشت
میسر نشد تا آنکه ظهیر الدین بابر بار دیگر از کابل لشکر بقندهار کشیده و محاصره نمود شجاع بیک چند گاه قلعه
داری نموده مدت محاصره بامتداد کشید و در سنه ست و عشرین و تسعمائه که دورمش خان بحکومت
آمده شجاع خان بالآخره استغاثه بدورمش خان شاملو بیگلربیگی هرات نموده از او استمداد کرد
دورمش خان از خدمت بابر پادشاه التماس نمود که میانه آنحضرت و نواب کامیاب شاهی
اتحاد و دوستی مرعی است و چون شجاع بیک اظهار اخلاص و غلامی درگاه شاهی مینماید
صداقت و ارتباط ما بین مقتضی آنست که متعرض حال او نگردید بابر پادشاه حسب الالتماس دورمش خان
دست از محاصره قندهار باز داشته بکابل رفت شجاع بیک ملا باقی نام معتمدی در قندهار گذاشته

خود بخراسان رفت و در آنجا بصحبت وقت با خود گذشته روزی چند در قلعه اختیار
الدین بود و از آنجا طریق فرار نموده بجانب شیروان رفت و در زمان عنقریب رایت آن سعید نامراد
اظهار انقیاد و دولتخواهی جناب باری کرده مملکت بتصرف بابریان داد و حضرت بابر پادشاه
آن ولایت را به پسر خود میرزا کامران داد و از تاریخ مذکور قندهار در تصرف گماشتگان میرزا
کامران بود بعد از جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان در شهور سنه احدی اربعین و تسعمائه
که یازده سال از جلوس آنحضرت گذشته بود آغزیوار خان شاملو بیگلربیگی خراسان [illegible] بحکم
سام میرزا بود و سام میرزا هوس تسخیر قندهار نموده بر سر قندهار رفت خواجه کلان خواجه
جغتای که از قبل میرزا کامران حاکم بود بنوعی که قبل از این در طی احوال خراسان نگاشته
کلک بیان گشته قلعه را کشیده تا هشت ماه بلوازم قلعه داری قیام نموده میرزا کامران
در لاهور جنود فراوان فراهم آورده بکومک رسید بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوسته
چون پیر قضای مرشد کامل مرکبان آن یورش شده بودند تایید نیافته و آغزیوار خان در آن
معرکه بقتل رسید و سام میرزا مغلوب و بازگردید و کامران میرزا خواجه کلان را بدستور در قندهار
گذاشته عود نمود و در سنه ثلث و اربعین و تسعمائه که موکب همایون شاه جنت مکان نوبت ششم جهت دفع
لشکر عبیدخان بخراسان آمد بار او تسخیر قندهار و انضمام جماعت جغتای که در آن یورش [illegible]
بودند از دار السلطنه هرات عنان عزیمت به آن صوب انعطاف داده چون ملتفت رایت جلال
در آنجا و بلند آوازه گشت خبر همایون فال به اصول برآن دیار انداخت خواجه کلان چنانچه
در طی آن احوال سمت تحریر یافته تاب توقف نیاورده بجانب سند رفت و یکی خواجه را که در قندهار
گذاشته بود باستقبال موکب همایون شتافته کلید قلعه سپرده ولایت مذکور بحیطه تصرف اولیای دولت
قاهره در آمده ایالت دارای آنملک به بوداق خان قاجار مقرر شد بعد از چندی دولت خسروانی [illegible]

بجانب عراق میرزا کامران دیگر باره لشکری فراهم آورده از لاهور بعلیه تمام متوجه
آمد و چون حضرت شاه جنت مکان را در عراق و آذربایجان بجهت آمدن سلطان روم
عساکر [illegible] مشاغل عظیمه پیش آمده فرصت یورش خراسان نبود بوداق خان [illegible]
سپاهیگری باقتضای وقت عمل نموده خود زر آن خطه مملکت بازگذاشت و میرزا کامران انجام
قلعه داده بازگردید و در سنه احدی و خمسین و تسعمائه که پادشاه مرحوم محمد همایون پادشاه
ابن بابر پادشاه از غلبه سپاه افغان از ولایت سند بایران آمد در خدمت حضرت شاه
جنت بارگاه در مهم قندهار از ناهمواری میرزا کامران اظهار [illegible] نموده قرار دادند که چون
قندهار بتصرف در آید بملازمان عتبه اقبال سپارند و آنحضرت بوعده وفا نموده در اول حال
که قندهار بسعی عساکر ظفر مآل مفتوح گشته عسکری میرزا که قبل از میرزا کامران حاکم بود بدست
آمد بوداق خان قاجار که در آن سفر سردار لشکر ولایت [illegible] نامدار سلطان مراد میرزا بود و فرزند
در آن اثنا شهزاده فوت شده و چون مهمات همایون پادشاه سرانجامی نیافته بود و بجهت آنکه جماعت
جغتای ملازمان آنحضرت را [illegible] باشد باز قندهار را از بوداق خان گرفته به بیرام خان ترکمان سپردند
در آن اثنا که چون دولتخواه طرفین [illegible] تا وقتی که مهمات آنحضرت تمشیت پذیرفته و بیخی
در ملک پیدا شود و چند سال که همایون پادشاه در کابل و بدخشان بمنازعه میرزا کامران مشغول بود
قندهار را بیرام خان داشت و حضرت شاه بمراعات جانب همایون پادشاه و ظهور [illegible]
و حسن اخلاص بیرام خان در باب قندهار تغافل ورزیده و در مقام استرداد آن نشدند تا آنکه پادشاه
مرحوم مذکور کامروای دولت گشته در سلطنت و پادشاهی غزنین و کابل و هندوستان استقلال
یافت هنوز قندهار را بتصرف قزلباش نداده بودند که داعیه ناگزیر پادشاه پیش آمد فرزندش
جلال الدین محمد اکبر قائم مقام پدر عالی گهر گردید و محمد غلامی از جانب بیرام خان در قندهار

محصور

بود در سنه ثلث وستین وتسعمائه بهادرخان اوزبک حاکم زمینداور لشکر بر قندهار
آورده خواست که از دست شاه محمد انتزاع نماید شاه محمد کس بخدمت اشرف فرستاده کمک خواست
علاوه مانا آن درگاه [illegible] لشکر قزلباش متعین فرمایند که دفع شر بهادرخان که [illegible]
انجا کرده نمایند و مملکت متصرف گردند بنابران حضرت شاه جنت مکان سلطان حسین میرزا ابن
بهرام میرزا باتفاق علییار سلطان افشار و ولی خلیفه شاملو و بعضی امرا بمعاونت شاه محمد قلاطی
فرستادند شاهویردی پسر ولی خلیفه با فوجی از جنود شاملو بر سر بهادرخان ایلغار نموده غافل
بر سر او ریخت و خان بن [illegible] قوی دست داده و بعد از جنگ و جدال بهادرخان بیکجانب [illegible]
گریخت شاه محمد قلاطی مکر و حیله پیش آورده قلعه قندهار را بروی میرزای مذکور و امرا بسته
شروع در قلعه داری کرد امرای عظام هم بولایت رسیده او را متصرف شده حقیقت [illegible] قندهار را
بخدمت اشرف عرض کردند و شاه جنت مکان در شهور سنه خمس وستین وتسعمائه علی سلطان
تاتی اوغلی ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار مامور فرموده ایالت و دارائی آن ولایت را
بسلطان حسین میرزا نامزد فرمود چون جیوش دریا خروش قلعه قندهار را در مرکز وار در میان گرفته [illegible]
امور قلعه گیری پرداختند و شاه محمد قلاطی آغاز جنگ و جدال کرده [illegible]
آمد و شد نموده آتش محاربه و جدال اشتعال داشت آخر الامر از مقاومت عاجز گشته دست در دامن
استیمان زد و بعد از عهد و پیمان قلعه سپرده روانه دیار هند گردید و سلطان حسین میرزا در ایالت قندهار
در مسند [illegible] استقلال یافت و تا قرب بمدت [illegible] سال در سایه دولت [illegible]
دیار حکومت کرده کامیاب عزت و عافیت بود و در زمان جلوس اسمعیل میرزا باجل طبیعی فوت شد و احوال
فرزندان او ان شاء الله تعالی در صحیفه دویم این نسخه عالم آرا در طی وقایع احوال گرامی حضرت اعلی
ظل اللهی مرقوم قلم مشکبار خواهد شد اکنون بنابر سوق کلام و ارتباط سخن و مناسبت مقام بقیه حالات

خراسا

خراسان را نگاشته کلک سوانح نگار گردانیده شروع در سایر قضایا و واقعات زمان دولت
ارجمند سعادت پیوند آنحضرت مینماید ذکر تتمه احوال خراسان بعد از فوت عبید خان و قضایا
که در آن بلاد روی نموده [illegible] قبل ازین در فوق نگاشته خامه عنبرین شمامه گردیده که
بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان تا حین حیات دست تطاول بملک خراسان دراز کرده
خرابی بسیار از آمد شد اوزبکان خونخوار در آن دیار وقوع یافت بعد از فوت او [illegible]
مهبط امن و امان بود محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو در دار السلطنه هرات لوای [illegible]
در ملازمت شاهزاده نامدار کامکار سلطان محمد میرزا بلوازم دارائی و مملکت داری
می پرداخت و لشکر بغرجستان کشیده [illegible] اوزبکیه انجا بهرام اوغلان حاکم غرجستان محاربه
عظیم نموده غالب آمده [illegible] سلاطین اوزبکیه بهرات آمدن خراسان [illegible] تا آنکه در شهور سنه
سبع وستین وتسعمائه بعد از فوت عبید خان که پسرش عبدالعزیز خان پسر بزرگ بعد از فوت
پدر در بخارا پادشاه شده بود و بعالم عقبی شتافته بود براق خان بن سونجک سلطان بن ابوالخیرخان
باتفاق عبد اللطیف سلطان و شاه محمد سلطان از تاشکند و سمرقند و حصار شادمان لشکر بخراسان کشیده
بالجمله [illegible] تمام [illegible] هرات آمدند محمد خان شرف الدین اوغلی التفات باستحکام قلعه و شهر نکرده
بیرون شهر هرات را [illegible] سرداران کار زار نموده [illegible]
[illegible] قزلباشیه [illegible] و اوزبکیه [illegible] با جنگ و جدال وقوع می یافت و اوزبکیه [illegible]
تسلط و استیلا [illegible] بدست [illegible] و محمد سلطان [illegible]
سیستان [illegible] هرات [illegible] براق خان [illegible]
[illegible] هرات آمد [illegible]
[illegible] روزی دیگر [illegible]

العقل

برای کمک چون بحوالی مزار رسید و زنده آورد و دلیرانه بر سر سلطان تاخت عارسان کوچه بند تاب
مقاومت نیاورده فرار نموده بجانب کوچه بند راندند و درین اثنا سکی جاقو سلطان از قلعه بیرون جسته
با سلطان زیاده همراه سر سام میرزا را از مرکب غرور بزمین انداخت و درین اثنا بهلول از [illegible]
بسر وقتش رسیده تنش را از بار سر سبک گردانید و چند بهادر نامی نیز گرفتار شدند چون خبر واقعه
شاه محمد سلطان برادر قتل رسید خوف و دهشت بر او مستولی گشته طبل ارتحال کوفته بجانب [illegible]
رفت بعد از آن فوت محمد خان شرف الدین اوغلی و گرفتاری پسرش قزاق [illegible] شاهزاده عالمیان
سلطان محمد میرزا بار دوم بمشهد رفته بود و محمد ابراهیم ملک خراسان منصوب گشته شاهقلی سلطان
تکلو استاجلو [illegible] بر زاده و در رکاب شاهزاده متوجه خراسان بودند عبدالله خان و
خان بن جانی بیک سلطان و فره سلطان بعزم [illegible] و از آمویه عبور کرده بخراسان بر سر
میرزا و سلطان آمدند چون لشکر خراسان بر سر هرات جمع بودند و در آن وقت میرزا و سلطان [illegible]
لشکر بخراسان [illegible] جنگ نبود و خود را بقلعه تربت حیدریه کشیدند سلاطین اوزبک قلعه را
کردند امرای خراسان بعزم دفع دشمنان هر یک از مقام خود حرکت کرده هنوز اجتماع سپاه
روی نداده بود که آوازه وصول لشکر عراق نیز شایع شد سلاطین اوزبک تاب توقف نیاورده
اول فره سلطان [illegible] سپاه ورزیده کوچ کرد و روز دیگر عبدالله خان طبل رحیل کوفته بخارا باز گردید
بعد از قتل شاه [illegible] دیگر سلاطین ماوراء النهر اراده آمدن خراسان نکرده و دیگر بار [illegible] خان بن جانی بیک
سلطان از بلخ بجده و مشهد مقدس آمد و باز مراجعت کرده [illegible] بهادر نام [illegible]
جهت [illegible]
[illegible] سرافراز گردید [illegible] دیگر اوزبک خان بن رستم بن جانی بیک سلطان در سنه [illegible]
و لشکر [illegible] خان با هشت نه هزار کس از اوزبک [illegible] و آباد و [illegible] آمد [illegible]

وغارت

وغارت پیشه کرده روانه دیار خود بوده که زینلخان ولد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم جام
پیر حسین سلطان نیز در جنگ را طلب داشته در دفع اوزبکیه با او مشورت نمود مشارالیه
و حاجی سلطان کوتوال مشهد را که از امرای چنداولی بودند هر دو با فوج آراسته زینلخان پیوسته
داده و ایشان مستظهر گشته اراده تعاقب کرده امرای مذکور مصلحت در تعاقب ندیدند زینلخان
با وجود آنکه جمعی را بتعاقب فرستاده و مغلوب شده بودند از غایت جهل و غرور با دو هزار و پانصد نفر
قزلباش و چنداولی که پیش از عقب ایشان رفته در پل خاتون باوزبکیه رسید اوزبک خان دوسه هزار
کس در مقابل قزلباش باز داشته خود با هفت هزار کس در کمین خفیه نشست اوزبکان در حمله اول
منهزم گشتند مردم زینلخان بطلب غنیمت [illegible] اموال غارتی مشغول شده بودند که اوزبک خان از کمینگاه بیرون
آمده بر صفوف ایشان تاخت و بیک حمله جمعیت ایشان را از هم شکسته پراکنده ساخت قزلباشیه بقدر مقدور
جنگهای مردانه کرده و قریب یکهزار نفر قزلباش و چنداولی با زینلخان و پیر حسین سلطان کشته شده حاجی سلطان
کوتوال با بقیه سپاه بصد تشویش از آن معرکه هولناک بیرون رفتند و از سوی [illegible] زینلخان [illegible]
چنین [illegible] منصور رسیده اوزبک خان بدیار خود مراجعت نمود ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان
بدار الخلافه قزوین و [illegible] درصدر این اوراق و طی وقایع زمان حالت
شهریار آفاق یعنی حضرت شاه جمجاه جنت مکان بقلم دو زبان نگاشته صحیفه بیان گشته که در اوان
جلوس همایون و آوان سلطنت جهان آرای ترکمان اطراف و کردان [illegible] اکناف که از نهایت
حضرت خاقان سلیمان مکان [illegible] بودند سر از [illegible] بر آورده آثار [illegible] طغیان
بظهور می آوردند و آنحضرت [illegible] مجملی از آنها [illegible] دفع اعادی و گوشمال [illegible] نظام مهام
ملک و ملت [illegible] گشته [illegible] از جمله وقایع
که نهضت موکب همایون لازم گشت [illegible] و طغیان [illegible] دار السلام بغداد و [illegible]

شرح واقعه آنکه در آغاز جلوس همایون آنحضرت ابراهیم سلطان موصلو نبیره امیر خلیل
ترکمان حاکم دار الخلافه بغداد بود و ذوالفقار ولد نخود سلطان پسر عم او حاکم کلهر بود و نقش مخالفت
و سرکشی بر لوح ضمیر نگاشته بهوس ایالت و دارایی بغداد در حینی که ابراهیم سلطان به ییلاق
دشت آمده بود با دویست نفر سوار مکمل ایلغار نموده باردوی او رسید ملازمان ابراهیم سلطان از کمال
بی اعتمادی الاانه ذوالفقار نسبت بسلطان غدر تفرس نموده هر چند میگویند که آمدن او بی اعلام و اخبار
بدین سرعت و ایلغار مقرون بخیر و سلامت نیست سلطان قبول نکرده با معدودی از خاصان در دیوانخانه
خود فارغ البال نشسته بود که ذوالفقار بکنار اردو رسیده بر سر او تاخت ابراهیم سلطان از شربت اجل
سرمست شده و فرصت جمعیت و مدافعه نیافته از بیم جان خود را بحرم سرا انداخت ذوالفقار با جمعی پیاده شده
طنابهای خیمه حرم را بشمشیر قطع کرده بر سر او فرود آوردند و سلطان را با چند نفر که با چند نفر که حاضر بودند
بتیغ آبدار پاره پاره کرده شورش در اردو انداختند و اکثر ملازمان که جمع شده بودند و سلطان را کشته
دیده مشاهده ... ذوالفقار را اختیار کردند سید بیک کمونه و اولاد سید سلیمان که از امرای عراق عرب بودند با چهار
صد کس رسیده بالضروره او نیز به ذوالفقار پیوست بعد از واقعه مذکور بالطنطنه تمام بدار السلام آمده بر آن
مستولی گردید و جمعی کثیر از اقربا و اقوام خود بتیغ قهر و ستم بقتل آورده بر کل عراق عرب رایت ستم و جفاکاری
کشیده علم تسلط افراشت چون این خبر بعرض شهریار دادگستر رسید در سنه خمس و ثلثین و تسعمایه
رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر ظفر و جنود اقبال بجانب عراق عرب در حرکت آمده در اندک زمانی
ساحت دار السلام مضرب خیام سرادقات جاه و جلال و حشم و ملک احتشام گردید در آن هنگام آفتاب
در برج سرطان و هوا از غلبه گرمی آتش سوزان بود بود از گرمی هوا آنکه در آب روان سینه
تزریک ماهی از حرارت سرطان ذوالفقار بدکردار باستظهار و اعتماد گروهی از اشرار در وزارت
... آهو از قلعه داری و جنگ و جدال پرداخت مبارزان موکب اقبال بمحاصره بغداد مشغول گشته

هر روزه

هر روزه با مخالفان تیره روزگار محاربه و جدال نموده فیمابین آتش پیکار التهاب داشت
برادران ذوالفقار علی بیک و احمد بیک بملاحظه عواقب امور دفع آن کافر نعمت را وجهه همت ساخته
در هنگام فرصت بر سر آن بداختر رفته سرش را بتیغ آبدار از پیکر بد جدا کرده بپایه سریر اعلی آوردند
و قلعه بغداد به نیروی اقبال همایون شاهی بلکه بمحض تایید الهی مفتوح گردید ملازمان معتمد ذوالفقار
از بیم عقوبت شاهانه خود را بر دجله زدند که شاید بساحل نجات رسند اما اکثر غرقه موج فنا شدند و آنحضرت با
عظمت و کمال جلال بدار الخلافه در آمده انوار معدلتش باطراف آن ولایت تافت و حکم قضا نفاذ صدور یافت
که هیچ آزار برعایا در شهر بغداد باز خواست عمال ایام ذوالفقار زحمت نرسد خلایق بدعای
دوام دولت ابد پیوند زبان گشودند سرداران قبایل عرب ایلچیان فرستاده ان با پیشکشهای لایق
فرستاده و تقبیل ... بغداد با ... نیدند شاه جنت مکان بعلت ... و حرارت هوا به سبب
که عارض ذات همایون شد توقف در آن حدود مقرر ننموده ایالت و دارایی دار السلام بمحمد خان شرف
الدین اوغلی تکلو که از امرای سلطان بود تفویض فرموده عنان عزیمت از عراق عرب بصوب عراق
عجم انعطاف داده بسلامت بمقر سلطنت رسیدند اما باعث یورش خوزستان و ... آنکه علاء
الدوله رعنا شیر که والی در فول بود سر از ربقه اطاعت و فرمان بر داشته چند مدت خلاف می نمود
بنا بر آن یورش خوزستان بر ذمت همت لازم گشته در شهور سنه ثمان و اربعین و تسعمایه که بعد از ... سال
از جلوس همایون گذشته بود اعلام جهانگشا بدان صوب در حرکت آمد چون خرم آباد لرستان محل
نزول عساکر نصرت نشان گشت سپه سالار ... حاکم لر کوچک ... تقبیل قوایم سریر سلطنت
سعیده دریافته مورد التفات و نوازش گردید اما ... چند از ... آمده در سنه
تسع و اربعین و تسعمایه به ... اسد خان استاجلو که حاکم همدان بود به قتل رسید آوازه وصول
کوکبه اقبال شاهی تزلزل در بنیان صبر و قرار مردان در فول و ... انداخته علاء الدوله مذکور

از خوف و وحشت مملکت گذاشته بسرعت برق و باد بطرف بغداد گریخت و چون عرصه

ولایت در قول محل لعب خیام سعادت فرجام گشت سید شجاع الدین پدران مشغول حاکم

حویزه روی عقیدت و اخلاص بعتبه علیه فلک مناص آورده مشمول نوازش و الطاف

گردیده و بدستور ایالت آن ولایت با مرحمت شد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز با جمعی امرا

و عساکر بتاخت شهر وان قلعه بیات فرستادند و مهمات آن طرف برحسب دلخواه نظام و انتظام

یافته عنان فیروزی عنان بصوب عراق معطوف ساخته القصه آنحضرت از بدایت جلوس همایون

تا سی سال بسعادت و اقبال در تبریز بامور ملک داری پرداخته بعد از آن چون خطه و الکای

رومیه در راه و بدار السلطنه تبریز نزدیک بود و بجهت پایتخت همایون و مقر سلطنت ابد مقرون دار السلطنه

قزوین را اختیار فرموده و در آنجا طرح دولتخانه و باغ عالی انداخته اقامت نموده و بعد از چهار سال

اتمام عمارات تا مدت سال اندر دولتخانه قزوین بهیچ طرف حرکت نفرموده روز بروز لوای دولتش

بلندی میگرفت و سلاطین آفاق بدرگاه کیوان اشتباهش توسل جسته به نقبال گویا بودند شاه

در تو قبله شاهان عالم است ❁ گردون ز آستان تو کیتی ز اسلم است ❁ ذکر آمدن سلاطین جهان نصیب عالی

پادشاه مغفرت آشیان محمد همایون پادشاه گورکان بدرگاه سعادت نشان شهریار حضرت ایران

چون انتساب دودمان قدسی نشان صفویه که جامع سلطنت صوری و معنوی اند بخاندان ولایت

و کرامت اظهر من الشمس است لهذا سلاطین جهان و فرمان روایان والا مکان دست اعتصام بحبل المتین

ولای خاندان معنوی نشان استوار داشته از اقصی فضای ممالک هند و فرنگ طریق ارادت

و اخلاص را بارسال رسایل و هدایا مجدد داشته قوانین اخلاص و اتحاد گشته اند و از حوادث

بجایان مراحل فراز و نشیب روزگار هرکدام از صدق نیت و صفای طویت بدین دودمان

مکرمت نشان توسل جسته بیمن توجهات ظاهری و معاونت باطنی آنفرمان روایان عالم امارت

ومعنی

ومعنی نیل مرادات فایز گشته بمطالب بلندی و مطالب و مراتب ارجمندی رسیده و اکثر

اغراض فاسده دینی را منظور داشته از اخلاص و اعتقاد بهره نداشته اند تحمل امیدشان از نحوه

مراد مهجور مانده و برحسب نیت فاسده کامروایی نیافته اند مصداق اینمقال احوال خیر مآل پادشاه

مرحوم مغفور محمد همایون پادشاه و ابن بابر پادشاه و ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید

گورکان و حال مغفرت بوبال پادشاه زاده بد اعتقاد سلطان بایزید بن سلطان سلیمان

بن سلطان سلیم فرمان فرمای ممالک روم است که هردو از حوادث روزگار پناه بعتبه

علیه شاه جنت مکان آوردند پادشاه مرحوم مزبور که عقیده درست و حسن اخلاص داشت

و از شوق و نفاق بلطف پرسست ازین باب دست آمال که میان گشته آمال حالش بوبال انگل

کشیده شرح این وقایع و سرگذشت آنکه پادشاه مرحوم مغفور که فرمان فرمای ممالک وسیع

الممالک هند و سند بود و از فتنه ها و کابل و بدخشان تا اقصی بنگاله در تحت تصرف و دایره

فرمانش بوده از تقدیرات آسمانی و حوادث روزگار غدار در قیل و قال و پی اتفاقی برادران

نامهربان از شیر خان ابوالفضل مولف تاریخ اکبری مشروحا در آن کتاب بطلاعت انتساب درج گشته

تحریر یافته و جنگ کرده شکست عظیم خورده و از روی اضطرار مرکب جرات با انداخته چنانچه محمد زمان

میرزا پسر سلطان حسین میرزا بایقرا که ملازم رکاب ظفر مآب بود با جمعی از امرا و عساکر جغتای غریق بحر

فنا شدند آنحضرت نیز در میان آب از اسب جدا شده بودند شخص سقای جان فشانی کرده خود را با

انداخته آنحضرت را بیرون آورد و مجملا شکسته و پریشان حال از آنجا که بیرون آمده بدار الملک آگره

آمده فی الجمله تمکین یافته و اختلال احوال کوشیده و دیگر باره مستعد قتال و جدال شده میرزا کامران

برادرش مخالفت کرده کابل و لاهور رفت و بسیاری از مردم را بچغتایی سپرده متفرق شدند باز

همایون پادشاه بار دیگر با شیر خان در کنار آب مذکور صف جنگ آراسته بنا بر آن جنگ عظیم

داد و از یکی لشکر و انبوهی دشمن شکست بر لشکر جغتای افتاده همایون پادشاه پیشتر از خبر
شکست و بدحال باز گرده آمده توقف در آنجا محال دانسته بالضروره از آنجا بیرون آمده و از
راه لاهور رهسپر گردیده و در لاهور نیز بجهات مختلفه در رفاقت میرزا کامران بجانب کابل مجال
اقامت نیافته بیرون ساسان بولایت سند آمده اولاد امیر ذوالنون ارغون که متغلب ممالک گشته
بودند ابواب موافقت مسدود ساخته در پی لعنت گشودند و یادگار ناصر میرزا عمزاده آنحضرت که رفیق
موکب عالی بود با ارغونیان آمیزش نموده از آنحضرت جدا شد بالضروره عزیمت قندهار نموده و چون بحدود
شال و مستنگ رسید عسکری میرزا برادر کهتر که حاکم قندهار بود از بی‌سر و سامانی پادشاه خبر یافته
بدوستی میرزا کامران که برادر بزرگ او بود و با آنحضرت برادر بود و نفاق می‌ورزید در مقام کید و عدو
درآمده خواست که آنحضرت را بدست درآورده بی اختیار سازد و بدین اراده ناصواب از قندهار
با گروه انبوه از قندهار بیرون آمده متوجه اردوی همایون گردید یکی از مخلصان قدیمان سعادت‌منش
از لشکر او از این جاهل پرمنش اطلاع یافته خود را باردوی معلی رسانید و جناب پادشاهی که از کید آن غدار خبردار
گردید آنحضرت از اطوار روزگار غدار کارخانه تقدیر گشته چاره کار منحصر در آمدن ایران و توسل
جستن بدین خانواده ولایت نشان دانسته اردوی معلی و احمال و اثقال برجا گذاشته شهزاده
کامکار سعادت پرور جلال الدین محمد اکبر را که در جهان ایام در ولایت سند از کتم عدم قدم به عرصه
وجود نهاده طفل رضیع بود به پرورندگان ریاحین سپرده با آنکه دختر تکار را در اردو گذاشته بنابرآنکه
همراه بردن مهد آن محبوبه متعذر و دشوار بود اما والده محترمه اش را با چندی از خدمه حرم عزت
مصحوب خود کرده با سنه ده قدم در بیابان توکل نهادند شعفت و تعر از اسرار و خواص ملازمان جان نثار
با جمعی از خدمت پیشگان اخلاص شعار که با آن جناب طریق وفاداری پیموده بسعادت مرافقت امر مرجع
مشرف بودند و معظم ایشان بیرام خان بهارلو بیره علی شکر بیک ترکمان بود که پدر و جدش

درقشون

در قشون ترکمان از ملک ایران برآمده بود و خود بتقدیر یزدانی در رکاب عالی ایرانی بخت
کابل اشا و نجیب خدمات لایقه در آن دودمان بمراتب علیا ترقی نموده و در سلک امرا مرتب
امور دولت همایونی بود و طی بیابان شوق کرده از راه چول بولایت سیستان آمدند و از آنجا
ذریعه اخلاص و صحیفه شوق بخط خود مرقوم قلم مشکبار کرده بخدمت اشرف اعلی فرستاد
که صورت آن بدین نسخ است که مرقوم می‌گردد سواد مکتوب صداقت اسلوب همایونی که
بحضرت شاه جنت بارگاه قلمی نموده بعد از ادای وظیفه دعا و اخلاص که شیوه مرضیه خاص اصحاب
اختصاص است با وجود قلت بضاعت و کثرت شرمندگی جرأت انداخته سال در تقدیم سپهر جاه و جلال
حضرت ظل الهی شاهی که مظهر آگاهی و مظهر کماهی اوصاف کمال است نموده می‌آید از آنجا
جهان خود را در جرگه خدام باحتشام انتظام نداده بود اما سر ابریقه محبت و اخلاص برقبه قلب جهان
رسانیده همیشه متعلق ساخته بسوی پایبوسی حضور موفور السرور آنحضرت که وصول و حصول انواع
سعادات و کرامات است میکشید و هر لحظه از توجه توجه و به تشریف شهد لطیف می‌چشید تا آنکه از رمز
دهر دون و گردش چرخ بوقلمون و از کون ارزفضای سواد اعظم هند تنگنای الم رسیده
نظم بگذشت از سر ما آنچه گذشت ٭ چه بدریا چه بکهسار چه بدشت ٭ اکنون که بجا به بال از بهرش ده
جمال پر عظمت و اجلال در طیران است امید از حضرت رحمن آنست که بعد از موافقت دولت استقبال
ملاقات که موجب وصول بسی از مرادات است مقالات و حالات سانحه آنچه قابل عرض باشد بمعروض
شود دولت ابد مقام باد بالجمله آنحضرت چون بسیستان نزول نموده احمد سلطان شاملو حاکم آنجا برادر خود را
با بار خانهای لایق باستقبال فرستاده خود نیز با اشراف و اعیان سیستان استقبال کرده سعادت
ملازمت دریافت و حقیقت تشریف قدوم پادشاهی را با امیر الامرای خراسان محمد خان شرف
الدین اوغلی اعلام نموده و او قاصدی سبکسیر بحضرت شاه ... خلافت اعلی منشا و

وصول موکب عالی را عرض کرد و شتاب نمود مصداق آیین آنحضرت بنظم کتب اثر رسید آن
مظهر شیوه فتوت و مصدر آثار مردمی از مژده تشریف قدوم مسرت لزوم پادشاهی
انواع بشاشت و خرمی بی اندازه بظهور آورده جواب رقعه از فرط انبساط و اشتیاق و خوشحالی
ملاقات بخط اشرف قلمی نموده این دو بیت در آن مندرج کرده نظم همای اوج سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد اشفاق و مهربانیها که از آنحضرت نسبت بآن پادشاه والا جاه همت
وقوع یافته از مضمون فرمانی که درباب خدمت آن خلاصه دودمان تیموری و توقیر و احترام ملازمان
موکب عالی باسم محمد خان شرف الدین اوغلی شرف صدور یافته و شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک
مؤلف تاریخ اکبری که من البدایه الی المقطع در علی وقایع زمان دولت همایونی نموده معلوم میگردد و مجملا در شهور
سنه احدی و خمسین و تسعمائه آن پادشاه عالیجاه از سیستان سبک عنان با آهستگی طی مسافت نموده بدار
السلطنه هرات رسیدند و گاهی بجهت بسط خاطر عاطر که از گردش روزگار ملالی داشت بنشاط شکار عزم
ساعات نزول بودند محمد خان شرف الدین اوغلی بنوعی که در فرمان واجب الاذعان شاه مرقوم شده
بود با فوج آراسته بزینتهای گوناگون پیراسته بلوازم استقبال و خدمت آن مرکز دایره جاه و جلال
اشتغال نموده و در سر پل مالان سعادت ملازمت دریافت و در روزی که بباغ شهر تشریف می آوردند شاهزاده
عالیشان سلطان محمد میرزا بآیینی که مأمور بود استقبال نموده چون بآنحضرت رسید پیاده شد و رسم تحیت بجای
آورده آنحضرت نیز پیاده شده شاهزاده را در آغوش مهربانی کشیده در تقدیم وظایف سواری شاهزاده
تواضعات مبالغه که راه و رسم بزرگیست بظهور آوردند اما شاهزاده طریقه فرزندی مسلوک داشته ادب
تواضع و مردمی را از دست نداده و آنحضرت چند گاه در نزهتهای آن خطه دلگشا و باغات بهشت آیین نزهت
افزا مثل باغ مراد و باغ زاغان و باغ جهان آرا عیش پیرا بوده سیر گلشن خاطر اندوزی می بودند و محمد
خان بمضمون فرمان همایون را دستور العمل یومی ساخته مع شیء زاید بخدمات لایقه اقدام نموده پیشکشهای پادشاهانه

بنظر انور میرسانیدند چون روزی چند در هرات اقامت نموده از رنج راه و محنت سوانح
گاه و بیگاه آسایشی یافتند عنان عزیمت بصوب عراق و ادراک حضور آفتاب ظهور معطوف داشته
بهر شهر و ولایت که میرسیدند حکام و اشراف آنجا بدستور مراسم خدمتگاری بظهور آورده
پیشکش میکشیدند و در دار السلطنه قزوین منازل خواجه عبد الغنی چلاوی که لائق
محل اقامت آنحضرت گشته چند گاه در آن منزل بفراغت و استراحت پرداختند و از آنجا بیرام خان را
بخدمت اشرف فرستاده و اظهار خواهش ملاقات نمودند و این قطعه را در سلک نظم کشیده
ارسال داشتند نظم خسروا عمریست عنقای عالی همتم قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگاری سفله گشتم از نای جور خویش عالم طبع مرا فارغ بارزان کرده است دشمنم شیر است
و عمری پشت بر من کرده بود اینهم از کین و عداوت روی بر من کرده است التماس از شاه والا
که با مخلص کند آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است و اعتبار این اشاره بحکایتیست که در اعجاز
حضرت شاه ولایت پناه استخلاص سلمان از آسیب چنگال شیر بین الجمهور مشهور است و مناسبت آن اینجا
بر عقلا ظاهر است و حضرت شاه جنت مکان بعد از وصول بیرام خان بییلاق پورتی تشریف آورده
فیما بین صورت ملاقات در آنجا روی نمود و چون بچمن اردوی گردون شکوه رسید برادران
گرامی حضرت شاه والا جاه بهرام میرزا و سام میرزا با قاضی جهان وزیر و سوندوک بیگ قورچی باشی
افشار و بدر خان استاجلو و شاهقلی خلیفه ذو القدر مهردار و دیگر امرا و ارکان دولت باستقبال آمده
و متعاقب یکدیگر فوج فوج بوسیله بشناختن عظام و قورچیان کرام و اهل خدم و طبقات حشم
رسیده لوازم کورنش و آداب تحیت بجای می آوردند و چون بپای بارگاه سپهر اشتباه رسیدند
پیاده شده و پیاده قدم در آمدند و شاه جنت مکان از خرگاه خاص بیرون فرموده ساحت
بساط بارگاه خلافت را بقدم تعظیم بوده بآیین بزرگان و رسم کیان بآن پادشاه عالیشان

ونمود و در رسم معانقه مهربانانه بجای آورده و قرین صد من ابتهاج بزین دست داده و دست آنحضرت را
گرفته بخرگاه درآوردند و با یکدیگر چون دو دوست یکدل صحبت داشتند با اتفاق اعانت وارجمندی
لب گشادند و لالی بزحقیقت پرانشا افزا کردند و از تحف و هدایای آنحضرت چند قطعه لعل بدخشانی و یک قطعه
الماس گرانبها بود حسن بیک مورخ روملو که از حضار حاشیه بساط دعوت بود و قاضی احمد غفاری
صاحب تاریخ جهان آرا وزن الماس مزبور را چهار مثقال و چهار دانگ نوشته اند القصه
شاه جنت مکان در آن چند روز هر روز بطرزی خاص محفلی طرح انداخته جشنهای ملوکانه
و بزمهای خسروانه می آراستند و در آن محافل جنت آسا دم بدم تکلفات مشفقانه و مهربانیهای
مهربانانه انبساط بخش خاطر خطیر آنحضرت بودند در سوراق طرح شکار ربر که نموده از چند روزه
راه جانوران شکاری راندند و چون بیرگه دست بهم داد باتفاق بهرام میرزا و سام میرزا و القاص میرزا
در تیر اندازی کرده هر یک مهارت خود در شکار افگنی و چابکی خود بظهور آوردند بعد از آن
حضرت شاه جنت مکان کمان بهای بربر چنگ درآورده و در برابر آن پادشاه عالیجاه و جوانان خاصه
مقربان آن حضرت که در شیوه تیراندازی دم از یکتایی میزدند بسی آهویان تیز تک را که از جانب
دوندگی خطوط شعاعی بصر مرگ دشان نرسیدی بضرب خدنگ دلدوز از پای درمی آوردند مجملاً
اینقدر شکار کرده بودند که فریاد از نهاد آن طبقه برخاسته چون تیر فلک و قوس سپهر از کمین
و آوازن با ملک هم بال و قرین گشته و چون از تیراندازی ملالت دست داده بسیاری از گورخران و گرگ
سیرین و جانوران شکاری را بتیغ آبدار و شمشیر آتشبار از پای درآوردند بعد از فراغ از سیر شکار
و تیراندازی در روز معین جشن عالی و طوی بزرگ طرح انداخته در آخر مجلس تحف و هدایا و پیشکشات
بجهت آنحضرت تعیین نموده بودند از نقود و جواهر و تاج و کمر مرصع و اقمشه زرنگار عراقی و اروپایی
و ترکی و حبشی و ختایی و اسلحه و یراق جنگ از زکله و زره و مغفر حلقه داودی و تکلفات

بمیان حرکت درآمده او از همایون پادشاه صاحب الملک جهانگیر شاه الغازی

جوهردار و اسبهای تازی رهوار و استران بردعی سوار و قطار و اشتران کوه
پیکر و خیمه و خرگاه متعدد و شامیانه های اطلس و مخمل و آرایش ساده و منقش و خیام مرصع
وکارخانه ها مع اسباب هر کارخانه و طبل و علم و یراق نقاره خانه چنانچه شایسته سلطان عالی نژاد
همت بر نافی چنین پادشاهی تکلف نموده و با امرا و مقربان آنحضرت نیز خلاع فاخره و انعامات
وافره و افر حال مرحمت نموده از زمره امرای بیرام خان نیز علم و نقاره شفقت نموده
بمنصب ارجمند خان خانانی آن سلسله علیه اختصاص یافت و از شهزادگان کامکار سلطان مراد
میرزا که از سلطان محمد میرزا و اسمعیل میرزا که جگرگوشه ارشد بر شهزادگان بزرگتر بود با دوازده هزار
کس از طوایف قزلباش و سرکردگی بوداق خان قاجار که از امرای معتبر دولت و اتالیق میرزا
بود و شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان استاجلو حاکم سیستان و حسین قلی سلطان
برادر او و سایر امرا و عساکر سپید تقرر از رجیان خاص شاهی و ملازمان الیوت میرزا
پیر زاده جابان سلطان او بهر سلطان و لد بوسلطان روملو علی سلطان تکلو محمدی میرزا موصلو
یادگار محمد سلطان موصلو فتحی ولی خلیفه روملو سیخی سلطان افشار حاکم فراه محمد سلطان ارشد
اغلی استاجلو و ملازمان درگاه و برکش یعنی قورچیان هو بردی استاجلو تکلو که آنحضرت تعیین
نموده مقرر داشتند که اطاعت و در ملازمت آنحضرت باشند حکم و فرمان او را امتثال نموده فرمانش
و در بیعت خود دانسته از فرمان همایونش تخلف نورزند و به خدمتی که مامور گردند بجان و جنان
اقدام نموده تا از آنحضرت مرض نگردند و در تنهایی چند سلطان از جمله سلطان زادگان صفی
چرچی زاده و ذوالقدر کارکه در جنگ جام همراه کوچم خان و عبید خان بوده از فتح باد و پسر بجهت
اشرف آمده بودند و میخواست که در میان قزلباش بندگی کرده قدم بقدم بهرام میرزا و سام
میرزا داشته باشد در روز شکار بوراق جمله در رسم و قاعده چاکری نهاد و فی کرده اراده نموده

جهاز

والد محمد خلیفه

پسر جهانشاه میرزا بهادر

سلطان والد موقیان

بود که بخلاف حکم همراه شاهزاده با بکر که در آیه ملازم حسن بیک استاجلو قیچی بر اسب او زده
و او ازین معنی رنجیده و آزرده بود و درین وقت اراده مرافقت همایون پادشاه کرده حضرت
شاه صفا بقتل آن نفر نموده او باد و پسرش که یکی مصطفی و دیگری بهادر نام داشت در خدمت آنحضرت
روانه شده در هندوستان بامداد بیرام خان مراتب بلند و مناصب ارجمند یافته اما بعد از دولت
همایون پادشاه و پسر انسلش کفران نعمت آن سلسله ورزیده و در هندوستان بی‌اندامی بسیاری
از ایشان صادر یافت و تفصیل آن مناسب این مقام نیست چون آنحضرت الامر سبیل زیارت تمام
بیدل اشتیاق شهر تبریز و طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیاء المحققین شیخ صفی الملة و الدین
مینمود و از خدمت اشرف مرخص گشته بدار السلطنه تبریز تشریف بردند اهل تبریز حسب الفرمان
شاه و جهان شهر را آئین بستند قیصریه و بازارها را چون نوعروسان بحلیه نقش و نگار آراسته
و بزیب و زینت تمام استقبال آن پادشاه سپهر احتشام کرده خدمات مرغوب بتقدیم رسانیدند
و در میدان صاحب آباد در نظر خسرو والا تبار او چوگان بازی و تیراندازی کار پهلوان مشهور بروز یافت
کرده شاه والا تبار خاطر شریف سیر شده و از آنجا قصد زیارت مشایخ عظام صفویه قدس الله ارواحهم
نموده به اردبیل دار الارشاد وارد شده بعد از زیارت ... گشته از ارواح مقدسه مشایخ بزرگوار استمداد
همت کردند سادات عظام شیخ آوند که در آن بلده شریفه معتبر اند بخدمات لائقه ... اقدام
نموده چند مرحله مشایعت کردند و از آنجا بار دیگر بزیارت ... که در حین مراجعت نزول داشت تشریف
آورده در مرتبه رسم وداع بجای آوردند بدل قوی و امل فسیح روی توجه بمقصد ... نهادند
و تا قلمرو همایون شاهی مرحله پیما بودند محل بمحل بهادران عمده اسلوب خدمات شایسته بتقدیم
برسانیدند و آنحضرت سیر کنان طی مسافت نموده در خراسان با شاهزاده کامکار
و امرا و عساکر کومک پیوستند و بتقاضای مشیت حق ... و صفای عقیدت از موافقت

و دوستر ان دودمان و مرافقت جنود سعادت نشان بنوعی که مورخین طوطی مقال
زبان هندوستان شرح آن وقایع را مفصلاً در رشته بلاغت انتظام داده در اندک
برادران نفاق سرشت نامهربان که از اراده بغی و طغیان جو هر دماغ ایشان از فاسده
تسلط یافت سرکشان کابلی و غزنین و بدخشان در ربقه اطاعت در آورده لوای ملک ستانی
بجانب هندوستان افراخته کامیاب صورت و معنی گردید از اتفاقات در ان سال قران علوی
واقع شد از آثار آن آمدن همایون پادشاه بود که قران سعدین وقوع یافت ۹۶۲ اما از
بر حضرت شاه و طالع سعد بهین بخت همایون بنگر چون زیاده ازین از احوال آن شهریار
سعادت قرین مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست زبان قلم از بیان جزئیات حالات
آن ستوده خصال کوتاهی کرده شرح آمدن سلطان بایزید پسر سلطان سلیمان فرمانفرمای روم
بجانب ایران ... کیفیت واقعه آنکه سلطان بایزید بفرمان والد بزرگوار
بود در سنه ست و ستین و تسعمایه سلطان سلیمان دست اقتدار او را از حکومت آن ولایت کوتاه
کرده سلطان سلیم برادر بزرگتر او که در قونیه بود داده او را بنوید ولیعهدی نواخت به جهت رشک و حسد
در درون سلطان بایزید که در آرزوی سلطنت آشفته دماغ بود اشتعال نائره چشم آخرت
بخس و خاشاک خصومت انباشت و بچنگال جدل در آرد های عاطل از لیساری با بطال
داده لشکر و حشم بیشمار بر سر خود جمع کرده داعیان فرمان والد عالیشان را بعقوق و عصیان
مبدل ساخته از اماسیه با جنود عظیم بدفع سلطان سلیم در حرکت آمده و حقیقت عصیان برادر
بپدر بزرگوار عرض کرد سلطان سلیمان ازین جسارت و ترک ادب سلطان بایزید در
غضب در آمده پاشایان معتمد با جنود بیکران مدد برادر فرستاده که او را بدست آورده
... دهشته الحد او را که موجب شورش و آشوب مملکت و اختلال امور دولت از

سنی فتح و منهدم گردانند و سلطان سلیم حسب الفرمان پدر با لشکر پیوسته با گروه انبوه بجانب
برادر شتافت و دو روز بهمین جا چنین محاربه در غایت صعوبت وقوع یافت روز اول صبح
تا شام آسیای حرب در گردش بود چنانچه از طرفین ده دوازده هزار پیاده و سوار مجروح گشت
روز دویم سلطان بایزید همت بانهزام آن لشکر گماشته با گروهی از فدویان جان نثار
قدم معرکه کارزار نهاده و میمنه و میسره سپاه سلطان سلیم را بنوعی مغلوب و پراکنده ساخت
که گریختگان آن معرکه تا استنبول قدم باز نکشیدند مجملا در آن روز سلطان بایزید کارزاری
کرد که تا اکنون که پنجاه سال از آن قضیه گذشته ورد و هم صفت آن جنگ و شجاعت و دلاوری
او ورد السنه زبان رزم معرکه آرایان معروف و دلاوریست در آن اثنا سلطان سلیم با فوجی که در عقب
باز مانده بودند خود را بسلطان بایزید رسانیده یک صدمه او را منقلب ساخت و چون بر باطل بود
اثری بر مبارزتهای او مترتب نگشته برگشته و حیران با آسیمه گریخت و در آنجا اندکی از خواب
غفلت بیدار گشته از کرده نادم و پشیمان شده سه چهار نفر از ملازمان معتبر خود را که بدان امور
و خبر یافته بودند بقتل آورده سرهای ایشان را باستنبول نزد پدر عالیشان فرستاده و اظهار
عذر تقصیر و جرایم خود نمود اما آتش غضب سلطان از اعمال پسر بداختر چندی از وحشتی داشت
که بخون آن دو سه خون گرفته انطفا نپذیرفت دیگرباره لشکری بسرکردگی اسکندر پاشا بر سر
او فرستاد و سلطان بایزید در این مرتبه تاب توقف و قدرت مقابله آن گروه انبوه ندیده احمال
و اثقال گذاشته با چهار پسر خود و دو هزار کس از پاشایان و ملازمان و ینگچریان که بسر او مانده بودند
راه فرار پیش گرفت بهواخواهان کار هر چند مرحله تعاقب نموده و در هر مرحله جنگ و گریز واقع می‌شد
تا روز فرهاد و اتالیق سیف الدین و جمعی دیگر از ملازمان جان نثار سلطان بایزید و پسرانش
در جنگ کشتن سالم از آن معرکه بیرون آورده بجد و جهد مملکت قزلباش رسانیدند و چون داخل

قلمرو همایون شاهی گردید کس بخدمت اشرف فرستادند و از احوال خود اخبار نمود چون
فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان مصالحه واقع شده بود آنحضرت طریق مهمان
نوازی سلوک داشته بقصد تالیف او پیره پسر حسین بیک استاجلو را از سفره چیان لب و عزت
و معتبران آن محفل معلی بود با یراق و اسباب پادشاهانه باستقبال فرستاده و مقرر داشتند که با امرا
سرحد و اشراف و اعیان هر ولایت بلا ذمت شتافته محل بمحل تعظیمات لایق و تکلفات مرغوب
نموده لوازم مهمانی و خدمتکاری بتقدیم رسانند و میرزا عطاء الله اصفهانی که وزیر سلطان
آذربایجان و شیروان بود تا درگاه معلی همراه بوده مهم وزارت ویرا از سرکار دیوان
سامان نماید و ایشان حسب الفرموده عمل نموده در لوازم خدمت فرو گذاشت نمی‌شد الحکم
دار السلطنه تبریز شهر را آیین بسته بقدر بازارها را آراسته استقبال کردند که در ازمنه سابقه کم وقوع یافت
و چون از دار السلطنه تبریز بیرون آمده بدرگاه معلی نزدیک شد رکن السلطنة الحق میر معصوم بیک صفوی که
بایراق و اسباب و تجملات پادشاهانه فرستادند و حضرت شاه جنت مکان در میدان سعادت آباد دار السلطنه
قزوین جشن عالی طرح فرموده و ایشیک آقاسیان و خدمتکاران بارگاه معلی بساط پادشاهانه آراسته
ملون گسترده و جام زرنگار و سراپچه‌های منقش افراخته عجب ترتیب دادند که دیده روزگار چنان
محفلی ندیده و گوش زمانه صفت آن نشنیده و در روزی که داخل شهر شدند امرای عظام و طبقات
لشکر و اصناف خلایق از خدم و حشم و سوقیه و مردم شهری از برای تماشا فوج فوج باستقبال رفته
صحرا و دشت و کوه را فرو گرفته بودند سلطان بایزید مرد متکبر مغرور سر و اخلاق بود از جمعی
که در استقبال تبریز و قزوین این همه صنعتگرهای صنایع و هنرمندی کارهای بازیگران و انواع هنرمندیها
گوناگون و تکلفات از حد بیرون که وقوع یافته بود او هیچ طرفی نگاه نمیکرد و چشم از میان گوش
اسب بر نمیداشت القصه سلطان بایزید با ده هزار ینگچری پیاده و سوار که همراه داشت [illegible]

وصلح با سلحه و یراق روبساینده تا میدان سعادت قزوین آمده چون بحوالی بساط بارگاه سپهر
اشتباه رسیده از اسب پیاده شده شاه جنت مکان چند قدم پیش آمده رسم مصافحه بجای آوردند
و مراسمات اشفاق آمیز و کرمهای محبت آمیز بظهور آورده و انواع مهربانیها نمودند و او
عجز و انکسار را از دست نداده اصلا تکلم نکرده و از مهربانیهای حکیمانه که بهر وقت اقتضا میکند بهره
حاصل بعد از ملاقات و تکلفات رسمی او را بمنازل و تکلف فرود آورده ما یحتاج سرکار او هم
روز بمرتب میگشت بعد از چند روز که از راه فی الجمله آسوده شده در همان میدان سعادت نشان
مهمانی فرمودند و بساط عشرت آراسته شد و عرصه میدان را چون صحن سلیمانی بفرشهای ثمین
و زرین رشک گلستان ارم و خلد برین کرده اند و چنان محفل بهشت آیینی زینت یافت
که نظارگیان افلاک هزار دیده بآن نگران بودند سلطان بایزید را با پسران و امراء و مقربان
و خواص ملازمان بآن مجلس بهشت آیین طلب داشته جهة انبساط خاطر و انواع تکلفات
بظهور آورده ساعت بساعت در تفقد و دلجویی و کرم اختلاطی می افزودند خوانهای
و میوه و اطعمه الوان چندانکه باید و چنان تحملی داشت به لطافتها میکشیدند در مجلس بموازی ده هزار
تومان شاهی عراقی ما تقدر نقد و مرصع آلات و اقمشه و اجناس و یراق و تکلفات نمودند و علاوه
محل مجلس با سراهای عظیم و خیام هر محل مهمان مرونده که ما یحتاج پیش زر سامان داده و لوازم
میزبانی بجای آورده و تا در خدمت اشرف معزز و گرامی بود و سوای علوفه و آنچه بدفعات بسبب استقبال
فرستاده شده و درین مجلس داده شده پانزده هزار تومان دیگر در مدت معاشرت و همصحبتی بتوجهات
از نقود و جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و تحفهای مرغوبه و کتب نفیسه و قالیهای گرانمایه
و یوشقانی زربفت و غیره تکیه های الوان و قماشهای هر دیار بتکلف فرمودند مجملا آنحضرت در رعایت
جانب سلطان بایزید زیاده از آنچه درخور بود و توجهات پادشاهانه و تلطفات بزرگانه

مسرور

مشغول شده بودند چون مسالک طریق عذر و نفاق و ممالک نفس سرکش بود و آن حال او بخیزان و مقتدایان
نزد آن حضرت شاه والا جاه تکلیف میفرمود که ایلچیان و لشکر بیاید و قدم کشیده در عالم
انداز و او ایمنی از چند جهت پسندیده و طبع اشرف نمود و الا انکه میانه آنحضرت و خواندکار بعد از آن
افزون پرسش بسیار و خرابی ممالک و ویرانی ولایات چنانچه شمه از آنها تحریر پیوسته صلح و نزاع شده
ضوابط عهد و پیمان استحکام پذیرفته بود فی الجمله شفا تسکین یافته براحت ناسور دلخستگان روی
بالتیام آورده بقدر عافیت و آرامشی پدید آمده بود و مضمون کریمه الذین یوفون بعهد الله
ولا ینقضون المیثاق خلاف عهد و نقض میثاق جایز نمی شمرده اند و نموده شده که بر همزنان استحکام
عافیت و آرامیده با مسلمانان کردند و مورد خطاب بلا ارتیاب ولا تنقضوا الایمان بعد
توکیدها آورده و بنا آنکه عقوق و عصیان والدین موجب کفران و خذلان دنیا و آخرت است
عاق و عاصی والد شده بود آنحضرت که از دودمان ولایت و کرامت منتسب و بنور ارشاد
آراسته و بحلیه عقل و دانش پیراسته بود و لایق نمیشمرد که معاونت اهل عاصیه چون بدین
آورده بود همت والا بدان مصروف داشتند که میانه پدر و پسر رفع خصومت و نزاع نموده
سلطان را از زوال موعظه و رجا دوستانه فرونشانند لهذا کس معتمد بخدمت خواندکار فرستاده
عفو زلات و تقصیرات او کردند سلطان سلیمان بنوعی از او آزرده شده بود که بهیچوجه
و وجود او را موجب تخریب بنیان دولت آل عثمان میدانست سنان بیک که از معتمدان خواندکار بود
مصالحه بوسیله او انعقاد پذیرفته بخدمت اشرف فرستاده و بعد از شرایط استحکام عهد و پیمان
دوستانه در باب سلطان بایزید و رجای شاهانه و نصایح مشفقانه دلایل و براهین قاطع القا نموده
مکتوب بخط خود نوشته بود که او را گرفته بدست فرستاده او ایلچیان بسپارند و اگر
داده ملایم طبع شریف نباشد چشم جهان بینش را که چراغ فتنه و فتور است از نور بصر عاری و عاطل

حضرت شاه جنت بارگاه ایلچی را از طریق فتوت و مروت دور دانسته … بیک تعلقات
کرده دیگر باره کسان چرب زبان و ایلچیان سخندان فرستاده و مبالغهای عظیم نموده و التماس نمودند
که علی پادشاه را اطلاع دهند که با کجا رفته مسکن گزیده و از من بعد از روی سلوک … آنچه مکنون خاطر
شریف بوده باشد در آنجا بفعل آوردن دشوار نیست در بین اثنا سلطان بایزید جنبش … خود را
بظهور آورده با … خود موافقه نموده که نسبت بحضرت شاه … نموده و در ادای حقوق دوستی …
… بجایی رسانند و اگر خیال باطل را توانند در قزوین حصاری قایم کرده کسی … که در آن …
… طلب نموده و الی ولایت عجم کرده و اگر مهم بر وفق دلخواه صورت نبندد بطرف
… ترکمانان صاحب خانه رفته از آنجا با کشتی … روند … و خود … چون کسی که از جمله
… او بوده صورت موافقه را در خلوت بعرض اشرف رسانیدند شاه جنت مکان از …
… حکایت … آمد گویا … نموده اعتباری نکرده …
از ملاقات خلوت ایشان با حضرت شاه آگاه گشته هر دو را گرفته محبوس کرده …
فی … و الطغیان قبل سلطان بایزید روزی در باغ سعادت … طرح صحبت خاص انداخته بود
… بالمخصوصان و مقربان … زرین تار طنابخانه بر … بسته در گوشه آن …
… ازان … از ریاض جنان است … مشغول نموده با او صحبت
… سلطان بایزید …
کرده و گفت واجب العرض دارم که گفتن آن در برابر حقوق نعم و اصطناعات شاهانه لازم است …
عرض کنم سلطان بایزید از این مقدمه اطلاع یافته شب او را با آن دو کس دیگر بقتل آورد و حضرت شاه
عالیجاه از این حرکت شنیع متوحش گردیده از سبب آن سؤال فرمودند و غبار … خاطر اشرف اظهار کردند عوام
الناس قزوین از ظهور … و … مزاج اشرف … گشته بر خانه … هجوم آورده و … حرام

کمی و استشفاع بسیار کردند هرچند موافق رضای خاطر اشرف نبود اما پای اختیار … روی
داده دیگر اعتماد بر آن مکاتبات … بجهت … دفع شر او … و صلاح دولتخواهان …
گرفتن او کردند و روزی بقاعده … او را طلب نموده چون بدولتخانه آمد حضرت شاه از مجلس …
امر … او را گرفته … از ملازمان … او را … بیک …
چاشنی گیرباشی و سلطان بیک میر آخور و غیره را بقتل آورده و پسران او را …
مردم او که … و هر محل بودند … صوفیان صادق … گشته …
صواب اندیش استخلاص یافته راه دیار خویش گرفته چون یکی از اعظم شرایط صلح آن بود که …
مردم چنانچه فرار نموده به طرف … حمایت نموده باز فرستند در سنه تسع و ستین …
سلطان سلیمان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقای چاشنی گیرباشی خود را با دویست کس از آقایان
و چاوشان معتمد بطلب او فرستاده نزد شاه جنت مکان با وجود نفاق و ظهور … اعتماد …
که مردم شده … بودند … موقوف بآمدن ریش سفیدان صاحب اعتبار …
مرتبه دوم خسرو پاشا که مرد کدخدای صلاح اندیش … دودمان عثمانی بود با جمعی …
اعتمادی آمده و سلطان سلیمان … نوشته اظهار تجدید عهد و پیمان …
… نموده … پیمان غلیظ نموده در فرستادن سلطان بایزید و پسران او …
عظیم دوستانه نموده بود چون … رسول موجب نقض عهد … شکایت …
… محض … رعایت خلایق و عباد الله بوده و آنحضرت مصلحت جمهور خلایق منظور داشته
از شرایط صلح … گشته آن … با چهار پسرش … پادشاه …
بنابرین حضرت شاه جنت مکان و سلطان … روم … معاهده … استحکام …
و از اتفاقات حسنه و الهامات غیبی کلام … الصلح خیر موافق تاریخ آمد نظم …

ویره غلغله انداخت که الصبح قریب و بخاطرها نگذشت که ایشان در ولایت اجنبی باد رسانند
اما آنجماعت بوزبان خوانده کار بی تأمل تمام نقش مر جعفر پرداخته اجساد ایشان را بر دم برده ج
کم اژدر سر و عثمانیان که با سقاطع تیغ و سیتی و شمار راست تاریخ این واقعه عبرت گزین است ایشان
حال ربابت مقال به نظر مرتمم گردید نظم شد چه سان آید کسی از عهده شکر بیرون که عقل و عدالت
خلق را از ایشان بود آسودگی • اعدای دین را سربسر از تیغ کین کردی زبر • ای دست تو دارد و جز تیغ
تیغ تو آلودگی • الحق شورشی عظیم که بر وجود وقعه الوداع مرتب بود و خلایق در عذاب افتاده این
واقعه که مصلحت جمهور منظور بود تسکین یافته و اهالی از رسته و آرمیده گردیدند ذکر آمدن سلطان چنگیزیه
به درگاه سعادت دستگاه از سلاطین نامدار عالی تبار چنگیزیه که به دلالت هم و رهنمونی بخت و اقبال
شاد به درگاه فلک بارگاه شاه جنت مکان رضوان جایگاه آمدند اول دین محمد خان بن ابوالسلطان
و علی سلطان برادر اوست که از اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان اند و در شهور سنه ثلث و ثلثین
و تسعمائه که شاه جنت مکان مرتبه چهارم بجهت دفع و قلع فتنه عبیدخان لشکر بخراسان کشیده بودند به ملازمت
جنود دولت آن حضرت بر سبیل عجالت [illegible] روی ارادت و اخلاص بعتبه علیه کیوان اساس آورده
بسعادت کورنش همایون استسعاد یافته مجالس بساط عزت و کامیابی [illegible] شدند و الکای نسا و ابیورد
و توابع به دین محمد خان اختصاص یافت و همچنین عواطف شاهانه او و برادرش در ولایت [illegible]
و آن حدود تمکن و استقلال یافته روز بروز پایه قدر و منزلتشان ارتفاع یافت و رفته رفته سلطان
بر تمامت ولایت اورگنج مستولی شده در اوایل حال بر جاده عبودیت مستقیم بوده پیشکش ها بطور
می آوردند و در سنه خمس و اربعین و تسعمائه که عبیدخان بر بلاد خوارزم مستولی شده الولایت را
عبدالعزیز سلطان و سلطانان [illegible] خوانده دین محمد خان با جمیع
اوزبکان و بقیه ترکمانان [illegible] اورگنج بر سر او و سلطانان عبیدخانی رفت و تاراج بسیاری [illegible]

جیباد [illegible] علایق

تیغ پرش

تیغ پرش [illegible] و آوازه رسید که [illegible] آمد بعد از محاربات که میان [illegible] بوقوع پیوست [illegible]
بر امرای عبیدخان افتاد و چند نفر از معتبران گرفته و جمعی بشمشیر مقتول شدند از این شکست [illegible]
و اضطرار عبیدخان راه یافت که از شهر و زر [illegible] سوار [illegible] و این عقده در همان سال [illegible]
پیوسته عبدالعزیز خان بجای پدر در بخارا پادشاه شده و دین محمد خان گرفتار [illegible] درگاه
سعادت آشیان او رستند و موجب مسرت و ابتهاج خاطر انور شاه جنت مکان گشته بعد دین محمد خان
خلع فاخره و رسته و هر ساله مبلغ سی هزار تومان یکجا [illegible] از خراسان باو انعام فرموده و خدمت
هر دو برادر سالک طریق فرمانبرداری بوده پیوسته ایلچیان ایشان بملازمت اشرف رسیده تحف
و تنسوقات در باره ایشان بظهور رسیده دیگر [illegible] سلطان است که از سلاطین زاده های خوارزم بود
با عبیدخان [illegible] و چنانچه در ذیل حالات همایون پادشاه مرقوم گشته در اسفار [illegible]
فلک بارگاه آمده از آنحضرت نوازش یافته [illegible] بشرف [illegible]
پادشاه جنت [illegible] رسیده [illegible] حکم [illegible] امرا و اعیان [illegible]
که رستم میرزا و بهرام میرزا داخل شده [illegible] سلطان خواست که همراه شاهزاده ها و سلاطین [illegible]
مانع شده ملازم بهرام میرزا [illegible] میرزا [illegible] و التماس [illegible]
همراه همایون پادشاه [illegible] حضرت شاه [illegible] خاطر همایون پادشاه رخصت داده [illegible]
[illegible] همراه آنحضرت رفته [illegible] در جنگ [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] هر دو برادر [illegible] حالات [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] بتفصیل در تاریخ اکبری مسطور است و مناسب تاریخ وقایع ایران نیست دیگری
یونس خان و [illegible] خوارزم [illegible] سلطان برادر اوست [illegible] جنگ [illegible]
در [illegible] یونس خان [illegible] آورده و در سنه اربع و [illegible]

بدار السلطنه قزوین بدرگاه والا سعادت قرین آمده بشرف کورنش همایون مشرف شدن امرای [illegible]
تاریخ واقع شد اما بالاخره دین محمد خان و علی سلطان هر دو برادر در برابر حقوق تربیت و الطاف شاهانه
کفران ورزیده و از دولتخواهی عدول نموده و استکبار در دماغ [illegible] دست در از [illegible] مملکت خراسان و استراباد
بنگرد و دین محمد خان یکمرتبه در سنه خمس و ستین و تسعمائه که صدر الدین خان استاجلو حاکم استراباد بود لشکر بآن
ولایت کشید صدر الدین خان صلاح در جنگ ندیده در قلعه شاهرود توقف نمود و دین محمد خان [illegible]
و قلعه نیز [illegible] مراجعت نمود و یکمرتبه دیگر [illegible] بعد از بازگشت امرا [illegible] حرکت [illegible]
گشته لشکر [illegible] بدرگاه جهان پناه فرستاده در مقام اعتذار در آمده و حضرت شاه والا جاه بعواطف [illegible]
عذر پذیر گردیده و لهذا بعد از فوت او بجای او ابو المحمد خان پسر او مورد الطاف و اشفاق [illegible]
گشته الکاء و انعام پدر باو تفویض یافت و بعد چند گاه مسالک [illegible] خلاف [illegible] کرده معصوم بیک صفوی
باتفاق بعضی امرا در مرافقت سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا حسب الامر اشرف بتادیب او مامور گشتند
در قلعه ابیورد تحصن جسته گاه محصور بود و آخر الامر دست در دامن استشفاع زده قسم یاد کرد که من بعد [illegible]
امور نکرده و میرزا و امرا [illegible] مذکور حقیقت عرض کرده حسب الحکم کوچ کردند اما علی سلطان برادر دین محمد خان
که بهره از حق شناسی و [illegible] انصاف [illegible] بوده در ایام [illegible] روزی [illegible] گشته [illegible]
[illegible] راغب [illegible] دست تعدی گشاده [illegible] مملکت خراسان [illegible]
[illegible] و گنجان [illegible] استراباد کشیده شورش و انقلاب در آن الکا
انداخت اما باندک توجهی [illegible] شد [illegible] عاقبت [illegible] ابدی گرفتار
ساخت چنانچه در ذیل [illegible] بنابر مناسبت مقام ناگزیر است که برخی از احوال استراباد و شرح وقایع
آن ملک در رشته تحریر کشیده آید شرح وقایع استراباد و بیان خروج محمد صالح بیگ تکلو و طغیان
او و قلعه [illegible] و شکست او از خوارزم دار الملک استراباد [illegible] سال الفا حکومت [illegible] و ولایت جرجان [illegible]

بوده مردم آنجا اگرچه از اهل صلاح و تقوی و پرهیزگاری اند اما خالی از وسوسه سودا و شورش
دماغ نمی باشند و همانا هوای بیشه و کوه جرجان شورش طلبیست [illegible] خود را سیاه پوش نام نهاده [illegible]
[illegible] دماغ ایشان را فاسد و متاع عاقبت را کاسد [illegible] و فرقه دیگر از شوریده بختان [illegible]
سرزمین [illegible] اند که [illegible] ترکمان مشهور و [illegible] خوارزم [illegible]
و از [illegible] و سرکشی [illegible] استراباد و گشت [illegible] و در [illegible] آب [illegible]
رحل اقامت انداخته مضرت و آسیب ایشان بمملکت [illegible] عرصه الکا خالی از آشوب
و ملکش فارغ از جنگ و جدال نبوده اما بحمد الله تعالی که در زمان دولت ابد پیوند حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی [illegible] از ظلمت و [illegible] طغیان محمود و معلوم گشته [illegible] و طبقه [illegible]
اصناف [illegible] طلب [illegible] عافیت [illegible] زمان [illegible] جنت مکان [illegible]
که در سنه اربع و اربعین و تسعمائه که رایات جهانگشای شاهی مرتبه چهارم از یورش خراسان بجانب
عراق در حرکت آمده بود عبید خان از آن ولایت انقطاع یافت محمد صالح برادر زاده خواجه
مظفر بتکچی که در [illegible] طغیان کرده [illegible] باده خود سری [illegible] و دماغش را شوریده داشت روی از
متابعت [illegible] بر تافته باراده [illegible] سروری [illegible] سیاهپوشان استراباد [illegible] خود
جمع کرده آغاز سرکشی نموده و بعضی از تعصبات [illegible] غازی سلطان ولد غازی
سلطان خواهر زاده [illegible] خان [illegible] بلاد [illegible] خوارزم [illegible]
شد [illegible] عبید [illegible] غازی سلطان [illegible] سپاه [illegible]
بجانب استراباد در حرکت آمده محمد صالح با سپاه سیاهپوشان خود در حلقه جرجان بیرون آمده [illegible]
الدین خان استاجلو که در آن وقت حاکم استراباد بود از اتفاق و اجتماع [illegible] سیاهپوشان [illegible]
یافته چون قدرت مقاومت در خود ندید از روی عقل [illegible] از استراباد به بسطام آمده [illegible]

بسریر خلافت مصیر اعلی عرض کرد و محمد صالح بملکت خطا رفته خود را بشهر انداخته و باستظهار
اوزبکان در آن ولایت لوای حکومت افراخت و تخت و هرآیا و شکستهای لایق برای خوارزم
و مرو هم او داد و عمر غازی سلطان حکومت آن ولایت باو گذاشته بخوارزم بازگشت
بعد از قتل او محمد صالح از باد غفلت و غرور سرگشته ابواب بسط سلطنت گسترده و هوای
استقلال در سرش افتاد و اما شبانه روز اوقات بعیش و عشرت گذرانیده و همیشه از نای و نوش
بیهوش بود و در طغیان کیفیت و غلوی مستی بلا دریغ مسکوکرا بکوشفان باده ابلق قسمت میکرد
و هر دو لایق بهر یک از ملازمان نا عاقبت اندیش خویش نامزد میکرد و آن سفینه از آن دو بوا
تر سجده و گرد و رسم دعا و ثنا بتقدیم میرسانیدند مشهور است که روزی میان ملازمان او بر سر
قسمت ممالک که هر یک دلخواه خود از املک کار بود و ندر نزاع کلی واقع شد القصه چون واقعه بعضی
پادشاه مؤید منصور رسید امیر سلطان روملو و شاه قلی سلطان استاجلو و حسین سلطان شاملو را
با فوجی از افواج قاهره بدو صدر الدین خان نامزد فرمود و اما صدر الدین خان قبل از رسیدن
امرا عظام از مراجعت عمر غازی سلطان و غفلت و بیخودی محمد صالح خبر یافته با جمعی از مبارزان
کار دیده و از ... عظام ایلغار نموده باسترآباد آمد ماه مبارک رمضان بود و محمد صالح با حریفان
ایام مبارک چنان از باده غرور بیشعور و از مهام مملکت غافل بود که چون آواز نقاره و نفیر
و صدای سورن غازیان بگوش او و مرافقانش رسید دانستند که جنود قزلباش بشهر آمده سراسیمه و حیران
بهر طرف جنگل گریخته شاه وردی بیک نام جوانی کنکرلو از ملازمان صدر الدین خان تعاقب او نموده
آورده و بنظر خان رسانید و جایزه و خلعت ... صدر الدین خان او را ایلچی بسریر اعلی فرستاده و در
هنگام بنظر همایون در آمد و حسب الفرمان قضا جریان او را در خمی نهاده و بالای مناره نصب کرده اند
وجود و گذشت از روش تو تماشای خشم شهزادان کرده در ایام اقتدار قبایح عظیم ازو در وجود آمده

وصل مسیحو

وصل مسیحو ادا و همت عالی بنفسها نه و داشت و سند و تحفه ها طرفه میکرد و خوش اهل کو بعضی
و ارباب نظم را رعایتهای کلی مینمود و میرزا قاسم استرآبادی قصیده در همت او گفته بود که مطلعش اینست
قصیده ای که رایت بجهان آینه غیب نماست * هست پیش تو عیان آنچه نهان در دل ماست * در وقت
گذرانیدن قصیده و چون باین بیت رسید که خسرو کشور اقبال محمد صالح * آنکه سر تا قدم آراسته لطف
و صفاتست کلاه خسروی که بر سر داشت مرزا را بجایزه و خلعت عطا کرد و از
عاقل اتفاقا و گفته هر که طرف کلاه کج نهاد و شد نشست کلاه وداری را این خسروی و اند دیگری از
وقایع استرآباد و امیران علی سلطان اوزبک است بطرز در سنه خمس و خمسین و تسعمایه که بعضی مجال
خوارزم استیلا یافته بود و با هواداری شیبقه ازکسی از اوزبکان بوتر او باسترآباد آمده
سلطان استاجلو که بعد از صدر الدین خان حاکم شده بود با جنود مسعود بمحاربه او کمر بسته
استرآباد و شیخ لو خانش روی داده و غازیان استاجلو مردانگیها کرده بنیروی دولت اقبال قاهره
ظفر یافتند و آنکس عاد بوس آن کرد و جمعی کثیر بقتل آورده و سرهای ایشان از اینجا
بسریر اعلی فرستادند و واقعه دیگر آنکه در سنه سبع و خمسین و تسعمایه شاه قلی سلطان ... شده و حکومت
استرآباد و بکوچ شاه وردی استاجلو مرجوع شده بود و جماعت تقیه ترکمانان ... شده نصیب
ایشان آنکه چون بکوچ شاه بحکومت منصوب گشته سرداران آن ترکمانان به تهنیت و مبارکباد
سلطان آمد و پیشکش آورده سرداران ... او بفوق جواب بود و ... در طول مصاحبت
لطافت در ... شده و ... سلطان از جمله سرداران ... توقف نموده
ساکن ترکمانان شهرت یافت ... سوار شده و بمیان ایل آمده
شاه ... نام ... ترکمانان بود بقتل آورده ... شده سلطان
ایشان شده و چون ...

سلطان با چند نفری از خواص غلامان بالای پشته بر آمده و تفرج غارت میکرد و آقای مذکور با جمعی
فوجی از ترکمانان چون بلای ناگهان بر سر سلطان رسیده فتنه پر واهمه غازیان آن جمع
که از گشته سلطان آگاه شدند فرار نموده بشهر آمدند این خبر بسلطان استاجلو که حاکم دامغان
و بسطام بود این خبر شنیده و باستراباد ایلغار نموده آن بلده را از ظلمت نمود و حقایق حال بعرض
سده جاه و جلال رسانید و چون خبر طغیان و فتنه انگیزی ایماق اوخلو بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت
در شهور سنه ثمان و ستین و تسعمایه کوکجه سلطان قاجار و علی سلطان تاتی اوغلی ذو القدر
و پیره سلطان شاملو و مصطفی سلطان ورساق را بدفع فتنه آن فتنه انگیزان مامور گردانیدند چون بآنجا
رسیدند ایماق مذکور تاب مقاومت جنود مسعود نیاورده بجانب خوارزم گریخته و از علی سلطان
اوزبک مستمد شدند و علی سلطان بهوس تاخت و تاراج ولایت لشکران متوجه جرجان گردیده و چون بامرای
عظام نزدیک شده و از کیفیت و کمیت لشکر قزلباش آگاهی یافت از آمدن پشیمان گشته با امرا طرح آشنایی
انداخت و تحف و هدایا از طرفین ارسال یافته قرار داد که من بعد ایماق اوخلو پی از دو ایرو بیرون
ننهند و امرا نیز او را بحال خود گذاشته آسیبی باو نرسانند بعد از مصالحه و پیمان بجانب خوارزم باز گردید
کوکجه سلطان در آن سفر فوت شده و سایر امرا هر یک بالکای خود رفتند چون ایماق مذکور این نزد دات
و یاغیگری نامی بر آورده و بر ازوان تعدی رفت و در زور طغیان دامنش رواج یافته بود در سنه خمس و سبعین
و تسعمایه که ابراهیم خان ذو القدر بحکومت استراباد منصوب گشته بود گروهی از متمردان ترکمان جمع آورده با علیخان
تمام بحوالی استراباد آمده پیشتر از پیشتر طغیان و یاغیگری آغاز نهاده ابراهیم خان قدرت بر دفع
او نیافته حقیقت طغیان و یاغیگری او را بعز اشرف عرض کردند حضرت شاه جنت مکان که در دار السلطنه
قزوین رحل اقامت انداخته بودند شاهقلی خلیفه مهردار ذو القدر را که از ارکان دولت قاهره و معتمد شان بود
طوایف قزلباش بود سرکرده و فوجی از امرای نامدار مثل میرخان استاجلو و یادگار محمد سلطان تخماق

بلغ

ترکمان

ترکمان و رستم خان افشار روضه هم را نموده بکومک ابراهیم خان فرستادند که همت بر دفع
او گماشته وجود شان را گرد آورند لهذا امرای عظام قشون و لشکر آراسته از آنجا
داشته با آیین شایسته کلکار استراباد در آمده و با ابراهیم خان پیوستند و باتفاق بر سر آن
جماعت ایل یقاق شور و در میان طبقه ترکمان انداختند اما بی مدد گرگان توقف در برابر آن
لشکر نیاورده خانه کوچ انداخته فرار نمودند غازیان ایل و الوس او را غارت و یغما
کرده و در سرزمین تزول کردند در اثنا اباجی از افراد ترکمان ظاهر شده و طرح جنگ انداخت
و جنود اقبال ابتر صفت قتال آراسته بکار زار مشغول شدند چون از شدت امطار و گرمی هوا
بروده آسمان در شور نقیضه و هوا ابر باران بود و گرده و اثر در جنب حرارت هوا افسرده و سست و آباجی
غازیان از کار مانده و چون آسمان شفق خجالت بود و نه کار به ترکمانان تاب نشیده و چون
بردو و طلاق فتح بر روی شان بدان جهت جبه کشیده از طریق دست انتیزه و آویزه باز داشته بود از
پس پرداخته روز دیگر با گروهی از طوایف و غلو بعزم قتال آمده بعد از حملات متواتر
که از جانبین بوقوع پیوست آثار ضعف و فتور سپاه قزلباش ظاهر شد و مقهور ایشان گشته و آن
که برابر کاری از پیش نبرده بودند داه خوارزم پیش گرفتند امرای عظام متعاقب او تا در بیابان
کردند و در هوای سوزان آن بیابان شاهقلی خلیفه سردار لشکر را قولنجی طاری گشته از هم
سایر امرا و اعیان لشکر سرداری بر خود را چند رفته هر که اسم برای خود عمل جسته بود و بعد از
جهالت و مفارقت رفته از کثرت تردد و تنگی و اسبان جو از کار مانده و جز سلاح
فراولان خبر رسانیدند که علی سلطان اوزبک دیگر بار و بر باره خلاف و بد طینتی بر آمده
بر خان مجوری بکومک ایماق مذکور رسیده بر خانچی تل و قز بر سر امرا شده و بعقابه لشکر اوزبک مشغول شد
علی سلطان از ظهور و جلا و دست بجا و ورد ان جنود قزلباش اندیشه ناک گردیده و راه جسته از

بر کرد اردوی خود فرستند تا خندق نمودند و پس خندق را استحکام نموده و قلعه کوه زر بساختند
از این طرف غازیان بکنار خندق رفته جنگ درانداختند و اوزبکان از پس خندق غازیان را به
تیر و تفنگ گرفتند در اثنای محاربه اوزبکان ابواب [illegible] سیصد نفر از عقب لشکر درآمده هر چند
امرا به [illegible] خان گفتند که افغانان ابواب مکر و حیل گشوده اند [illegible] رستم که عقب لشکر را اسباب
مکر و حیله [illegible] این حکایت را اعتبار نکرده و مخالف [illegible] را [illegible] نهاده
بجنگ اوزبکیه می پرداخت تا آنکه [illegible] عقب [illegible] درآمده قلیچ [illegible] به شمشیر گرفت
قلیچیان از سهم تیر و کمان برهم خورده با سر سواران که در کنار خندق [illegible] بعضی در خندق [illegible] کشته
با اوزبکیه دست و گریبان بودند [illegible] از اوزبکان [illegible] شده و تیر و تفنگ بسیار از اطراف تفنگ
جمعیت ایشان را [illegible] و از تفنگ [illegible] از هم پاشیده و چون امرا و غازیان بی قاعده و ادب
سپاه جنگی پیش رفته [illegible] داشته بودند لشکر عظیم خورده و خود را به آب
بر آب گرگان که [illegible] گذار بود درزدند و جمعی کثیر غرق گرداب شدند و برخی که خود را از [illegible]
قزلباش در [illegible] قتیل و دستگیر شدند از جمله امرا ابراهیم خان و رستم خان مقتول گشته [illegible]
بوده کار محمد زمان خان و دیگران گرفتار شدند و چون این اخبار به اصفهان رسید علی سلطان [illegible]
[illegible] نموده و پیشتر [illegible] از احوال و اسباب [illegible] سیم و زر [illegible]
که از دولت جلوداران [illegible] بدست افغانان [illegible] و چون [illegible] صورت غلبه روی
نموده و اقتداری یافت [illegible]
[illegible]
امرا و علما [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]

۱۷۱

درمیان ایشان رفت

درمیان ایشان رفت و نه [illegible] شب [illegible] گشته [illegible] خاتون جلاد [illegible]
وعده کرد [illegible] آورده مهیا و آماده باشند که من شما را وقت [illegible]
ایشان [illegible] نمود و علی [illegible] شب که [illegible] در خواب رفت [illegible]
[illegible] رفته بودند [illegible] جرات کرده [illegible] آن [illegible] خوابگاه او
درآمده و سرش را [illegible] شمشیر [illegible] جدا کرده [illegible] خود را [illegible]
[illegible] برق [illegible] شده [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible] جایزه [illegible] یافت [illegible]
[illegible] علی سلطان و اوزبکان [illegible] دولت [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] درمیان آورده و چون [illegible] جاه و جلال رسیده [illegible]
حکایت [illegible] ساده [illegible] اخلاص کرده [illegible]
[illegible] رفته [illegible] روزی [illegible]
[illegible] علی سلطان [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از آن امری که [illegible] سلطنت
ولایت خوارزم را [illegible] محمد خان مشهور [illegible] خان بن علی سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] آن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] امرا و [illegible] باستقبال

باستقبال او رفته بشهر آوردند و در دولتخانه مبارک که قزوین عزّ بساط بوسی دریافته منظور نظر
شفقت گردید و محمد تقی سلطان در میان قزلباش شهرت یافته تا زمان جلوس همایون
شاهی در پایه میرزا علی میبود و در لوی سال احدی و الف در چمن بسطام بر حضرت ارزد
همایون بولایت خوارزم رفت کسون الغ سلطان پسر او در رکاب اشرف که بیان عزت
والتفات چون شمه از احوال اشرابا و گذارش رفت اکنون قضایایی که در ایام اقامت دولتخانه
مبارک که قزوین روی داده و نگارش بسیار به معظم آنها تسخیر گیلانات که مسطور میگردد و
و لشکر کشیدن بگیلانات و لشکر دستان ... خان احمد ... بیست ... ولایت
آن ... دیگر ... از ولایات مفتوحه زمان همایون شاه جنت مکان ولایت گیلان است
که پیش از این در تصرف خان احمد سلطان حسن بن خان احمد ... بن سلطان حسن بن کارکیا
سلطان محمد بن ناصر کیا بن سید محمد بن مهدی کیا بن رضا کیا بن سید علی کیا که آغاز دولت این
خانواده و نشو و نمای این طبقه از دوست و ... در تصرف ایشان ... ملقب بمظفر سلطان امیره
الدین بن امیره اسحق بن امیره محمد بود که خود را از اولاد اسحق ... علیه السلام میشمردند ... به
السلاطین الحقیقیه مشهور شده و در حینی که حضرت خاقان سلیمان شان بعد از والد خود بر اورنگ سلطنت
پادشاه بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان توقف داشتند کارکیا میرزا علی عم خان احمد
نامی و سید هاشم و سلطان حسن برادران او چنانچه در علی احوال شریف آنحضرت مرقوم گشته خدمات
پسندیده بجای آورده بودند و در سال اول جلوس همایون شاه جنت مکان خان احمد ... و
بالتفات و مراحم و بزرگی ... و از ... اعلی آمده رسم تهنیت ... بجا آورده مشمول
عواطف خسروانه باز گردید حضرت شاه جنت مکان بجهت حسن خدمات سابقه و لاحقه آن سلسله
بر او همیشه مراعات جانب او منظور بوده چنانچه بعد از فوت سلطان حسن برادر او که در سنه ... از ...

و سمت ... وقوع یافت خان احمد ... ضبط بیه پس ... بود که ... منصوب گردید و چند گاه بملاحظه آنکه
مبادا از معاندان آن سلسله و امرای صاحب داعیه گیلان لسبب ... عزلی ... منظور آید ...
کیا خورکیای طالقانی که از امرای گیلان و کس سلطان حسن بود و بهرام میرزا ... گیلان ... و چند گاه
از تسلط ... تا ... بهرام میرزا ... از باب تغلب ... کیا خورکیا را گرفت ... گیلان ...
از ... گیلان بیرون آمد و چون احمد ... بتبریز رسید شاه جنت مکان روزی ...
در ... می افزود و ... تا مر ... از ... سلطان پسری در وجود آمد ...
او را سلطان حسن نام نهاده بخطاب ... سرافراز ساخته بالا ... مصاهرت ... و او
و چون مظفر سلطان ... که ... بمصاهرت ... سرافراز بود ... عصیان ... از
... سلطان که سلطان سلیمان خوانده ... در مرتبه اول ... لشکر کشیده ...
و ... برتافته تا ... تبریز باستقبال رفته ... متابعت ... بعد ...
سلطان سلیمان بگیلان بازگشته امیره ... که ... در ... مقام خلاف ...
راه ... عظیم بر ... سلطان از آثار ... عصیان منکوب گردید ...
مجال ... از ... شروان ... سلطان ... شروان که ... بمصاهرت ...
سرافراز ... شیروانشاه بود ... ارادت داشت که اگر توانند بود ...
... بفرمان شاه ... همان ایام سلطان ... رفت ...
و حضرت شاه جنت مکان ... او بشیروان فرستادند و امرای شیروان ... بشیروان ...
و بتاریخ سنه ثلث و اربعین و تسعمایه مظفر سلطان ... بتبریز ... آستانه ...
الشان ... در دار السلطنه تبریز ... وا ... گذارش ... استقبال ...
... آوردند ... بحضور ... نمودند ...

او بگفته آتش زدند پسرش سلطان محمد و خان با آنکه خواهرزاده شاه جنت مکان
بود در مخالفت و عصیان پدر خطای از او در وجود نیامده بود بعضی تربیت سلطنت خان
احمد او از حکومت ملک موروث محروم گشته الکاء او نامزد سلطان حسن شده و خان احمد
پیش از تربیت و اشفاق شاهانه در کل گیلانات والی نافذالامر گردید و لوای دولتش ارتفاع
آسمانی یافت و بقهر و غلبه امیره ساسان حاکم کسکر و میرزا کامران حاکم کوهدم را که از
ملک موروث محروم نمودند از آن ولایت بیرون کرده بتصرف خود درآورد و در اوایل که از
مخیله بورانش خطور نکرده با وجود آورده او از تیره بختی و جهالت و خودرائی مورد تربیت
و شفقتهای شاهانه ندانسته باغوای جمعی کوته نظران خوش آمدگو عاقبت اندیش
تقرب جو بامور که خلاف رضای خاطر اشرف بود اقدام مینمود از جمله بعد از آنکه
امیره ساسان در اردوی معلی سرگردان بود شاه جنت مکان ترحم کرده ولایت کسکر را
باز باو مرحمت کرده فرستادند و سپهسالار تعیین نمودند که قتل خان احمد خان حاکم کسکر بود چون
او تمکین حکم نکرده با امیره ساسان جنگ عظیم کرده و امیره بیروزی اقبال قاهره برو ظفر یافته سپهسالار
با جمعی کثیر کشته گردید خان احمد در قلعه لیستبان که از [illegible] ملک پیش از او روی گرداند
مینمود بر برادرش سلطان حسن لشکر داده و بر سر راه امیره بلکسر فرستاده از عقوبت بر سلطان لنگ
در آن سفر فوت شد خان احمد متنبه نگشته بغرور و قوم علم تسلط و استیلا در آن دیار افراخته
بود هرچند شاه جنت مکان در مقام تربیت جمشید خان پسر وی او دولت آقا بود نظر بآینده سپهسالار
با جمعی کثیر کشته کرده خان احمد در قلعه لیستبان متنبه نشده بمضمون نصیحت فرستاده او را بسلوک طریق مستقیم
مسلوک و دلالت میفرمود موعظه و پند نیامد تا آنکه شاه جنت مکان در مقام تربیت جمشید خان
همشیره مظفر سلطان که از جانب جده اش صبیه زم شاه جنت مکان بود درآمده و الکاء بیه پیش را

از خان احمد قطع کرده نامزد او نمودند و صدرالدین خان رکن السلطنه الله معصوم بیک را با جمعی امرا
عوالش و غیره بدار الضرب فرستادند که بیه پیس را بجمشید خان منضبط نمایند کیا رستم از جانب خان
احمد حاکم رشت بقلعه رفته و لشکر و حشر جمع کرده با صدرالدین خان و افواج قاهره جنگ کرده کشته شد
خان احمد بالضروره از بیه پیس گذشته او را ولایت کوچصفهان را که داخل بیه پیس است تکلف دو شاهزاده
جمشید خان که بگیلان رفته متصرف ملک موروث گردید و بر سر کوچصفهان پیوسته فیمابین منازعت و جنگ
و جدال بود حضرت شاه جنت مکان بارها ولقمان بیک ذوالقدر را که بمردی شهره بود خیرخواه مصلحت اندیش بود
گیلان فرستاده و مثال همایون [illegible] که منشور سعادت ابدی خان احمد تواند بود ارسال
یافت که با وجود آنچه فیمابین گذشته چیزی که از تو بظهور رسید گیلان بیه پس را که ملک موروث او است
مسلم داشتیم در ولایت بیه پیش که بعرض جمشید خان متعلق دارد دخل ننماید و با یکدیگر بطریق
سلوک نمایند خان احمد بجلگی جا و بر بیه پیش و جنگل دست درآورده و بعضی بیه پس در آن انقیاد و اطاعت
گزاف جهال و خودسران نشد چون که شقاق ایشان شقاوت اند از او رفته شد منشور عالی مرام
خود با لشکر غافل بر سر لقمان بیک که با اندک مردی بصلاح امرش شده بود فرستاده و او را با جمعی
رفیق او بقتل آوردند از این عمل شنیع و مخالفت صریح نایره غضب قهرمان عالم افروز گردیده
و دفع شر او بر ذمت همت خسروانه لازم شده در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمائه از عساکر قهر مکین
عساکر نصرت قرین را بتسخیر گیلان مامور نموده او کفرت شاهزاده کامکار سلطان مصطفی میرزا را
با امیرخان ترکمان و تیمور خلیفه مهردار و نظر سلطان استاجلو و حمزه میرزا و سایر امرا و از طرف گیلانات
سلطان زیاد اوغلی و حاکم قراباغ و صدرالدین خان و بایندرخان با امرا عوالش و لشکرهای آنجا
از پیاده و سواره و امیره ساسان و حاکم کسکر و میرزا کامران کوچصفهانی و احمد سلطان بیه پس و بیکلیک جمشید خان را
فرستادند که احاطه الکاء خان احمد کرده او را بدست آورند و رکن السلطنه معصوم بیک صفوی را

با فوجی از افواج قاهره به این خدمت مامور شده بودند و در آن هنگام خان احمد در ییلاق دیلمان
بود و امیره خان و نظر سلطان بر سر او ایلغار کردند از بیم جان خود را بشهر و در لاهیجان انداخت
امیره حسام ... سپهسالار لاهیجان و شاه منصور سپهسالار رانکوه را با ده هزار سوار و پیاده بمقابله عساکر منصور
فرستاد و لشکر گیلان در میان دره تنگ راه را انداخته بند که باصطلاح گیلانیان بند ... پشت بجنگل
بسیار مستعد کارزار ایستاده اند معصوم بیک و امرای ایشان چون بدان مکان رسیدند بیک حمله
دلیرانه آن گروه را تمام پراکنده شده فرار بر قرار اختیار نمودند ... [illegible]
طرفه که صدر الدین خان و امرا ... لشکر و مردم ... پس می آمدند با امیره بهادر و چند امیره ...
تعجیل آوردند خان احمد از خواب غفلت بیدار گشته در مقام عجز و بیچارگی در آمد مولانا عبدالرزاق
صدر خود را با چندی از اعیان بدرگاه ... فرستاده ... [illegible]
غضب ... داشت ... خان احمد گشته ... [illegible]
بطرف اشکور ... گیلان ... [illegible]
امرا عالیشان چون بدان مکان رسیدند لاهیجان را متصرف شده باستمالت رعایا و برایا پرداختند
و چون ... خان احمد ... لشکر ... [illegible]
از دل بخواهان ... [illegible]
غایه ... [illegible]
بسهولت عبور کرده ... رسیدند ... خان احمد بود
در آنکه ... خان احمد ... [illegible]
و از بیم ... [illegible]
آورده و ... [illegible]

و اتباع او بر یاکره و امرای لشکر گیلان مغلوب ... اقدام ... جنگ کرده ... امیره بهادر

بی آرامی

امت قلی سلطان ایجک اوغلی استاجلو و میرزا علی سلطان قاجار را با فوجی از قورچیان
عظام و بسیار رزان بهرام اشتام باشکور فرستادند و ایشان به پشته و جنگل آنولایت را
فرو گرفته یکجا در آمدند و ... اسیر گشته حسام بیک ولد بهرام خان ...
از قورچیان و دلیران رزم آرا ... خان احمد ... [illegible]
بر ... رفت خود را ... [illegible]
نزد امت قلی سلطان آوردند ... معصوم بیک صفوی آورد القصه معصوم بیک و امرای نامدار
و قورچیان ظفر شعار خان احمد را با کوچ و متعلقان بدرگاه عالم پناه آورده در باغ دارالسلطنه قزوین
بنظر شهریار ظفر قرین در آوردند ... [illegible]
اقتضای آن کرده ... [illegible]
لهذا ... [illegible] لاهیجان
با امت قلی سلطان ایجک اوغلی تفویض یافته حسام بیک قرا مامور به امارت سرافراز گشته اشکور ...
و عمل ... حکام عدالت ... [illegible]
از مملکت برطرف ... [illegible]
... خان احمد چندگاه در قلعه قهقهه بود و چون روزگار ... گذرانید ...
این رباعی در سلک نظم کشیده ... فرستاد که نظم از گردش چرخ واژگون میگریم ... وز جور زمانه ...
کز ... میگریم ... [illegible]
مضمون این رباعی را در جواب گفت نظم آن روز که کار ... قهقهه بود ...
امروز ... [illegible]
از قلعه قهقهه بیرون آورده به قلعه اصطخر شیراز ... فرستادند

کوه با چند نفر خدمتکار در آن مکان محبوس شد اطعمه و اشربه و ملبوس و اخراجات تعیین
فرمودند و او چند سال در آنجا بفراغت روزگار گذرانید و از مشاغل دنیوی که بهتر خاطر
در باب نقش را شوریده داشت فارغ‌البال بود و مدت حبس و قید او در هر دو قلعه بیست سال گذشت
تا آنکه نوبت سلطنت بسلطان رسید در آغاز جلوس همایون او را بجهت نسبت خویشی و قرابت
که با نواب مرحوم شاه داشت از قلعه بیرون آورده و بحکومت ملک ... منصوب ... ساختند
مصاهرت این دودمان مرتبه کرده و تفصیل آن حالات در محل خود مرقوم کلک بیان خواهد گردید
و در سنه تسع و سبعین و تسعمائه جمعی از سپاهیان و ایام کیلان که در زوایای اختفا خزیده بودند
بجهت عافیت خود را از ماطم آورده و بر هم زدن سلسله آسایش و استقامت شدند و در وقتی
که الله قلی سلطان ... کرد که از الاهیجان به ییلاق رفته بود گروه ایام سراز جیب عصیان
و طغیان بر آورده سید حسین نامی را سپهسالار لشکر خود کرده صدای مخالفت و یاغیگری
بلند کرده ازدیاد از اطراف و جوانب ولایت ... جمعی از سفیهان و فتنه انگیزان ...
اندیشی بر سر ایشان جمعیت نموده با حشری انبوه بلاهیجان بر سر جماعت صوفی که در قلعه بودند
آمده آغاز جنگ و جدال کردند چون آن قلعه حصاری استواری داشت ... دست یافته ... طایفه
بقتل آورده حتی عورات و کودکان ایشان را بتیغ انتقام گذرانیدند ... مشهور ...
سلطان برگشته جهت دفع تشویش و تعب بیرون رفته اکثر مردم او در آن شب ... بودند امیره ...
از لشکر با قورچی و دلاوری بر سر یاغیان آمده جنگ کردند چون عدد لشکریان مخالف بسیار بود
بود و امیره شکست عظیم خورده بسی بیشمار و تعب بسیار از معرکه رزم و پیکار بیرون رفت چون ...
خبر بدرگاه معلی رسید ... خلیفه ... و امیر ... بیک استاجلو را
با جمعی امرا و سرداران بدفع ایشان نامزد فرمودند و سیصد نفر از قورچیان استاجلو ... بر

مدت حبس او در هر دو قلعه ... گذشته

نسبت قرابت با جد ... خان ... کرده بودند
و امیره ... نامی هم

برخیز ...

بهر بیرون خدمت مأمور گشته روانه مقصد شدند روزی در میانه قورچیان علی ملاقات ... آمد
محاورات گفتگوی شجاعت و دلاوری میان آمد و یکصد و سی نفر از جوانان دعوی
معرکه کارزار پر خطر ما را ... در آن ولایت ... و چون کوکه و کیسم کرکیز ... هیجان
کیلکان کم عقل و نادان از وصول قورچیان آگاه گشته باعتقاد آنکه چون اندک مرد بجا
دستگیر ... کرد و موجب خوف و دهشت تزلزل گشته دیگران ... است
کرد باستقبال آن فوج قتل در حرکت آمدند قورچیان ... اعتماد بر فضیه قاطعه کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله نموده مردانه وار بران فتنه اشرار حمله نمودند
کیل فوج متعاقب یکدیگر بعرصه نبرد رسیده و آتش هیجا افروخته گشت قورچیان اصلا از کثرت
یاغیان اندیشه نکرده و پشت بمعاونت یکدیگر داده کارزاری کردند که صفت آن ... بر زبانها
و بسیاری از آن تیره بختان بر خاک هلاک انداخته در آن اثنا ... را امیره ... سپهسالار
و سردار لشکر ... خورده و از اسب ... غلطیده و بر خاک ... گشته شدن
آن بد ... برگرده ... رعب و هراس غالب گشته از واهمه مغلوب شدند زیاده از یکهزار نفر ... کیل
قتیل گشته بقیة السیف پراکنده و یار و بارگر و دیده بهادران غنایم فراوان بدست آورده و ... لاهیجان
رفته شدند از این واقعه غریبه که بمعاونت ... و اقبال ... آوازه شجاعت ... قورچیان
عظام شاهی در اطراف و اکناف ... گشته زبان زد خاص و عام گردید امرا اعظام ... تقصیر ...
گشته مورد ملامت و سرزنش شدند الله قلی سلطان از ایالت کیلان معزول گشته و ایالت آن ولایت
به پیر محمد خان استاجلو ... شاهزاده جوان بخت امام قلی میرزا مفوض کرده ... ورکاب ... شاهزاده
به الصوب متوجه گشته تا حین ... حضرت شاه جنت مکان در آن ولایت ... دولت بود ...
سلطان باو ... گشته ... در ... واقعه ... غفلت

وقوع یافت از نظر رسید کالمنشا و چنانچه صوفیان مصفا اعتقاد و اورا از درگاه معلی [illegible]
[illegible] نگذاشتند بجانه خود و بتوز رفته تا سه ماه بطریق کنه کاران در شهر سه ماه در شهر دربدر
[illegible] زیر برف و باران نشسته استمداد عفو تقصیر و گناه خود داشت تا آنکه ماه مبارک
[illegible] رسید حضرت شاه جنت مکان بالتماس سادات علما از گناه او گذشته رخصت داده
[illegible] رود و او روز عید بآداب صوفی گری بسجده اشرف مشرف شد اما خاطر مبارک
[illegible] و بود و او آبروی نداشت بعد از واقعه ناگزیر آنحضرت بدست قزلباش کشته گردید
[illegible] وقایع که در زمان دولت آنحضرت در آنجا ممالک بظهور آمده پیشه [illegible]
[illegible] از اکراد و الوار و طالش بر ستمدار که بوقوع پیوسته و امثال آن که در هر جانب روی [illegible]
[illegible] شمشیر منسوبان دولت قاهره باصلاح انجامیده اگر نگاشته آید موجب اطناب گردد
چند نفر که کار عمده طغیان بظهور آورده و بجزای عمل گرفتار آمدند در رشته تحریر کشیده میشود که موجب عبرت
سایر بیدولتان گشته احدی بخصوص نمک پروردان این دولت بجرام نمک ولری تمایند که با آن [illegible]
در افتاد و برافتاد و ذکر ظهور طغیان کافر نعمتان و جزا یافتن ایشان در زمان شاه جنت مکان
سزای بیدولتان و کافر نعمتان زمان شاه جنت مکان الناس حق ناشناس است که شرح آن در طی
آن وقایع آمد سلطان سلیمان و دیگری مظفر سلطان گیلان است که در طی تحریر گیلان محمد صالح [illegible]
که در وقایع استرآباد و متحصن [illegible] بیکار و محاربه نداشت که ... بموازات و لری نکرد که از آنچه [illegible]
قضیه ذوالفقار ترکمان که در بغداد وقوع یافت و در فوق تحریر پیوست دیگری امیره قباد و طالش حاکم
حاکم استرآباد است که بحکومت آن ولایت سرافرازی داشت سرازربقه فرمان برداری پیچیده [illegible]
ولری کرد و در شهور سنه ... دراست بین شاه عقلی خلیفه ذوالقدر مهردار با فوجی از غازیان شیر شکار [illegible]
و او بتدبیر مامور گشتند سلیمان بیک توپچی باشی نیز با میرانشرف ستر بار و ده چوب همی از تلامذان او باین مدت

مامور شدند و ایشان پیشتر از وصول خلیفه به آنجا رسیدند امیره قباد از پیقلی وتیره رای
بعضی خشت و جنگل اعتماد نموده بعزم مقابله سپاه منصور با سوار و پیاده بسیار قدم
پیش نهاده در موضع از جوار آن تفنگچی روی نموده معرکه عظیم در پیوست و در آخر روز از غازیان همیشه
سلیمان بیک توپچی باشی سردار که سنت ظهور یافت بالآخره از ستیز و آویز عاجز شده بطرف
بیشه و جنگل گریخت آواره و دربدر او باز شد و غازیان شصت تن از طوالش و اوباش را بقتل آورده سرها
ایشانرا بپایه سریر اعلی فرستادند و حکومت آن ولایت را به پاینده خان که ... [illegible]
شفقت شد و الی عاقبت آن ولایت بهمان پایه او متعلق است دیگری خواجه [illegible] و لد خواجه ملک [illegible]
که تربیت کرده شاه جنت مکان و پرورده نعمت این خاندان و جوان جلد سپاهی بود بافواج شاملو ...
الالناس راه صواب گم کرده قلعه استوار خواف راکه محکمترین قلاع آنجاست مضبوط کرده لوای عصیان
و طغیان افراخت حضرت شاه جنت مکان فارغ خان و ذوالقدر و شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان و علی
سلطان تکلو را بدفع او نامزد فرموده و او قلعه را استحکام داده بلوازم قلعه داری مشغول
عظام است و تیمی توپچی را بنصیحت او فرستادند که ترک فضولی کرده ... از جبل ... بره
تیمی را بضرب تیر هلاک ساخت امرا قلعه را محاصره نموده مدت سه ماه بجنگ و جدال پرداخته و منع ...
نیست آخر بمجلس دیوانی رسیده قلعه افلاک را بخشم حصار ... استواری ... در آمد
که چیره مانده در ره و ... غازیان آن بیدولت را خواجه و او از قلعه بیرون کشیده بدرگاه ...
فرستادند و از منار بقصبه تبریز از حصیه آتش ... چشمه ... جان داده ... دیگری ...
تکلو که از پیقلی و غلوی خویش آمده ... به ... بوده خود را در عرصه هلاک و بوار انداخت
وی در ازای حقوق اخلاص و دولتخواهی محمد خان شرف الدین اوغلی بدستور والد بحکومت ... السلطنه
هرات و اتالیقی شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا معزز و سربلند گردیده بود و ظلم و ستم ...

در گرفتن اموال و املاک رعایا محبان باعث گردیده رفته رفته از کثرت اموال و تجملات ملوکانه پای
از جاده فرمانبرداری بیرون نهاده و خیال استقلال غریبه و غیره و خیم بسیار فراهم آورده چون
عصیان و طغیان و ظلم او بر حضرت میرزا اشرف پرتو ظهور انداخت از حالی صادر شد که معصوم بیک صفوی
که با بعضی امرای عراق مثل امیر خان موصلو و ولی خلیفه شاملو و نظر سلطان استاجلو و صدر الدین خان استاجلو
خان محمد استاجلو و امیر غیب سلطان و غیرهم که تنبیه قلعه چنوشان که علی سلطان ازبک متصرف شده بود
بخراسان رفته بودند باتفاق سلطان ابراهیم میرزا و برادرش بدیع الزمان میرزا بهرام میرزا رفته بود
منع مشار الیه کلمه شد [illegible] معصوم بیک صفوی حسب الفرمان همایون متوجه الضروب شده در آن اثنا
[illegible] بیک برادران قزاق ازو روگردان شده بهبود آن [illegible] و ولی خلیفه شاملو آمدند قریب
دو سه هزار کس لشکر او که برادر و پسرش حسین قلی و جعفر بیک پسرش [illegible] رسید و چون این خبر به معصوم
رسید بسرعت برق و باد در حرکت آمده و ولی خلیفه [illegible] بجمعی منقلای سپاه بودند خبر رانده
بعضی زبان آمده و از هرات [illegible] در [illegible] جنگ عظیم بوقوع پیوست و تکلویان [illegible]
داشته جنگ [illegible] گردند چون سپاهی قزلباش سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک و امرا [illegible]
[illegible] لشکر تکلو هراس [illegible] شکست خورده راه هزیمت پیموده سپاه منصور تکلو [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] بقتل آورده و [illegible] امرا تعاقب روانه
شدند چون خبر شکست لشکر تکلو [illegible] رسید و خواست که [illegible]
متوجه [illegible] در میان لشکر تکلو [illegible] جعفر بیک پسرش از پدر جدا شده بجانب کابل [illegible] رفت
تا چهار شاهزاده [illegible] را با پسرش سلطان حسین میرزا [illegible] برداشته بقلعه [illegible]
رفت و چون امرا [illegible] آمدند معصوم بیک بقلعه رفته او را [illegible] میرزا [illegible] بیرون
آوردند [illegible] دیگر که قزاق چهار بوده [illegible] داشت بیرون آمده و در همان چند روز بهمان [illegible] آزار

برای عجبی

برای عجبی رفت القصه قدر عافیت نه دانسته جزای کافر نعمتی یافت و از این قبیل بسیار
وقوع یافته که هر کس کفران و عصیان ولی نعمت ورزیده عاجلا آجلا مکافات یافته که ذکر آنها
موجب طول کلام است چون غرض تسوید وقایع زمان دولت ابد پیوند همایون شاهی ظل
الهی است بر قضایا و خصوصیات و جزئیات آنها رجوع بکتاب احسن التواریخ حسن بیک مورخ روملو
اکنون نبذه چند از آمدن ایلچیان پادشاهان جهان بدرگاه سعادت آشیان مرقوم میگردد **گفتار آمدن**
ایلچیان سلاطین اطراف بدرگاه [illegible] [illegible] شاه والا جاه و جنت آشیان را از [illegible] و ات
مرور به جهانبانی و مشاغل عظیمه انتظام [illegible] فراغی حاصل آمده مدت [illegible] سال در دار السلطنه
قزوین رحل اقامت انداخته هیچ جا [illegible] نشده و در مدت اقامت که سریر جهانبانی و تخت فرمانروائی
کیانی بوجود آن [illegible] و از [illegible] زرین بود در روز [illegible] و [illegible] ارتفاع آسمانی
یافته طایر اوج [illegible] ارسال تحف و هدایای لایقه و ترکات رایقه ارتباط صوری و رابطه معنوی را با آنحضرت
استحکام میدادند از جمله سلاطین جهان و پادشاهان نافذ فرمان که کمر ارادت و خدمت آنحضرت
آنحضرت [illegible] اول [illegible] و اعظم پادشاهان آل عثمان سلطان سلیمان خواندگار
روم است بعد از چند سال که میانه آن دو صاحب [illegible] قتال و از طرفین لشکر کشی و جنگ
و جدال واقع بود محمد پاشا وزیر اعظم و معتمد [illegible] عثمانی مکاتیب در باب صلح با ارکان
دولت قاهره نوشته کس بخدمت اعلی شاهی فرستاده بودند لهذا از این طرف [illegible] و مهربانی
با [illegible] سلطان سلیمان [illegible] بود که از بدایت دولت آل عثمان تا حال هیچ یک از سلاطین
آفاق [illegible] و تحف و هدایا بدرگاه ما [illegible] هیچ یک از سلاطین [illegible]
و قانون سلسله عثمانی نیست [illegible] از کس فرستادن و مکتوبات [illegible]
سنان بیک که از جمله مقربان او بوده بنوعی که سبق گذارش یافته در قلعه [illegible] دستگیر گشته

[illegible] امور

[illegible] پادشاهان [illegible] سلاطین [illegible] فرستاده

آزاد شده و بنای صلح واقع شده و آمدن سلطان بایزید به افغان افتاد و سلطان سلیمان
اول سنان بیک را برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستاده و او در سنه ست وستین وتسعمایه
در دار السلطنه قزوین بسعادت بساط بوسی مشرف گشته ابلاغ رسالت و اظهار دوستی و محبت
کرده و شاه جنت مکان در اثنای محاورات فرموده که ایلچی بجای فرستادن قانون دودمان
عثمانی نبود چگونه واقع شده که حضرت خواندگار خلاف قانون کرده بفرستادن چون توبا ایلچی
فرستاده سنان بیک جوابی مقبول و نکته بغایت مطبوع ادا کرده عرض نمود که ایلچی فرستادن هرچند
خلاف قانون است چون بنای مؤالفت و دوستی پدید آمده و مغایرت و بیگانگی بالکل
متبدل یافت آمد شد دوستان چگونه خلاف قاعده و قانون نیست شاه جنت مکان او را تحسین
نموده پایه مقالش مسلم شد بعد کرد فرستاده از مردم زنده است آن خردمندی از فرستاد است
بعد از فوت سنان بیک علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا چاشنی‌گیرباشی خواندگار با سیصد کس
از ملازمان و خدمتکاران مجموع معتمد و شست نفر بودند با ایلچیگری آمده روز اول در باغ سعادت آباد
بسعادت بساط بوسی سرافراز گشته مکتوب محبت اسلوب دوستانه که خواندگار به رسم اسرکباد خود نوشته
بود بنظر انور رسانیده روز دیگر در دولتخانه مبارکه بدولت ملازمت سرفراز گشته منظور نظر التفات شدند
تحف و هدایا از مرصع آلات کمر خنجر و کمر شمشیر و اقمشه نفیسه فرنگ و نفایس هر دیار آورده در برابر
ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه بدولت ملازمت و ... از نظر اقدس گذرانیده نه
و آنحضرت نیز فراخور حال ایلچیان مذکور را بانعامات و افر و خلعتهای فاخر نواخته روانه فرموده
و در سنه تسع وستین وتسعمایه خبر رسید که از عظمای سلسله عثمانی و مرد عاقل با رای و هوش
عالیشان و صلاح اندیش عالیجاه بود با علی آقا قاپوچی باشی خواندگار رسید که در تعزیه احوال سلطان
بایزید گذشت آمده مکتوب صداقت اسلوب دوستانه متضمن اعتذار آورده و منتسبات الیه

نامی از معتبران خواندگار روم مبارکباد ملک موروث رسیده و هدایا و ارمغان قیصری که از روم آورده
بود بنظر رسانید و از عجم فرمانفرمای ملک کسری و جم در آورد و از جمله هدایا چهل راس اسب عربی
عربی بود که هر یک بر اسپ درخوبی و شکلهای روم از کتابی بیرون و بار بهایی مرصع
و طلا و نقره و مطلا و جلدهای زربفت رومی و موازی پانصد هزار اشرفی فلوری که برابر حاصل
پنجاه هزار تومان شاهی عراقیه نفایس اقمشه و اجناس علی الخصوص هستکبر غایت خیر مثل
مجموع آن هدایا را بر طبقات انام از شاهزادگان کرام و امرا و ارکان و حکام ثغور ممالک محروسه
و اعیان طوایف قزلباش علی اختلاف درجاتهم عطا نمود و بجهت سلاطین عظام اوزبکیه
که پیر محمد خان حاکم بلخ و عبدالله خان پادشاه بخارا و سلطان ابوسعید خان و الی سمرقند
و ابوالمحمد خان و جانم سلطان سلاطین اورگنج بودند از تحف سلطان روم حصه و افی فرستادند
بعد از فوت سلطان سلیمان که پسرش سلطان سلیم بمالک ملک قیصری و صاحب افسر و دیهیم
گشت در سنه خمس وسبعین وتسعمایه محمد آقا نام ایلچی بشوکت و حشمت تمام به دار السلطنه قزوین آمده
نامه عنبر سرشت مشتمل بر تواضعات پدر و فرزندانه و تکلفات دوستانه آورده و تمام
در انتظام قواعد مصالحه و استحکام پیمان پدر فرزندی نموده بود و در سنه ست وسبعین وتسعمایه که
وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی بمکه رفته در راه حج با جمعی رفقا و پسرش خان میرزا کشته گردید
درجه شهادت یافت در روم به آنفعل شنیع را بر قطاع الطریق اعراب بادیه اسناد می‌کردند سلطان
سلیم علی آقا نام ایلچی معتبر جهت تمهید معذرت و برائت ذمه خود از آن واقعه بخدمت اشرف فرستاده
و آنحضرت از فقه حال مسلمانان و امنیت و استقامت احوال جهانیان منظور داشته دوست
از سلسله علیه باز مداشته عذر پذیر گشته و از پادشاهان چنگیزی نژاد اوزبکیه در سنه ثمان وار بعین وتسعمایه
کسکن قرا سلطان که در آن حین حاکم بلخ و توابع بود و آن مینه بها در شهور گجان چهره و عبدالعزیز خان

ولد عبید خان که پادشاه بخارا بود خداوردی بهادر را برسم رسالت بپایه سریر خلافت
مصیر فرستاده صداقت و رفع مواد خصومت سابقه نموده بودند و ایلچیان سلاطین خوارزم
و اورگنج خود اکثر اوقات آمد و شد می‌نمودند و از جانب سلاطین عظام دکن علی الخصوص قطب شاه
والی احمدآباد و بیدر و قطب شاه و والی گلکنده و حیدرآباد که دعوی محبت و دوگانگی خاندان حیدر
کرار نموده خود را شیعه ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الاکبر می‌شمرده‌اند و علی حده هر چند گاه
مکرر ایلچیان سخندان آمده اظهار عقیدت و اخلاص می‌نمودند و اینکه در ممالک ایشان خطبه اثنی عشری
بنام نامی و القاب سامی آن حضرت خوانده و مشهور می‌شود و تحف و هدایا … فرستاده و تحفه‌های خاص
از تاج مرصع و اسبهای با زین زر و کمر خنجر و امثال ذلک اختصاص می‌یافت و در سنه احدی
و سبعین و تسعمائه سلطان محمود خان والی بکر و سند ابوالمکارم نام ایلچی مجتبی به پیام
بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشته اظهار حسن عقیدت و اخلاص موروثی و تذکر حقوق سابقه نموده و تبرکات
و ملاکات لایقه فرستاده بود و از سلاطین عالیشان فرنگیه والی سپین پادشاه پرتکال در سنه
ثمان و ستین و تسعمائه ایلچی کاردان با تحف و هدایا فرستاده و اظهار ارادت و اخلاص می‌نمود
هر چند آن طبقه از دین بیگانه‌اند اما با شناسایی منسوبان آستان سلطنت آشیان شاهی بهمین اسلام سلاطین
المسیحیه مفتخر و مباهی بوده‌اند مرتبه دیگر در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه ایلچی بزرگ و معتبر با پنجاه نفر
ملازم هوای خدمتکار همراه داشته جهت تأکید بنیان ارادت و حسن اعتقاد و تجدید رسم و رسالت
مبینا آمده از جانب پادشاه پرتکال تحفه چند مرصع آورده بود که در دیار اسلام نظیر آنها نظر
ارباب بصیرت کمتر درآمده بود اما ایلچیان مذکور بجهت ظهور بعضی اعمال مخالف شرع
مسلمانی و عدم رواج مساجد که از نصاری بجهون صدور یافته بود منظور نظر التفات نشده و جمهور
آن حضرت رخصت انصراف نیافته بودند و در زمان جلوس نواب سکندرشان رضوان جایگاه سلطان محمد

پادشاه مرخص شده بدیار خود شتافتند

**ذکر وقایع و سوانح غریبه که در زمان دولت فلک‌قوت
ما انتهای آستان روی داده**

از وقایع غریبه زمان شاه جنت‌مکان وقوع زلزله
عظمی است در ولایت قاین خراسان که در سنه احدی و ستین و تسعمائه در نیم روز از قوی الوقت
وقوع یافت چنانچه سه هزار کس در زیر خاک مانده بنهانخانه عدم شتافتند مولانا عبدالکافی
نام قاضی آن ولایت منجم بوده که در کوه از قری جنه مسکن داشت با اهل آن قریه بجز او بوده که از او …
علی تا … کواکب امشب زلزله عظمی مقدور است احتیاط مقتضی آنست که از کوه بیرون رفته با فرزندان
شب در صحرا بوده … فرزندان بدو … ساعت زلزله واقع شده قاضی
با همه فرزندان و متعلقان در زیر خاک مانده سر تا پا به خواب شده‌اند دیگری آنکه در سنه ثمان و ستین
و تسعمائه آتشی از آسمان در جانب قطب شمالی ظاهر شده و مدت سه ماه امتداد یافت غایب شد گویند
که در زمان انس نام از … روم که معاصر … و پدر نوشیروان بود چنین علامتی در جانب قطب شمالی
ظاهر شده بود … و منظور … و بعد از آن بطریق خاکستر ذوزنبه و طاعون عظیم در روم
واقع شده و از آثار آن علامت شمرده‌اند و بعضی گویند … در سنه مذکور نیز از قطب شمالی … عظیم
واقع شد عسکری خان تاتار اراده تسخیر اروس کرده با شاهزاده … و لشکری لشکر …
ایران … پادشاه اروس که … خان اشتهار داشت بمقابله او شتافته بین الفریقین آتش حرب
بنوعی اشتعال داشت که جان چندین هزار کس از طرفین سوخته خاکستر شان بباد فنا رفت …
هجوم نموده و لشکر پادشاه شاهزاده تاتار را دستگیر کرده عسکر … تاتار منهزم
بازگشت و این صورت … نیز حکم طاعون داشت که در طرف شمالی وقوع یافت دیگری آنکه از آیات …
قاین خراسان در … سال غرب … از وقایع عجیبه روزگار … مشهور گندم از آسمان …
که خلایق جمع کرده از آن نان پخته وقوع … در شهور اثنی و ستین و تسعمائه …

قلندران پسروپا و لوتیان قلندر شعار و فقرهای بیگانه از کجا برده و در ییلاق سورلق سلطانیه بنظر انور

شاه جنت مکان درآمده و در لباس عقیدت و صورت ارادت به اعتقادی خود را بنسبه ظهور آورده و [illegible]

بآنحضرت کرده و هر چند آنحضرت خواستند که بدلایل قاطع ایشان را از این عقیده فاسده باز آورند

رجوع نکرده و مبالغه بسیار در اظهار رسانیدند و منجر بدان شد که پادشاه دین پناه از شریعت پرور در مقام

سیاست آن گروه بر آمده و سر هر یک را از ایشان بضرب چماق کوفته [illegible]

و دیگری بهمان کلمات لاطایل زبان گشوده و از آن عقیده فاسده رجوع نکردند تا جمیع قلندران از

قلندران [illegible] بسیاست رسیدند و دیگری آنکه از وقایع آخر ایام شاه جنت مکان سیاست یافتن

اجامره و اجلاف دار السلطنه تبریز است شرح این واقعه آنکه [illegible] تقی بیگ استاجلو ولد شاه [illegible]

سلطان حاکم [illegible] داروغه تبریز بود اجامره و [illegible] کوچک علاوه [illegible] او را گرفته پیش آمده [illegible] بسیار

کرده بودند داروغه [illegible] نمود و اوباش آن محله را بگرفته بقتل او [illegible] و اوباش [illegible] داروغه [illegible] او را

از [illegible] و برداشته بجهت [illegible] بر خلاف آیین شایسته ببازار برده [illegible] داروغه را [illegible]

[illegible] رنود و اوباش [illegible] آورده [illegible] اوباش [illegible]

برادر داروغه [illegible] داروغه [illegible] جدا شده و اجلاف [illegible]

بسر حد اوامر [illegible] رسانیدند چنانکه [illegible] تقی بیگ [illegible] اجلاف [illegible] خفت [illegible]

و [illegible] علاوه [illegible] در آن شورش [illegible] اجلاف هر محله و اوباش

هر کوچه [illegible] جنون [illegible] خود سری [illegible] آغاز شورش

و [illegible] که در [illegible] شهر شایع [illegible] کشته [illegible]

بستند [illegible] اوباش [illegible] تبریز بر طرف شده و در [illegible]

[illegible] کدخدایان و کلانتر [illegible]

ازو [illegible]

از پی [illegible] رنود و اوباش [illegible] رسیدند و [illegible] آن گروه در وجود آمده

[illegible] روی [illegible] نهاده [illegible] رسید [illegible] آنکه [illegible] قتل [illegible] نکردند [illegible]

[illegible] سلیمان را [illegible] روان بوده [illegible] رسانیدند [illegible] جماعت را [illegible]

[illegible] آب [illegible] یوسف بیگ [illegible]

اخراج داده [illegible] کدخدایان هر محله [illegible] نکردند [illegible]

در شهر [illegible] آمده بود که پهلوان [illegible] حضرت [illegible] محافظت کرده [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] اجامره و اجلاف [illegible] یوسف بیگ [illegible] جماعت شوریده [illegible]

شورش [illegible] و اگر [illegible] بکاران [illegible]

سهراب بیگ [illegible] تبریز [illegible] اجامره [illegible] شهر رسیده [illegible]

نیز با مردم [illegible] اجلاف [illegible] رنود و اوباش [illegible]

[illegible] کدخدایان هر محله [illegible] اوباش آن محله [illegible] طلب نمودند [illegible] کدخدایان [illegible]

آن جماعت را بدست آورده [illegible] رسانیدند [illegible] پهلوانان [illegible]

در آن واقعه [illegible] کشته [illegible] آن شورش [illegible] واقعه دیگر [illegible]

سیل عظیم [illegible] آمده تا موازی ده هزار خانه از محله [illegible] سیلاب ویران و خراب شده [illegible]

از خرابی خانه و آب [illegible] بجل [illegible] رسید واقعه دیگر آنکه در سنه [illegible]

[illegible] موازی [illegible] هزار کس [illegible] طاعون تلف شدند و [illegible] حضرت شاه جنت مکان

[illegible] وقایع [illegible] بنا بر [illegible] اخبار [illegible]

کنند [illegible] احوال [illegible] حضرت شاه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] الملک [illegible] رقم [illegible]

اکنون علم شکسته زبان در شرح واقعه غم اندوز آن یگانه زمان بر حسب کل شیء هالک

الا وجهه ناگزیر هر برنا و پیر است جامه نیلی کرده با اشک خونین سیاه و تراز داده بر صحیفه بیان می

نگارد و بتاریخ اربع و ثمانین و دو سال قبل از ارتحال آن برگزیده حضرت ذو الجلال بیماری صعب

بر مزاج شریفش طاری گشته صعوبت آن استقام و شدت آن آلام بمدت دو ماه کشیده و در اثنای

بیماری یکدو مرتبه مرض اشتداد یافته مشرف بر ارتحال گردیده و عاقبت از شفاخانه الهی شفای عاجل

کرامت گشت و در ایام بیماری شاهزادگان عظام و امرا و ارکان دولت دو گروه شده هر گروه در

امر سلطنت و پادشاهی خیالی کردند چون نواب سکندرشان را که فرزند اکبر آنحضرت بود و بجهت ضعف

باصره که چند سال بود از دیدن عاری و عاطل مانده بود مناسب ولیعهدی و ضبط مملکت ندیدند

اکثری طوایف ترکش و تراکمه بنیه استند اکثر خلایق و عوام الناس از سپاهی و رعیت بالطبع خواهان

اسمعیل میرزا بودند که چند سال بود حسب الفرمان والد عالیشان در قلعه قهقهه پای حبس بوده و از آنجا

غافل شده بودند که قدرت خالق مافوق اراده مخلوق است ع عزیز کرده حق را کسی نتواند خوار کرد مصرع

که عنقریب خلافت و پادشاهی آن حضرت تا عرش قرار خواهد گرفت حاصل امرای استاجلو که

در آن وقت رکن رکین دولت بودند و معظم ایشان در اردوی معلی مرادخان سفره چی مشهور بود

شمخال سلطان و حسن بیک یوزباشی ولد حسن بیک و پری بیک قورچی تیر و کمان و مهر بیک قورچی

و علی ایرچور باشی و الله قلی سلطان ایجک اوغلی بود از اسمعیل میرزا خوفناک بودند سلطنت شاهزاده

نامدار سلطان حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از سایر شاهزادگان بزرگتر و منظور نظر پدر والاگهر

و در پایه سریر اعلی حاضر بود اتفاق نمودند صدرالدین خان صفوی ولد معصوم بیک وکیل گرجی

والده حیدر میرزا با کل طایفه شیخاوند و جماعت گرجی که خویشان والده میرزا بودند با آن طایفه در این

امر اتفاق نمودند و با یکدیگر عهد و پیمان آوردند شاهزادگان خاصه سلطان مصطفی میرزا که در میانه ایشان بجمع

سعی برانت

نفس داشت و پیش الاغون محبت متوجه او بود و از صمیم قلب سلطنت سلطان حیدر میرزا راضی شده و در انجام

این امر اهتمام می‌نمود و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت مکان و عمده

الملک دولت ملازم بود بنا بر صلاح حال خود با شاهزاده مذکور اظهار موافقت می‌نمود و حسینقلی

خلفا روملو و امیر اصلان افشار و حمزه سلطان چاووشلو و ترکمان سلطنت اسمعیل میرزا اتفاق نموده کل

طایفه افشار و روملو و ترکمان و دیگر امرای ایشان یکدل و یکزبان بودند و از شاهزادگان نامدار سریر

عظمی شاهزاده پریخان خانم که بوفور عقل و دانش از سایر بنات مکرمه امتیاز تمام داشت و در حیات

والد معزز گرامی صاحب رای و مشورت بود و با برادران بود و محبت که در رشته همشیری مادران بود

سلطان حیدر میرزا که طالب سلطنت و پادشاهی بود و باقتضای صغر سن داشت راضی بولیعهدی

او نشده و در مشت سوم اسمعیل میرزا سعی می‌نمود و از زمره برادران که سلطان سلیمان میرزا که از او

اعیانی پریخان خانم بود و سلطان محمود میرزا که در میانه روملو بود و سلطان احمد میرزا که در میان

بود با شمخال سلطان چرکس خالوی خانم و جماعت چرکسه اقوام مادری که او خلاف سلطان حیدر میرزا

اظهار نموده باطنا بسلطنت اسمعیل میرزا اتفاق داشتند و ظاهرا سلطان حیدر میرزا بعذر و تکاپوی منسوب ساخته

غائبانه میگفتند که در طریق صوفیگری و اخلاص این خاندان مرشد کبیر زنده شده و در هیچ وقت رفتار شاه

و پادشاهی باسم دیگری کشیدن علامت نا اخلاصیست بعد از واقعه ناگزیر مرشد و پادشاه هر کس

که بحکم وصیت ولیعهد و دومی باشد و اگر بالفرض قضیه ارتحال آنحضرت قبل از آنکه یکی از فرزندان از او بولیعهدی

نصب شده باید پی اختیار روی دهد در راه و رسم ارادت و طریق صوفیگری پسر بزرگتر ولیعهد خواهد بود

و چون نواب سکندرشان سلطان محمد میرزا که ولد اکبر شاه جنت مکان است ضعف البصر است بعد از و اسمعیل میرزا

برادر اعیانی آنحضرت اکبر اولاد است و ما در طریق صوفیگری غیر از این نمی‌دانیم و حمزه شاهمیون نایب سلطان

حیدر میرزا بعذر و تکاپوی منسوب و متهم ساختند الکی بر او نام نهاده بر دور آن طایفه دور را که دند و این

زنهار که گفتگو میان هر دو فرقه بلند گشته اعاظم امرا نامدار و اعیان قزلباش در مجلس سعادت انجام

که در پایه سریر اعلی بودند جمعی جانب این طبقه و جمعی جانب طبقه اول گرفته دیگر را در حضور نواب مبارکه

همایون ساختند هر دو فرقه سخنان خشونت انگیز بمیان آمد بالجمله معالجات حکماء حاذق موافق تقدیر افتاده

بیماری نواب شاه جنت مکان روی بصحت نهاد و روز بروز آثار صحت ظاهر گشت والده پری خان خانم

باغوای و کومک مسیحه ابراهیم و امثال این مقدمات را در خلوت بعرض اقدس رسانیدند سلطان حیدر میرزا را

نسبت بوالد خاین و غدار بازنموده خاطر مبارک آنحضرت را از شاهزاده منحرف ساختند و اسمعیل

میرزا را جانب صوفی دیگر بهت و دولتخواه بازنمودند و چون در ایام نقاهت محرمان آنحضرت در پس پرده حرم

راه یافته بشرف مکالمه اشرف سرافراز گشته از اعیان قزلباش که شرح بعضی رو ملوک لب دل صحبت بود

اعتقادات را در پس پرده حرم تفصیل خاطرنشان کرده هرگاه گفت که مناسب دولت نیست که

بعد بندگان اشرف ذات شریف خود را از کنید و کمر بجانب سپستانه بمجالس شاهزاده مذکور توجه

او را رودی سعی تهمت زده عذر و نفاق کشند اما شاه جنت مکان اغراض فاسده هر دو فرقه را

بنور فراست و فطرت عالی دریافته آینه ضمیر منیرش عکس پذیر آنها گردیده و بمقتضای عقل دوراندیش عمل نموده

زبان مبارک باظهار این حکایات نکشودند بلکه آنجماعت را از اظهار اینگونه مقدمات منع کردند اما چون تیغ

زاوبیک شمشک آغاسی با شمشیر رکیش سفید طبقه قرا و اعقوز او اغوز سلطان حیدر میرزا پیوسته شدند و خلیفه الخلفا حاکم

قهقهه از اوبماق قزاداغلو و قوم قرنج راده بیگ بود از صواب دید او تکاور تنگ و نجی طرانور رسیده که سلطان

حیدر میرزا بوسیده خلیفه الخلفا نسبت باسمعیل میرزا اغوری اندیشیده دوازده نفر قورچی نفشه را تعیین نموده

که قلعه قهقهه رفته شاهزاده را بقتل رسانند این معنی موجب تقویت اسمعیل میرزا گشت و زال بیگ کرجی

که از اعیان آن طایفه و همشیره اش در سلک پردگیان سرادق سلطنت منسلک گشته بود و والده بیگ دو نفر

از شاهزادگان عالیحضرت و از غلامان سلطان حیدریان بود و همشیره در حرم خدمت شاه جنت مکان می کرد

در روزی

در روزی که قرار داده بود که آنحضرت بحمام برد اسمعیل میرزائیان اتفاق نمودند که زال بیگ از

جمله صحرام مکان است و ما سوءقیان دو و دولتخواه با زا اعتقادی بجانب اوست و میگفتند اراده کرد

که ضعف و نقاهت بر بدن بی بدیل رسیده دو لیلت با سه تولیت او بحمام رفته خدمت نماید و از

او این سیتم و طایفه کرجی و شیخاوند و استاجلو و تمامت سلطان حیدریان در آن باب متفق گشتند

و از چاپلی گفتند که از ما چه صورت روی داده که منع ما از خدمت مرجوعه میشماید بالجمله در روز که

نواب جنت مکان بحمام رفته حسینقلی خلفا روملو و امیراصلان خان افشار برجاعت

شامیون متمکن شدند و چهار نفر از کسان رموشان و طایفه روملو و افشار و غیره و تلک بقصد

با اسلحه و یراق بر در دولتخانه مبارکه جمع آمدند و جماعت کرجی و شیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان از

چهار پنج هزار نفر جمعیت نمودند و جماعت زال بیگ را پیش نهاد و همت ساختند و مستعد شدند که ایشان از

مکمل و مسلح بدرخانه آیند و احوال رو در سرزمین کلی داشت در آن شب که از جانبین این مقدمه

شنیدی یافت را تمام ونوف تعرمی در مجلس میان چپک یوز باشی بوده و از منتهی نغایت آزرده

بوده نتوانست که شما این نزاع انجام دهد و تا صباح در لشکر و اندیشه بسر برد و صباح اگرچه جمعیت بسیار کرده

بودند اما اسلحه و یراق نبسته بدستور معهود در درگاه شاهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا که

فرشته و او بدستور در پیاده استاجلو میبودند بدرخانه آمدند و در بیرون باآنکه جهلا و مفسدان علی

سخنان کنایه آمیز بسیار گفته ایشان ملتفت نگردیدند و در ایوان چهل ستون درآمدند و زبان اعتراض

میرزائیان دراز کرده حسینقلی خلفا را مخاطب ساخته گفت که این چه وضع است که در میانه قزلباش مسلکی و جدا

انجماعت را یراق پوشانیده بدرخانه آورده المرید و الحمدلله سر مبارک پادشاه و مرشد و الجمیع بسلامت

ما و شما را چه بارای آنکه بخود مرخص اسلحه پوشیم اراده باشیم و در اخفید و منافق بسیده و قدم در طریق

مخالفت نهاده و حسینقلی خلفا و اتباع او نیز سخنان زشت و خشونت آمیز بر زبان آوردند اما چون

نواب شاهزادگی تشریف حضور داشت اسمعیل میرزا بجان رنجیده غلوی شوالشه نموده نواب جنت مکانی
از مقدمات واقف گشته مصلحت در اغماض عین دانسته زال بیگ را طلب فرموده که بطریق معهود
بکلام آمده بخدمت مرجوعه مشغول باشند آن طفره مجال دم زدن نیافته بعد بری جلبت زده که مستغرق
شدند و سلطان حیدر میرزا صورت تازه یافته امیدی که از جهت مقربان وطن جان [...] شدند بعید
از آنکه صحت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر راه عرض این گونه حکایات نداده و مشوش [...]
گشت اما هرچند کار هیچ از امرای صاحب قدرت استاجلو را کجبتی ماموری ساخته [...]
سعی پیران میر شده مراد خان را به تسخیر قلعه گور نامزد فرموده روانه ساختند [...] بیگ
قورچی را حکومت ری داده روانه الضوب نمودند و چون در این سال سلطان سلیمان خان
سلطان سلیمان خان پادشاه روم متوفی شده سلطان مراد خان ولد او جلوس نموده بود
نواب جنت مکانی اراده نمودند که یکی از امرای بزرگ صاحب عقل و کیاست را بایلچیگری روم
و پرسش تعزیه سلطان سلیم و تهنیت جلوس سلطان مراد خان بفرستند در اول حال حسین بیگ
یوزباشی را بدین خدمت نامزد فرمودند سلطان حیدر میرزا از این حال تعرض نمودند که عرض نواب جنت
مکانی از فرستادن او تفرقه نمودن امرای استاجلوست که اعوان و انصار شاهزاده بودند
حسین بیک را اغوا نمودن که در رفتن روم معذرت گوید و او بجا آورد [...] تمسک جسته عرض کرد که جهت
صحت ذات مبارک اشرف نذر کرده ام که بزیارت امام ثامن ضامن بمشهد مقدس روم چون
بر عمر اعتمادی نیست امیدوارم که رخصت زیارت ارزانی دارند و بدین بهانه در رفتن معذرت خواست نواب
اشرف عذر پذیرفته محمدیخان تخماق حاکم چخور سعد را که او نیز امرای معتبر استاجلو بود بدین خدمت
فرستادن و حسین بیگ در رفتن مشهد بود با همه آنکه مبادا در زمان غیبت او صورتی که مراد سلطان حیدر
روی نماید بتغافل ورزیده نواب جنت مکان نیز پرده پوشی فرموده از این مقوله حرفی اظهار نکردند

و شاه را به دستور معهود شب و روز مونس بوده رفته رفته عزت و اعتبارش می افزود و چون نظر
سلطان استاجلو به نواب سلطان مصطفی میرزا فوت شده بود و دیگری وا اتالیقی شاهزاده بابات
الکا نظر سلطان بجهت بیک تعلق یافت و او در ساعت مسعود میرزا را بمنزل آورده جشن ملوکانه آراست
و پیشکش و پای انداز لایق کشیده شاهزادگان نامدار که حسب الامر اعلی بپرسش نواب شاهزاده بدانجا
تهنیت [...] حسین بیک آمدند یکان یکان را پیشکشهای لایق کشیده فی الجمله آتش فتنه و نزاع [...]
و گفتگوی هر دو فریق در درگاه معلی تسکین یافت تا اول سال دیگر حضرت شاه جنت مکانی بکام مرادخانی
و اقبال کامیاب دولت بودند تا آنکه در سنه سیچقان ئیل مطابق اربع و ثمانین و تسعمایه که دو ماه از سال
گذشته بود اندک عارضه عارض ذات مبارک گردیده و در حمام نوره بعضی از اسافل بدن را
سوزانیده مجروح ساخت و وجع در جسم بهم رسیده روز بروز سرایت کرد و اطبای حاذق بمعالجه
و مداوا پرداخته ولی آنکه احدی را گمان بیماری و مرگ وی نبود [...] شب
چهاردهم شهر صفر مزاج وهاج از جاده اعتدال منحرف گشته آثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و ضعف
مستولی گشته شاهزادگان نامدار تا نصف شب در خدمت پدر بزرگوار بودند همه را مرخص فرمودند که بجای
خود روند که مرا تشویشی چنان نیست شاهزادگان سوی سلطان حیدر میرزا که توقف نمود همگی متفرق شدند در [...]
توقف او دو قول است یکی آنکه حضرت شاه جنت مکان سلطان حیدر را استثنی ساخت و بتوقف امر فرمود و در روایت
دیگر آنکه والده اش بطلبه آنکه مبادا بعد از وقوع واقعه بلیه در بیرون از اعادی و اضداد گزندی بفرزند ارجمندش
رسد و دولتی نصیب که ماصدق و من دخله کان آمنا باو گفت که حال پدر بزرگوار دیگرگون شده و احوال [...]
دارد که امشب ودیعت حیات بقابض ارواح سپارد تو که طالب سلطنت جانشین پدری تخت پادشاهی را
گذاشته کجا میروی مناسب آنست که در دولتخانه توقف نمائی و چون قضیه ناگزیر بوقوع انجامد تاج بر سر نهاده
در ایوان مبارک چهل ستون بر روی تاج بجهت همایون جلوس نمایی و چون مفاتیح قورخانه و خزانه [...] در دست [...]

چشم بر زخارف دنیوی واز ندا ابواب حسرات کشوده بود پادشاه و خورجیان واعیان دولت را
بعطایای ارجمند محظوظ و بهره مند گردانید و اخوان و انصار که به دولتخانه مبارکه جمع آمدند و جلوس همایون
بر تخت پادشاهی شاه به خلائق کرد و اسمعیل میرزا بیاتا که با نفاد دولتشان از دو امر مقصود [illegible]
بجز اطاعت چاره نداشتند و هرکس در آمدن و پای بوس تخلف ورزد دیگرا و سزا رسانی [illegible]
رای والده موافق آمد توقف نمود و در نصف شب آثار ارتحال بر بشره همایون ظاهر گشته صبح روز
طایر روح پر فتوحش کاتب قدس پرواز نمود و در روضات جنان آشیان گرفت و [illegible]
که واقعه عظیمه روی نمود و ما ایهام ملهم غیب تاریخ موافق آمد کورشش بر نور تر تاریخ است عهد ذات
سلطنت از وقوع این مصیبت جانسوز جامه صبوری چاک کرده بفغان و زاری در آمدند و [illegible]
در ماتم آن شاهنشاه معظم لباس سوکواری در بر کرده و چون شب ظلمانی سیاه پوش شد عالم دیگرگون
گشته خلایق در ورطه قلق و اضطراب افتادند و جمعیت و اعتبار پراکندگی یافته خاطرها پریشان کردید
و چراغ دودمان که آفتاب [illegible] در پرده کسوف نهان کردید که عالمیان از فیض تربیت عاطفتش کامیاب
و از عواطف و عاطفت بودند و قمر طلعت سر از مطلع خسروی کشید که از پرتو رای منیرش جهان آسایش
روشن بود و اوصاف حمیده آن یگانه دوران بیرون از حیز بیان است هرچند در صدد [illegible]
بر زبان خامه بیان گذشت در اینمقام نیز ادای شمه از صفات پسندیده آن قدسی صفات نمودن [illegible]
حاصل آنحضرت را در ایام جهانبانی هرگاه از شاغل مهام سلطنت و کشورستانی فراغی حاصل شدی اوقات شریف
بانتظام مهمات انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی و در ترویج شریعت غرا و تعظیم علما و اکرام
ارباب زهد و صلاح و اصحاب تقوی و رونق و رواج مساجد و مدارس و بقاع خیر [illegible]
توجه مبذول داشته پیوسته بامر معروف و نهی منکر نصب العین ضمیر انورش بود و چنانچه از نیت [illegible]
اعتقاد در عنفوان جوانی و اوان نشو و جوانی [illegible] بتوفیقات آسمانی بتوبه و انابت [illegible]

درسنه

در سنه تسع وثلثین وتسعمایه که نه سال از جلوس همایونش گذشته بیست ساله بود زبان
بیان بکلمه طیبه توبوا الی الله گویا ساخت عن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه کرد و جمیع
رایج بودند که هرگز نقش توبه بیرامن خاطر شریفش نگردیده و وجوه شرعی از شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف
از دفاتر اخراج کردند رفته رفته جمیع امرا و اعیان طوایف قزلباش بموافقت آنحضرت توبه نمودند
و در سنه ثلث و ستین و تسعمایه امرا عظام و علما ذوالاعتبار اقبال از مناهی گذشته [illegible]
ممالک و بلاد از ارتکاب امور نامشروع ممنوع شدند از غرایب حالات توبتاً نصوحاً موافق
تاریخ آمد نظم سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل • بوکند داد و توبه خیل سپاه دین را • تاریخ
توبه داون شد توبتاً نصوحاً • سر الحقیقت این منکر مباش این را • بالجمله در زمان دولت همایون آنحضرت
خلایق و عباد الله تقوی و پرهیزکاری شیوه و شعار خود گردانیده بطاعات و عبادات
میگذرانیدند و در امر معروف و نهی منکر نوعی مبالغه فرموده که قصه خوانان و معرکه آرایان از امور
که در روش به لهو و لعب باشد ممنوع گشتند پانصد تومان تریاک فاروق که در سرکار خاصه شریفه موجود
بود [illegible] در آب روان حل کردند و آنحضرت بنذرات و مبرات راغب بوده بجهت مولود
از حضرات چهارده معصوم علیهم السلام مبلغی معین نذر فرموده بودند که هر ساله وجه مولود [illegible]
یک طبقه از سادات عظام [illegible] میدادند که در میانه ایشان قسمت شود و در اکثر بلاد [illegible]
اعظم و شهرهای معتبر ایران تصدق تعیین نموده بفقرا و مساکین [illegible]
در بلاد شیعه تخصیص مشهد مقدس معلی و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد [illegible]
ذکور و چهل نفر از اناث را میداده و ملبوس ما یحتاج تعیین نموده و معلم و معلمه شیعه مذهب پرهیزکار
و خدمتکاران صلاحیت شعار قرار داده و تربیت میکردند و در سن تمیز هر کدام را با دیگری تزویج [illegible]
در عوض می آوردند و تصدقات که بر رعایا و ممالک و [illegible] داده و اولا وجوه [illegible]

شوری است که از زمان سلاطین ماضیه اسمی از باشه از آنجا ر[illegible] مستولی شده و دون باید یافت شد

و هر ساله موازی سی هزار تومان شاهی عراق بحصول می پیوست و روی (؟) ... که حضرت صاحب الزمان

صلوات الله الرحمن را دیده بودند و در عالم رؤیا باشاره به اجتنبی شده بود و در سال شصت و سبعین

و تسعمایه تجار و تحرزه دین بخشیده و تمغاچیان از ممالک برطرف شدند و آثاری از وجوه تمغا

اثر نماند رشحات پرآن واقعی که در روزنامچه تقیچی ارقام تمغا ثبت مال محرفه و مواشی و مراعی اکثر ممالک

محال شد و همچنین رعایا مقرر کرده از وفا ... اخراج نمودند از برکت حسن اعمال زمان دولتش تخفیف و

و چهار سال سلطنت کرده در عهد همایونش سپاهی و رعیت کامیاب و آسوده و عافیت بودند جمیع

مهمات کارخانه سلطنت را نظامی و انتظامی داده بودند که اهالی ایران در عرصه ایران جهت نبات طبع

وقار و دانش بودند و قانون تمام رتبه که آن مبانی جهانبانی شصت و چهار سال و شش ماه و دو سه

دانش روز سر پرآرای ملک ایران بود سادات و علما و اکثر اعیان ملک از صدق اخلاق در روز

این واقعه عزا از در جیب و خویش لرزان و از مصیبت جگر سوز مبتلای حیرت شده پریشان گردیدند

گویا عالم دگرگون گشته علامات روز محشر در میانه خلایق پدید آمده است از امتداد زمان سلطنت

آنحضرت در بلاد عجم کسی قرب بیست پادشاه که در شش و نه ماه ... بود از سلاطین عالم نامی شنیده و بغیر از آنحضرت

پادشاهی ندیده بودند ان واقعه عظیمه بر جامه خلایق بغایت دشوار است علمای اعلام و اعیان کرام خصوصا

بر سید حسین مجتهد جبل عاملی حسب الصلاح امرا به دفن نعش مبارکه آمده جسد مطهرش را با آیین شایسته و ترتیب

غسل داده در یورت بسته و اتی که ما بین بقعه حرم و دیوان خانه بود بامانت گذاشته شد در زمان

سلطنت اسمعیل میرزا بنوعی که در طی احوال او مرقوم شد نعش مقدس بمشهد مقدس معلی بیکرده و در روضه

خلد آسای رضویه مدفون شد از آثار رشد او به روی بلده طهران و باروی مشهد مقدس معلی

گردانیدن گنبد مبارک امام حسن و الاشن و بیبل ... گرسنه و عمارات و دو مرتبه مبارکه قزوین

امشاه قمیشه بنیروزی ... کسیر تعهد سلام بعد از ... الله علی ... باد ... جهار سال

و عمارات متعدد و چهار پنچر بازار و باغ ارم نامی موسوم بسعادت آباد و دارالسلطنه تبریز

که از نتایج حسن اعتقاد و نشر تخیرات ایشان پشت طلبین و حامی من یوم القیوم الحساب بامسوبان خاندان

رسالت و ولایت مشهور بوده و با آن برگزیدگان درگاه آله در ایام جهان بنیم و جلوه گری و اکثر

نا گزیر و اقعه نویس است که اسامی اولاد و امجاد آنحضرت ... شاهزادگان حیدر میرزاده و اعاظم امرا و ارکان دولت

و بزرگان هر طایفه که در سلک ارتجال انتظام بخش ممالک ایران بودند در رشته تحریر کشیده که چون اکثر

بنقریبات بر زبان قلم مسکند رود و طالبان احادیث و اخبار را اطلاع بر احوال ایشان حاصل گردد و

سوا ... شاهزادگان و ... و احوال اولاد و اعقاب نامدار حضرت شاه جنت مکان علیه الرحمه

علیه الرحمه ... شاهزادگان گرامی صفوی نژاد و صبیه ذکور نزاد گان گرامی نامی و برادر زادها که در حیات ان حضرت

در رتبه جهود و در ظل عاطفت آنحضرت کامیاب دولت و عزت بودند سی و چند نفر بوده پسر و دو دختر زاده

دختر سوی چند نفری که در زمان جلوه آنحضرت کسوت حیات پوشیده و رخت هستی بر بستر تراب کشیده اند

و ذکر آنها متضمن فایده نیست بیست و دو نفر پسر و صبیه نفر اول اولاد بزرگ شاهزاده سلطان محمد میرزا

چون تاریخ تولد شاهزادگان کامکار رسوم شاهزاده نامدار که مرتبه فرمانروایی یافته بتفصیل بنظر

رسیده و شرح آن از نشاه و سالهای ایشان و مفاخر اطوار حمیده و احوال زکیه مرقوم کلک بیان میگردد بالجمله

ولادت آنحضرت در شهور سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه که دو سال از جلوس همایون شاه جنت مکان گذشته بود

از بطن حضرت مهد علیا سلطانم بیگم بنت موسی سلطان موصلو ترکمان که از امرای بزرگ بایندریه بود و اتفاق افتاده

فرزند شاه و طهماسب اول محمد آمده تاریخ این مولد کرامت که باسم سامی موسوم و ملقب است ... شد

گشت و در زمان ارتحال والد عفران مآل چهل و شش ساله بود و سلطنت دار مرز اسلام از رعایت محمد خان

شرف الدین اوغلی تکلو و امیر الامرا کرده و آنحضرت در دارالسلطنه هرات ... فرمان روایی ملک

بایفشه محمد خان مشغول خدمت آن نواب و در ایام دولت بوده و چند سال در دارالسلطنه مذکور بحکومت

جاریه زده و بدین میکرده ... بعدا فریدون ... از ...

بسر زاده و دختر ...

در تاریخ سنه ثلث و اربعین و تسعمایه آنحضرت نشسته بود ...

و کامرانی و اکتساب فضایل و کمالات روزگار گذرانید و از جمیع علوم متداوله خبیر و آگاه
بود و بفهم و فراست و جود و سخا و لطف و همت عالی داشت که حاصل کرور کان در نظر همتش با خاک یکسان
می‌نمود و گاهی بنظم اشعار زبان گشوده فهمی تخلص میکرد و هزل و مطایبه و شکفته طبعی شیوه و شعار مرضیه
او بود و هرگز اندوه و ملال بر صحیفهٔ خیالش رقم نگاشته بعد از آنکه حضرت شاه جنت‌مکان را خروج دید آن
در اصداف خلافت و شهریاری دری [illegible] اختیاری اعنی فرزند ارجمند سعادت پیوند
غایب گشته او را در سنه ثلث و ستین و تسعمایه بسرکار اعلی طلب فرموده اسمعیل میرزا برادر اعیانی
آنحضرت را همراه فرستادند و بعد از اندک زمانی بنا بر بعضی مصالح ملکی و حرکات ناملایم که
موافق مزاج اقدس نبود او را طلب نمودند و بقلعهٔ قهقهه فرستادند و دیگر باره نواب شاهزاده
آن منصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از [illegible] معصوم بیگ با توجه [illegible] امرا و عساکر
او مامور گشته بود چنانچه در طی تحریر آن احوال سمت گذارش یافته تفصیل مذکور به نواب شاهزاده
حسب الامر باتفاق فرزند ارجمند سلطان حسن میرزا بپایهٔ سریر اعلی آمده بعد از تجدید عهد ملاقات
رخصت انصراف یافته شاهقلی سلطان [illegible] استاجلو لله و امیر الامرا گردید و در آن ایام آنحضرت
در هرات [illegible] گشته در معالجه مشغول می‌بودند [illegible] حاذق دعوی معالجه می‌نمودند
و آنحضرت متحمل شداید آن امر شده رفته رفته آن ضعف قوت گرفت و نقص تمام در باصره پدید آمد و میانه
آنحضرت و شاهقلی سلطان [illegible] غبار نقاری ارتفاع یافته [illegible]
شاه جنت‌مکان بنا بر مراعات خاطر [illegible] فرزند ارجمند آنحضرت را بدار الملک شیراز فرستاده و از فرزندان
گرامیش سلطان حسن میرزا را [illegible] قرة العین [illegible] سلطنت و اقبال شاهزادهٔ بلند قدر
اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] والد ماجد بسلطنت ملک خراسان موسوم گردانیدند و آنحضرت
حسب الفرمان همایون [illegible] سلطنت [illegible] گذاشته خود با سایر فرزندان کامکار روانهٔ

شیراز شدند در دار الملک مظفری قدم بر بساط سروری نهاده و ولی سلطان قبچاقچی اغلی ذو القدر لله
و در رتق و فتق مهمات گشت و آنحضرت [illegible] گاه در آن خطهٔ فرح بخش دلکش رحل اقامت انداخته روزگار
می‌گذرانیدند تا آنکه بعد از ارتحال حضرت شاه جنت‌مکان ایام سلطنت اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] و دیگر باقتضای قضا و قدر اسمعیل میرزا روی داد و آنحضرت [illegible] بلند پروازی
چنانچه در محل خود [illegible] فرزندان آنحضرت [illegible] اول سلطان حمزه میرزا که از صبیهٔ [illegible]
سیفی حسینی که از امرای [illegible] بود [illegible] جهان بود [illegible] تاریخ ولادتش بنظر رسیده اما
در حین ارتحال شاه جنت بارگاه در مازندران اقامت داشت [illegible] مغفور صاحب طبع بود
این رباعی از [illegible] خاطر عاطرش طلوع نموده رباعی [illegible] برخیزد ازو [illegible] ازو
[illegible] پیاله [illegible] گر خاک شود پیاله میروید ازو. در زمان سلطنت عمش اسمعیل میرزا [illegible]
شهادت یافت شرح آن بتفصیل در [illegible] حالات زمان دولت اسمعیل میرزا تحریر یافته دوم شاهزاده
عالیقدر سلطان محمد میرزا که از نواب مریم‌شان مهد علیا [illegible] النساء بیگم صبیهٔ میر عبد الله خان والی
مازندران متولد شده و در آن وقت ده ساله و با پدر عالیشان در دار الملک شیراز بود و در زمان سلطنت
نواب سکندرشان سمت وکالت و رتبه ولیعهدی یافت و قریب به ده سال ایام جهانبانی [illegible]
در خدمت والد معزز و گرامی [illegible] منصب امور دولت بود تا آنکه از کجروی فلک کجرفتار [illegible]
[illegible] درجه شهادت یافت چنانچه در طی قضایای زمان دولت پدر بزرگوارش مرقوم کلک
بیان می‌گردد سیم شاهزادهٔ عالیشان اعنی حضرت ظل اللهی شاه عباس بهادر خان که از نواب مریم‌شان مهد علیا
متولد گشته میلاد با سعادت آن نوباوهٔ گلشن سعادت و اقبال و برگزیده [illegible] بتاریخ شب
دوشنبه غرهٔ شهر رمضان المبارک [illegible] مطابق سنه ثمان و سبعین و تسعمایه
در دار السلطنه هرات بطالع سنبله روی داد و [illegible] آفتاب عالمتاب [illegible] جاه و جلال طالع شد که

[illegible]

وبعضا [illegible] و تسعمایه

عالم ظلمت را بنور طلعت همایونی روشن ساخت مجسته اختری از مطلع اقبال درخشان گشت که بر عالمیان
پرتو رافت و احسان انداخت و مهیبان اختری از مطلع اقبال درخشان گشت که بر عالمیان پرتو رافت
آسمان ازان مولود فرخنده و رود و جهانیان را نشوه امن و امان داده و فرمان بر ایشان و قدر ابواب
دشاد کامی بر روی روزگار رسالت فراخ شوند الله بزیج دولت ارجمند فیروز بر آمد آفتاب عالم افروز • فروزان گشت
از لطف مالک • همایون اختری از برج شاهی کز انوارش زمانه روشنی یافت فروغش جبین سعادت تافت از آن طالع فرخنده
مطالع سر برج امید عالمیان چون خورشید پروین بارور و از سحاب لطف کرم عطارد دست صحایف آمال جهانیان
بارقام زرین فام عدل و احسان مزین و محرر گردید از نوادر وقایع و اتفاقات غریبه که از وقت تولد تا
هنگام عروج بمعارج سلطنت و فرمانروایی قرین حال فرخنده مآل آنحضرت بوده یکی آنست که عورت فاضله
خدمت رضاع و پرستاری آن قره باصره اقبال سرافرازی یافت پی آنکه در آن عهد فرزندی از او تولد
نموده شیر در پستان داشته باشد بر سبیل تفقد و مهربانی پستان در دهان مبارک آنحضرت نهاده در هنگام مکیدن
بفرمان الهی و حکمت بالغه نامتناهی شیر از پستان آن قابله محترمه فوران آمده آن گوهر کامکار شیر
تمام نوشیده و بعد از ظهور این امر غریب از خوارق عادات آن عفیفه بسعادت تنزیل خدمت رضاع
آن مولود گرامی گشت و چون از نوادر وقایع و حالات عجیبه غریبه بود سوانح نگار تحریر آن پرداخت خردمند دقیقه
رس داند که از صفوت نژادی که چنین کارهای شگرف در امور دنیوی و دینی در ذات اقدس همایونش ودیعت نهاده
قدرت ایزدی و دست پرورد مشیت کارگاه قضا و قدر باشند مثال این شگفت و چه دور [illegible]
نامداران گرامی گوهر دریای خلافت و کامکاری کمینه الطرفین است که از جانب پدر و آبا [illegible] و والده
سپهر [illegible] سیادت و ولایت و در دو طرف منتهی بدان سلطنت و خلافت است زیرا که جد پدری و [illegible]
آنحضرت از ارباب سلوک و اهل الله و برگزیده کاملان درگاه الله اند و بیمن مواهب عظمی ارث بر شاهزادگان
و فرمانروایان سلسله علیه صفویه صفت و برتری در جهانداری و سلطنت صوری و معنوی سربلندی دارد و هم والد

امور [illegible]

این مجسته

این مجسته گوهر اکلیل سلطنت و کامکاری نواب سکندر شان ابو الفتح سلطان محمد پادشاه والده آنحضرت
شاه بیگم جنت مکان علیین آشیان است که از غایت رفعت شان و اعتلای مکان و علو نسب و سمو حسب
از اوصاف و ستایش جهان و مدحت سرایان بالاتر است [illegible] و نسب شریف آن خاقان جنت نشان
سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق و الدین [illegible] معانی عالیه [illegible] است
وانتساب آن عارف ربانی بدودمان رسالت و امامت نبوی است که در صدر این نسخه شریفه مرقوم قلم وقایع
رقم گردیده و والده ماجده [illegible] عظمی بانوی کبری مهد علیا فخر النساء بیگم صبیه [illegible] سیادت و سلطنت
پناه میر عبدالله خان والی مازندران است که از نژاد سادات عمران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ است یعنی
که میر عبدالله خان بن سلطان محمود بن میر عبدالکریم بن میر عبدالله بن میر عبدالکریم بن سید محمد بن سید مرتضی
بن سید علی بن سید کمال الدین [illegible] بن امیر [illegible] و در [illegible] چنانچه در کتب تواریخ
مسطور است مرقوم گردیده [illegible] که در تاریخ جهان آرا مسطور است از [illegible]
و انتساب امام الساجدین و زینة العابدین حضرت امام زین العابدین علیه السلام بالجمله آنجناب بعنوان [illegible]
از اجله سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت صوری و معنوی و عارج معارج مقامات علوی و سفلی
و کاشف [illegible] اوایل حال توفیق الهی [illegible] هوای نفس کوتاه کرده و
قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاده و بعد از اعتلا بمدارج مقامات عالیه چون [illegible]
ممالک طبرستان و [illegible] حال زیر دستان آن ولایت بحسن توجه آن عارف معارف ربانی حواله شده
بود برحسب تقدیر [illegible] و در آن دیار [illegible]
مرجع خواص و عوام آنملک گشته و والی آنولایت [illegible] که از طبقه [illegible] بود و بعد از آنکه در سلک
ارباب ارادت آنحضرت در آمده بود از غلو مریدان و ازدحام خلایق اندیشه [illegible] با آنجناب سر
مقام عناد در آمده [illegible] از اشرار بر سر خانقاه سید رفت و [illegible]

وقوع مسائل بر آنجناب واجب گشته در مقام مدافعه در آمده از تقدیرات ایزدی ارشد قضا کشاد
یافته بر مقتضای اسباب رسیده بقتل آمد و آنجناب بظفر و نصرت اختصاص یافته و در آن باب ملک
موروث را تسخیر کرده سلطنت صوری را با خلافت معنوی جمع کرده و تفصیل احوال خجسته مآل آنحضرت به تعیین
که سید ظهیر الدین مولف تاریخ طبرستان مفصلا در رشته تحریر کشیده و مجملی از آن در تاریخ حبیب السیر
نیز مسطور است چون تحریر آنها موجب اطناب بود و کلک سخن پرداز از آن باز مانده شروع در مقصود
که شرح ولادت با سعادت حضرت اعلی شاهی ظل الهی است نمود و بالجمله آبا و اجداد آن مغفورات
و عفت و قباب مهد علیا پدر بر پدر در دیار طبرستان والی فرمان روا بوده اند چون ولادت
خجسته آن نور پرور والی در دار السلطنه هرات روی داده و انوار سلطنت و کامکاری از ناصیه
همایونش ظاهر و لمعات خلافت و جهانبانی از اسره جبینش ظاهر و لامع بود و چون منجمان دانشور ولمعات خلافت و...
و اخترشناسان تحقیق کرده که در آن هنگام در دار السلطنه مذکور بوده اند خصوصا مولانا محمد
هروی از زایچه طالع فرخنده و مطالع آن اختر برج اقبال معلوم نموده خبر داده بودند که عنقریب آنحضرت
برتبه والای فرماندهی رسیده و آفتاب دولتش از افق سعادت طالع گشته پرتو عدالتش فیض بخش
عالم و عالمیان خواهد بود و کافه خلایق در سایه رافت و احسانش خواهند آسود و شعرای بلاغت گستر
تاریخ آن مولد گرامی را پادشاه هفت اقلیم یافته بدین طریق در رشته نظم کشیده اند **قطعه** نونهال چمن
پادشاهی • که از او جهان گشت منتظم • سال مولود وی از کلک قضا • چون رقم کرد هی طبع سلیم • ناگهان از پی
تاریخش گفت • هاتفی پادشاه هفت اقلیم • بعد از طلوع آن نیر اقبال تولد آن والا گهر را والد نامدارش بحضرت
پدر بزرگوار عرض نمود که در تعیین اسم اسامی گرامیش بآنچه رای شهریار قرار گرفته اشاره فرمایند که بآن اسم
موسوم گردد و اتفاقا در آن روز که عریضه نواب سکندر شأن بنظر خجسته اثر حضرت شاه جنت مکان رسیده
با الهام آسمانی گهر این بیت بر زبان الهام بیان مبارک جاری گشته که عباس علی شیر غازی

سرور حضرت شاه غازی و در حین ورود عریضه تیر این بیت منذکر بوده بعد از اطلاع بر مضمون مسرت
مشحون عریضه اظهار بشارت و فرحی بی اندازه فرموده و اسم سامی آن مظهر صفات جلال
بر عباس قرار داده و چون مقرر بود که هر یک از شاهزادگان که از کتم عدم قدم بعرصه وجود
قالیچه و یراق مهد از خزانه عامره شفقت حضرت شاه جنت مکان بجهة آن سرور بارگاه سلطنت
و شهریاری قالیچه مبارک که در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه در زیر آنحضرت گسترده
شده بود و یراق مهد فرستادند و همانا بنور فراست و ارشاد که ذات حمیده و صفاتش دال بر معرفت
بوده دریافته بودند که عنقریب آن درّ برج عظمت و بزرگواری مسند آرای تخت شاهی و جهانبانی
و پادشاهی خواهد بود و روزی چند باشد که آفتاب دولتش از مشرق جاه و جلال طالع گشته پرتو
بر آن مفتاح فرح بخش و الوان کیوان شان انداخته گلشن همیشه بهار این دولت روزافزون
بیاری تربیت نزهت و طراوت خواهد بود و پژمردگی که از نوایب فتن و شتوی سلطنت و کامکاری
راه یافته باشد بزلال تیغ آبدار طراوت ایام بهار داده و نیروی دولت مساعدت آسمانی
رای و فطانت ضمیر و قوت عقل و حسن تدبیر سزای بدخواهان و بدکاران در کنارشان خواهد نهاد
مجملا از حین رضاع تا زمان سلطنت و فرمانروایی آثار و علامات و انشا را عظیمه که هر یک مشعر بر آن
که آنحضرت بمرتبه سلطنت و فرمانروایی اثر و علامات و انشا زیاده خواهد رسید ظاهر است از آنجمله یک دو
امر غریب خارق عادت که از حضرت شاه جنت مکان منقول است و از راویان صحیح القول ثقه استماع شده
بنا بر مناسبت مقام و انتظام مدارج معنوی آن والا مقام از طول کلام تقید نشده در این صحیفه مرقوم میگردد
یکی آنست که قبل از آنکه خبر فرخنده اثر تولد آن نوباوه دوحه دولت و اقبال بسمع علیه عالیه جاه و جلال
رسد حضرت شاه جنت مکان نواب سلطان حسن میرزا را در خلال آن که در خدمت جد بزرگوار
بود بمطالب فرموده اند که امروز قاصدی از دار السلطنه هرات میرسد و نیکو خبری خواهد آورد

موجب روشنایی دیده و ماه و تو خواهد بود بعد از آن قاصد رسید و مژده تولد آنحضرت آورد
چنانچه مذکور شد دیگری آنکه یکی از قورچیان عظام چند سال بعد از ولادت با سعادت آن شهزاده
عالیمنزلت حسب الامر بدار السلطنه هرات رفته بود و عود نموده حضرت شاه جنت مکان از وی تجسس حالات
و شمایل صوری آن حمیده صفات مینموده همانا آن شخص از نارسایی عرض و عدم دریافت شمایل آنحضرت
بیان کرد باید و شد بیان نموده حضرت شاه دین‌پناه با حدت مزاج فرموده اند که [illegible] از خال آن
مهر چهر آن قرة العین چراغ افروز این دودمان کرامت نشان خواهد بود و این چه کرامت [illegible]
شیر غازی سرو قد لشکر حجازی که در فوق تحریر یافته در آنوقت بر زبان مبارک گذشته [illegible]
بچه بر زبان گهرفشان آن برگزیده درگاه آله جاری گشته بود و بمنصه ظهور آمده از رموز و چندین شهزاده
عالیمنزلت این دودمان که هر یک استعداد و شایستگی سلطنت عالی داشته تشریف این مرتبه بلند [illegible]
خاصیت آن سرو جویبار خلافت داشته آمده مدارج کمالات صوری و معنوی آن مولود گرامی با حسن وجهی
جلوه ظهور نموده چه چند خوبی در صادرات احوال گرامی آن فرخنده مآل موجب طول کلام است و سخن
بکشد اما فقره از مبادی احوال آنحضرت و باعث تفویض [illegible] ملک خراسان و [illegible] آن گرامی گوهر
در دار السلطنه هرات لازم دید که در [illegible] گشته کلک سخن پرداز گرداند بر عقلا و [illegible] پرور
کالشمس الشارق من السماء ظاهر و هویداست که هرگاه از دیوان رفیع الارکان تؤتی الملك من
تشاء و تعز من تشاء منصب والای سلطنت و کامکاری بنام سامی صاحب دولتی [illegible] تقدیر گردد
اگرچه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شداید و محن در حال آن صاحب اقبال میگردد که هر یک از آنها
در نظر ظاهربینان عالم کون موجب قطع تعلقات روحانی اما مقتضای حکمت بالغه [illegible]
ذات مقدس ساحت آن برگزیده [illegible] حوادث [illegible] موجب [illegible] صاحب
عز و ان روزگار گردد و عاقبة الامر بر دور اندیشان عالم [illegible] صورت ظهوری یابد که در آن

قضایا

قضایا کرامت بوده هزاران حکمت علمی و مصالح ملکی ودیعت داده و قدرت ازلیت وجود گرامی [illegible]
که مشتمل بر جمیع [illegible] آگاهی باشد از آسیب دهر و کید و عدو [illegible] محفوظ و مصون [illegible] اگر
تیغ عالم گیر [illegible] عرض از تمهید این مقدمات صورت احوال گرامی حضرت شاه
ظل الهی [illegible] فرمانروایان والا شکوه در مبادی حال تحمل حوادث روزگار دیده و عاقبت [illegible]
اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال پای بر معارج سروری نهاده و بمطالب [illegible] فایز
گشته اند اما از بدو فطرت و ابتدا خلقت که وجود گرامی [illegible] بتشریف کرامت و لقد کرمنا
بنی آدم سرافراز و بخطاب بلاارتیاب انا جعلناك خلیفة فی الارض ممتاز گشته [illegible]
سامی سلاطین کامکار بتاج وهاج خلافت و بختیاری زیب و زینت پذیرفته [illegible]
طفولیت تا عروج بر معارج دولت آنحضرت را از حوادث روزگار و قصد اضداد و کید اعادی
و عذر مرام [illegible] سفاهت پیشه [illegible] روی داده و تعب و تشویشات مالا تعد ولا تحصی
ایام کشورستانی و [illegible] ملک کبری و انتظام بخشی امور عالم گشته [illegible] از کشورگشایان والا
روی نداده و چنانچه [illegible] از آنها در ذیل این دفتر هر یک [illegible] جای گذارش خواهد یافت
که [illegible] بالطفال [illegible] الایام است چه اگر [illegible] در بدایت حال و ایام
[illegible] گشته بود و [illegible] حال [illegible] آنحضرت گشته
جد [illegible] احوال بطریق اجمال آنکه در دار السلطنه هرات [illegible] نواب [illegible]
ابو [illegible] سلطان محمد میرزا [illegible] آنحضرت که والی آن ولایت بود و شاهقلی سلطان [illegible] میرزا
[illegible] آمده از سلوک [illegible] با پایه سریر اعلی [illegible]
حضرت شاه [illegible] جنت مکان [illegible] و [illegible]
[illegible] که شهزاده [illegible] ارکان سلطان حسین میرزا که با نواب [illegible] شاه [illegible] برادر

و شاهزاده جم قدر [illegible] سمی عم [illegible] حضرت [illegible]

اعیانی و در آن وقت هشت ساله بود و بجای پدر در دار السلطنه هرات منصب نموده و والده عالیشان را که
ممالک مظفری به دار الملک شیراز فرستاده حکم قضا جریان بجانب ممت درود و عرضه در یافت نواب
میرزا و هم محترم او بعد از وصول فرمان قضا جریان اظهار بشاشت و شادکامی کردند اما از کمال اشتیاق
فرزند دلبسته خود و سلطان حسن میرزا طاقت تمام و بست داده و جدای از آن قرة العین بر ایشان صعب دشوار
بود و دیگر باره عرضه داشت فرستاده استدعا نمودند که چون آن فرزند ارجمند جا در دیده ایشان الفت تمام
دارد جدا شود و تحمل کناب فرقت و جدایی نیاورده و اقوال [illegible] بر وعلیه کرده هم فرزند باشند و والده ایشان
آورند کامی نمی‌توانند کرد و قرة العین سلطنت عباسی چون هنوز طفل رضیع است و بجز والده با کسی انس و الفت ندارد
اگر او در شیراز بوده باشد او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا در مرافقت پدر و مادر بشیراز آید
چون اعلحضرت شاه جنت مکان برضای خاطر نواب میرزا مقید بودند این مسئول درجه قبول یافته حکم
بود بر جمله منفاد پیوست و نواب سکندرشان نواب اعلی شاهی را در هرات گذاشته خود با سایر
فرزندان متوجه شیراز شدند چنانچه در فوق تحریر یافت و از زمان آن نوباوه گلشن اقبال در هرات
که ممالک و سلاطین نافذ فرمان است و در پیشانی آن عالی گوهر [illegible] نمودند که عنقریب آن نهال چمن آرای
سلطنت و کامکاری در ریاض اقبال نشو و نما یافته ثمره مراد بار ور و کامیاب دولت خواهد شد چون حضرت
شاه جنت مکان نیز از عهد صبی حسب الفرمان خاقان سلیمان شان والد عالیشان بسلطنت خراسان
موسوم گشته در آن بلده طیبه نشو و نما یافته و عاقبت در میانه اخوان بتخت پیروزی بخت سلطنت ایران
بوجود شریف آرایش پذیرفت و از اولاد و احفاد آنحضرت نیز هر کدام بسلطنت خراسان موسوم گشتند
عاقبت رتبه فرمانروایی یافتند بالجمله آن صاحب اقبال در دو سالگی منصب والای سلطنت و فرمانروایی
ممالک خراسان و جانشینی والد عالیشان و جد عالیمکان شاه [illegible] سرافرازی یافت و نی نی غلط کردم ملک
خراسان بیمنت وجود گرامی آن صفوت نژاد سر مفاخرت بچرخ برین افراشته رشک فرمای [illegible]

جهان گردید و رشته مهمی سلطان ایلخان به دستور بدر کامیاب گشت مهد خسروانی آن جوهر گرامی را
در آغوش اخلاص نگاه داشته پرورش میداد تا آنکه بر سبیل [illegible] بمطالب عالیه فایز گردید
چنانچه مشروحا در قصایا و زمان سلطنت نواب سکندرشان رقم زده کلک بیان خواهد شد چون
قلم وقایع رقم مجملی از احوال فرخنده آغاز عجیبه انجام آن زیور ورود سپهر اقبال برنگاشت
نگاشت عنان سبک سیر خامه را بشرح احوال سایر شاهزادگان معطوف میسازد و فرزند چهارم
نواب سکندرشان ابوطالب میرزا که در سال [illegible] حضرت شاه جنت مکان از نواب مریم شان
مهد علیا متولد شده و در سال ارتحال جد بزرگوار دو ساله بوده و در حجره تربیت والده نشو و نما
می یافت در سنه [illegible] و تسعین و تسعمائه که شاهزاده [illegible] سلطان حمزه میرزا
چنانچه در اواخر این جلد مرقوم قلم سوانح نگاری گردد درجه شهادت یافت ابوطالب میرزا
بنسبت وکالت دیوان اعلی موسوم گشته بصلاح و صواب دید امرا و ارکان دولت که در آن
حین صاحب حل و عقد امور دولت بودند سیما علیقلی خان [illegible] اوغلی استاجلو [illegible]
باشی و الله [illegible] رتبه ولیعهدی یافت در اواخر سنه مذکوره سنه خمس و تسعین و تسعمائه که [illegible] اردو
موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در عراق بلند آوازه گشته بر تخت سلطنت [illegible] جلوس نمود
ابوطالب میرزا با برادر کوچکتر شاهزاده طهماسب میرزا حسب [illegible] وقت و زمان در هر چند گاه در قلعه
داشت تا آنکه در [illegible] سنه ثمان و تسعین و تسعمائه که در قلعه [illegible] اقامت داشتند [illegible]
از امرا و اعیان [illegible] دیده شد فرزند پنجم طهماسب میرزا که بعد از ارتحال شاه جنت مکان از کتم عدم
قدم بعرصه وجود نهاده در دار الملک شیراز از بطن [illegible] مهد علیا تولد یافت و چون [illegible]
از عالم رحلت فرموده بود و باسم سامی آنحضرت موسوم گردید و او نیز بدستور برادر در ظل [illegible]
والده نشو و نما یافت در [illegible] سنه ثلث و تسعین و تسعمائه که طایفه تکلو و ترکمان [illegible]

ایرجان ترکمان که در علی جو و کذارش خواهد یافت بشاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا از فتنه آغاز

نهاده و در تبریز او را از دو بحث نموده و پسان حضور برده بعراق باز گشته در مقام تربیت شاهزاده

در آمده با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا مقابله نموده شکست یافته شاهزاده گرفتار گشته در قلعه

الموت محبوس گشت تا آنکه در قلعه طبرک اصفهان باشفاق برادر مقتول گشت چنانچه مذکور شد چون اسامی فرزندان

گرامی نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه در ضمن بیان احوال اکنون اسامی سایر فرزندان نامدار کامکار

حضرت شاه جنت مکان مرقوم کلک بیان می‌گردد فرزند دوم آنحضرت اسمعیل میرزا که بتاریخ او را ز آن حضرت

غفلی سلطان نام صبیه موسی سلطان موصلو متولد گشته برادر اعیانی نواب سلطان محمد میرزا است و در مدارج

نامدارش نشو و نما یافته همواره منظور نظر شفقت و تربیت بوده و انوار عاطفت شاهانه بر وجنات

احوالش می‌تافت چنانچه در شهور سنه اربع و خمسین و تسعمایه که القاس میرزا با حضرت شاه نسبت سلطنت

تشبه و از آنجانب شاهزاده کی تفویض شده بوده کوچک سلطان قاجار رعه و تابعین گشت داد و بار مان

میرزا که از تبار سلاطین شیروان بود از داغستان بعزم تسخیر آنجا آمده بود جنگ عظیم کرده غالب آمده

و بر ایشان بجانب داغستان گریخت و در سنه خمس و خمسین و تسعمایه که سلطان سلیمان پادشاه روم باغوای

القاس لشکر بایران کشید شاهزاده را باردو طلب کردند و چند گاه در موکب همایون شاهی بکفایت مهمات امور

اقدام داشت چنانچه در سنه خمس و خمسین و تسعمایه سردار سپاه ظفر پناه قزلباش گشته با رض روم رفته با

اسکندر پاشا و سپاه روم جنگ نمایان واقع شده و بنیروی اقبال همایون ظفر یافته و پیوسته

منظور نظر تربیت و شفقت بود و در سنه اثنی و ستین و تسعمایه که صبیه مرتضی ممالک اسلام شاه طهماسب

بزوی را که از صور حالش حکم همشیره حضرت شاه جنت مکان بوجود آمده بود بحباله او در آورده

در باغ عیش آباد ای قزوین بتزیین جشنی عظیم آراسته چنان کردند که مستور صفت آن جشن و عروسی حضرت

آن سور در صحیفه قزلباش زبان زد خاص و عام تر و یک دوره از غایت اشفاق بوده اند اکثر روز

جشن عالی شاهانه و بزم طرب افزای خسروانه قد و افراخته بر تمامی در آمد و حضار آن محفل سعادت

برابر یک وافر زمان را انقضا وقت نثار کرده ارباب طرب و سازندگان نغمه پرداز استماع

نثار که در آن عشرت سرای فراهم آورده بودند پی نثار گشته و او قدر انعامات عالی و تشریفات شاهی را

نداشته باموری که مرضی خاطر مبارک پدر بزرگوار نبود اقدام نمود حضرت شاه بو دن شاهزاده را

در درگاه مصلحت ندانسته در سنه ثلث و ستین و تسعمایه نواب سلطان محمد میرزا از دار السلطنه هرات

بار دو طلب فرموده اسمعیل میرزا را بهرات فرستادند محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو بتنور تعلیم

علی سلطان مغفور گشته بطرف تکلو قورچیان متحمل کرده بسیاری از آن ظاهر نشد که در بیرون جانب

عهد و شرعی چند پیدا آمده بود و العلم عند الله ما تا سلوک خراسان میرزا در رونق رضا جانب

نبود و بنابر بعضی مصالح ملکی و پاس دولت آنکه زمان نگذشته بود که جناب شاهزاده از حکومت

آن ولایت معزول کرده و سوندوک بیک قورچی باشی حسب الامر بهراه رفته او را از آنجا

میرزا آورده و چون بارده رسیده وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی رفته او را از شاه و بقلعه قهقهه

برد و نواب سلطان محمد میرزا باز بهرات تشریف برد چنانکه مذکور شد و اسمعیل میرزا نوزده سال

و هشت ماه در آن قلعه روزگار گذرانید تا آنکه بعد از رحلت شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر

میرزا بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروایی رسید چنانچه در ذیل این دفتر در محل خود مرقوم قلم خواهد شد

صبیه میرزا که از بنات کرام عظام و اعیان ترکیه که در سلک زوجات مطهره حضرت شاه جنت مکان

انتظام داشت تولد یافته تاریخ ولادتش معلوم نگردید اما در حین ارتحال حضرت شاه

رضوان جایگاه هشت دو ساله بود بر این تقدیر در شهور سنه اثنی و ستین و تسعمایه از وی متولد شده

باشد اتفاق در حین ارتحال والده در درگاه معلی بود در ظل تربیت و اشفاق والده بزرگوار نشو و نما

می یافت معصوم بیک صفوی لله میرزا بود و بعد از قتل معصوم بیک بجانب بیت الله احرام کرده

باغ دشت بهرام و مقلوب بجانب روم فرستاده شاه ...

راه در درجهٔ شهادت یافت صدر الدین خان ولد که از امرای معتبر بود و بدستور متکفل خدمت شاهزاده
بود و او نیز بر وفق رضای در سلوک می‌نمود و در اواخر ایام حیات که بانتظام بعضی امور دولت
و مهمات سلطنت بنفس نفیس شاهزاده رجوع می‌کردند و بتوجهات خاطر اشرف من الاقربین
امتیاز داشت به جهت روز بروز در نظر سایر شاهزادگان و امرا و الوایف ... عظام قدم
و مقدارش می‌افزود و از آثار توجهات ظاهری آنحضرت ... عظیم ... گیلانات
قرار ولی عهدی و پادشاهی باو داده و اکثر معارف لشکر صوفیه خالصه ... و استاجلو ...
گرچه و غیر هم دل بر سلطنت او بسته در پای شاه جنت مکان که یکدو سال قبل از ارتحال روی
انبساط ... کرده ارتکاب بعضی امور که منافی مهر پیری و اخلاص بود و ذکر شد و چنانچه شرح حال
در قضایا ایام بیماری صحت بوقوع ... و ... نوعی کردند که پی اتفاق نسبت بیوفا ...
و بجا ... بنظر عاطفت بود و تا آنکه در شانزدهم ماه ... سنه ... بعد از وقوعه ... والده
چنانچه در ذیل این صحیفه شرح حال ... کلک ... در درجه شهادت یافت و چون ...
در لوح قضا رقم ثبت یافته بود و در روز تا آنچه عمرش بآخر رسیده و این واقعه دست داد و او بسیار ...
در حیم دل و با خلق الله مشفق و مهربان و عدل پرور بود و سوای یک فرزند دیگر نداشت ... آنحضرت
سلطان ... که از همشیره و ... سلطان بیگم که او نیز از جملهٔ ... بود متولد شده و در حین
ارتحال والد غفران مآب ... ساله بود و حضرت شاه جنت مکان در زمان طفولیت او را بمشهد
مقدس اعلی فرستاده و حاکم مشهد ... شاهزاده ... و ... قرار داده که اکتساب فضایل
و کمالات نموده منصب خادم باشیگری روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام جن و الانس ...
بدین خدمت ... داشت در سنه ... و سبعین و تسعمایه که شاه ... سلطان ... از
از حکومت مشهد مقدس معزول گشت شاهزاده ... مقصور بود و او را ... سلطان ... خان

مرحوم ملک ... شاهزاده ... کشت
اما آنحضرت بعد از بیماری ...

سپردند و مشار الیه بجهت کسب ... رضای خاطر اسمعیل میرزا ... اقدام نمود چنانکه
در وقایع زمان جلوس او مرقوم کلک بیان می‌گردد و فرزند پنجم آن حضرت سلطان ... که والده‌اش
از طایفهٔ گرجیه و از جملهٔ سراری حضرت شاه جنت مکان بود و در حین ارتحال والد بزرگوار ... ساله
بود و له‌کی جناب میرزا با امرای عظام استاجلو تعلق داشت و در میانهٔ طایفهٔ استاجلو نشو و نما
بسیار قابل و مستعد و خوش ... بود و در ایام ... گیلان ... که ... یکدو ...
شد و لشکر بر ایشان تعیین شد جناب میرزا نیز بدان خدمت مامور گشته ... جنگ آمد
در ... امالت ... صاحب جیش و لشکر بود و بعد از آنکه ... سلطان استاجلو له میرزا ... شد
له‌کی ... سلطان استاجلو ... قرار گرفت ...
... سلطان حیدر میرزا از قزوین بیرون رفته ... میرزا بود ...
... سلطان ... میرزا را ... اسمعیل ... محمد خان ...
استاجلو ... اسمعیل ... حال خود ... و اعدام شاهزاده ...
... محمد خان آن شاهزاده ... نوجوان را ... هلاک کردند چنانچه ... وقایع ... سلطان ...
مذکور خواهد شد فرزند ششم آن حضرت سلطان محمود میرزا که در جواری آن حضرت متولد گشته و در حین
رحلت پدر بزرگوار ... ساله بود و ... گیلان ... منصوب گشته ...
داشت بجهت ... شاهزاده ... گشته ... در حین ارتحال
پدر بزرگوار ... پسر ... توقف نموده ... رفت و در میانه ... و ...
... خان ... متکفل خدمت بود ... اسمعیل میرزا ... داشت ...
میرزا که ... محمد خان ... آمده ... استقبال ... جناب میرزا ...
... رسید ... ظاهر ... و اشفاق بود ...

دار السلطنه قزوین بر اتفاق سایر شاهزادگان وداع عیش و زندگانی کرده بعالم آخرت شتافت
چنانچه مذکور خواهد شد فرزند هشتم [illegible] که برادر مادری سلطان مصطفی میرزاست و در اوقات [illegible]
بود در بلده گنجه اقامت داشت ابراهیم میرزا [illegible] حاکم قراباغ [illegible] میرزا بود و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا
افشار قاجار حسب الامر بدو آوردند چندگاه بعد از شهادت شاهزادگان [illegible]
بامر [illegible] گردید و اسمعیل میرزا [illegible] و چنین گویند [illegible] بوده است
والیوم در ظل عاطفت و اشفاق حضرت اعلی شاهی ظل اللهی معزز و گرامی و آسوده حال روزگار میگذرانند
فرزند نهم سلطان احمد میرزا که حضرت شاه [illegible] سلطان احمد بعد از آن خطاب فرموده و والده اش از جمله
جواری است و در هنگام رحلت آنحضرت سیزده ساله بود و در ایام سلطنت اسمعیل میرزا [illegible]
او را از [illegible] نگاه داشت و در آن حین [illegible] آورده و در خدمت پدر نامدار معزز و گرامی
بود و چون طایفه [illegible] اسمعیل میرزا بودند او نیز بطریق شهزادگان
راه عدم پیمود و بنات که در حضرت شاه جنت مکان تعرفه اول [illegible] که در حباله نکاح سلطان
ابراهیم میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا بود و چند روز بعد از واقعه میرزا [illegible] ناله و زاری و اندوه
سوگواری [illegible] آنحضرت نموده و سوی یکیه دختر فرزند دیگر نداشت دوم
[illegible] که نامزد بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بود و او هنوز بتصرف او در نیامده بود در خدمت والد
بزرگوار معزز و محترم [illegible] در مهام [illegible] توسل جسته بوسیله ایشان
صورت می یافت [illegible] و دانش [illegible] بالیده بود در حالات
او در وقایع ایام [illegible] شاه جنت مکان که گذشته [illegible] از احوالش بعد ازین مرقوم کلک [illegible] مجملا
بعد از رحلت شاه جنت مکان در زمان سلطنت اسمعیل میرزا [illegible] بعد از واقعه
او و جلوس نواب سلطان محمد میرزا [illegible] شده [illegible] و شرح آن

بطمعیت طلب تاج [illegible] سلطنت اسمعیل میرزا او نیز [illegible]

مفصل

مفصل در این کتاب در محل خود سمت گذارش خواهد یافت سیم [illegible] که در حباله جمشید خان
والی گیلان [illegible] بود و بعد از واقعه جمشید خان در زمان فرمانروائی حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی [illegible] ولد میر میران یزدی در آمد و [illegible] است و دو پسر از جمشید خان
داشت هر دو در عالم جوانی رحلت نمودند چهارم [illegible] که شاه جنت مکان او را
[illegible] خانم خطاب فرموده بود و در خدمت آنحضرت بسیار عزیز و گرامی بود [illegible]
بوده و والده اش [illegible] خانم از بنات [illegible] گرجستان بود و اسمعیل میرزا او را بعقد [illegible]
درویش خان [illegible] که بحکومت هرات [illegible] بوده او بود [illegible]
بسیار [illegible] بود و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بانوی حرم علیه عالیه و در خدمت آنحضرت
قرب و منزلت عظیم یافت و در حال تحریر این کتاب در حرم علیه عزیز و محترم است و خیرات
و مبرات از وی بظهور می آید بعد [illegible] پنجم [illegible] همشیره [illegible] علیا جناب [illegible]
مذکوره است در زمان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه بحباله خان احمد بن سلطان
حسن والی گیلان [illegible] در آمده و بعد از آنکه خان احمد [illegible] دولت [illegible] شد و چنانچه در محل
خود گذارش خواهد یافت بروم رفت شهزاده [illegible] داشت [illegible]
نموده در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وفات یافت [illegible] از جمله مخدرات [illegible] سلطنت
ششم [illegible] که در زمان نواب سکندر شان بحباله امیرخان موصلو ترکمان در آمده و بعد از آنکه
روزی [illegible] او فوت شده هفتم [illegible] در زمان نواب سکندر شان بحباله سلمان خان
ولد شاهقلی میرزا استاجلو که خواهرزاده شاه جنت مکان بود در آمده او نیز بعد از آنکه [illegible]
او فوت شد [illegible] سلطان [illegible] که زوجه جمشید خان بوده [illegible] او فوت شد [illegible] از
یک مادر بودند [illegible] هشتم [illegible] همشیره [illegible] امام قلی میرزا که در حباله

شاه جنت مکان انار الله برهانه بر پسران برتری بوده و در قزوین فوت شده و سنجر میرزا نام پسری از او ماند
اولاد بهرام میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان از دو پسر و پسرزاده و دختر سیزده نفر در حین
رحلت آنحضرت در حیات بودند پسران صلبی سه نفرند اول سلطان حسین میرزا که در زمان شاه
جنت مکان والی ولایت قندهار و زمینداور گردیده و چندین سال در آن ولایت بفرمان عم عالیقدر
حاکم باستقلال بوده در زمان سلطنت اسمعیل میرزا باجل طبیعی فوت شد پنج پسر داشت محمد حسین میرزا
که در حین ارتحال پدر هجده ساله بوده و پدرش او را با همشیره او و اطفال بپای تخت همایون فرستاده
در خدمت شاه جنت مکان در سلک شاهزادگان صلبی منتظم و معزز و گرامی بوده و در زمان جلوس
نواب سلطان محمد پادشاه بجای پدر والی قندهار گشت و رستم میرزا دوازده ساله بوده و در زمان
مذکور حکومت زمینداور باو تعلق گرفت سنجر میرزا و ابوسعید میرزا هر دو کوچک بودند شرح
حالات هر دو برادر در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بتفصیل نگاشته کلک بیان
خواهد گشت چه مذکور و ... در زمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه حبالهٔ نکاح شهزاده
نامدار کامکار ابوالفتح سلطان حمزه میرزا درآمده بعد از او در سلک مخدرات حرم ... اقبال
اعلی شاهی ظل اللهی ... نگاشته کلک بیان خواهد گشت انتظام یافته بعد از چند سال در حرم عزت
آنحضرت فرمان یافت پسر دویم بهرام میرزا ابراهیم میرزاست که والده اش از ... ولایت شیروان
و روابط خدمت شاه جنت مکان بود در حین ارتحال آنحضرت در درگاه معلی منصب ایشیک آقاسی باشیگری
سرافراز و سربلند بوده و بزیور قابلیت و استعداد و عقل و ادراک آراسته و نزد عم عالیقدر معزز
و محترم بود و صاحب رای و شعور بود در زمان اسمعیل میرزا چنانچه مذکور خواهد شد شربت ناگوار ممات
نوشید و یک دختر که از صبیه شاه جنت مکان داشت اکتساب علوم و هنر نموده فاضله و مستوره بود
در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از شیراز متوجه سفر حج بیت الله الحرام شده و در مکه معظمه بجوار رحمت

و در زمان اسمعیل میرزا شهادت یافت
مظفر حسین میرزا پانزده ساله بود

مستوره معظم

الرحمن

الدین حسین شیرازی که از سادات عظام و شیخی از افاضل نامدار و مشهور علمای روزگار بود درآمده
در آن مدینه معظمه اقامت گزید صبیه ابراهیم میرزا که بفرمان عم بزرگوار در سیستان و والی ولایت نیمروز بود
بتور خان استاجلو لله و اتالیق بود دیگر کوچک داشت در عرصه عقد شهزادگان کامکار
بقدر الطاف ترک و پوشش و اکنون وقت آنست که عنان اشهب خوش خرام قلم بطرف تعداد
امرای عظام و خوانین ذوی الاحترام طایفه رفیعه قزلباش و غیرهم که در حین ارتحال آنحضرت بحکومت
ایالت موسوم و در ممالک محروسه بحکومت و دارایی مشغول بودند انعطاف یابد و صحیفه حال
بزرگان این گروه عقیدت نشان آرایش پذیرد ذکر امرای نامدار و خوانین و سلطانان عالیمقدار
که صیغه دیوان و مسلمی و حسب در ممالک محروسه بوده‌اند امرای عظام و خوانین والا مقام سلطانان
خورد و کلان که در حین ارتحال شاه غفران مآل برتبه امارت سرافراز بوده اکثر ایشان صاحب طبل
و علم و خیل و حشم بودند و از ثبت دفتر دیوان اعلی معلوم گشته یکصد و چهارده نفرند و اسامی جمیع الفرق
از غیرت ان هر طبقه و جمیع اویماق درین صحیفه مندرج میگردد و در تفصیل حال همگی زیاده فایده متصور نیست
شاملو که معظم طوایف قزلباش و بقدمت خدمت و حقوق جان سپاری از همه در پیش و سرور
اویماقات اند و در زمان خاقان جهانبان گیتی ستان در ظهور دولت این خاندان و اوایل جلوس همایون
حضرت شاه جنت مکان بیست امرای بزرگ و خانان عالیشان در میانه طایفه شاملو بودند شش حاکم ...
خاقان گیتی ستان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادر خان است و عبدی بیگ که بشرف مصاهرت آنحضرت سرافراز
داشت و دورمیش خان ولد او و حسین خان برادر شاه رابعه که همزاده حضرت شاه جنت مکان بود
زینل خان و اغزیوار خان و غیر ذلک و بنابر ضبط ... چند از سایر اویماقات استیلا
داشتند اما درین ایام مخبر صاحب عقیده و علم پیش بودند معظم ایشان ولی خلیفه او حاجی
که حاکم مشهد مقدس معلی ... زیاده از امرا دیگر صاحب فنون و لشکر بود و اکثر میرزاده‌های شاملو

در سلک قشون او منتظم بودند دیگری قولاد و بیک خلفه که حاکم ولایت همدان بود دیگری سلطان خلیفه
که از حکومت استراباد معزول گشته در درگاه معلی بود دیگری ابراهیم سلطان مشهور بکچه سلطان طایفه استاجلو
از طوایف استاجلو نیز در زمان خاقان گیتی ستان سلیمان شان و شاه جنت مکان امرای بزرگ بودند
مثل خان محمد دیگر و برادران برادرش شیخ خان و چاپان سلطان و کپک سلطان و سلطان
و صدر الدین خان و غازی سلطان و عبد الله خان و شاهقلی سلطان حاکم مرو و غیرهم
و همگی در ممالک محروسه صاحب الکا بودند و در اوایل جلوس حضرت شاه جنت مکان کوپک سلطان
وکالت و عنایت یوسف سلطان و جوهر سلطان تکلو چنانچه در حالات زمان جلوس آنحضرت
رقم تسطیر یافته امرای استاجلو منکوب گشته چند گاه در گیلان بسر بردند اما بعد از انحطاط دولت
تکلو و رفع تسلط ایشان باز مورد تربیت گشته اعتبار تمام یافتند و همگی پیشتر از آن طایفه
در حین ارتحال آنحضرت رتبه امارت داشتند و صاحب طبل و علم و حیثیت و لشکر و تیولات معتبر
داشتند معظم ایشان در درگاه معلی حسین بیک یوزباشی که یکی عمش نظر سلطان امارت
یافته مرشد زاده نامدار سلطان مصطفی میرزا بوده و در خدمت اشرف قدر و منزلتی عظیم داشت
و صاحب رای و مشوره در امور ملکی و خیل بود و قشون و لشکر آراسته داشت و از ارکان
دولت قاهره بود دیگری مراد خان سفره چی ولد تیمور خان که از امرای بزرگ درگاه معلی بود
و اما در وقت رحلت شاه جنت مکان متوجه قلعه گیلان رفته در آنجا بود دیگری الله قلی سلطان
گرام پا که از ایالت گیلان معزول گشته از امرای درگاه معلی بود دیگری پیری بیک توشمال که او نیز
از امرای درگاه بود و اما در وقت ارتحال حضرت شاه بولایت ری که اقطاع او بود رفته و از امرای
ممالک محروسه دیگری پیره محمد خان چاوشلو امیر الامرای گیلان بیه پیش و لله امام قلی میرزا و از امرای
بزرگ و صاحب قشون بود دیگری محمد خان تخماق که امیر الامرای چخور سعد و از امرای بزرگ معتبر و ارزنده بود

قشون

قشون و لشکر از اقران در پیش بود و در حین رحلت شاه جنت مکان با ایلچیگری روم رفته بود و در زمان
اسمعیل میرزا آمده دیگری شاهقلی سلطان یکان حاکم دار السلطنه هرات و امیر الامرای خراسان و لله و
خدمت مدرکی شهزاده کامکار عالیمقدار ابو المظفر شاهزاده عباس بهادر خان که بعد ازین در ولایت ایران
رسید متوجه و مربی بود دیگری نظر سلطان آسایش اوغلی که در هرات بسیار کشش بود و در کوسویه نیز
الکا داشت دیگری ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان یکان حاکم ترشیز بود دیگری ولیخان قورچی
باشی خراسان از اویماق شرفلو استاجلو حاکم خواف و باخرز بود دیگری محمود خان صوفی اوغلی
نیز از امرای خراسان و در آن وقت حاکم ترشیز بود دیگری تیمور خان شیخلو پدر مراد خان حاکم سیستان و لله بدیع
الزمان میرزا بود دیگری ابو تراب سلطان چاوشلو حاکم تون و ترشیز و قول و بیرجند بود دیگری شاهقلی سلطان
قار یکچاوغلی از اویماق حاجی چی نفیه لو حاکم تبدی و در تفلیس کومک داود خان گرجی و تنبیه مهمات او
مامور بود دیگری مصطفی سلطان ولد کپک سلطان هوروی در خراسان بود و در ذکر امرای استاجلو چند از ایشان
جایز و جنت طایفه ترکمان معظم ایشان امیر خان موصلو نواده گلابی خان که امیر خان ... جد او نیز
و در زمان حضرت خاقان سلیمان شان از دیار بکر با خیل و حشم بدرگاه جهانپناه آمده و در سلک امرای
ذیشان در آمده و در جنگ شاهی بیک اوزبک که در مرو واقع شده مردانگیها از او بظهور رسید و چندگاه امیر
الامرای خراسان و لله حضرت شاه جنت مکان بود و خود نیز میر تبریزی ذیشان و در حین رحلت شاه
جنت مکان در خوارزمی اقامت داشت و در زمان نواب سکندر شان امیر الامرای آذربایجان گشته
این دودمان یافت چنانچه در ورق شماری بیان شده محمد خان موصلو ترکمان امیرخان چندگاه حاکم
بود در حین ارتحال حضرت شاه از منصب معزول گشته در تربت خراسان و توابع الکا داشت
در زمان جلوس نواب سکندر شان از ارکان دولت قاهره گردید دیگری علیقلیخان پرناک که
از امرای بزرگ ترکمان و در اصفهان بود و در زمان اسمعیل میرزا حاکم مشهد مقدس و امیر الامرای

و همین جماعت اند که ... اختصار ...

مصاهرت

خراسان کرد به دیگری سلیمان خلیفه و الله سه اب خلیفه تون والیس خراسان بود دیگری محمد سلطان
چاپوق ترخان که حاکم قم و از امرای بزرگ درگاه معلی بود دیگری ابوالمعصوم سلطان و الله یادگار
محمد ترخان از امرای درگاه معلی بود طایفه روملو معظم ایشان در آن عهد ارس خان و امیر الامرای
شیروان و از امرای معتبر بود دیگری حسین قلی خلفا در درگاه معلی منصب خلیفة الخلفایی داشت
میر صاحب نقاره و علم بود اما بغایت معتبر و مشیر و مشار الیه بود و خلیفه صوفی که از دیار بکر و ارزن
روم بجانب سرکار اعلی جمع آمده بودند بالتمام تابع او بودند دیگری ولو بوداق که از حکومت خوی
آمده در درگاه معلی بود دیگری فرمان سلطان در درگاه معلی بود طایفه ذوالقدر معظم ایشان در درگاه معلی
محمد قلی خلیفه مهردار و الله شاه قلی خلیفه قورچی که از ارکان دولت قاهره و قشون آراسته داشت
دیگری محمد خلیفه عم زاده ابراهیم خان حاکم حاجیلر حاکم استرآباد بود دیگری ولی سلطان قلیچی اغلی
حاکم دار الملک شیراز و الله نواب سلطان محمد میرزا بود دیگری تپت آقا حاکم جام در خراسان بود
دیگری شاه علی خلیفه از امرای بزرگ و حاکم دارابجرد فارس بود دیگری منصور بیگ ابراهیم خانی
حاجیلر در خوی بود طایفه افشار معظم ایشان در درگاه معلی امیر اصلان سلطان ارشلو که از امرای
بزرگ افشار و صاحب جیش و لشکر و الله سلطان احمد میرزا بود و خلیل خان نیز از امرای ذی شان و حاکم
کوه گیلویه و صاحب ده هزار خانه افشار بود دیگری محمد سلطان میر بزرگ و حاکم ساوه بود دیگر
قلی سلطان برادر یعقوب سلطان که بجای برادر حاکم کرمان شد و بوداق هنوز در درگاه معلی بود و دیگر خان
زنت در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی و از ارکان دولت گشت دیگری اسکندر خان قوم خلیفان در [illegible]
جریب بود در زمان نواب سکندر شان حاکم کوه گیلویه شد دیگری یگان سلطان حاکم فراه و اسفزار [illegible]
امیر معتبر بود [illegible] خضر سلطان کور اغلی در خراسان بود و دیگر امرای افشار بودند که ذکر ایشان [illegible]
اکتفا نمود دیگری یوسف خلیفه و الله شاه [illegible] ولی سلطان [illegible] ابراهیم سلطان [illegible]

قراداغ

قراداغ و الله سلطان علی میرزا شده بود و هنوز در درگاه معلی بود دیگری میرزا علی سلطان از امرای معتبر درگاه
معلی و دیوان بیگی بود دیگری علی خلیفه اغچه قوینلو حاکم دامغان و بسطام بود دیگری سلیمان بیگ زیاد
اوغلی برادر یوسف خلیفه و [illegible] اغلی [illegible] امارت یافتند طایفه تکلو سولاغ حسین میر بزرگ
و در گیلان الکاء داشت دیگری ولی سلطان شرف الدین اغلی قوم محمد خان در خراسان الکاء
الکایی داشت و آن طایفه بجهت یاغیگری اولا مدار از نظر اعتبار افتاده بودند اسمعیل میرزا در مقام
تربیت تکلو در آمده و اعتبار یافتند طایفه [illegible] بایندر خان میر بزرگ آن طایفه و در استرآباد بود دیگری
حمزه سلطان از امرای معتبر درگاه معلی بود طایفه [illegible] حاجی اویس سلطان میر معتبر بود [illegible]
حاکم شوره گل و [illegible] سعد بود و از اتباع شاه ابراهیم خلیفه [illegible] سعد الکاء داشت [illegible]
سلطان میر معتبر بود [illegible] شرف خان روزکی که میرزاده های [illegible] بود و در خدمت حضرت
شاه جنت مکان تربیت یافته میر معتبر و حاکم [illegible] بود دیگری خلیل سلطان [illegible]
حاکم [illegible] بود دیگری اغلان بوداق [illegible] در خراسان حاکم [illegible] منصور بیگ [illegible]
از امرای فارس بود و [illegible] خلیفه بازوکیا از امراء [illegible] سعد بود و [illegible] خان [illegible] حاکم [illegible]
و شاه رستم عباسی برادرش محمدی هر دو حاکم [illegible] بودند و شاه جنت مکان الکاء را
میانه برادران قسمت نموده [illegible] رستم [illegible] و سایر محال محمدی تعلق داشت
از محمدی خلافی چند ظهور یافت [illegible] رستم [illegible] بود [illegible]
خلیفه و محمد سلطان جلال اغلی هر دو در قراداغ تا این زمان [illegible] بودند [illegible] سلطان [illegible]
در قراداغ بود [illegible] میرزا علی خلیفه [illegible] در خراسان بود و [illegible] میر حسین سلطان
[illegible] جنگ در [illegible] مشهد مقدس می بود و آخر حاکم [illegible] شد حاجی سلطان [illegible]
در خراسان حاکم زاده و [illegible] سادات [illegible] صدر الدین خان و الله معصوم بیگ صفوی

از امرا درگاه معلی بود و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا بود و سید بیگ برادرش نیز در
در سلک امرای عظام منتظم و حاکم استرآباد و در حین ارتحال شاه جنت مکان از و تبریز شده بود
سید سلیمان مشهور به سید بیگ کمونه از سادات نجف اشرف و از اولاد سید محمد کمونه بود و [illegible]
خاقان سلیمان شان بنا بر ظهور روحانی ترتیب یافته در سلک امرا منتظم و حاکم حله بغداد بود [illegible]
چالدران شهادت یافت و حضرت شاه جنت مکان او را منظور نظر اعتبار گردانیده [illegible]
معتبر درگاه و مهردار مهر مبارک اشرف شرف تقاعده بود و دیگر امرا و حکام از هر طایفه و هر طبقه در [illegible]
بودند که تفصیل آن نهایت فرصت نمی‌خواهد و نیست یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و اتابک [illegible]
و سایر ملازمان درگاه معلی [illegible] یوزباشیان عظام و ارباب مناصب و قورچیان و سایر
ملازمان درگاه و زمان حضرت شاه جنت مکان در حین ارتحال شش هزار نفر بودند از آنجمله چهار هزار
و پانصد نفر سایر جماعت از قورچیان و آش و یساولان و درگاه ولان و غیره و لک در میانه این
گروه از یوزباشیان و یساولان صحبت و قورچیان معتبر و ایشیک آقاسیان و یساول باشیان
قورچیان و دیوان و میر شکاران و قورچی باشیان و جمعی کثیر از هر طبقه و هر طایفه بودند که به پایه امارت
رسیده اگرچه به مرتبه امارت سرافراز شده بودند اما در اعتبار کمتر از امرا نبودند و [illegible]
حال نوکران کارآمدنی داشتند از پنجاه نفر تا پنجصد و چهار چنانچه شش هزار کس ملازم خاصه پادشاهی [illegible]
و ملازمان ایشان که در شمار درآمد حسب التخمین بیست هزار کس می‌شدند بلکه زیاده و آوازه جلادت
و شجاعت گروه قورچی پیشه به درجه که در معرکه که یکصد نفر از قورچیان پادشاهی بودند با یکهزار نفر سایر [illegible]
حشم برابر بودند ذکر سادات عظام و علمای ذوی الاحترام و وزرا و ارباب قلم و [illegible]
و طبقات حشم و اصحاب استعداد و شعرای بلاغت شیم و [illegible] [illegible]
سواد اوراق رسیده که این صحیفه لطیفه را به ذکر طبقه علیه سادات عالی درجات و صدور منبع البرکات
وعلما

نفر قورچی و یکهزار [illegible]

وعلماء کرام و ارباب عمایم و وزرا و مستوفیان و ارباب استعداد و شعرا بلاغت شعار زمان
فرخنده نشان حضرت شاه جنت مکان که در پایه سریر اعلی و ممالک بودند آرایش و پیرایش
از احوال خیر مآل و فضایل و کمالات هر یک نگاشته کلک بیان گردانند [illegible]
صحیفه اخبار به ذکر سادات [illegible] الاحترام درگاه معلی و [illegible]
اگرچه مناسب این بود که بنا بر اعزاز و احترام این طبقه جلیله اسامی شریفه ایشان بعد از اسامی
شاهزادگان عالیمکان رقم زده کلک بیان گردد اما چون در منظم قضایای ارباب جلادت
پیشتر مذکور گردد و تعارف بر احوال ایشان لسیاق تاریخ انسب و الزم بود قلم عطارد رقم ذکر آنها را
تقدیم داد ذکر سادات [illegible] فی القدر [illegible] بالجمله سادات عظام و علمای کرام را در خدمت حضرت
شاه قدر و منزلت عظیم بود و از خلوص عقیدت و حسن اعتقاد و نسبت به ذرات عالیات
علیهم السلام به سادات عظام کرام را که ذریه طیبین و طاهرین اند معزز و گرامی داشته در توقیر
و احترام ایشان مبالغه عظیم می‌نمودند مصداق این مقال تعظیم و تکریم زیاده از حد [illegible]
[illegible] است که چند گاه امور و تعظیمات [illegible] شاه جنت مکان بودند مجملی از حال ایشان
در این مقال نگاشتن مناسب نمود سادات مذکور چهار برادر بودند میر صدرالدین محمد و امیر نظام
الدین احمد و امیر فخر الدین و امیر ابوالحسن جد ایشان میر ابوالقاسم از سادات عالیشان و جامع کمالات
صوری و معنوی در خدمت سلاطین معزز و محترم بوده اما ایشان در خدمت شاه جنت مکان بدرجه
علیا ترقی نموده به مرتبه قربت و عزت و اعتبار رسیده که هرگز در هیچ زمان احدی در خدمت سلاطین
عظیم الشان آن قرب و منزلت و اعتبار و اقتدار نیافته هر اراده [illegible] که میکردند هنوز
با ظهار آن لب نگشوده بودند که [illegible] توقف صورت پذیر گشته بود و اگر همه امور دولت
لازم آمدی و هر روز تفقدی و هر هفته انعام و احسانی درباره ایشان بظهور می‌آمد [illegible]

که آنچه از شیوه و مکنت و وجه ایاب بر کار رفته تربیت نظر قبول ایشان بر آن می افتاد و همان عنان فرمان

حسب الفرمان قضا جریان تسلیم می نمودند و اکثر اوقات محتاج به روی می بودند که گرد آنحضرت مبارک ایشان

که در موضع اشکویه یزد واقع است قدم رنجه فرموده و از شهر بآنجا تشریف می بردند و انواع احسان

و نیکوئی جهت اسباب خاطر ایشان بظهور می آوردند سادات مذکور قدر این مراتب و منزلت ندانسته

حفظ دولت خواه نتوانستند کرد و بعضی بهم خود را زبان آوردند زیرا که در امور دیوانی به توقف بودند

و از راه و رسم عالم خبری نداشتند اراده های دور از کار مینمودند رفته رفته اراده متخالف ایشان

موجب غبار خاطر اشرف گردید چنانچه میخواستند تغییر و تبدیل در مهمات کارخانه سلطنت

وکیل و وزیر و صدر و غیرها بنمایند قاضی جهان وزیر که در مبادی حال مرید ایشان بود از جوهری ایشان

ورق برگردانید و به دلایل معقوله بتدریج ایشان را از نظر اعتبار آنحضرت انداخت و حکم شد که در خانه

خود مقیم بوده تا طلب نشود من بعد بدرگاه معلی نیایند اما سیورغالات که با ایشان شفقت شده بود برقرار

بود و غرض از ایراد این حکایت حسن اعتقاد آنحضرت است که در بارهٔ این طبقهٔ جلیله بچه مثابه بوده و چون

در این دودمان ولایت نشان منصب صدارت که عبارت از تقدم سادات و ارباب علوم و تکفل مهمات

ایشان و ضبط اوقاف و رسانیدن وجوه بر مصارف شرعیه است یکی از سادات عظیم القدر فاضل

متدین و پرهیزگار … در زمان حضرت شاه جنت مکان از زمرهٔ این طبقهٔ علیه … ده

نفر بمنصب عالی صدارت رسیده در اوایل جلوس همایون امیر قوام الدین حسین اصفهانی بشراکت امیر جلال الدین

استرآبادی صدر شد بعد از فوت میر جلال الدین میر نعمت الله حلی که از فضلا … صدر بود بشراکت امیر قوام الدین

حسین رتبهٔ صدارت یافت و بعد از فوت امیر قوام الدین حسین علامة العلمائی امیر غیاث الدین شیرازی

با میر نعمت الله حلی شریک صدارت گشت و میر نعمت الله … و نزاع خاتم المجتهدین شیخ علی عبدالعالی

و موافقت شیخ ابراهیم قطیفی که معاند خاتم المجتهدین … نشست … بکرد و او …

صدر سهم

قید سهم میداشت روزی در خدمت اشرف میانه ایشان مباحثه علمی واقع شد رفته رفته بجز

بنزاع و … کشید که آنحضرت شاه و مراعات جانب خاتم المجتهدین نموده میر را از صدارت

معزول کردند و او در همان چند روز به جهت متوجه شیراز شد منصب صدارت حسب الاراده …

بمیر معز الدین محمد اصفهانی که جامع کمالات علمی و عملی بود تفویض یافت و او مدت … سال …

و الاستقلال صدارت کرده بنابر خدعهٔ حکیم کازرونی معزول شد و میر اسدالله … شوشتری …

صدارت یافته تا … صدر بود و بعد از فوت او شاه تقی الدین محمد اصفهانی …

یافت و بجهت بعضی امور مزاج مبارک اشرف از او متنفر و متوحش گشته رقم عزل بر صحیفهٔ حالش کشیدند

و منصب صدارت میانه میر محمد یوسف استرآبادی که از زمرهٔ فضلا و دانشمند بود و میر سید علی

ولد میر اسدالله شوشتری تفویض کرده … مشهور به میر میران برادر شاه تقی الدین محمد که از

… از اعاظم سادات حسینیهٔ اصفهان و نقیب النقبا بود و … گشته با آن مرتبه

بعالی رتبهٔ صدارت سربلندی یافت و در حین ارتحال شاه جنت مکان … صدارت تمکن

داشت و بغایت کم طمع و پرهیزکار بود و چون در دار السلطنه اصفهان صاحب املاک و رقبات

کلی بود و از حاصل مرکار خود اوقات میگذرانید و دو پسر داشت میرزا محمد …

روزگار بود و پسر دیگرش میرزا احمد … نجابت صالح و متقی و پرهیزکار …

از طبقهٔ سادات ممالک میر غیاث الدین محمد میر میران … او پسر شاه نعمت الله است که بشرف مصاهرت

این دودمان سرافرازی داشت و مریدان سلسلهٔ شاه نعمت الله … مشهوراند و نعمت الله …

… کرده … انوار … بود

صاحب … سیورغالات کلی بوده و حاصل املاکات و ادرارات و مسلمانان …

بر چهار تومان رسیده و چون عاطفت و الطاف شاهانه در دار العباده یزد بر مسند … اقبال …

دوده روزگار رعیت پرست و کامرانی مینمایند و از اولاد و اولاد و اجداد و دودمان نعمت الله و شاه خلیل الله

بهره و شرف مصاهرت آن دودمان سرافرازی یافته چون جناب مرحوم تربیت این

دودمان از منظور داشته در زمان نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا و در مبادی جلوس همایون حضرت

اعلی شاهی ظل اللهی از ارتکاب بعضی امور نالایق حضور ما موافقت بکتاش خان قبیله رکه دم از

عصیان و طغیان میزد و دیگر اعمال ناشایست اخلاص بود و منجر به سرانجام کار او در دولت ابد پیوند

بوبال و نکال کشیده خاطر اخلاص گزین حقیقت پسند ما که حاوی احوال و علو شأن و بزرگی و نزاکت نسب

جناب میرزا صاحب الموافق در قلم آمد شاه نعمت الله از اولاد و احفاد و کرام نقد وقت آن سلسله نجیبه

که در تقصیر تربیت ری سکن و اشتغال و آثار نجابت و بزرگی و علو شأن از ناصیه احوالش نمایان

و اطوار زکیه اش مذکور السنه و افواه و علیا بیت بوده در درگاه معلی منظور نظر عواطف و الطاف

شاهی و مرجع مریدان سلسله نور بخشیه بوده در ولایت ری و کشمیر یادگار و میسر مقرر

مرغوب داشته و از جناب اشرف نیز سیورغال از اکثر بسیار داشته اما بیران منسوب است

مرحوم مغفور خاتم المجتهدین شیخ علی علیه الرحمه دختر زاده خاتم المجتهدین شیخ علی عبد العالی از زمان حضرت شاه جنت

مکان از جبل عامل آمده و در دار الارشاد اردبیل به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل

مهام شرعیه قیام داشت و بعد از آن به درگاه معلی آمده و دعوی اجتهاد و میفرمود و بر وساده

و تمکین منظور نظر حضرت شاه جنت بارگاه بوده صاحب نفس و فطرت عالی و طبع کامل و حافظه

عظیم بوده گاهی به توسط فصل قضایای شرعیه اردوی معلی شد چنانچه همه روزه مجلسه علیه اش مرجع و مطمح بود

و در اسانید شرعیه کتب و رسائل محکم صاحب الزمان و جناب میر تونی او را سید المحققین ...

وارث علوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین قوم میخواستند اگرچه علما در این باب بسیار نوشته

و فضل یافته او فضایل مینمودند اما هیچیک از قول علما در ... انست ... آمده

ابن

البیان و بلیغ اللسان بود و در خدمت حضرت شاه جنت مکان معتقد و که هیچیک از ارکان دولت

مثل شاهزاده کامران عالیمرتبت گشته و بیمو ... شده و او کتاب بر توسل جسته ... و در خدمت اکثر حضرت

بجابت مقرون بود و او را او بخلق الله حضور صاحب اکثر ... امان ... روزگار بسیار رسید مصاحب مجید و

در فقه و حقیقت مذاهب ابا ... مفتی ... و در ... منصب ... داده مرحوم امیر ... از سادات عظام و منبع رکن

دار المؤمنین استرآباد و از افاضل علما و دانشمندان عصر و از فاتحه فخر السادات و العلما امیر غیاث

الدین شیرازی بود و در درگاه معلی شاهی بسر برده منظور نظر مرحمت گستر حضرت شاه جنت بارگاه بود

و همه روزه با جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول به درس آن جناب حاضر گشته استفاده علوم حکمی

و از افادات جلیله او مستفیض و بهره ور گشته حاشیه بر الهیات تجرید نوشته تحقیقی و مفوق جمیع

علوم است میر رحمت الله ... از سادات نجف اشرف و فضلای عصر بود و در درگاه معلی شاهی ...

داشت مورد شفقت شاهانه و مشمول اعزاز و احترام حضرت او بود و بغایت متقی و پرهیزکار و خوش ...

بسیار خوب گفت در علم فقه و تفسیر و حدیث مرتبه عالی داشت شاگرد به واسطه مجتهد مغفور شیخ

زین الدین علیه الرحمه بود و اکثر اوقات شریفش صرف درس و بحث میشد و از افاده ... نبود مرحوم

امیر ... از سادات مرعشی دار السلطنه قزوین بود و در درگاه معلی بعضی اوقات شیخ الاسلام

افضل الدین محمد ترکه قاضی عسکر ... بود و بعد از فتح گیلان بمنصب صدارت الولایات ... القزوین

شرف امتیاز داشت جامع کمالات صوری و معنوی و در علم اصول و رجال سرآمد روزگار خود و

خوب بود بغایت خوش صحبت و بذله گو و مطبوع الطبایع و همیشه در مجلس شب آیین زیاده از حد

شرف مصاحبه و همزبانی بی تکلف و شگفته طبعی سرور افزای خواطر ارباب ادراک و ...

بود مرحوم میر ... از سادات عظام استرآباد و خواهرزاده میر ... الدین ... بسیار ...

و متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبع ... گاهی بنظم اشعار ملتفت شده و قصاید و غزلیات او ...

از شرف اختصاص ... بکمال تقوی و ... ارجمندی ... و همراه با ...

مرغوب دارد و در صلاح و تقوی درجهٔ عالی صاحب الزمانی حضرت [illegible] خاقان [illegible] شاهزادهٔ کامکار
سلطان جنید رمز را تعلیم میشود و بعد از واقعهٔ آن شاهزادهٔ مغفور در زمان استیلای اجل
تا به توقف ایران بیاورد و [illegible] شد و [illegible] از اولاد عظام و کمی بنا بر وقوع فتنه شیخ سلسله
علیه قطب شاهیه [illegible] محمد قلی قطب شاه [illegible] رتبه [illegible] و در آن سلسله بغایت معزز گردیده منصب
وکالت و پیشوایی یافت و اکنون که این صحیفه مسوده میشود سنه هجری [illegible] و عشرین و الف رسیده
در قید حیات و [illegible] بر دیار [illegible] جناب میرزا از آن سلسله علیه انتفاع می یابد [illegible]
[illegible] حضرت میر خلف صدق مرحوم سید محمد داماد و استرابادیست و در شرع
داده و مجتهد [illegible] شرع العالی [illegible] جهت [illegible] و استفاده [illegible] بود و بجودت فهم و جودت
طبع اتصاف دارد و در عنفوان [illegible] در مشهد مقدس معلی واقع شده و در خدمت مدرسان و افاضل [illegible]
آن دیار اکتساب علم نموده و در اندک زمانی ترقی عظیم کرده و در زمان نواب سکندرشان سلطان
پادشاه [illegible] آمده [illegible] علما و افاضل [illegible] گشته مدتی با میر فخرالدین
استرابادی و سایر دانشمندان مباحثات نموده در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود گشت
و الیوم پرتو اشراقات انوار [illegible] بر ساحت آمال طلبهٔ علوم [illegible] و لمعات کواکب
طبع [illegible] نمایان است و از تاریخ ارتحال آن حضرت [illegible]
مطابق [illegible] عشرین و الف [illegible] مطالعه و مباحثه [illegible] بوده و [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] صوری و معنوی و کاشف دقایق [illegible] است و در اکثر علوم
[illegible] و فنون عربیت [illegible] فقه و تفسیر و حدیث درجهٔ علیا یافته [illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] الکتاب [illegible] و در اکثر علوم تصانیف دارد و [illegible] از
تصانیف [illegible] معلوم این ذره [illegible] کتاب صراط المستقیم و افق المبین که [illegible]

و لطافت

و لطافت و دقت کلام است و کتاب رواشح سماویه در شرح احادیث و کتاب کافی کلینی و تفسیر
قرآن موسوم به سدرة المنتهی و رسالهٔ خلق اعمال که بایقاظات مسمی گردیده و کتاب [illegible] عیون
المسائل و ایماضات و تشریقات [illegible] الرضاع و [illegible] شده و حاشیهٔ شرح مختصر الاصول و قبسات حق الیقین [illegible]
العالم و کتاب تقدیسات [illegible] این [illegible] شرح [illegible] کامله و چند رساله و کتاب دیگر از مصنفات جناب
برکسوت ظهور پوشیده و امید که [illegible] اتمام [illegible] باشد با تمام آن موفق گشته مکنونات خاطر خطیرش
[illegible] آید حافظ جناب میر بر این است که از اول [illegible]
حفظ آن شروط امانت بجای آورده و در تقوی و عبادت درجهٔ عالی [illegible] منتهای دارد و [illegible]
[illegible] مطالعه و مباحثه [illegible] شده و گاهی بنظم اشعار [illegible] شده و اگرچه دون مرتبهٔ عالی
اوست اما مضمون این مقال که [illegible] العارفین [illegible] شیخ نظامی مشهور است نظم [illegible]
[illegible] و [illegible] زبان صدق بیان [illegible]
[illegible] مثنوی که در بحر مخزن الاسرار شیخ نظامی در سلک [illegible] معانی در آورده داد سخن
داده است از منظومات جناب میر که رباعی در نعت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم در رشته
بلاغت انتظام داده [illegible] نظم ای ختم رسل [illegible]
[illegible]
ساکن [illegible] طلبهٔ علوم از پرتو اشراقات [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] ولد مرحوم میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان از سادات عظیم
اصفهان است که در آن ملک بسادات خلیفه مشهور و معروف اند اجداد و اعمام ایشان از
ولایت مازندران [illegible] و از [illegible] و کرام [illegible] که از [illegible] روزگار [illegible] اصفهان [illegible]
اختیار نموده اند خلیفه سلطان مذکور بسیار شکفته طبع [illegible] مطالعه دوست و [illegible]

شاه جنت مکان و جناب میر شجاع الدین محمود مذکور سیدی فاضل دانشمند و صاحب فطرت عالیه
بود و در علوم سیما در تفسیر معقولات و حکمیات سرآمد روزگار و مجلس شریفش از طلبه علوم و ارباب کمال
خالی نبود و همواره فقرا و درویشان و طلاب علما و صلحا را از حاصل محصولات سرکار رعایت
می فرمودند **شاه تقی الدین محمد** از سادات انجو دار الملک شیراز است بسیار فاضل و دانشمند و از تلامذه
علامی شاه فتح الله شیرازی بود و با علامة العلمائی مولانا میرزا جان شیرازی مباحثات نموده و در معقولات
و حکمیات زحمت فراوان کشیده و بر مسند افاده و تدریس دار الفضل شیراز تمکن یافت و جمعی کثیر از فضلا و طلبه علوم
بدرس او حاضر گشته استفاده علوم مینمودند و از زمره دانشمندان عصر است **میر [illegible]** از سادات عظام
شوشتر است سیدی فاضل متدین نیکو اخلاق و فقیه محبوب و از شاگردان مرحوم شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و
کتب معقولات در خدمت سلطان العلما امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی نموده **میر ابوالولی**
انجوی میر ابوالولی ولد ان میر شاه محمود انجوی شیرازی است میر ابوالولی سیدی فاضل فقیه متصلب در تشیع بود
و در فضایل و کمالات از برادر پیش و استعداد او در مسایل فقهی از دیگران بیش بود در اوایل جلوس
سرکار آستانه متبرکه رضویه مامور گشته مدتی بخدمات روضه منوره قیام داشت و از آن جهت
بجهت نزاعی که فیمابین او و شاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار
معزول شده باردوی معلی آمده بشراکت برادر متولی اوقاف غازانی شد و در اواخر زمان حضرت شاه جنت مکان
تولیت سرکار آستانه مقدسه صفویه صفیه بمیر ابوالولی تفویض یافته برادرش بر حیث الانفراد متولی غازانی شد
و در زمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه بمنصب قضای عساکر ظفر اثر بجناب میر تعلق گرفته در زمان
جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت صلاحیات سرکار خاصه شریفه
امتیاز داشت و در زمان نواب سکندرشان در موکب همایون آنحضرت از شیراز بمقر سلطنت ابد [illegible] از
آمده بمنصب قضای عسکر ظفر اثر سرافراز گشت و نواب سکندرشان را توجه و شفقت خاصی بجناب میر بود و

بمنصب جلیله صدارت ترقی کرده بدان امر خطیر مشغول گشت
و کمال [illegible] در محل خود [illegible] مذکور خواهد شد [illegible]
شاه مظفر الدین علی [illegible] از افاضل [illegible]

میر محمد مومن شهرستانی ولد میر سید شریف شیرازی و دخترزاده قاضی جهان وزیر سیفی حسینی
بود و در درگاه معلی بسر می برد و صاحب فضل و کمال بود و فهم و فطرت عالی داشت معقول و منقول
و بسیار خوش محاوره بود و وعظ را خوب میگفت و اکثر اوقات با هم بزرگ در مسجد جدید [illegible] قزوین [illegible]
جوار خانه خلافت به وعظ اشتغال نموده جمعیتی عظیم در پای منبر وعظ او می شد چون حضرت اعلی [illegible]
بود از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده توجه و التفاتی [illegible] بعضی اوقات [illegible] توجه و التفات
شاه بود و طالب [illegible] خانم بجهت قرب و جوار [illegible] رفت در زمان اسمعیل
میرزا اعتبار تمام یافته نصف صدارت به او تفویض یافت اما بجهت غلوی که در مذهب تسنن [illegible]
بملاحظه و محابا پرده از روی کار برداشته بود و مغضوب گردید چنانچه در محل خود مرقوم [illegible]
[illegible] نقیب اصفهان از سادات نقبای دار السلطنه اصفهان است و در درگاه معلی بمنصب نقابت عسکر ظفر اثر داشت
و [illegible] او شغل می پرداخت نهایت تشرع و پرهیزکار بود و در زمان اسمعیل میرزا نصف صدارت
عظمی بجناب او تعلق گرفت و در زمان نواب سکندرشان از آن مهم معزول گشته متوجه وطن اصلی گردید
میر [illegible] شوشتری ولد امجد میر اسد الله صدر است که چند سال در حیات [illegible] باستقلال در خدمت شاه جنت
مکان [illegible] رتبه صدارت [illegible] بوده در اواخر ایام حیات [illegible] بجهت کبر سن [illegible]
در [illegible] بخلاف [illegible] میر سید علی مذکور [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] میر محمد یوسف استرآبادی [illegible] خدمت مشغول بود و بعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار [illegible]
رضویه شد و در مشهد مقدس [illegible] داشت و سید بزرگ آدمی پاکیزه روزگار و بفضایل حمیده و اطوار
پسندیده موصوف بود و در ایام منصب [illegible] و به پرهیزکاری خود را [illegible]
و [illegible] در ولایت شوشتر نجابت بزرگ و محترم [illegible] بوده اند و میر عبد الوهاب برادر [illegible]
از [illegible] و دولتخواهی و حسن خدمات برتبه امارت [illegible] سرافراز شده و حکومت [illegible]

آنملک را برای ورود بیت او مفوض شده بود و میر جلال الدین استرابادی و میر ابوالقاسم المشتهر بمیر شریفا مستوفیان سرکار
فیض آثار در شهر رمضان سنه که تا حال بیست و نه سال میشود که توه شاه وجنت مکان بهره و با امر تولیت و جمع و حساب آستان کار مشغول شدند
میر کمال الدین ارسلان و میر نظام استرابادی و میر ابوالقاسم از سادات خلیفه اصفهان بود که بسادات
مانند را با شعار دارند و در اواخر زمان حضرت شاه جمجاه بخدمات سرکار فیض آثار منصوب
گشته میر کمال الدین بتولیت مستقل و میر ابوالقاسم بتولیت و امین قیام داشتند و هر یک از عنایات
شاه آنست که سیورغالات و آنچه از سرکار خاصه شریفه بجهت مصارف آن سرکار از مصالح شیلان و غیر
خدام و مدرسان و اداره سادات و علما و فضلاء و ارباب استحقاق داده و چون اکثر
مرقومات آن حضرت خاقان جنت آشیان داشتند از استیفای بی نامند و حاصل اوقاف و نذورات
که مصروف معین داده و موجب شده و اتقان عمل سیاه کرده آن را امین مشمار شده میر ابوالقاسم
نصیر الدین ... از سادات صحیح النسب است پدرش در همدان منصب قضا و تقدی امور شرعیه داشت و او
مدتی در خدمت میرزا مخدوم اصفهانی تردد میکرد و اکثر اوقات با یکدیگر مباحثه مینمودند و از علم و فضل یکدیگر
فیض یاب بودند و در دار السلطنه قزوین در خدمت علامة العلماء میر فخر الدین سماکی استرابادی کسب
علوم عقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیم کرده و بعد از ارتحال شاه جنت مکان در همدان منصب صدارت و قضا داشت
اما عمده کثرت مشغولیش فن امور قضا نشده بمطالعه کتب اشتغال داشت و طبعش بتقطیع و تفضل مرافعات بی پروا بود و جناب میرزا ...
خلاصه اوقات شریف را صرف مطالعه و مباحثه کرده جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفیض میشدند
در معقولات و حکمیات کتب و حواشی و متن شرح رساله اثبات واجب قدیم و جدید و شرح شفا و شرح حکمت العین
و حاشیه شرح اشارات و غیر ذلک دارد و در زمان دولت حضرت اعلی شاه ظل اللهی مکرر بار دوی
معلی آمده منظور نظر انظار عنایات خسروانه و سیورغالات و ادرارات مرغوبه معزز و بانعامات
وافره بهره ور گشته چنانچه یکمرتبه موازی مبلغ تومان عراقی در عوض آن از خزانه عامره شفقت شد

اورا ازوی

اورا ازو بود ان مسلمین بیکبار کرده اینه مجلس اسنان اورا در معقولات علما و فضلا و دانشمندان روزگار
مصدق بود اشتهار در سال یلان ئیل مطابق سنه ست و عشرین والف که از سفر حج بیت الله رخصت یافته بود
همدان میشد در راه مراحل زنده گانیش طی شد میر محمد جعفر بن عبد الکریم ای ولد میر ارانی که از سادات
طباطبائی بود و نسبت قرابت نزدیک بسادات عظام عبد الوهابی داشت در خدمت شاه جنت مکان
برتبه اعتبار جهان سرافرازی یافته تا حین حیوة بدان منصب مقرر و مکرم بود و در آغاز جلوس همایون
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی عالم فانی را بدرود کرده و وی بسیار خجسته اطوار و نیکو اخلاق بود و درویش منش شکفته روی
الطوار بود میر عبد الحسین نائینی ولد میر صالح او نیز از سادات حسنی و با میر جعفر عمزاده بود و چون والد
بشت را به ارتزاد و فکر و دعای جهان شاهی بود و او را میرزا عبد الحسین جهان شاهی میگفتند در دار السلطنه
تبریز در جوار بقعه رفیعه جهان شاهی اقامت داشت و تولیت بقعه مذکوره که مظفریه مشهور است ارجاع
بدو رشتن با و متعلق بود در زمان نواب سکندر شأن و ایام حکومت امیر خان ترکمان کلانتری دار السلطنه
تبریز با و تعلق گرفته بسیار توانا و مقتدر بود و در فترت روم بعراق آمد و بعد از فوت میر محمد جعفر بمنصب
... در جهان ایام جنت مکان میر تراب ... نسب شاه و عبد الباقی بیگ از سادات رفیع القدر عظیم الشأن
دار العباده یزد بود و پدر آن از ولایت کرمان بوده اند و بدار العباده یزد نقل نموده بشأن
در آنجا بقطع و فصل مرافعات شرعیه اقدام مینمود و بخدمت بهر کاره کم علم و دانش و تجربه نسبت بسلسله
علیه نوربخشیه داشت و در اسانید شرعیه سهو و خجل او موقوف بملک الشعرا بود میر جلال الدین حسن
عظام و دار المؤمنین استرآباد و از اقوام علامة العلمائی میر فخر الدین سماکی بود و در علم فقه مهارت تمام
داشت نجیب بذله گو و خوش صحبت و متدین و متقی و پرهیزکار بود و نیابت ذات اشرف مقدسه حضرت
عالی در تعمیر حضرات چهارده معصوم علیهم السلام که شاهزاده مرحومه مغفوره شاهزاده سلطانم
همشیره اعیانی آنحضرت وقف نموده تولیت بذات اشرف آنحضرت قیام داشت و بوفور دیانت

شاه جنت مکان

و بعد از و بهر یک از اولاد ذکور او مدارس ... شامل
و جانشین بمیر مرتضی شاه بر پای نشده بتفویض نموده ...

و در استی موصوف بود میر سید علی استرآبادی او نیز از سادات استرآباد بود و در امر جمهور وقت علی
از سلوک و سالکه بیرون افراط میرسانید چنانچه نسبت به باو اغراض دینوی میشد و از شدت مزاج و استیلای
نفس اماره و طبقه علما و فضلا با او ملاحظه نمیکردند و با وجود آن از دولت و زبان او در کشیدند
میر نظام الدین کاشی از سادات کاشان و در بار کاشان و [illegible] از او میر سید علی خطیب بود میر زین العابدین
کاشی او نیز از سادات کاشان است میر [illegible] اشتغال داشت و در اواخر میر یحیی علوی قزوینی بود
و در بعضی اوقات قاضی اصفهان دار السلطنه تبریز شد و در اواخر زمان شاه جنت مکان [illegible]
قزوینی بود و او نیز ثالث میر سید علی و میر جابر بود و در جمیع الوکالت ایشان بود و در زمان اسمعیل میرزا
معزول گشته میر زین العابدین بدستور منتصب بود میر ابوطالب [illegible] امامی از سادات اصفهان [illegible]
امامی و متولی بقعه شریفه منسوب به امام [illegible] حضرت امام زین العابدین علیه السلام واقع
در اصفهان بود و در معقولات و حکمیات باتفاق [illegible] و [illegible] میر [illegible] استرآبادی
از سادات [illegible] استرآباد بود و [illegible] و [illegible] میر جابر [illegible] محل [illegible] گشته
[illegible] جنت مکان و [illegible] حضرت [illegible] ملک [illegible]
امام [illegible] و الالتماس [illegible] زیارت [illegible] نیابت [illegible] حضرت [illegible]
دیگر از سادات عظیم القدر [illegible] ممالک [illegible] حکومت [illegible]
در [illegible] مثل علامة العلماء میر غیاث الدین منصور و شیخ شیرازی و میر صدر الدین محمد [illegible]
که او نیز از [illegible] میر [illegible] شیرازی [illegible] بود
[illegible] شیرازی که از [illegible] میر سید شریف علامه [illegible] میرزا ابو تراب [illegible]
[illegible] شیخ الاسلام فارس و از سادات خراسان مثل میرزا ابوطالب رضوی و میرزا ابو القاسم
و اولاد و میر عبد الکریم خادم و میر شمس الدین سلطان [illegible] و در [illegible] بود و سادات

بهم کرمان و سادات عربه الوها به تبریز که نسبت دختر زادگی بیوسف میرزا و لد حسن پادشاه و رنگ
دانشمند و سادات [illegible] و معموره اصفهان و ایشان [illegible] از بهر طبقه [illegible] ارکان [illegible]
در [illegible] بوده اند مرقوم میگردد سادات عظیم القدر مشهد مقدس از سادات عظام رضوی و موسوی
از مشهد مقدس معلی و متولی رفیع روضه مقدسه رضویه بوده اند و بر مسند عزت و احتشام [illegible] داشتند
اما از آن طبقه [illegible] میرزا ابوطالب رضوی و ولد ارجمندش میرزا ابو القاسم نقابت بزرگ
[illegible] و عالیشان [illegible] مال [illegible] رقبات و ضیاع موقوفه منفرد و ممتاز و اجله سادات
خصوصا مشهد مقدس [illegible] بزرگی [illegible] و [illegible] بوده اند و سادات
سادات رضویه و اقربا و ذوی الاحترام از ایشان مشتغل و متعلقات بهره ور بوده اند و [illegible]
میر شمس الدین علی سلطان میرزا وارد [illegible] و [illegible] میرزا ابو القاسم بوده و [illegible]
و [illegible] روزگار [illegible] میرزا [illegible] و [illegible] بعد از [illegible]
میرزا ابو القاسم [illegible] سادات [illegible] میرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] که در زمان [illegible] حضرت [illegible] شاه [illegible] سید [illegible]
و [illegible] سید و [illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] محصولات املاک و رقبات موروثی که [illegible] باقی [illegible]
نقیب و میر محمد جعفر بن میر محمد [illegible] و میرزا [illegible] از سادات رضوی [illegible] نقابت و [illegible]
[illegible] بود و میر محمد جعفر [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و علوم
منقول [illegible] عظیم کرده [illegible] اجتهاد رسیده [illegible] و دعوی اجتهاد [illegible]
نقابت [illegible] و [illegible] که [illegible] بود و میرزا [illegible]
و میرزا ابوطالب [illegible] بوده اند [illegible] و [illegible] بوده در [illegible]

شاه جنت مکان مورد عنایات و التفات شاهانه گردیده ...
نقش آن همیون نهاد و بنا بر روضه مقدسه و کلبه ارجمند
مبارک کرده بخلاف صدق او میرزا ابوالحسن ...
مصاحبت حضرت اعلی ...

عالی سرافرازی یافته مشمول انواع نوازشات شد و اکثر اعزه سادات مشهد مقدسه علیه
موسوم به موجب طول کلام بود بدین قدر اختصار نمود سادات عظام کرام دارالمؤمنین سبزوار میرزا محمود ولد
میر شمس الدین علی سلطان از اجله سادات عظام منیع القدر آن ولایت است میر شمس الدین علی نامی
جد اعلی او در زمان سلاطین عظام گورکانیه جغتای از دیار عرب با جلیل حشم و خیول و خدم بخراسان
آمده در سبزوار رحل اقامت انداخت و املاک در قصبات بسیار بهم رسانیده و ملاک و منسوبان خود را
بزراعت و عمارت ترغیب نموده مبلغهای کلی حاصل سرکار او بود و در حسب النسب مسطور است که او
زمان او بجانب حجاز و عراق عرب سیدی بعلوشان و کثرت تبع و املاک و اموال و ثروت و مکنت
علی بولایت قم نیامده و کلام مشهور السماء الملک الجبار والارض للنبی المختار بر معنی
عدل است پرتو انوار توجه و التفات سلاطین زمان بر وجنات احوال این سید عالیشان تافته
توجهات تام و مورد اعزاز و اکرام گشته منصب جلیل القدر نقیب النقبایی ممالک ایران عموماً
و ولایت خراسان خصوصاً با آن جناب مفوض یافته بود و در ایام خجسته فرجام پادشاهان
عالیشان صفویه و الطوف دولت قزلباش اولاد و کرام او همیشه بعظمت شانه منظور گشته و میر
شمس الدین والد میرزا محمد در زمان فترت اوزبکیه امداد و شفقت جنت مکان اوزبک بخراسان انواع و جوه
بظهور آورده و در ازای آن از جناب حضرت شاه جنت مکان رتبه بلند امارت و لقب ارجمند سلطانی
یافته مخاطبت شرف همایون و تقدم و سروری سادات و علماء و بزرگی ارباب و اهالی
ولایات ... سادات علما و منصب سابق کرده و این منصب ... سید عالیجاه مذکور است
واگذاشت ... میر شمس الدین ... بعراق ...
وجمیع متوجهات سرکار او ... تومان شاهی عراقی است سیورغال
و ... جناب میر و اولاد عظام ... و اکنون ... میرزا محمود مذکور و برادران ...

کرده

کرده و تبرئی نقد اعطا آن را و بنا و بقعه مبنی و مستمر است و شفقت حضرت شاه جنت مکان در باره میرزا
محمود مذکور و آن سلسله درجه اعلی داشت و در حین ارتحال موالی الیه بر مسند عزت و اعتبار و حکم
و حکمرانی آنملک متمکن بود و میر محمد یوسف ولد میر سید علی ارشاد و اکمل من احباب سبزوار است و در آن ولایت
صاحب املاک و رقبات کلی و از اکفا و اقران بفزونی اعتبار و ظاهر ممتاز بود و جد امادری میر شمس الدین
علی سلطان اختصاص یافته بدین وصلت در آن ملک بعزت و اعتبارش افزوده ... مرد خوش صحبت
نیکو اخلاق بود و بخلق و فطرت عالی اتصاف داشت با شعرا و فضلا و مردم اهل حال التفات و سلوک
می نمود و در شعر فهمی پایه بلند داشت و گاهی بنظم اشعار زبان می گشود و این بیت از آن مشهور عالمست
بیت
گل خورشید شکفته شود در صحن باغ ... تعلیم ... اینقدر بس است
سادات عظام دارالمؤمنین استراباد
از سادات عالیه رجات استراباد جمعی اعزه در درگاه معلی بودند که اسامی شریفه ایشان در فوق
تحریر پیوست و سوای ایشان چند نفر دیگر مثل میر ... و میر غیاث الدین ولد میر رکن الدین ...
و میر حسین مشهور به پادشاه و میر حسین ... اشرف موسوم و در سلک قورچیان و ملازمان
درگاه انتظام داشتند و بعضی در سلک خدمه روضه مقدسه رضویه منسلک بودند و جمعی در دار الملک اصلی
بسر برده از آنجمله میر تقی الدین محمد ابن امین الدین حسین ولد صدر مغفور میر جلال الدین در دار المؤمنین استراباد
اقامت داشت و در آن ملک بزرگانه سلوک میکرد و بجهت حقوق خدمت میر جلال مورد نوازشات شاه جنت
مکان بود و تا موازی چهل تومان مال رقبات و املاک آن سلسله سیورغال در سلک ایشان مقرر بود و از
رحلت حضرت شاه جنت مکان که مدتی آن ولایت از حاکم مستقل و صاحب وجودی خالی بود ...
پناهی پشته ... اعتبار و اقتدار یافته ... از اولاد او و در ایام سیاه پوشی ... احوال ...
اخلاص و دولتخواهی که در برابر حقوق تربیت و التفات این دودمان بر ذمت ایشان لازم بود
بظهور رسید میر ضیاء الدین ... و نیز از سادات منیع الدرجات استراباد و در ...

رستم بیک او فرار نموده بود بشفاعت امیر سراج الدین قاسم از تقصیرات ایشان گذشته بملک
موروثی ایشان بایشان شفقت شد درین عهد فرزند خلف او میرزا عبد الله بسیار صاحب جمال از اهل
وجاهت بود و در خدمت تیمنا و دعوت ادعیه از استادان داشت و ماذون بود که بهر کس اهلیت آن
داشته باشد اذن و رخصت دهد مرحوم الوالد و آنحضرت الی را اعتقاد عظیم بمیرزا عبد الله مذکور بود و
مریدانه سلوک مینمودند و او با قیام شعار صلاح بود و صاحب املاک و رقبات کلی بودند که
الیوم در میانه بنی اعمام منقسم است و از جانب حضرت شاه و بسیور غالات و ادرارات لایق
سرافراز بودند چون برخی از احوال سادات عظام سادات عالیه رجبات و نقباء ممالک
بقدر حال سمت گذارش یافت اکنون احوال جمعی آل محمد از مشایخ و کبار علما و طبقه فضلا
زمان و زبده ورثه ایشان حضرت شاه و جم جاه جنت مکان که در زمان ارتحال آنحضرت در قید حیات بوده و
بدستیاری خامه بدایع نگار بر صحیفه مقصود در رقم نگارش می یابد عند الطالب و الطالب ارباب
گشتند که این کلمات ذکر جمیع ارباب علم و فضل تعلق دارد پرتو ایشان میرزا احمد آغاز سخن را مشغل
مورد التفات از آن طبقه علیه مجتهد الزمانی شیخ عبد العالی که خلف صدق مرحوم مجتهد الزمانی شیخ
علی عبد العالیست در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره و نیکو منظر و خوش صحبت استقلال
ولا استغنا بود بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت و اکثر علماء عصر او نعم اجتهاد ولی کتاب بیگر بودند
اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده بدرس و افاده علوم اشتغال مینمود و دو معنی
بفصل قضایا شرعیه و اصلاح بین الناس میگماشت و نفس شریف نیز کاملی بیافت اجرا احکام
شرعیه مشغول بفصل قضایا میگشت و هرگاه و هرگاه و هر گاه بمحلی تشریف می آورد حضرت شاه جنت مکان
در تعظیم و توقیر الجناب بغایت مبالغه میفرمودند و همیشه بابت سعادت ملاقاتش خواهان بودند و دیگر
و خواه درکاشان مرجع علما و فضلا و دانشمندان عصر بود و اکثر علما در اصول و فروع و تولی

مطاع مردم آنجا و سید بزرگ منش و معتبر بود و املاک و رقبات کثیر النفع داشت در ایام شورش
و انقلاب پای در دامن ادب پیچیده و داخل سرداران سیاه پوش نشد و از فتنه رسک حفظ
حال خود نموده بیلده و استراباد که محل شورش و آشوب بود کمتر میرفت و در زمان جلوس حضرت اعلی شاه
ظل الهی که سفر خراسان اتفاق افتاد و در بسطام باردوی سپهر احتشام آمده بملازمت اشرف
سرافراز شد بعد از فوت او از پسرش میرزا ابیک انواع دولتخواهی بظهور رسید و اکثر اوقات ملازم
رکاب اشرف و مورد الطاف شاهانه و بسعادت مجالست مجلس بهشت آیین مستسعد و بمزید عنایات
و التفاتات بین الاقران امتیاز تمام داشت و حضرت اعلی را با سید مشار الیه شفقت تمامی بود سادات
سادات عظام عبد الوهابیه دار السلطنه تبریز سادات عظام عبد الوهابی اکثر در دار السلطنه تبریز اقامت داشتند
درین عهد بعضی در تبریز و بعضی در کاشان و اصفهان نیز هستند میر عبد الوهاب جد اعلی ایشان که سادات
مذکور باو منسوبند سید بزرگ عالیشان و منظور نظر سلاطین عظام بود و بمصاهرت یوسف میرزا ابن حسن
پادشاه مفتخر گشته از او اولاد و سید حسن بیک از نژاد و صبیه مخدره یوسف میرزا است و در زمان حضرت
شاه جنت مکان آن سلسله اکثر اوقات تولیت بقعه رفیعه حسن پادشاه واقع در حسن آباد تبریز
که بنصریه مشهور است بآن سلسله متعلق است دیگری از سادات مذکور میر نعمت الله است وی سید عالی
القدر متدین و پرهیزکار بود و نسبت قرابت و ارتباط به بنات سلسله پادشاهیه داشت در ایام تسلط
رومیه بعراق آمده چندگاه منصب شرعیات کاشان بود و در آخر قاضی اصفهان نیز شد خود در ایام
منصب الوداع ملع نساخت سنین عمرش از نود تجاوز کرده بود و برادرش میر ابو القاسم بالفعل
دار السلطنه تبریز قیام داشت سادات عظام مرعشی در ولایت اصفهان و همدان اقامت داشتند
امیر سراج الدین قاسم از این طبقه بسیار بزرگ منش و صاحب اعتبار بود و نسبت قرابت و پیوند
بسلسله امیر جهانگیر خلاف و عصبیت بظهور آمده مقهور قهرمان غضب گشته پسرانش بمهدی پادشاه
رستم

اولی مسعود شده و اجتهاد ذات آن جناب بتصدیق اکثر علما مقرون بود و الحق ذات ملک صفاتش
در آن حین آرایش ملک ایران بل جهان و جهانیان بود شیخ علی منشار وی عرب فاضل فقیه
و شاگرد رشید مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود و در مسایل شرعیه و اجوبه فتاوی قولش صحیح
و موثوق به و در انتظام امور شرعی و عرفی صاحب رای و سرآمد اقران بود و انوار تقوی از
حضرت شاه جنت مکان بر وجنات احوالش یافته بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت مطالبات
دار السلطنه اصفهان که معظم ممالک و از بلاد مشهوره آفاق است منصوب گشته و در آن
شغل بکمال استقلال یافته در فیصل معاملات دینی و دنیوی آن ملک و رفع تسلط ارباب تعدی می‌کوشید
میسر بود مولانا عبد الله شوشتری مولد شریفش دار الملک شوشتر است در اوایل حال بتحصیل در بلده
شیراز که آب و هوایش بفضل پرور است کتب متداوله روزگار را گذرانیده چون همتش بتحصیل
علوم منقول مقصور بود متوجه سفر عربستان گشته بصحبت بسیاری از فضلا و دانشمندان آن دیار خصوصا
حضور شیخ الفقهای جبل عامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد و هدایت درجه کمال یافت و از آنجا
باردوی معلی آمده بعد از استسعاد بسعادت بساط بوسی شاه جنت مکان رخصت طوف مشهد
مقدس معلی دریافت روضه متبرکه حضرت امام الجن و الانس حاصل نموده مدتی در آن مکان
شریف که مهبط انوار الهی و فیوضات نامتناهیست بافاده علوم و هدایت و ارشاد خلق الله
و ترویج شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر قیام می‌نمود و گاهی در جمعات متوجه وعظ گفتن شده
جمعی کثیر در مجلس مواعظ او مستفیض گشته از برکات انفاس قدسیه او بسیاری از خلق الله که سالک
غفلت و غوایت بودند عدول نموده براه هدایت شده آگاهی پرسیده باعجب حکایتی اطوار حمیده آن
پسندیده اکابر و اصاغر بود و در اوان جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی
اکثر اوقات در مشهد مقدس معلی صباح الحمد الله خدمت پیر و اخته موجب مزید آگاهی می‌شد و بدوام

منظور

منظور انظار مرحمت شاهانه بود تا آنکه در سال اودئیل مطابق سنه ۱۰۲۱ هجری که آن نفر بزرگ
چنانکه در صحیفه دوم این بهره واقبال در محل خود گذارش خواهد یافت دست از تکیه در آن
مولانا را گرفته با ماوراء النهر بردند بیانه از علمای آن ولایت مباحثات و مناظرات واقع شد
با وجود آنکه شعار اهل سنت پیشه کرده خود را شافعی باز نمود و جماعت ماوراء النهر متعصبان
مذهب حنفی در قتل او غلو کردند آن عالم ساده گستاخ بزانه نفس را بلا کرده و ثمره
شهادت رسانیدند و باین اکتفا نکرده جسد شریفش را در میدان بخارا بآتش سوختند رحمه الله
جمله مولانا میرزا جان شیرازی عالم فاضل متبحر از علمای دانشور و دانشوران قبیله گستر دار الملک شیراز
امتیاز تمام داشت اکتساب علوم در مدرس خواجه جمال الدین محمود شیرازی که شاگرد
علامه العلما سرخیل زمانه مولانا جلال الدین محمد دوانی بوده ترقی عظیم کرده در علوم معقول و حکمیات
سرآمد زمان خود گردید اما متوجه علوم منقول کمتر شده بود و در زمان شاه جنت مکان در خطه فیض
شیراز بر مسند تدریس تمکین داشت و جمعی کثیر از طلبه علوم معقول در آن ولایت که بجهت تحصیل
علم در آن خطه طیبه جمع آمده بودند بحوزه درس او حاضر گشته استفاده علوم عقلیه می‌نمودند
و از تلامذه او اکثر مرتبه دانشمندی یافته بمرتبه تدریس رسیده و در حکمیات تصانیف عالی بر کتب معتبره
حواشی دقیق وارد و در زمان اسمعیل میرزا باردوی معلی آمده چون علما در کار دشمنی کمال نشتن بود
بودند و باستظهار شفقت اسمعیل میرزا از آن طایفه اندیشه نمی‌نمود و بعد از فوت اسمعیل
میرزا بجهت در ایران توقف نتوانست نمود بجانب ماوراء النهر رفته و سمرقند رفته در آن ولایت رخت
رحلت هستی بسر منزل آخرت کشیده در عدم آباد عالم خاک مقام گرفت مولانا افضل الدین محمد ترکه
از نژاد و نقبای ترکه دار السلطنه اصفهان بود و در اوایل حال کسب علوم نقلیه و عقلیه پرداخت
و ترقی کامل کرده و از اصفهان باردوی سعادت نشان آمده منظور نظر مرحمت شاهانه گردید

بعضی اوقات بشرکت میر علاء الملک مرعشی منصب قضاء معسکر ظفر اثر یافت و مدار او وی مدتی بامر
تدریس پرداخته در مدرسه او جمعی تلامذه از مباحثات و افادات او بهره یاب بودند و در زمان اسمعیل
میرزا باصفهان رفته بامور شرعیه و امر قضا که همیشه در سلسله ایشان بود قیام داشت و اوقات بانزوای ایام
و انزوا گذرانیده آخر از آن شغل در جهت منصب تدریس و افاده در روضه مقدسه رضویه بموقوفی در مشهد مقدس
معلی بهمان شغل شکر پرداخته در آن روضه مقدسه بسر برده در سال وی مشغول بود در سنه ۹۹۱ که نواب سکندر
شان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا از یورش خراسان عود نموده در موکب همایون از مشهد
مقدس بعراق آمده در ولایت ری وفات یافت و نعش او را بمشهد مقدس نقل نمودند و بعالم بقا پیوست مولانا
عبدالله شوشتری قاری از اهل شوشتر بوده در علم قرائت و تجوید مهارت تمام داشت و رسایل معتبره و تصانیف مشهوره
درین علم تالیف نموده و در زمان شاه جنت مکان از زمره علما بوده و در مشهد مقدس تربیت و عزت
عظیم داشت و بجهت رفع حاجات ارباب علوم و فقرا مستحقین اقدام نموده و بجمیع مقرون میگشت و میان
الانام و الاکابر معزز و محترم بوده و طبقه قراء مستفیض میگشتند زبده علماء محققین شیخ بهاء الدین محمد عاملی
خلف صدق مرحمت پناه شیخ حسین بن عبدالصمد است و وی از مشایخ عظام جبل عامل و در جمیع فنون
و علوم تحصیل فقه و حدیث و عربیت فاضل و دانشمند بود و خلاصه ایام شباب جوانی را در صحبت شیخ
زین الدین شهید ثانی گذرانیده و در تصحیح حدیث و رجال و تحصیل فقه با وی همراه بود و کتب و رسایل
مشترک و مساهم یکدیگر بوده و بعد از آنکه جناب شیخ در آن دیار بدست ... در درجه شهادت یافت
شیخ از وطن مألوف بجانب عجم آمده و بمجالست مجلس همایون شاهی معزز گردیده منظور انظار عنایات
گونا گون گشت مراتب علم و تقوی بدرجه اعلا داد و در مدت قلیل از فضلای عظام عصر گردید و در اواخر عمر
که بنابر اختلافی که علما در شرح آن کرده اند مدتی در هرات بوده سعی بلیغ در تقدیم رسانید
باعث شده که از خوشنودی آن ولایت اقدام نمود و آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی شرعیات ملک

ملک خراسان عموما و دار السلطنه هرات خصوصا بمساعی او تمشیت مرجوع گشته مدت مدید در آن
خطه دلگشا بترویج شریعت غرا و تبلیغ و تعلیم قواعد اثنا عشری اقدام نموده بافاده علوم دینیه و اشاعه
معارف یقینیه و کتب و رسایل و حل مشکلات و کشف غوامض و معضلات مشغول بود تا آنکه شوق ادراک
سعادت حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام و ائمه علیهم الصلوات الملک
العلام گریبان گیر گشته قاید شوق عنان توجه آنجناب را بآن صوب در حرکت آورد و بعد از استسعاد بدان سعادات
عظمی در حین مراجعت روزی چند در لحسا و بحرین رحل اقامت انداخته با فضلای آن مرز و بوم بسر برد تا آنکه
در بحرین بعین حیوة رسید چنانچه در کتب مسطور است جوهر روح او را از آن جاه و جلال دیده مطالعه عالم بقا پرداخت و خلف
صدق شیخ را که مولانا بهاء الدین است از حیوة شهر بند بسیب و مدد داشت در آن زمان با والد ماجد بولایت
عجم آمده و بکده و جهد تمام بر حسب وراثت الاباء و الاجداد بتحصیل علوم و کسب کمالات مشغول گشته در علم
تفسیر و حدیث و عربیت و فقه و امثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار بمرتبه کمال رسید و حکمت
و کلام و بعضی علوم منقول را از فیض صحبت مولانا عبدالله مدرس یزدی بدست آورده و در فنون ریاضی
نزد ملا علی مذهب و مولانا افضل قاینی مدرس بکار رفیق آثار بعضی از اهل آن فن تلمذ نموده و در علم
طب قانون و ادنی باقراء زمان حکیم عماد الدین محمود که ذکر احوالش در جریده اطباء خواهد
آمد طرح مباحثه انداخته بهره کامل از آن یافت بالجمله در اندک زمانی در علوم معقول و منقول رتبه عظیم
روی داده و در هر فن سرآمد فضلای عصر شده و تصانیف معتبر در فنون علوم از رشحات قلم و الیاش
مطمح انظار علماء ذوی الاعتبار گردیده مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید و کتاب حبل المتین
در جمع میان احادیث صحیحه و حسن و موثق و شرح هر یک از احادیث و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر
آیات و احکام و احادیث صحیحه و حاشیه تفسیر قاضی و حاشیه قواعد شهیدی و کتاب حدائق
الصالحین در شرح صحیفه کامله و کتاب عین الحیوة فی تفسیر الآیات و کتاب حبل حدیث و زبده

اثنا عشریه در هیئت و حاشیه شرح مختصر اصول و حاشیه مطول و رساله تشریح الافلاک در هیئت و رساله خلاصة
الحساب و رساله صحیفه در اسطرلاب و اثنی عشریات اربع در طهارت و صوم و صلوة و حج و کتاب
زبدة الاصول و مفتاح الفلاح در تواقیت نوافل و سنن و چند رساله و کتاب دیگر که بعضی آن از تاریخ
تحریر این صحیفه که حبل متین و مشرقین و الف حدیث است باتمام رسیده و بعضی دیگر مثل جامع عباسی که بحسب الامر
الاعلی مأمور گشته در علوم دینیه تالیف نموده که عامه خلق عجم از آن بهره یابند و غیره امید است که از اسباب
توفیق الهی و برکات سعی آن قدوة اخیار و زبده ابرار باتمام رسد بالجمله آن جناب بعد از فوت شیخ
مشار الیه بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت عالیات و تصدی شرعیات دار السلطنه اصفهان تعین گشته
مرجوع گشته چندگاه بحسب الاستقلال بدان شغل پرداخت آخر شوق دریافت سعادت حج بیت الحرام
و ذوق سیاحت او را از اشتغال بدان شغل مانع آمده متوجه آن سفر خیر اثر شد بعد از استسعاد بدان
سعادت عظمی فقر و درویشی بمزاج شریفش غلبه کرده مدتی در کسوت درویشان مسافرت
اختیار نموده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیاحت نموده و در ایام
سیاحت بصحبت بسیاری از علما و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و مجذوبان
خدا آگاه رسیده و از صحبت فیض بخش ایشان بهره مند گردیده جامع کمالات صوری و معنوی گشت
و اکنون در علم ظاهر و باطن سرآمد روزگار است و باعتقاد جمهور علما و فضلا رتبه عالی اجتهاد دارد
و درین زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته
همیشه از ملازمان رکاب اقدس اند و اکثر اوقات در سفر و حضر بوثاق او تشریف قدوم ارزانی
داشته از صحبت فیض بخش مسرور میگردند اگرچه شعر و شاعری دون مرتبه عالیه آن جناب است اما
از ذوق سخن پروری بسیار دارند و در سلوک سخنوری قصب السبق از اقران ربوده اند و عربی
و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر شیرین از آن جناب زبان زد خاص و عام گشته

بتخصیص مثنویات بروش مولوی روم از نتایج طبع وقاد و نفس ربانی درر غرر در رشته نظم کشیده
شده و این دو بیت از آن گوهرهای عالی اشتهار دارد **بیت** سهل باشد درد فقر و فنا * گر رسد فیض از حبیب خدا
فنا * درد درد است و آن چه بطلب شد بزرگ * گره بگذر تو بنای چشم گرگ * و مجموعه ترتیب داده اند
در هر صفحه که بطلبد از سخنان رنگین و عبارات بلاغت آئین و اشعار آبدار و نوادر و فوائد و مباحث
دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب بکشکول موسوم گردانیده و بجمیع جوانب ممالک آثار
بیضانشش باکناف و اطراف رسیده و اکنون وجود شریف آن زبده عصر و یگانه دهر بر جهانیان
و طوایف آفاق و سایر ارباب الفضل و جمعی کثیر از طلبه علوم و افاضل عصر از استفاده مجلس ادراک
علمی او امید که عمر طبیعی یافته خلایق از فضائل و کمالاتش محظوظ و بهره ور باشند **شیخ لطف الله میسی**
پدر شیخ ابراهیم میسی است که از فضلای متبحر و فقهای مشهور عصر بوده مولد شریفش موضع میس جبل
عامل است و در اوایل سن شباب احرام زیارت امام همام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بسته و در آن
آستانه ملایک آشیان بتحصیل علوم روزگار گذرانیده و از برکت صحبت مولانا عبدالله شوشتری که
علامه زمان بود قدس سره بهره مند گردیده در علم فقه یافته در زمره مدرسین سرکار فیض آثار انتظام یافت و در زمان
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منصب والای افتا و مرجعیت علما و مدرسین گشته از آن سرکار بموجب امر قزوین
او را بجهه آنکه آن جناب بنده بحیات یافته برکه وصلی آمده مدتی در قزوین بدرس و افاده مشغول بوده بحسب الامر
الاعلی از آنجا بدار السلطنه اصفهان نقل نموده در جوار مسجدی که در برابر دولتخانه مبارک نقش جهان احداث
کرده و منسوب بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی است متوطن و در آنجا بامامت خلق و درس فقه و حدیث و طاعت
و عبادت مشغول است و از اوقات سرکار فیض آثار شریفه آن حضرت موظف است و جمعی کثیر در اوقات
نماز فریضه بوی اقتدا می نمایند **شیخ حسن ولد و خادم او و شیخ محمد ولد او** در سلک خدام مرجع مقام روضه مشهد
منور منسلک است و والد ماجدش در زمان شاه جنت مکان نقابت متمیز و مکرم بوده و در مجلس بهشت

آئین زیاده و دیگران سخنان مؤتلف آمیز حقیقت بنیان گستاخانه زبان صدق بیان می‌گشود
و در نوی سنگر مساهله جایز نداشته مبالغه بسر حد افراط رسانید و چون محکم‌تر از اغراض دنیوی
بود حضرت شاه جنت‌مکان تفضیح او را بسیم رضا منظور بود و والد ابجدش غیاث‌الدین منتقی
در فترت ازبکیه لعنت بعراق آمد و چند سال در علم حساب کفایت جانوران اعلی روزگار گذرانید و
در اکثر اسفار ملازم رکاب ظفر نشان بود و بعد از فتح ازبکیه و تسخیر خراسان بوده در تجهات شاه ماه گشته
سر گشتک مدیر مقدم روضهٔ متبرکه رضیه مکرم دیده و جناب ذات شریف متعب بود و منصب خادم
باشیگری و کلید داری ضریح مبارک نیز باو متعلق است و در ایام یگانگی سر گشتک بیشان
نیز جناب حضرت اعلی خدمت بوده و بعضی در نمازیهٔ لطیفه و در آن آستان مقدس تا آن [illegible]
روزگار می‌گذرانید شیخ فضل‌الله مدار عرب نجیبه و از جملهٔ فضلای اتقیا مشهد مقدس معلی و از آن رسیده کار فقهی
آگاه و مؤلف بود و جنابیت شیخی [illegible] و از جملهٔ عدول شمرده و در مسجد جامع مشهد مقدس بامامت
و پیشنمازی تمام نموده و جمعی کثیر باو اقتدا می‌کردند و [illegible] آن بوده و در فترت ازبکیه [illegible]
واقف در چه شهادت یافت در مشهد مقدس معلی و اتقیا و ارباب فضل و کمال در عیون ایشان حضرت
شاه جنت‌بارگاه [illegible] بوده اگر قلم [illegible] این طبقه پرداز و [illegible]
و طول کلام میسر گردد لهذا بذکر این چند عزیز اختصار شد میرزا محمد [illegible] والد مولانا عنایت‌الله [illegible]
فاضل [illegible] روزگار [illegible] مولانا عنایت در زمان حضرت شاه جنت‌مکان
[illegible] دارالسلطنه تبریز شیخ‌الاسلام و وکیل [illegible] سرکار [illegible] و بعد از فوت والد ماجد
مناصب مذکوره باو مفوض گشت امامت‌الله در فضل و کمال از والد ماجد درجه پیشی داشت
در فترت تبریز بعراق آمده در ولایت ری رحل اقامت انداخته و در آن دیار [illegible] سر افرازی
نموده و بعالم عمر شتافت رحمة الله علیه و علی جمیع الاتقیا مقدمهٔ وزرای دیوان [illegible] و ارباب [illegible] شاه [illegible]

[illegible] در ایام سلطنت شاه جنت‌مکان [illegible]
[illegible] در سلک ارکان شاه جنت‌مکان احمدی از ارباب قلم بوزارت
دیوان اعلی منصوب بوده و وزرای عظام سابق آنچه معلوم مؤلف گردید [illegible] زمان شاه جنت‌مکان
دوازده نفر بودند و بوزارت دیوان اعلی ممکن شدند در اوایل زمان جلوس میرزا جلال‌الدین محمد
خواند میری بود و بعد از قتل میرزا شاه حسین در زمان خاقان سلیمان‌شان ابوالبقا شاه اسمعیل
[illegible] وزیر شد [illegible] میرزا شاه حسین [illegible] روزی که وزیر شد این رباعی را در [illegible]
جناب میرزا خواند [illegible] جان افزایم [illegible] چون شمع جهان میسوزم کایام
[illegible] مضمون این بیت [illegible] خواست [illegible]
شد راست مصداق حال خواجه [illegible] گشت بعد از رحلت خاقان سلیمان‌شان و جلوس همایون شاه
جنت‌مکان [illegible] بوزارت [illegible] سرافراز شده [illegible] وزارتش [illegible] بود و
که [illegible] سلطان [illegible] وکیل و صاحب [illegible] شد [illegible] رفتار ارتفاع یافت
او را گرفته بقتل [illegible] فرمان داد و در وقتی که او را [illegible] این بیت [illegible] خواند
بیت گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد و بعد از او قاضی جهان
سیفی [illegible] که وزیر میرزا شاه حسین بوده وزیر دیوان اعلی شد و [illegible] و استعفا نمود از
[illegible] بعد از [illegible] که وزیر [illegible] سلطان بود [illegible]
جوهر سلطان [illegible] وزیر دیوان اعلی گشت [illegible] از قتلش چندان امتدادی نیافت او نیز [illegible] منازعات
[illegible] رسیده و احمد بیگ [illegible] اصفهانی بوده بوزارت دیوان اعلی [illegible]
یافت شش سال [illegible] الاستقلال وزیر بود و بعد از او [illegible] قاضی جهان که [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] انواع تشویشات [illegible] دولت [illegible] بود و [illegible] بخدمت اشرف رسید [illegible]

[illegible]

بر وفور قابلیت و استعداد و شفقت تمامی که آنحضرت را با آن بود [illegible] عمو زادی التماس نمود

نوبت دوم ثانی وزیر گشته رقم غزلیت بر صحیفهٔ حال احمد بیگ نور علال کشیده شد و میر عنایت الله [illegible]

نالایق کرا پسندید و طبع اشرف بنوعی خوش صاحب عشق و عاشقی پیر باسلیقی بیک که از زمره خوش خدمتان محفل

اعلی و منظور النظار شاه بود و متهم گشته مغضوب گردید و او را با مظفر سلطان مذکور که مخالفت و یاغیگری

او با این دولت در وقت نهضت قضا با گیلان بظهور پیوسته در قفس آهنین از شهر آورده در میدان مسجد جامع آتش

واقع در صاحب آباد تبریز او نیز سوخته شد و یکی از ظرفای این معنی را در تاریخ واقعه گفته [illegible] خواجه عنایت

که هنر و کلام لاف خردمندی و فکر دقیق بر علی کرد و در منصب قضا و کشتش ای [illegible] رفیق

از غم عشق که در تاریخ بیت گفت ز عشق پیر باسلیقی بعد از واقعه او قاضی جهان با استقلال وزیر

مستقل گشت بارزه دو سال در کمال عظمت و اقتدار و وزارت باستقلال کرد و در آخر او از منصب چون

چون حضرت شاه ارادهٔ آن داشتند که جزوی تقریبی از [illegible] بسپرند و در مهمات دیوانی که پیشه رای او عمل

نمیشد و در آنچه بعرض میرسانید با انجاح مقرون نمیگشت در آن اوقات وقع الوقت کرده تا چیزی در انجام

عرض کرد و بی او واقع میشد جناب قاضی از اطوار و اوضاع بی سلیقی شرمنده نموده کبر سن و شیخوخت را

بهانه ساخته از منصب استعفا نموده و در آن الحاح کرد حضرت شاه رضا جوی گشته او را از امر وزارت معاف

داشتند و در تاریخ سنه ستین و تسعمایه از جهت ایزدی پیوسته و در تاریخ فوت او گفته اند بیت بکجای

چو احاد و قاضی جهان سپاهی ز تاریخ مرگش [illegible] آنچه از اوصاف حمیده و اجتناب از الشنیعه و انواع علوم

کشته ... الواقع درین دولت عظمی وزیری که جامع اسباب قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات باشد

مثل او نبوده و رعیت شان و بزرگی او از حیز بیان بیرون است وجود افضلای [illegible] و عظمت و اجلال

با خلاق در مقام تواضع و فروتنی بوده و در حسن سلوک و آداب تواضع فروگذاشت نمیکرده و در مجالس

که میانه علما از هر علم واقع میشد و خطاهای موجه میکرد و قولش از قول علما معتبر میداشتند و در آن

وسلامت عبارات و نشئات او مسلم الثبوت زمان است صحایف [illegible] در باب سیاقت و حساب

بوده و در حسن خط درجهٔ کمال داشته بعد از او منصب وزارت بمیر [illegible] باب قلم منتقل شد خواجه

عنایت الله [illegible] مشهور بغیاث کچه و موزع شریف تبریزی که صاحب وقت و در بعضی اوقات مستوفی

الممالک نیز بوده و ولد او [illegible] خواجه [illegible] مشهور بمیرک

مهرکه از اوتاد امور دیوانی و مرد قابل و مستعد بوده و در اول حال وزیر خانخانی [illegible]

دار بوده و بعضی اوقات وزیر خراسان نیز بوده و در علم جفر و اعداد و تدبیر مهارت تام داشته

بجهت آنکه منجم اوقات بسیر و معقول گشته در قلعه الموت مدتها محبوس بود و در زمان اسمعیل [illegible]

از حبس نجات یافته و در وقت جلوس او از [illegible] که از طبقه سابقه بهره بوده

اول حال وزیر سوند بیگ قورچی باشی بوده و بعد از آن [illegible] وزیر دیوان بود و چندگاه

وزارت او در اوایل [illegible] متمشی نشد چون [illegible] و دولت ایشان در وزیر گشت [illegible]

که امیر دیوان بود و بمرتبه منصب وزارت سرافراز گردید با امانت و [illegible] جمع کرده و چند سال

مرحمت الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله بوده و بدیگر خدمات و لشکرکشی مأمور گشته با انتظام امور

دولت پرداخت همواره منظور انظار عواطف خسروانه بود و حضرت شاه جم جاه و سلطان سلیم

سلطان مراد و زمان قرهای ممالک روم قواعد مصالحه استحکام یافت از وقایع اندیشه بیجا

بیت حرام ستور از گشت شاه رایه بدولت [illegible] توفیق اراده در یافت منصب علیا کرده و از

پادشاه مرخص و مأذون گشته با اتفاق پیرشش خان میرزا که از زمره [illegible] عصر بود روی براه

آورده و میان باد و مقدار و دو در همین که بر موسم رشته بود و در لباس اعراب بادیه نشین ببراو که

او را با پیرشش و چند کس دیگر از قضا در میانه قافله حاج مرتبه شهادت رسانیده و اسناد این امر

به شیخ قطاع الطریق عرب نمودند و در ایام عنایت مشارالیه امیر سراج الدین علی قمی وزیر

او نیابت بدان خدمت قیام داشت بعد از قضیهٔ معصوم بیک چند سال مسند وزارت آذربایجان
مستقل عامل بود و در اواخر ایام حیات میر حسین فراهانی و خواجه جلال الدین علی به منصب عالی
سرافرازی یافت یکسال بدان خدمت قیام نمود و چون اطوار ایشان مستحسن طبع اشرف نیفتاد هر دو
از آن منصب عالی معزول شدند و دیگر احدی به وزیر منسوب نگشت مستوفیان عظام و اعیان دیوان اعلی
مستوفیان عظام دیوان اعلی در زمان شاه جنت مکان آنچه معلوم گشته و مشهور بوده و تقریر
هفت نفر مستوفی الممالک و سرکار مستوفی بقایا بوده اند میر [illegible] و دیگری خواجه شاه [illegible]
خواجه غیاث الدین علی مشهور به غیاث کهره شیرازی و دیگری خواجه [illegible] و خواجه ملک اصفهانی
میر غیاث الدین محمود مشهور به شاهسونی اصفهانی [illegible] این هفت نفر مستوفی الممالک اند و هر دو
این طبقه مستوفی الممالکی که به عظم شان و بزرگی داشته اند در زمان خدمت از امثال و اقران
امتیاز داشته و بین الجبهه به سلامت نفس و دیانت و راستی و خیرخواهی خلایق و صفت
مشهور است خواجه قاسم نظری بوده که از اعیان و اهالی آن ولایت بود و در فن
حساب و فنی و علم سیاق ماهر بوده و همیشه در مجلس بهشت آیین به عرض حاجات خلایق و [illegible] که
باعث ترفیه حال مسلمانان و موجب تحصیل دعای خیر ولی نعمت بوده بی مداهنه وی باز زبان نمی گشود
و چون [illegible] از اغراض دنیوی و محض خیرخواهی بوده در درجه قبول می یافت و همواره خدمات پسندیده
خاطر مبارک اشرف بوده و وقتی مردی [illegible] و بی [illegible] بوده و بعد از
فوت او بنا بر آن [illegible] توجه او [illegible] در ازای حقوق خدمت پدر بود و ترتیب و شفقت
جناب [illegible] سرافرازی داشت بعد از او میر غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک شد
در اندک زمانی معزول گشت بعضی اوقات منصب [illegible]
[illegible] بعضی اوقات یک [illegible] شده بود تا اکر دیگر

و زیاده از دیگر مستوفیان محل اعتماد شاه [illegible] منظور انظار
شفقت و تربیت پادشاه [illegible]

باره میر

باره میر غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک گشت و او خوانی از دراویش بناوی بود و در
مرتبه ایام خدمتش چند او ی یافت سه سال قبل از رحلت شاه جنت بارگاه او معزول گشت میرزا
شکر الله مذکور بدین مرتبه سرافرازی یافت وی ولد خواجه حبیب الله اصفهانی بود مرد سلیم النفس
متمکن و وقار وی سبب [illegible] خوشنویس نیکو اطوار بود و چند سال یک چندی از خدمات دیوان
اعلی مامور گشت چند سال در درگاه [illegible] بی آنکه منصبی از مناصب دیوان سرافراز باشد در مجلس بهشت آیین
راه خدمت یافته از سر [illegible] و شوق نویسنده بود و چند روزی حسب الامر بتفتیش بقایای سالی
سابق پرداخت چون طرز سلوک و حسن خدمت او بغایت مستحسن طبع اشرف گردیده بود و
غیاث الدین محمود مشهور به سپاهانی چنانکه مذکور شد معزول گشت میرزا شکر الله مفوض گردید و تا هنگام
ارتحال شاه جنت مکان من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول داشت و در زمان اسمعیل میرزا
چنانکه اشارتی بدان خواهد رفت در زمره [illegible] و در زمان نواب سکندر شان [illegible]
وزیری خراسان و تولیت سرکار [illegible] منصوب گشته بدان ولایت رفت [illegible]
[illegible] از وقاری که داشت [illegible] او [illegible] و پسندیده و خوب پسند [illegible]
بود لیکن او و [illegible] حکام خراسان [illegible] اوضاع [illegible]
آمده در آنجا از دار فانی بجهان باقی انتقال نمود و مستوفی بقایا اول میر محمد [illegible] مشهوری که از سادات
مشهوری اصفهان بود مستوفی بقایا و او اندک زمانی مستوفی بود و فوت شد برادرش
میر محمد تقی بجای برادر منصوب گشت مرد [illegible] سیاق دان بود و قریب به [illegible] سال بدان خدمت
پسندیده و اشرف گشت او را عزل کرده میر شاه [illegible] اصفهانی که از سادات اصفهان بود و سلسله
ایشان به سادات علائیه منسوب مشهور [illegible] بقایا گشت مرد صاحب و نویسنده کاردان
بود و چند سال در زمان شاه جنت مکان [illegible] و سایر خدمات دیوانی قیام می نمود

خدمت مرجوعه کما ینبغی بیرون آمده تا حین ارتحال آنحضرت بخدمت مذکور قیام داشت در زمان
اسمعیل میرزا که میرزا شکر الله وزیر و اعتماد الدوله شد او را مستوفی الممالک کردند در زمان نواب سکندر
شان بدستور بآن منصب سرافرازی داشت و در آن مهم کمال استقلال داشت چون میرزا
سلمان را که وزیر شد و بود نسبت ... رابطه ... بهم رسیده و بتحریک او از منصب معزول گشته
مراتب استیفا را به ... که در حق خدمت قدیم در هرات بنواب سکندرشان داشت تعلق گرفت
بعد از شاه غازی توجه بوطن اصلی آورده و از آنجا متوجه ... شده و در آن ... از جهان
فانی را وداع کرده متوجه عالم بقا گردید خواجه ابراهیم ... اگرچه ... اطلاع حاصل شد ...
عماد اصفهانی ناظر باستقلال بود ... جلال اصفهانی ... مقرر بود ...
بر او نوشته بتصرفات و تغییرات مال دیوان متهم داشت بنابراین معزول گشته ...
مبلغ کلی مصادره ... اما میرزا جلال بعد از عزل ... ضامن ... بود ...
و اهتمام وزارت اصفهان ساخت ... بود بعد از وی جلال الدین ... کمال الدین
زین العابدین کرمانی که پدرش وزیر باستقلال خراسان بود منصب نظارت یافت بعد از مدت
متمادی ... اعلای ... مواجب ... متهم ... معزول گشته تا حین ارتحال
جنت مکان در قلعه الموت محبوس بود در زمان اسمعیل میرزا خلاصی یافت در زمان نواب سکندرشان
بقدری اعتبار یافت و ... و منصف ... ایام ... کرده مدت ... شد
منقضی گشت و در ... ناظر بود میرزا سلمان که بعد از عزل ...
ناظر ... کرده وی ... خواجه میرزا علی جابری اصفهانی ... پدرش چند سال وزیر
ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس بود ... و ... از ... منصب ...
و کمالات ... رشد و کاردانی متصف گردید بعد از فوت پدر ...

شغلی آمده چون آثار قابلیت و کاردانی از ناصیه احوالش هویدا بود مورد تربیت شاهی گشته
بعد از ... آقا جلال کرمانی چنانچه مذکور شد بمنصب نقابت اکثر ... سرکار خاصه شریفه
سرافراز گشته در سلک مقربان مجلس همایون منسلک گردیده و همچنین تا آنکه ... استقلال
بدان خدمت قیام داشت در زمان اسمعیل میرزا بعد از عزل میرزا شکر الله بمنصب وزارت دیوان اعلی
اختصاص یافت و اسمعیل میرزا از ... تربیت ... حکم شد ... اعظم
در مسند وزارت قیام کند و بعد از فوت اسمعیل میرزا و جلوس نواب سکندرشان بدستور وزیر ... الدوله
گردیده ... منصب ... یافت آن حال ... زمان نواب سکندرشان ...
ملک ... کرد خواجه ابراهیم ... ولایت ... وزیر ... دیوان اعلی بود ...
درست گفتار ... روش ... بود ... اشرف آمده ... وزارت ...
بعضی از ... خاصه شریفه ترقی نموده تا حین رحلت حضرت ... بدان خدمت قیام داشت در زمان
اسمعیل میرزا چند گاه متکفل آن خدمت بوده و اعتبار تمام داشت با ... از آن شغل ...
بر طرف ... میرزا ... برادر ... اصفهانی ناظر ... کار خاصه شریفه بود ...
اولاد ... در زمان خاقان سلیمان شأن مستوفی الممالک بود ... در دولت
... سرافرازی داشته‌اند ... فضل الله ... وزیر اصفهان ... مهمات دیوانی
آنجا بود ... ایام ... نظارت ... شده ... میرزا ابوالفتح ...
در ... و دیانت و راستی بخدمت نظارت عمارات قیام داشت میرزا محمد نام پسری داشت فاضل
و فقیه ... مستوفی ... فقها ... معتبر بود احمد ...
لشکرنویس برادر ... لشکرنویس ... در میانه امرا و لشکریان صاحب اعتبار
و ذوی الاقتدار بود ... ایشان ... منظر ... بوده ...

تفویض میرزا عطاء الله وزیر آذربایجان
چند سال ... والا ... بود
و از جانب ... معلی ...

رسته ...

سابق ... جنت مکان ... میرزا ...
لشکرنویس ...

و بعد از فوت او محمدی بیگ مذکور که او از ارجه نویس آذربایجان و مرد قابل پسندیده با ابای خوش بوده

بمنصب والا کار رجوعی یافت او نیز معزز و محترم بوده و در خدمت مرجوعه مستقل و منظور انظار شفقت اثر حضرت

شاهانه بوده چنانچه حضرت شاه ... و او را کوچک وزیر خطاب میفرموده اند بعد از فوت او برادرش

احمدی بیگ مذکور لشکرنویس شده و تا حال که ابتدای سال ... جنت مکان و ایام جلوس نواب سکندرشان است

خدمت معزز و سرافراز بوده اند و مشار الیه مرد قابل خوشنویس صاحب فضل و کمال و از مستعدان

ارباب قلم بود و در اوایل جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فوت شد علی قلی بیگ وزیر قورچیان

عظام مشار الیه از اویماق عرب گرایلی است پدرش حسن علی بیگ مرد قابل قلمی نویس خوب بوده و تتبع

روش خط مولانا بهاء الدین حسین منشی سرکار رفیع آثار میکرده و از ظهور این دولت ابد پیوند منصب وزارت

قورچیان عظام بسلسله ایشان تعلق داشته و حقوق خدمت سابق درین دولت روز افزون وارد

مشار الیه بسیار سلیم النفس پرهیزکار و از اهل طاعت بوده و بنا بر حقوق خدمت آن سلسله منصب ...

یافته منصب جلیله درین مرتبه معزز بوده و او نیز در اوایل جلوس همایون ظل اللهی فوت شد میرزا ابو ... مستوفیان

قورچیان عظام مردی ... و از اقوام خواجه ملک است که اول مستوفی قورچی و آخر مستوفی الممالک شد میرزا

فتح الله مذکور در آغاز جوانی در خدمت سرافراز شده و مشمول نوازش و مورد تربیت بوده و بعنوان ...

اعلی بوده زیاده و از وزیر قورچی در مهمات دخل داشت میرزا ابوتراب نظری مستوفی عامل

که ضابط نویس و مفرده نویس نیز میگویند او از نساء و از عظام ... تبریزی بوده و آماده خواجه قاسم ...

بوده و در دفترخانه همایون ارباب قلم او را در علم سیاق استاد و ... میدانستند و بدانیک ...

صاحب توجیه بوده و از اقوام خواجه حبیب الله صاحب توجیه سابق است از سلسله آن جمیع ... درین

دودمان ولایت نشان بخدمات مستوفی ... قیام داشته و محل اعتماد شاهانه بوده اند و مشار الیه مردی ...

راست قلم صاحب وقوف سلیم النفس و پرهیزکار بوده و از او ارجه نویسان خواجه محمد امین مشهوری ...

فیما بین وزرا بین ... الاصل ... خاک ... شیراز و ... کردهٔ عراق و ... بمناسبت ... و ... دیوانی ...

ولد خواجه

ولد خواجه قاسم مستوفی که در علم سیاق و قانون حساب ... مصداق الولد سر لابیه بوده ... ارجه

نویسی آذربایجان و شیروان قیام داشت خواجه رشید بیگ ... شیرازی و از اقوام ... بیگ

... ارجه نویسی عراق ... معروف ... پاک اعتقاد ... بوده و اوقات ...

... خراسان و کرمان ... مشهور بشیرازی و یکجا ... ارجه نویس ...

آقا سیف الملوک ... مستوفی ارباب التحاویل ... بوده ...

... بود ... ملازمان ... شاهانه بود

... بزرگ و ... مرحمت ... اعتمادی ...

وزیر ... بوده و بوزارت ... کل آذربایجان و شیروان ... سرافرازی یافت و ... کمال الدین

... و کرمان ... شده و بوزیر کل خراسان بوده ... شاه ...

بارگاه ... بوزارت ممالک ... قیام داشت ... و ... ولد خواجه ... حسین بیگ ... که سابقا وزیر ...

بود بوزارت ... پیش ... گشته ... خدمت قیام داشت ... رفت و در درگاه ...

در زمان نواب سکندرشان مستوفی الممالک شد و بعد از قتل میرزا سلمان که در هرات واقع شد

در ... خواجه ... یافت وزیر ... علی ... الله ... و ...

وزارت ... یافت ... که سابقا وزیر حسین بیگ ... بوده و بوزارت

آذربایجان سرافراز شده و چند سال بدان ... قیام داشت اما او نیز ... رحلت ...

در درگاه ... ماند ... آذربایجان ... و ... الاسلام ...

در ... اهل اصفهان ... داشت ... خواجه ... بزرگ ... برادر وزیر حسین بیگ ...

... شده بود ... و مرد خلیق ... پسندیده ... بود

که از وزارت ... دار السلطنه اصفهان ... بوزارت دار السلطنه اصفهان منصوب بود ...

بسلسلهٔ اقاملا و وات دار قزوینی مشهور داشت و او برادر اعیانش بنابر کمالات و حسن سلوک علم

الفضل و برعایا منظور انظار شفقت شاهانه بوده یکی برادرش آقا محمد زمان جمعی حضرات دارالسلطنه

تبریز مامور بوده و برادر دیگرش احمد بیک وزیر بعضی محال خراسان و میر عبد الباقی مشهور برادرزاده مخدوم

میر فضل الله شهرستانی بعد از فوت میر سید علی مشعری قمی که وزیر دارالسلطنه قزوین بوده بوزارت

املاک سرافراز گشته مدتی در آن خدمت قیام داشت در فوق جزو پوست که میر فضل الله صاحب املاک

و رقبات کلی بوده و کل املاک خود را وقف کرده و تولیت با اولاد رشد اولاد و احفاد بوده و میر عبد الباقی

مذکور به ضبط و ضیاع و امور کاری جمیع آنها ناظر بوده که رسیده مخدوم میر عبد الباقی حضرت شاه جنت مکان

اراده‌های چه حاصل و تقبلات بهر قسم و ملکها محیط با انواع پاکیزه و چون حسن حال و امور و شئونات

روزگار بود و میرزا محمد ابراهیم کوانی اصفهانی [illegible] خاصه شریفه فارسی بود و حضرت شاه جنت مکان

شفقت خاصی به میر نور الله مذکور پدر او بوده و منصب [illegible] بدستور شمول عنایات شاهانه بوده

نوات سکندرشان بنابر حسن خدمات و رابطه خدمتکاری که در کشمیر از تحصیل آنحضرت داشت منصب

نظارت کلی سرافراز گشت و او با استقلال مطلق العنان [illegible] میر سید [illegible] که وزیر احمد بیک [illegible]

قوریچی باشی بوده بوزارت دارالارشاد اردبیل قیام داشت چون اساسی این چند نفر که از شیخ [illegible]

مجروح بوده [illegible] کلک صحیفه بیان گشت و مجملی [illegible] جزوی فایده بوده [illegible]

خاموشی گزیده بعضی دیگر از آنچه [illegible] حرف و جوانب امور [illegible] اشرف در زمره مجلسی بوده

مثل [illegible] که موجب [illegible]

اشرف مشرف و معزز بوده دیگری خواجه هدایت الله که وزیر امیر غیب سلطان بوده و در سیاه

[illegible] بعنایت خصوصی [illegible]

دیگری خواجه [illegible] الدین [illegible] اصفهانی که وزیر [illegible] بوده و بعد از فوت او میر [illegible]

بوده میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملا مذکور [illegible] دارالمومنین کاشان قیام داشت و او و برادرانش بنابر سلامت و حسن سلوک [illegible]

خطیب قاضی و در بعضی محال [illegible] دارالسلطنه هرات و در آن [illegible] وحشت الله بوده [illegible]

معلی آمده و از زمره مجلسیان بوده دیگری خواجه حسن نجوانی مشهور به قاضی شرف که [illegible] بعضی [illegible]

و از جمله مجلسیان بوده خواجه شاه منصور فراهانی وزیر جبه سلطان ترکمان بوده و در خدمت دولت

مجلس همایون داشت امیر سراج الدین علی قمی وزیر معصوم بیگ که از واقعه شهادت

او که در فوق جزو پوست بعضی از مناصب دیوان سرافراز شده بوده اما به دستور سابق راه ملازمت

داشت مرتضی قلی بیگ بجز چند نفر صاحب عزت و اعتبار بوده‌اند میرزا بابا شیرازی شرف خانه

عامره که در خدمت اشرف معزز و محترم بود و میرزا ابوالقاسم شیرازی مشرف طویله که اکثر اوقات در طویله

و میدان اسب بسعادت خدمت سرافراز بود و میرزا محمد پیشکش نویس قوم میرزا بابا و محمد شریف پیشکش

نویسی معزز و محترم و اهل صحبت و میرزا احسن اصفهانی مشرف کارخانه قیچاچی بوده و میر سید علی

سیفی برادر شاه میر که سابقا مشرف قور بوده و با شرف نشترخان قیام داشت و دیگر مشرف خانه

بوده‌اند بهمین جهت چند نفر از فضلا و جمعی کثیر از اکابر و اعیان ممالک طبقه تاجیکیه در درگاه معلی بوده

و بعضی راه خدمت داشته‌اند اگرچه بعضی از مهمات دیوان اختصاص نداشته بوده‌اند اما در مجلس بهشت

آیین بسر برده و صاحب دخل بوده‌اند خصوصا میر هاشم قمی که از سادات موسوی دارالمومنین قم

و مردی سخن‌گستر بوده و صاحب املاک و رقبات و ثروت و مکنت گشته در خدمت اشرف راه سخن

و عرض مطالب و مهمات ارباب حاجات زیاده از دیگران داشت گاهی رای منصب وزارت

دیوان اعلی بخاطرش میرسید اما بدین رتبه سرافراز نگشت نواب شاه جنت مکان همیشه با وی هزل

و مطایبه پیش آمده و توجهات بی‌زوال آمیز مبذول میبودند و اکثر اوقات در انشاء عزت و اعتبار

مواخذه گرفتار بوده و تا حین ارتحال شاه جنت مکان معزز و محترم بوده اما از خواست و طلب منصب

خالی نبوده دیگری از اهالی و اعیان ممالک و رقبات و مناصب و منازل متمیز و ممتاز و از

دارالامان کرمان حسب الفرمان قضا جریان بپایه سریر اعلی آمده و از زمره مجلس‌نشینان بهشت آیین

وهمدانی

این طبقه خواجه عبد القادر کرمانی ولد خواجه عبد الرشید بوده و از اعاظم اکابر و اعیان [illegible]

بود و گاهی نوبه وزارت دیوان اعلی می یافت فاما او نیز بطریق میرزا هاشم با وجود عزت
و اعتبار از تشنه و ارباب حوالات سودی نداشت و برضا و رغبت خود دوازده هزار
تومان پیشکش قبول نمود که رفیق کرمانرا رخصت حاصل نموده بدستور در آن ولایت بزراعت اشتغال
تمام داشته باشد اما این مامول دربر قبول نیفتاده تا حین ارتحال شاه جنت مکان در اردوی
معلی بوده در زمان نواب سکندرشان رخصت انصراف یافته متوجه وطن اصلی گردید اما در آن ملک
از سلوک ناپسند بکتاش خان افشار که رایت خودسری افراخته بحصله از تعیش راکد بود و مجال
اقامت نیافته متوجه عتبات عالیات گردیده مدتها در دارالسلام بغداد و نجف و دو وقف
نموده از هم حقیقت بی اعتباری آرزوی وطن نکرده در آن ولایت ایام حیاتش سپری گشت
و از کلانتر و ارباب و اهالی ممالک محروسه کشمیر در درگاه معلی و مجلس بهشت آیین راه و مکالمه
داشتند و بخدمات مامور میگردیدند که تفصیل آنها موجب اطناب بود و از منشیان محمدی بیگ
تبریزی که از اقوام میرزا کریم منشی الممالک بوده و سابقه خدمتگاری قدیم داشت فوت شده بود
و منصب انشاء الممالک بامدی مفوض نشد میرزا محمد ولد خواجه علی بیگ سرخ کرمانی که
نسبت خویشی با محمدی بیگ مذکور داشت و قاضی عبدالله خوئی و خواجه علاءالدین منصور
کرهرودی که بخدمت انشاء ممالک قیام نموده از زمره مجلسیان بودند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا منشی
الممالک گشته در زمان ابوطالب میرزا منصب وزارت ترقی نموده حال او در زمان ...
حضرت اعلی شاهی ظل الهی رشته زده ملک خواهد گشت و بهره از ارباب قلم ... و استعداد او دور
خوش نویسان بودند اما قاضی عبدالله در فن انشاء بر اقران مرتبه رجحان داشت ذکر حکما و منجمان
الا عصر از این طبقه قلیل ... در ممالک ایران محروسه کشمیر بودند ... علاوه شرف
داشتند و مشاهیر این طبقه اقدام رفت حکیم غیاث الدین ... مرد ساده لوح بود

بنیابت معزز و محترم گردید و در زمان ... سکندرشان بعد از قتل میرزا سلمان مستوفی الممالک گشته

و در اکثر کتب علوم شده او را لطافت چاشنی کشیده و در علم طب مرتبه کمال داشت بعد از فوت
برادرش حکیم نورالدین بملازمت اشرف فایز گشته در سلک حکما انتظام یافت و در معالجات
مرضی ید بیضا نموده و تراکش در میانه حکما قدوه و قانون بود و در خدمت شاه جنت مکان بجهت
صدق اخلاص و درایت گفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود حکیم کمال الدین ... طبیب حاذق و دانشمند
نیکو اخلاق بود در اول حال حکیم مرتضی اعلم و شد و بعنایت الله یزدی گرویده و در خدمت او می بود بعد
از فوت او در سلک حکما درگاه معلی منسلک گشته اختیارات خاطر مراعات و تصرفات طبع
مسیح آسایش اکثر اوقات ... و معلولان علل مزمنه و مریضان امراض مختلفه بیمن
معالجات او صحت می یافتند چون بتوسط شرب شهرت گشته بطریق ارباب سیاحت بهندوستان ...
با جوال ... شرب خمر که ... اختیار نموده به آن
ولایت رفت و مدتها در خدمت ... و بعنایت معتبر بوده و احوال مذکور با او مباحثه طبیعی ...
و اوقات ... در آنجا سپری گشت حکیم ابوالفتح ولد صدرالشریعه گیلانی مرد وجیه و خوش ...
ذو فنون بسیار و بغایت صاحب خوب اکثر معالجاتش ... موافق امزجه مریضی افتاده در آن
فن شهرت تمام یافت و در بیماری شاه جنت مکان را خدمت ... نموده اشتغال
و اقران گردیده و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا قرب و منزلت یافته بحسن توجه و التفات
او بسیار بر حکما تقدم جا ... و این معنی باعث آن شده که در قضیه ارتحال شاه جنت مکان
او را در معالجات متهم داشته در دولتخانه همایون بدست قورچیان حرم خانه بقتل رسید میرزا احمد ...
توام حکیم کمال الدین حسین و حکیم ... دانشمند نیکو اخلاق بود و در ... ید بیضا ... و اکثر
حکمای عصر قول او را معتبر و تصرفاتش را در معالجات ... موثق میدانستند ...
با تعلیم ... کرده ... مباحثه کتب طب ... و اطلاع ... و در آن

از شاه جنت مکان ... غیاث ... در زمان سکندرشان
مصادرت خان احمد والی گیلان ...

و در اکثر

بوده او نیز بطریق حکیم کمال الدین حسین تبریزی مشهور و از توجهات پادشاهی بهره‌ور بوده
و راه خدمت کمتر داشت بعضی اوقات در اردوی معلی و بعضی اوقات در دار العباده
یزد روزگار می‌گذرانید حکیم عماد الدین محمود او نیز نسبت قرابت و خویشی با این دو حکیم داشته
و در علم طب مسلم زمانه و در همگنان طاق و در دوران شوری و صداقت مشهور آفاق بود و رسالات مرغوب
دلنشین از وی مرتب از او در علم طب در ترکیب معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره خصوصاً
چوب چینی و دیگر که پیش الجمهور رساله آتشک مشهور است در میان و معتمد علیه اطبا است در اوایل
حال در خدمت عبد الله خان استاجلو حاکم شیروان بسر برده و عبد الله خان به جهتی از جهات
تغیر مزاج یافته بود و آتش غضبش افروخته گشته او را به بار و برف تعذیب کرده و بواسطه
[…] تا صباح او را در میان برف گذاشته بود جناب حکمت مآب در آن […]
خوردن افیون علاج خود کرد اگرچه از آن مهلکه سالم مانده اما رعشه بر آن طاری گشته تا […]
حیات صاحب رعشه بود و چون خود افیونی بود با افیون اعتقاد بسیار داشت و چون […]
همگنان در رواج و رونق آستانه مقدسه حضرت امام الجن والانس باقصی الغایه توجه داشته از همه
طبقه اطبا بهتر بود و بخدمت آن سرکار […] نیز بطبابت سرکار فیض آثار مامور گشته
در مشهد مقدس معلی بمعالجه مرضی مشغولی داشت الحق جامع صفات و کمالات و زبده اصحاب فضل
و برگزیده ارباب افضال بود حکیم ابو الفتح تبریزی مدت‌ها رئیس اطبای شهر تبریز است و چون
[…] بوده پیش الجمهور مشهور به حکیم کوچک بود و در آن شهر از سایر اطبای اعتبار تمام
داشت در تشخیص مرض و احوال مرضی متفرد بوده و اکثر […]
باشد از دیدن نبض ادراک آن خبط نموده و اظهار می‌نمود که این کوفت از اکل و شرب غذای کذا
و شربت کذا است و کسی اگر […] شده باشد بسبب آن اظهار می‌کرد و اکثر اوقات مطابق واقع می‌افتاد

و این شیوه و تدبیر اعجاز رسانیده بود و جناب حکمت مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا
در خدمت او قرب و منزلت تمام یافته از جمله مقربان و محرمان حرم عزت گردیده و […]
و از آن شرف قرب و منزلت بهره داشت در زمان سکندرشان که امیر خان […]
حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود جناب حکمت‌پناهی در سلک ملازمان خان در آمده
تقرب تمام داشت و بعد از قتل امیر خان چون از هواخواهان او بود در نواب جهانبانی […]
نجات یافته از ملازمان حضرت اعلی شاهی ترقی تمام کرده از محرمان حرم قدس گردیده […]
بهجوم این رنجش که […] بیک نقطه بجرم شد گرفتار آمده […] از شربت ناگوار ممات […]
شده و بود […] بر کشیده در بستر […] مشهور بحکیم تبریزی مرد فاضل صاحب
حال و از اصحاب فضل و کمال و بسیار خوش صحبت و شکفته طبع و مطایبه دوست بود و شاه جنت‌مکان را
توجه و التفات تمام بشان او بود و بخدمت معالجه حرم […] گشته […]
[…] جناب حقایق […] حکیم تبریزی مشهور شده بود و پسر قابل داشت
حکیم نور الدین علی و حکیم شریف […] و در خدمت مرحوم […]
[…] طبع […] بوده تا آخر ایام حیات او […] پسرانش […]
و حصول […]
میرزا […] ولد میرزا شرف قاضی جهان که از سادات عظیم القدر سیفی حسنی قزوین است او صاحب
حمیده والد و جد او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار جلالت و بزرگی از ناصیه
احوالش ظاهر و نمایان و باخلاق حمیده بین الاکابر و الاعیان موصوف و بحلیه فضل و دانش
آراسته و بوفور قابلیت و استعداد او پیراسته بود و بعد از اکتساب علوم متداوله ذوق علم طب
در آن فن شریف مهارت تمام یافت اگرچه بمعالجه مرضی کمتر پرداختی اما تصرفاتش در معالجات

علی و امرای سپاه شیعه و خواص اطبا می‌باشد و طبیب‌زادگان قزوین اکثر در خدمت او به تحصیل علم
طب مشغول بوده و شب ... اوقات به ... نسخه طبی را بسیار خوش می‌نوشت در زمان نواب سکندر شان
در قزوین ... مشغول گشته طبیب نقاوت تصرف در معالجه بیشتر نموده و در علم موسیقی هم
مهارت ... و ... اطبای حاذق در ممالک بودند مثل حکیم زین‌العابدین علی یزدی و میرزا ابوالقاسم
شیرازی و حکیم علیا تبریزی و حکیم رشید ... عراقی و اطبای اصفهانی چون ... اعتقاد ملازمان رکاب
شاه جنت‌مکان و امرا و اردوی معلی بودند با ... از توصیف ... گذشته و داشته ...
سایر ... از جهت آنکه خوش‌نویسان که در عهد سکندر شان بوده‌اند و در خط نستعلیق تربیت
خوش‌نویسان که در آن عصر قلم نسخ بر خط ... آراسته‌اند گذشته و ... نستعلیق نویس ...
بوده‌اند که در بین جهان ... را ... کرده بود و ... مولانا عبدی نیشابوری و مولانا ...
محمد زرین‌قلم مولانا دوست ... مولانا رستم علی خواهرزاده استاد بهزاد و منصور حافظ ...
ترتیب مولانا مالک دیلمی قزوینی که سرآمد خوش‌نویسان عصر بود و بنابر ... که ... بوده
ذکر میرزا و اول ... و اهل ... مشهور مردم خراسان و عراق ... است و ثانی
میرسید احمد مشهدی که ... شاگردان ... مولانا میر علی بوده‌اند و در آن عصر ... نستعلیق را
... مولانا ... و ... و اهل ... خط ... میرسید احمد ...
... جناب مولانا ... داده بود که ... مولانا ... اهل مشهد ...
... مولانا میر علی ... نظم ... بود ... به تعلیم ...
... صورت ... اوقات ... تقصیر ... تقصیر ...
... به نام فقیر ... نشسته گفت ... به نام ...
... بوده ... مولانا ... و ... الحق ...

مولانا ...
اگر ... مرتبه ... و اهل مشهد
میرسید احمد را از ... می‌شمارد

...
مطالعه

مطالعه کتب تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متأخرین کرده تذکره تألیف نموده ...
که تألیف یافته ... از هر کس ... مصرع موزونی سر زده جناب میرزا ... حال او کرده در
تذکره خود درج نموده و اکثر شعرا ... نوشته با آنکه ... صورت ... آن شده چنانچه
به‌خوبی تمام یافت و در علم موسیقی و ادوار ... بسیار کرده و سرآمد روزگار گشت و در تصنیف قول
و عمل نادره کار و نقش‌های ... مجلس‌آرای ... طبعان و در ... روزگار
در زمان نواب سکندر شان از زمره مجلسیان و مقربان شاهزاده کامکار سلطان حمزه میرزا بود و در
صحبت ... حضرت سلطان ... شاه ... مشمول نظر التفات گشته همواره ملازم رکاب
بود و در سفر خراسان ... سفر ... داده به طریق ... که ... مرحله ...
... بر ... عزیمت عالم ... میرزا ابراهیم ولد میرزا شاه ... اصفهانی ...
زاده ... خوش‌نویس بود و جناب میرزا از بطریق ... خط ... کرده ... خط ...
... صاحب ... قلندر ... روش ... آنچه ... رسیده ...
نهاده و ... سرا ... آمده ... ظرفا و ... و ... اهل ... بود گاهی ... در ...
گذرانیده ... ایام ... جوی ... و ... بر توکل نشسته بود و ...
... بسیار ... صحبت دوست بود ... طریق ...
... خدمت جناب میرزا ... بود و در ... تتبع لغات ...
که در لغات ... تصنیف نموده ...
...
...
بوده ... حال ... به ... بانجام

و از طبقهٔ تعلیق نویسان کسی که در آن عصر خوش نویس بی‌نظیر بود خواجه اختیار منشی که هروی است
و از جملهٔ مشایخ ... و اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته مولانا ... خوش نویسان بود و از کار
اندیشه نموده تحریر نمود و وی از کلانتر زادهای ... است تتبع خط مولانا درویش بسیار خوب
کرده و در آن عصر مسلم الثبوت بود و اما جمعی دیگر که خوش نویسی این خط داشتند ...
او مرتبه کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و دایره‌ها را بزرگ می‌نویسد ظاهرا در کتابهای قرآنی
دانشنامهای او روشن تر است زیرا که مولانا عبدالحی منشی سلطان یعقوب ترکمان بزرگوار از خوش
نویسان عدیم البدل تعلیق است درشت نویس بوده و دایره‌ها را بزرگ کشیده نوشته خواجه
مذکور شکسته نستعلیق را از بهزاد خوب می‌نوشت میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله تبریزی از خوش نویسان
تعلیق است اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرده اما در آخر ترقی عظیم کرده تتبع روش
شکسته مولانا درویش را که قلم گیر نوشته بسیار خوب کرد و از دایره خط او برخلاف خواجه
علاء الدین منصور کرد و غیر کاواک بود اما زیاده در طور ... و وی از وزیرزادگان حضرت شاه جنت
مکان بود در ایامی که پدرش وزیر آذربایجان و شیروان و منظور نظر شاه جنت مکان
... محمود ... بود و در اردوی معلی مجلسی و از اهل خدمت بود و خدمت مجره و دواتداری
و قلمتراشیدن شاه جنت مکان با او تعلق داشت در آن اوان مساعدات فقر و سعادت آغاز کرده
او را از نظر فیض اثر انداخته و تا پایان حال مسکوت اما هرگاه کتابات روم نوشته می‌شد او را
بر احضار می‌فرمودند و در انشای کتابات دخل ... شاه جنت مکان ... نوشته و خراسان
شد در زمان نواب سکندرشان ... وزارت مرشد قلیخان به خراسان رفته چون بسیار
بلند پرواز بود ... قضایا خراسان ... شده در قلعه ... برادرزاده ... مقتول گشت
میرزا محمد ولد میرزا شکرالله که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود و اسم او در سلک

اسامی وزرا در آمده و تعلیق نویس بی‌بدل و خوش‌نویس بی‌مثل و مانند بود و بعد از میرزا احمد
او ترقی عظیم کرده خط تعلیق را بسر حد کمال رسانیده او تتبع روش مولانا درویش کرده اما
با عقاید و مسوده و اوراق اگرچه هر دو پایه خط را بر سطح ... قلم مولانا درویش نهاده‌اند اما
هر دو صاحب طرزند هر که او این خط را بطرزی علیحده نوشته‌اند که هیچکدام کمتر از طرز مولانا درویش [illegible]
نیست و رطوبت در طرز خط میرزا محمد بیشتر از خط میرزا احمد است او در زمان حضرت اعلی شاه
جنت‌مکان ... رفته در سلک منشیان و ملازمان فرمان‌نویسی ... منسلک گردید
و در آن مواد اعظم خط ممات بر صحیفهٔ زندگانی نگاشت میرزا حسین منشی ولد خواجه عنایت الله
وزیر ... تعلیق نویس خوب و شاگرد خواجه علاء الدین منصور بود و در سلک وزرای ان
دار السلطنه ... منسلک گردیده به روش استاد و شکسته نویس بود و بسیار ...
الکتابه بود و شکسته تعلیق را از خوب می‌نوشت دیگر خوش نویسان مثل مولانا محمد امین
منشی قزوینی و غیرها بوده‌اند و از طبقهٔ نستعلیق نویسان استاد زمانه و یگانهٔ دوران بود مولانا مالک دیلمی
که هر خط او در میانهٔ جواهر خطوط یاقوت ... بود و به روش مولانا عبدالله صیرفی نوشته اما
رقم نسخ بر خطوط او دیگر استادان کشیده و ... صاحب دیوان تبریز ... ارباب
تبریز ... است و از شاگردان او مولانا علیرضای تبریزی و حسن بیک ولد محمود بیک ...
قلم و مولانا عبد الباقی کتابه نویس ترقی کردند و مولانا علیرضا در زمان حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی ذوق مشق نستعلیق یافته در اندک زمانی ترقی عظیم کرده در آن فن بلند آوازه گردید
و الحق وحید دوران خود بود و مولانا یوسف کتابه ... خوش نویس بود و جمعی دیگر در تبریز
و شیراز و خراسان و عراق بوده‌اند که ... بطول می‌انجامید
لهذا اسامی مشاهیر این طبقه و جمعی که ... پادشاهی ... مرقوم کرده نشده

زبان قلم بیان از تحریر دیگران کشیده داشت ذکر نقاشان بدیع نگار در زمان
نواب جم جاه که بهنرمندان روزگار بوده‌اند و در آن حین اوراق زمانه بوجود ایشان
تزیین و زینت تمام داشت چون نگارنده نقاشی بهزاد و دست و هنر پرستی را چنین [illegible]
که حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان نقاشی نادره کار و مصور نازک قلم سحر نگار
بود و چند اسم شریف آن حضرت در عهد او هنروران روزگار در آورده و نوعی از آن گشته جنت
اما چون صحیفه حال هنر با نقش بر نقش بدیع از آن بستگی داشت بر آن ابرات نمودار گشت
شاگرد استاد سلطان محمد مصور مشهور بوده‌اند طرازی و نازک قلم را به مرتبه کمال رسانیده
بودند در آغاز جوانی ذوق و شعف بسیار بدین کار داشتند و استادان نادره کار این فن
مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که در این فن شریف طاق و از نازک قلم شهره آفاق
در کتابخانه معمور کار میکردند و آقا میرک نقاش اصفهانی که از اکابر سادات آنجا بود و در این
فن منفرد و از جنس خاص و مونس بزم اختصاص بود و آن حضرت با این طبقه الفت تمام داشت هرگاه
از مشاغل جهانداری و مهمات مملکت آرایی فراغی حاصل میشد بمشق نقاشی ترغیب و رغبت
میکردند و در اواخر از کثرت مشاغل و زحمت آن کار ملول گشته و استادان مذکور نیز صورت هستی را
از رنگ ابتری چهره پرداختند آن حضرت کمتر متوجه آن کار میشدند اصحاب کتابخانه را رخصت کرده در
جستجو بودند رخصت ساخته بودند که هر جا که خود کار میکردند و در اواخر ایام چون مولانا یوسف
غلام خاصه را که خط نستعلیق خوب می‌نوشت و در ملازمت آن حضرت یافته بود و کتابدار کرده
سرکار خاصه شریفه تحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از ارتحال شاه جنت مکان
زینت افزای صحایف زمان بوده‌اند اول نادره دوران و وحید زمان مولانا مظفر علی است مظفر علی
که بقلم موی سحر پرده کشی صورت اهل امثال است وی نسبت خویشی باستاد بهزاد دارد و

و در خدمت او کسب هنر نموده به مرتبه کمال ترقی نموده جمع استادان نادره کار و چهره گشایان
بدایع نگار او را در فن بی عدیل مسلم میداشتند مصور خوب و طراح بی بدل بود تصویرات
دولتخانه همایون و مجالس ایوان چهل ستون طراحی عالیه و اکثر نگاشته ارقام زرین قلم
اوست بعد از واقعه نابدید شاه جنت مکان بر صحیفه هستی طرح حیات انداخت میرزین العابدین
دختر زاده استاد سلطان محمد مصور استاد شاه جنت مکان و نجابت مرد سلیم النفس نیکو
اخلاق پاکیزه روزگار بود و آهسته روی و حسن ادب شیوه و شعار خود کرده بود و در صورت
وضع و شرافت مشهور بود و نقاشش خوب و مجلس ساز و مصور سفیدپیشه پاکیزه کار و چهره پرداز بود و شاگردی او
کارخانه نقاشی را پرساخته کار میکرد اما همیشه جهت شاهزادگان و امرا و اعیان کار
کرده رعایت می یافت و انوار توجه و مرحمت کار بر صحیفه حالش می تافت و در زمان که ابراهیم میرزا
که انواع کتابخانه جمع نموده بود شاه عالیه و اصحاب کتابخانه گردیده صادق بیک از ترک طایفه
افشار و مردی رنگین صاحب طبیعت بود و صادقی تخلص میکرد در آغاز جوانی ذوق مشق نقاشی
یافته ملازمت شاه نوروزی نادر العصر و الزمان استاد مظفر علی اختیار نموده و از آثار قابلیت
ترقی از ناصیه احوالش مشاهده نموده همت بر تربیت او مصروف داشته و در شاگردی او به مرتبه
کمال ترقی نموده مدتی از غرور نفس و سرکشی طبیعت که در کار نقاشی رواجی نبود و زمانه بر حسب
آرزوی ایشان دوران نمی نمود امیر خان موصلو ترکمان حسینی که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته او را
از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود ساخت و با او سلوک او بساخته بیکرد و بتقاضای
ترکیب شیوه و شعار ترکان لباس دعوی جلادت و شجاعت نموده شجاع از نازیبا و بر روش
در می آورد و در زمان نواب سکندرشان ملازمت اسکندرخان افشار و مهرخان برادر
اختیار نموده در معرکه بقه ترکمانان استرآباد جلادت و تمامی چه غلغله از او ظهور رسید ایام

ترک آن کار کرده از لباس ظاهر مرسی عریان شد و قلندری پیش گرفته بار مرقع قلندران حمایت دوران نمود

وقت از مشق نقاشی غافل نبوده و در آن فن ترقی عظیم کرده و مصور پاکیزه‌کار نازک قلم و نقاش
و طراح بی‌نظیر شده و بقلم موی شکاف هزاران پیکر بدیع بر لوح مقصود بنگاشت و بزیور
قابلیت و استعداد آراسته و بحلیهٔ شاعری و سخنوری پیراسته قصاید و غزل و مثنویات مرغوب
دارد این دو بیت را در مثنوی جگنار بسیار خوب گفته که چو شمعهای پیکان زر بیرنگی شده
الف مربع زرنگار ۰ بر زنی همین گشت از دو دست ۰ یکی را ایستی دیگری را بگشت ۰ چون از شهر این
فن بود و اسم او در سلک شعرا مرقوم نشده و بهمین اکتفا نمود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب
کتابخانه بود و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمنصب جلیل القدر کتابداری یافته مورد شفقت
و منظور نظر عاطفت گردید اما بغایت مزاج دیر و تندخو و شکل [?] بود و خوی زشت بد مزاجی
هرگز او را از اغراض نفس آلوده دامنگیر داشت و همیشه با یاران ابنای جنس بمقتضای طبع عمل نموده
بدسلوکی را از حد اعتدال میگذرانید و ایشان این متاع کاسد را از آن بجان خریدار بوده
داد و دهی از دایرهٔ انصاف و اعتدال بیرون نهاده و در درشت خوئی با همه کس از او متصلی نبود
از تب طرف و حرکت دوره از خدمت مرجوع و مهجور بود اما تا آخر ایام حیوة تغییر در منصب او
نشده و مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت **مولانا میر [?]** و مولانا حاجی علی منشی استرآبادی
تعلیق نویس است در اوایل کسب فنون نقاشی نموده در آن فن برتبهٔ عالی و مهارت تمام یافت — حالات
مشق خط نیز خوب کرده کتابه نویس خوب بود و بسیار مردم رنگین خوش صحبت بذله‌گوی شیرین زبان
بود و اکابر و اعیان بصحبتش رغبت نموده و زحمت کارش مینمودند مدتی بگیلان رفت در سلک
ملازمان و ندما و مجلسیان خان احمد والی گیلان منسلک بود و بعد از شورش ایلک و گرفتاری
خان احمد بدارالسلطنه قزوین آمده رحل اقامت انداخت اگرچه کارخانهٔ نقاشی دایر ساخته بود
اما اکثر اوقات خود را صرف مجلس امرا و اعیان نموده و بآن کار کمتر پرداختی خواجه نصیر منشی کمی

مانند

استاد پدر [?] پدر نیز حلقت ادب کسب استعداد نموده و بود و بشاگردان کار بکار برده [?]
با حسین بیک یوزباشی که سرکرده سلطان محمد خدابنده بود مربوط و مختلط بود بنابر آن در زمان اسمعیل
میرزا خود را در خدمت کتابخانه مشهور گشته پدرش در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید و بعد از آن
نواب سکندرشان که خان احمد بحکومت گیلان نصب شد بعد ملازمت او اختیار کرده
بگیلان رفت و در آن ولایت بعالم آخرت پیوست **صادقی بیک** کرد غلام شاه جنت مکان
بود آنحضرت آثار قابلیت از اطوار او مشاهده فرموده او را بکسب نقاشی داده شاگرد استاد حسن
علی مصور بود و چون بقدر مهارتی در آن علم یافت زاغ نقشش خاطر شاه آن اشرف گردید بنقش [?]
متوجه تعلیم او گشته در شاگردی آنحضرت که بر حسب امر [?] تصویر یافته قلم قدرت مصور الکاینات
بود ترقی عظیم کرده و بسیار نازک قلم و دقیقه‌کار و مصور بی‌قرینه بود و سیاه قلم و گره‌پردازی و تشعیر
او در هیچ استادی بدست نیز آن است که فن لعبت‌سازی او بی‌عیب بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب
کتابخانه شد و در زمان نواب سکندرشان او و برادرش فرخ بیک در سلک معتمدان شاهزاده جوان
کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند و در زمان حضرت اعلی ظل اللهی بتنها ملازمت اشرف نموده
در رکاب مقدس آنحضرت بسیار [?] بود گفت **مولانا شیخ محمد [?]** مرد بذله‌گوی شیرین قیافه و خوش
اختلاط بود و در فن تصویر و رنگ آمیزی بهمه صورت دم از یکتائی میزد و الحق در آن دعوی صادق هم استاد او
نقاش در این ماده با او موافق بود در نستعلیق را بسیار خوش مینوشت و اقطاعات استادان چنان
کار کرد که تمیز آن از منقول عنه تردید و در آن خط بسیار دشوار بود و صورت فرنگی را در عجم او تقلید نموده
شایع ساخت اما بهتر از او کسی [?] چهره و پردازی نکرده و در سبزوار ملازمت سلطان ابراهیم میرزا
اختیار نموده در خدمت او بعراق آمد و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از آن
بخراسان رفته ادراک زمان فرخنده وقت آن حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کرده و در ملازمت

آنحضرت در عمارت نو دولتخانه مبارکه قزوین کار بسیار کرده و در جنب این آستان جان داد و

مرزا علی مصور کاشی استاد بی‌نظیر و مصور یگانه بود و در پرداخت و رنگ آمیزی متفرد و در کوه و دار و درختی

و درخت سازی از اقران پیش بود او نیز در خدمت سلطان سلطان ابراهیم میرزا می بود و در زمان

اسمعیل میرزا اصحاب کتابخانه شد پسرش ابوتراب در فن تصویر و دیگر صورت و چهره گشایی ترقی عظیم کرد و

انجام بزمان گشت و درین عصر و زمان مسلم الثبوت است از جهات نقش با آن ترا کت قلم همیشه زود از آنها

و ورزش پیش گشتی گیری کرده از آن شیوه محظوظ بودی و از مجلس ارباب استعداد کناره جستی با آن طبقه

الفت و دوستی داشتی درین عهد فی الجمله از آن هرزه درایی باز آمده متوجه کار گشته میشود و از نیز [illegible]

صاحب نیک بمزاج و رنگ و سرو اشتلاوات الحی استغنائی در طبعش هست و در خدمت حضرت

اعلی شاهی ظل اللهی مورد عواطف و الطاف گردیده در عنایتهای کلی یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب حسن

شد و همیشه مفلس و پریشان حال است و این بیت مناسب حال واقع ده **بیت** صاحب سخن

همه شان را بجهانی تند و مرا [illegible] جگر از [illegible] خال شد **مرزا احمد مشهدی** مصور نازک قلم و شاگرد خواجه

عبدالعزیز کاکا بود و در پرداخت و مجلس سازی بی‌نظیر بود و در بزرگ کاری هیچکس از آن طبقه با او برابری نمیتواند

در زمان اسمعیل میرزا در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید **مولانا حسن بغدادی** در فن تذهیب نادره عصر و یگانه روزگار

و وحید دوران بود و جمیع فن تذهیب را به سر حد اعجاز رسانیده و جمیع استادان این فن او را در این دقیقه

مسلم میداشتند تذهیب مولانا ماری که این شیوه را بر طاق بلندی نهاده بود و در برابر بزرگ کاری رنگ

پردازی او آب و رنگی ندارد و در اواخر زمان شاه جنت مکان او را از [illegible] بارخانه که نقابه [illegible] شرف

کرده اتفاق آن کار به وصف نموده بود و شاه جنت مکان او را گرامی داشته همواره به هدیه قطع [illegible] نمود

و نهایت مرتبه که در گنبد مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام کار کرده زیب و زینت آن روضه

مقدس داده بود از [illegible] اغراض نموده توجه [illegible] داده اند که دیگر [illegible] چنین امری نکرده و در زمان

اسمعیل میرزا و اخلاص کتابخانه گرفتار شد و پسرش زین [illegible] هنرمندی [illegible] بهره یافته در تذهیب و تصویر بر [illegible]

جمع کرده بود **مرزا حسین بیگ** او نیز مذهب خوب بود و ایام [illegible] مولانا حسن [illegible] داشت و [illegible]

گوی شیرین زبان بود و در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می بود و در وقت [illegible] و [illegible] از دیگر اقران

و از اقران در پیش بود و بعد از واقعه میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردید و در آن عصر از

نقاشان و مصوران ماهر بودند مثل [illegible] هروی و [illegible] پیک کوسه و [illegible] که [illegible]

آن طبقه و مهره این فن بودند اختصار بود و **ذکر طبقه شعرا و ارباب نظم که در عهد [illegible]**

[illegible] سخن پروری [illegible] بیش و بیش بیت [illegible] پس شعرا آمده [illegible]

از طبقه علیه شعرا که [illegible] معانی سخن پرایی و [illegible] سخن آرایی [illegible] در آن [illegible]

ار دو معنی و در ممالک [illegible] شاعر [illegible] بلاغت [illegible] بوده اند و [illegible]

حال حضرت خاقان جنت مکان [illegible] تمام [illegible] این طبقه بوده و چند گاه میرزا اشرف جهان

و مولانا میرک [illegible] بزم [illegible] مجلس بودند و در [illegible]

[illegible] التفات [illegible] چون این طبقه [illegible] و [illegible]

[illegible] توجهی بحال ایشان [illegible] قطعه و قصیده [illegible]

مولانا محتشم کاشی قصیده [illegible] در مدح آنحضرت و قصیده دیگر در مدح [illegible] زمان شهزاده [illegible]

خانم [illegible] او [illegible] شاه [illegible] شهزاده [illegible] شاه جنت مکان

فرموده [illegible] که شعرا [illegible] و [illegible] قصاید در شان [illegible]

پناه و ائمه معصومین علیهم السلام [illegible] اول [illegible] حضرات و بعد از آن از [illegible]

[illegible] معانی [illegible] استادهای [illegible] رشته بلاغت در آورده [illegible]

[illegible] مضمون [illegible] حضرات مقدسات

استاد و نماینده معانی نشان بالاتر از آن ثابت و محقق الوقوع است غرض که جناب مولانا
صله شعر از جناب اشرف نیافت چون این خبر بمولانا رسید صفت شهر قم مولانا حسن کاشی
که در شأن حضرت شاه ولایت سلطان سریر هدایت در رشته نظم کشیده و بها نازل الهامات
آسمانی صفت رود رست سخنوران زمان از پرداختن آن کوتاه و جواب گفته که مدحت و ستاده و صله
لایق یافت شعرای پای تخت همایون بزرگ شرع و در صفت گوهر کرده و قریب بچهار صفحه بعرض
بتدریج شرف عرض درآورده شد و بهای جایزه و صله شعرا جناب کشیده بمجلس ارشد میر آن طبقه لطیف مجلسی
دیگر در ممالک گوی تفوق و رجحان از اقران میربوده اول شیخ العضی مولانا ضمیری است که از بدو
سخنوران زمان و یگانه دوران بود و علم را خوب میدانست از آنجهة ضمیری تخلص کرده بود و
ضمیرش منبع معانی و برای علو فکرش مضامین سنجی خاص و عام این طبقه او را از جمیل سخنوران
میدانستند سخنان لالی اشعارش از ضمیر منظر ریزه و دست بسیار مرجع الکنه و مرجع الفکر بود و
لالی و وقوع از مطلع طبعش بساحل ظهور آمده از جمله این چند بیت از غزل سر دیوان که سخن
از نو سامع بیت به دوانی برابر است که **نظم** گرنه قریب وعده روز جزا بود ◦ تو سوی من
که آورده چنان کرد زیبائی را ◦ این بیت هم در مدایح عالی افتاده **نظم** روزی که شد از ناخنه ایوان
رفعتش بوده زمین وقت کلی گذاشت بنا رخته ◦ و از ابیات عاشقانه اش این چند بیت اکتفا
رفت **بیت** لب بگیندی و من از ذوق فنا دم بیهوش ◦ با تو کیفیت آن باده ندانم چون کرد
سبز است سخن ز نقابم برآورد ◦ آن باعث آنکه ز [illegible] این بیت نیز از جناب
مولانا مشهور و نهایت عالیست و جمعی بمولانا دامی پسرش نسبت میدهند **نظم** نقش بند صورت
زان انسانکه با بیت آفرید ◦ پیش از این خوبی لطف حسن گنجایش نداشت ◦ در راه کربلای معلی به جناب
مولوی راه پیما برده بود قطعه در آن باب گفته این دو سه بیت از آنجاست **نظم** بر سر بابت رفتی

سر برده اکثر و این شعرا ما تقدم چون کوی و کینه ... بر مثال پر ... از جمله مواج طبعش

در طریق کربلا

در طریق کربلا بدل کرده پای طواف پادشاه و دین و دنیا را غلط کردم بهار قم از آن سرها بود
کن و از جانب او بهر بیت سرها را ولی نقد ور سید ادم که در راه تماشایش چنان بودم
که از مستی ز سر رفت ناخن هم پا را ◦ ابیات بلند و معانی رنگین و دلپسند او بسیار است و در زمان خود
مسلم سخنوری مشهور بود و در تذکره میرتقی کاشی خلاصه آن مسطور است و سخنوران عالم **مولانا محتشم**
ارض طه کاشان است در شاعری شهره آفاق و شورش در طراز صنایع و بدایع که مولانا
مذکور در شعر مدح سینا بدست فکرت ارباب نظم آن نپسندید از جمله قصیده در مدح [illegible]
گفته بود که هر مصرعی از آن تاریخ جلوس او است قصاید مصنوع بسیار و غزل و ترکیب و ترجیع بسیار
دارد اما مرثیه که جهت سید الشهدا خامس آل عبا در سلک نظم درآورده و ابیات بلند و معانی
دقیق در آن مندرج است گوشوار گوش سخنوران روزگار تا یوم القرار از او یادگار است و بر آن ترجیح
شیخ آذری علیه الرحمه که تا غایت هیچ یک از شعرا تتبع آن شعر نتوانسته اند نمود و بر آن ترجیح گشته و این
بیت از آنجاست **بیت** روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار ◦ خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار ◦ زخم
جزای قاتل او چون رقم زنند ◦ یکباره بر جریده رحمت قلم زنند ◦ در رونق اشعار و شده که جناب مولانا قصیده
در مدح شهزاده و صفت جناب پریخان خانم گفته بود و این دو بیت از آن قصیده است **بیت** در خواب
نیز نتواند نظر فکنده ◦ ماهی بر آن مهر و خورشید احتجاب ◦ نبود عجب اگر کند از دیده و گوید ◦ مسمار کار رخنه
احساس منع خواب ◦ خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند ◦ ترسم که عصمتش کند اعراض از نقاب ◦ فرمان دهد
که عکس او پری بعهد او ◦ بیرون برد قضا هم از آئینه هم ز آب ◦ غزلهای رنگین عاشقانه مولوی که بطرز جامی
از مطلع خاطرش سرزده و بسیار است و این مطلع او نهایت زیبا و رعنا است **نظم** ای کرده دل نژند گرفتار
در کمند تو ◦ رعنایی آفریده و قد بلند تو ◦ چون این مختصر گنجایش آن ندارد که کل مرقوم اشعار مولانا لطافت
آثار گردد بهمین اختصار رفت **و هم در زمان او در بلاد ... مولانا ... شیخ** از ... صاحب ...

انجاست در شیوه و معما چشم دوخته ... بیدل مدت عمرش از نود متجاوز نموده و هرگز از زمره
عاشقی خالی نبوده و در زمان شاه جنت مکان در کاشان میرزا جعفر ولد میرزا بدیع الزمان وزیر آنجا که بحسن
و جمال صوری و اخلاق معنوی آراسته بود [illegible] و مصاحب بود و میرزا جعفر بهند رفته رتبه اصفهانی یافت
جناب میرزا در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شوق ملاقات میرزا غالب آمده بهند رفت و بشرف
او بخدمت پادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسیده و در زمره مخصوصان آنحضرت منسلک
گردید اصفهانی را با آنکه سالکی در طبیعت غالب بود [illegible] هزار روپیه اکبری که هزار تومان شاهی عراقی باشد
یکجا به میرزا عنایت از پادشاه و زر [illegible] یافت بعد از [illegible] که در آنولایت بسر برد اراده حج
بیت الله الحرام نموده بآن سعادت فایز گشته دو سال در مکه معظمه اقامت داشته بموجب کلام رب العالمین
من الایمان [illegible] شوق [illegible] کاشان نشئه [illegible] و از حضرت همایون [illegible]
وسیر در حالات بهره ور گردیده اشعار میرزا [illegible] و غزل [illegible] در این صحیفه [illegible]
در اینجا اشعار [illegible] **رباعی** زاهد [illegible] که تهاری تو باغی کنیم که [illegible] او [illegible]
ما [illegible] یارب بکدام نام خوش داری تو **مولانا [illegible]** [illegible] در آغاز شاعری [illegible]
بود که در اشعار دیگران [illegible] بود آنچه در شعر [illegible] کرده کلامش [illegible] مزه [illegible] یافت از آن
بهند [illegible] رفته در [illegible] عادت [illegible] روزگار [illegible] و با اتفاق مولانا [illegible] کتاب [illegible]
که نه هزار بیت بنام عادل شاه تمام کرده هر یک چهار هزار و پانصد گفته و نه هزار تومان [illegible]
صله یافته این چند بیت ثبت افتاد **نظم** [illegible] در نظر [illegible] او [illegible]
نیاز عاشقان معشوق را [illegible] رسیده [illegible] پا [illegible] برد [illegible] چو [illegible] کردم [illegible] جگر برآرم
آتش [illegible] برآرم [illegible] در سینه [illegible] نگذاشت که بال و پر برآرم [illegible] بگذار که دست دل
بکمرم [illegible] پر نظر برآرم [illegible] درد [illegible] بود که [illegible] بنشیند با ما [illegible] ستم کرده و پشیمان [illegible]

[illegible] گفته شاه [illegible] بعد از مولانا محتشم در کاشان در هم [illegible] بر نو در [illegible]
کاشان [illegible] و [illegible] رو [illegible] صحبت و یک و [illegible] این بیت [illegible]
اصفهانی گفته بود و بسیار خوش ادا است **بیت** [illegible] صبح [illegible] است [illegible]
کرده [illegible] عاشقان [illegible] این چند بیت مشهور است **نظم** [illegible]
[illegible] بگذار [illegible] تو [illegible] کس [illegible] رخنه [illegible] بنشاند [illegible]
[illegible] ولی [illegible] و [illegible] داری که [illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] جناب مولانا [illegible] و [illegible] واقع شده [illegible] کاشان [illegible]
بود [illegible] و در [illegible] بند [illegible] و مزاج [illegible] بهم [illegible] آمد [illegible]
[illegible] پوشیده [illegible] که [illegible] بالا [illegible] و جناب [illegible]
[illegible] بود [illegible] غزل [illegible] است و این چند بیت از وست **نظم** [illegible]
[illegible] آنقدر [illegible] در عالم [illegible]
[illegible] جگر [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] همان گویم [illegible] کس [illegible] چشم [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] روزگار بود [illegible] عالیه [illegible] عادت [illegible] و در [illegible]
[illegible] ایام جلوس [illegible] میرزا که [illegible] السلطنه قزوین [illegible] بود و [illegible]
حضور داشت میرزا [illegible] بود و [illegible] سیادت و [illegible]
سلوک [illegible] اگر چه [illegible] صاحب [illegible] این بیت را خوب گفته
[illegible] ذوق [illegible] **[illegible]**

در بلده اصفهان اقامت داشت پدرانش از سادات ارومستان بوده اند شاعر غزل گوی خوش است
و این ابیات از اوست بیت آن کعبت که از شرم و حیا پرده نشین است و از غمزه کاستم خوش
چشم کمین است ایضا پر زخم چنان را از غم المطلبم و آنکس که سزای وصل من بیند جدا بنشست ایضا تنها چو غم کشان دل
مهربان ندارم تو کجا و شمع های شبهای بی نگاهی ندارم غم خویش و غمان چیزی چو سی [illegible] ابدال ای نوکر
اگر توانی که من این زبان ندارم قاضی [illegible] وی از موضع [illegible] من [illegible] برآن اصفهان و ادراک
طالب علمان بوده در قزوین با خواجه افضل ترکه مختلط و همبود و کسب فضیلت از [illegible] میشود و بعضی از اوقات
در مدرس میرزا [illegible] تمنه میکرد و در آن اوقات بجنود و شاعری شهرتی نداشت و بسیار خوش صحبت
[illegible] خوش صحبت و شیرین گفتار بوده و آنچه از [illegible] درفشانش بساحل ظهور آمده و پیش ما نشده است اگرچه
بشیخ فیضی هندی این بیت از زبان او گفته نظم کرد و دست در عشق من عجیب [illegible] وصال
کرده ام بنا بر این [illegible] راه [illegible] و چند بیت از قول [illegible] نظم [illegible] چشم تو از
[illegible] آید [illegible] بر [illegible] آید تو چون [illegible] دل خسته ناوک انداز [illegible] اگرچه [illegible] است
[illegible] آید [illegible] آرم که ناوک تو [illegible] آید [illegible]
[illegible] چنان [illegible] که از [illegible] آن [illegible] اگرچه [illegible] عشق [illegible] مرا [illegible]
[illegible] آید [illegible] دکان [illegible] که [illegible] دکان آید [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] همچنین [illegible] از حقیقت برق [illegible] از [illegible] آتش
[illegible] آتش [illegible] بود و آن وقت در
[illegible] آن [illegible] و از غزلیاتش این چند بیت [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] عشق [illegible] و [illegible] نکردیم چون [illegible]

بزودی کعبه کو که خدا خواسته کاباد نکردیم انچنان مشغول بت گشتم که چون [illegible] پیر [illegible]
و ندانستم که استغفار چیست بیت پس [illegible] ترکی ترک گشت و آن [illegible] گم شد نشانش [illegible] در دل بردم
و انگه نشان گم شد بیت اگرچه [illegible] از من در وجود آمد که [illegible] ز کف افتاده [illegible] از میان گم شده
چنان بر هم زدی [illegible] ستمگار [illegible] که اکثر نامه اعمال مردم در میان گم شده قاسم بیگ حالتی اصل او از طبقه
اتراک و [illegible] زنگانست تولد و نشا او در ولایت ری و در بلده طهران اقامت داشت مدتی
در قزوین در خدمت فضلا و دانشمندان باکتساب علوم مشغول بوده و در شعر [illegible] خود را از [illegible]
برتری شمرد و قصاید و غزلهای غرا بر صحیفه بیان نگاشته [illegible] اسلام [illegible] خان بوده [illegible]
[illegible] شعر [illegible] در [illegible] کشیده [illegible] رضا [illegible] چهار
[illegible] است [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] چون حضرت [illegible] مکان [illegible] از شاهی [illegible]
[illegible] ارباب طرب [illegible] تربیت پروردگی [illegible] و اعتباری [illegible] بود [illegible]
اشرف [illegible] استاد حسین [illegible] شوشتری [illegible] استاد [illegible]
خانه [illegible] بودند کسی از [illegible] ملازم [illegible] و در آن [illegible] ایام [illegible] شاهزاده [illegible]
ایشان [illegible] و بعضی از امراء [illegible] صحبت [illegible] ایشان [illegible]
در [illegible] مردم [illegible] که در [illegible] مثل حافظ احمد قزوینی که [illegible]
طاق و [illegible] خواندگی شهره آفاق بوده و حافظ [illegible] تبریزی [illegible]
کرده و استاد حسین [illegible] مجالس [illegible] کرده [illegible]
که [illegible] نوازنده [illegible] نوازنده [illegible] زمان بوده و در [illegible]
در [illegible] که [illegible] حافظ احمد قزوینی که در [illegible] و گویندگی و [illegible]
و [illegible] داشت حافظ جلال باخرزی خوانندگی و گویندگی را [illegible] در هر دو [illegible]

طلال داشت و الحق در آن وقت بر سایر این طبقه رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا بحج رفتی
شد و این چند مناسب حال دست چپ ای خوش دایره و دامن صحرا که رود بر زمان همچو جلاجل نقل
آمده جیب در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافت در دار السلطنه قزوین آهنگ
سفر آخرت ساز داد و حافظ قبر قرار داد و خاطر باشت که خواجه محمد مؤمن را فرا دل نگو کرد گرد
در این پیشه و در اواق طاق بود حافظ غم قرعه ای اگرچه در آن زمان در حسب دیگران نبود و در بیاد
نداشت اما در او آخر ترقی نمود و قطعه آوازش بنابر فلک کشید در خدمت نواب شاهزاده مغفور
سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت تمام یافته از اشعال و ازان مرتبه چیزی داشت و از زمره سازندگان
میرزا احمد کاشی سازنده بی نظیر بود و عود دیگر مینواخت در زمان اسمعیل میرزا ملازم شد و از اکف و اقران
ممتاز بود استاد میر حسن ولد استاد حسین شعله عودی بود و از بی نظیر سازنده و چنین بود که تیز
در پاستی دست در طنبور در سازاو بود که دست دیگری بآن نرسید و الحق در این فن منفرد و ممتاز بود
در او آخر ملازمت خان احمد گیلانی اختیار نموده بگیلان رفت و در آنجا در جوانی عمرش در آنجا سپری گشت
استاد شهسوار چهار تار کمانچه و طنبور و چهار تار میزد و در یاد داشت و استاد است که دم از یکتایی میزد اما ساز شش
زیاده میزد و درپوتی نداشت استاد شیخ محمد و در استاد سرتیپ به صاحب بادوار و در زمان شاهزاده مغفور
شهید سلطان حمزه میرزا ملازم شده و در خدمت آنحضرت اعلی نیز قرب و منزلت تمام یافت استاد معصوم کمانچه
برادر او چنگ نواز بود و در خطه و در این چنگی کشید از برادران خویش بمرتبه سازندگی رسیده و بهنگام نغمه
سرایی در آنجا از برادران مرتبه بالای داشت مولانا ابو تراب مشهور به ما نیز قصه خوان خوب بود
اما در باب تمیز مولانا نجیب در راز بیچ پیمید او نه مولانا حیدر برادر شیخی شاهنامه خوان اصیل بود و شعله او در شش
بی تکلف و اغراق بحکم نغز نبازی کشید در نهایت حصینگی و نمک تحریر مجلس آرای شهود را بسر حد طلال رسانیده
بود ذکر شهادت شاهزاده مغفور سلطان حیدر میرزا در سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا و قضایای
که بعد ازان از احوال شاه وجنت ملکان در ایام حیات روی داد سابقا سمت گذارش یافت که در شبی که واقعه ناگزیر

شاه وجنت ملکان روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت بود و حسب الاشاره پدر عالیمقدار
ببرای تمرد والده و انصار علی بیگ بدر دولتخانه توقف نموده بودن آنجا را
بحصول مقصود نزدیکتر دانسته و از عدم اقبال و برگشت از مطلب دور و از تخت حسیدو مهر ماه
از آثار و علامات او بر شاهزاده آگه بعض زنان ناقص عقل کوتاه فهم و عمله و اعوان و انصار را
بیرون گذاشته خود در اندرون دولتخانه توقف نمود و دیگری آنکه به اتفاق در آن شب کشیک دولتخانه
همایون از جماعتی بود که با اسمعیل میرزا با جان متفق بوده در شاهزاده از آن غافل گشت و در آن شب مهدا
کشیکچیان وقتیکه در دروب دولتخانه را بسته و ساخته احدی از بیگانگان او را بازند در دولت را
نهند بی ترتیب توقف نموده و خود را بمجلس آنجماعت ساخت و دیگری آنکه پریخان خانم که عاقلهٔ زمان
بود با آن مخالف و معاون اسمعیل میرزا بود در آن شب بدست سلطان حیدر گرفتار شده و بوده و نگرانی
تملق و چرب زبانی او بازی خورده و در شب واقعه آنکه در شب که اسعادت روی نمود پریخان خانم خود را
سرای اقبال در دست شاهزاده اسیر و گرفتار دید بطریق ملایمت و رفق و خوشی چاره و بنیاد از روی عجز و الحاح
عرض کرد که عورات ضعیف عقلانه از غضب آن مغضل که نه خردی از من تقصیری واقع شده و با امید و ام که از قسم
عفو بر زلات این ضعیفه کشیده و جان بخشی فرمایند که بعد الیوم مسالک طریق متابعت و خدمتکاری بوده دیگر
خلاف رضای آنحضرت از من بظهور نرسد و نکوه آید بافت و تعمق و فریبی برادر را بوسیده بوالده و میرزا گفت که
گواه باشید که پای بوس پادشاه و مبارکباد جلوس آنحضرت بجا آورم شاهزاده او را از عنایت
ساده لوحی پای چاپلوسی از راه رفته بامیشره اظهار لطف و مهربانی نمود با او گفته بود که هرگاه و هر بار
در وقت مرحمت بوده برادر سلطان سلیمان و خال خود شمخال سلطان را با سایر بستگان که نزد من
عزیزتر از زمان پدر خواهی بود و علیا حضرت خانم بر صدق این قسم شاهزاده را بلطایف قسم نموده واو
مسکل مصحف خود را بیرون آورده و قسم یاد نمود و خانم رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر و خال را آگاه سازد

چه خوش نهاد پسر شه حسین
هم بوقت صبح که گفته است

آورده نواب شاهزاده را اعتماد بر قول او کرده رخصت داد و او درگاهی را که از پای حرم داخل شده بیرون آورده
چنانچه مرقوم کلک دولت نهاد در شکایت نامه و عتاب جناب خانم اکرم به برادر عذری کرده اما عاقبت پسران
گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت و شرح آن در محل خود ثبت گزارش خواهد یافت القصه نواب
میرزا اسمعیل آن گوهر تاج شاهی بر سر نهاد و شمشیر خاص شاه جنت مکان را حمایل کرده دوات از مهر
مبارک آنحضرت ظاهر گشته معلوم شد که آن وصیت نامه بر سر ناملایم که انحضرت است که اورا ولیعهد قائم
مقام ساخته و تمامی شاهزادگان و امرا و صوفیان و هواخواهان این دودمان را با اطاعت او امر فرموده
و آن نوشته را بر گوشه دستار زده به ایوان چهل ستون در آمد معاندان شاهزاده میگفتند که رسیده بر مهر
خط مبارک اشرف خاقانی نیست بلکه خطی که از خط زاده است که بخط اشرف شباهتی دارد و بعد از فوت
انحضرت نوشته شده و انگشتر از انگشت مبارک انحضرت بیرون آورده مهر کرده والله اعلم بحقیقة الحال
بالجمله نواب شاهزادگی یوزباشیان و قورچیان و ایشیک آقاسیان و جماعتی که از اهل کشیک و اهل
خدمت در دولتخانه مبارکه بودند دلجویی بسیار کرده انعامات داده و وعده‌ها میگویند داده که چند
امیر کرد و که در درگاه دولتخانه را گشوده علاوه مان شاهزاده را که در بیرون مجتمع شده بودند باندرون آورند
و آنچه علت السبع تا پیشین بطریق معهود با ادب سلوک کرده در گشودن در دولتخانه عذرها میگفتند
بیکسه و مطلقا بهانه دفع الوقت کرده اورا بیت الحلسی میداد و از اول بیک یوزباشی حرم قوم قلی بیک
حاکم کرمان بروایت ثقه منقول است که نواب میرزا مرا طلب نموده وعده حکومت کرمان و قورچی باشی
گری داده فرستاد که تا قورچیان محافظ درگاه رفته قرار دهم که در را باز کرده علاوه مان خاصه میرزا را
باندرون آورم من تا پیش در رفته باز آمدم و عرض کردم که قورچیان جمعی میگویند که شاه
از میان رفته و طوایف قزلباش دو گروه شده هر گروهی در یکی جمعیت نموده اند و ما ترک پدر
کشته مست دولتخانه مبارکه و محافظت حرم و ناموس و پادشاهی بر پیش نهاد همت ساخته ایم و ما دائم الامرا

وارکان دولت هر دو گروه اتفاق با مری کنند که صلاح دولت در آن باشد و رفع فتنه‌ان عن عموم
رسم با صلاح نیاید و ما خاطرها و دولتخواهان که جز پاس حقوق ولی نعمت امری دیگر منظور خاطر نیست از دست
دوست درازی چیم نشود و جدال و قتال و هرج و مرج عمدی به دولتخانه نپسندیم شاهزاده را گفت که این جماعت
با او بحیله و مکر سخن میگویند دست بشمشیر کرده و گفت که سر تقبیل خود مشتبه شده و ام و الله دست ایشان در پیش پروردهٔ
شاه بوده ایجال گرده و زیاد بر آورده مانع آن شد شاهزاده و امرا حاضر شده بحرم رفت و تا آخر روز
مضطرب الاحوال گاهی بیرون می آمد و گاه باندرون میرفت و مشغول او شده که در حرم آنجا نشسته باشد
و جدال و قتال اعوان و انصار میشد اما امرا و ارکان دولت قریب به صبح که بر قضیه ایلغار اطلاع یافته شد
امیر اصلان خان قرشتر با سلطان احمد میرزا بمنزل حسین خان حلیفه روشنه سلطانحسین و میرزا که در منزل
والدان ادریس خان رو علم بود با آنجا آمده و اسمعیل میرزا ایشان همگی جمعیت نموده جماعت شیخاوند و ملازمان
استاجلو و کرجی و سایر سلطان حیدر و او که سعادت ایشان صدر الدین خان صفوی و حمزه سلطان
حاکم و سید بیک کمونه و بعضی بیک و زال بیک کرجی و آقا سلطان اتکه اویس و علی استاجلو بود
منزل حسین بیک یوزباشی جمع شده بالا دست سلطان مصطفی میرزا که در خانه او بوده پیوسته و سلطان
ابراهیم میرزا و الده و اهل میرزا با آنجا آمده مجلس جمعیتی عظیم و پیش دو علی دست داده و جمعی از اعیان امرا بر شکل
حیدر سلطان چابوق ترکمان و قلی بیک قرشتر حاکم کرمان و محمد قلی حلیفه ذوالقدر و امیر شاه علی
سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز در منازل خود توقف نموده و هیچ یک از ایشان حاضر نشدند که حمل
هر دو گروه در باب حصول مطلب خوشایش بودند سلطان حیدر با آن چندان تهور و اقتدار خود
منظور بودند که از آن طایفه حسابی نمیگرفتند و اراده ایشان آن بود که بهیئت اجتماعی بر در دولتخانه آمده
داخل دولتخانه شوند و میرزا را بیرون آورده جلوس فرمایند و هر کس الفاظ نامناسب بر زبان آورده بیرون رفتند
و خاطر ایشان از جانب اسمعیل میرزا که در قلعه قهقهه محبوس بود و بهیئت اتفاق حلیفه الخلفا و اعلو

حارس قلعه جمع آمده که بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا در باب او آنچه حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی
عقلا مجلس سلطان ابراهیم میرزا مانع این اراده بوده ایشان را گفتند که چون در آن قرب کشیکچی ابواب
دولتخانه را مسدود کرده و لشکر شاهزاده آثار خلاف بظهور آورده اند مبادا چون بدر دولتخانه رویم
بنا بر جنگ واقع شود والعیاذ بالله فتور در قصد شاهزاده نمایند و هر ساعت تغیر رای داده اندیشه دیگر میکردند آخر الامر
برین قرار یافت که آخر روز که وقت کشیک است ببر نمایند و آخر روز بهانه آنکه امشب کشیک بطایفه استاجلو نوبت
دارد بطریق معهود بخدمت خود میرویم به دولتخانه رفته آنجا عبد الله قلی سلطان اینک آغلی گفت که یراق
بسته بر سر دولتخانه پادشاه رفتن از دولتخواهی و اخلاص دور است و مع هذا مطلب از آن حاصل نمی شود
تا در خانه خلفا جمعیت اجتماعی نشده اول بر سر او رفته مهم او را بر وجه دلخواه ساخته آن مجمع را پراکنده سازیم چون
پراکندگی آن گروه بسمع جمیع رسد اهل دولتخانه بجمعیت خود در کشوده در مقام خدمتکاری در می آیند و فی الواقع
مقتضای عقل این بود چون ادبار قرین حال آن طبقه شده بود پرده غرور و غفلت بر روی دانش و بینش آن قوم
کشیده بود و حسین بیگ خلفا که مرد عاقل روزگار دیده و باتدبیر بود و [illegible]
عظیم داشت که مبادا اسلام سکندر بیان بر سر او آیند تدبیری اندیشیدند که باعث تعویق گردد اول [illegible]
و شاهقلی سلطان چپنی اغلی ذو القدر را که مردی ریش سفید کاردان بود و غیر از جانب سلطان محمود میرزا [illegible]
سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ و اتباع فرستاده که پای در میان اصلاح نهاده در دفع شر و فتنه سعی نمایند [illegible]
پیغام که کدورت دوری کرده همگی با یکدیگر اتفاق نماییم و اول لباس سوگواری پوشیده بلوازم تعزیت شاه جنت
مکان در تجهیز و تکفین جسد مبارک او پردازیم و بعد از آن ریش سفیدان یکجا با هم نشسته صلاح وقت و اراده
هر دو طبقه را با یکدیگر گفتگو نموده بانچه مصلحت دین و دولت باشد و هر یک از این دو شاهزاده که سیادت دین و دولت
بهتر تواند کرد و شایسته تر باشد به پادشاهی برداشته نماییم و اگر نوع دیگر شود و ابواب بلا بر روی خلایق گشوده (بهتر)
کشته گردد قزلباش [illegible] پیشیان [illegible] باران باشد هرچند [illegible] که پیغام [illegible]

الکت

اما بجهت تعویق ایشان از فرستادند و ایشان آمده پیغام گذاردند و از این طرف نیز جوابهای [illegible]
داده شد [illegible] که درشت بعد از آن [illegible] دیگر [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
(و اینک [illegible])
[illegible] از [illegible] شاهزاده [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] عوام الناس که بالطبع [illegible] خانه خلفا [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] حسین بیگ [illegible] سلطان مصطفی
میرزا [illegible] دولتخانه [illegible] سلطان ابراهیم
میرزا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حسین بیگ [illegible]
خانه خلیفه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] حسین بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین بیگ [illegible]
[illegible] حسین بیگ [illegible] دولتخانه [illegible]

باشند هرچند در کوشش فتح الباب میسر نشد جز آنکه بایشان رسید که خلفا و اتباع او از راه خیابان
آمده و بیرون درب که متصل بباغچهٔ حرم است داخل شده سلطان حیدر را پیغام فرستادند که مبادا آنجماعت
بیشتر از آن راه بباغچهٔ حرم درآیند و قصد شاهزاده کنند در دو نشان برخی گرفته شکسته شده و به فوجی گرفته
شاهزاده در حرم بوده و ابواب پوشیده شده ایشان بهر طرف رفته راه نیافتند و از راه سفره خانه داخل
شدند و شاه وحید رکوبان و بقیه زنان که آنجا بودند درآمدند اما از آن طرف خلفا و اتباع که بمیدان اسب درآمده
ششخان سلطان در باغچهٔ حرم را گشوده باتفاق آنجماعت اکثر سواره بباغچهٔ حرم درآمده بجستجوی شاهزاده
مشغول شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که مخالفان در حرم آوردند از حرم متوجه بیرون شده هر دو را
بستند و دیوار را بخود مخالفان پشت را به بیرون نیافته دیگر باره باندرون حرم درآمده و والده
باستظهار آنکه قزلباش حرمت حرم نگاه داشته باندرون نخواهند آمد محافظت خود را از آنجا حفظ نماید که
مردم او رسیدند و ازاینست که جمعی که سواره بباغچهٔ حرم درآمده بودند مقبلی چیاه و ارباب اعلام
بخشند ملاحظه ادب نکرده بانکار جماعت خود سرهای از دو ارده ادب بیرون نهاده بحرم و میان
عورات درآمدند و او را طلب نمودند شاهزاده علاجی دیگر نیافت با والده و کنیزان بلباس زنان بر
کرده از خانه بیرون آمده بجانب دیگر رفت چنین مذکور گشت که از آن مردم شبک او کسی دانسته حرم علی بیک
او را شناخته رو کرد مطلوب همین است و شخصی چرکس غلام سلطان سلیمان میرزا و بیگیان بیک
یوزباشی روملو را گفته پرده کشیده خلفا و اتباع سلطان سلیمان فی الفور بخنجر قتل آن کرده و آن گوهر
بخنجر خون شمشیر و خنجر داده آن سرو دریای سلطنت را که در گلشن اقبال نشو و نما یافته نسیم
حوالی آن مجال وزیدن نبوده از پای درآوردند همان لحظه سر او را بریده و او
جدا کرده در حسن که بیک کرجی خان شاهزاده و زال بیک کرجی و جمعی
در بار او رهم کوشیدند شاه وحید رکوبان و زنان به حرم نزدیک رسیده و بود

سر آن شاهزاده را

سر آن شاهزاده را پیش آن گروه انداخته فریاد کردند که اینک سر پادشاه شما ایشان
بمجال الفتس سطوت و استیلای آن قوم با سپاس و دشمن کامی منطفی گشت و سیلاب از کار
از دست بیرون رفت چون دولت آن طایفه روگردان شده بود با وجود آنکه شاهزاده
جوانبخت کامکار سلطان مصطفی میرزا جوانی قابل بیست ساله و شایستهٔ دولت و اقبال بود
داشته و ممکن بود که طبقه سلطان حیدریان او را در عوض پادشاهی بردارند و به بیرون آن
از شاه این حال تیره و تاریک شده و قدرت آن نیافتند که در شهر توقف نموده اندیشه کار
خود نمایند بحسب اتفاق هر از دولتخانه بیرون آمده رو به اصفهان نهادند که در سراب تنها نموده
بهر چه قرار یابد عمل نمایند چون زمانه اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
میسر او بهر گونه فکر که عقلا و ارباب فطنت هر دو گروه می‌اندیشیدند از خطا و صواب محصول
مقصود بود و بخیر ظهور می‌آمد چون مقدر الهی بود که اسمعیل میرزا چند روزی قدرت و اقتدار یافته
مصالح خلافت و پادشاهی نواب کامیاب را بر وجهی که در لوح قضا مثبت بود سرانجام نماید
موافق تقدیر بخت و آنچه صواب پیدا شد خطا منتج داد بالجمله چون از دولتخانه بیرون آمدند چهار
دانگ لشکریان و سرداری که زیاده تعیین در بسطی شده بود بجای خود رفته با سلطان مصطفی میرزا همراه
کسی چنان نماند لاعلاج رو به بجز او نهادند چون روز شد جمعی که مانده بودند همه از یکدیگر
بعضی از طایفه استاجلو از ایشان جدا شده و بو تیری بیک از سلطان حیدر
بود و پیوسته شد و چون طایفه بیات که ده هزار خانه بودند و دور اکثر داشتند
ملازم سلطان مصطفی میرزا بودند شاهزاده اراده نمود که بمیان آن جماعت رود و تفرقه و پراکندگی
آن جماعت را ساخت که در رکاب شاهزاده بود از طایفه بیات شنیده و چون
با محمدی حاکم نبیل طریقه محبت و آشنایی تمام داشت اراده نمود که

رود و برادران خود را نزد شاهزاده گذاشته خود بتقریبی جدا شده و از لباس عاریت بیرون
آمده و اسباب خود را [illegible] داده خود بصورت شبانان درآمده پیاده و قطع طریق می‌نمود که خود را
بدوستان رساند خود مرد مشهور پاکیزه و بزرگ منش بود و بجای پیاده روی و [illegible] زیاد
صبر [illegible] نمود و بابا و [illegible] میل کرده سحرنشینان از انوار [illegible] او بزرگ منشی [illegible] نمود [illegible]
کرد [illegible] آنکه راست خواجه [illegible] نامی از مردم [illegible] پیک [illegible] او را شناخته القصه او را
نگاه داشته در روزی که اسمعیل میرزا داخل قزوین شد او را بقزوین فرستادند اما احوال
مصطفی میرزا آنست که چون شاهزاده بمیان پیاده رسید حاجی ویس سلطان [illegible] از تشریف
قدوم شاهزاده خبر یافته او را بدست آورده اما زیاده [illegible] بموجب [illegible] عاشا ادب نموده
با جمعی [illegible] شاهزاده [illegible] وقتی [illegible] بدار السلطنه قزوین فرستاده
بخدمت اسمعیل میرزا ایشان اعلام نمود که شاهزاده را گرفته نگاه داشته‌ایم [illegible]
القصه [illegible] سلطنت اسمعیل میرزا قرار گرفته [illegible] خواهر [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] الکلام
نمود [illegible] شب سوار شده [illegible] چنانچه بعضی از [illegible] آن [illegible]
آمده بودند متوجه خدمت اسمعیل میرزا شدند و [illegible] امرا و شاهزادگان [illegible]
جمع شدند سلطان ابراهیم میرزا [illegible] آنکه [illegible] جمیع ایشان [illegible] بود
در وقت سواری از [illegible] تکلف نموده [illegible] بود خود را اسمعیل میرزا [illegible]
از امرا [illegible] تعظیم و تکریم [illegible] مقرر کرده بود الله قلی سلطان [illegible] در وقت سواری [illegible]
تکلف نموده بخانه خود رفته بود [illegible] بوده [illegible] محمد خان و جمعی
از امرا [illegible] آمده [illegible] امرا [illegible] آبروی [illegible] نداشت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و جمعی دیگر از سلطان حیدر [illegible] که بعضی [illegible] دار بودند

بعد از قتل سلطان حیدر میرزا [illegible]

و بعضی

و بعضی دیگر از حسین بیک تکلف نموده رفته بودند کس فرستاده از [illegible] خود [illegible]
می‌آوردند و بضرب تیغ انتقام راه عدم می‌پیمودند حکیم ابو النصر ولد صدر الشریف [illegible] که در سلک
اطبا خاصه شریفه [illegible] و از زمره سلطان حیدریان بود و بعد از [illegible] جهت نگاهبان [illegible]
میرزا اختیار نموده در دولتخانه توقف کرده بود و چون قضیه مذکور بوقوع انجامید او را [illegible]
شد [illegible] از منازل دولتخانه [illegible] پنهان شده بود [illegible] بخوبی [illegible]
بعضی از اربابِ [illegible] او را متهم داشتند که در معالجه خیانت نموده [illegible] میرزا [illegible]
جا [illegible] داخل کرده بوده که باعث [illegible] شده او را بیرون آورده همانجا پاره پاره کردند صدر [illegible]
شیخی [illegible] میرزا [illegible] نموده [illegible] آنچه [illegible] پادشاهی [illegible] و [illegible]
[illegible] بوده و [illegible] امرا [illegible] چند [illegible] بزرگ [illegible] بوده [illegible]
[illegible] همه امرا و شاهزادگان [illegible] حسب [illegible]
نواب [illegible] از زمره امرای حیدر سلطان جابوق ترکمان را بجهت آوردن اسمعیل میرزا [illegible]
فرستاده [illegible] شده [illegible] جهت [illegible] جهت [illegible]
و [illegible] که در [illegible] نبود که [illegible] بعد از وصول شاه [illegible] مقرر شود [illegible]
نقل آن در مشهد مقدس [illegible] میرزا [illegible] پیاده [illegible] و نعش سلطان حیدر میرزا را
با آستانه امامزاده حسین علیه السلام برده دفن کردند [illegible] [illegible] قضیه [illegible]
تا روز جمعه دیگر که ده روز باشد در دار السلطنه قزوین آتش فتنه و آشوب بنوعی مشتعل بود که [illegible]
می‌سوخت [illegible] روز [illegible] در میانه خلایق پیدا آمده [illegible] محلات [illegible]
هر کس بقدر حال [illegible] جمع نموده محافظت خود می‌کردند تا آنکه روز [illegible] چهارم [illegible]
جارچیان مقرر داشتند که باتفاق [illegible] سلطان [illegible] در محلات منادی کردند که [illegible]

[illegible] و هر کس [illegible] جمعی [illegible] نام [illegible]
نقل [illegible] و [illegible] قدرت [illegible]
حضرت [illegible] قرار [illegible] اعلان [illegible]
[illegible] بردن [illegible]

و درین شب هر کس شورش کند بکشند و بیشتر فراهم یافت و اسواق را گشوده بودند و بمعامله مشغول گردند
و مردم را بمسجد جامع ترغیب کرده جمیع شاهزادگان و امرا بمسجد جامع حاضر شده خطبه سلطنت و
پادشاهی باسم اسمعیل میرزا خواندند خطیب اول مرثیه غرا در تعزیت شاه جنت مکان شروع کرده و چون
این مصرع را خواند که شهریت پر ز گفت و غم شهریار کو فریاد و فغان از زن و مرد برخواست تا آنکه
اسمعیل میرزا همه روزه جمیع امرا بدر خانه حسینبیگ خلفا جمع شده او را اطاعت میکنند و همراه او
بدرخانه نواب پریخان خانم آمده مهمات ضروری که در امور او بعرض برسانیدند و احدی را حد
و یارای آن نبود که از حکم و فرمان خانم تجاوز نماید درین اثنا سولاغ حسین داروغه خلیفه تکلو که
در سمام و اشکور و رنجیزه گیلان میبودند بدار السلطنه قزوین آمد و معدودی از تکلو اراده کردند که اعدا
که در سوابق از میان تکلو و استاجلو بود تازه کرده و انچه از طایفه استاجلو در زمان شاه جنت مکان
نسبت بتکلو خصوصا در وقت قزاق و محمد خان شرف الدین اغلی حاکم هرات که بافساد ان
طبقه شکست و قتل یافته بود و بدان سبب از سعادت خدمت و بساط قرب و منزلت دور افتاده
درین هنگام که فرصتی چنین بدست ایشان در مقام انتقام شوند و چون آن آزار طبقه الله قلی سلطان
ایجک اغلی و جمعی کثیر از میرزادهای استاجلو در قزوین بودند اراده قتل ایشان کردند و گماشتگان
خلاف مصلحت دیده او بجهة انکه شنیده بود که الله قلی سلطان در روزی که استاجلو بر سر دولتخانه
بر می شدند گفته بود که رای صواب آنست که اول بر سر حسینقلی خلیفه رویم و دیگر نوبه در اثنای محاورات کنایه باو
گفت که اگر سلطان حیدر میرزا برای تو عملی میکرد نه مهم ایشان تمشیت می پذیرفت لهذا از رضای
ایشان کرده زیاده در مقام منع انجماعت شده و ایشان از اطوار و عدم مضایقه تفرس نموده
بهیئت اجتماعی سوار شده و رو بخانه الله قلی سلطان نهادند و ایشان واقف شده در را مضبوط
ساخته در مقام مدافعه در آمدند ملازمان او بتحقیق اکثر دست از معاونت کوتاه کرده سر خود گرفتند سی

چهل

چهل نفری که از ارباب تعین بودند پای ثبات افشرده بجنگ مشغول شدند طایفه تکلو که قریب یکهزار
و پانصد نفر بودند از در و بام فرو ریخته تیغ در آنجماعت نهادند الله قلی سلطان را با چند نفر از پسران و
اقوام و علیخان بیگ پسر محمد خان را با چند نفر از جماعت چاوشلو و اقوام و دیگر طوایف استاجلو
تا بیست و چهار هزار نفر را مقتول ساخته خانهای ایشان را غارت و تاراج نمودند حتی عورات
و اطفال را برهنه و عریان کردند و همچنین اجامره و اوباش و عوام الناس بهانه تکلو دست
بغارت و تاراج خانهای سلطان حیدر میرزا بر آورده کسی متوجه ضبط و منع آنها نتوانست شد و از
خانه حسین بیگ و صدر الدین خان و حمزه سلطان و سایر سلطان حیدر میرزائیان چندان از نفایس اموال
و امتعه و اجناس بیرون آمد که در خزانه خیال نگنجد و نهایت خفت و خواری بر سر عیال و اطفال
آن طبقه امرا میرخان موصلو ترکمان که در خواری سعی نمود باتفاق حسینخان سلطان موصلو
اراده قتل پری بیک قوجلو استاجلو کردند که با او در و دیوار میبودند نموده بر سر خانه او رفته
محاصره کردند و اکثر قشون از سر او پراکنده شده و سی چهل نفری که اسم و رسمی داشتند توقف نموده
دست بتیر و کمان کشیده تا بر سر دروازه پیش آمدند جنگ کردند ترکمان و طایفه موصلو که قریب ده
هزار کس بودند سعی بسیار نموده پری بیک را با تمامی آن مردم بقتل آوردند و اسباب و جهات ایشان
بغارت منتشر شده و باعث تکرار این همه شورش و غوغا آن بود که ده پانزده روز اصلا خبری از قلعه
قهقهه نیامد و امرا و مردم را دغدغه بود که مبادا سلطان حیدر میرزائیان باستصواب جلیقه الفساد قرار داده
نسبت باسمعیل میرزا غدری اندیشیده باشند و عالم را بیصاحب تصور نموده مردم شروع در بی اعتدالیها
کردند که ناگاه خبر صحیح اسمعیل میرزا و خروج او از قلعه رسیده و نواب خانم حکم کردند که امرای تکلو
باستقبال پادشاه رفته در شهر توقف ننمایند و ایشان عزیمت رفتن کرده شورش و غوغا
فی الجمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان نواب سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشیک آقاسی

باشیکری داشت باتفاق میرزا سلمان ناظر اسباب سلطنت و پادشاهی و تهیه زرین و نقارخانه
و بیوتات را برداشته باستقبال رفته در چمن بیگان بسعادت ملازمت مشرف شدند ذکر جلوس

اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران و قضایایی که در زمان سلطنت او روی داد و [illegible]

سابقا سمت گزارش یافت که اسمعیل میرزا ارشد اولاد شاه جنت مکان و برادر اعیانی نواب سکندر
شان بود و بجهت ارتکاب بعضی محرمات که لازمه جوانیست مثل مصاحبت با [illegible]
و نیاش که مرضی خاطر اشرف شاه جنت مکان نبود تنبیه آن شاهزاده را اراده و مصلحت دیدند و
نواب سکندر شان را از دار السلطنه قزوین طلب فرموده او را در عوض بحکومت خراسان فرستاده و
محمد خان شرف الدین اغلی تکلو بدستور لله میرزا شده سلوک او در خراسان زیاده پسندیده طبع اشرف
نیامده و در طایفه تکلو اندک بی اعتقاد شده بود بدستور نواب سکندر شان را بهرات فرستاد و هرات
او را طلب داشتند و بی آنکه شرف ملازمت اشرف دریابد معصوم بیگ قورچی باشی حسب الامر
اعلی او را آورده چون بساوه رسید معصوم بیگ صفوی حسب الحکم از حوالی قزوین گذرانیده
بقلعه برده استحکام قلعه که در هر چند سال دیگری تعیین می شد بمحارست شاهزاده تمام داشته
تا آنکه نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز در قلعه روزگار گذرانیده و در این هنگام حکومت قلعه
بخلیفه انصار قراداغلو تعلق داشت و چون انقلاب حال که در آن اوقات [illegible]
حسب الارشاد جنت مکانی بحراست شاهزاده مشغول بودند که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل
سلطان حیدر میرزا با دو سه نفر باتفاق خلیفه انصار بشکار رفته در پای قلعه بود و چون اسمعیل میرزا
بخلیفه انصار بی اعتقاد بود و او را سلطان حیدری میدانست و قتل سلطان حیدر منتشر نبود و احتمال
کذب میداد با قورچیان تنها شده ملازمان خلیفه انصار که نامتعین در قلعه بودند یک سر را بالکلی
کرده و گرفته و احتیاط در قلعه را بسته ابواب دخول و خروج مسدود ساخت تا اخبار بتحقیق رسیده

قضا

قضایای مذکور بوضوح انجامید و احوال و انصار بوضوح پیوست خلیفه انصار در شکارگاه و خبر جزم شنیده
دانست که قضیه سلطان حیدر بوقوع پیوسته بپای قلعه آمده و در [illegible] باب هر چند تضرع نمود
اظهار بندگی کرد [illegible] روزی چند [illegible] را مجال دخول قلعه نداد تا آنکه جمعی کثیر از
اهل اردو و مردم [illegible] بپای قلعه حاضر شدند و عرایض خلفا و ریش سفیدان [illegible] از قزوین رسید
و قضیه قتل سلطان حیدر [illegible] جوق جوق مردم بقلعه رفته بشرف [illegible] و پای
بوس مشرف شدند از طایفه استاجلو جمعی آمده بودند و در [illegible] سلطان حسین
میرزا بود با چند نفر [illegible] که اسمعیل میرزا [illegible] ایشان را نشناخت در قلعه بقتل آورده [illegible]
استاجلو خایف و هراسان گشته [illegible] الارشاد [illegible] در نظر [illegible]
سلطان [illegible] شدند بالجمله اسمعیل میرزا بعد از رسیدن [illegible] سلطان [illegible] که از
قزوین بطلب او آمده بودند اجتماع عساکر در ساعتی که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده
در خیمه [illegible] سلطان اقامت نمود و هر روز جمعی کثیر وارد گشته بشرف [illegible] اشرف مشرف
میشدند جماعت قراداغلو اراده قتل خلیفه انصار کرده [illegible] خود را بخدمت اشرف رسانیده
عرض کرد که مرا با [illegible] و دستور [illegible] اگر رضای اشرف [illegible] است اشاره [illegible]
که ملازمان [illegible] و اگر [illegible] عفو تقصیرات بنده [illegible]
توجه والتفات کرده اند که [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
که اگر [illegible] اخلاص [illegible] در مقام [illegible]
خدمت و نوکری بجای آورده [illegible]
من التفات [illegible] در خدمت [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible]
آمده [illegible] نواب اسمعیل میرزا بعد از [illegible]

نمود کوچ کرده بهستگی طی مسافت میفرمود و بدار الارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حظیره مقدسه
دریافت و از آنجا منزل بمنزل می آمد تا در چمن زنجان سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلمان ناظر و اکثر اهل
خدمت شاه جنت مکان رسیده بجا می دولتخواهی بمسارکه از مرحوم خوان خان و پیمونات بایشان هی
نصب کردند و چتر زرنگار پادشاهانه بر فرق والا افراخته تعلق شیشکت هرچه تمامتر باره و آمده و در روز
که نصب شده بود نزول کرده و سلطان ابراهیم میرزا بشرف ملازمت رسیده سجده تحیت و مبارکبادی
بتقدیم رسانید اسمعیل میرزا او را در آغوش مهربانی کشیده بانواع تفقد و دلجوئی بظهور آورده او را
برادر خطاب کرده انیس مجلس و مصاحب دائمی گردانید در منزل مذکور پیره محمد خان استاجلو که
سلطان حیدر میرزا و شاه جنت مکان بعد از صحت بیماری او را بتسخیر قلعه کوه فرستاده و ...
قلعه بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بوقوع انجامید مراد خان
بلاهیجان رفته بپیره محمد خان استاجلو ملحق شد پیره محمد خان در میانه امرای استاجلو بدوستی اسمعیل
میرزا متهم بود و میرزا که در سالی که شاه جنت مکان او را با بعضی امرا بجهت آوردن قزوین و تحقیق تفرقی که
اسمعیل میرزا در قرانه نموده بود بی قلعه فرستاده بود همگی رفقا بنا بر خوش آمد گویی شاه جنت مکان
پادشاهزاده بی اذائی بسیار کرده بودند اما پیره محمد خان با او بادب سلوک کرده بی جهت حسین ...
یافته بود که پادشاهزاده ... آورده و ... خود را ... کرده موقوف ان و ارباب ...
شاه جنت ... او را بدوستی اسمعیل میرزا منسوب ... و چون ... در لاهیجان ... جلال رسیده ...
برانکه پیره محمد خان ... و ... خود ... داشته ... در ممالک ...
که جای ... است نماینده طایفه استاجلو آنجا را ... لوای ... مرتفع
سازند علیخان بیگ ترکمان ... پیره محمد خان فرستاد که ... و شروط
و پیمان است که در ... درباب طایفه استاجلو ... بانجام مقرون است
اما چون مراد خان باعث ... درمیانه ... دو ... انداخت ... او ... شده

برادر گیلان رسیده امام قلی میرزا را آورده
قبل از این بکتابت کلمات بیان کرده
مراد خان استاجلو

گرده بیاده مراد خان ...
و امام قلی میرزا ... آورده کرده

خود برادرم امام قلی میرزا را برداشته باستقبال موکب همایون آید چون علیخان بیگ
بگیلان رسیده پیره محمد خان فورا امتثال امر عالی نموده کلمه بالراس والعین بزبان آورد
و علیخان بیگ بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و پیره محمد خان در رکاب شاهزاده بجانب
متوجه استقبال شده و در چمن زنجان بسعادت ملازمت فایز شده بانواع تفقدات شاهانه
سرافراز گشته و اسمعیل میرزا امام قلی میرزا را فرزند نامیده در آغوش مهربانی کشیده و از آنجا
منزل بمنزل در کمال شکوه و عظمت و کامرانی بشادمانی طی مسافت نموده روز پنجشنبه غره شهر ربیع
الاول بحوالی قزوین نزول کرد شاهزادگان و حسین قلی خلفا و امرای عظام که در شهر بودند
بسعادت ملازمت فایز گشته و بجهت ملاحظه ساعت شهر نیامده در جانب شمالی شهر نزول
کرد و درین منزل حسین بیگ را در کسوت شبانان نمد پوش و کلاه نمدی بر سر بهوای ... (اورده)
خلایق از اطراف و جوانب طعن و لعن میکردند و کارد و شمشیر و خنجر بر وجه الله نموده ...
مانع می شدند چون نظر اسمعیل میرزا در آمد سجده کرد بمصلحت وقت نگاهی بر اطراف و جوانب
حضار مجلس کرده گفت سبحان الله از میانه اینهمه مردم گناهکار ما بوده ایم اسمعیل میرزا از ... نمود که
جمعی دیگر در باب سلطان حیدر میرزا از تو بیشتر بوده اند کاسه همه بر سر تو شکست حسین بیگ گفت ای
پادشاه همه عالم سلطان حیدر ... بودند غایتش اقبال تو بلندی نمود و خدای تعالی بمصلحت خود
عمل نموده و اگر در مقام انتقام خواهی بود عالمی را قتل کن اول مرا اسمعیل میرزا القصه سخن او را
بمقدمات باعث تمیز قتل او شده او را بمجلس فرستاده بنوعی چنان ... سیر ... جمعی
مجلس خصوصا خلفا که در سیاست او مبالغه داشتند ازین سخنان زبان در کام کشیده ...
گزیدند روز دیگر از آنجا بباغ سعادت آباد که احداث کرده شاه جنت مکان است و از باغ ارم
تشریف آورده سیر فرمودند و بملاحظه ساعتی که اختیار نموده بود داخل دولتخانه

مبارک نشد و جهت سکنی چند روز خانهای حسین قلی خلیفه تعیین یافته از باغ تبریز الا رفت و در آنجا
سلطان مصطفی میرزا را حاجی اویس سلطان چپات آورده بجای پابوس اشرف مشرف شد و اسمعیل
میرزا روی شاهزاده را بوسیده استمالت داد و سایر برادران بجلوس امر کرد و شاهزاده اراده
نشستن کرد و هیچیک از برادران تعظیم او نکرده بودند و بابن ترا از سلطان سلیمان میرزا که بسال
از و بزرگتر بود جا اختیار نموده بر سر برادران تقدیم کرده و اسمعیل میرزا در مقام نصیحت
برادران درآمده مهربانیها زیاده بظهور آورده گفت اگر شما با من در مقام محبت و دوستی
و راستی باشید انشاء الله تعالی من بنوعی با شما سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادران
نکرده باشد اما دل او از من نکایت خبر نداشت و مکنون خاطرش جز باقی و اعدام ایشان نبود
عاقبت آنچه در خاطر داشت بمنصه ظهور آورد چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله
پیک و شاه علی بیک و ندر علی بیک و شاهوردی بیک برادران حسین بیک را آوردند تا بن شاهزاده
برادر سلطان کنگرلو که در سلک امرای استاجلو منسلک بود و سپرده بودند که داغ رشته و اعتبار بود و در خانه
خلفا هر چهار را بقتل آورد و چنان قرار یافته بود که هر کس را که با و بیمار خود سپرده بودند همان بقتل بر
می آورد و هر چهار روزه روز در خانه خلفا بسر بردند و اکثر امرا الطاف سلطان معصوم و علما و نواب پریخان خانم می نمودند
و این امر را باعث دفع درجات اعتبار پادشاه دیده اند و وکلا و نواب بنت را ابتهاج آیین پادشاه
در کار مطلق در خانه زیاده از زمان شاه جنت مکان طرح نهاده و حاجبان و وکلا و علما و زمان
بطریق سلاطین نظم و نسق درگاه مینمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون سلطنت باسمعیل
میرزا انتقال و صورت بست و در زمان شاه جنت مکان در امور پادشاهی صاحب و دخل خواهد
بود بحسب تقدیر عکس مطلوب نتیجه داد و بامر انتحاف کنایه آمیز در باب علاقات در خانه خانم
میگفت و توبیخ تصریح کرده گفت که مکرر با یاران نفهمیده اند که دخل عورات در امور مملکت لایق

ناموس سلطنت

ناموس سلطنت پادشاهان نیست و آشنایی مردم بمخدرات استار دودمان علیه قبیح است
امرا از حقیقت کار آگاه گشته تردد نمودند که در ان شاه مزاج اشرف از نفس منحرف گشته در مقام
کسر شوکت او درآمد بنظر ظاهری که مقتضی عقل و در میزان خرد سنجیده می نماید آن بود که طرف
طبیعت خلفا از باده غفلت و غرور مالامال و زیاده از حد اعتدال بزرگ شده و خود را پادشاه
نشان قرار داده و منت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر خطیر پادشاهان بسیار
گران می نمود و بر صاحب وجودی که خود موجود مجازی است خفی نباشد اتفاقا ایشان نیز و سبب دیگر
آنکه که بعد از ان ظهور یافت آن بود که چند روز که از قتل سلطان حیدر میرزا گذشته و
خبر بها رفت بشاه آن قلعه نیامد خلایق مضطرب بودند خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم
جهت سلطان محمود میرزا پسر شاه جنت مکان و جوان قابل شایسته پادشاهی است
و نواب پریخان خانم نیز عرض کرده بود که ظن غالب است که اسمعیل میرزا را در شب اول که
خبر فوت شاه جنت مکان بقلعه رسیده و سلطان حیدر را ریان ضایع کردند و اگر اتفاقی بوقوع انجامیده
سلطان محمود میرزا را پادشاه کنیم نواب خانم فرمودند که برادر اعیانی من سلطان سلیمان
ازو بسن بزرگتر است و بجهت پادشاهی سزاوارتر است او را پادشاه میکنیم و درین اثنا خبر
صحت ذات اشرف از قلعه رسید و در آن چند روز که اسمعیل میرزا در خانهای خلفا بود و شفا
او انتقامات را در خلوت بعرض رسانیده مزاج پادشاهی را از ایشان منحرف ساخته بودند تا بیخ
غلط گفتم هیچیک از اینها نبود بلکه الله سبحانه و تعالی که منتقم حقیقی است بمصداق من اعان ظالما
من سلطه سلطه الله علیه مزاج اسمعیل میرزا را متغیر ساخت و زمانه بطلب خون ناحق ریخته شاهزاده
مظلوم سلطان حیدر میرزا برخواسته زیاده ازین تاب نیاورد از آن ظالم نهاد دمار برآورد
منفور ساخت حیات و تشییع آن شاهزاده مغفور و قاتلان او هر یک بسیاستی گرفتار آمدند بگله

ترک

برادر میرزا

کلام صدق انجام

چون اسمعیل میرزا نسبت بخلفا بی التفات شد اورا تکلیف منصب وکالت دیوان اعلی
و نیابت نفس همایون کرد بشرط آنکه خدمت خلیفة الخلفایی بدیگری واده شود و مطلب
اسمعیل میرزا این بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه و نایب مرشد کامل و حکم او را [illegible]
دوران [illegible] قریب ده هزار کس از آن طبقه در قزوین اقامت داشتند که از اول وجان
محکوم حکم خلفا بودند و خلفا باستظهار ایشان [illegible] خود واست که او را [illegible]
نماید گفت که پایه [illegible] مرتبه خلفایی گذشته باید که متکفل منصب وکالت دیوان اعلی گردی [illegible]
در جواب گفت که من منصب خلافت را از دست نمیگذارم اگر وکالت علاوه آن میکرد [illegible]
والا بوکالت راضی نیستم چه پایه خود را از وکالت نیز برتر میدانست اسمعیل میرزا از این جواب
[illegible] آزرده گردیده [illegible] او بر زبان آورده و امرا روملو را مخاطب ساخته گفت که هر گاه [illegible]
و طالبان از حکم مرشد کامل [illegible] تجاوز نمایند در طریق صوفیگری و سلوک مشایخ [illegible]
چه [illegible] دارد [illegible] هر کس از رضای مرشد کامل تجاوز نماید صاحب خطا [illegible]
گفت [illegible] این [illegible] رسید صباح [illegible] آمدند که [illegible]
چون [illegible] بنابر اشاره [illegible]
خانه [illegible] پادشاه در خانه اقامت دارد [illegible]
[illegible] مرشد ماست صاحب تصرف [illegible] مرشد کامل از خطای [illegible] در طریق سلوک
و صوفیگری جایز نیست که داخل [illegible] در برابر درگاه بنشین که مرشد کامل [illegible] خلفا
امری که [illegible] بود [illegible]
در در خانه بطریق [illegible] روملو [illegible] در اول روز [illegible]
اسمعیل میرزا کس [illegible] فرستاد که خلیفه [illegible]

وشنیده

وشنیده خواهیم کرد خلیفه [illegible] فی الجمله [illegible] حاصل نموده [illegible]
شد [illegible] خانه [illegible] تغافل [illegible]
[illegible] امرای روملو [illegible] که از امرای روملو
[illegible] بود و طلب نموده گفت که خلیفه چه میگوید او جواب داد [illegible]
پادشاهی [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
داشته [illegible] اسمعیل میرزا گفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت امام الجن والانس [illegible]
هم [illegible]
[illegible] امرای روملو [illegible] خلفا [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
بودن [illegible] وکالت دیوان اعلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسید [illegible]
ساخت که خلیفه [illegible]
[illegible] روملو [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا

منقار را از شهر بیرون کرد و از منزل او بیرون رفته بکارخانهای شاه قلی سلطان بیگخان استاجلو که در باغ

میدان اسب شاهیست و خانهای نواب پریخان خانم واقع است و در آنجا نواب پریخان خانم

و محمد زمان استاجلو را پیش سلطنت شرف ملاقات فایز گشته زیاده بسیار بالک مشغول نواب خانم بوده

بیامده و از آنجا در ساعتی که جلوس تعیین نموده بود به وقت ذوالفقار که آمده و تیر و تبر بسیار در عمارات

کرده بعضی منازل طرح انداخته هر روز در بنای آن کارگری کردند و به جهت کاهر در منازل … شاه قلی

در خانهای نواب پریخان خانم و کاهی در باغ سعادت آباد بسر میبرد و طوایف قزلباش از اطراف

و جوانب ممالک روی بدرگاه معلی آورده و کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه قزوین بمثابه گشت

که در کوچها و اسواق تردد و عبور دشوار بود و تحف و هدایا سلاطین و خوانین و امرا و ملوک اطراف

و ارباب و اهالی ممالک محروسه در دار السلطنه قزوین جمع شده بود و کمی سبب هم از تعداد آن تجاوز

نمود اعتراف داشت و چون ساعتی که جلوس همو اختیار کرده بود و جمیع مهمات سلطنت بانتظار او

موقوف داشته بود روز جلوس وعده میکرد و مردم روز شماری میکردند و انتظار جلوس میکشیدند و طوایف

قزلباش نوعی مطیع امر و فرمان گشته که از جانب او بهیچکس سوی مراعی تعرض نمی کردند و خویشان

و اقربای بیشی بیمار اگر سلطنت محمد میرزا بود و بقباش می پرداختند و به جهت حجتی شیر از …

راه عدم پیموده قصر سار و الیاس و الله بیک برادران … خان تکلو … بیک …

و الیاس خود بعد از و در دیوان اشرف بود و حسینی که از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود …

سنگ چند تیر از مردم خود که در کمین … نشسته بودند … آن … پاره پاره کردند

و چون این قسم اعمال و افعال … مردم … گشته این … ممالک

گرد … کرده هر کس … از اعیان استاجلو قدرتی یافت …

… از جمله حسین قلی سلطان افشار حاکم فراه و سایر امرای آن سرحد که در دار السلطنه

هراة بودند اتفاق نموده شاه قلی سلطان یکان بیگلربیگی خراسان را بقتل آوردند و تبریز

انتقال گذشت شاهقلی سلطان بیگلربیگی هراتست نواب کامیاب اشرف علی شاهی …

بود و بعد از شنیدن واقعه شاه جنت مکان امرا محال قرب هرات را بحکومت هرات سرحد طلب نموده

از امراء کور حسین سلطان افشار حاکم فراه قتل شاهقلی سلطان را باعث بخود ساخته با امرا رفیق و …

نموده در بیرون دروازه ملک جمعیت نمودند و … اعیان استاجلو رسیده …

تر دور خانه شاه قلی سلطان جمعیت نموده یراق و اسلحه پوشیده مرتب داشته مترصد جنگ و یکجا

گشته امرا را پیغام فرستادند که استاجلو مقرب پادشاه هستند و محل اعتماد …

هرات را که خانه پادشاهیست بتصرف نمی گذاریم و … استاجلو را و … خود هرات

قلعه و مملکت نگاهداریم که از جانب پادشاه بهر کس مفوض گردد سپاریم … سلطان

بیرون آمده اگر اراده درگاه معلی داشته باشند روانه شوند و الا در گوشه نشسته منتظر …

باشند جماعت استاجلو در مقام منازعه در آمده جواب دادند که صاحب الغرض و پادشاه و حاکم

و مدار این مملکت بوده ایم و ما دام که حکم عزل از جانب پادشاه و حال نرسد دست از حکومت

و مملکت کوتاه نمیکنیم جهلا و سفها ان هردو گروه … در آمده و آنجا جنگ …

و قتال در میان بود و هر چند مردم صلاح اندیش سیما میر حسن خطیب در هرات بود …

نایره فتنه نتوانستند کرد اما بملاحظه جانب پادشاه و سوی … عموم طبقات استاجلو از یراق

بستن و لشکرکشی منع کرده و ابواب ملاقات بر مردم را بسته و ساختند بحال خود گذاشت و دست

از داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر بودند که از جانب اسمعیل میرزا در باره او حکومت هرات

چه حکم شود و آن طایفه بدین کیفیت اکثر و علی الغفله بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر بودند در مقام

مدافعه در آمده کاری نتوانستند ساخت طایفه افشار زنجیرها در او … در حالتی که او با اسلحه و یراق

هراة بودند

ایستاده مردم خود را از جنگ کردن منع میکرد و با تیغها کشیده و بر سر او ریخته تفنگش پر چشمه
و خانه بغارت رفته و تاراج حادثات رفت بعد از وقوع اینحال جماعت استاجلو از هرات پراکنده
شده و غارت زده و پریشان حال بعضی نزد ابراهیم سلطان ولد شاه قلی سلطان که حاکم [illegible] بود
رفته بعضی روانه اردو شدند و نواب کامیاب اشرف اعلی شاه قلی [illegible] که در آنوقت شش ساله بود
در هرات پی [illegible] ماندند و طایفه افشار و غیره که در هرات بوده بمطلب پی توجهی اسمعیل میرزا
[illegible] ملتفت نمیشدند چون خبر قتل شاه قلی سلطان باردو رسید اسمعیل میرزا علی قلی بیگ ولد
سلطان حسین بیگ شاملو را که در پیش خود تربیت فرموده برتبه خانی و شرف مصاحبت
این دودمان سرافراز فرموده حکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی خراسان [illegible]
[illegible] شاه قلی سلطان [illegible] و در مقام باز خواست شده اعیان استاجلو که در اردو
[illegible] بوده [illegible] آن خاطر کشته [illegible] کار خود بوده و هیچکدام [illegible] حال :
در [illegible] انداخته [illegible] محمدی خان تخماق که از امرای معتبر
استاجلو [illegible] رفته بود [illegible] دار السلطنه قزوین آمده [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] و اتفاق که متوقع بود [illegible] در مقام آن شد که الکا
[illegible] و جای او را بابوتراب سلطان عمزاده او و بشاه قلی سلطان [illegible]
استاجلو [illegible] در تفلیس بود و اتفاقات [illegible] طایفه استاجلو در میانه قزلباش [illegible]
الاحوال [illegible] آورده [illegible] بالکلیه [illegible] نمود و سالک [illegible] شده گفتند که چون [illegible]
[illegible] کامل صاحب تقصیر و خطا شده ایم [illegible] مرشد کامل [illegible] تقصیر و خطای ما گشته خانه
[illegible] و آسایش بر ما حرام است همگی امرا و اعیان و یوزباشیان آن طبقه بدر دولتخانه مبارک جمع
شده و در برابر درگاه رحل اقامت انداخته شب و روز در آنجا بسر میبردند پیره محمد خان و محمدی خان [illegible]

بر خود را در سلک گناهکاران استاجلو در آورده و در میان آنجماعت نشسته [illegible] خاطر اشرف
[illegible] محمدی خان [illegible] خود را داخل کرده [illegible]
و شفاعت گناهکاران [illegible] از ترک رفاقت ایشان ننگ کرده و قریب [illegible]
در دولتخانه [illegible] نشسته [illegible] عفو و امان بودند اما [illegible] و اسباب و تجملات بزرگانه [illegible]
[illegible] نقره و یراق [illegible] در نظر [illegible] استاجلو [illegible]
بعد از [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] قتل سلطان حیدر میرزا [illegible] استاجلو [illegible]
در [illegible] ایوان چهل ستون بند شده [illegible]
[illegible] استاجلو [illegible] شما دعوی اخلاص [illegible]
[illegible] مرشد کامل [illegible] مبارک شاه جنت مکان [illegible]
در جواب گفته [illegible] دولت این دودمان [illegible] خدمت این آستان کرده [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] باغوای دیگران [illegible] صواب [illegible]
ناصواب شده [illegible] دیگران را [illegible]
گناه [illegible] از جانب اشرف [illegible] لطف و قهر [illegible]
[illegible] و الحکم لله [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] غارت [illegible] مردم هجوم نموده [illegible] بر آوردند [illegible]
[illegible] پراکنده شده [illegible] محمد خان [illegible]
گشته بعد از چند روز او را طلب نموده [illegible] سلطان مصطفی میرزا [illegible] سلطان حیدر
سلیمان [illegible] ظاهری شده [illegible]
[illegible] پیره محمد خان [illegible] بود که [illegible]

پادشاه زاده شاه ... بفرار ... ملحق گشته ... گر وهی از قلاع ... در قلعه سپهری شده اسمعیل میرزا گفته بود
که سلطان مصطفی میرزا پسر ... مستطابه استاجلو ... ایشان سلطان سلیمان را بمنزل پیرکس خان
از اسپان ... در قلعه نگاه داربوده ... ترتیب کرده پادشاه گشته روز دیگر حکم شد که ...
سلطان ... سلطان مصطفی میرزا را بمنزل پیره محمد خان برده باد ... و قبض ... سلیمان
سلیمان میرزا را بمنزل خانوی او ... چند روز از این گفت و شنید ... استاجلو بود
هر چند ... که چون او ... حضرت ... آینده اما ... که اسمعیل میرزا
خبر ... واقعه ... پادشاه زاده ... دیگر ... عاقبت رای ...
یافت که او را ... پادشاه زاده ... که داشت ... در آن
که در منزل پیره محمد خان بود ... شب ... قتل بود ...
چند نفر از ... آن ... پادشاه زاده ... کرده ... سلطان
سلیمان میرزا ... آن ... برده ... یکشب ...
باستانه مقدسه امام زاده حسین علیه السلام برده دفن کردند بعد از ... پیره محمد خان
شفقت ... و ... اسمعیل میرزا بود ... پادشاه ... کرده
کرده ... سلطان پیرکس ... سلطان ... خدمتکاری نموده ...
یکشب ... باستاجلو ... شفقت ... ابراهیم سلطان و ...
پسران ... ابراهیم سلطان را ... میرزا ...
نامزد ... که ...
نامور سلطان ابراهیم میرزا ... و گفت که ...
بود ... برادری ... نیز ...

آن داوه

آن داوه ... که ... وقت ... بشرف مکالمه ... مشرف باشد
و ... سلطان ... شاه ... میرزا ...
اصفهانی را ... ممالک کرده ... جلوس ...
... انتظام مهام ممالک ... مطالب ...
که پایه سریر اعلی ... شده ...
... استادان ماهر ... جماعت ...
بود ... اساس سلطنت ... پادشاهی ...
که قیصر و خاقان ... حضرت ... آوازه شکوه سلطنت
... در اطراف آفاق ... پادشاهی
... سرحدها ... و ... خالی مانده بود ... قدرت
که ... ممالک ... سرحد ... قلعه ...
بود ... لشکری ... و ... جلوس ... رسید اول
... ایشان ...
بود باستانه مقدسه امام زاده حسین ...
... امام زاده ...
نموده ... اعظم ... انجام نموده
سرکاری ... اعظام نموده ...
از دولتخانه بیرون آورده آن جنازه ... اسمعیل میرزا ...
شاهزادگان موافقت نموده ... بیرون ... اسمعیل میرزا ...

تا آستانهٔ مقدسهٔ امام‌زاده حسین جنازه‌اش را به دوش کشیدند تا آستانه رسانیدند و بعضی
امرا نیز موافقت نمودند و در اندرون آستانه در جوار مرقد امام‌زاده مدفون ساختند و [illegible]
بر او امر داشتند و حفاظ به تلاوت کلام ملک علام و ختمات تمام اقدام داشتند و از آنجا مجلس
برخاسته و در زر [illegible] حلوا و [illegible] کشیده و فقرا و مساکین و کافهٔ مؤمنین از سپاهی و رعیت و اعیان
بهره‌ور گشتند و چون خاطرش از این امر فراغت یافته در روز خجسته که چهارشنبه بیست و هشتم جمادی
الاول بود جلوس به وقوع پیوست در ایوان چهل ستون جشن عظیم پادشاهانه مجلس عالی [illegible]
یافت و امرا و شاهزادگان و ارکان دولت جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام به
آمده بر فراز مسند پادشاهی جلوس کرده در همان مبارک ساعت و خجسته زمان قرار گرفت و زرها
فدا و نثار بر زبان حال اقبال او افشاندند و نظم خسروی گشته مرتضی میرزا [illegible] و دیگر [illegible]
کرده [illegible] اول شاهزادگان و بعد از آن سادات و علما و مجتهدان و بعد از آن [illegible]
الوند و سپهران والد نوازشات کرده که از قلعهٔ الموت بیرون آورده بودند و در سیم
و بعد از ایشان امرا و ایشان قزلباش و وزرا و ارباب قلم و اکابر و اهالی ممالک
ایلچیان نظام‌شاه و ابراهیم خان والی لار و میرزا خان والی مازندران و حسین بیگ والی عربستان
و ایلچیان فرنگ به شرف پای‌بوس مشرف شده و پیشکش و تحف و هدایای ملوک اطراف که از ابتدای
خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک اشتباه جمع شده بود و جمیع مهمی [illegible] بی‌نهایت و ارتفاع
خلایق از حد گذشته بود به جهت رفع تشنیع مردم نواب سلطان ابراهیم میرزا را مقرر کرده که با
محمدی خان تخماق و میرزا علی سلطان قاجار و میرزا شکرالله وزیر در ایوان عدل نشسته مهمات
خلایق و امور جزئیه ممالک را به فیصل رسانند و احکام و مناشیر به طغرای امر دیوان اشرف اعلی
مزین ساخته بمهر مهر آثار که علیحده جهت آن احکام ترتیب داده عبارت مهر دیوان اشرف اعلی

مزین ساخته بدان نقش کرده بودند مختوم گردانند و چون زبان به تکلم اشعار میگشود و عادت
تکلفش میکرد و در عنوان احکام و مناشیر خود را کمترین العباد ولی قلی نموده و منصب صدارت نصف
ممالک را به سیادت پناه میرزا محمد و میرشریفی و نصف دیگر را به شاه عنایت‌الله نقیب اصفهانی کرد
زمان خاقان جنت مکان قاضی عسکر بود نامزد نموده مقرر شد که احکام و امثلهٔ شرعیه برقرار
دهند یکدو ماه معاملات جزئیه شرعیه و عرفیه کافهٔ مردم هر روز در دیوان عدل به فیصل رسانیده
و مناشیر به مهر دیوان اشرف اعلی صدور می‌یافت اما معظمات امور کارخانهٔ سلطنت و پادشاهی
و تعیین امرا و حکام و امثال ذلک در عقده و تعویق و تأخیر بود و اکثر اوقات از عدم رشد و کار
دانی میرزا شکرالله وزیر شکایت کرده او را مورد اعتراضات که حق بجانب او نبود می‌ساخت
و هیچکس را به اندیشه او نمی‌برد و در خلال این احوال خبر فوت مرحومی سلطان حسین میرزا ولد
میرزا که حسب الفرمان شاه جنت مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمانروا بود خبر رسید که باجل
طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار نموده به عالم بقا پیوسته نواب سلطان ابراهیم میرزا
از استماع خبر فوت برادر لباس سوگواری پوشیده به لوازم تعزیه برادر پرداخت و اسمعیل میرزا
به پرسش او قدم رنجه نموده به منزل او رفت و مراسم تفقد و دلجوئی به ظهور آورده و نواب میرزا
و مرحوم مزبور را با همشیرهٔ قدسیهٔ اش و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا که در درگاه معلی بود
بخلاع فاخره نوازش فرموده و از لباس سوگواری بیرون آورد و اما بعد از وقوع این قضیه در اندک
روزی اسمعیل میرزا تغیر سلوک با او کرده و بدگوئی اشفاق و التفات شاه اورسید و زبان
اعتراضات به موقع بگشوده و رفته رفته سوی مزاج او نسبت به نواب میرزا و سایر شاهزادگان تغییر
به جائی رسید که اقتل و اعدام ایشان را پیش نهاد همت ساخته در همان چند روز به قتل ایشان پرداخت ذکر شهادت
شاهزادگان [illegible] و اولادش [illegible] در آوردن آن [illegible] [illegible] [illegible] ایزد تواناکه

اونسه و کل مخلوقات سیما سلسلهٔ جلیله را از زوایل بدیه و مراعات ذوی الارحام را از محسنات
شمرده و اسمعیل میرزا ابقا درقلب موصوف بود و مطلقا بهره از این شیمهٔ سعادت اثر نداشت و هرگز
نسبت به برادران و بنی اعمام و برادرزادگان اشفاق و مهربانی از و بظهور نرسیده و وجود ایشان را خار
گلزار خود میدانست و توامعات رسمی که گاهی به نواب سلطان ابراهیم میرزا میکرد و در آخر معلوم
شد که سبب آن ملاحظهٔ جانب سلطان حسین میرزا برادرش بوده که در قندهار بود و وعده قرآن داشت
که مبادا در خراسان از و فتنه بظهور آید و لهذا بعد از خبر فوت او باندک روزی تغییر سلوک با میرزا آغاز
کرده زبان اعتراض گشوده و نواب میرزا که خرد و انداموفی بکمالات و استعدادات کسبی جامع و داشت
استشمام رایحهٔ بی التفاتی نموده اگرچه میدانست که جز انقطاع رشتهٔ حیات او چیز دیگر تسلی بخش نمی‌شود
ترک ملازمت و خدمت کرده اترواد گوشه نشینی اختیار کرد که شاید بآن وسیله دو سه روزی
تسلی بخش خاطر اندوهگین خود کرده دو آقایان و ملازمان خود را امر کرد که در منازل خود بوده
ترک خدمت نمایند لطفا مترصد حکم قتل سیبو دو تا آنکه ده پنج نفر از چراکسه ازرق چشم که به منظور
فرستادند که کشیک خانهٔ میرزا را نگاه داشته محافظت نمایند و چراکسه ابواب خروج و دخول
مسدود گردانیده سایر دور و برا مقفل گردانیده خود در درِ حرم اقامت داشت و کشیک میکشیدند
چهار پنج روز بدین و تیره گذشت تا آنکه روزی در میدان سعادت نشان میان جماعت صوفیه
و ملازمان عبد الغنی بیک استاجلو که داروغه قزوین شده بود بر سر مرغ بندی فرو هشته که سعدی
نزاع شد صوفیان هجوم آورده داروغه را و بسیار ملازمان اورا زدند خبر به داروغه رسید که مجموع
یکرفتن آنجماعت فرستاد صوفیه تمکین نکرده بی اندامی بیحد او را طرب نشنیدند داروغه با مردم
که داشت خود سوار شده بمیدان آمد صوفیان داروغه را با سنگ گرفته رفته رفته کار بزد و خورد
رسید از انطرف هجوم آورده داروغه مغلوب گردید خبر با اسمعیل میرزا رسید و او با جماعت صوفیه

بجهت ارادت و اخلاصی که با خلفا داشتند صفایی نداشت جمیع امرا را فرمود که براق
بسته بمیدان اسب شاهی حاضر آیند امرا جوق جوق براق بسته می آمدند و او بر سر صوفیان
بفرستاد و در آخر حکم قتل عام آن طبقه کرد جمع لشکر خصوصا سبب خان تکلو و مرتضی قلیخان
پرناک ره بمنزل آنجماعت که در حوالی خانه خلفا بود آوردند چون صوفیان حال بر این منوال
دیدند اسلحه و یراق انداخته بیکسو کشیدند و غازیان قزلباش بدیشان رسیدند قتل و اسیر نمودند
در اطراف بعضی ترتیب پانصد نفر از آن طبقه بقتل آمد اسمعیل میرزا در استکمال مرکوز دم را بر سر صوفیان
فرستاده و بآن خدمت مشغول ساخت حکم قتل شاهزادگان بر زبان آورده بهر یک کسی
فرستاده که مجملی که مامور بقیام نمایند اول چراکس بحرم نواب سلطان ابراهیم میرزا درآمد
اورا از پیش جمیله جمیلهٔ اش که صبیهٔ شاه جنت مکان بود بیرون کشیده طناب بر
حلقش انداخته خبه کردند همان لحظه زیاده و قتال از خانهٔ میرزا بر آمده ظاهر شد که بقتل او اقدام
نموده اند و همچنین بایکیک از شاهزادگان این عمل کردند بعد از آنکه خبر قتل شاهزادگان
با و رسید خاطر جمع کرده در قمع عقوبت بزلات صوفیان کشید و بقیهٔ السیف که جان تافته و مختفی شده بودند
صوفیه را بحکم قتل شاهزادگان گرم کرد و بملاحظه آنکه مبادا طبقهٔ قزلباش از این عمل متشنع شوند
نموده فتنه حادث گردد و ایشان را بدان امر مشغول گردانیده مکنون خاطر خود را بظهور
آورد و در آن روز شش نفر از شاهزادگان بقتل رسید و اول قزوین شربت شهادت چشیدند اول سلطان
ابراهیم میرزا مذکور که از مستعدان روزگار و بانواع فضل و کمال آراسته و بفنون هنر وری پیراسته
بود خط نستعلیق را بسیار خوب مینوشت و مصور نازک قلم بود و در موسیقی و علم ادوار سرآمد روزگار
و تصنیف قول و عمل میکرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب مینواخت و در صنعت درود
گری و ساز تراشی و خاتم بندی مهارت تمام داشت و در خراسان اکثر اوقات بشعرا

و ارباب طبع سلیم موافقت صحبت داشته خود جابجا بی تکلف شعر گوید و غزلهای عاشقانه از دو دیوانش
از آنجمله این دو مقطع در حین تسوید حالات او بخاطر رسید مقطع اول بیاد آید بسرت دردم رفتن جانش
دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری مقطع دوم بعد از هزار شب که بپرسش رسیده و جابجا عجب است
از دور بدار چشم کنار بجانه عالی بدر بسیار بنده و از خطوط استادان و خوش نویسان ما تقدم و فضلای
مصوران عهد [illegible] در این قلم و سایر تحف در سرکار او بسیار بود و چینی خانه اش رشک
خانه چین و خطا بود و هم در [illegible] بعد از واقعه میرزا اکثر آنها را بجهت آنکه بدست اسمعیل میرزا در نیاید
ریخته چینی ها را خورد کرده و بقیه را آتش زد و در ماتم میرزا زیاده [illegible] از حد اعتدال گریانید و
[illegible] پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در همان ماه عالم فانی را وداع کرده بعالم بقا پیوست و ابراهیم حسین
میرزا برادر زاده اش جوان قابل هفده ساله بود و اول چشم او را میل کشیدند و او از شدت درد و فریاد
و زاری بسیار کرده و آرام نگرفت تا خبر باسمعیل میرزا رسید و فرمود که او را نیز از شکنجه هستی خلاصی دهند
فرمان بران حسب الامر نموده عمل کردند ششم سلطان محمود میرزا که در میانه جماعت [illegible] بود و بسیار جوان سلیم
النفس عافیت دوست بود و هرگز نقش بزرگی و جاه طلبی در آینه خیالش جلوه ننمود و چون [illegible]
[illegible] موافقت با برادران [illegible] نمود و در وقت تفحص و تفتیش [illegible] کرده و چشم باز کرده معلوم شد
که در وقت خبه کردن ریسمان بگردن [illegible] بود و اسمعیل میرزا از این حال آگاه گردید و با تمام کارش [illegible]
و او را با محمد باقر میرزا پسر او که کودک کمساله بود بدیگران ملحق ساختند چهارم امام قلی میرزا پنجم سلطان
احمد میرزا هر دو را [illegible] آورده در حوالی میدان [illegible] رسانیدند و در همان شب [illegible]
و همچنین کس بسیستان فرستاده که بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را با پسرش بهرام نام که کودک خرد
سال بود بقتل رسانیدند تیمور [illegible] که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم سیستان
الله میرزا بود و چون [illegible] سلطان حیدر [illegible] بود و [illegible] گشته این خدمت را

مراد خان

[illegible] از [illegible] ابن [illegible]
پوشیده [illegible]

مصلحت حال خود دانسته او را با دو برادر و پسر او بدرجه شهادت مقتول ساختند هشتم سلطان علی میرزا
که در گنجه بود فرستاده بعد از آن جوق قاجار میرزا را آورده [illegible] او را نموده از قتل او در گذشت [illegible]
چشمهایش کشیدند و در باب نواب سکندرشان که برادر اعیانی او [illegible] بود و اولاد و [illegible] او اندیشه بسیار
داشت از جانب حضرت علیین مکانی [illegible] والده اش که محبت مفرطی با پسر و پسرزاده داشت [illegible] داشت
[illegible] کار ایشان بود و نه آنکه عاقبت [illegible] خود را [illegible] بدیشان نیز [illegible] آورده اول سلطان
حسن میرزا پسر بزرگتر نواب سکندرشان را که در طهران بود بقتل آورد و تبیین این مقال و شرح حالات حال
و اختتام احوال این شهزاده و بکمال خصال آنست که نواب جنت مکانی او را از دار السلطنه هرات طلب
فرموده [illegible] پسر اعلی منظور نظر الشفقت شاهی شده بود چند سال در [illegible] تربیت جد عالیمقدار نشو و نما یافته بمرتبه
کمال رسید بعد از فوت سلطان مراد خان والی مازندران آنجانب به شهزاده [illegible] تفویض فرموده بطرف
دیگر آن ولایت را میرزا خان ولد سلطان مراد خان [illegible] بود و میرک دیو را که از طبقه دیوان مازندران
بمزید عقل و کیاست ممتاز بود بوکالت شاهزاده تعیین فرمودند و نواب میرزا [illegible]
گشته در کمال عزت و اعتبار بمازندران شتافته بر مسند ایالت [illegible] آن ولایت
تکیه زده و میرک دیو وکیل در [illegible] مهمات [illegible] سلوک او بر وفق رضای نواب میرزا نبود و
برای و صلاح خود بفیصل مهمات میپرداخت و [illegible] نواب شاهزاده او را مطلقا در هیچ امری مدخل نمیداد و
[illegible] خاطر شریف شاهزاده شد و [illegible] سلطه و اقتدار او [illegible] باغوای جمعی از ملازمان
و پسران [illegible] که صاحب [illegible] مازندران و از طبقه دیوان [illegible] بود و میرک دیو [illegible]
مازندرانی را از معاملات آن ملک کوتاه کرده و این معنی باعث رمیدگی [illegible] شد و چون حقیقت
حال بعرض اشرف رسید این جسارت و خودرایی پسند طبع اشرف نیامده [illegible]
اشرف رسید که نواب میرزا این حرکت را بتحریک و اغوای میر عزیز خان ولد میر عبد الله خان [illegible]

شاه جنت مکان [illegible] ولایت مازندران

[illegible] شاه جنت مکان [illegible]
و در مقام [illegible]

سببی میرزا بود و با میرزا مصاحب بود و بقتل آمده کس فرستاده علی نقی [illegible] کاغذها

و اسباب میرزا را آورده و در میان کاغذها مراسلات میرعزیز خان ظاهر شد که میرزا را باهم مربوط

اغوا نموده بود و بنابر آن او را مجبّس نموده و بقتل [illegible] فرستادند و بجهت تسلیه خاطر دیوان مازندران

و تألیف قلوب ایشان با اخراج ملا [illegible] قدیمی میرزا حکم فرمودند سوی چند نفر [illegible] در ملازمت

شاهزاده خواندند و جناب میرزا در مازندران اندکی خفیف و بی اعتبار شد هرچند نواب شاهزاده

عرض نموده که میرک دیو پای از دایره اطاعت بیرون نهاده و در مقام عصیان و طغیان بود اگر دفع

شر او را بعرض [illegible] و اجازه اشرف موقوف [illegible] الوان [illegible] علاجا بظهور رسید آنرا که

سر جوانان بی ادبی نموده و اگرچه بقدری عذر خود گذشته و مهمات [illegible] اصلاح آمد اما زیاده در

مقام تدارک احوال او نشده و میرزا تا حکومت [illegible] و در آن [illegible] از مازندران

بلایت [illegible] ساخته و در مقام اصلاح حال خود بود که قضیه ارتحال شاه [illegible]

بوقوع انجامید و سلطنت پادشاهی ایران بر عم [illegible] اسمعیل میرزا قرار گرفت سلطان حسن میرزا بعد از

بدین حالات چون [illegible] سلطانم والده اسمعیل میرزا که جده میرزا بود با نبیره گرامی [illegible]

شاهزاده [illegible] در ایام سلطنت عم بزرگوار صاحب اختیار خواهد بود و عم [illegible]

پسری ندارد که حکومت کند و حکومت [illegible] ولایت مازندران که محل شورش و فساد و جمعیت دیوان

و سایر طوایف بوده و همگی با یکدیگر معاند بوده [illegible] که در [illegible] عم و جده [illegible] فرزند

گرامی بوده و صاحب اختیار مهمات ایران [illegible] و قائم مقام خواهد بود [illegible]

اراده بیرون رفتن داشت در بین اثنا جمعی دیوان در مقام باز خواست خون میرک دیو درآمده

بر سر خانه میرزا هجوم آورده و [illegible] سید مظفر را که سرمایه آن فتنه بود از خانه میرزا بیرون

کشیده و بقصاص خون میرک دیو بقتل آوردند و [illegible] آن جمعیت نسبت بمیرزا بظهور آمد بعد

ارتوی

از توی این حال سید مظفر [illegible] بود و اطاعت میرزا [illegible] بجمعیت دیوان جمع کرده و مرده گروه

با یکدیگر متفق شده و مخالفت میرزا اختیار نمودند جناب میرزا از شر ایشان بجان آمده [illegible]

تنگ آمده در [illegible] و ملال بی سر و سامان از مازندران بیرون آمده عزم ملازمت اسمعیل میرزا جزم

کرده [illegible] در باره آن غدری از او شنیده [illegible]

اول [illegible] از مازندران بیرون آمده چون بطهران رسید اسمعیل میرزا از آمدن او خبر یافت از غایت

و حسب [illegible] که داشت راضی با آمدن او نشد و [illegible] برادر در مقام دفع او [illegible]

و یک برادر او در شیراز و در میانه طایفه ذوالقدر و یک برادر او [illegible] در میانه طایفه [illegible]

و یک برادر او در هرات و در میانه [illegible] جانب والده [illegible]

[illegible] لازم [illegible] کس [illegible] فرستاده و پیغام داد که چون والده [illegible]

دارد و [illegible] تمام [illegible] چاره [illegible] شاهزاده [illegible]

بی سامان شده و [illegible] والده [illegible] در طهران توقف نماید [illegible]

و اسباب [illegible] پرداخته [illegible] فرستاده [illegible]

واقع شود نواب میرزا [illegible] در طهران توقف نموده و اسمعیل میرزا [illegible]

و والده [illegible] تمام [illegible]

دفع الوقت [illegible] در طهران بود [illegible] آمده [illegible]

باسمعیل میرزا [illegible] سلطان [illegible]

آورده [illegible] شاهزاده [illegible]

حال [illegible] شرف الدین [illegible] سلطانم [illegible]

بوده [illegible]

والده اکنام باید که کس بطلب او فرستاده نبود بر ترتیب اسباب و براق

با الجناب [illegible]

طی مسافت نموده و دیگری [illegible] تعاقب ننموده گشته از نقل و انتقال آواره و منتشر شده و از امرای ترکمان

کوسه عقیلی را با جمعی [illegible] از عقب این جماعت روانه ساختند که [illegible]

دوست گرفته شاهزاده را دفع نمایند [illegible] خان از امیر مسرور شده و باز گردید آن جماعت چون [illegible]

ناگهان بطهران رسیدند و شاهزاده از طول مکث در طهران [illegible] استشمام نموده

بود و در کهان [illegible] داشت نازل شده [illegible] مستعد بود [illegible] در هنگام وصول

قورچیان [illegible] ساخته ترکش [illegible] همراه [illegible] برده [illegible] قرار داده که تا قوت و [illegible]

دیگر در کهان داشته باشند [illegible] نموده [illegible] کشته شود قورچیان که [illegible] شاهزاده نموده عقیلی

گفت که حسب الامر بطلب شاهزاده آمده ایم [illegible] دست گرفته [illegible] قول خود قسم [illegible]

شاهزاده [illegible] نمود و بایشان ملاقات نمود و آن جماعت [illegible]

همان ساعت [illegible] شاهزاده [illegible] و آن [illegible]

سلطنت را که [illegible] آوردند [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]

قورچی [illegible] القدر [illegible] شیراز [illegible] اسکندر خان [illegible] آمده شد [illegible]

شود و [illegible] القدر [illegible] فرمان [illegible]

جمع [illegible] هرات تشریف [illegible]

[illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

داده [illegible] دولت [illegible] ذکر بعضی سوانح و حالات که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا [illegible]

[illegible] اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از مهم برادران [illegible] بجمع ساختن مهمات

ممالک پرداخت چون امور [illegible] شکر الله [illegible] طبع [illegible]

از وزارت [illegible] معزول [illegible] منصب [illegible] میرزا سلمان [illegible]

بهیچ اعتبار [illegible] امرای عالیشان تعظیم [illegible]

[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] مهمات ممالک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلاطین آل مظفر [illegible]

مظفری را [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible]

شاهزاده نوجوان در دولتخانه مبارک که بیرون آورده سوار شده و در پیش گرفت و جمیع امرا و ارکان دولت
حسب الامر پیاده در رکاب مبارک شاهزاده قدم می‌نهادند و او را از قزل ولی سلطان رسانیدند و به پایه [illegible]
او در نظر همگنان به اوج اعتلا رسید و به ترتیب امور شیراز پرداخته او و نواب سکندرشان عباس میرزای
[illegible] رسیده و حمایت ذوالقدر [illegible] جانب نواب سکندرشان گرفته با او خصومت آغاز نهاده بودند و
[illegible] شده خود شیخ حسین [illegible] از شیراز بیرون آمده به پایه سریر اعلی اسمعیل میرزا از جانب عباس و
[illegible] برادر [illegible] بود او از [illegible] بوده و آقایان ذوالقدر که با او خصومت نموده بودند
خصوصا علی بیگ و برادران او ولد محمد خان افشار [illegible] حاکم سابق شیراز از رای [illegible] رسانیده
در معرض عتاب و خطاب درآورده و در اثنا میانه [illegible] اختلاف مذهب آمده از اطوار اسمعیل
میرزا [illegible] شیعه در [illegible] و [illegible] شیخ [illegible] گمان [illegible] بوده
[illegible] اول آن بود که در طعن [illegible] و [illegible] گرده [illegible] و استعلام [illegible] اسلام
که در [illegible] نبوده [illegible] که [illegible] نموده [illegible] شیعه [illegible] رسول خدا را
جایز [illegible] اند [illegible] اعتقاد [illegible] از [illegible] گشته [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آمده [illegible] آن [illegible] بوده [illegible] مستحق [illegible] باشد
[illegible] و در [illegible] امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible] عشق [illegible] [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علمای شیعه [illegible]
حکایات [illegible] مجلس [illegible] اوقات [illegible] علما در مقام [illegible]
شاه [illegible] میرزا مخدوم شریفی که در زمان شاه جنت

مرکوز

ملکان تهمت زده و نسبت به او و منسوب قول اسمعیل میرزا [illegible] روز به روز [illegible] از پرده
بیرون آمده و در تقویت مذهب سنت و جماعت رفع طعن خلفای ثلث با علما مباحثات و مناظرات
میشنود و علما اکثر اوقات حاضر بوده و اکثر طرف صحبت او میشدند روزی اسمعیل میرزا از [illegible] خلیفه [illegible]
خلیفه نام داشت و با هم [illegible] مشهور بود و چنانچه در فوق مذکور شد [illegible] منصب [illegible] میرزا [illegible] شده
بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی [illegible] عوام نام برده [illegible] دشنام [illegible] جواب داده
بود که [illegible] پس چگونه مردمان [illegible] رسول خدا را لعن میکنند خلیفه در جواب گفت که دشنام
دادن [illegible] از رحمت خدا دور است هر کس لعن کرده [illegible]
نمایند قصوری دارد و اسمعیل میرزا [illegible] پرسید که تو مرد ترک ساده لوحی این حکایت را به تو که تعلیم
داده گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده بودم [illegible]
[illegible] چند روز قبل از آن در ایوان [illegible] در حضور سلطان ابراهیم میرزا [illegible] علما این حکایت مذکور
میر سید حسین مجتهد و خواجه افضل [illegible] خاطرنشان کردند از [illegible] برآشفته باعث غضب [illegible] شده
و [illegible] اشاره کرد که خلیفه [illegible] دروغ گوید [illegible] صوفیان هجوم نموده [illegible]
[illegible] آن زدند که [illegible] هر کس [illegible] ارکان او [illegible]
کردن نمایند [illegible] بعد از [illegible] آمده بعد از دو سه ماه [illegible] اسمعیل میرزا منصب او را
به [illegible] خلف [illegible] زبان اعتراض بر علما دراز کرده گفت که [illegible] هر روز [illegible] مجلس مشغول ساخته
[illegible] این سخنان [illegible] عقیده [illegible] شیعه [illegible]
پدرم را بازی داده بودند من [illegible] بازی [illegible] میر سید حسین مجتهد
[illegible] علی الرغم [illegible] حکم کرد که [illegible]
من بعد [illegible] ترک [illegible]

بسنت و از علمای عجمی که تهمت زده و تسنن بودند سیما میرزا مخدوم شریفی و علامة العلما میر مولانا میرزا
جان شیرازی و میر مخدوم لاله [illegible] و در پیش و نوازش گشتند میرزا مخدوم شریفی پیشنماز او فاتحه وعظ
میگفت با اسمعیل میرزا عرض کرد که تبرائیان در مجلس وعظ تبرا کرده و بسنت بی حقان کنایه آمیز میگویند
اسمعیل میرزا و ارده و قورچی را تلقین نمود که در مجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان به تبرا گشاید بر مرتبه
نمایند در شب جمعه از جماعات مجلس وعظ انعقاد یافته در آخر مجلس درویشی تبرائی بر این بیت خواند که
علی و آل علی را رنجان و دل صلوات کرد دشمنان علی را مخدوم لعنت باد و میرزا مخدوم حمل بر کنایه نموده
اند که برآشفت و رجاله او را بسیار زده و سرش را چند جا شکسته اند بوقوع این حال شیعیان [illegible]
حسرت از دیدهها باریدن گرفت و از ظهور اینمقدمات گمان مردم در باره اسمعیل میرزا
بیشتر از پیشتر شد و این گفتگو در میان خلایق افتاده و زبان تشنیع مردم در باره اسمعیل میرزا دراز
کردند و عقاید بد قزلباش از [illegible] جمله نقصان پذیرفت اکثر را بواسطه آن بود که از اینمقوله حکایات
توان گفت و اسمعیل میرزا بعد از علما بدمظنه شده پسر سید حسین مجتهد پسر سید علی خطیب استرابادی
که در تشیع و تبرا غلو داشتند بیشتر از دیگران بی التفاتی اظهار کرده بعضی را از اردو اخراج کرده
کتب علمی میر سید حسین را فرمود که در خانه نهاده مهر کردند و او را از منزلی که داشت بیرون کرده خانه
او را بزول داده و [illegible] صلحای اهل اسلام نموده بود که [illegible] عشره مبشره لعن کرده باشند میرزا
مخدوم مخصوص التسنن مردم میکرد و بسیاری از اهل طمع تهمت تسنن بر خود نهادند اما مقبول [illegible]
جمعی مشهور تر قزوین اسامی خود را قلم دادند که [illegible] زبان بطعن اصحاب [illegible] عشره مبشره نگشوده اند
چون جمعی از اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب بوده اند و احتمال داشت که از آن جمله جمعی مانده
باشند میرزا مخدوم تصدیق دعاوی ایشان نموده وجوه [illegible] را که قریب [illegible] تومان بود
با ایشان عنایت داوند اما در زمان نواب سکندر شان [illegible]

درکیسه

درکیسه اعتبار شان نماند و جمعی میان مردم از بزرگ و کوچک قرار گرفت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل
سنت رغبت تمام دارد و از سطوت و صلابتی که داشت احدی را مجال آن نبود که زبان باظهار
این حکایت تواند گشاد و بعضی از علما که در زمان شاه جنت مکان در تبرا غلو داشتند و همان شیوه را
مرعی میداشتند خفیف و بی اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشتند بتخصیص خواجه افضل ترکه را که تردد (?)
در مجلس او داشتند اما روزی در اثنای مباحثه گفتگوی مذهب در تحقیق مذهب [illegible] و بطلان
عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیدند [illegible] اصحاب [illegible] بوده و از آن
مقوله حرفی گفته شد [illegible] از وقوع اینمقدمات استنباط نموده حمل بر مصلحت [illegible]
قلوب طوایف مردم میکردند و امرا و اعیان قزلباش هم مطلق احتمال نمیدادند که اینصورت [illegible]
باشد تا آنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن و نوشتن در مسجد حرام است و در و دیوار مسجد
قزوین مملو از شعر [illegible] است که مردم نوشته اند اسمعیل میرزا امیر زین العابدین محتسب کاشی را که با وجود
تشیع فطری همیشه مزاج گویی میکرد فرمود که بمساجد رفته شعرها را از سقف و جدار و در و دیوار مسجد
محو نمایند او بمساجد رفته بجهت خوش آمد اسمعیل میرزا اسم سامی حضرت امیرالمؤمنین و آل [illegible]
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را نیز تمام حک کرد اینصورت نیز بر طبایع گران آمده این گفتگو از
افواه و السنه عوام میان [illegible] بعضی امرا و اعیان [illegible] باغ سعادت آباد مذکور [illegible]
که مردم در باب مذهب مرشد و ولی نعمت ما که خلف الصدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی ابن ابی
طالب است سخنان غریب و عجیب میگویند و او را بدوستی [illegible] متهم میسازند [illegible] چنین باشد
نمیدانیم که سبب گفتگوی مردم در این باب چیست و چه صورت دارد که مردم [illegible] شده در طریق اخلاص [illegible]
ما را تشکیکی افتاده و جرأت آن نداریم که از مرشد استدعای حل مشکل خود نماییم [illegible]
و عقلا میگفتند که اینمقدمه [illegible] از اوست و اعتقاد قزلباش نسبت بایشان [illegible] کرده است [illegible] احوال

[Margin note, left:] [illegible] حکایت میکنند

بر خاطر بسیار بد داده اگر بعضی امور از جانب اشرف بظهور آمده باشد که سبب طعن بر گویان شده [illegible]
نیست لیکن این گفتگو بیش از اولی است زیرا که ما بنده کارزار اخلاف را میبینیم و از خدمت پادشاه و کمال [illegible]
میفرمایی که طالبان را گفته و کرده درین شهر اعتراض کرده خلاف عادت و شیوه پادشاهی است و چه کس [illegible]
دیگر رای آنست که این سوال تواند نمود از روی عقیده و دوستی خلیفه گفتگو که از سر نیست و معتقدات اسمعیل میرزا [illegible]
نوازش و در پنهان بود و از کمال [illegible] که واقف گفت حاشا که اینصورت وقوع داشته باشد و از [illegible]
خاطر شما اطمینان باید چیزی خان زبان و معروف آن امیرخان از امرای بزرگ است پیش انداخته [illegible]
اینده من با آن حضرت حرف زده التماس میکنم شما [illegible] بعضی از [illegible] گویا آن عرض طلب که در آن [illegible]
فی الفور خود را بخدمت اسمعیل میرزا رسانیده در خلوت معروض داشتند که جمعی از امرای ترکمان و تکلو [illegible]
ایشان امیرخان و دده عذری خلیفه الله باهم اتفاق نموده میگویند که پادشاه ما ترک مذهب کرده است و [illegible]
اتفاق نموده اند که حضرت شاه را از میان برداشته سلطان حسن میرزا ولد نواب سکندر شان را که [illegible]
آورده پادشاه خوانند و ده عذری خلیفه در میان مجلس قزلباش گفت که امیرخان آمده [illegible]
حرف زدم [illegible] این حکایت را بخلیفة الخلفا بگویند که شاه ترک [illegible] اسمعیل میرزا اظهار [illegible]
عفی الله اسمعیل میرزا از شنیدن این حدیث بیهوده در پیش خاطر گشته شعله غضبش زبانه [illegible]
یافت امیرخان را طلب نموده [illegible] کرده گفت شما مرا در میان قزلباش بدنام کرده اید [illegible]
سنی اعتبار نموده ام و عقیده مردم را با من فاسد میسازید امیرخان مردانه در مقام جواب در آمده گفت که
حاشا مارا اعتقاد این [illegible] با حضرت شاه [illegible] غلط کرده باشم و میگوییم که اگر [illegible] نواب اشرف [illegible]
در باب مذهب شده [illegible] بجهت امور ملکی تالیف قلوب [illegible] است اما میرزا مخدوم شریفی برده و [illegible]
کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده و مردم میگویند که حضرت شاه از این [illegible]
شبهه [illegible] نیست و اسمعیل میرزا از ده عذری خلیفه رای طلب [illegible] گفت [illegible] امیرخان

میل [illegible] مذهب [illegible] دارند و با علمای شیعه [illegible]
ان مذهب [illegible] حضرت شاه [illegible]

در پس

در پس پرده ایستاده [illegible] چه حکایت داری بگو او انکار نمود امیرخان عرض نمود که
حضرت شاه [illegible] ارباب غرض را در باره [illegible] بحقیقت صدق [illegible]
آن نرسیده و مخلصان [illegible] را از اهل نفاق [illegible] اسمعیل میرزا گفت که اگر [illegible]
قزلباش [illegible] نسبت [illegible] سلطان حسن را از طهران آورده پادشاه [illegible]
[illegible] عرض کرده [illegible] خواهی [illegible] نواب اشرف [illegible]
رسیده [illegible] سلطان حسن که پادشاه [illegible]
[illegible] بطول انجامیده [illegible] ده عذری خلیفه [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
تمام داشت و [illegible] موافقت [illegible] عذری خلیفه [illegible] امیرخان
[illegible] گفتگو [illegible]
حسن میرزا [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible]
شده [illegible] دولت [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
کرده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
اسمعیل میرزا [illegible] میرزا مخدوم شریفی [illegible] عتاب و خطاب [illegible] در آورده

گرانید عوام الناس و اجلاف کرشاهو و اعیان کردند زبان بلعنت و دشنام او کشوده
اوباش بنهایت لعنت و رسوایی بظهور آوردند امیر مرغوب خلایق افتاد و ... بجلد رفع سلطنت قوم
گشت و دیگر از مجوزات مذهب مرفی مذکور که مشعر اوست و چون تا غایت در زمان حوادث زده بود
بر ... داده و درسکه شد ... چنان در تجدید زر و سکه صاحب ... کردند اسمعیل میرزا در سکه لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله که در یکطرف نقش میشود با ... داشت و میگفت که در زر و درم
در سودا و معاملات بدست یهود و ... و مجوس و ... بکفار در ... و عوام ...
مس میاسد که بمقتضای کلام قدیم لا یمسه الا المطهرون ... مشهور است ...
... و در عوض آن ... نقش ... که در نظر خلایق ناپسند ... روزی ...
گفت که چون ... نام ... نقش ... گفت که ... بطرف ...
بود که لفظ علی ولی الله در سکه شاه ... آنکه ... که در یکطرف سکه این ...
نقش ... که ... امام ... علی ... و ...
نقش ... در ... و بعد ...
قضایا ... که ... مبارک ... وجهت ...
برداشته ... و ... آن ... بانداز ...
به ... شد علیقلی خان شاملو ... حاکم ... هرات شده بود ... که ... مشهد مقدس
مقدس ... و ... و از آنجا ... و با او ... داده ... که چون ... بهرات ...
شریف حضرت ... اسلام ... علی ... که در آنوقت ... بود ... دفتر ...
وجود آن ... در ... ال ... فارغ ساخته ... از ... فرستاده که غازی بیک ذو القدر
نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا برادران آن اورا

مضبوط

بود ... اسمعیل میرزا علم نجوم ... ارشاد بود
دفعه ... آگاه ... نجات ...
از احکام ... نجوم ... آن ...
منجمان ... وقت ... میکفتند و او ...
خالی ... که ظهور ...
پادشاهی ... منجمان ... میکفتند ...
معترف ... شده ...

مشهور که ... بر اشته ... با ... چون ولی سلطان تیمچی او غلی حاکم شیراز ...
... در آورد و قرار داد ... آن شاه ... بود ... سلطنت ... و ... شجاع ...
دیار ... که التقدیر یضحک العبد یدبر والله یقدر ... تقدیر بر خلاف تقدیر خلایق ...
هرچه ... خواست ... و ... خواست ... در خلال این احوال ستاره
دو ذوابه در آسمان در برج ... گشته ... آن از وسط السما بجانب مغرب کشیده شد ...
سلطنت ... در ولایت روم و مغرب ... بود ... منجمان ... ایشان ...
... منجمان ... بود ... الواقع ... خاطر ... بود ... زیرا که قواعد ...
دلالت ... میکنند که ... ذو ذوابه ... طالع ... واقع شود ...
... اسمعیل میرزا ... طالع جوزا متولد شده ... صاحب طالع ... دو ذوابه ...
... طالع ... واقع شده ... منجمان ... اواسط ...
... افتاده بعد از اندک روزی ... عزیمت ...
مقال ... احوال آنست که اسمعیل میرزا در شب یکشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک ...
حسین بیک ... حلوایی ... مجموع شبها ... روزی ...
... از ... بیرون آمده ... و ... بیرون ... بود ...
بود ... آمده ... حسین بیک ... مذکور ... بود ... آن ... اسباب شاهی
گشوده ... بخواب رفت ... در ...
بنا ... حسین بیک در ... بود ...
دربسته بود ... اهل خدمت ... شده ...
آن ... که ... گذشته است ... عزا ... اسمعیل

دالمسرا ...

و قبر قورچی باشی ترتیب نظم و ضبط خانه آمده از آنجا شده اوزنان جواب دهند و تاکید شد حکیم ابو الفتح تبریزی
مشهور بحکیم کوچک که از زمره حکما قریب و قبر است اختصاص داشت تکلیف کردند که باتفاق نواب
رفته تفحص حالت نماید که چه قضیه واقع است که تا حال از خواب بیدار نشده اند حکیم کوچک رفت نزد حرم
بوده رفته چون هیچ صدائی نشنیده جرات تکلم ننموده بازگشت دیگر باره او را طلب نموده تمام دوستان
مرتبه بحکیم در آمده دست را به پشت در آورده بر سم دعا آغاز تکلم نمود و چون یک جلواجی از علی ... گرامی
حکیم برادر وقت مرگ نشسته در آن کتاب ... نظر بهر طریق که ممکن است کشوده و چاپه که عجب ...
بحکیم کوچک و امرا استیلا یافته بازگشته ... از صورت حال خبر داد و میرزا سلمان با جمعی ...
در را گشوده ... شده ... میرزا ... و اما هنوز رمقی داده و ...
استادان ... شده و حرکت ندارد ... بیند ... مجمر ... قورچی ... باز
ضبط ... طلب امیرخان فرستاده ... عمل میرزا ... مقتضای ... و دادم
گذشت ... بیک ... بعد ... که ... را بیرون خالص خود و بعض داده و بعد
از آن ... خود ... بر ... رسیده حلوا ... نشسته بود ... بسیار ... ل
و چون ... آمدیم ... حلوا ... دیگر ... چون ... و ... اگر ... بهم
میکردم آورده ... و ... اما من بزرگ خوردم و هر دو خورده ام
چاشتگاه ... خوردیم ... حضرت ... وقت ... نماند ... بای
بعد از ... حرکت ... شد ... حکیم کوچک ... فریاد کردم ... عاقبت حال
دیگر ... امیرخان ... آمده ... کردند ... امیرخان
... حلوای ... کرده ... اسموم ... باشد ... شنیدن
او در جواب گفت ... پادشاه ... قزلباش بودم و بعد از این ... بخود ندارم و

و هر محمد خان ... امرا

کوچها کرده ... امیرزاده ...
من ... دو دفعه ...
علامت ... که هر ... ملک
... کرده و ... آمد

و تک ... حسیو تو بخود ندارم و معلوم نیست که زنده و جانم بکجا رفته است و رجحان بوده که شمع امیرخان
در مجلس و مجلس مبالغه میکرد و میرزا سلمان و امرا مانع آمده گفتند که مبالغه در این امر چه نفع دارد حالا که
چنین قضیه روی داده باید که باز اولاد شاه عالم پناه ... دین و دولت پناه کرد و ... بعضی احساس ... ابوالفتح
میکردند و مردم چنین اشتغال نمودند چون نواب پریخان خانم را حکم ... اعتبار کرده بود و او با کنیزان
حرم همراه شده ... سلطنت نمایی و تعبیه کرده بوده اند و بعضی دیگر میگفتند که او ... قوت ...
که در کار ... و ... بیگ ... آن کرده و بر ... ساخته و بعضی دیگر میگفتند که ... خوردن
و طعام خود ... و ... بچه ... و ... مجملا تشخیص اصل صورت ... حقیقت
قضیه چه نوع بوده و چون ... امری چنین عجیب غریب روی داده خلایق و عوام الناس ...
افتاده ... عقلا و ارباب ... زبان حال ... که هرزه ... کسی ... و ... ام
بازی ... فلک ... چه ... بیرون آورده ... که ... بیست
... ملک ... راه ... بالجمله بعد از وقوع این حال ... شهر ... فرمود
که ... در کار ... میدان اسب ... سپاه ... تبارزکی ... و
مشغول گشته ... ترکمان و تکلو ... جلو ... بظهور رسیده ... نخست
شده بود و ... مغلوب ... و ... مظفر ... آنکه ... کین ... خود
بیرون آورده ... و ... اشتغال ... اول میرزا سلمان و خلیل خان افشار ... رسیده
دولت ... امرای ... مصلحت دولت ... مخالفت ... نموده ... و
نمایند که نزاع سابق ... العقب ... سلطان ... با یکدیگر دوست باشند امیرخان که ...
... ترکمان بود ... پیش آمده ... جلو ... بسته ...
... امرا ... و ... ملک ... و پادشاهی ... سلطان ...

بود و ... معاملات کرده ...
... معاملات ...

او علی بیک ذو القدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر از پسر به پسر شاه شجاع را پادشاه ... خوانند امرا و ارکان

کردند که تو بخواهی وکیل السلطنه و مطاع و فرمان‌روا باشی ... چگونه پادشاهی ایران ... امرا

و ارکان دولت حکم نواب پریخان خانم را کردن ... بودند ولی سلطان محمد خوش آمد نواب

خانم سلطنت را لایق و فائق مهمات سلطنت نواب پریخان خانم خواهد بود و چون دختران مناسب رتبه سلطنت

سکه بنام شاه ... نزدند کسی ... بحکایت ... و پیره ... [illegible]

سکه بنام ایشان نزدند اگر شاه ... سلطان ... و الد ... شاهزاده ... بعدها از دیوان قضا و قدر الاز

تؤتی الملک من تشاء منشور سلطنت و پادشاهی بنام سلطان محمد رقم کردیده و ... از بیش کرفته

بصیرت شان ... و تقدیرات ازلی پوشیده شده و بود و اظهار نمودند که او را ضعف باصره است چگونه

از عهده امر خطیر سلطنت که در انتظام امور لشکر و مملکت ... چاره ... نتوانند آمد ... از پسران

او را پادشاه ... یکی از پسران ... امرا پادشاه ... قزلباش ... خانم بنوده

همگی بالهام ملهم غیبی آواز برآوردند که پادشاه ما سلطان محمد پادشاه ... و پسران او چون

ان شاء الله تعالی چند سال در سایه دولت پدر بزرگوار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته

باشند بصلاح و تجویز آنحضرت ولیعهد باشند ... و دیگر مجال ... نشد و چون سلطان ... نواب

محمد میرزا در شیراز ... بسیار کرده بود و ... تعظیم داشت و ... کسی ...

شد ... گفت ... زبان آواز برآوردند که دولت ... سلطان محمد پادشاه است ...

که شنوده ... قزلباش است که همه امرا ... کردند ... تیمن و تبرک ... سلطان ... کشیدند و امرا

از آنجا برخاسته بحرم سرای خانم آمدند و از رای صواب‌نمای ... استطلاع نموده حقیقت حال عرض کردند

نواب خانم خود را پادشاه تصور نموده قرار داد که چون سلطان محمد پادشاه ... اکثر امور ...

و نواب خانم را لایق و فائق امور سلطنت باشد همان لحظه سلطان حسین بیک ... علیقلی خان

سلطان محمد پادشاه

سلطان محمود بیک نام وکیل علیقلی خان را که خدمت مهمات در اردو مانده بود و بجانب هرات بقصد

فرستاد که خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده و اگر قضیه ... شاهزاده نامدار کامکار که عبارت

از حضرت اعلی شاهی ظل آلهی باشد بظهور رسانیده ... خبر نجات رساند و امرا ... در باب پادشاهی آنحضرت

نوشته همگی مهر ایشان نهاده مصحوب علیقلی خان بیک مومی الیه ... خالو زاده آنحضرت بود ... ارسال داشته

و ... علی بیک ذو القدر ولد محمد جان آقا را که از دو اخوان نواب سکندر شان ...

سلطان بود ... شیراز فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف سلطان محمد در آن روز بود که

در کار ... اسب ... خبر رسانیدن سوار شدند و وقت ... که اسمعیل میرزا ...

نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند که از امرا و اعیان هر طبقه ... سلطان ...

بود جهت در حبس ... بود و نجات دهند صدر الدین خان ولد معصوم بیک ...

کشیده که از ... بوسی ... حسین بیک یوزباشی که چند روز قبل از آن ... چاه ... اسمعیل

فرستاده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی نیز ... نواب خانم ... قرب و جوار ...

او ... داشت ... خلاص شد ... توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات

روانه بغداد شده و از جانب پادشاه روم ... چند سال ... القضاة ... مکه معظمه گشت و ...

مذهب حنفی علیه الرحمه حکم میکرد ... مرحوم ... آمده در مکه معظمه ...

استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که ... مذهب ... تغسیل و تکفین ...

و ... مذهب ... امور ... ارتکاب بعضی امور ناصواب نموده ... سبحانه

و هو عالم بحقایق الامور و چون اکثر مردم ... اعمال اسمعیل میرزا آزرده بودند ...

... هیچ گونه فرق ... بر کسی ... و آقایان بیوتات و قورچیان ...

... شیراز و قصد خدمت پادشاه ... کسی ... نواب خانم

... امرا آمده اجازت ... خدمت خانم عرض نمودند

وامرا قدرت رفتن نداشت **ذکر جلوس نواب سلطان محمد پادشاه و فرمان دهی و تمکین او در سریر**

سلطنت و فرمانروائی ایران و اتفاقاتی که در ایام دولت او روی داد سابقاً مرقوم کلک بیان گشت که

کرد اسمعیل میرزا غازی بیگ نام قورچی ذو القدر را فرستاده بود که نواب سکندرشان شاه پسران

او را محفوظ نگاه داشته نگذارد که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید و قورچی مزبور بهمراهی [illegible]

با نواب بوده بود در وقتی که قضیه اسمعیل میرزا وقوع یافت امرا عظام علیخان بیگ [illegible] و [illegible]

ذو القدر را روانه شیراز نمودند اسکندر بیگ شاملو که از میرزاهای آن جمله بود پیشتر از علی بیگ و علیخان

بیگ بی رخصت روانه شیراز شد و شب و روز قطع مسافت نموده مانند ملک الافلاک لحظه از حرکت نیاسود

و دو روز پیشتر از علیخان بیگ بشیراز رسیده و اسب و مرکوب عرق عرق بدولتسرای نواب سکندر

شان شتافته مژده داد که اسمعیل میرزا از عالم رفت و حق بمرکز خود قرار گرفت غازی بیگ در آن

ساعت حاضر نبود و فدویه سرکار نواب سکندرشان سراسیمه بگرم دویده و خبر رسید که قورچی آمد

آمده چنین مژده رسید به نواب میرزا از علو همت و قطع نظر از تعلقات دنیا بالمصلحت وقت تعلل نموده

اصلا متوجه تحقیق خبر نشوند و بخاطر انور رسید که مبادا اسمعیل میرزا از جهت امتحان و آزمایش

عمداً کسی فرستاده باشد و خواهد که خاطر نشان خود نماید که آیا آنحضرت خیال سلطنت در خاطر دارند

مجملا غازی بیگ ذو القدر فی الفور حاضر شده با اسکندر بیگ بتکلم آغاز نهاد و او را تهدید بقتل

کرد اسکندر بیگ گفته بود که جای تهمت نیست بمحبت رسول الله خاتم اسمعیل میرزا هم خاتمه و شاه [illegible] صدق که

من سه روز دیگر ظاهر میشود اگر خلاف گفته باشم بعد از سه روز هر سیاستی که خاطر خواه تو باشد بعمل آری

آنجملا از این خبر شورش و غوغای عظیم در شهر افتاده و خلایق بدر دولتسرای هجوم کردند و آن

سکندرشان بغازی بیگ خطاب فرمودند که گویا این مرد [illegible] اند چه میگویند او را

گرفته محبوس ساخته که اگر متواتر خبر جزم هم آید حکم الهی را چاره نیست والا او را سیاست بهر چه تمام

بجز

بجز او سزاوار [illegible] غازی بیگ جرأت آن نمود [illegible] ایلچی از [illegible] شیراز ذو القدر آن که

اظهار شعف نموده بود و تهدیدات [illegible] کرده و هر ساعت [illegible] خبری [illegible] رسیده و همان جواب

و در آخر روز خبری بیان غازی بیگ [illegible] همگنان با تفاق اتباع نواب سکندرشان [illegible]

روز دوم آخر روز بود که علیخان بیگ آمد و خبر تحقیق [illegible] پای بوس مشرف گشت [illegible]

بیگ ترکمان نیز رسیده و رقعه [illegible] امرا عظام در باب تعجیل ارشاد و [illegible] حضرت [illegible]

بنظر انور رسانیدند و مضمون آن معروض گشت و [illegible] ذو القدر [illegible]

سلطان [illegible] همان لحظه [illegible] جلوس و [illegible]

بر [illegible] لقب [illegible] خانی یافت و ذو القدر [illegible]

بغازی بیگ [illegible] نواب سکندرشان [illegible]

این [illegible]

سلوک [illegible] چند روز [illegible]

از آن نواب مهد علیا [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] بقلعه [illegible] فرستادند [illegible]

فلک گشت [illegible]

گشته علی بیگ [illegible] مظفر الدین [illegible]

که [illegible] نواب میرزا [illegible] منصب [illegible] میرزا احمد کفرانی وزیر [illegible]

صفویه اسمعیل میرزا [illegible]

نواب اشرف [illegible] میرزا احمد [illegible]

از نور [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]

طوایف ذو القدر [illegible]

سرکار پادشاهی [illegible]

مملکت [illegible] سامان [illegible]

می‌باشند میرزا قوام‌الدین حسین مستوفی شیراز که در وقت تزلزل دولت سلاطین و آقایان ذوالقدر
بدان جانب متوجه شده بودند و بجهت وفور سلطنت در قزوین نشسته بود اسمعیل میرزا که او اسمعیل میرزا را
گرفته در مسند وزارت مقید و محبوس بود و در سلخ ... شیراز آمده و به وزارت نواب خورشید احتجاب مهد علیا
قرار یافته حکم حرم محترم نواب سکندرشان میرزا ... گشت و نواب مهد علیا ... امور ... گذشته
یافی امور وزارت ... و تفصیل ... نواب سکندرشان مراعات خاطر شریف او ... نواب مهد
علیا ... خان احمد را از قلعه بیرون آورده ... بسیار کرده بایالت ولایت گیلان ...
و بجهت ... بیگ تکلو ... ذوالقدر ... حضرت ... اسمعیل میرزا ... قلعه
و اسمعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت دیوان اعلی را نامزد او نموده ... روزه ... بیرون آورده
میداد و از ... تفصیل ... نواب سکندرشان بیرون آورده به مرتبه ایالت و خانی و تفویض منصب
والاه مهرداری رفعت آسمانی بخشیدند ... میرزا سلمان وزیر ... ورود سعادت ...
اول ... علیخان ... رفته ... جناب میرزا احمد ...
بشرف پای بوس اشرف مجدد نواب مهد علیا مشرف شده ... حکایات و اخبار قزوین
و اطوار نواب پری‌خان خانم و اطاعت و انقیاد امرا ... معروض داشت و نواب ...
یافته در همان مجلس پای بوس وزارت دیوان اعلی کرده به دستور وزیر اعتمادالدوله گشت اما
سوانح حالات قزوین آنکه پری‌خان خانم بدولت و اقبال بر مسند کامرانی تکیه زده و جمیع مهمات سلطنت
متکفل شده و امرا ایشان سر بر خط فرمان نهاده ... هر روزه بعتبه عالیه ... قرار داده ...
یکی ... و محرم ... علیه بوده ... از طایفه ترکمان امیرخان
و از استاجلو ... محمد خان ... سلطان حسین خان ... و از تکلو ...
شرف‌الدین اوغلی و از افشار ... قورچی باشی و از ذوالقدر ... مهردار دیوان ... قورچی هذا

از جمیع

از جمیع اوقات ریش‌سفیدان تعیین یافته مهمات ضروری را بر صلاح ...
خالوی نواب خانم بعرض میرسانیدند و بر آنچه حکم میشد عمل مینمودند و متوجه شده ...
الامام علیه ... روانه شیراز شده اند و دیگر کسی ... زده که چون موکب نصرت قرین شاهی بجوانب
قزوین رسید همگی امرا عظام در رکاب همایون اقبال نواب خانم باستقبال شتافته سعادت زمین
بوس حاصل نموده باشند بعد از چند روز میرزا سلمان چون زیاده اعتمادی بجانب خانم و شمخال ...
صلاح کار خود در آن دید که از قزوین خود را بیرون انداخته برکاب اقدس همایون نواب سکندر
شان رساند امیرخان ... رانی کرده خود ... حرم ... بوسیله ...
و جلال بعرض رسانید که ... این بنده اخلاص ... بسرعت و استعجال پیشتر رفته
در رکاب اشرف ... امراء ... مزاج اشرف دخل نموده ... عالیشان
مهربان است و نمایند نواب خانم هرچند احوال ... خلاف او ... شاه و سپاه گذارند اما
سخن او ... بر راستی ... میزان ... نموده ... رخصت میرزا سلمان ...
از حرم بیرون آمده راه شیراز ... از طرق ... روز دیگر که امرا ...
سلطنت ... طبع ایشان ... سلطان ... نموده کس ...
باز گردانند امیرخان مانع شده ... شب و روز از حرکت ... موکب ... شیراز
حرکت کرده بود که بشیراز رسید چنانچه مرقوم کلک وقایع نگار گشت بشرف ملازمت اشرف
مشرف شد ملاحظه نمود که نواب مریم شان مهد علیا حرم محترم نواب سکندرشان صاحب اختیار
مطلق است ... ارباب دولت طالبان جاه و حشمت را از آن چاره نیست ...
بجهت ... منسوب ... حالات قزوین ... عظمت ... نواب خانم و اطاعت
و انقیاد ... امرا و اعیان قزلباش ... صاحب الواقع بعرض رسانید و از اقوال ...

و اقتضای حسن و عقول صاحب خردان خاطرنشان نواب سکندرشان مهد علیا شد که مادام

که نواب خانم با نوّاب دودمان و رواتق و فاتق مهمات سلطنت شاه نواب اشرف را مجرا می

از پادشاهی نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک کاملان حرم محترم خواهد بود و صلاح دولت خود در آن

دیدند که نواب خانم را پای اختیار سازند و احوال می‌پرسیدند و مو به مو احوال ایشان بظهور می‌رسید تا آنکه

نواب خانم در منزل انور نواب سکندرشان و مهد علیا رسوخ یافت چه از مکر و کیدی که در باب اسمعیل

میرزا با او اسناد شده بود و اندیشه‌مند بود فی الواقع جای آن بود و میرزا سلمان متکفل مهمات سلطنت گشته

روز بروز نوازش و تربیت مبالغه بجلالت [illegible] و در شیراز بود و از آنجا عنان عزیمت بصوب

دار السلطنه اصفهان معطوف داشته و بدان بلده جنت نشان رسیدند اصفهانیان پیشکش

و پای انداز لائق کشیده و خدمات شایسته بجای آوردند [illegible] نواب جهانبانی

سلطان حمزه میرزا اختصاص [illegible] و داروغگی آن از جانب نواب شاهزادگی به امیر حسین خان

برادرزاده نواب مهد علیا تفویض یافت و از آنجا روانه شده و سه روز در بلده کاشان اقامت

نمودند و از کاشان متوجه بلدة المؤمنین قم گشته در آن مدینه طیبه بملاقات شریفه نواب خیر النساء

سلطانم والده ماجده نواب سکندرشان فایز گردیدند نواب بیگم را ابتهاج اگرچه از فوت فرزند ارجمند

نامدار اسمعیل میرزا صاحب [illegible] و غمناک بود اما از دیدار گرامی نواب سکندرشان که پسر بزرگش

بود و [illegible] بود که مدتها [illegible] مباعدت و دوری روی داده و دل [illegible] ایشان نهاده بود و چشم

گرامی روشنایی دید و شفا حاصل کرده و [illegible] و دلش [illegible] کرده [illegible]

سلطان [illegible] قاضی [illegible] شاملو با بعضی از [illegible] و [illegible] پادشاهی که باستقبال اردوی

بودند و جمعی از مقربان [illegible] عزت [illegible] گشته [illegible] زمین بوس فایز گشته و در دار

السلطنه قزوین از اخبار [illegible] اردوی همایون [illegible] رسید [illegible] نواب خانم و جمعیت [illegible]

در آنجا رسیده بود خاطر اشرف نواب مهد علیا نسبت به امیر خان و پیره محمد خان و خلیل خان افشار و

[illegible] و سایر امراء و خوانین عالیشان هر یک سپهسالاران و اقوام و اعیان او [illegible] خود را رخصت حاصل

کرده باستقبال [illegible] رفته رفته کار بجایی رسید که امراء و اعیان بر خدمت نواب خانم

بقید رفاقت یکدیگر نشده متوجه استقبال شدند و چند روز که در بلده قم توقف واقع شد اکثر امراء بجای

بملازمت رسیدند و [illegible] نواب [illegible] استشمام رایحه [illegible] اتفاق نموده شمخال سلطان [illegible]

[illegible] پریشان خاطر گشته [illegible] رایات منصوره پادشاه از بلده المؤمنین قم بمقر سلطنت

آمد و چون از [illegible] در گذشت یکدیگر رسیده و امیر خان و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی [illegible]

و محمد خان تکلو و جمعی که در قزوین مانده [illegible] بود که در موکب نواب خانم [illegible]

او باستقبال رفتند صلاح در آن دیدند بعضی رخصت حاصل کرده و بعضی بی رخصت روانه شده و در حوالی

ری بسعادت ملازمت فایز گشتند و خبر رسید که شمخال سلطان با جماعت چرکس و اتباع خانم

[illegible] جنگ در در خانه نواب خانم جمعیت نموده سودای شورش و فتنه در سر دارند در حوالی

دار السلطنه قزوین امیر اصلان خان ارشلو افشار را که یکی از علاقه اسمعیل میرزائیان بود و طالب

رفع شمخال سلطان [illegible] [illegible] صادر یافت مضمون آنکه [illegible] و دارای ولایت [illegible]

که در زمان شاه جنت مکان چند سال الکاء او بود و همیشه آرزوی آن داشت [illegible] شفقت [illegible] بوده

چون ساعت نوبت [illegible] در قرق [illegible] نموده از شهر بیرون رود و اردوی او را در بیرون شهر

گذاشته چون به دولتخانه [illegible] جلال [illegible] شهر آمده و بپای بوس مشرف شود و روانه گردد امیر

اصلان خان که با شمخال سلطان اگرچه داشت که [illegible] آرزوی شفقت [illegible] نهاده چون [illegible]

دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کشیدن [illegible] و [illegible] گشته [illegible] باتفاق امیر اصلان

خان سوار شده و [illegible] که [illegible] قزوین [illegible] رفته [illegible] [illegible]

همایون پادشاهی در پرده مستوره بیان کرد که بعد از شهادت نزول اجلال نموده نواب پریخان خانم در دولتخانه
نزد نگارنده مرجع قرار گرفته تورچیان حرم و ملازمان خاصه مشارالیها قریب چهارصد نفر [illegible]
مهد را بر دوش برداشته با ده روی عالی آورده چون بحرم محترم درآوردند خواجه سرایان [illegible]
دولت پرداختند در حرم ملاقات برادر ارجمند کامکار و شاهزاده نامدار وقوع یافته [illegible]
بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان و برادران شکایت اسمعیل میرزا و اطوار ناپسندیده او و دیگری
که در قطع صله رحم نمود و پنهان آورده از بعضی خواجه سرایان مسموع شد که نواب مهد علیا از روی
ادب به پابوس نواب خانم نایل گشته نواب خانم از نظام عجب و غرور و کم خردی نواب
مهد علیا را زیاده وقعی ننهاده بود و بالجمله در روز سه شنبه سیم شهر ذی حجه که یازده ماه از سال اول
گذشته مولانا افضل منجم قزوینی ساعت اختیار نموده بود نواب سکندرشان و شهزادهای کامکار
همعنان تایید اقبال از آن منزل سوار شده متوجه شهر قزوین و دولتخانه همایون شدند که جوق جوق
افواج خلایق و عوام الناس باستقبال شتافته از [illegible] تا در دولتخانه مبارکه همایون صف
ایستاده و لوازم دعا و ثنا بتقدیم میرسانیدند نواب سکندرشان در کمال مسرت و شادمانی و اقبال
بمدارج دولت و کامرانی داخل دولتخانه همایون شده و آن نقش مثال بر چهار بالش عزت و اجلال
تکیه زده و بنات مکرمه و ازواج مطهره شاه جنت مکان و سایر مخدرات حرم محترم بشرف پای
بوس مشرف شدند تا آنکه [illegible] در قزوین بود و در روزی که نواب سکندرشان داخل شهر میشدند
رفته بود و در روز سه شنبه بیست و نهم شهر [illegible] بود و [illegible] گماشته مذکور نوشته تحویل کرد [illegible]
یا در آن شب [illegible] واقع شده باشد اما احوال نواب خانم آنکه در وقتی که نواب سکندرشان متوجه
دولتخانه مبارکه میشدند حکم شد که خلیل خان افشار که در زمان [illegible] جنت مکان اتالیق آن علیا
جناب خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد بعد از سواری نواب سکندرشان

و نواب جهانبانی تورچیان عظام بدستور مخدره آن پرده نشین سرادق سلطنت را بر دوش
گرفته نواب مهد علیا و مخدرات استار سلطنت سواره از عقب محفه در حرکت آمدند و چون بدروازه
مبارکه رسیدند از کثرت و ازدحام خلایق که از شهر باستقبال آمده بودند راه تردد مسدود بود
و ملازمان نواب خانم بر حسب اشاره علیه [illegible] را بجانب خانه خانم بردند که باتفاق [illegible]
و دودمان سلطنت او را در خانه خود داخل حرم کردند و چون بخانه [illegible]
ملازمان خلیل خان [illegible] شد که حکم قضا [illegible] پادشاهی را [illegible] خانم را در اندرون
مخدره [illegible] بصورت حال اطلاع یافته رضا بقضای الهی داده و امری که [illegible]
[illegible] دل نهاده و نواب خانم را بخانه خلیل خان بردند [illegible] حکم شد که [illegible]
[illegible] رفته [illegible] اسلحه از [illegible] با همگی [illegible]
رفته در حین ملاقات چند نفر از جماعت [illegible] آورده [illegible] اسلحه قدرت
دست و بازو [illegible] و امیر اصلان خان سر او را [illegible] آورده [illegible]
یافت و در همان شب چند نفر از ملازمان خلیل خان حسب الامر نواب خانم را [illegible] هلاک کردند
اسباب سرکار خانم را [illegible] ده هزار تومان [illegible] خلیل خان
مقرر شد شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا که [illegible] بود [illegible] سلطان
[illegible] بدست ذوالقدر [illegible]
[illegible] و چون از قضایا [illegible] نواب [illegible] مهد علیا در کمال عظمت و استقلال
متکفل مهام سلطنت و [illegible] شاهی شده [illegible] خلیل [illegible] نواب [illegible]
منصب وکالت دیوان [illegible] مقرر شد که [illegible] پادشاهی [illegible]
مهر وزیر [illegible] خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی علی قلیخان شاملو بود

هجوم نموده مخدره را از آن جناب خلیل خان [illegible]
تورچیان و ملازمان [illegible]
از [illegible]
[illegible]

واو

و خانش جان خانم همشیره او در خدمت مهد علیا و شاهزاده نامدار که سوابق خدمات که در دار السلطنه
هرات ازو بظهور رسیده و بجلوس همایون اعلی پیوسته بود خانه عزت و اعتبار تمام داشت [illegible]
نواب جهانبانی سربلندی یافت مهر وکالت را [illegible] و مولانا افضل [illegible] قزوینی که [illegible] خواهی
مهد علیا داشت کمال اعتبار و اقتدار یافته [illegible] و معاملات دیوانی قزوین باو متعلق گشت و میرزا
سلمان من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله گشته شروع در فیصل مهمات ممالک نمود و منصب
صدارت [illegible] بمیر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی که سید فاضل نیکو اخلاق بزرگ منش بود [illegible]
مفوض گشت سبب صدارت میر [illegible] در وقتی که نواب سکندرشان از هرات متوجه شیراز بوده در [illegible]
حضرت میر بکرمانی رسیده و خدمات مرغوب [illegible] بوده و فضایل و کمالات حضرت میر بموجب او
نواب سکندرشان را خوش آمده با او تعهد نموده بود که حقیقت اهلیت و استعداد او را [illegible]
رسانیده و [illegible] منصب صدارت عظمی سربلندی دهد از قوت بفعل نیامده در وقت [illegible] سلطنت
جهانبانی آنحضرت بوقوع [illegible] گشته مهام سلطنت [illegible] روایی یافت اشرف تعلق گرفت
از کمال وفا و وفاق و حسن الفت و اشفاق شاهانه [illegible] بپایه والا ارجمندی بخشیده
[illegible] الملک [illegible] از حکم همایون بطلب [illegible] در کمال عزت و اعتبار رسانیده
سر بر اعلی [illegible] من حیث الاستقلال بامر صدارت پرداخت و ممالک محروسه را با امرای عظام
قزلباش قسمت [illegible] نموده امیرخان موصلو بایالت دار السلطنه تبریز منصوب گشت اسمعیل سلطان و
[illegible] سلطان برادران امیرخان و سلطان [illegible] خان [illegible] و ابراهیم سلطان [illegible] ترکمان حسب الصلاح
امیرخان [illegible] امارت سرافراز گشته [illegible] بایشان الکا داده شد امیر الامرای چخورسعد بدستور زمان شاه جنت
مکان محمدی خان تخماق استاجلو قرار گرفت و امیر الامرایی [illegible] اسمعیل میرزا با امام قلیخان قاجار
داده بود بدستور باو تفویض یافت و ایالت دار السلطنه شیروان [illegible] خان [illegible] متعلق گشته [illegible]

خلیفه تکلو و چندی [illegible] از امرا [illegible] در شیروان الکا داده [illegible] و ولیخان تکلو بایالت همدان
سربلند گشته [illegible] و از امرای استاجلو مرشد قلیخان [illegible] خواف و باخرز [illegible]
خراسان و ابراهیم خان برادرش را در اسفراین الکا داده [illegible] صوفی [illegible]
چرخچی باشی [illegible] نموده [illegible] و بعضی محال خراسان [illegible] خان [illegible] تفویض [illegible] ابوالفتح خان
ولد اغورلو خان [illegible] برادر او [illegible] الکا داده [illegible] کرمان [illegible]
قورچی باشی [illegible] تفویض یافته [illegible] بدستور سابق [illegible] رتق و فتق [illegible] عمال عراق [illegible]
[illegible] شده [illegible] باحمد خان موصلو [illegible] امیرخان که از ارکان دولت [illegible] دار السلطنه
قزوین بسلطان حسین خان شاملو متعلق گشت و الکا هم بدستور سابق [illegible] سلطان [illegible] ترکمان
و ساوه با بو المعصوم سلطان ترخان [illegible] مرحمت شد و الکاء ری [illegible] خان تکلو [illegible] شاه
سلطان [illegible] ذو القدر [illegible] خان [illegible] و طارم
و سایر محال [illegible] محمد خان [illegible] گشت و مملکت فارس [illegible] ذو القدر [illegible] و استرآباد بمحمد خان حاکم
ذو القدر [illegible] و ابراهیم خان [illegible] و همچنین [illegible] امرا [illegible] طایفه [illegible] مناسب حال او
روانه [illegible] بایالت [illegible] گیلان [illegible] لقب ارجمند اخوت سرافراز گشته ازین بابت که حضرت
جنت مکانی مریم سلطان بیگم [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]
شده و خان احمد [illegible] دولت [illegible] گیلان [illegible] عیسی خان گرجی [illegible]
که هر دو [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] میرزا برادر شاه جنت مکان را
بعیسی خان داده [illegible] و سلطان محمود خان
موسوم گشته او نیز بر حسب انما المؤمنون اخوة لقب ارجمند برادری یافت [illegible] اعزاز و احترام
[illegible] و [illegible] امور [illegible] عظام و اکابر و اشراف ممالک محروسه

و خان احمد گیلان [illegible]

که از زمان شاه جنت مکان در ادوار دو ماند و بوده و خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پایه امرا و ارباب علم گشته
بودند هر که به مطلب و مدعایی که داشتند با نجح مقرون گشته فراخور حال مناصب [illegible]
شاهی رخصت انصراف یافته از انجمله نواب مرتضی ممالک اسلام میر میران یزدی سیورغالات
مجدد ارزانی داشته صدر سلطان بیگم همشیره اسمعیل میرزا که خواهرزاده او بود و شاه خلیل الله پسر [illegible]
خانم همشیره شاه جنت مکان از اول شاه نعمت الله پسر بزرگتر او عقد بسته معزز و محترم روانه دار العباده یزد
کرده او را لقب ارجمندی برادری [illegible] یافت القصه چون نواب سکندرشان دست دریا نوال به بذل
و احسان گشاده و ابواب عنایت گشوده داد و دهش بسر حد اسراف و اتلاف رسانید ارکان دولت
و میرزا سلمان وزیر جهت جذب قلوب الناس در جمع مال دست از تنگ باز داشته جمیع امرا عظام را که
بممالک وسنتاد [illegible] از خزانه عامره در وجه مواجب [illegible] ده دوساله که خلاف شرع ایشان بود داده
چنانکه بایرخان و اتباع او هفت هزار تومان داده شد سایر امرا علی هذا القیاس [illegible] خاصه
که از اتواب خاص جلو بود [illegible] امرا و ارباب مناصب و عمال و کلانتران و اشراف ممالک
شده نواب سکندرشان [illegible] روزی بخوده که ده [illegible] بر دوم [illegible] از قورچیان عظام را
که اکثر ده ساله بلکه بیشتر مواجب یافته بودند حکم شد که مواجب [illegible] روزه [illegible] از خزانه عامره
[illegible] آورده [illegible] همایون شاه و جنت مکان حاصل شود و ابواب
منافع برارباب مناصب دیوان گشوده گشت شیوه ارتشا رواج گرفت طوایف قزلباش [illegible]
او [illegible] اراده‌های مخالف پیش گرفته وزرا و ارکان دولت [illegible] ساخته [illegible]
از پیش [illegible] امرا [illegible] یاق [illegible] شده و چون [illegible] ممالک تقسیم [illegible] بود مواجب از خزانه
عامره [illegible] یاق [illegible] در مقام آمدند که [illegible] گرفته
لوای استقلال برافرازند و جمیع طوایف قزلباش [illegible] مطلب خود [illegible] ساخته [illegible]

کثر نفوذ

کثر نفوذ داشتند تا آنکه در اندک وقتی [illegible] شاه جنت مکان که چندین سال فراهم آورده بود
بکرد آن بود از خود [illegible] خالی گردیده و هباء منثورا گردید و [illegible]
جمع شده بود و بنا دوستی [illegible] در زمان دولت آنحضرت با قبضه اقتدار [illegible] استقلال
از میانه خلایق دوری گزیده ابواب [illegible] روزکار رعایا [illegible] سپاهیان
عزیزی که انعام و احسان شده مراتب عالیه [illegible] طوایف سرکش قزلباش اراده‌های مخالف
پیش گرفته در هر سر هوایی [illegible] خود سری و خود رایی [illegible] از وفاق
و اتفاق [illegible] گشته [illegible]
قزلباش استشعار یافته [illegible]
خللهای فاحش در دولت پدید آمد پادشاهان عصر [illegible] چنین روزی [illegible] دولت
[illegible] سلطان مراد خان پادشاه روم [illegible]
[illegible] ممالک آذربایجان و شیروان [illegible] اطراف [illegible]
داشتند [illegible] استقلال [illegible] ممالک [illegible]
سکندرشان [illegible] عساکر [illegible] برادری
خود سلطان [illegible] قدرت [illegible]
[illegible]
[illegible] شیروان [illegible] سلطنت [illegible] پادشاه
[illegible] قزلباش [illegible] دولت
[illegible]
[illegible]

آمده بطنطنهٔ رایات جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از جانب عراق بخراسان عنان عزیمت معطوف
تا بمدد توفیق الهی بر سریر سلطنت رسیده بتاج و تخت ملک ایران از روی ارث یافته بجلوس همایون بر وی ...
یافت و حسن تدبیر و بهروزی شعشعهٔ تیر اقبال دولت بر اقطار وسیعه ممالک ایران در زمان اندک انعکاس یافت
چنانکه تفصیل آنها هر یک در محل خود در ذیل این دفتر جابجا رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت ذکر توجه
جلال خان ازبک بخراسان و مقتول شدن او بر دست مرتضی قلیخان ترکمان چون در زمان
اسمعیل میرزا آوازهٔ قتل شاهزادگان در مواقع و وقایع پریشان دودمان سلطنت باطراف و جوانب رسیده و ضعف
شان دور و نزدیک شنوده گردید و در اوایل ایام سلطنت ... خان ... ابوالبقا شاه اسمعیل بهادر خان
تعالی یقین گردید که بعد از اسمعیل میرزا ... بعد از شیوع واقعهٔ اسمعیل میرزا اکثر
اطراف مملکت اساس سلطنت این دودمان ... پذیرفته و احوال قزلباش اختلال یافته پای از اندازه بیرون
نهاده شروع در دست درازی کردند از آنجمله جلال خان ولد ... خان که بعد از فوت ابوالمحمد خان برادرش
از سلاطین اورگنج ... بشجاعت ... داشت با ... بود از ... سلطان ...
هزار نفر بود از مرو ... و بقصد یغما و تاراج خراسان بیرون آمده ...
آمد و چون ... اعاظم خراسان ... طاقت ... داشتند در قلعه ها ...
که هر یک از ایشان بمقتضای مراتب ... دفع ... قیام نمایند جلال خان در آن
حوالی ... بسیار کرده بولایت جام رفت و آن ولایت را از ... و انتقام ... اراده
داشت که از راه ... بولایت خود ...
قلیچ خان ... مشهد مقدس ... باطراف و جوانب فرستاده و امرای ... که ...
بودند ... طلب داشت و چون شنیدند که جلال خان ... ولایت ...
و غارت ... اراده ... در ... کنند ...

انهدام

از علما و اعیان خود و امرا او ترخان که در مشهد مقدس ... بودند از مشهد بیرون آمده و ...
او بولایت جام آمده و جمعی دیگر از امرا و مردم ... با او پیوستند و کارش ... هزار نفر ... آمدند جلال
خان در ... بود جام ... از آمدن مرتضی قلیخان و لشکر قزلباش خبر گرفته توقف نموده اراده رزم ...
تا آنکه تقارب ... بین ... انجامید و از جانبین صفوف رزم آراسته ...
پیچیده و دلیران طرفین پای در معرکه کارزار نهاده ... بر ... زوال ...
و قتال اشتغال نموده از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند جلال خان شدت ...
و ثبات قدم ایشان ... در معرکه کارزار که ... بتصور نکرده بود ... نموده ...
... در مقابله او ... نمودند ... از کار ... پشیمان گشت چون شعاع خورشید جهانتاب ...
... پنهان گشته زمانه ملبس بلباس عباسیان گردید هر گروه که از کارزار بستوه آمده بودند دست
از ستیز و آویز باز داشته هر کدام در گوشه ... آمده ... شب تا صباح از جانبین پاس
داشتند و غازیان قزلباش ... از ... لشکر ازبک خایف و هراسان گشته بودند که
دیگر تاب مقاومت در ... قدرت خود نمی دیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام
لشکر ازبک گماشته روز دیگر که سلطان ثوابت ... بر ... فلک دوار بر آمده ...
... کواکب را انهزام ساخت غازیان قزلباش ... روی ... نموده متوجه معرکه ...
گردیده ... جلال خان نیز صفوف ... آراسته ... سلطان ... علی سلطان را در میمنه ...
ولد ابوالمحمد خان را در میسره ... بعد از حملات متواتر که از جانبین بوقوع انجامید ... شجاعت
... غضب ... با ... اسب جلادت در معرکه رزم ...
در اثنای کارزار ... تیر ... از ... جلوات تقدیرات الهی بجلال خان رسیده
پی آنکه مجال ... گرد ... بر خاک ... افکنده ...

اورا بدوا کشته در این اثنا یکی از اوزبکیه با جلال خان همعنان بود و نیزه برآورده دست از کشتن او
باز دار که جلال خان است و ز اثنا شنید که نام جلال خان شنیدند هیچ قرار از ترکمان و چگنی برای
هجوم آورده او را دست از ترکیب و جماعت استاجلو کردش شان نظر مرتضی قلیخان در آورده
از حصار آنکه استماع شد که غازیان استاجلو در محاربه جلال خان مردانگیها نموده و بسیاری از استاجلو
ترکمان و چگنی در کردش جلال خان نقش واقع شد هر یک امر مزبور را انجو داشته و میکردند مرتضی قلیخان
صلاح در قتل او دیده سر پرکرو کشته او را از بدن جدا کردند اوزبکیه بعد از آنکه از گرفتاری جلال خان
مطلع گشتند راه انهزام پیمودند بقیه السیف نیم جانی بیرون بردند و تمام پیشه بدست لشکر قزلباش
افتاد و سر او را با براق و اعلام بدرگاه معلی فرستاده و بیکی یزده و چلدوی عنایات سرافراز گشت
و مرتضی قلیخان بعد از فتح نامدار در خراسان لوای استقلال برافراشته و چون سعی چنین بزرگ نموده
و هم وقت علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات از پیش برده بود همواره در وقوع این واقعه مستقیم نموده
از علیقلیخان امیر بیگلربیگی هرات و مرشدزاده و جوانبخت کامکار را یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
بود زیاده حسابی منکرفت و همه نقض مطلب ابطال آورده خود را از نو بر سر بسرحد اشت تا آنکه رفته رفته
بسیاه ایشان بانضمام حمدان ... تقاعد بخرد اسباب وحشت روز بروز آماده بیگانگی
جنگ و جدال رسیده و کمر ... لشکرکشی بر وقوع انجامید چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد
یافت انشاء الله تعالی **ذکر عصیان و طغیان اهل سیستان و محاربه با ایشان ...**
سنه اثنا بعد از واقعه پادشاه جنت مکان که انواع فتنه و فساد در ممالک روی داد اول
مخالفتی که از اهل خراسان بظهور آمد از مردم سیستان بود و حقایق اجمال در حین ارتحال شاه جنت
مکان بدیع الزمان میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا اخت الامر الاعلی والی ولایت نیمروز بود
استاجلو لله میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا که بدیع الزمان میرزا ابیاتان او مقتول گردید ...

در سیستان

در سیستان الکاوه ایران سیستان از ... وطایفه استاجلو از ...
مغلوب گشته سفرهای آن طبقه جهت نموده و تمور خان میرزا از سیستان بیرون کرده مدتی ساحت آن ولایت
از قزلباش خالی بود و هر کشان هر طبقه سپاه از بچه عصیان و طغیان برآورده و نسبه بدیانت یکی
از ملوک که از نژاد سلاطین صفاریه اند نموده و حکومت آن ملک که نصیبه تقرار از ملوک عظام که ...
آنجو و عرض کردند بعضی بنا بر عاقبت اندیشی قبول این امر نکردند و در این اثنا واقف اصل خبر داده
سلطان ایران بنواب سکندرشان وارد گرفته این شورش جانب سیستان را بیشتر از پیش هوای
و سروری در سر داشته اند یعنی قزلباش باکلیه استماع نمودند و به بسط بساط سلطنت و دارا
پرداخته و درش مملکت را در تصرف ملک محمود که از زمره ملوک جوان الکرم الذات رشید صاحب جمعیت بود
برای سنگی و برای سنگی تمام جلوه داده ملک محمود و از نفس تر شده و بلند پروازی شیفته جلال
شاهی مملکت و دارای گشته قبول حکومت نمود اما سنوز مهمات او چنانچه مذکور خاطر ایران
و اعیان آن ملک بود سر انجامی نیافته بود که از درگاه معلی بنام ابراهیم سیستان بگویید سلطان
ارشلوات ... فقره خبر آمدن او به سیستان رسید از مردم بلوکات که تیغ میر ایشان
بودند بگذار بر جاهای محکم رفته جمعها را بسیستان عاقبت اندیشی کرده سوی ملک محمود و مردم
او تمامی ملوک و میران باستقبال جعفر سلطان رفته اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و در بروز
سلطانی بشهر آمدند و سلطان بر کماهی احوال سیستان اطلاع یافته جمعی را که مظنه فساد و شرارت
و محل تهمت بودند چون قدرت هم بر دفع ایشان نداشت در ... و نهی و ...
بزرگی و مدارا سلوک کرده اکثر جماعت را رخصت داده دیگر نهانی خود ورزید و از ملوک
غیاث الدین محمد و از امیران امیر مبارز علی در نزد سلطان مانده تمه مردم از موافقی
همگی بمنازل خود رفتند بعضی از ارباب و رعایا و مردم الوکات سیما ملوک سر ایالت و ...

با سلطان موافقت ننمود و رعیتی میزدند و سایر ملوکان سیستان نیز خوف در جا روزی میگذرانیدند
و تا مدت ششماه میانه سلطان و اهل سیستان طریق مدارا و مراسم سلوک بود و درین اثنا ملک شمس
الدین محمد با ملک محمد مسیحی در گذشت و فرزندان و متعلقان او رخصت یافته نزد اقوام خود رفتند و دو روز
متعلقان او با اقوام پیوسته مردم سیستان که بکنار رفته بودند سر شورش و بیدولتی بر آوردند و
هر روزه و هر شب ملک محمد و کوای شهر آمده تاخت و غارت مینمودند تا آنکه بی اندامی بی باکان
سیستان از حد اعتدال تجاوز نمود و حضرت سلطان با عباد و سلطان خلیل شاه ترکمان حاکم کرمان که حسب الحکم اشرف بکمک
او مامور بود با دو هزار سوار از قلعه قزلباش بکنار و پشته و تادیب متمردان و بیدولتان از شهر بیرون
رفت و از اهل سیستان که اهل عقیدت و اتفاق و سلطان بودند تا یکهزار کس که پیشتر همراهی سلطان
از شهر بیرون آمده بتعقیب قزلباش پیوسته از جانب ارباب خلاف نیز ملک محمود با سایر
ملوک و اهل سیستان از مکان خود حرکت کرده با حشری ... از آب ... عبور کرده در کنار
آب میانه هر دو گروه جنگ در پیوست چون سلطان در معرکه تنگ و تاز سپاهیانه نمود
و ضربهای بی باکانه که بسر وارث کرنتیجی نداد و دیگر دور انداخته کرو فر تیری از شست قضا گشاد و
از جانب سیستان براسب سلطان رسیده اسب بزیر آمد و سلطان در سال ... از اسب
از اسب ... قدرت حرکت نداشت فی الفور یکی از حشم سیستانی بسر وقتش رسیده
بقتلش پرداخت لشکریان از قضیه سلطان خبر یافته شکست و پراکنده در میانه ایشان افتاد و
منهزم شده و راه شهر پیش گرفتند اما ملک محمود سر راه بر لشکریان خود گرفته مانع تعاقب
و تاخت و تاراج ایشان گردید و نگذاشت از متجنده سیستان کسی تعاقب غازیان نماید و بیکی
مردی ضایع نشد و کسی نزد اتباع سلطان بشهر فرستاده که بیرون اقبال احوال و اسباب
خود را بار کرده بیرون روند و غازیان قزلباش در کمال اندوه و پریشانی رو براه آورده وارد

بیرون آمدند بعد از آنکه ملک محمود از مهم قزلباش فارغ نمود و شهر از ایشان خالی شد و کمال
شوکت و اقتدار داخل شهر شد و بر مسند حکومت نشست و مبارکبادی ... و ... را بجای
... خراسان رسیده و جمعی از اعیان بر طبقه در خدمت او جمع آمدند و ملک محمود دیگر بار
با ملک عزت و عنبر یاری که از حکام قزلباش بشت باو توقع یا همراهی بود و حالا خود او را آن
نیز ... و ملکی چنان معمور و آبادان در قبضه اقتدار خود یافت خوان احسان گسترده مردم
بیذل و احسان و عطا مشغول گردانید و به آنکه دست بخشش ... ایشان ارباب ... و ...
... کوبان ... و ... مهم ... آمد و ... ملک را ... نموده که شما از اولاد
یعقوب بن لیث آمده که ملک الدنیا لقب داشت پدر ... سیستان ... باید کرد از گفتار ... مجنون ...
هرزه گویان ... خیالات ... و ... افتاده ... از استقلال زد ... و ... عاقبت ...
در مقام ... ملک در آمده و او را از ... و ... آن صیغه ... و ... بود ...
از گروه ... و ... بزرگ ... و ... نواب سکندر شان ... فرستاده ...
... و ... بود و ... تر ... حاکم سیستان ... اراده ...
بود ... و ... و ... آیات ملکیت ... فرستاده ... او ...
رسیده و تحف و هدایای ... که در ... استحکام ارکان السلطنه بود و ... ملک
و حکم ایالت سیستان از دیوان اعلی جهت ملک حاصل نموده فرستاده نواب سکندر شان ... دولت
قاهره ... بر ... وقت از قضیه ... اعلام نموده و ... فرستاده ... حکومت ملک ...
... و ملک محمود ... حکم ... حکومت ... و پیشتر از ... استقلال یافت و ...
رایت دولتش ... و ... در ... ایام جلوس همایون ... اعلی ...
... و ... میرزا ... و ... میرزا ابن بهرام میرزا ...

کار حکومت که و عم ایشان بدیع الزمان میرزا بود وشش ماه و هشت سال لشکر بر سر او کشید و میمنه

ایشان بعضی اوقات محاربه و بعضی اوقات مصالحه با افغان میشد و بالاخره رستم میرزا در اوایل

زمان جلوس همایون بر ملک محمود تسلط یافته او را بقتل آورده بعد از حالات سیستان و ملک

جلال الدین ولد ملک محمود در حین احوال میرزا ایشان مفصلا در صحیفه ایام و قوایع زمان مرقوم و ثبت خواهد

گشت حق جل اعلی برقوم قلم وقایع نگار خواهد شد ذکر سوانح اوزبکان و رسیدن ایشان در خراسان

و شکست دادن مرحوم جان میرزا و بیرام و قضیه پادشاهی که در ظل اعلی الامشاهد روی داد

سپهر آرا این موکه مسعودی شکست و شکست آن قوم را در حضرت رهنمون آرایی مبین آیین جلوه

بسته میشد که چون اشتغال احوال شکست دادن اوزبکان و مستقر بودن در دشت آتش تفصیل مرقوم شد و بعد از شنیع

اسمعیل میرزا ابواب محنت زمان بر روی روزگار آن قوم گشوده گشته امن و استقامت از آن دیار رخت

کرده رفت و شتاب نمود برقیش بار و از زوال اقبال کرده فرمان عظیم و اموال بسیار بدست آورده دیار را بمنزله

لشکرهای افواج ازبک که گوهر حیوه بودند گسسته آورد که کوه سپید را پناه و آرامش جویند از

جانب این جهت که محکم خارستان بالکل گرفته بهر جانبی آتش فتنه شعله زد و سال نو به پیش

باخیل قصد قرب دو سال تمام و خراب گرده بازار روی بدان دیار آورده به قتل و غارت رو آوردند

در شیوه آشوب اهل اسلام که در هیچ زمان و قایع ایشان به هرج و مرج بیابان و جنگل بسر ساداتی را خالی

که در آن ولایت نمانده بود وقفه نمود و تفصیل آن حالات در دل این قوم موعد روایت اما

و استقامت ملک ایران را مدارک احوال ایرانیان از دیوان مرتب الاعلی الارکان السلطان العادل

ظل الله برای جهان آرای جند کامیاب ... هر خیل اعلی منوط و مربوط گشته بود امر

بر وفق سلطنت عالم آرای بوجه نیکو بعد از نهادن انحلال آن انقلاب روی در کمی

نهاده و بحمد الله و المنه که باستقامت نقل بساط شاهی و شکوه و انبساط در سلسله آن خاندان دولت و اقبال

صبح اقبال و سپهر ارکان ... تیره روزگار از جرای اعلال دفتر ممالک از دست رفته بر

دامان افغان سپرده بود تا نوبت سلطنت آن قوم مبرهن خواهد بود آن قوم چون بهار دولتش

طراوت گلزار ادام یافت و چاره کار ارکان او بیشتر شعار و دولتش استحکام گرفته جوانب ساحلها

که یکدیگر مخالف و نفاق زندگانی ... شیوه نفاق و اتفاق پیش گرفتند و امروز ممالک

ایران به یمن سعدت شاهنشاه جهان رشک گلزار جنت است و همگی زمان دولتش بظهور صاحب الامر

اتصال یافته عالمیان به یمن اقبال بر زوالش در ظلال رافت و استمالت آسوده حال باشند و دوام تحفه

خلافتش که موجب آرایش جهان و آسایش جهانیان است از تفرقه و مصایب دوران در حفظ

و امان ملک منان بوده باشد نظم خدایا تو این شاه والا نژاد که دایم دولتش بر جهان شاد باد

برادر کف شاه بخشش زمانه بسا و از عدلش نهی جهان و ایم از عدلش آباد باد و دل خلق از اقبال او شاد باد

سبحان الله چه میسر امید مر و فایه اقبال پی چنین بار عنان جواد شکسته رستم قلم را ارکیکی بینوا

بعضی از شعرا که خصوصا غازی ... و سایر اولاد و شاه قلی جیلان و غازی قزن که در مانند بی

و آن داوودباکجان اتابت دارند چنانکه شیوه و زبان دادرانیست هرچند گاه بر حسب قضا و قدر از زمان

دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را بلا دهان آن منسوب ساخته و کوکب بالا و ثبوت و نمود

در میانه کار حرکت میسازد و در زمان اسمعیل میرزا و ظهور اقتدار و انتشار شد آوازه جهان آرای او

ارادت بالا دست او آورده نوازش و مزیت یافته بعد از ارتحال اسمعیل میرزا باستانی دولت و بی اتفاقی

لشکر قزلباش شکست پیر و ممو و کاپای داشت و آن دوبازه در صحاب ... شد اند و رزمی در آمده و فخر و ابا و شاه روم

علی ای التقدیر بر عهد و پیمان که در زمان پادشاه جنت مکان علیین آشیان و سلطان سلیمان علیه الرحمه

والرضوان فیمابین استوار گشته یا جانبین مرعی با ثمر بود و عهد نامه به خط سلطان نفید اسلام بعد السلام

در میان بود و برطبق پیمان نهاد لشکر و آن جوان حدود دراما برا و اکراد ان سرحد بر سر خوی و سلماس

وآنچه دو فرستاده بودند و بخشی رفته بالکه بسیاری در خواب بود بیدار کرده خود را نموده بگرداند ایشان نیز

قلیلی که در راهها مانده بود و از خوف رسیدن لشکر نزده بودند باز گردانیده و بکمال تیز آورده و مردم

شیروان را بزخم‌های پابسکری در سر افتاد و ابوبکر میرزا ولد برهان میرزا که از نژاد و سلاطین بنی شیروان

بود و از بیم قزلباش در داغستان و چرکس و آن حدود به سر و سامانی میگشت اغوا نموده و سه هزار کس از

طایفه لزگی و قراپورک که از نژاد و بقیه سپاهیان شیروان بودند بر سر او جمع شده و مشغول هم و آوازه سرکشی

پیش آمدند و شر را به کسی بخدمت خواندگار روم فرستاده والتماس مدد و کومک نموده که بمعاونت

روبه ملک شیروان را بدست آورده در سلک ملازمان خواندگار باشد و جمعی از اعیان شیروان

نیز به استنبول رفته اظهار رسوخ مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه نمودند از وقوع این حال

سلطان مراد خان والی روم نقض عهد و پیمان پدران روا داشته بمضمون این بیت که ملک اقلیم گر بگیرد

پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر سیر ولایت آذربایجان و شیروان را پیش نهاد همت ساخته مصطفی پاشا لله

خود را که بلله پاشا اشتهار داشت با لشکران قریب سه هزار کس متوجه آن بودند بدین ولایت فرستاده و محمد

گرای خان تاتار ولد دولت گرای که از نژاد جوجی خان بن چنگیز خان بود و با قریب پانزده هزار

تاتار ار اوسی [illegible] برای اعانت نموده با سلطان روم محبت و دوستی میورزید تکلیف کرد که با گروه

انبوه از لشکر تاتار از راه دشت قپچاق بولایت شیروان آیند لشکر غارتگر تاتار از راه هوس غارت و تاراج

اموال آنجا بار کشیده در کار بود این حکم را بقدم سر قبول تلقی نمودند چون این خبر در دار السلطنه قزوین

شیوع یافته بعرض نواب سکندرشان رسید و امرا و ارکان دولت صلاح در آن دیدند که اولا بجهت رفع

محبت مکتوب محبت آمیز بخدمت خواندگار فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان و جرأت و دلیری حکام سرحد

که درین مواد نموده اند استفسار نمایند حسب الصلاح امرا مکتوب دوستانه مشعر بر استحکام مبانی مصالحه که از طرفین

مرعی و مسلوک است بخدمت خواندگار روم نوشته مصحوب ولی بیگ استاجلو ملازم محمد خان تخماق فرستادند

حکام

حکام و پاشایان سرحد او را توقف ننموده بودند و نگذاشته که باستنبول رود و تا ایلچی مذکور به پایه سریر

روم گذشته بولایت فارس که در آنجا پنج صد سوار در وقت آمده و چون [illegible] از شهر [illegible]

صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکای مذکور در میانه خراب بوده از جانبین

متوجه آبادانی آن نشوند و تا غایت خراب افتاده بود و عهد پادشاه اول متوجه آبادانی آن شده قلعه آنجا را

تعمیر نموده کوتوال و محارس گماشته بولایت اختصاص از احوال گرجستان که الکای منوچهر خان داماد بیگ

[illegible] بود و از اطاعت روم سر باز زده در مقام خلاف در آمده قلعه خود را

قایم کرده خود و تردد به میمون خان آمده و پادشاه قلعه او را محاصره نموده و [illegible] نموده و قهرا

قلعه را گرفته [illegible] در آنجا گذاشته روانه الکای میمون خان شده محمد خان استاجلو چلبی بیگی

[illegible] حقیقت آمدن [illegible] پادشاه را به درگاه معلی عرض کرده و از موقف سلطنت احکام مطاع بنام امیر خان

و محمد خان تخماق و امام قلی خان [illegible] قراباغ [illegible] لشکرهای آذربایجان را جمع آورده

نموده به نوعی که مصلحت [illegible] جمعیت [illegible] لشکر [illegible]

چنین قرار یافت که چون پادشاه روم [illegible] لشکر [illegible]

نواب [illegible] سلطان حمزه میرزا با لشکرهای عراق و فارس [illegible] آذربایجان [illegible]

آذربایجان پیوسته لوازم محافظت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با لشکر قراباغ [illegible]

چون از ری ظاهر شد و هنوز سپاه از تبریز قلعه فارس خان گذشته تبریز قلعه را محاصره نمود و شخص شده [illegible]
اراده نمودند که سر راهی بر وی گرفته دستبردی نمایند و از غایت کثرت دوری [illegible] اسمعیل آن لشکر
با پانزده هزار کس از سمت پیکلیش و لشکر روم از اول موسی شده و خود با سپاه [illegible] که داشت از لشکر
قزلباش جدا پی ایلغار نمود و امرا گروهی که از این طرف بیگانه شده و روگردان شده بودند نفاق و عناد
امرای قزلباش و بی اتفاقی ایشان را حکم بوده خاطرشان را جمع کرده بودند [illegible] لشکر قزلباش
بجرجی هوز اول روز بیابان رسیده [illegible] اراده و حمله اول ایشان از جنگ برداشتند و [illegible]
بقول امرا عظام رسیده لشکر قول قریب دو سه هزار کس بالکه اکثر امرا در صدد بودند [illegible]
جان بستان برخاک [illegible] بعضی را سر از بدن جدا کرده و بعضی را دست و گردن [illegible]
استوار کرده اند [illegible] از غازیان قزلباش [illegible] رسید [illegible] نام و ننگ [illegible]
همچنان بملاحظه از عقب [illegible] امرا عظام چون واقف شدند که لشکر قزلباش [illegible]
شده اند بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی رسد خود نیز از عقب لشکریان پیش آمدند اما چون [illegible]
قزلباش و انهزام عسکر روم [illegible] رسید از غایت عجب روبه [illegible] تیمور [illegible]
راه یابد چند سردار معتبر را از پاشایان و [illegible] سی هزار کس [illegible] سپاه قزلباش
مامور گردانیده و روبه [illegible] از اردوی خود بیرون آمده متوجه [illegible] قتال شدند و چون چشم [illegible]
قزلباش افتاد قریب ده هزار کس [illegible] جلو انداخته [illegible] سپاه [illegible] قزلباش [illegible]
قزلباش که دو سه فرسخ از امرا دور شده بودند [illegible] هجوم سپاه [illegible]
نموده تاب توقف نیاورده طریق بازگشتن پیش گرفتند و چون اسبهای قزلباش [illegible]
کرده اکثر از تک و پو [illegible] مانده بودند هر کس [illegible] رفت [illegible]
قزلباش افتاده [illegible] روبه پاشا [illegible] تازه روز رسیده [illegible] از لشکر قزلباش [illegible]

افتادند

[illegible] قراول رسیده و مردم [illegible] خان [illegible] راه انهزام پیمودند [illegible] انهزام مخالف [illegible]

[illegible] جلادت [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

لشکر چی [illegible]

افتاده و تا قریب [illegible] کس که اکثر مردم محمدیخان و لشکر جور رسیده بودند بقتل آمدند و [illegible]
لشکر ببهرام رسید چون [illegible] امرا از هم پاشیده و سپاه و [illegible] شده و [illegible]
عنان از سوی [illegible] شده و شکسته و پریشان حال [illegible] خود رسیدند و آوازه [illegible]
اردوی خان [illegible] رسیده اول [illegible] که از امرا [illegible] لشکر روم [illegible]
که از نفاق و نفاقی که با یکدیگر داشتند و اطاعت یکدیگر نمی نمودند [illegible] و اتفاق [illegible]
پانزده هزار کس [illegible] صد هزار رومی نمودند [illegible] پاشا شده و [illegible]
که داشت زایل شد و حقیقت نفاق [illegible] ایشان [illegible] امرا قزلباش [illegible]
[illegible] اطاعت یکدیگر نمودند [illegible] لشکر آذربیجان و شیروان [illegible] هزار کس [illegible]
[illegible] نمودند و سلاطین [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] اتفاقی امرا [illegible] مملکت از دست رفت [illegible] سرداران [illegible] قزلباش
[illegible] رسیده و لشکر آذربیجان [illegible] و اموال و اسباب ایشان [illegible]
[illegible] رفت [illegible] قلعه [illegible] دو سه روز [illegible]
و لشکر [illegible] از آن راه متوجه [illegible] خان [illegible] توقف نموده [illegible]
[illegible] جدا شده [illegible] پاشا [illegible] خان [illegible]
بطاعت و [illegible] روم دلالت نمود و چون ایشان نیز با یکدیگر [illegible]
و [illegible] شدند [illegible] اطاعت [illegible] ثبات قدم [illegible] مخالفت [illegible]
نموده در شب [illegible] راه بر لشکر مخالف گرفته [illegible]
که [illegible] بود و صلاح خود را ملاحظه نموده [illegible]
[illegible] پاشا [illegible] موجب [illegible] گشته از [illegible]

سهل و آسان گرفته قلعه تفلیس که در حصانت و استحکام با فلک الافلاک دعوی مساوات می‌نماید
و در میان شاه و جهت [illegible] در تصرف داود خان برادر سیمون خان بود و از ایشان طرف لشکر روم
بالکلیه [illegible] داود خان که [illegible] میانه برادران بود و از امداد و معاونت برادر مایوس بود و در مقام
قلعه داری شده خود را بیرون انداخت و آن قلعه با توابع آن به تصرف رومیان در آمده [illegible]
تعیین نمودند و در [illegible] که نشست حکام گرجستان بود قلعه ترتیب داده روانه شیروان شدند [illegible]
[illegible] برادر الکسندر خان نیز که در شکی بود قدرت توقف نیافته خود را به گوشه کشید لله پاشا خارج از [illegible]
به شیروان رسیده و حکام و اعیان و مردم آنجا [illegible] در مقام [illegible] درآمده رعایا [illegible]
و [illegible] ارس خان بیگلربیگی شیروان که مرد عاقل صاحب تدبیر بود [illegible]
داری با وجود [illegible] رعایا در برابر قوت و قدرت خود ندیده با کوچ و متعلقان از شیروان بیرون آمده
در کنار آب کر رحل اقامت انداخت و مملکت شیروان به تصرف رومیان در آمده لله پاشا
عثمان پاشا را بیگلربیگی شیروان کرده [illegible] را در ارش که داشته در هر ولایتی از ولایات
شیروان حاکمی تعیین نموده و قلعه شماخی و ارش و باکو را استحکام داده و جمعی را جهت [illegible]
میرزا ولد [illegible] داشت که حاکم شیروان شود [illegible] شیروان [illegible]
که بعد رفتن رومیان اقدام نموده ضبط شیروان نماید [illegible] ساخت که چون [illegible]
رسد [illegible] حکومت شیروان جهت او حاصل نماید و در بازگشتن رو به امام قلی خان بیگلربیگی قراباغ
[illegible] پیوسته با [illegible] شیروان یکدیگر [illegible] گرجستان لشکر را [illegible] رومیان
رسانیده و در [illegible] دستبردهای نمایان کرده [illegible] این امور
[illegible] هزار کس رومیه ضایع و نابود شده اما چون لله پاشا لشکر [illegible] همراه داشت [illegible]
[illegible] راه نیافت [illegible] منصور مراجعت نمود و ارس خان بیگلربیگی [illegible]

محمد خان تخماق از تبریز بیرون آمده بود و بعد از آنکه خبر انهزام محمد خان و کشته شدن [illegible] به جانب گرجستان
و شیروان شنیدند [illegible] و متوجه قراباغ شده و امام قلی خان با لشکر قراباغ
با او پیوسته با تخماق از آب کر عبور نموده و در کنار رودخانه [illegible] از اعمال گرجستان به رومیان
رسیدند [illegible] از ایشان [illegible]
آوردن [illegible] از اردو بیرون آمده بودند [illegible] شده جنگ نمایان کردند و تا دو هزار [illegible]
رومی بقتل آورده و اموال و اسباب فراوان بدست آوردند و جمعی از عظمای رومیه گرفتار شده [illegible]
ارس خان به [illegible] تسلی شده و خواست که باز گردد و در قراباغ رحل اقامت و طرح قشلاق اندازد [illegible]
منظور [illegible] شاهزاده نامدار [illegible] اعلی نواب جهانبانی و امرا و عساکر منصوره [illegible]
[illegible] جمعی از جهال و جنگجویان قزلباش که سلطان [illegible] خان ولد ارس خان سردار ایشان بود [illegible]
[illegible] دیگر نموده و از آب [illegible] گذشته طرح جنگ انداختند رومیه [illegible] قزلباش [illegible]
بودند [illegible] از آب [illegible] گذشته [illegible] آمدند و از عقب لشکر قزلباش [illegible]
میان گرفتند و [illegible] غلبه [illegible] آورده [illegible] هزار کس [illegible] لشکر ارس خان [illegible]
در آنجا که مقتول گشت ارس خان بعد از شکست مذکور دیگر [illegible]
اقرب [illegible] ساخته به جانب تبریز باز گردید [illegible] از آن سفر [illegible] روم [illegible]
طرح قشلاق انداخت ذکر عزیمت شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه میرزا و امرا به جانب قراباغ
و شیروان و مظفر و منصور باز گشتن بعون عنایت ملک منان چون خبر [illegible]
[illegible] رومیه و لشکر [illegible] سلطان مراد خان [illegible] روم [illegible] قراباغ و شیروان [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با [illegible]
دولت [illegible] شاهزاده نامدار در ساعت سعد از مقر سلطنت [illegible] روانه

روانه اوزبکان شده نواب مرحمت‌شان مهد علیا را جدای فرزند ارجمند دشوار نموده درین سفر
مرافقت قرة‌العین دودمان خلافت اختیار نموده احکام مطاع باحضار افواج قاهره باطراف و جوانب
قلمرو ایجابیون فرستادند و موکب عالی شاهزاده و تابعان لشکر و خوبان قطع مسافت نموده چند روز در قصبه ...
بجهت جمعیت عساکر توقف واقع شد و در آنجا قضات شیروان و اکثر جماعت سنی که بسبق ذکر یافت بخدمت
پیوست بعد از مشوره و کنکاش نیکخواهان دولت قاهره توجه جانب شماخی اولی باصلاح و صواب
اقرب دانسته موکب عالی بر القلوب در حرکت آمده بفیروزی و اقبال بدار الارشاد اردبیل
بعد از شرایط زیارت آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیا توجه جانب شیروان
الولایت را الزم مخالفان پیش نهاد همت ساخته از ارواح مشایخ رضوان الله علیهم استمداد نموده
عازم قراباغ شده ساحت الولایت مصرب سه اوقات فرجلال کردید و قرار یافت که اردوی عالی شاهزاده
مظفر لوا و نواب مهد علیا در قراباغ توقف نموده امرا و عساکر منصوره باتفاق میرزا سلمان وزیر از آب کر
شیروان ... چون بهرام شاهزاده کامکار و عساکر ظفر شعار با ارس خان و امرای شیروان رسیده
... با سعادت ... نمودن باره ... دست از مملکت باز داشتن ... و دیوانیان و سرکشان
طوایف ... کردند ... رسیده که تا رسیدن موکب عالی شاهزاده بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره نموده
از تسخیر آن ... ایشان ... آن تعجیل نموده ... عزیمت اردوی خود را کرده
گرگذرانیده بود ... آب گذاشته با لشکر ... روانه شماخی شدند چون ... روز ... سلیمان ... سپاه
بقراغت در ... گذرانیده عزیمت ... سامان شده بودند چشم زخم روزگار بآن طایفه رسیده و اکثر ایشان
مقتول گشته اموال و اسباب ... که جمع آورده بودند بتاراج حادثات رفت ... اکثر ... قرتو
کلک ... کرده که سلطان مرادخان پادشاه روم محمد گرای خان ولد دولت‌گرای خان ... تاتار
کرد که ... از تاتار ... برادر خود را باسعادت گرای ... برسر ... رود و عادل گرای برادر خود را باسعادت گرای و غازی گرای

کرتو

کرد و پس ... نموده ... عساکر ... که در شماخی ... خشم ... که
بهم ... رسیده ... غارت بولایت مذکور فرستاد و عادل گرای خان با
لشکر تاتار ... قدم بولایت شیروان نهاد و مجملا چون ارس خان و امرا ... قزلباش
... عثمانیان باشیاش ... از ... کشته بسلطان عثمانیان در مقام ... آمده
از شماخی بیرون آمده ... ارس خان و امرای شیروان ... جانب ... رزداده و
جلادت ... تاتار ... و کوه و دشت ... از غایت
قزلباش ... اتفاق نموده ... اضطراب ... بعضی ... اصلاح ... کشتن ... جنگ تاتار
خود را ... ارس خان ... گرفتار شد و ... ل ... دل برک ... نهاد
... قزلباش ... از یکطرف لشکر روم و از یکطرف تاتار و از جانب دیگر
طایفه شیروانی قزلباش را در میان گرفته ارس خان و اکثر امرا ... لشکر ... کشته
جان ... این دولت ... ارس خان و ... سلطان ... گرفتار شده ... رسیده
... قزلباش ... در ... کشته ... ارس خان
سلطان ... بعد از ین قضیه عثمانیان ... بشماخی ... عادل گرای خان
والی ... میرزا ولد ... آمده ... ارس خان ... خلیفه ...
... ارس خان ... آمده ... رسیده ... میرزا
سلطان و امرای ... رسیده ... سلطنت حکم شد که امرای ... که
در ... اردوی ارس خان رفته باتفاق جماعت ... اردو ...
باشند که ... عساکر منصوره ... مخالفان ... شیروان ... چند روزی
در آنجا ... مشغول بوده ... از آب کر ...

بوده که بعد از آمدن لشکر تاتار و ازبکی رسیده امرا تعیین نموده بعزم مدافعه بکنار آب رفته جمعی در برابر بودند
و جمعی بملاحظه خود را بر آب زده عبور کرده و با قزلباش شیوه جنگ در پیوستند غازیان بلطف الهی
مشغول گشته در اثنای حرب و ضرب و داد و گیر شجاعت و کار آگاهی بر همه ظاهر شد
بشتر از آب گذشته از عقب لشکر در آمدند بهیئت جمعی قزلباش منهزم گشته هر کس بر خویش گریخته
از کوهستان معرکه جمعی بر روی اردوی خان و امرا رسیده از حقایق احوال خبر رسانیدند علامات روز
محشر در میان آن جماعت پدید آمده مردم اردو ما تم زده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الاحوال
کوچ کرده خود را بجانبی رسانیدند و بعضی از مردم اردو باز گشته بودند که طلایه لشکر ازبکی و تاتار نمایان
شد مردم اردو پراکنده شده و دست بیغما باموال ایشان و اسباب امیران شده هر یک قطاری بدست تاتار
در آمد و اسب چندان بدست که اندوخته چندین ساله بود بدست ایشان در آمد غازی گرای و طبقه تاتار
و ازبکی غنائم موفور بدست آورده و در همان روز عود نموده بجانب شیروان رفتند اما میرزا سلمان و امرای عظام
که از فرار ایشان اطلاع یافتند از هر طرف بتعاقب نموده و بشماخی رسیدند و قلعه را محاصره کردند
در آن اثنا از قضیه لشکر تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافته مراجعت کرده و پیش تر رفتند
نوعی از انواع قاعده را بعضی امرا چنانچه اول که رشته میرزا سلمان و دیگر امرا و بقیه شاهزاده خان
ترکمان و پیره محمد خان استاجلو و سلطان حسین خان و دورمیش خان شاملو و ولی خلیفه شاملو و سبب خان
الدین اوغلی تکلو و امام قلی تا چار و امیر حمزه خان و عبدالله خان استاجلو و سایر امرا و ارباب
لشکر تاتار روانه شدند غازی گرای خان و برادران از وصول جنود قزلباش و بی پروایی ایشان و کیفیت ترکیب
یافته چون روز جنگ قزلباش دیر رسیده بود از غایت کثرت و وفور حصانت ایشان گریخته پی داشت که بیک
عثمان پاشا روانه بجانب شماخی شده در کنار رود آقسو جای نام محلی که قریب شماخی رسیده بود غازی گرای خان
با دوازده هزار تاتار و چهار هزار ازبکی قراولان و شیروانی و ابدالی با چادر و فراشی و اسباب آراسته

چون بر سپاه ظفر پناه و منصوران آل آراسته و از جانب امیر حمزه خان استاجلو که بر فی سپاه منصور
بود و جمعی امرای استاجلو و غیره و پیش رفته از جانبین دست بآلت قتال بردند معرکه کارزار از خون کشتگان
حکم لاله زار گرفت بعضی امرا که در برابر شماخی چند اول مقرر شده بودند و بمدد لشکر تاتار از آن جمله
اول دل داشته باصلاح امرای عظام بملاحظه ننگ و نام بعزم جنگ با لشکر تاتار کشته در معرکه قتال حاضر
گشته و جنود تاتار با وجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش وقوع می یافت پای ثبات افشرده
از وقت طلوع صبح تا آخر روز جنگ کرده داد جلادت و مردانگی دادند آخر الامر از تشبیه و آویز غازیان
غازی گرای خان آثار ضعف و انکسار در لشکر تاتار مشاهده نموده دلاوران خود را بکرات و قتال تحریص
نموده خود با جلادت در میدان مبارزت ایستاد و از طبقه تاتار بسیاری پیاده شده و شمشیر آغاز نهادند
دلیران عظیم کرده در اثنای حرب و ضرب از زمره سپاه ظفر پناه بابا خلیفه و انقز الو به غازی گرای را
رسیده و او را بطلق ... جان رستم بر خاک بوار انداخت و نام و نشان خود اظهار کرده گرفتار
گشته کثرت و غرور که غازی گرای قصور بلکه بقتل کرده بود و دست بر موده میر کبیر بخشیده گرفتاری در آورد
تاتار شکسته و پریشان حال روی ادبار بوادی فرار آوردند غازیان عظام در تعاقب ایشان
بر ستان بشعله سنان سوخته مغفور وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ مصداق حال ایشان آمده
و عسکر گرامی بانچه شمشیر که از ترکی و شیروانی بی تحاشا آن سرزمین داشتند بودند در کوه و جنگل
کشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای نصرت شعار وزیده و چون چشم لشکریان بر ذخایر و اثقال غارت کرده
تاتار افتاد و از آنجا که مردم سپاهی باشند و دست از تعاقب دشمن باز داشته بر سر غارت هجوم کرده
تمامی اسباب و اموال و اسیران اردوی ارس خان و اکثر قطارهای شتر که بتاراج برده بودند بدست
بود و بی آنکه تصرفی در آن نموده باشند بدست غازیان در آمد چون صباحی از میان جنود در قید مملکت
گشته میرزا سلمان و امرای عظام بعد از فتح مبین روی توجه بجانب شماخی آوردند عثمان پاشا

چون از شکست تاتار و گرفتاری عادلگرای مطلع گردیدند و کوکب اقبال ایشان ... شده و پای ثبات
سست کرده و چاره کار منحصر در آن یافتند قلعه شماخی را رها کرده از جانب دربند رفتند امرای عظام جمعی را
بتعاقب او نامزد نمودند و تا دشت پیلان رفته بعضی از آنها را به یراق او دستگیر آوردند و بعد از ...
... بقلعه دربند ... بر دو دم ... در آنجا توقف نمودند و چون اعتبار ...
عادلگرای را امر اعظم و سرافراز نموده بخدمت نواب جهانبانی و مهد علیا فرستادند و اردو ...
شادمانی بنوازش در آمد و چند نفر از قورچیان معتمد مرا فرستاده که عادلگرای خان را با اردوی او ...
و امرا متوجه رفع عثمان پاشا و تسخیر قلعه دربند شوند امیرزاده اسمعیل ... دیده نواب جهانبانی
مشرف شدند عقلا صلاح در آن دیدند که با آن سلسله طرح دوستی انداخته طبقه تاتار را استمالت
و بگفتگوی ... دو دم ... و لایت شیروان از آسیب ایشان ... جمیع
... گشته عادلگرای خان را بطرز او احترام نمودند و چند نفر از گرفتاران طایفه تاتار را آزاد کرده ... بیت
او ... کرده ... از قورچیان را در خدمت او مأمور ساختند ... اصلاح ...
... نواب مهد علیا چون ... برای خود ... بدربند ... رفته ...
... مصلحت ... موقوف بر ... نواب سکندرشان فرموده ...
... نواب مهد علیا ... در هر باب ... شده ... منقول گشته و آن
... باعث آن شد که نواب ... مهد علیا ... توقف ...
... آن شد که ... دوستی ...
... دارالسلطنه قزوین شدند و امرای عظام بعد از ...

مهد علیا جمعی را از شیروان ... عادلگرای خان را ... بعز ملازمت نواب آمد

آن گفتگو

آن گفتگوی پی در پی از رکاب مقدس مهد علیا و شاهزاده نظر از استقلال تکلف نموده بقزوین ...
و سعادت عتبه بوسی نواب سکندرشان دریافته عادلگرای خان را در دولتخانه مبارکه ... جنب
دیوانخانه جای داده و چند نفر از قورچیان را مقرر داشتند که کشیک در خدمت او باشند و ...
از ملبوس و مشروب و ماکول بر وجه لایق سرانجام می یافت و مقرر شد که او کسی از جانب خود نزد ...
گرای خان برادر و والده و کسان فرستاده خبر سلامتی خود و مکرمی که درباره او ... اعلام نماید و او
نفر از ملازمان اعتمادی روانه نموده از جانب نواب کامیاب اشرف نیز مکتوب دوستانه ... و
تاتار نوشته مصحوب یکی از قورچیان ارسال نموده ... دوستی شدند و ...
نواب سکندرشان محمد خلیفه ذوالقدر که در آن اوان ... و جنت مکان ...
مجال اقامت نیافته بقزوین آمده بود تفویض فرموده ... روانه گردیدند
و محمد خلیفه و امرای شیروان رفته هر یک در الکای خود قرار گرفتند ... بگذارد ...
... اما احوال عادل گرای خان آنکه بعد از چندگاه که در دولتخانه اقامت داشت رای امرا و ارکان
دولت درباره او مختلف گشته قرار دادند که او را از دولتخانه بیرون آورده در محل دیگر جای ...
یکی از قشلاقات که منازل مرغوب داشته باشد ... همراه کرده ...
مناسب ... در آنجا بفراغت اقامت داشته باشد نواب سکندرشان فرموده ... جنت مکان ...
کاوسیون گرجی را که ... بود ... اتباع او در دولتخانه ...
نگاه داشتند چون از اول حال با پادشاهزاده تاتار بعزت و احترام سلوک کرده ایم ...
هرچند منزل ... خوب ... بدنامی دارد ...
باشد که بعد از آن ... بعمل آمد ... بوده و فی الحقیقه بودن او در حصار ...
و قید نیست در لباس مردی چه او را ... سیر و سواری ... جمعی از قورچیان شب و روز ...

مشغول شد امرا عظام بصواب دید خود عمل نموده میر را فرستادن که او را بیرون برند خان تاتار
چون باطوار قزلباش آشنا نبود جبال بگیر کرده با چند نفر از تاتاران که با او بودند بجبال رسیده و چون
الکت جا بر سر و تیر و کمان خود داشتند یکیک سپاه و دو کس را تیر زدند و جبال مرتفع جنگ
فرار نموده از جنگ متقاعد گشتند از آنطرف تبرجیان و بیرزه کاران قزلباش هجوم نموده و بتیغ
ایشان مشغول شدند و تاتاران جمالت و بی العقد الیهما ارغد بر ده و چند کس را زخم تیر انداختند و از اردو
از بیرون برز شروع در تیر و تفنگ شد در میان خان تاتار زخمی شده بقتل رسید و چون قتل
بوقوع پیوست بر دیگران نیز اتفاق افتاد و هیچ واقعه روی نمود هر چند قضیه مذکور بعد از
معاودت امرا از مازندران اتفاق افتاد اما چون در علی قضایا بسفر شیروان انسب بود ذکر تقدیم یافت

ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران بموجب رضای نواب مهد علیا و ملکه دوران و بدست
آوردن میرزا خان و کشته شدن در عین شش روز

چون در زمان شاه جنت مکان حکومت مازندران من حیث الارث
و الاستحقاق بمیر عبد الله خان ولد نواب مهد علیا تعلق داشت میر سلطان مراد از بنی اعمام او با
خصومت و نزاع آغاز نهاده و دعوی استقلال کرده مهمی از مازندران را که از میر عبد الله خان تمتع یافته
بر سر او ج شده و او بدرگاه جهان پناه آمد نوشتن جهت اظهار اخلاص و پیشکش و خدمتکاری کرده و چون میر عبد الله
خان بعضی اوقات سرکشی کرده و در اداء باج و خراج تعلل بکار برده و چون شاه جنت مکان آن الکا مازندران را
میان ایشان قسمت نموده و هر کدام تقبلات کردند و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نموده متعرض ملک یکدیگر
نشوند اما میر عبد الله خان تاب آن نیاورده و میر سلطان مراد دنیا در و بخلاف رضای اشرف در کمر اعتبار او میکوشید و بیگانه
کرده و ابری که با او اختصاص داشته تمکن و استقلال پیدا کند و اراده حقیقت او را بپایه سریر اعلی عرض نموده و اعلام
نمود که با هم یک دیگر مهربانی یابند تا آنکه میر عبد الله خان بی توجهی آغاز نهاده و منجر به آن شد که میر سلطان مراد
خان بر وی تسلط یافته بدست آورده و کل اهالی مازندران راز انقلاب کرده و اتفاق نموده و او را بدوزد

در مقام تربیت میر سلطان مراد خان در آمده و روز بروز
احوالش در ترقی بود تا آنکه میر عبد الله خان از کمینگاه جستجو
نادم گشته اظهار عجز و نیاز کرد و شاه جنت مکان

از میان برداشتند و حکومت کل مازندران بمیر سلطان مراد خان تعلق گرفت اما چون که عادت
دنیای غدار است تا به اقتدار و کامروایی دنیا در و چشم زخم زمانه او را دریافت و از عمر و دولت تمتعی
نیافت و در اندک روزی وداع ملک و مال کرده ملک جستجوی را انجم قوی دستی جل بسپرد القصه
بعد از قضیه میر عبد الله خان و میر عبد الکریم نام پسر بزرگتر بمیر عزیز برادر و دو همشیره داشت همراه و جهانیان آمده
سر منزل اشرف شهریاری بودند و در بین اثنا میر عبد الکریم روزی ناوک استقرار خورده بدان و در گذشت و
جنت مکان از مرحمت جبلی متوجه احوال بازماندگان شده نواب مهد علیا همشیره میر او را بحباله نکاح
عالیشان یعنی نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا نسبت فرموده و فرزندان گرامی او از آن عفت قباب
علی تولد نمود و میر عزیز خان ولد او را در سلک مقربان در آورده و در درگاه معلی معزز و محترم بود
حکومت نصف ولایت مازندران را که باو تعلق داشت چنانچه مجموع پیوست با شاهزاده و کاکلگی
سلطان حسن میرزا تفویض فرموده و نصف دیگر را بسلطان محمد مشهور بمیرزا خان ولد میر سلطان مراد
و مرحمت فرموده اما بعد از واقعه شاه جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسن میرزا کل ملک
شمس الدین دیو بتصرف میرزا خان در آمد و در ین اوقات که حضرت مهد علیا بر حسب اراده خاقان الله
و السلطنه ملک ایران گشت مناسب چنان مینمود که چون آن ولایت ملک موروث آن علیا
حضرت بود میرزا خان روی ارادت بپایه سریر اعلی آورده و از افعال پدر اعتذار جسته رضای خاطر
مقدس حاصل نماید و از جانب علیه آنحضرت مأذون و مرخص گشته بمازندران رود و کار حکومت
او موافق رضای علیه نموده باشد بمقتضای عقل زمانه در ساز و در آنچه مفید در شش نیت و مدخل تمییز
نساز و نه هر جایی مرکب توان تاختن که جا جا سپر باید انداختن چه ظاهر بود که هر گاه او کوس
سر دم از استقلال زده در مقام ستیزه رایی باشد نواب مهد علیا علیه علیه عزیمت و تعصب بود در
تقنع او کوشیده میرزا خان از سر ده لوحی باف و مغرور حصونها شمس الدین دیو که بمبشتان

سلسله علیه پا از ادب بیرون کرده بود از جاده صواب منحرف گشته بمذمت سلسله توسل گشت ملکه [illegible]

[illegible] و ایمنی بر خاطر علیه گران آمده در مقام انتقام شده طالب خون پدر گشت و ایالت

مازندران را به میر علیخان که از اقربای آنحضرت بود تفویض نموده و بیگان ترکان که از قدیم شرف مصاهرت آن

سلسله داشت بمعاونت او مامور فرموده فرستادند میرزا خان جوان صالح درویش نهادی بود

چه راست آمدن بدرگاه جهان پناه نموده از خوف و بیمی که داشت بجهت حفظ حیوة در قلعه فیروز جاه که

از قلاع متین مازندران است تحصن جسته جمعی از ملازمان میر سلطان مراد خان با او موافقت نموده با وجود

الوفات [illegible] دست از مملکت کوتاه کرده بود اما میرزا خان در مازندران بود و قلعه مذکور بتصرف در نمی

آمد و مهم میر علیخان در مازندران تمشیت نمی یافت و تسخیر آن قلعه بسهولت میسر نمی شد و نواب مهد

علیا در هم شکستن [illegible] دولت میر سلطان مراد خان راسخ و جازم بود و [illegible]

نایب [illegible] سلطنت بمرتبه پیر محمد خان را که یکی از ارکان دولت بود با قورخمس خان شاملو و جمعی از امرا

بدین خدمت نامزد نموده فرستاد و چون چند گاه برآمد و جز فتح قلعه [illegible] نواب مهد علیا

بدین خدمت نامزد فرمود [illegible] الیه احتیاج بکومک داشته آنچه باید فرستاده روانه نماید خان

[illegible] الیه هر چند بعبارات دلپذیر تمسک جسته پهلو از این معنی خالی کرده [illegible]

باشی و امرا او را بجهت صلاح دلپذیر تسلی داده راضی برفتن نمودند مجملا مشارالیه در [illegible] اکراه و اجبار

روانه مازندران شد و چون بپای قلعه فیروز جاه رسید به پیر محمد خان و قورخمس خان ملاقات نمود

استحکام قلعه داری میرزا خان را معلوم نموده دانستند که تسخیر این قلعه بزودی دست نمیدهد و

بسیار [illegible] بلشکر قزلباش میرسد [illegible] با میرزا خان طریق آشنایی انداخته [illegible] و آمد شد

وقوع یافت و او را نصیحت نموده خاطرنشان کرد که هرگاه شاه ایران در مقام تسخیر مملکت

مازندران شده بنابر آن او ستیزه کردن موجب استیصال خاندان شما و باعث مفاسد عظیمه است

[illegible]

واگر

و اگر یکسال و دو سال محاصره قلعه امتداد یابد [illegible] از جای شما میرسد عاقبت [illegible]

خواهد شد و هرگاه در [illegible] شما در مخالفت و قلعه داری در این مرتبه پیداست که بعد از فتح قلعه [illegible]

بکجا خواهد رسید پس اولی آنکه حالا ترک مخالفت کرده بموافقت [illegible]

و ارکان دولت آن پادشاه هم روی [illegible] نواب علیه [illegible]

او [illegible] در مقام [illegible] و اگر آن نشود [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible] اهل مازندران [illegible] نواب مهد علیا

پدرم را خونی پدر خویش میدانند [illegible] انتقام است که بقصاص خون پدر [illegible]

بهانه [illegible] ملک و مال [illegible]

کفیل مطالب [illegible]

در خدمت نواب سکندر شان [illegible] نواب مهد علیا [illegible]

که آسیبی باو رسد چون امرا [illegible] ارکان دولت بودند [illegible]

در رضای ایشان [illegible] قلعه را تسلیم نموده بیرون آ

و امرا بجهت [illegible] خاطر مشارالیه [illegible] قلعه را [illegible] نواب مهد علیا

سپرده [illegible] نواب

علیه دست [illegible] ایشان [illegible] قلعه بدست او [illegible] میرزا

بنوعی که گذشت [illegible] نواب مهد علیا رسید [illegible] است

که قلعه بتعهد [illegible] مفتوح گشته میرزا خان [illegible] عفو نمایند میرزا

[illegible] و امرا [illegible]

قزوین رسیده فرود آمده و روز دیگر داخل شهر شدند نواب مهد علیا که قبل از آن قورچیان عظام را
فرستاده بود که با بعضی از امرا رفته میرزا خان را از دست ایشان گرفته [illegible] نمایند و قورچیان
قرار داده بود که چون میرزا آقا خان را بدست ایشان دهند در همان شب بی اطلاع امرا او را هلاک سازند و چون قورچیان
بامرا رسیده میرزا آقا خان را طلب کردند و امرا از آن معنی واقف شده در اول حال از دادن سر باز زدند
و گفتند که چون خدمت بتقدیم رسانیده ایم [illegible] و مجموع قزلباش بپایه سریر اعلی آمده و نظر
پادشاه در آورده قورچیان بر حسب فرمان [illegible] قبول نکرده و بر چهره حکم پادشاه [illegible] امرای لاابالی
او را بدست قورچیان سپردند که شب در همان جا نگاه داشته صباح باتفاق بشهر آورند قورچیان حسب الامر
در همان شب او را هلاک کردند [illegible] خان و امرای عظام از وقوع این
حادثه بغایت آزرده شده دانستند که [illegible] مهد علیا در دل داشته [illegible] و چون
[illegible] دیگر از آن [illegible] بیاوردند و بشهر آمده و بشرف ملازمت سرافراز شدند و چون
[illegible] نواب علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] نواب مهد علیا [illegible]
[illegible] حکومت کاشان [illegible]
[illegible] میرزا آقا خان که سید زاده
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible] سید مظفر [illegible] از امرای

مبالغه نموده جمیع امرای عظام را [illegible]

مازندران بود و بحیطه ضبط و تصرف در آورده و اعیان آن ملک نیز [illegible]
[illegible] سید مظفر شدند و از کثرت مشاغل و حوادث که در میانه قزلباش روی داد
از امرای عظام و ارکان دولت پادشاهی کسی باحوال مازندران نپرداخت گفتار در وقایعی که
سمت وقوع یافته در مملکت خراسان [illegible] سابقا مرقوم کلک وقایع نگار [illegible] گشته
[illegible] شده بود که چون اسمعیل میرزا از قطع اشجار حدیقه دولت [illegible] بقتل برادران
[illegible] اقدام نموده و بآن اکتفا نکرده [illegible] قطع صله رحم روا داشته [illegible] نواب سکندر شأن
[illegible]
کرده اند لهذا غیرت الهی بحرکت در آمده [illegible] خان شاملو [illegible]
که حکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی منسوب گردانیده بود [illegible] که چون بدار السلطنه
هرات رسید [illegible] دولت [illegible] اعلی حضرت [illegible]
از [illegible] فارغ کرده [illegible] علیقلی خان [illegible] نواب سکندر شأن [illegible]
[illegible] علیقلی
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا
[illegible] امیر الامرایی رسیده بود [illegible]
و قرار داده [illegible] شاملو [illegible] داخل شهر شوند آن فرمان [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
معلوم گشته [illegible] علیقلی [illegible]
[illegible] در روز چهارشنبه [illegible] شهر رمضان المبارک [illegible]

نامدار و برادران آنحضرت [illegible]

طیبه هرات رسیده و چون شب بیست و هفتم شهر رمضان بود که باعتقاد گروهی از اهل اسلام شب قدر است
و نذورات بسیار در آن مسجد اثر او در آن شب بزرگ از ارتکاب قتل سید زاده معصوم [illegible] تاریخ آن
بود و بکرم توقف داشتند و چون آن روز شب جمعه بود و در آن لیلهٔ شریفه تعویق آن امر لازم دانستند آن
شب نیز وقوع نیافت بعد از آن ایام عید بمیان آمد و چون هنگام جشن و سرور است چگونه از قتل آن
جانفزای نظام [illegible] متوقف داشته اند که ایام عید سپری شود و بعد ذلک البلد [illegible] بیت
السبق [illegible] امام [illegible] در آن مسجد [illegible] بود که [illegible] صورت [illegible]
از پس پردهٔ غیب روی نماید [illegible] که از ان بتاریخ [illegible]
شاه اولیا و سرور اتقیا مفتاح عقده کشای کنوز انا مدینة العلم و علی بابها [illegible]
[illegible] وکم لله من لطف خفی * یدق خفاه عن فهم الذکی * وکم یسر اتی من بعد عسر * ففرج
کربة القلب الشجی * وکم امر تساء به صباحا * وتاتیک المسرة بالعشی * مجملا بعد از عید که روز دوم شهر شوال
بود وقوع آن قتل [illegible] امواج [illegible] بود که از
[illegible] آمد [illegible] سلطان [illegible]
از [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] رسیده چون اردو
عراق [illegible] شهر [illegible] بود که ذات مبارک اشرف [illegible]
[illegible] رسیده و صورت حال [illegible]
[illegible] ملوک [illegible] لوازم حکومت [illegible]
از [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] ملوک اطراف [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مملکت

نظام

واشتهر

عن [illegible] القلب [illegible] خلافت [illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] خلق [illegible] شاه جهان [illegible]
[illegible] علی قلی خان [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] نواب اسکندرشان
[illegible]
[illegible] مشتاق
[illegible] هرات [illegible]
قزلباش [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
نواب اسکندرشان [illegible] خراسان [illegible]
حضرت اعلی [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]

بجنگ نموده و بدین بهانه تمسک جسته که ممالک خراسان در حوزه اولیای دولت ... و اکثر اوقات ملک گیری
و اردوست و از اخذ و غارت در آنجا و نقض دستور خالی نبوده و حیثیت و از ... که ساخت ... سلطان
بجهت تصرف هر دو این دو خاندان علاقت ایشان در آمده و در الکای هرات که ... و سلاطین ...
ناقد فرمان بوده از وجوه ملکی ... امرا و ارکان علامت ایشان خالی نبوده ... و ارکان عاجز ...
و عمارات این ملک ... بابت الحقیقه از امرای خراسان مرتضی قلیخان ... و امیران ... ابراهیم
با علی قلیخان ... بیان آورده ... محافظت کرده شده و چون آقا نظر قدم بولایت خراسان
این ... در ... امرا بوده مرتضی قلیخان حاکم مشهد و در اول حال ... علی قلی خان ...
نموده ... سلطنت ... عظمت و اقتدار علیقلیخان ...
در این امر ... بود بسیار ... اهم ... نمود ... آقا نظر ... کرده ...
تنظیم ... بسیار کرده ... اضافات ... آورده ...
... نموده و ... میکردند که بجواب ... عرض نماید که ... مشهد خراسان
... که ... لایق دولت قاهره ... و ... نظر ... که اگر ...
مشهد ... و کسی ... بالضروره ... کار ... حکم ... آقا نظر
خراسان ... آقا ... ولایت ... انداخت و ... اعلی ...
حالات ... و قرة العین سلطنت و ...
... ابراهیم بیک ... سلطان ... ترکمان ... که از ...
... بوده ... خدمت ... نمود ... خراسان کرد ...
ترکمان روانه خراسان گردید و چون آوازه آمدن ابراهیم بیک در خراسان ... علیقلیخان و مرتضی
قلیخان ... ملاقات نموده ... ابراهیم بیک ...

کرد و ارکان ... و ... امرای ... در ... و در این باب ... عهد و پیمان
... مرتضی قلیخان ... حاکم مشهد مقدس معلی ... و در کمال ... بود و ...
که علی قلی خان ... و ... داری ... شاهزاده ... حضرت اعلی شاهی ...
... اتفاق ایشان و تفوق و برتری او ... بوده و ... کرد در این امر ...
... و خاطر ... راضی ... شده ... ابراهیم ...
منع کرده ... موجب ... علی قلیخان گشته ...
... و چون ابراهیم بیک بمشهد مقدس معلی رسید و علیقلیخان ... مرتضی قلیخان ...
بودند از آمدن او اطلاع یافته ... و ... اضافات ...
... جواب ... که اگر ... آمدن ...
... و ...
... شاهزاده ... موجب ... دولت قاهره ...
... جرأت نموده ... ابراهیم بیک ... مشهد مقدس چندان توقف ...
بدار السلطنه قزوین رسیده جواب ... مرتضی قلیخان ...
ابراهیم بیک ... مرتضی قلیخان ... علیقلیخان ...
... ابراهیم ... در این باب بالاخره ...
نموده ... علی قلیخان ... روانه درگاه ...
... علیقلیخان ... سلطان حسینخان ... علی قلیخان ... درگاه ...
باشی ... و ارکان دولت قاهره ...
نموده ... معذرت نموده عرض کرد که ... امرای خراسان اتفاق ...

بهتری کرده باشند پسر حسن چون آنکه مذکور شد القصه نواب مریم نشان مهد علیا با علیقلی‌خان بی‌جهتی آغاز نموده و نظام
آن ملک از آن طبقه را که صاحب اختیار شده بودند از نظر اعتبار انداخته مرتضی قلی‌خان را معزول و [illegible] ساختند
سلطان حسین خان هرچند بار امور دولت متعهد مهمات پرداخت [illegible] داشتند تا آنکه مستقل
شده که خود و اکثر امرا از خدمت آن حضرت [illegible] و امرا اعلیحضرت [illegible] رفته پسر خود را
این مبادرت نموده هر روز در این نوع خانه و قرة العین خلافت یعنی حضرت اعلی شاهزاده [illegible] را
برداشته بعراق آورده و اکثر امرای ترک علیقلی‌خان و امرای خراسان که با او متفق و هم عهد و همداستان اند از خوف
و خشیان نموده از فرمان پادشاه هرگز تخلف ورزند سلطان حسین خان نیز در خراسان توقف نموده
بدرگاه معلی مراجعت ننماید که [illegible] آن طبقه [illegible] سلطان حسین خان چون [illegible] نواب اشرف
و نواب مهد علیا را در این مشابه دانست لاعلاج روی براه آورده روانه خراسان شد و چون آوازه
آمدن او در خراسان منتشر یافت امرای خراسان که با علیقلی‌خان اتفاق داشتند دیگرباره بقیل و قال
[illegible] رفتن پیش [illegible] حضرت اعلی شاهزاده [illegible] بدار السلطنه هرات رسیده
میانه پدر و پسر ملاقات واقع شد و زیاده استماعی که در آن [illegible] بود [illegible] بظهور رسید
و دیگر [illegible] مجالس [illegible] علما و [illegible] از عقلا در [illegible]
شاملو که در هرات بودند اطاعت امر [illegible] کردن و سلطان حسین خان را [illegible] روانه نمودن
و طایفه شاملو [illegible] مخالفت و عصیان [illegible] مصلحت اندیشی [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
که صلاح دولت در آن دانسته [illegible]
[illegible] و سلطان حسین خان [illegible]
[illegible]

وامرا

و امرا هم عهد بجا خاطر [illegible] علیقلی‌خان [illegible] و مصلاح اندیشی [illegible] شاملو [illegible]
صواب [illegible] گشته [illegible] سبزوار [illegible] قاجار حاکم آنجا که از زمره
امرا هم عهد بود [illegible] میرزا احمد ولد میرزا عطاالله را که بپرورش شاهزاده [illegible] وزیر
او [illegible] وزیر مرشدقلی‌خان و صاحب [illegible]
بود بدار السلطنه هرات فرستاده [illegible] پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر محو نموده
و استماع پیغام [illegible] شاهزاده و کامکار
[illegible] ارادت [illegible]
ببهانه [illegible] جمعیت نموده [illegible] سلطنت
[illegible] خراسان [illegible]
علیقلی‌خان [illegible] سلطان حسین خان
امرا نموده و امرا و لشکر خراسان را در این ماده [illegible]
معطوف کردانیده [illegible] سبزوار با امرای عظام ملاقات نموده
[illegible] بمیان آورده و صلاح [illegible] بدرگاه معلی [illegible]
[illegible] مقدمات [illegible]
[illegible] و امرا [illegible] قتل نواب مریم نشان مهد علیا
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] حضرت اعلی موقوف بوده [illegible] دار السلطنه هرات تشریف داشته باشند
[illegible] سلطان حسین خان نوشته [illegible] پادشاهی او
[illegible] سبزوار [illegible] امرا [illegible] حکومت خود

و معتبران شاملو

شکست فاحش اما علی قلیخان و مرشد قلیخان بعد از استماع این واقعه دیگر باره بجانب امرای خراسان
که اکثر امرا با ایشان متفق و همداستان بودند کنکاش نموده طالب عهد و پیمان گردیده گشته که حضرت اعلی را در ظل حمایت
سرمایه خود ساخته بامر و نهی ارکان دولت که اکثر تقلبو و ترکمان اند و با ایشان متفق و همداستان بودند التفات
التفات ننمایند و از سر رسوخ و اصلاح تقلبیان ... بیرون رفته اورا در ظرف بی وزرگ در ترتیب خود داشتند
الکرام امرای خراسان سوی مرتضی قلیخان و اتباع او بقدم اطاعت و اذعان پیش آمده ... اتفاق نمودند
مجملا امرای خراسان دو گروه شده در هرات و مشهد مقدس معلی بر این دو خان عالیشان جمعیت نمودند
و در میانه ایشان روز بروز اسباب دشمنی و خصومت آماده گشته مخالفت بین الفریقین بنزاع و جدال انجامید
چنانچه در ابن (؟) موقع بدست گذارش خواهد یافت ذکر وقایعی که شاهزاده گان مذکور در زمان نواب مرحوم شاه
محمد خدابنده بوقوع آمده چون بنا بر اقتضای قضا و تقدیرات آسمانی و تجارت روزگار برمکان ارالی
و هر شی را اطلالی در پی است در زمان شاه جنت مکان زرق و عاقبت ... و رعیت امور
و آبادانی مملکت و آرامش بلاد و آسایش عباد و در جه کمال یافته بود از حوادث روزگار و ... سپاهی
خلایق در معرض زوال آمده طوایف قزلباش که نسبت به دودمان صفویه مرشد ... سلوک
سالک طریق عقیدت و اخلاص و شوق و ادب بوده جسارت نموده اعمال ناشایست از جهلا و مفسدان
به سرشت و خطا کاران زشت آن گروه عقیدت گزین بظهور آمده و عاقبت شناسی آن گرفتار آمده
انواع بلا با عیب ایشان گشته شناع کفران نعمت در پی آن بها از اسلاف با خلاف ... بمضمون این مقال
که هرگز قومی یکی پیدا نشی کرده که ... را از ماند زمره را بعموم او یماق اشغال یافته ... اختلال
بکمال آن طایفه راه یافت و ... که سنه هجری ... والف رسیده و ... سلطنت
از آن قضا یا گذشته هنوز تا آن پی و ... در میانه اعقاب الطایفه بامیت عذاب و عقاب ...
نامراد بود ... گرفتار ... از ... ان به ... بوجود آمد ... قتل ... که

رسانند

[illegible]

زمان رجعت دوران زهره و زهرا از طرف سپید و الف ... نواب مرحوم شاه محمد خدابنده بحکم است که
وجود آنکه ... عقیدت ... نواب کامیاب ... و عالم ... شاهزاده گان عالیشان
بود از علما ... مستقیم عقل و عاقبت اندیشی ... صلاح حال ... دولت چند روزه
دیده و بصیرت ایشان از ... اطلاع ... و شاهزاده گان دیوانه ... عقبی ... شنیده و ...
امیر ... جسارت نمودند ... بجمل ... نواب مهد علیا ... با ... و ... اتحاد
سالی شاهزاده گان ... رقبه ناموس سلطنت ... رار ... خود نهاده در ... امور
دولت و انتظام مهام ملک و ملت ساعی بوده و ... چنانچه ... سلاطین ...
الاقتدار ... امرا ... که از موقف جاه و جلال ... اهمال ... آمده ...
موافق مزاج امرا خود رای ... بجدید ... شاه ... خان ... خان و ... خان
در ... ناموس ... امرا خان که ... ایشان ... بوقوع پیوست ... سابق
گشته ... شکست عزت و اعتبار و عدم قدرت و اقتدار او بوده در ضلال ... ایشان بود
آمده ... محمد خان ترکمان حاکم ... اشتقاق ... ایشان بود ... مستحکم نموده
و از موقف سلطنت حکم ... ایشان صادر گشته ... رسیده ... او
بوقوع پیوست ... مهمات کشته حکم ... تبریز ... محمد خان که از اعاظم امرای
دولت بود از وقوع این واقعه که موجب خفت ... سلطنت ... گشته هر چند سعی نمود که ...
این خفت ... ملاحظه ناموس سلطنت ... نقض دولت و عدم ...
پادشاه ... بجهت ... آمده ... محمد خان ... گشته ... امر ...
اندیشی ... شده ... و ... دولت
بود ... صلاح اندیشی و عقل ... داشته ... از راه بر ...

درین واقعه تمره پادشاه مرشد شدند و بهم انتشار که نواب مهد علیا در قبه جلوه باشند دوری او از شوهر
نامدار و فرزندان کامکار روی دهد ممکن نیست و او از غرور خود و تسلط و اقتداری که دارد عدول نکرده اگر دهنده امر
دفع او ارباب دیوان لازم گشته در خفیه یک یک از امرای صاحب وجود همراه و متفق را بوعده‌های جمیل و تفقد با خود متفق
ساخته مجملا اکثر امرا خود رای و ساده لوحان طوایف قزلباش بدین بهانه‌های لایعنی از جمله تربیت نمودن
مازندرانیان و تفویض حکومت و ولایات و مناصب و انعامات بایشان و امثال و نقل و قراین بدان
که محض تهمت و افترا بوده در صورت وقوع نداشت بلکه یکبار اتفاق نموده ماده تشنیع نواب مهد علیا مشهور
و اعیان امرا و بزرگان هر طایفه در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارک جمع آمده بخدمت اشرف شاه نامدار خاقانی
عرض نمودند که بد سلوکی نواب مریم شان مهد علیا با امرا و ارکان دولت پادشاه و وزرا بحدی
رسیده [illegible] قزلباش گرانست و دخل او در امور دولت رسیده و ریش سفیدان طوایف اطلاع مندی قزلباش
یافت مجملا و شتاب اکثر از هر طایفه همیشه [illegible] یک ماده فساد و فتنه بندگان نواب کامیاب در این باب
فکری صواب اندیشند که مبادا عنقریب بفساد کلی انجامد چون این معنی با بوساطت عرضه حرم [illegible]
بعرض اقدس رسید نواب مهد علیا نیز از غایت غیرت و آتش مزاجی در جواب امرا سخنان عتاب
آمیز درشت اکثر بر زبان آورده بودند و امرای اعظم از آن پیغام برآشفته جوشان و خروشان از درو
دلگیر گشته گروه گروه [illegible] از روز میرزا شاه غازی و وزیر نواب علیه قرابت داشت بهانه طلب
طلب موجب تشنیع [illegible] روز دیگر امرای [illegible] خود رای در باغ سعادت آباد قزوین جمع شده و این گفتگو
بمیان آوردند و در دفع نواب مشار الیها یکدل و یکجهت گشته از جمله امرا [illegible] خان شرف الدین اوغلی
تکلو که بنواب سکندر شان خاله زاده و [illegible] و در ریش سفیدی اویماق تکلو و از ارکان
دولت بود در حق امور با امرا اتفاق نداشت و چون این معنی تا بظهور پیوست نواب سکندر شان و نواب
مریم مکان مهد علیا او را [illegible] طلب نموده که اگر از امرا آثار خلاف بظهور رسد او

مستوفی را به امیر قوام الدین حسین شیرازی داد

در دولتخانه

در دولتخانه شاهی مسموم کرده ارباب اخلاص را بر سر خود جمع نموده لوازم جان سپاری
بتقدیم رسانند چون [illegible] را [illegible] و بحکم [illegible] مصدر این امور خواست شد در خانه خود و پای [illegible] ساکت
بجده تقاعد اختیار نموده بود و امرای [illegible] مصاحبی [illegible] گفتگو طلب او فرستادند
در اول حال عذری چند گفته از آمدن ابا نمود تا آنکه مساعی امرا و اصرار شد تکرار یافت [illegible]
خود التماس نموده او نیز بجانب [illegible] رفته داخل مجلس شد [illegible] ملتمس [illegible] فرستاده
اشرف عرض کردند که بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که [illegible] نقصان عقل و ضعف رای و حجاب
مشهور و معروف [illegible] نواب [illegible] امور دولت [illegible]
رضا بدان داده و بر خلاف صلاح [illegible] دولت قاهره [illegible] در مقام خیرخواهی
و سبکی [illegible] که موجب [illegible] بظهور رسیده بود و از
نموده و [illegible] بمیان آمده [illegible]
[illegible] عتاب [illegible] ریش سفیدان [illegible]
عظیم [illegible] که مناسب دولت [illegible] سلاطین [illegible]
باید که در میانه [illegible] بعد ازین در امور دولت صاحب دخل [illegible] بسلطنت
ماحصل کلام آنکه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ممکن نیست [illegible] رفع آن نشود و محمل است که [illegible] چند روزی [illegible]
دولت باشد نواب سکندر شان از عالم فقر و درویشی [illegible] صلاح اندیشی [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] با امرا پیغام داده [illegible]
دخل او در امور سلطنت صلاح دولت [illegible] مقام مملکی [illegible]
[illegible] که نواب [illegible] والده [illegible]
که در روضه مقدسه معصومه [illegible] اطاعت و عبادت [illegible] برات [illegible]

فرزند ارجمند خود باشد و اگر صلاح دولت در اینها نبوده باشد بجا نرسد که در ملک و خانه پدر خود باشد و اگر
این شقوق مرضی نباشد من هم بالطوع و الرغبت ترک سلطنت کرده با فرزندان عزیز خود بازنشسته از زمره تماشا
نمایم هر کس را صلاح پادشاهی میدانند بپادشاهی اختیار کنند عرض که باعدام رسیده و حکمی رضا نیز هم
آن مضمون را بالفاظ و ابواب جور و اعتساف گشوده بی آزرمی را از حد گذرانیده و در این باب ابرام
نمودند اما نواب سپهر علیا از کمال غیرت و آتش مزاجی ملایمت نواب سکندرشان موافق طبع علیه
نبوده و از تندی مزاج اصلا تنزل نمیکرد و میگفتند که تا در حیات باشم از اظهار خود عدول نخواهم کرد
و از سلوکی که تا غایت کرده ام بحکم خوشتر المنیتیم و اگر قزلباش از تنگ عرض پادشاه هر نحو ادب
تیغ شهید و نسبت بحرم محترم پادشاه خود این ستم روا داشته بقتل من اقدام نمایند الحکم لله العلی
من و او چه دارد پادشاه هزاده ام باز بخون خود را بعد بعهد قطع فرزندان خود وسیله ادام از سیح الغوی [illegible] خواست
که درین هنگام میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او آمده عرض کرده که نواب
علیا امر فرمایند که از قراین حرم کیسهای زر بایوان چهل ستون آورده بعنوان صلای
[illegible] و چون قورچی بجز از کرمش بدولتخانه هجوم نمایند سنگ تفرقه در جمع امرای انداخته آن خبر از کمال
عزت جواب داده که ای آصف صاحب تدبیر شما که از اوضاع بیرون خبر دارید قبل از این که امرا جمع
شده بودند اینگونه تدبیرات بیاست کرد حالا که کار بجایی رسیده این عمل چه شکل مشهور خواهد
گردید و اقتدار پادشاهی را بزر خریدن هم قسمی از زبونیت و طبع زنانی رضا نمیدهد و در قضای
الله دلداده ام مجملا امرای اخلاص کیش اندرم از [illegible] چند نفر از [illegible] بین امر شیخ [illegible]
که صدرالدین خان صفوی و حسنعلی بیگ [illegible] ذوالقدر و امام قلی میرزا موصلو توقم نواب سلطان
والده نواب سکندرشان از آن جمله بودند و [illegible] حسب [illegible] بوده امرا کان دولت [illegible] از [illegible]
روی بدولتخانه همایون آوردند و [illegible] آقا [illegible] حرم [illegible]
جرات [illegible] نمودند [illegible] بیجابانه داخل حرم شدند و آن ستیده [illegible] را بدست آورده از

دولتخانه

دولتخانه بیرون آورده بسیار زشت مرحومه پریخان خانم بحبشی خدمتکاران که در جوار [illegible]
بود بیرون در آنجا بخپه هلاک کردند باین اکتفا نکرده بمنزل والده نواب سپهر علیا که عورت پیر [illegible]
عاجزه بود رفته بعضی از اقوام خود را نیز زنده ازان آورده در جوار دولتخانه بسر میبرد رفته آن عورت بیگناه را
با چند نفر از اعوان مادر او که در آنجا یافتند [illegible] بقتل آوردند و اکثر نواب سپهر علیا نقود و [illegible]
از خزاین همچو والده و اقوام خود داده [illegible] او را بیرون آورده غارت اموال [illegible] که در آن خانه
بود بغارت رفته رواج رفت و در اسواق و محلات باول [illegible] همین شیوه پیش برده هرکه را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

امرا [illegible] اندیشیده [illegible] خاطر خود را فی الفور بظهور رسانیده آورده و با خود قرار داده که تا هنگام

ارتحال ایشان هیچ [illegible] آزادگی بزرگ بیاید [illegible] قلی بیک [illegible] خلیفه که از جمله رفقا بود و از جانب

سپاهی بحضور آورده و در ازای آن خدمت ملقب بلقب [illegible] گشت مجملا بعد از قتل نواب

علیا که بعد از آن [illegible] نواب [illegible] امرا [illegible] و دیگر امرا [illegible] همایون جمع شده

کنکاش کردند که بخدمت نواب اسکندرشان فرستاده و عرض نمودند که [illegible] دولت ابد

و جهانی که با نواب کامیاب شاهی [illegible] برگشته و [illegible] و استدعا داریم

که نواب اشرف ما را [illegible] از اقتضای [illegible] موافقت نمایند و بعد دیگر

[illegible] در مقام معذرت [illegible] برآمده و استدعای دریافت ملازمت اشرف نمودند

نواب اشرف [illegible] در اندیشه [illegible] در مقام عتاب و خطاب [illegible] اما امرا

[illegible] ملازمت [illegible] جمع امرا [illegible] جمع شده و علما و مجتهدین را

طلب داده بحضور علما [illegible] نواب اسکندرشان [illegible] دیگر [illegible]

و بعد از نواب شاهزاده [illegible]

و قسم نامه [illegible] علما و مجتهدین درست کرده بخدمت اشرف [illegible] نواب اسکندرشان [illegible]

[illegible] نواب اسکندرشان

نیز [illegible] خاطر [illegible] نواب [illegible]

[illegible] توقف [illegible]

[illegible] نواب اسکندرشان [illegible]

ایشان [illegible] نواب [illegible] شریف فرزند [illegible]

[illegible] ایوان چهل ستون [illegible]

و امرا ارکان

و میرزا سلمان [illegible] امرا از خاطر خلیل خان آورده موجب [illegible] ساختند و [illegible]

تکیه بر مسند وزارت و صاحب دیوانی کرده و بیشتر از پیشتر اعتبار و استقلال یافت و امرا [illegible]

بجد و جهد تمام [illegible] شاهزاده والا جاه [illegible] اقدام نمودند اما

[illegible] از آن قوم [illegible] کشیده که [illegible]

جان ایشان [illegible] دولت [illegible]

[illegible] اعلیحضرت [illegible]

دولت [illegible] ملک [illegible] خواهد گشت [illegible]

[illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible] شیروان [illegible]

که امرا [illegible] ملک آرام گیرند [illegible]

[illegible] ارزن الروم [illegible] بهرام پاشا را با [illegible] هزار کس [illegible]

[illegible] ارزن الروم [illegible] بهرام پاشا را با [illegible] هزار کس [illegible]

ارزن الروم با چهار هزار کس بجانب ایروان ارسال داشتند [illegible]

[illegible] جنگهای نمایان کرده [illegible] و برادر [illegible] سپاه

[illegible] ذخیره و غنایم بیشمار بدست آوردند [illegible] جنگهای مردانه کرده [illegible]

[illegible] ایروان توقف نموده [illegible]

[illegible] ارزن الروم [illegible] ارکان دولت قاهره

در آن دیده که رایات نصرت بجانب آذربایجان در حرکت آمده چند گاه در دار السلطنه تبریز مستقر
دولت ابد پیوند بوده باشد و ممالک موروثه از تعرض مخالفان حمایت نموده استقلال که بدیدار آمده
بهتر و بی‌ضرر و قوت بازوی شمشیر جوهر تدارک نمایند بعضی از امرای ایلگه در درگاه معلی بودند مثل
امیر حمزه خان استاجلو و ولی خلیفه شاملو و شاه‌قلی سلطان قاجار استاجلو و غیرهم در تحولات
امرا قزلباش تغییر و تبدیل چند کرده و ایشان در خراسان ایلگاه و اوزها نموده و در رایات جاه و جلال
در ساعت سعد از دار السلطنه بیرون آمده و منزل بمنزل بآهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه تبریز
رسیدند و امیرخان و امرا و اعیان آذربایجان با کوکبه تمام باستقبال آمده و از فر قدوم همایون
از فواجب و اعیان و میر و کبیر و برنا و پیر باستقبال موکب پادشاه بهره‌مند و شاهزاده
نامدار در دولتخانه قدیم به تبریز نزول اجلال فرمود و در مقر دولت و مسکن سعادت آبا و اجداد
کرام آرام گرفتند و امیرخان را مورد عنایات گوناگون ساخته بین الاقران بشرف مصاهرت
این دودمان امتیاز یافته و فاطمه سلطان خانم صبیه مرضیه شاه جنت مکان را با و نامزد فرموده عقد
مناکحت واقع شد و در خلال این احوال از جانب شیروان خبر آمدن محمد گرای خان تاتار رسید مفصل این اجمال آنکه
الجمهور چنین مذکور شد که در وقتی که محمد گرای خان تاتار خبر رسید که پادشاه و قزلباش عادلگرای خان برادر او را
در قزاقی و اقدام نموده و تو بر درستان دیار خود داده است والیوم در کمال عزت و رعایت در دولتخانه پادشاهی
محبوس است و الحال عادلگرای خان را با تحف و هدایا بپادشاه نامزد و جمعی از محترمان تعیین نموده بود که از راه
دربند بایران آمده عذر الطافات شهریاری خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برده و بعد الیوم
طریقه محبت و دوستی مسلوک دارد و در تعاقب مرخص شدن او میرزا بپادشاه تاتار بنابر انتقام
خون عادلگرای خان بحکم و اشاره خواندگار روم و انقد غنیمت سلاطین زادهای جوجی نژاد
تاتار غازی‌گرای و صفی‌گرای و سعادت گرای برادران عادلگرای بطلب خون برادر با لشکر جلادت

از شیروان

از شیروان می‌آیند و ایشان چون به دربند و تبرک عثمان پاشا رسیدند محمد خلیفه حقیقت آمدن
ایشان را بپادشاه پسر برادر معروض کرده و بجهة سرکشی انعقاد و دفع قرار یافت که نواب شاهی و شاهزاده
بدولت و اقبال در دار السلطنه مذکور قشلاق نمایند و میرزا سلمان باتفاق امرا و اعیان لشکر بجانب شیروان
رفته بعد از گاه قیام نمایند و امرای عالیقدر باتفاق میرزا سلمان وزیر روانه جانب شیروان شدند
خلیل خان افشار بعضی از ریش‌سفیدان ارباب منصب را در خدمت شاهزاده گذاشتند و محمد خلیفه
از توپ و سپاه و ظفرپناه آگاه و کرد و انیسه امرا مستوفی بقراباغ رسیده و بودند سلاطین تاتار
بسیار بشیروان آمدند و جمعی کثیر برسر محمد خان خلیفه بشماخی آمده آمده محاصره کشیدند و محمد خلیفه
ذوالقدر که فی الواقع مرد شجاع و دلاور بود و عار فرار بر خود قرار نتوانست داد و با قلیلی از لشکر جلادت
بمقابله فئه مخالف پرداخت و در کنار آب بجنگ مشغول و در نهایت مردانگی دست داد و چون
لشکر مخالف را عدد بی‌حد و قزلباش از شیروان بیرون آمدند و تاتاران شیروان و قراباغ
خرابی بسیار وقوع یافته بسیاری از زنان و بیشتر مسلمانان را بأسیری برده و دقیقه از دقایق نهب
و غارت فرو گذاشت نکردند بعد از وقوع این حال محمد گرای تاتاران که غنیمت بسیار بدست آورده
بودند آوازه کوچ قزلباش شنیده و طبل مراجعت کوفته بولایت خود روان شدند و غازی‌گرای و صفی‌گرای
با دو سه برادر و دیگر با جمعی از لشکریان بکمک عثمان پاشا در دمر قاپو نموده و شیروان
که پایمال حوادث شده بودند با عثمان پاشا بازگشت نموده و جمعی از طایفه شیروانی بر سر پیر بداغ شده
در خانه جمعیت نموده در حفظ حال خود می‌کوشیدند و چون میرزا سلمان و امرای قزلباش بشیروان رسیده از
وقایع آگاه گشتند امیر شیخ ترکمان با اتباع خود جهت دفع جمعی از مخالفان که شیروانی و استاجلو
که در چاپخور جمع آمده بودند رفته کاری از پیش نبرده بازگردید بعضی از امرای قزلباش از شاملو و استاجلو
بجهة امیر خان زبان اعتراض گشوده امیرخان اراده کردند که خود را

وحمی شده و دو دانه آنصوب کرده و داعیهٔ او بر امیر خان گران آمده و میانهٔ ایشان مخالفت
و نزاعی پدید آمده و امیر خان این معنی را ... سلطان که سرکرده و لشکر بوده و داشته با او
مقام پرخاش درآمده و امرای قزلباش دو گروه گشته هر کدام جانبی گرفته و آمده و جدال ... و بر
پوشیده و از یکدیگر خائف و هراسان بوده تا از عزم و اجتماع ... شده و ... که موجب
اندیشه بوده در مقام اصلاح درآمده میانهٔ ایشان ... واقع شده و شاهرخ خان ترک ...
نمود و اگرچه ظاهرا ابواب نزاع مسدود شده ... و نفاق در کانون درون ایشان اشتعال
القصه امرای عظام ... هرگونه قضایا ... و قحط و غلا ... عام
الاتفاق که اعظم آفات بود ... قلعه ... عثمان پاشا و ... شیروان ... شده و ... از
هر یک از امرا ... تکلیف ... بقبول ننموده ... مراجعت جزم کرده کوچ نمودند و ... یکدیگر
داخل دار السلطنه تبریز شده بشرف ملازمت ... شاهزاده و ... مشرف شدند در این سال ...
قحط و غلا پدید آمده و در تبریز ... از ... نان جهان ... و در ...
اوزباکان و ... و کیلانات ... و ... پدید آمده و خلایق زحمت بسیار کشیدند ذکر قضایای سال
... مطابق سنه ... و تسعمائه ... زلزله ... دار السلطنه تبریز روی داد
... امیر خان ترکمان و شاهرخ خان ... شیروان ...
... آمده و ... استاجلو ... محمد خان استاجلو ... سلطان ...
... شاملو ... شاهرخ خان ... ترکمانان ...
... دار السلطنه ... خراسان ... علیقلی ... قلیخان ...
... امرای ترکمان ... استاجلو ...
... سلطان حسین ... سلطان حسینخان

کرده الله و علیقلیخان بود و تابع ... نواب ... سلطان حمزه میرزا بود و از هرات همراه ... نواب سلطان
حسینخان ... آمده و در آن ایام ... در حرم علیه ... بوده و در خدمت نواب میرزا ... مادر ...
و حسین بیگ ... نواب میرزا بود و ... استاجلو ... و ... نواب
میرزا ... حسن قلی بیگ ... و ولی خلیفه ... و ... بیگ ... حسین
قلی سلطان ... ابوالفتح بیگ ... امیر ... بیگ
الله و ... در سلک ... ترکمانان ... احوال ... ارباب
... سلطان ... ابواب ... و ... حسینقلی
در ... نواب ... سلطان ... امیر خان و طبقهٔ ترکمانان ... امیر خان و
خان ترکمان ... ایشان ... علیقلیخان ...
قلیخان ... مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده و ...
... سلک ارکان دولت
... قزلباش ... آورده ...
با شاه و شاهزاده ... صلاح ... محمد خان ...
و حسین قلیخان که ... خراسان ...
می باشد ... شاهزاده ...
آید ... خراسان ... ترکمان حاکم مشهد دعوی استقلال کرده
در ... علیقلیخان ... احوال قزلباش ...
ممالک ... شهرت یافته ازبکان ...
وقت ... شاهزاده ... شاهی ... اگر حادثه روی نماید

... اتفاقی ... مملکت ... روداده ...
حکم امرای خراسان

کرده الله

برادر او جمعیت نموده و اتفاق نمودند و در نفی جز این فرا نمودند و آنچه شهرت کرده و کم غیب و از قرابت نزدیکی
ترتیب داده و چند روز از آن قیل و قال در میان بود و در جانبین بر آن پوشیده و آورده و نزاع واقع شده و با
مصلحان جز اندیشیدن صلاح سلطان به کس داد جانبین ملاقی نمی‌شدند که هم چنین جنبال و جدال کشته خود
رنجیده کرده تا آنکه خبر کشته شدن ولی خلیفه شاملو بموضع ایکاسه رسیده و اسمعیل میرزا ملک و اردو در حوالی آمده
طالب خون پدر گشت چون همیشه میانه شاملو و استاجلو موافقت و دوستی بود و اینچنین عطایه در نزد ایشان گشته
که میانه ایشان که یک دو من و نایره زمست با قبه خاطر نشان اسمعیل میرزا یک کرده که قضیه ولی خلیفه
القزموده و سلطان حسین خان و علیقلی پسر او در موقع نشسته و در میان شاملو و استاجلو بنیاد و انکه مرتضی قلی خان
تعلق شاه و شاهزاده‌ها در زمان شاه بود و ایشان را بعضی از این جمله بوکلان کرده و جنبه و حسین بیک را از روم
بیرون آورده آن صورت بیکباره آنچه هلاک کرده و در شمال ان مخلوق منتهی شد نیز کشید نمود
بجای سلطان حسین خان نوبد ایالت قزوین و منصب خانی و منزل یساولی و بیگلربیگی داد و امیر حسین
ایشیک آقاسی گری را که از امرا و اعوان علیقلی خان بود در عهده او نموده و ایشان عمده و جمعیت و یابت و بزرگی
بیخبران معاندان ایشان را قوت گشته فی الحقیقه قضیه بر پای خود بیرون رفت برادر اسمعیل قلیخان برادر
محمود قلی صوفی اغلی استاجلو که در دامن کوه در ترکمان محمودی نزد سیاه بود و چهار هزار و آن بیکباره را
بجای مقتول ساخته شد و ابواب مخالفت و نزاع میانه شاملو و استاجلو همیشه بالکلیه مشتق بود و تکرو دولت اسلام
شیخی حسین الفقار قرار او اغلو را که بیشتر از شاملو و یابان بر سر خانه حسین قلیخان فرستاده او را بقتل آوردند و حسین بیگ
وزیر قرار نمود و بعد از دو سه روز در تکیه پیر مقتول بند بدست آمده و او نیز مقتول شد و چون لاجرم شاملو
بغوای ترکمانان بالکلیه این اعمال بظهور آوردند و ترکمانان از طرف دیگر شاهزاده‌ها بر میرزا سلطان در مقام
انتقام خواست در آمد منصب وزارت دیوان نواب شاهزاده کا حلاوه و وزارت دیوان اعلی
بمیرزا سلمان تعلق گرفته حکم ایالت قزوین باسم اسمعیل قلیخان یولداش شرف صدور یافت

قتل سلطان حسین خان و اشتغال اسمعیل میرزا بر اولاد و نواب قزلباش
بجزو و ملازمت او و برخی از ارکان دولت ...
سمت تراکمه از آن رو

مقرر شد که علاوه بر خان سلطان حسینخان که در قزوین و در خدمت او می‌باشند بعلاوه خدمت اسمعیل قلیخان
کمر بستند و سلطان حسین خان بنا را کرده بودند که می‌آوردند و منصب ایشیک آقاسی باشی گری به قورخمس قلیخان
گرفته ایشیک آقاسی باشی گری نواب جهانبانی بر پری خان خانم مفوض گشت و شاه قلی خان استاجلو
بقصد آنکه بمیرزا سلمان معاند و باهل مخالفت منفعل است که اینها منصب استیفای ممالک بخواجه محمد
هروی که با نواب سکندرشان جنبی خدمت داشت مفوض کردید و چون علم ایالت اسمعیل قلیخان
بقزوین رسید سلطان حسینخان بیرون آمده در حوالی شهر در بیلاق جلیلی بود و علاوه خانش و همه پسران
او در حین دیگر مستور در شهر بود و شده بود و در جانب که از او با عنه بودند چنانچه مشهور است که چند مردم
جهت دیدن و طلب از آنجا دست ازو بر وی کشیدند و جمعیت و دوستی او مردی بخبر قلعه پیدا کرد که سپاه
و بیرون آن گروه بسیار از اسباب خدمت اسمعیل قلیخان بر ایلچی بار منصب بیگلربیگی شده و اعمال و احوال خود
از بیم گرفتاری بالکلیه و کسی که تحمل داشت واله و بیکس رفته در خطره مصداق تبرک متمکن گشت و
از جمله که به جلیه شیخی و خصوصا استاجلو که بر در شیخی و بیک جلیلی فیما بین ایشان را بیرون آورده
جهت معاندان داده بقتل رسید و بعد از این قضایا که هر یک از ولایت داده بمیرزا سلمان وزیر قورچی باشی
و شاه برخ خان مهردار میانه امیر خان و محمد خان بعد از اصلاح نموده فیما بین ایشان ابواب
وا نموده شد مشغول گشت و دو سه امیر خان بجانب آمده سه روز در دارالسلطنه تبریز بعیش و عشرت مشغول شد
آن شهر که در عهد او تبعه و لشکر مراد سلطنت اهل قزلباش خانم بر نوشت و جهت احمد از آنکه سیاهی
گذشته بعد از دو سه روز او در آمده بود با این شاهزاده بتقدیم رسید و خلع فاخره از تاج مرصع و کمر
مرصع و قبضه و علاقه مرصع و چهار اسب طلا دوزی و قبا و چار قب زری و سایر رخوت پوشیدنی
شد و او نیز اهل خدمت و امرا و ارباب طرب نواب سکندرشان و نواب شاهزاده عالیان از انعامات
فاخره داد و بجهت تالیف قلوب پسر امیر خان و حاتم و استاجلو و بنت خویش که به او در عقد قزلباش ...

میرزا سلمان ... امیر خان ... تاریخ
... شاه و شاهزاده ... بسیار
در آمده ... شاه ... شد

حسب الحکم ... مرحمت

ولد امیرخان بود و قوای ... داشتی ... و تخلف کرده و قوی ... بسبب خان ... بعض کرفت ایشان
بزور بیک ... [illegible] ... ده شاهزاده ... بسبب خان بکجه
ترتیب ... سکندر ... داشت ... [illegible] ... فرمان نشاء بستر ... نمیشد
وچشم آن ... [illegible] ... را بار ... از بیک ... شنیدند ... مصطفی ... [illegible]
... [illegible] ... امیرخان کرده ... [illegible] ... مذکور ... [illegible]
بنا در حب ... شمار ... بر ... آن پرداخت و این ... کلمه ... نواب سکندرشان ...
... [illegible] ... مجلس ... الکرم ... [illegible]
... [illegible] ... بعد از وقایع مذکور ... و احوال امرا و ... سند ... و همچنین
سلطان ... و ... [illegible] ... شهر ... بحکم ... [illegible]
... [illegible] ... محمد خان ... خدمت عبدالله خان ... [illegible]
... [illegible] ... بیرون ... در منزل ... امیرخان ... [illegible] ... و ملکت
... [illegible] ... روانه نموده و ایشان ... [illegible]
... [illegible] ... ییلاق ... [illegible] ... لشکر ... [illegible] ... مشغول کشتند
که چون ... عساکر ... [illegible] ... امرا ... سلطان خان ... حاکم ... [illegible]
سلطان ... [illegible] ... شهر ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
سلطان ... [illegible] ... و غیره ... [illegible] ... شیروان ... [illegible]
واده ... حاکم ... [illegible] ... حاکم کوه کیلویه ... [illegible]
آن احوال ... خلیل خان ... [illegible] ... خواهد یافت ... [illegible]
فارسی ... [illegible] ... حاکم ... [illegible] ... **ذکر ... همایون ...**

ابتکر

ذکر ... و قشلاق نمودن در قراباغ و ... سنان پاشا وزیر اعظم
و ... که در آن اوقات بظهور پیوست ...

چون ایام زمستان آثار بهار سپری
گشته هوای تبریز روی بگرمی آورده ... و غلا ... در شهر پدید آمده موکب همایون ...
... ییلاق ... [illegible] ... نزول نمود ... خواندکار ...
... [illegible] ... عثمان پاشا ... ممالک شیروان و ... [illegible]
... [illegible] ... ایلچی ... [illegible] ... سلمان ... [illegible]
کلام ... [illegible] ... عثمانی ... پادشاهی خوانده ... [illegible]
... [illegible] ... شیروان ... [illegible] ... آل عثمان ...
... [illegible] ... پادشاه و اسلام ... [illegible]
... [illegible] ... خواندکار ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت خواندکار ... [illegible]
ممالک ایران ... [illegible]
... [illegible] ... رفته و در جواب
... [illegible] ... قبول ... [illegible]
... [illegible] ... آمدن ... [illegible]
سعادت ... [illegible] ... پادشاه ... امرا ... [illegible]
... [illegible] ... لشکر ... [illegible]
... [illegible] ... شیروان ... آل عثمان ... [illegible]
... [illegible] ... در میان

در میان قزلباش پیدا و مخالفان از قدرت دست درازی بممالک قدیم نموده با جملگی سپاه پاشا ارکان دولت
مذکور فی الجمله احتیاطی کرده در آمدن متوقف شده دیگر باره مکاتیب مصالحه بایلچیان آورده در این مرتبه مکتوب طالب
ایلچی نوشته اعلام نموده بود که عثمان پاشا سپهسالار اعلی حضرت خواندگار مرخص کرده که ملک شیروان را
تسخیر نموده اهم امور اینست صلاح دولت آنست که دیگر ملک شیروان از جانب قزلباش تعرضی نرود و هرگاه
درین باب نزاع داشته باشند من بعد صلح میسر شود از اینطرف جواب کتابت نوشته بمصلحت قرار مصالحه
صلح نموده و سلطان پاشا نموده و درین سال هر دو لشکر در جا و مقام خود قشلاق نمایند و یکدیگر
و یکی از قزلباش شیروان رفته الکا با یکدیگر خود نمایند که در طرف روم بیرون آیند و قزلباش امرا و اقاها رابرین
نموده و خود در ارس ... قشلاق کرده و بکار ... سلطان محمد خدابنده ... قرار شده و چون اخبار
از جانب خراسان رسیده و سر قلی بیگ تاشتو و علیقلی سلطان و ... علیقلی خان ...
استاجلو و اتباع ایشان از ... محمد خان ترکمان که حاکم هرات بود و ... امرای اسمعیل قلی خان
شاملو و قورچی خان شاملو که معاند علیقلی خان بودند و مرتضی قلی خان ... خراسان رفته بودند و پایه خراسان ... نشسته
نموده در لشکرکشی تاخیر ... مرتضی قلی خان ... کشته شده ... ایشان ... خان
باز آورده در فصل اینجا غازی گرای خان و ... تاتار با لشکر ... طریق ... شیروان آمدند و سر ... خان
بیگلربیگی و امرا دربند ... شیروان ... چون در شیروان ... قزلباش ... خان
نموده شیروانیان ... خان ... کردند که بیگلربیگی و قزلباش و امرای که در شیروان ... شده ... خان
موضع اقامت ... لشکر تاتار ... شیروان ... از آب کر گذشته ... روز
باران ... قزلباش ... ملاقات ... نمودی اگر
قزلباش را عرضی باشد از مسیر عزیمت عبور نموده بر سر اردوی امرا رفت ... لشکر ... جمع
و یراق پوشیده و جمع شده ... محاربه و مقاتله واقع شود ... قزلباش ...

و دست از اموال و اسباب و یراق بازداشته بعضی پیش جاده و سوار ... نموده علیقلی که
... پیاده ... دست چسبیده ... آن گروه با تمام ... رفت
از امرا استاجلو علیقلی سلطان چاوشلو و الله بیگ ... آمده و دیگران ... پروان رفته ...
بر ... و ... در ... آفتاب ... شده ... رسیده ... نموده
و عثمان پاشا با لشکر تاتار ... قلعه باکویه ... و ... آن حصن حصین را استحکام
داده اسباب قلعه داری ترتیب داده ... و ... رسیده ...
شاه ... بود ... قشلاق بود ... جلال ... میرزا سلمان وزیر و امیرخان
و ... سلطان ... و قورچیان و عساکر ظفر ... تاتار ... شیروان
توجه نموده ... جماعت ... تاتار ... لشکر ظفر اثر قزلباش ... اتفاق افتاد و چون عساکر
منصور ... مقابله ... منصور ... قدرت ...
کشته ... قلعه دربند رفته ... تاتاران ... شده و سلمان خان ...
و امرا ... از ... شیروان اطلاع یافته ...
از آب کر گذشته ... شیروان ... تاتاران ... رسیده ... قلعه
باکو ... امیرخان و امرای قزلباش ...
از شماخی ... سلمان خان بر سر قلعه باکویه آمده ... قلعه باکویه ...
در ... استحکام ... رعایا ...
در ... لشکر ... روزی ...
... آمده ...
و از امرای قزلباش ... شیروان ...
... عثمان پاشا ... در دربند توقف داشت ... ولایت شیروان ... مال

شنیده در مقام محاربه شده و در ... حسن ... مانده ... ان
و ... لشکر ظفر ... قزلباش ...

گرفت و والی شیروان طوعا و کرها اطاعت پیشه نمودند و در سنه سبع و خمسین محمد خان بیمار شده رخت هستی برداشته

عقبی بسته سفر آخرت گزید بعد از فوت او تیمور تمام با اموال استاجلو زاده ابراهیم پدر محمد خان

و اله اولکی پدر بایالت و خانی منصوب گشته اما زیاده اعتباری نیافت و روز بروز آوازه دولت او

مرتفع شد قلیان بیکان و امرا استاجلو زاده یاقوت ابراهیم پدر محمد خان که در خراسان بودند موجب [illegible]

احوال این طبقه در درگاه معلی شده و ابرخان و امرا ترکمان و تکلو که بیشتر از بیشتر زبان عقاب [illegible]

بآن طبقه در از کرده ایشان را معاتب و منکوب میساختند و در کسر عزت و اعتبار بلکه اعدام ایشان

میکوشیدند از جمله شاه قلی سلطان قاجار که او نیز از استاجلو که از خراسان عود نموده بدرگاه

معلی می آمد در ورامین ری جماعت تکلو ملازمان سیب خان شرف الدین اوغلی بسرکردگی محمد بیک

قراقی نو او و قرابه سلطان تکلو ملازمان او اراده قتل و غارت اموال و جماعت استاجلو ملازم او

نموده با سیصد نفر سوار یراق بسته بر سر او رفتند و او از آمدن ایشان اطلاع یافته راه خلاص

و نجات مسدود یافت بالضروره بجای ثبات و قرار استوار داشته بدافعه قیام نمودند و آثار

جلادت و مردانگی بظهور آورده محمد بیک کشته شد و آن فوج تکلو منهزم گردید و بسیاری از جنود تکلو

مقتول گشته شاه قلی سلطان بحکم رای صایب مردانه خود را از ولایت ری که مملو از طایفه

تکلو بود بیرون انداخته در یورت قشلاق قراباغ بدرگاه معلی رسید و این حرکت از طایفه تکلو

بظهور آمده بود ناپسند افتاد و مقرر شد که سیب خان را اغوا نمودند که از شاه قلی سلطان انتقام کشد

اما چون سیب خان بطبع ... در مقام انتقام نشد رئیس طایفه استاجلو از نواب سکندر شان

استدعا نمودند شاه قلی سلطان را بمنزل سیب خان بردند [illegible]

آورده بودند ... استاجلو ... سلطان بود و سیب خان جانب

رعایت نموده ... طایفه تکلو و ترکمان که بایکدیگر [illegible]

در درگاه معلی بکمال عزت و اعتبار و شوکت و اقتدار داشتند و طایفه استاجلو را [illegible]

که تجرید پوست زیاده از روی نمانده بود و آنچه از جانب سیب خان نسبت بآل ایلامی شاه قلی

سلطان قاجار و اولاد و اقربای او واقع شده بود باز خواست و تلافی این تقاعدات از خان را بر سینه

بود. ذکر ... که در این سال در یورت قشلاق سلطانیه و قراباغ روی داده [illegible]

ابراهیم خان ... چون پدر محمد خان که باعث ... معاملات استاجلو بود فوت شد

و سلیمان خان و امرا ... قدرت و حالت نمانده که محافظت شیروان توانند نمود

و از شیروان بیرون آمده بودند و عمر آقا که از جانب سلطان پاشا ... بود که بولایت شیروان

رفته مشخص نماید که هر ولایت در تصرف کیست باردوی معلی رسید امرا و ارکان دولت قاهره

صلاح دیدند که از طوایف جلیله قاجار و ایل و ایماقات قزاق ... و ذوالقدر ... چمشکزک [illegible]

در قراباغ اقامت دارند محافظت ولایت شیروان را از عهده ایشان نمایند و یک ... از ...

بحضرت امام قلیخان ... و بانواب سکندر شان نواب جهانبانی قرار داده امام قلیخان را طوعا

و کرها بخدمت مامور شد و حسب الصلاح ... زیاده ... قاجار را برقبایات و خانه

سرافراز نموده ... شیروان کردند و چند نفر از امرا قاجار در شیروان الکا داده همراه او

بجانب ... می فرستادند و بعد از رفتن ایشان ... همراه عمر آقا ... شیروان [illegible]

بتسخیر قلعه ... سعادت ... [illegible]

ایراق توپ ریزی فرستادند که در تسخیر قلعه ... [illegible]

آن قلعه ... [illegible]

ساخته نشد ... [illegible]

نمودند و عمر آقا ... [illegible]

محلی در تصرف عثمانی ... [illegible]

سکنه شروان و مرادخان عم آقا ابراهیم خان را دیده خاطر نشان او نموده که سوی ... برسالت
ترکستان پادشاه فرستاده که حقیقت حال خاطر نشان او نموده و در باب مصالحه سخن گوید مخفی نماند
اهالی شیروان در آن شده بود که چون ولایت شیروان بعضی اوقاف حرمین شریفین است و حضرت
خواندکار خادم حرمین اند اهالی شیروان مشغول دارند که هر ساله موازی چند خروار ابریشم از آن
علت به ولایت روم فرستند که در مصارف حرمین شریفین صرف شود و شروط برآنکه تا غایت
منظور داشته در آمده باشد متعرض نشده به قزلباش گذارند و حیثیت دفع را با مکاتیب مرغوب مصالحت
اسلوب با کرد ... قرار داده که یکی از امرای عالیقدر قزلباش با مکتوب محبت آمیز فرستاده شود که
در مرافقت پادشاه ... به خدمت خواندکار رفته قواعد مصالحه را استحکام دهد بعد از آمدن حیثیت اوغلی ابراهیم
خان والد جد سلطان چابق ترکمان حاکم قم که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود برسالت اوم
عثمانی یافته با تحف و هدایای لایقه روانه نموده او اما چون به استنبول رفته به خدمت سلطان مراد خان
فرمان فرمای روم رسیده ارباب غرض ... پاشا که در ... شیروان ... را تقصیر منسوب ساخته
... که شور بر عدم قبول مصالحه باشند عرض ... بجهت معصوم ابراهیم ... در استنبول ...
و در سال دیگر فرهاد پاشا سردار شده ولایت ... و قراباغ و اکثر محال ... به ... از تصرف
قزلباش بیرون رفت و ابراهیم خان قریب ... سال در استنبول توقف نموده بود تا آنکه در ...
حضرت اعلی شاه ... رخصت ... ساده ... شرح آن احوال ... عرض خواهد ... انشاء الله تعالی
مأمول است در بیان وقایع ... سال ... ارتحال
... که در این سال موقوع پیوسته کشته شدن جمشید خان نواده مظفر سلطان والی گیلان به ...
که داماد شاه ... بود به دست میرزا کامران کوهدمی به غدر ... بعضی از احوال ...
تنگ ... که جمشید خان و خان احمد والی گیلان ... بنابر عداوت

[illegible]

ترتیب ... در این سلسله سلوک بوده ... شده ... بوده و پیوسته لشکر
جانبین فرستاده و در ... بنیان دولت ... شده و میرزا کامران والی کوهدم
هر دو الکا واقع بود مصلحت وقت در عایت حقوق خاطر خان احمد که ... سبب ... مستور
و جمشید ... بود ... متکفل ... ولایت ... موافقت ... دوستی
او بوده در این سال جمشید خان ... با ... ابواب ... و مردی ... پیشتر ... الکای
الکای ... خود و ... حضور ... تحف و ... مراسلات ... ظهور آورد
بارسال تحف و هدایا قواعد محبت را استحکام میداد تا آنکه ... از طرفین ... نموده و خاطر ... بکدیگر
بیرون منعطف ... نموده و در ... میان ایشان ملاقات واقع شد و جمشید خان او را همراه خود
برده ... منهیات ... ظهور آورد ... جمشید خان آن بود که لشکر کوهدم ... بلکه
بوده و خان احمد را بر ایشان قدرت و استیلا نبوده ... ایشان ... و مودت و ...
و سلوک بود جمشید خان ... الکای کوهدم ... بود ... متصرف ...
خان احمد ... میرزا کامران ... نموده ... میرزا کامران ...
... جمشید خان ... بود ... سلطنت ... قریب ... جمشید خان ...
غدر ... میرزا کامران ...
بر ... خان احمد ... و ... سپاه ...
... جمشید خان ... و ... اعتقاد ...
... میرزا کامران ... جمشید خان ...
ساخت ... میرزا کامران ...
... جمشید خان بود ... دوستان ... بر او ...

کامران متفق شده در دفع جمشید خان با او همکلمه گشته و استعداد درست نموده و مرتع سلطان زرا
در کوچصفهان بقتل آورده و از آنجا بازگشته برشت آمدند لشکریان و ارباب دولت کامیاب طلب ایلچی از گیلان
جنگ را فوزی عظیم دانسته اصلا از بیم مراجعت نرسیده روان شدند القصه میرزا کامران قرار
در دو اصحاب مواضعه بر خلاف مصلحت بیجا بازنمانی جمشید خان در آمدند و او از غایت سادگی و لوحی
از عذر و نفاق آن جماعت غافل و از ایل شان و بازگشتن ایشان را حمل بر امری از امور ضروری کرد و میرزا کامران
بهمان نهضت بخلوت او در آمده او را گرفته مضروب ساخته آن بکوبم در فرستاد و نذر کرد در قتل جمشید خان
جمشید خان هر چند بچشم عبرت بین ملاحظه نمود احدی از ملازمان که پرورده آن سلسله در مقام
اوردیاری نیامد ناچار بدان حادثه فرو رفته دل نهاده و میرزا کامران محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا پسران او را
که دختر زادهای شاه جنت مکان و در صغر سن بودند نزد خود نگاه داشت و جمیع مردم بیه پس
بسلطنت میرزا کامران راضی شده بیه پس لاهیجان و نواحی آن ولایت با او عهد و پیمان بستند و او خاطر از
مراعات ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بملاحظه آنکه مبادا دختر زادگی در میان ایشان واقع شود بقتل
جمشید خان فرمان داد و از هر طبقه مردم بیه پس کسی نماند که بکوچه هم رفته او را بکوچه مقتول ساخت
اما عاقبت بمطلوب خود فایز نگشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه و یکی هر یک از ایشان بمکافات
آمده از عمر و دولت بهره نیافته با جمله میرزا کامران بعد از آنکه خاطر از مهم جمشید خان جمع کرده در آن
بیه پس لوای حکومت و اقتدار بر افراخت پس از آن با خان احمد در مقام نزاع و جدال در آمده و آثار
تسلط و استقلال بظهور میرسانید و کسان معتمد بپایه سریر اعلی پادشاه فرستاده عرض کرد که جمشید خان
عصیان و طغیان ورزیده و بخلاف حکم معترض مملکت دیگران میشد و از نقیاد و اطاعت پادشاه سر میپیچید
و دولتخواه او را گرفته دفع شر او نمودم اگر شفقت شاهانه باری شامل حال این دولتخواه گشته حکومت
مملکت بیه پس را شفقت فرمایند مبلغ کلی برسم پیشکش بپایه سریر اعلی فرستاده و هر ساله باج و خراج

ملزم

ملزم میگردم و از نفوذ امرای جمشید خان بسلطنت پسر ارسال داشته میرزا اسلمان و امرا و ارکان
دولت تقبلات کرده و ترقی آن و رشد که همشیره شاه جنت مکان را که در حباله جمشید خان بود و بگیلان
آورده بیه پس را باو ارزانی دارند اما خان احمد از میرزا کامران که مرد دلیر و عاقل و با رای و تدبیر بود
از جمشید خان خاطر جمع گشته از سلوک ناهموار او دلتنگی بود و تقواری از عواقب هر کار و معنی فرستاده در ملازمت
او مبالغه تمام نمود و عرض کرد که مملکت بیه پس جای ملک شاه است و از امرای عالیقدر قزلباش است و میرزا کامران
سیستی نیز در وجه کار و امرا و قزلباش آینده سن مقتول دسته م که آن ولایت را از دست بگیرند و هم اشراع نموده
قزلباش در هم بکلی بهر الوجوه و زیربست در اقتدار میرزا کامران موافق خان احمد بوده و چون آوازه
سکندر شان شنفت تمام بگیلان احمد داشت و به غیری که کرده و خاطر او بشده رضا نمیداد و از جرات و جسارت
میرزا کامران که در قتل جمشید خان نموده بود و اخلاق نمودن مناسب رتبه سلطنت نبوده عرض شد میرزا کامران
عرض قبول نیافت و سلطان علی وامرای استاجلو نیز در اردوی معلی با ما بوده حسب الصلاح ارکان دولت
قاهره سلطان علی را که سواد جمشید خان بود و بگلوبت رشت نصب نموده بیه پس را بامرای استاجلو تقسیم
نمودند و شاه قلی سلطان قاجار استاجلو را در بیه پس سلطان علی گرده و کوچصفهان را که با به اتراع حکام
طالم بیه پس بوده بوده والمرا او استاجلو تعیین یافته و بوده نیز میرزا سلطان و اند نظر سلطان
سلطان ترقلو و سهد بیگ سلطان چاوشلو و دانوریک وی سلطان استاجلو و بیری سلطان نیز بگیلان
جمع سلطان و ابو القاسم سلطان چاوشلو نیز در همه گرد آمده در بیه پس را بیایات اصحاب سلطان علی بیگلو و ذوالقدر
و قربان سلطان روملو و شاهوردی سلطان جلال اوغلی نیز بوده و وزیری که میرزا کامران از حال جمشید خان
برسم پیشکش فرستاده بود بعد وجوه امرا داده و روانه گیلان کرده و احکام مطاعه با اسم باینده رفتن خان
کالشر و امیر حمزه و والده و ایرم و سیاوش حاکم لشکر اصدار یافت که امداد و اعانت امرا نموده حکم
دعوی سلطان علی و نقار او که رو کردند بشت شاه قلی سلطان قاجار با ما بچان نزد خان احمد

رفت که با او کنکاش نموده در باب پیش رفت کار مصلحت دانند باتفاق قبل آورده بودند چون خبر آمدن اردو
لشکر قزلباش بگیلان رسید شهزاده نامی از اعیان ولایت فومن تعلقه پسر بابا جمشید خان سلطان محمود خان
موسوم ساخته سرمایه خود کرده با میرزا کامران در مقام خلاف درآمده جمعی از سپاهیان فومن را با خود متفق ساخته
علی الغفله بر سر میرزا کامران رفته آمده میرزا کامران از این قضیه آگاه گشته بملاحظه آنکه مبادا اسباب نا بوده مردم
رشت موافقت نموده باشند با سپاهیان ایشان این دلیری از او سر زده باشد در مقام مدافعه نیامده در وقت آن
بزنان فرستاد پسران جمشید خان را مصحوب خود کرده روانه و سر اسیمه مضطرب الحال احوال انتقال نموده
از راه دیگر بسمت رفت بکوهم آمده و فرار بجانب رفته که با او پیوست بودند باتفاق میرزا کامران بکوهم آمدند و شهزاده
مظفر و منصور برشت درآمده سلطان محمود خان را بلا دفعت عیان جناب شهزاده مرحوم مغفور جمشید خان
برده که شرف دستبوس دریابد شاهزاده هر چند سعی نمود که جمشید خان سوی آن دو پسر او پسری دیگر نداشت
اما مصلحت وقت از خان قول شهزاده نموده او را بضبط و ربط گیلان بیه پیش ترغیب نموده و شهزاده
مذکور کس بخدمت خان احمد فرستاده بر خلاف حکم سابق دم از اتحاد و اتفاق زده بود و متوسل
گشت و چون خان احمد از احوال میرزا کامران خبر یافت این خبر را فوز عظیم دانسته از طلب لشکر قزلباش
پشیمان گشته خود در مقام انتقام و استقبال او درآمده لشکر بر سر او فرستاده و لشکر ریشش بقصبه کوهدم
که مسکن میرزا کامران بود آمده و فرار بسیار کرده تا رستم آباد و حوالی خارم تعاقب او نمودند
اثنا سلیمان خان بگیلان رسیده بود و میرزا کامران از آمدن سلطان خان اطلاع یافته مجلس خود را از آسیب
لشکر خان احمد در امان یافت قزلباش دیده کس نزد او فرستاده و او را اعلام نموده محمدی بیک
که از قبل حسین قلی سلطان بود با دویست سپاهی قزلباش بکوهدم فرستاد او را با قرابها در رفاقت بگیلان آوردند و
محافظت بسیار داشت که مبادا لشکر خان احمد در همان شب بر سر او تاخت آورند استدعای توجه سلطان خان
کرده همان روز بمبالغه تمام خان را کوچانیده بکوهدم برده و خان احمد از آمدن سلیمان خان و رفتن میرزا کامران

نزد او خبر یافته مردم خود را مراجعت امر فرمود اما سلیمان خان
اعلام نموده بمیرزا کامران

برو قبل رسیده از روز عطارد در تشیت بیتی از او فرزند گرفته و دو دولت که او را بجز جمشید خان مراقبه
کرده عموم سپاهیان و اولیای او را منصرف نموده و در آنجا رسول فرستاد و در همان هنگام به نزد او رفتن ما
با بزرگ عربان کرده و جمعیت را پیش را جلال داده و بشکر نمود و رشید باتفاق بدانجا آمد و در آن جلگه رشت
خبر آوردند که چون میرزا کامران بر رو خان سلطان بود از بعد از کرمی به جانب شکیان بوده بود سلطان خان از آن
جانب کنشان او کرده خان را بیرون انداختند و شکست بی دست حاکم لشکر قزلباش گرد و چالاک در او داخل شد
رود تنها که آمدن لشکر بیشتر نمود و شهزاده و سلطان محمود که بجهت شهر جمشید خان قزلباش و گیلان بیه پیش باشند
نیز در جمعی از مردم آمدند و در حقیقت به رو دیگر گیلان را بدو تعلق بخواهد گرفت به او اعتماد نموده و او رشتی
بیشتر که از او به این نسبت باشند به آنکه پیش کار خبر تمام نمیشود و بسیار نزد سلطان خان پسران جمشید خان را
از دست او گرفته ... و رستم و جمعیت قزلباش سلطان که نزد خان احمد رفته بود و از آمدن او خبر یافت
تا نهایت که جمعیت بجهت روز سیم قزلباش سلطان آمده بود که خان احمد میگوید که حالا پیشنهاد کنید
براه که وعده و مهم خود را ... نموده قزلباش سلطان بیست پیاده رو گرفته بود که در رشت ... و امینی خان
تسخیر میرزا کامران کرده بوده امور مذکور و بجمع بیش شد و بودند بجهت اصلاح در رشت دانسته از آنجا بکوهدم
کرده بود ... سلطان چهار دو هزار و ابوالقاسم سلطان چهار دو هزار را بجهت کرده و لشکر در دیر بیک خلیفه
لشکر او بخود اول نمود و بیش شهزاده و سلطان محمود خان با اتفاق بیک و امیر بیک و الوان که رفتند
تونی احمد خان رشت در جنب سلطان ... جمشید خان بوده و بعد از لشکر قزلباش از راه گیلان بیه پیش بطرف گیلان
شهر رشت چون آمدند میرزا کامران با میر مستوفی رفته بیا رفته و بجهت ... از لشکر قزلباش روانه رشت
شده بود شهزاده چون اطلاع یافت که قزلباش از راه دیگر متوجه رشت شده بود از آنجا که جمعیت لشکر را
بود به جانب بیه پیش که ... بر ده نشسته بود و گذاشته خود با سپاهی که برشت آمده که خبری از رشته بکوهدم
رسید آن ... سپاهیان ... و بیشتر به جانب خانه جمشید خان بود و چند نفر از جمله سپاهیان لشکر قزلباش دیده

برسر ایشان حمله آوردند چنانچه قزلباشان چرخچی و ایشان را به اتفاق ایشان و کمی از قزلباشان بی
اکثر بگیلان رفتند [illegible] سلطان حسین [illegible] بیگ [illegible] بود [illegible]
و قزلباشان متعاقب او رسیده و [illegible] دستگیر شدند و [illegible]
او را [illegible] دستگیر [illegible] سلطان خان و امرای قزلباش [illegible] آگاه شده [illegible]
[illegible] رشت در آمده و [illegible] رسیده [illegible] آمده [illegible] لشکر گیلان
گرفته و [illegible] قزلباش [illegible] ایشان شهر [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] آمدند [illegible] رسید سلطان [illegible]
و امرا [illegible] اتفاق [illegible]
گیلان [illegible] در آمده
سواران قزلباش تعاقب [illegible] شمشیر [illegible]
میرزا کامران [illegible] رسیدند [illegible] گیلان
[illegible] سلطان [illegible] و امرا [illegible]
کرده و حبیب الله [illegible] رشت [illegible] گیلان [illegible] خان
رفته و امرا [illegible] در مقام [illegible]
در آمده [illegible] قزلباش [illegible]
قزلباش [illegible] بقتل [illegible]
[illegible] محمد بیگ [illegible] جمشید خان [illegible]
شده و سلطان [illegible] خان [illegible] سلطان [illegible]
چند [illegible] گیلانی برشت در آمدند و [illegible] لشکر قزلباش [illegible]

روایت

روایت [illegible]
[illegible] خان [illegible] سلطان [illegible] رسیده و سلطان [illegible]
و امرا [illegible] رشت [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] و [illegible] جنگل [illegible]
[illegible] آمده بودند [illegible] ارکان دولت
[illegible] رسیده و خان [illegible] و امرا [illegible] جنگ آمده
[illegible] آمده [illegible] سلطان خان
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میرزا کامران [illegible]
و امیره [illegible] روز [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] آمدند مردم گیلان [illegible] اطلاع یافته بودند چنانچه [illegible]
قزلباش [illegible] رفته و از طرف دیگر گیلانیان [illegible] در آمدند و [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] امرای عظام [illegible] جنگ [illegible] رسیدند [illegible]
میرزا کامران و [illegible] و امیره [illegible] آخر روز [illegible]
با یکدیگر [illegible] مقام خود [illegible] و امرای قزلباش [illegible]
[illegible] دارالسلطنه قزوین آمدند و چون [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] می‌آورد [illegible]
[illegible]

چون در یورت قشلاق زمستان لوی جلیل بپایان رسانیدند و شاه پنجم بهار عالم افروز سیلاب سیل زنجگی
بعزم و رزمندیها جلوه ظهور نمود و نسیم عنبر شمیم بهار طراوت بخش گلشن روزگار گردید و لشکر غازی کرای
از هجوم حسیو رخنه در کوه و بیابان وانجار راه انهزام و فرار پیمودند و ابراهیم خان ترکمان چنانکه مذکور شد
پیوست جهت تنبیه بادو سالم روانه استنبول شد چون الکندر خان والی گرجستان که دیرینه خود را در سلک
هواخواهان این دولت ابد پیوند منتظم و شیوه اخلاص و مسالک بود و الکندر خان سیمون خان برادر را
به روش و موافقت رومیان متهم ساخت هر چند سیمون خان ازین تهمت مبرا بود چه در اوایل حال
شیروان آمده بود و سیه صورت وفا و دوستی و محبت را پیماند او و عسکر عثمانی در بین آمده و رفت
روی داده و درین سال که رومیه ونیزه بقلاع تفلیس و گوری و غیره میفرستادند با اتفاق امام قلی خان
قراباغ سر راه بر ایشان گرفته غارت نموده اموال و اسباب بسیار بدست آوردند اما بسبب آن
تلبیس ارادت فی خواب اسکندر شاه دولت ایشان بدان تعلق گرفت که سیمون را بجهت دولت
کامرانی خود دستکاری نموده خاطر از دوستی او جمع نماید و سیمون الکندر خان را برای صلاح
سبب خان شرف الدین اوغلی تکلو را بجهت سیمون خان به گرجستان فرستادند و مشار الیه خاطر
اتفاق نموده اظهار یکجهتی و دولتخواهی نموده اما باطنا گرجیان بجهت مخالفت دین و دولت
و بهانه ساختند سرانجام یراق و اسباب جنگ و سفر نموده و بسبب آن بیگانه را بنده درین باب
غازی کرای تاتار و صفی کرای با تاتار شیروان متوجه شده و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ با لشکر
بجهت بیگلربیگی شیروان فرستاده بود و عثمان پاشا بجهت دفع امام قلی رومیه را با جمعی از لشکر روم و دربند همراه
بر سر قزلباش فرستادند و چون ایشان بحوالی شماخی رسیدند از نیکرفتن بیگلرخان و امرای چاره و چاکران
و غیرهم که در شیروان بودند بی اذن لشکر نامدار و در بیرون شهر شماخی و شاه بران سرداران جهانبانی کمر
اتفاق نموده غازیکران تکلو در محاربه قزلباشی دلیر شده جمعی از ایشان بیلگرفت بابه جلادت و سیه دلان

کاندار بگیلان درآمده آثار بسیار زشت و ولاورده و راستی گردد جمعی از خاندان تاج
دو چار شده ... خلاص و بکلی نشده دریافته از نقد برات با روی و سیکه و ... نقد برشدوار کرمانی
اوسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات چنگر خان و امرا و لشکرش وزیده بظفر و نصرت اصطفی یافته شده
شکسته و پریشان حال بپناه سپهر جنود اقبال گشته و روی بوادی فرار آورده بقیه شمشیر جان از آن
معرکه بیرون برده تا یورت اصلی خود عنان بازکشیدند و چنگر خان به عنایت خاقانی در میانه اقران و
بلندی یافته مورد نوازش و الطاف پادشاهی گشت اما چون زخم روزگار باو رسیده در همان سال
پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و با جل طبیعی فوت شده چنانکه خلیفة الخلفا قراوغلو با ایالت شیروان
منصوب کرده اما چون اراده ازلی بر آن متعلق گشته بود که ولایت شیروان بتصرف رومیه قرار
قرار گرفت بسبب حکومت آن طبقه در آن دیار گسترده شود اثری بسبب استحکام لشکر زیاد
مرتب گشته و خلیفة الخلفا در شیروان کاری از پیش نبرده عنقریب بسبب ارتحال کوفته متوجه عالم بقا گردیده
رفت ملک الجبال کرد و بجهت فوت خلیفة الخلفا و برگشتن موکب همایون بعراق و سفر خراسان
که در سال دیگر اتفاق افتاد دیگر کسی از امرای قزلباش در شیروان اقامت نتوانست نمود و عثمان
پاشا از دربند بشماخی آمده و قلعه را استحکام داده و در حکومت آن ولایت استقلال یافت چنانچه تفصیل
هر یک در محل خود در قسم چهارم کلک بیان خواهد گشت بالجمله چون غازی کرایخان را باره دو آوردند او را
محبوس ساختند بسبب حسبی از معتمدان بقلعه الموت که در مابین قزوین و گیلان واقع و از قلاع مشهوره
روزگار روساست و سلطنت ملوک اسمعیلیه بود فرستادند و بحاکم قلعه سپرده و چون مراجعه
سیمون خان در زمستان صحبت خواجه عالی گذشت میرزا سلمان با بعضی از امرا و اعظام تا مورد
بیست هزار کس متوجه گرجستان شدند که بهانه الکندر خان و سیمون خان را بر وجه صلاح دولت
قاهره موجه ساخته بفعل و هند حکام گرجستان از دو رو لشکر قزلباش خایف و هراسان گشته در مقام

کارزار

دارد
گرجستان ... از ... سیمون خان ... و دیار ... گرجستان ... و ... گرجستان ...

اقتدار در آمده و الکندر خان ترجمان اعلی [illegible] که برادر [illegible] نموده مزاج نواب [illegible] داده بود و [illegible] نموده میرزا سلمان
و امرا توسل جسته و ایشان نیز صلاح دولت در آن دیده که [illegible] او را از [illegible] اخراج [illegible] ما دام که
در اردو [illegible] این دو [illegible] خلاف و مخالفت [illegible] قسم [illegible] پیش آمده [illegible] الکندر خان
بعد از آنکه [illegible] میرزا سلمان و امرا [illegible] جمع کرده و ایشان آمده [illegible] ملاقات
روی نموده [illegible] سبب [illegible] خان [illegible] و امرای عظام [illegible] عهد و پیمان [illegible] وقوع یافت
[illegible] موافقت [illegible] قسم خوردند که بعد الیوم
در دو [illegible] ولایت [illegible] لشکر [illegible] میرزا سلمان
و امرا [illegible] هر کدام یکی از پسران خود را [illegible] امرا
باردوی معلی فرستند که در خدمت نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب [illegible] باشند و [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] الکندر خان [illegible] میرزا پسر خود را [illegible] دوازده ساله بود [illegible]
خان [illegible] میرزا [illegible] عالی [illegible] میرزا سلمان
و امرا از جانب نواب سکندر شان و نواب جهانبانی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] سرکار [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible] اقامت میرزا سلمان و امرا و ارکان دولت قبول
نموده [illegible] یعقوب [illegible] صاحب [illegible] بود [illegible]
[illegible] عیسی خان برادر [illegible] گرجستان [illegible] معاش [illegible]
دارند و همچنین [illegible] برادر خود [illegible] الکندر خان بود [illegible] طلب [illegible]
برادران [illegible] نمایند [illegible] برادر خود [illegible]
[illegible] برادران [illegible]

[illegible]

ایشان [illegible] و چون [illegible] آن [illegible]
[illegible] میرزا سلمان و امرای عظام [illegible]
[illegible] نواب سکندر شان [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] میرزا سلمان [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] آمدن [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible] نواب سکندر شان [illegible]

ایشان مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح شد باصلاح آورند والا بنوعی که مقتضای وقت و مصلحت دولت
باشد عمل نموده بنوعی نمایند که شیوه و هوای که [illegible] بیرون آمده [illegible] گشته بجمیع امرا [illegible]
که بجانب ایشان بر آورند [illegible] بر حسب فرمان روی براه آورده [illegible] جمعه [illegible]
داده عثمان خان [illegible] بسبب [illegible] خراسان [illegible] آمدن ایشان [illegible]
علیقلی خان و مرشد قلی خان [illegible] بعزم مشهد مقدس [illegible] عظیم [illegible] اجتماع [illegible]
در حوالی [illegible] شاهزاده [illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible] السلطنه [illegible]
آمده امرا [illegible] بالشکر [illegible] جمع آمده [illegible]
واقف [illegible] مشهد مقدس آمده مرتضی قلیخان که [illegible] لشکر [illegible]
بال [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] جمع آمده [illegible] آن بلده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] نموده [illegible]
[illegible] مقدسه [illegible] آن [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] جهت [illegible]
[illegible] بمطلوب [illegible] نمی [illegible]
و اسمعیل قلیخان [illegible] لشکر [illegible] مشهد مقدس رسیده [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] علیقلی خان [illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
و مرتضی قلیخان [illegible] صلح [illegible] مشهد

و الکای مشکو

و الکای مشکور [illegible] علیقلی خان آن بود که [illegible] مرتضی قلیخان [illegible]
اشتمال باشد که [illegible] موعظه و نصیحت [illegible] نموده [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] عظام [illegible]
[illegible] صلاح [illegible]
[illegible] و صلاح [illegible] مرتضی قلی خان
[illegible] نمی [illegible]
[illegible] رسل و رسایل [illegible]
جمع آورده در مشهد مقدس [illegible] عظیم [illegible] علیقلی خان و مرشد قلی خان
[illegible] مشهد مقدس [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] درویش محمد خان [illegible]
[illegible] مشهد [illegible]
باشند [illegible] مشهد مقدس [illegible] عثمان [illegible]
مشهد [illegible] آن بلده رسیدند درویش محمد خان [illegible]
قلعه داری [illegible] شهر [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] محمد خان مرتضی قلیخان [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] اصلاح [illegible]
این حادثه را [illegible] در شهر توقف نموده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] درویش محمد خان [illegible] روانه [illegible] کردند [illegible]
طرف مرشد قلیخان با [illegible] لشکر [illegible] حضرت امام [illegible]

قلیچ‌خان با ایشان به مظفر شده و از مشهد مقدس عذر خواسته بیرون کرده بود و در آن هنگام در ملک
جنود مرشد قلیخان انتظام داشتند با جمعی دیگر بعد از فتح ایشان مامور گشته در صدد
منشا بود چون الفرقتین محاربه به وقوع پیوست و نسیم اقبال بر لوای امرای عجم وزیده و منسوبان
حضرت اعلی شیخ و ظفر اختصاص یافته و اسمعیل قلیخان و بوداق خان و اتباع ایشان را انهزام
نموده شکسته و بعد حال از مشهد مقدس رسیده فی‌الجمله موجب ازدیاد قدرت و شوکت امرا
عباسی گردیده محمدخان و مرتضی قلی خان و امرای مشهد فی الجمله خفیف گشته آن جمعیت ... و لشکر
مشهد بعد از واقعه مذکور قدرت مقابله ایشان در شهر متحصن بوده و رفته رفته آن کثرت و ازدحام
رومی در کمین نهاده و امرای عباسی خصوصاً طایفه استاجلو بعد از شکست لشکر مشهد بظهور عجز و زبونی
ایشان اراده نمودند که بر حسب مقتضای اینگونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره
نواب سکندرشان رقم خلافت و سلطنت بر ناصیه حال آن طفل کشیده اند یکبارگی دست توسل
بدامن اقبال حضرت اعلی شاهی ظل الهی استوار داشته آن حضرت را بسلطنت والای پادشاهی
موسوم گردانیده و بر تخت سلطنت خراسان متمکن ساخته و بر همگنان ظاهر شود که کسی و فرزندی که
منسوب است در راه آن حضرت و دولت از دشمن متمیز گردد و در این باب با علیقلی خان گفتگو
کرده چون رقم خلافت و پادشاهی آن حضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود همگی نیکخواهان
آن رای را مستحسن شمرده و بحصول این مطلب عالی عازم و جازم شده در ... سال ... موافق
... و ... روزی که قمر در ... و سعود ... و کواکب ... در ... بود ...
پادشاهانه ترتیب داده بر مسند رفیع سلطنت پادشاهی برآراسته با سعد و طالع وقت که بقواعد نجومی
دلالت بر ثبات دولت و ... از زمان سلطنت ... نموده و مولانا آقا میر ... زیجی تعیین نموده بود آن
شاهنشاه کشورستان اقبال را ... و قاعده سلاطین بر مسند جلوس ... نموده و اسم ... را

کرنا غایت

کرنا غایت صبی الجمهور عباس میرزا مشهور بود شاه عباس نامیدند هر چند آن حضرت با کمال عنفوان
و حداثت سن ... در این امور ... و رضا بامری که خلاف رضای پدر نامدار و برادر بزرگوار باشد
نمیداده اند اما به ... کارکنان قضا و قدر این امر عظیم بی اختیار به وقوع پیوست و از این ایام
بطغرای پادشاهی مزین گشته خطبه و سکه در خراسان باسم و لقب همایون آن حضرت زینت یافت جمیع
امرا و اعیان دولت که در اردوی عالی حاضر بودند قدم تملق و اخلاص پیش آمده به شرف سجده
پای بوس مشرف شده و جمیع و شریف زبان تهنیت و مبارکباد گشاده اکثر اشراف و اعیان
و ارباب و اهالی خراسان بدرگاه عالی روی آورده اظهار اطاعت و متابعت و جان سپاری
بظهور میرسانیدند و زیاده از دیگران میر محمد یوسف ... ولد میرشاه حسین که از عظمای ...
و پدرش در اردوی معلی صدر الممالک بود و در مراسم دولتخواهی کوشیده برتبه امارت ترقی نموده میر
یوسف خان لقب یافت و فی الحقیقه تاریخ سلطنت و پادشاهی آن حضرت این سال فرخنده است و چون
این خبر بمشهد مقدس معلی رسید موجب دلتنگی و پریشانی حال محمدخان و لشکر مشهد شده خفیه احوال
بدرگاه معلی عرضه داشت نموده مصحوب قاصدان چابک رفتار ... رسانیدند چون الله سبحانه
وتعالی جوهر وجود آن حضرت را در ... خلقت درخشان و اثر بخشش را مسعود و تابان آفریده و از بدو حال
... آن کودکی ولای آن حضرت در دلها ... قرار گرفته خلایق بالطبع خواهان دولتش بودند
آوازه جلوس ... بهر جا رسید موجب مسرت و شادکامی ... و آثار علامات ... از جلوس
همایونش مژده میداد ... چون این خبر سعادت ... در اردوی معلی شایع گشت همگنان از ...
استعجاب ... تا غایت ... چنین امری وقوع نیافته بود و راقم حروف از صدر
اعظم قاضی خان ... الحسینی استماع نموده ام که در سالی که نواب سکندرشان در قراباغ قشلاق داشت
مولانا ... الدین کاشی شرف ... آمده ... بود و از من سؤال نمود که ...

شاهزاده و کامران در اردو وقوع دارد و بازه سن در جواب گفتم با خواه چنین مذکور شود و اما مستور
نخجیر پیوسته دیوان عال اسمعیل دربیان بود و خواهر شاهزاده احوال شاهزاده را از آنکه انتقال نمود
در اول صفحه یمنی این قطعه درآمد **نظم** خسرو تاج بخش شاه جهان ◦ که ز نقش زمانه برخوردار است ◦ تخته چرخ
او بهر دم حریف نرد و فتح و دولت دیگر است ◦ در ای او بهر دو نقش برباست ◦ شاه و بخرد و هنرورش گهر است ◦ آسمان
دوش با من ز دلی گفت ◦ که تو بودی یک ما چنین خبر است ◦ که گهر درج چون خورشید ◦ بهر چه خورشید را زوال است
عرضش گفت تو چه پنداری ◦ عوضه ملک او همین قدر است ◦ که در جیب پادشاهی ◦ صفت کردن هنرور
باش نا هیچ دو دستش بره ◦ لیکن اثر خود ننمود است ◦ بالجمله بعد از وقوع اجمال امراء سی یکه وحده تمام جمع
قلعه گیری گشته سی ... بسیار بلطور ری آورده اند و روش محمد خان به فرح عقل و مردانگی و حسن تدبیر
در لوازم محافظت و قلعه داری کما ینبغی کوشیده و برون نیامده و برو دستان هر چند سعی نمودند گشت و کی کجا
تا آنکه مدت محاصره با شمه او کشیده و وقت قشلاق نزدیک آمده آوازه وصول لشکر عراق نزدیک رسید بالضرورت
مصلحت در کوچ کردن دیده و پای جبل مقصود ... قلعه خشاب برخاسته روی توجه بجانب دارالسلطنه هرات
آوردند و امرای عظام رخصت یافته هر یک بقطاع خود رفته اما چون اخبار خراسان چنانچه گذشت در
قراباغ بار دوی نواب اسکندر شان رسیده آن جستان پاش ◦ مراد از لشکر کشی صلح بیان آورده و ابراهیم خان
ترکمان را چنانکه سبق ذکر یافت برسم رسالت باسلامبول روانه نموده بود و عزیمت جانب عراق تصمیم داده کوچ
بر کوچ بمقر سلطنت آمدند و زمستان را در دارالسلطنه قزوین گذرانیده در اول سال یوت ئیل بجهت دفع فتنه خراسانیان
سرانجام اسباب آن سفر پرداخته و جهان حضرت ... او لشکریان با طراف و جوانب فرستادند چنانکه در آن سال
اوراق وقایع آن سال مرقوم کلک شیرین مقال میگردد **ذکر توجه موکب ظفر نشان نواب اسکندر شان بجانب**
خراسان بجهت انطفای نایره فتنه ◦ چون زمستان ببلاء کامل بپایان رسیده و نوروز جهان
افروز سال یوت ئیل ترکی بنیارگی و فیروزی جلوه ظهور نمود و شاه ربیع از ... ثواب اعتدال بهار

نمود و بستان را چمن پرداخت و بهار و گلشن صلای عیش و صفا به پرویز داده و لوای نزهت و فرح
زمانه او افراشت شاه و شاهزاده کامکار زمام در مقر سلطنت پایه اریکه عیش و حضور استقبال داشته نواب
جهانبانی عشرت و کامرانی بگوشه سکاری چنانچه میرزا سلمان وزیر رغبت نموده از روی میل و خواهش
تمام او را بجالد نکاح درآورده و میرزا سلمان جشن پادشاهانه آراسته مجلس عقد بروجه اولی و الیق انعقاد
یافته و لطف ات ... که شایسته این امر است از جانبین بظهور آمده مقرر شد که در این سال زفاف آن
و اسباب تجملات ضروری آن پرده نشین سرادق عزت پرداخته بعیشخانه پادشاهی عروسی وزفاف صاحب
دیگر اتفاق افتد و میرزا سلمان در این صفا نسبت سر افتخار بایوان کیوان افراشته پیشتر از پیشتر در امور دولت
و رتق و فتق مهمات اقتدار و استقلال یافت هر چند امرا و ارکان دولت در این مصاهرت و مواصلت
راضی نبودند اما بنابر میل خاطر شاهزاده در رضا جو گشته اظهار اکراه خاطر خود نمودند و چون انجام آن
بنوعی که مرقوم گشت منتهی گشت پرده از روی کار امرای خراسان برخواست و آوازه سلطنت پادشاهی
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در خراسان بعراق رسیده و از وزیر کان بسر حد تعلیق و ایجاب محمد خان و اسمعیل
قلیخان و امرایی که بخراسان رفته بودند از مشهد مقدس مراجعت نموده بعز عتبه بوسی مشرف شدند حقایق
حالات خراسان را حسب الواقع معروض داشتند میرزا سلمان و سایر دولتخواهان نواب اسکندر شان را که مصلحت
وقت اقتضای آن است دیدند که شاهزاده عالیشان بتدبیر شورش که گفتگو درآمد و حجت الطفای نایره فتنه و فساد خراسانیان عزیمت
سفر خراسان جزم نمودند هر چند این عزیمت موافق مزاج قورچیان ... و شاه جمجاه و بعضی از امرا از آن نبود
و در مجالس جابجا میگفتند که اعتمادی بسبعین رومیان نیست مبادا چون نهضت همایون بجانب خراسان
مشروع رومیان که رمه دستان پاشا زمستان پیغمبر مرده و در عین بجانب دربایجان حرکت نموده
فتنه و آشوب در آن دیار وقوع یابد نهضت همایون بجانب دربایجان و وجه مخاصمه دشمن بیگانه بر جمیع
و مصلحت دولت قاهره اولی و الیق زمستان پایه و اگر پادشاه و شاهزاده نامدار کامکار را که در خراسان تشریف دارند

بقدر استعداد روانه اردبیل و دو شده بیشتر که ملک افغان اورنگیه حسب پای گرفته و امرا خراسان مطیع زمان او
باشند تفحص نمودند به قزوین فرستاد میرزا سلمان وجمعی که خود را دردولتخواهی نواب جهانبانی راسخ
دم میدانستند امرا مذکور را از اتفاق شمرده و مضمون این مثال که نظم بیت آهن و دو بینی نه هرکس قدر عشق
عشق کی باشد و لیس استاد اتفاق وخلاف بیگی که در اتفاق خراسان نامی داشتند نموده و در خلاف عالیحضرت
نواب سکندرشان و شاهزاده عالیجاه مرتکب شدند که امرا در فتح عزیمت سفر خراسان آنست که ملک زاده اولیا
دربیانه قزوین گرم بوده اسماعیل میرزا که در خراسان طرح انداخته اند اهدام چند بوده که در درگاه معلی موجب
ایشان گرده و این گفتگو باعث آن شد که امرا البته از طرف مخالفت بسته در توجه خراسان متفق گشته اند
خان موصلو ترکمان که در دارالسلطنه تبریز بود و بلا خطره خاطر نواب جهانبانی بالجمله اراده مرتضی قلیخان پرناک
و پیغام کنجور امیران آن عزیمت نمود و بجلا توجه جانب خراسان در رفع قلل اعیان قزلباش تقسیم یافت
و بعد الطغیان قلوب طایفه استاجلو سلطان خان ولدش و علی میرزا پسرزاده عبدالله خان استاجلو را
بمنصب دیوان بیگی سرفراز کرده و پیشه مشهور شد که بطریق بعد مرحوم خود درمیان ملازمان سلطنت حضرت
تحریرات و جنت مکان مشهور باشد که حکم را که پیکان او در آمده و بوده بود و برابر حق عروسی کرده و تنزل فرستاده
و چند نفر از امرا استاجلو را که در اردو معلی بی الکا بوده خصوصا شاهرخ سلطان قاجار و احمد سلطان آستانه
او را به ملک شفقت پیش نامه سلطان نجات مرد وضع رتبه داده به مرافقت سفر خراسان امر نمودند که اکثر فرزند
و امرا استاجلو که در خراسان بجاه و منصب تمیز باشند بعد از انقضای ایام امرا مذکور را از عرض عنایت نمایند و
خان و امرا در پیش سفید استاجلو متعهد شده اند که کسانی معتمد بخراسان فرستاده مرتضی قلیخان و امرا استاجلو را
که اهل و عزت بکرات نصیحت نموده از مسلک مخالفت و عصیان بطریق مرافقت اسلاف نماید و تعهد اختیار خانم
شاهوردی بیک یکان عم مرشد قلیخان از عظمای آن طایفه در خدمت شاهزاده جنت مکان اسپهر و شاهزاده
امقاو قبه از توجه رایات جلال او امید خدمت نامه نمود و بخراسان فرستادند و چون از قلیچی و ذوالقدر

بکلربیکی فارس تقریب سابق واقع شده و در همین دو سال که سفر آذربایجان اتفاق افتاده لشکر قاجار
بهانه ظهور رومیان قلندر در کوه کیلویه واقع شده از جیباق اقامت نموده بهانه برهم زدن برج اموال
و چند نفر از امرا ذوالقدر قارس کشیده و امیر بیک یوزباشی را که از عظما و ریش سفیدان ذوالقدر بود بقتل رسانید
و ایالت و وزارت آن ولایت که شغل سلیمان وزیر الملک کیلان بود منصوب کرده بنده امرا الجمیع مهیاء
نموده و حکم شد که امت خان از لشکر فارس همی را جهت دفع قلندر و محاربت سکندر خان افشار به کیلویه
فرستاده و خود با بقیه لشکر متوجه خراسان گشته بموجب حکم قزوین بوده و دو خان و اولاد حبیب الله و غالب
اصدار یافت که و بخان الحکم حاکم بعد از آن بکلربیکی فارس و عساکر و امرا ان موجب و یگانه افشار رحم کنند
و دار الامان کرمان به چند و آن ولایت و منصب سابق خراسان نموده و درین سفر در رکاب همایون باشند
مجملا آمده و بهار را در دارالسلطنه قزوین بسر برده و کارفرمایی گذرانیده و ارکان دولت ابد پیوند بسرانجام اسباب
سابق خراسان پرداختند و در هنگام ارتفاع محصولات غلات عزیمت بدان صوب در حرکت آمده بقزوین
شاملو و اکرادات دارالسلطنه قزوین و حضرت دو مقاومه سرار احتیاط نموده و استمالت نامه‌ها با امرا قزلباش
قورچیان نخبه برآورد سال یافت که از روی اخلاص داشت پیوسته به مرتضی قلی خان جمعیت نموده با اتفاق او بجانب
اصفهان بیوستند و فوج فوج عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب در ظل رایات نصرت آیات جمع می شدند
در آن روزها ایلچیان اصفهان دست داده که در ضمن آن جمعیت لشکر و سامان ایشان را بدان شاه بخت کرد و افزود
اثنای راه شاهوردی بیک یکان از مرشد قلیخان عودت نموده بعضی سخنان از جانب مرشد قلیخان و مرتضی قلیخان
و در اتفاق آورده و گفتگو در آن مقام کرده و عاقبت و مرعاقبت و مخاطب گشته مراجعه کرده محمد قلی بیک ولد
حسین قلی بیک حاکم شوشتر که قورچی و لطف الله از عظمای اقصای طایفه استاجلو بود و درین باب
گفتگوها بمنصب و پایتخت و حمایت اهل و عزت در محفل امرا و ملازمان سخن گفت و از بزرگواران صاحب
داعیه و عمل اتفاق نمودند و مرافقت کرده سلمان خان و ریش سفیدان استاجلو با ترک معاندان

دو دستی شاهزاده و هر دو را بجنبش آورده اما علی قلی خان و مرشد قلی خان آوازه ورود لشکر عراق
شنیده و در رکاب معدلت شاهزاده کیهان ستانی اعلی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از دار السلطنه هرات
بیرون آمده امرا عظام که با ایشان عهد و پیمان موافقت حضرت اعلی و مخالفت نواب سکندرشان
اختیار نموده بودند بر سر ایشان جمعیت نموده منزل بمنزل تا حدود مشهد مقدس معلی آمده بکسب [illegible]
احوال مرتضی قلیخان و متعلقان او و انصار او و در چمن رادکان طایفه چگنی و قراماتی را که از اتباع شاه [illegible]
بودند نهب و غارت نموده و از اسب لشکریان بسر [illegible] تغییر و تبدیل یافت و همت بر آن گماشته
بودند که در هرات آمال او را از برگ و بار خالی کرده اند در خلال الحال بخبر ان جنبش ورود لشکر عراق
رسانیدند و بال آن اندیشه سنگ گردیده و از راه جهان ارغیان تا بلده المومنین سبزوار آمده [illegible]
حسینی که موکب همایون نواب سکندرشان به امنیان رسید ایشان در سبزوار بودند با وجود قوت
لشکریان عراق که امنی نصف ضعف آن کرده بودند دلیری خراسانیان و آمدن ایشان تا سبزوار از
خاطرها گذر و پریشان گردیده کان مردم آن بود که فیما بین آن دو گروه در همان چند روز مقابله و مقاتله
عظیم واقع می شود و اگر [illegible] این جنگ [illegible] گروه بیشتر بودند زیرا که طوایف قزلباش [illegible]
و خویشان سپاه که [illegible] در آن طرف و جمعی در این طرف بودند و از امرا اصلاح اندیش [illegible]
قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار که شوهر [illegible] بود و اصلا [illegible] اما میرزا سلمان [illegible]
با نواب جهانبانی از این تفاوت [illegible] و [illegible] با ایشان [illegible] و [illegible]
[illegible] و در روزی که اردوی همایون در [illegible] نزول اجلال نموده بودند [illegible]
در اردو [illegible] این مقال آنکه چون علیقلی خان و امرا و عباسی [illegible] رسیدند و از زور و
موکب همایون پادشاهی و کثرت و انبوه عام لشکر عراق خبر یافته دانستند که مقابله با آن لشکر [illegible]
بیرون از حیز قوت و قدرت [illegible] صلاح حال در آن دیدند که عنان از محاربه پیچیده هر یک با [illegible]

خود رفته قلاع خود را استحکام سازند و لوازم قلعه داری بپردازند ظاهر بود که لشکر عراق را بجهة
استیصال علیقلی خان روبه در خراسان نهاده و از شهامت و قدرت توقف بیشتر در آن ولایت [illegible]
صاحب بغراق نبود مرشد قلی خان کفش قلعه [illegible] تربت حیدریه را نموده و مشهد مقدس شده و علیقلی خان و امرا
هرات و خویشان آنکه [illegible] در رکاب دولت انتساب شاهزاده جهان بدار السلطنه هرات رسیده
در آیات نصرت آیات بتعاقب ایشان در حرکت آمده مرتضی قلی خان و اکثر امرا خراسان بموکب [illegible]
[illegible] پیوسته و چون مراجعت علیقلی خان و [illegible] امرا و اتباع ایشان و خبر کفش مرشد قلیخان در قلعه تربت
بسمع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح در آن دیدند که اول خاطر از مهم او فارغ سازند
و تا او در آن قلعه باشد بهم دیگر نپردازند و بهذا [illegible] نصرت در حرکت آمده چون بپای قلعه رسیدند
اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته احاطه نمودند و سپهدار امرا و عساکر را به یاقات [illegible]
در لوازم قلعه گیری کرده محصوران بر اسم قلعه داری پرداخته و در اندک روزی توپهای عظیم
ترتیب یافته [illegible] [illegible] و میرزا سلمان و امرا [illegible] [illegible] و [illegible] سعی و اهتمام میکردند و [illegible]
[illegible] و اهل قلعه در محافظت قلعه داری [illegible] ساعی بوده [illegible] و به سپهدار [illegible]
جلادت [illegible] آوردند [illegible] [illegible] [illegible] از امرای معتبر آن
طایفه بود و تقبل آوردند [illegible] بیک ولد [illegible] خان [illegible] آقا [illegible] نواب جهانبانی
بود و در سبب تقبل آمد [illegible] [illegible] بازار محاربه [illegible] گرم بود و محصوران [illegible]
بعضی از پیروزمندان کوششهای مردانه کرده اثری بر آن مترتب نگشت و آن بعضی از
دولتمندان خصوص قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان [illegible] مهردار [illegible] را مامور نمودند که قلعه [illegible]
و غلبه مفتوح گردد و در حفظ با آقایان درویش [illegible] و [illegible] و گفتگو [illegible]
امید واریم که [illegible] در روی یکدیگر گشته و هم [illegible] و صلاح [illegible] و [illegible] که [illegible]

حدود

روی داده بصلاح انجامد اما از بیم طعن حسّاد و حاسدان در مجمع امرا سلسله این گفتگو بسته از خوف
یکدیگر قدرت اظهار آن نداشتند تا آنکه فرستادگان از پای قلعه بپایان رسانیدند و نوروز عالم افروز
سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی در رسید و سعادت نموده سلطان جهان بالش ایام بنوای عظمت کامرانی
در بیت الشرف آرامش و آسایش گرفت و چون محاصره بطول انجامید و از جانبین آن گفتگو در میان آمده بود و ندر پیش سلطان
دولت قاهره که همراه بجاق بودند خصوصا همه از وجه آن گفتگو حکایت در حضور میرزا
سلمان و مشار الیه امرا و اعیان دولت بیان آورده هیچ یک بمصلحت راغب گشته در اول حال
این گفتگو پیش آمد ارکان دولت قاهره و اتفاق امرا بسید بیگ کوته و از سادات و علما
ابو الولی انجو قاضی معسکر را با اتفاق چند نفر از ریش سفیدان صلاح اندیش بقلعه فرستادند که مرشد
قلی خان را نصیحت نموده بموافقت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی دعوت نموده از عاقبت
تحذیر نمایند مشار الیه چند روز فرستادگان را در قلعه نگاه داشته از قضیه بقتل آوردن شاهوردی
یکان عدم اطلاع اظهار کرده از سبب پیاده آمدن عفو و اغماض ارکان دولت اعتماد نمود تا آنکه
شاهرخ خان مهردار ذو القدر و امت خان حاکم فارس ایل طایفه ذو القدر متکفل مهمات او گشته از
خدمت اشرف نواب جهانبانی التماس عفو زلات و تقصیرات مرشد قلیخان نمودند و بعد از استدعا
شاهرخ خان بقلعه رفته با مرشد قلیخان ملاقات نمود و چون محصوران از قلعه داری به تنگ آمده
آمده بودند مصلحت وقت در مدارا و مواسا گشوده ابواب ستیزه مسدود و بعد از تکرار آمد و شد
میرزا سلمان و عظما و امرا نیز در جوار قلعه بمرشد قلیخان ملاقات کردند و او در اخلاص و اخلاص نواب
سکندرشان و شاهزاده عالیان بتجدید عهد و پیمان کرده بایمان موکد ساخت و قرار یافت
که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده چند روز او را مهلت دهند که پیشکشی سامان کرده
بدرگاه معلی بیاید و چند نفر از اقوام و ریش سفیدان خود را در موافقت میرزا سلمان و امرا

سپاه

سپاه بسر اعلی فرستادگان که استدعای عفو تقصیرات او نمایند فرستادگان بوسیله امرا و وصول
بشرف سجده و اشرف نواب جهانبانی مشرف گشته منفعل المرام عود نمودند و از آن جانب مشار الیه
باسم مرشد قلی خان مبنی بر عفو زلات و تذکار حقوق خدمت چند ساله او و قلی سلطان یکان
والده شاه را که در هرات همراه نواب سکندرشان و فرزندان ارجمند سعادت نشان بوده عز صدور
یافته با خلع فاخره ارسال داشتند و از پای قلعه کوچ کرده که در محل مناسب که ما بین طرق دار السلطنه
هرات و مشهد مقدس معلی بوده نزول اجلال نموده منتظر ورود مرشد قلیخان بودند که عزیمت جانب
هرات بی اختیار دست داد در ذکر توجه موکب همایون بجانب دار السلطنه هرات و جنگ با عساکر
عراق و خراسان در غوریان و انهزام لشکر عراق بعد از مقابله در سنه ... که اردوی
معلی از پای قلعه کوچ کرده در توجه جانب هرات و مشهد مقدس متردد بودند خواجه عبد المومن
که از اقوام خواجه افتخار رشتی بود از دار السلطنه هرات رسیده خبر رسانید که علیقلیخان و امرا و
که در بلده فاخره هرات بودند بمعاونت مرشد قلیخان در رکاب شاهزاده جهانستان اعلی حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی از شهر بیرون آمده در غوریان رحل اقامت انداخته اند و از کیفیت و کمیت لشکر
استفسار شده زیاده از ... هزار نفر نبوده میرزا سلمان و امرا استعجاب کرده که با این مایه مردم
چگونه بمقابل عساکر نصرت شان کرده برایشان آمده اند و چه معاونت مرشد قلیخان توانند کرد خواجه
مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان از بیرون آمدن آنست که موکب همایون بعزم رزم ایشان از پای قلعه
کوچ کرده مرشد قلیخان از تنگنای محاصره خلاص یابد و چون موکب اقبال بغوریان نزدیک گردد کوچ کرده
خود را بقلعه هرات رسانند چه ظاهر است که هر گاه قلعه تربت در ... مفتوح نگردد تسخیر قلعه هرات
هرات که از قلاع مشهوره آفاق است در عرض یکسال متیسر نخواهد بود و لشکر عراق را بجهت
رومیه و شاه ... سرحد ... مجال توقف خراسان ...

ذریعه خضر سپاهان

خواهد یافت و این خبر در نظر عقلا پسندیده نمود اما چون مقدر الهی خلاف آن بود و صورت دیگر روی نمود و
مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان و هواخواهان نواب جهانبانی خصوصا اسمعیل قلیخان که با علیقلیخان بجهة قتل ما
خلیفه پدر او خصومت موروثه بود و بیجان تکلو و اعیان آن طبقه که با طایفه شاملو و استاجلو عداوت قدیم
داشتند بعد از تعارف بر احوال آل عباس اندیشه نمودند که چون علیقلیخان هنوز از کوچ کردن اردوی ظفر قرین
از پای قلعه تربت اطلاع نیافته عنان عزیمت بجانب غوریان معطوف داشته برسبیل ایلغار خود را بایشان رسانیم
که شاید ذات مقدس حضرت اعلی و علیقلیخان را از پای قلعه بدست آورند چه محتمل بود که هرگاه خبر برخواستن
از پای قلعه تربت بعلیقلیخان رسد با خیال آمدن بجانب هراة در غوریان توقف نموده خود را بشهر انداخته بقلعه
قلعه داری پردازد فی الفور این معنی را با نواب جهانبانی در میان نهاده تاکید نمود که چهار روز باید که ناصر ارای
ایلغار دو یه کمسلطه ناجایز ندارد و نواب جهانبانی هر چه امرا اظهار اراده در خدمت نواب اسکندرشان
گروه ایلغار عازم و جازم گشتند و امرا و ارکان دولت از همه جهت منفردان الباب گفتگوی مخالف را سد کرده
جنبانیدند و در همان مجلس بیجان تکلو با جمعی دیگر از امرای تکلو و ترکمان و غیرهم که چرخچی گری معین شدند و از
خبر دار و شایع گشته بتشبیه اسبان و انجام مهمات ایلغار پرداختند و در پای لشکر ظفر قرین
آمد و امرا اعظام طوعا او کرها در رکاب اشرف نواب اسکندرشان و شاهزاده عالیشان روی براه آورده
تا کنار جسر پل ... ایلغار نموده آن مسافت بعید را در شبانه روز طی نموده صبح روز چهارم
که هنوز زمانه ملبس بلباس سیاه شب بود قراولان لشکر ظفر قرین بکنار جسر پل رسیدند و قراولان اردوی
علیقلیخان واقف گشته خبر ورود لشکر رسانیدند و علیقلیخان از آن حال حمل بر کذب آن خبر نمود زیرا که لشکر
عراق را در پای قلعه تربت گمان داشت و از آنجا تا کنار پل مسافت بعیده بود اما چون صبح کاذب طلوع صبح
صادق گشت و غلغله عبور لشکر از کنار پل بخواست علیقلیخان و امرا فوج فوج سوار شده جرگه
قرار داده و قول و دست راست و دست چپ آراسته مستعد رزم و پیکار گشتند و اردوی خود را

کوچانیده

کوچانیده بر سر پل باز داشتند و از این طرف لشکر و شاملو بعضی از زیر پل عبور نمودند و بعضی دیگر از
آب معبر یافته عبور نمودند و مبارزان طرفین بیکدیگر تلاقی گشتند و معرکه رزم گرم گشت طایفه
شاملو و اتباع ایشان لحظه بدان مشغول گشته آثار جلادت بظهور رسانیدند و چون لشکر عراق
ده برابر خراسانیان بودند اندک زمانی پای ثبات استوار داشته کوشش مردانه نمودند اما
چون کوکبه اقبال نواب اسکندرشان و چتر همایون فال شاهزاده جهانگیر با تشونهای آراسته
نمایان شدند و چشم علیقلیخان و لشکریان او بان لشکر بیشمار افتاده دستشان از کار و کار از دستشان
از دست رفته از هجوم مبارزان و ازدحام لشکریان صف سپاه ویران شده شکست خورده
روی بوادی هزیمت نهادند غازیان قزلباش که بیکدیگر رسیدند بجهت تعصب و جاقیت هم
کیشی در کشتن و بستن زیاده اهتمامی بکار نبردند اما طایفه تکلو برخلاف دیگر اوجاقات
شمشیر در طایفه شاملو و استاجلو نهاده بسیاری از آن طایفه را تیغ انتقام گذرانیدند و اردوی
ایشان بغارت و تاراج رفته ترکمانان و تکلویان چون باموال و اسباب رسیدند اندکی
دست از تعاقب باز کشیدند و بغارت و یغما مشغول شدند و نواب اسکندرشان و نواب جهانبانی
بموکب رسیده چون از حرارت هوا و شدت ایلغار پیاده و سوار را طاقت طاق شده مراکب
از رفتار مانده بود در همانجا فرود آمده در پیش شب مرتضی قلیخان و جمعی از امرا بدار السلطنه هرات
فرستادند که خود را بشهر رسانیده شهر را ضبط نموده منتظر ورود موکب جلال باشند اما علیقلیخان
بعد از انهزام از شاهزاده فلک احتشام از حضرت اعلی شاهی جدا افتاده از راه دیگر بولایت رفت
و حضرت اعلی پیشتر از نواب از راه دیگر عزیمت هراة نمودند اکثر امرا معتبر که در رکاب اقدس آنحضرت بودند
شربت مرگ چشیده جان از آن ورطه خونخوار بیرون نبردند یکی از عظما و معتبران که در جنگ بقتل
رسیدند ابو الفتح خان ... شاملو ... تکاقاجار و حاجی سلطان جغتای مشهور

بکوتوال و از اهل قلم میرزا محمد کرمانی وزیر سلطان حسینخان که در آن حین وزیر حضرت اعلی شده بود
و از گرفتاران ابراهیم خان برادر مرشد علی خان و [illegible] خان و خواجه علی خان کلانتر و چند نفر دیگر
که از نیزه زارهای کارگر شده بودند میرزا سلمان بخلاف رضای امرا در قتل ایشان مسامحه نموده
بر مشفقی ابقا میکرد و هر کس را امرا [illegible] درخواست اقوام با نوکران که با لشکر [illegible] بوده التماس مینمودند
او برغم امرا حکم قتل میکرد و بدین جهت مجدداً میانه میرزا سلمان و امرا غبار نقار ارتفاع یافت با جمله نواب
شاهزاده نامدار و صاحبقران گردون اقتدار ارادتی حضرت شاهی با چند نفر از رفقا و یکجان نثاران
هرات [illegible] گرفته با [illegible] سن دوازده سالگی بدلالت مرد و [illegible] از جمعی که مظنه اخلاص [illegible] شده
جدا شده و ارباب نفاق را از خود دور کرده و چون منشور دولت و اقبال آنحضرت بطغرای تؤتی
الملک من تشاء توشیح و تزیین یافته بود در ضمان صحت و سلامت نصف شب نشده بود که داخل
قلعه هرات شدند و جمعی از [illegible] که در شهر مانده بمحافظت شهر و کوتوالی قلعه مأمور بودند
از مقدم همایون اظهار بشاشت و فرحی بی اندازه کرده و شکرگذاری سلامتی ذات اشرف
بجا آوردند و خاطر شریف آنحضرت از برای علی قلیخان آرام میگرفت و شخصی بود که بهمراه او آمده
با کمال دل نگرانی چشم براه انتظار داشتند که در همان شب پاسبانان دروب قلعه [illegible] و ورود
جناب خانی رسانیدند و موجب مسرت و خوشحالی تمام گردید و چون جناب خانی [illegible]
بشهر رسید بشرف ملازمت اشرف رسیده و بسلامتی ذات اشرف سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده
اظهار فرح و انبساط کرده و جمعی کثیر از [illegible] که بهرات جمع شده در استحکام برج و باره و [illegible]
دروازه کوشیدند و اهل قلعه داری بجا آورده و بترتیب اسباب [illegible] کوشیده و مشغول گشته در آن شب بعد
از ورود حضرت اعلی و جناب خانی مرتضی قلیخان [illegible] و اسمعیل [illegible] با جمعی دیگر از امرا و لشکریان
روانه دار السلطنه هرات شده بودند [illegible] روز دیگر که بدار السلطنه هرات رسیده و در آن

پادشاه و مرحوم سلطان حسین میرزا [illegible] آمده و چون از کثرت [illegible] اسپها [illegible]
فرصت [illegible] و حرکت [illegible] بود و آن شب [illegible] میرزا [illegible]
نمود که بجانب [illegible] داخل قلعه شونده جمعی که اراده دخول بهرات [illegible] برج و باره [illegible] مستحکم
و مضبوط باشد چون حقیقت بعرض نواب سلطنت نشان و امرا [illegible] زبان اعتراض بر [illegible] خان
و رفقا و [illegible] گشودند که چرا از همان شب [illegible] از رسیدن نواب شاهزاده [illegible] تا جواب را
بر خود حرام کرده [illegible] داخل قلعه شده [illegible] این طایفه [illegible]
بوده [illegible] اسپان [illegible] فرصت رفتار نداشتند [illegible]
از [illegible] پیشتر از حضرت اعلی و علی [illegible] خان که اسپان [illegible] داشتند بهرات رسیدند [illegible]
اردوی معلی متعاقب کوچ کرده بدار السلطنه [illegible] رسیده [illegible] میرزا [illegible] شاهی [illegible]
جهانبانی و بیوتات خاص [illegible] میرزا سلمان در جوار [illegible] نزول کرده و امرای عظام
طایفه با جمعی از اتباع بطرف [illegible] دروازه رفته [illegible] و شهر هرات [illegible]
کرده شد و میرزا سلمان [illegible] قلعه هرات نموده زبان [illegible]
ایشان [illegible] نواب جهانبانی [illegible] تا [illegible] در زبان [illegible]
آمده در [illegible] نقل و اتفاق [illegible] دولت [illegible] چند روز [illegible]
ایام [illegible] رسید دستگیر شدن میرزا سلمان [illegible]
[illegible] چون میرزا سلمان [illegible] جهانبانی [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] شاهزاده [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] میرزا عبد الله پسر بزرگتر [illegible] نواب جهانبانی و میرزا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نواب جهانبانی [illegible]

اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم امرا و ارکان دولت قاهره و مخصوص قلیچ بیگ قورچی باشی و شاهوردی
خان مهردار و محمد تقی خان تفنگچی را بتغییرات و نفاق و شقاق متهم ساخته خاطر نشان نواب جهانبانی کرده
بود که تا این جماعت در میان باشند امور سلطنت نواب جهانبانی بطراوت و آبرنگی نخواهد بود و گاهی کنایه بارتکاب خلاف
حکایات در مجلس سلطنت خود مذکور میکرد و بعضی از اهل حضور تا جایگاه صاحب الیه با امرا در خفیه ملاقات
اعتقادات را مخالف خود فرض کرده بعد از نسبت تیغ غزوات سررشته عقل را از دست داده و حکایات با امرا
میکرد و امرا بانقلاب متهم میداشت و امرا از اطوار نواب جهانبانی تفرس نموده بودند که نواب جهانبان
میرزا سلمان را عنقریب معزول خواهد کرد و از اوضاع او که کوک این ماده بود متهم گشته منتهز فرصت بودند و در این اثنا
میرزا سلمان اراده سیر گازرگاه کرده براق و اسباب جشن عالی بیگانه فرستاده و جمعی از خواص و مطربان
و مصاحبان و مردم اهل طرب را دعوت نموده که در روز موعود جشن ملوکانه آراسته با ایشان
صحبت دارد و امرای عظام میرزایان و برادرزادگان که از جهلا و دیوان بیرون از اردو بودند قرار داده
که چون میرزا سلمان بگازرگاه برود با یکجا رفته مهم او را با تمام رسانند و در روز موعود میرزا سلمان با جشن و لشکر
خود سوار شده متوجه گازرگاه گشته گروهی امرا که مقدم ایشان قورچی باشی و ولیخان و الله قلی خان
و خلیل سلطان برادرزاده ... و امثال ایشان بودند با گروهی ... از او دیگر عقیده قتل او
قرار داده شخصی از آن مردم در جواب گازرگاه آمده میرزا سلمان را از این حال آگاه کرده و روی التفات
کرده در کمال اضطراب روی برگشته بود و جمعی کثیر از غلامان که همراه بودند بتعجیل روبراه آوردند
میرزایان عظام بگازرگاه رسیده از مراجعت میرزا سلمان آگاه شده جمعی را فرستادند که اگر در راه
او را دریابند بقتل او پردازند والا بوقت دیگر اندازند آنجماعت باز نرسیدند و میرزا سلمان از کوچه دولتخانه
رفته بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی رسیده ایشان را از قصد امرا آگاه کرد نواب پادشاهی
باحضار امرا امر فرموده بعد از آنکه امرا و ارکان دولت حسب الحکم آمدند از امرا استسوال کردند که سبب چه بود

میرزا

میرزا سلمان که وزیر و معتمد علیه است در مقام ... امرا در اول حال انکار کرده گفتند که ما را از آن آگاهی
نیست و اگر جهلا و اوباش قزلباش ... سلوک کرده باشند ... ایران رسیده و هر کس ...
... در این اثنا ... مراجعت آمده شورش و غوغای عظیم نمودند و کس باندرون فرستادند که
میرزا سلمان مقرب دولت و دشمن قزلباش است و خلاف و نزاع قزلباش ... و طغیان امرا
... سلوکی او نمود و دست ... و رفع نشود ... قزلباش بر طرف نخواهد شد چون
کار بانجا رسید امرای عظام ... عرض کردند که میرزا سلمان مرد تاجیکی است و
و فتق مهمات و معاملات دیوانی از او متوقع بود ... صاحب جیش و لشکر گشته برای خود
دخل در امور سلطنت نموده باعث ... و حال آنکه قزلباش ... کار برداشته با او در این مقام
در آمدند اولی آنست که او را از منصب وزارت برچیده ترک مهمات ... اگر مرد عاقل بود ...
که این امور ... امرای ... ملاحظه نمود که ...
که این حکایات ... شاهزاده ... که او را ...
راضی ... که ... در این اثنا امرای عظام دعای دولت پادشاهی
گفته برخواستند ... میرزا سلمان ...
داشته ... نواب کامیاب ... چون میرزا سلمان ... نواب جهانبانی
سعی نمود ... ملک ...
ازو ... عظیم ...
نمود ... که نواب جهانبانی و شاهی
بسته ایم ... چون میرزا سلمان ... خاطر مبارک
ارباب ... وزارت ...

با آنچه امر دولت ره کار باشد مطلع و منقاد بوده نواب سکندرشان و شاهزاده عالیان خاطر شریف از کیفیت
وقتل او جمع نموده بعضی از میرزا سلمان زیاده رنجیدگی خاطری داشتند راضی شدند که در باب او بر وفق رضای
امرا عمل نماید روز دیگر جمیع امرا در خانه قلی بیگ قورچی باشی جمع آمده کس بطلب مشار الیه فرستاده و میرزا سلمان را برده در قزلباش
قورچی باشی محبوس ساختند و اموال و اسباب بجمیع ضبط در آمده میرزا عبدالله و میرزا نظام پسران او بعضی ماخوذ
گشته و چند روز تفحص اسباب او مینمودند و چون خاطر از آن فارغ گردید وجود او را با وجود معزولی بجهت
انتقام و بقای او را مستلزم فتنه خود دانسته بدست قورچیان داده حکم قتل او را صادر فرمودند یک سرصلو یوزباشی ترکمان قوم
علیا جناب سلطانم او را زخم زده دیگران با تمام کارش پرداختند نظم از آن سرو آمد این کاخ و کاخ آویز که چون جانی
کرم کردی کو پدید نیز سبحان الله آدمی زاده آنچه هر چه در او دیده انداز عاقبت شر نتیجه میدهد و لیکن
فاتحه خود را بوستان امل برگ ندیده بارستان بقا دو چار شد گل خطا نزلی می‌چیند میرزا سلمان مشهور
انکه پنهان نقد دولت خود را استحقاق میدید بدرستی که تحفه نواب جهانبانی را داد و خود ساخت :
مواصلت عروس خود دولت دارد علاقه برگوشه چادر بسته باعث قطع رشته عمر قتل گردید جسدش را بجهت
قوای دولت بر خاک سپردند و بعد از آن الامر بموجب وصیت او جسد نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نموده
در روضه منوره مدفون گشت مشار الیه از طبقه جابریه و اشراف اصفهان است که سلسله نسب خود را به جابر بن عبد الله
انصاری میرساند شمه از احوال او در طی حالات وزرا و ارباب قلم زمان شاه جنت مکان سمت تحریر یافت و الحق
بوفور قابلیت و فضائل و کمالات آراسته و اطوار و آداب ممتاز بود و در زمان نواب سکندرشان بمساعدت اختر بخت فرخ
فال پای بر مدارج قدر و دولت و اقبال نهاده و رتبه را از مرتبه وزرا فقد در گذرانده به استقلال یافت به اعتقاد آنکه در صدر
وقایع و درود سوانح کثرت عصبه و عزم و مکیدت خود اختیار قضا و سپهر نقد بیستون اند بدین خیال محال پای از دایره
ارباب قلم بیرون نهاده متابعت نفس اماره اختیار نموده صاحب جیش و لشکر و حشم و طبل و علم گردیده با
دیگر شان غایب نه سلوک نموده تفوق در مجالس صحبت تا آنکه از نتایج اعمال ناصواب خود برستی با در رسید که چه

ارزنجان

ربنه شد موی و من سرای را بفنون کمالات آراسته فهم و فطرت عالی و طبع سلیم و ذهن
مستقیم داشت و اشعار را بدانه به بهتر از او بسیار سر بیرون و اکثر او قات در انشای شاغل امور آمرات
اکثرت وارد حاکم ارباب حاجات عرایض مردم اکثر را بنظم جواب نوشته قطعه و بر بدیهه و چند بیت
طبیعت بی تکلف و تامل در کمال بلاغت و آراستگی لفظ و معنی بر صحیفه بیان می‌نگاشت و در آن چند روز
که بقتل میرسید غزلی گفته بود که مطلعش اینست نظم موزون با چه سرکشی بیا دیده • بهتر آنست که
از رود دو کشید • این دو سه بیت نیز از اشعار او ثبت افتاده که در صحن بیمره فقیر ثبت گفته بود
بازم زیار وعده دیدار بر سر • دل در طپیدنست که یار میرسد • سلمان اگر رسید بجای آن لب
پیان • از عاشق بجا بو بسیار میرسد • این غزل را در جواب غزل ملا شرف کاشی بسیار خوب گفته
و بمطلع و حسن مطلع اختصار نمود • خان حسن بکشان نشسته بار دیده • بدست مردم پر فتنه اختیار داده
از زلف پرده برخسار لاله گون بفکن که نیم گنج سعادت بدست مار داده • القصه بعد از وقوع این قضیه امرا
عظام عاقبت اندیشی کرده از نواب جهانبانی استدعا نمودند که بنابر مصلحت قلوب پاشان چند او را
مطلق نموده نواب جهانبانی ایجاب ملتمس امرا کرده درضا بطلاق او از امور اول و املاک او بعضی بدیوان اعلی
منسوب گشته بعضی دیگر بقورچیان عظام اختصاص یافت و یکدو ماه در امر محاصره خاطر فی الجمله برده
و اهتمام می‌کردند در بین اثنا اخبار موحش از جانب آذربایجان رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب
سلطان روم و فرمانروای آن مرز و بوم سردار شده لشکر بجانب آذربایجان کشیده و در آن سرحد
نشسته و آشوب اشتغال دارد و ارکان دولت قاهره از بیم بی آرام گردیده و صلاح در آن دیده
که با علی قلیخان طرح صلح انداخته خان غیرت به صوب عراق و آذربایجان انعطاف • و چند شاه خلیل
خان مهردار در مقام سرخ خاطر بکلفت و نزاع درآمده خود بمرتبه پای قلعه رفته با علیقلی
ملاقات نموده گفتگوی مصالحه بمیان آورده خان مذکور طالب این امر بود بعد از قیل و قال بسیار

قواعد مصالحه بنا بر این قاعده تمهید یافت که علیقلیخان پسر بزرگ خود ولیجان بیگ را که در آن وقت
دوازده ساله بود بیرون فرستاده و عریضه مراسلات آمیز بخدمت اشرف مصحوب پسر ارسال داشته عرض
نماید که خبر ایام این جرأت و میرزا سلمان بود و چون او کشته شد ما همان غلام و غلام زاده درگاهیم
و هر تقصیرات گذشته خواسته بجهت رعایت ادب و ملاحظه طرفین و بیش صوفیه صفویه بخدمت میرزا
ابرادر بزرگوار در خراسان بدستور خطبه سلطنت و پادشاهی باسم نواب سکندرشان خوانده و شد و نواب
جهانبانی را که فرزند ارجمند ولیعهد است و مملکت خراسان ایشانزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی
مسلم بوده باشد و چنانچه لایق بودن فرستاده و [illegible] که داشته باشد عرض نماید که بوساطت
[illegible] اقران یا به اگر چه امرای [illegible] ولیجان را [illegible] بوده اما چون انواع صلاح [illegible]
مصالحه منظور بود و بسبب [illegible] شرف الدین اوغلی تکلو [illegible] بزرگ زاده [illegible]
صلاح اندیش بود بمصالحه راغب ساخته و او ولیجان را از [illegible] که از اینجا چون اراده نزاع حضرت [illegible]
علیقلیخان [illegible] قتل ولی خلیفه [illegible] و سلطان حسین خان [illegible] کشته شده بود و قتل [illegible]
که در جنگ [illegible] واقع شده [illegible] بوده [illegible] بودند [illegible]
عناد و لجاج ایشان بر [illegible] و [illegible] داشت [illegible] را نیز بمصالحه راغب ساخته و علیقلیخان [illegible]
از فعال ایشنه [illegible] دانسته [illegible] قبول کرده التماس نمودکه چون [illegible] ایشان و مرتضی قلیخان [illegible]
گذشته اصلاح پذیر نیست او را بعراق برده و حکومت مشهد مقدس معلی را بدیگری از امرای عظام که مرد دولتخواه
باشد عنایت فرمایند [illegible] [illegible] [illegible] اول سلطنت [illegible] نواب [illegible] سکندرشان
و نواب جهانبانی را [illegible] راغب ساخته مراجعت بتوسلطنت و انتظام مهمات او را بایشان [illegible]
شمرده و بعد از استمالت و شاد [illegible] اسمعیل قلیخان را همراه خود به دارالسلطنه قزوین برده با علیقلیخان صلح داده روز دیگر
علیقلیخان و الغش [illegible] زمینی [illegible] حقوق خدمت [illegible] نواب سکندرشان و نواب جهانبانی

فرستاده و در باب قضایای که وقوع یافته بود معاذیر دلپذیر بر شتک [illegible] بعد از
اتفاق ارکان دولت قاهره و تسلط میرزا سلمان و بدسلوکی مرتضی قلیخان بعضی از آن در
سوگند چنین کرده اند اما چون منشور خلافت و فرمانروائی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دیوان قضا
قضا بتوقیع رفیع اِنّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ زیب و زینت یافته بود اثری بر آن
مذکور مترتب نگشت جز حرف صدق بر زبان نگذشت بالجمله حسب الالتماس عالی امرا و ارکان
دولت مطالب و ملتمسات علیقلیخان حسب المرام بعز اجابت و انجام مقرون گردیده و تشریف
فاخره بخشیده و امرا بدین عنایت شده از جانب نواب سکندرشان بمنصب ارجمند فرزندی
ملقب گشته و بجهت حضرت اعلی از جانب پدر [illegible] و برادر [illegible] هدایا و تحف ارسال
و ولیجان بیگ پسر علیقلیخان در سلک [illegible] جانب عالی نواب جهانبانی انتظام یافت
بجاه و مال [illegible] سلطنت آن سال گذشته [illegible] کوچ کرده مشهد
مقدس معلی [illegible] جلال [illegible] و زیارت [illegible] سلطان [illegible]
عبد [illegible] داشته [illegible] علیقلیخان [illegible] قلوب [illegible]
استمالت مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد مقدس معزول نموده آن ولایت را بسلمان خان که خود
عبدالله خان بزرگ زاده و [illegible] مذکور [illegible] و [illegible] و مرتضی قلیخان [illegible]
[illegible] و [illegible] علاوه آن [illegible] قلیخان [illegible]
که از [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] کار [illegible]
ولایت جام به [illegible] یافت جمعی از ارکان دولت قاهره بمهمات خراسان و [illegible]
وقت [illegible] روی توجه بعراق آوردند [illegible] بازگشتن [illegible] و در [illegible]
و آگاهی [illegible] که [illegible] سلطنت ملک خراسان [illegible] جهان [illegible] حضرت اعلی

گرفت و مقرب چپ لودی دوست از قلاع و فرمانفرمای ایالتش بر اهل عصر عالیجاه خواهد یافت
و هر کس از امرا و مردم خراسان در آن روز ... رایات جهان گشا روز افزون نواب سکندرشان
بود و از امرا و ایشان ... گشته بود نواب اسعد و حکام ... شد ... اول کسی که از امرای
خراسان ابواب اطاعت و انقیاد گشوده و در ... حسین بیگ ... شده ...
قورچی باشی بود که حاکم ... سبزوار ... و ... موکب همایون قریب سبزوار رسید ...
گروه باستقبال موکب اعلی شتافت و منظور نظر نواب سکندرشان و شاهزاده و رعایای آن گردید ...
قورچی باشی بدستور ... سبزوار ... گشت ... مقام ... آمده ...
وقوع ... کرده و ... نواب جهانبانی ...
ساختند و مواد که در ... خراسان ... کرد و ... حسب ... اردوی ...
حسین بیگ مروی ... شد ... قلعه ... بهیئت ...
نواب ... بر روی ... جای ... و ... و ... روز ...
لایق دولت و مناسب امور سلطنت ... رسید ... ارکان دولت
مشهور ... آن برگشته بخت بی سعادت ... خانان ...
نمود ... ایشان ... نواب جهانبانی امرا ...
بل عموم عساکر ... امرا ... شهر ... حضرت ...
نمودند مردم حصار ... قلعه ... سپاه ظفر ... مشغول گشته ... نواب ...
بود ... آمده ... موکب ... حصار رسیده ...
عروج نمودند ... روز ... آورد و ... استقبال شتافته
... حسین بیگ ... گرفتار گشته

یکی از چلداران سبزواری که ملازم رکاب عالی بود و چنان پشت بجلی بر تواخته بود که از
حرکت بازداشت و ... چند ... بیچاره ... انداخته بود و حکم ...
صادر گشته ... از دروازه شهر ... او ... کشته ... بشارت ...
شبِ آن ... و ... در آن شب ... از ... و ... الناس ...
سبزوار آمده ... از ... غارت و ... و ...
نایره غضب نواب جهانبانی که ... بود ... امر فرمودند ... رعایا و مردم
سبزوار ... و اما چون شب بود ... رسیده ... و ...
رسیده ... احوال رعایا شده ... و ... ایشان را ... کرده ... و ...
آن ولایت نیز ... خان ... گرفت و ... گشته ... خان زاده ...
گذاشته ... و ... گرده و موکب ...
دارالسلطنه قزوین رسیده و در ... سلطنت ... جلال ... خان حاکم ...
افشار حاکم کرمان و ... خان ... حاکم همدان و ... بهمراه ... ممالک را که در ... خراسان ...
رخصت انصراف ارزانی داشته هر یک ... از سوانح این سال ...
که ... اردوی معلی در خراسان بود و ... این ... خان حاکم همدان
خراسان ... گشته ... حسین ... حاکم ... و ... سرحد بغداد و ...
و از امرای ... سلطان ... و ... ایشان بعد ...
او ... با ... وحشت ... پدید آمد و چون توقف اردوی همایون در خراسان
با ... کشیده ... سلطان ... آمده ...
نمود ... حسان ... که در آن سرحد ... خراسان ... و ... شود

گروه انبوه از خرچیان جمع آورده بر سر سولاغ حسین رفت و او نیز طایفه تکلو را جمع کرده بمقابله
او شتافت جماعت چیان با آنکه اضعاف مضاعف تکلو بودند تاب صدمه ایشان نیاورده در حمله اول
شکست خورده فرار نمودند و یوسف سلطان گرفتار شد و سولاغ حسین او را با شاه قلندر در یک زنجیر بسته
بود و قلندر را قافت او را موجب عقوبت نموده داشته بعد از آن او را با کوشه رکزه در هم کوفته بجانب آخرت فرستاد

گفتار در ذکر قضایایی که در ایام عزیمت موکب همایون نواب سکندرشان در اوزباکستان
سانح شده و در آمدن ابراهیم خان برات روی بر منابر رسته آرایان انجمن هوشمندی پوشیده نماند که سابقا
رقم زده کلک خامه شده بود که سنان پاشا سردار معظم جمیع را بر وجهی که مسطور گشت و تردد او
ابراهیم خان ترکمان را که از جانب بر سم رسالت بخدمت سلطان مراد خان فرمانفرمای ممالک روم
فرستاده شده بود مصحوب خود گردانیده روانه اسلامبول شد عثمان پاشا از دربند عرض نموده بود
که سنان پاشا از چاپین و بدون جرات آمدن از ادربایجان و شیروان کرد و من کل ولایت شیروان از
متصرف شده ام و الحال در تصرف عساکر عثمانیست و آنچه سنان پاشا عرض کرده که سوی قلعه و بند
در تصرف روی نیست خلاف واقع است و اگر درین سال که پادشاه و قزلباش در خراسان است سرداری
دیگر با تصرف نامزد کرده هم ملکی مجدد بتصرف در می آید و هم ولایت شیروان از خار تعرض قزلباش
مصفی میگردد و سلطان روم سنان پاشا را مورد عتاب و خطاب گردانیده فرهاد پاشا که وزیر دوم
بود سردار کرده با لشکر عظیم روانه این طرف نمود ابراهیم خان را در اسلامبول نگاه داشته قبول مصالحه
ننمود شرط نمود که هر محل که عساکر عثمانی وارد گشته خطبه پادشاه روم خوانده شده باشد بتصرف منسوبان
آل عثمان گذاشته مناقشه ننماید و ما دام که پادشاه و قزلباش با منتز رومی نکردد دست از تسخیر ممالک
باز نمیداریم و کسی برابر ابراهیم خان در خراسان بپایه سریر دولت ایشان آمده عرضه از اشتمال بر مقالات مذکور
بنظر رسانیدند و مری از روی دولتخواهی عرض نموده بود که عناد و لجاج درین امر یکم منتز عقل موجب نقصان

دولت است با آنکه نهرو شیخ انواع نداست و هر سال عسکر از دولت بیرون میرود و باز شهر همان
همان است و در اینصورت ممکن نیست مملکت و ولایات در دست مملکت شیروان از ابا بجرانی اغایه محیط
عساکر آل عثمان در آمده باز گذاشتن و صلح نمودن بصرفه و صلاح نزدیکتر است امرای خود رای قزلباش
با وجود هوای وفاق و نفاق که در میانه طوایف و اویماقات بود از شیوه تمرد رایی با پیشی رفته
جواب عریضه ابراهیم خان بر طریق علی شد که اگر مصالحه بنوعی که قبل ازین تمهید یافته وقوع می یابد بنهایت
انکم ازلی بوده باشد بهتر و گرنه آنچه تقدیر خواهد آمد مجملا فرهاد پاشا با عظمه از دو حام تمام با زنان الروم اده لشکر
و ایران عنان بارگاه را مع نموده از راه قارص بخوشیت مجهز بعهد نمود محمدی خان تخماق که بیگلربیگی چخور
سعد بود ابراهیم خان و امام قلی میرزا از انجال خبر نموده امرا تا این زمان آنجمع را جمع کرده بیگلربیگی
و تدبیر دفع آن حادثه نمایند القصه خوانین عظام و امرا و بیگلربیگیان قزلباش که در آذربایجان و قراباغ بودند
چون مقابله با آن لشکر بیحساب اوفق قوت و قدرت ایشان بود و از کومک امداد و اقع نیز مایوس بودند
هیچ به در مقام دفع آن حادثه شورانگیز شده و هیچ نفر از ایشان موافق تقدیر بنام محمدی خان از ایروان
بیرون آمده با مردمی که داشت در اطراف و جوانب روانه و فرهاد پاشا بایروان رسیده چند روز در آنجا
رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت و استحکام ترتیب داده و عمارت چنگری بعهده اهتمام
گاشته و ذخیره و ساییانه و یراق توپخانه و ما یحتاج قلعه داری سرانجام نموده باز گردید محمدی خان الکام و تمام
دل از حکومت آن مملکت برداشته بخوان آمده عیال و اطفال خود و خانه زاد از اینجا حفظ نمود و از امیر خان
و امرا ترکمان درین مراتب اصلا مددی بمحمدی خان نرسیده و حفظ وصرات تبریز را اولی دانسته بعلاج
ترتیب کرد و باز از آنجا بیرون شهاده و ولایت مموره و مجموع محله معظم ارمنیه صغری است بتصرف ما ندای
در آمده و در ولایت شیروان نیز احدی از امرای قزلباش را مجال توقف نمانده جنت بطلان تمام الوکلا
بتصرف روییه قرار گرفت از سوانح این سال آنست که خاطر سلطان ابراهیم میرزا صبیه شاه جنت مکان که

مرحوم مغفرتم امیرخان ترکمان بوده در تبریز مریض و علیل گشته بجوار او معالجه اطبای حاذق صورت صحت روی
نمود و عاقبت در ویت حسینو بمقتضای اجل بسر ده در تبریز فرمان عوض بای اورد و دانش اوراجدادالاشرار داد و بجمیع
بوده در روضه مطهره آبا و اجداد عالیمقام مدفون گشته و باعث پریشانی مجمر امیرخان گردید ذکر توجه موکب
همایون بصوب آذربایجان نوبت دوم بعد از گرفتاری امیرخان ترکمان و ترتیب یافتن عظیم
مسمع اعلی استماع و منعقد مجلس سلطنت و گفتگو در تنظیم امور آن دیار و درمان چون موکب ظفر
قرین شاهی بدار السلطنه قزوین رسید و زمستان بپایان رسید و سلطان سیارگان اسباب تخت
اکامرانی بدرفش خانه حمل کشید یعنی نوروز کیستی افروز سال ... موافق سنه اثنی و ستین و ستمایه
امرای گیتی ریاحین نونشانی و اکام روایی گشته عشرت آباد جهان از قدوم ربیع نضرت و طراوت
تازه یافت نواب جهانبانی را که آغاز جوانی و ایام استفراک لذت تفننی و کام ستانی بود اوقات
شریف بسیر و صحبت مصروف شده همواره بافنون ملاهی و لهو در خلوات بزم عشرت آقداح ریحانی
ت دراقرای و دوستگانی میکشید از گلزار وصال سروبان لاله عذار گلهای نشاط و شادی میچید امیرخان
بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیک وزیر خود از تبریز بپایه سریر اعلی فرستاده و حقایق حالات آذربایجان و تسلط
رومیان بدست آوردن ایروان از اولی بوده بسته عالی حضرت رأیت جلال بر آنصوب بوده که در رکاب نصرت
انتساب متوجه قلعه ایروان گشته امرای عظام و ارکان دولت جاتی کرده توجه جانب آذربایجان در
تعظیم یافت و در اوایل فصل تابستان از دار السلطنه قزوین در حرکت آمده بجانب آذربایجان نهضت فرمود
ترکمان رخصت رفتن کاشان حاصل نموده که ترتیب تشون لشکر خود کرده متعاقب بموکب نصرت قرین
پیوندد و شیخ خان تکلو نیز با محمد سلطان برادر زاده اش بجانب ری که الکای ایشان رفتند و چون
چمن مبارک معسکر سراو قات اقبال گردید نواب جهانبانی بقصد زیارت آستان ملایک آشیان سلطان الاولیاء
برهان الاصفیاء مشایخ کرام صفویه قدس الله ارواحهم از اردوی همایون و خدمت والده نامدار جدا

شده

شده و منتسبه دار الارشاد دار دیال شده هنوز نواب جهانبانی نموده تشریف بوده که امیرخان ترکمان با
موکب اعلی با امرا و اتباع خود که اکثر برادران و اولاد و اقوام و عشیرت او بودند قریب ده دوازده
هزار کس از ایل و اویماقات ترکمان و غیره که در سلک ملازمان ایشان انتظام داشتند بر سبیل
زینت و آراستگی تمام از دار السلطنه تبریز و ترتیب بدرقه بیرون آمده و چون نواب جهانبانی وارد
تشریف حضور ندانست توقف نمود و بعد از ورود نواب جهانبانی اول آن شرف ملازمت آنحضرت سرافراز گشته
بوساطت او شرف پابوس نواب سکندرشان دریافت و مورد توجهات و ملتفات ارجمند بود و ایا کرده
در شوکت و آراستگی تزیین لشکر و تجملات خود ... که ... ایشان ...
هر چند فراخ حوصله و خرد مند باشند خالی از آن نیستند در حوزین ... اکثر امرا و ملازمان ... ممتنع اول
یافت چون نواب جهانبانی بالطلع توجه جانب تبریز از چمن ... فرمودند بعد از قطع منازل و طی مراحل
در ساعت سعد داخل دار السلطنه تبریز شدند و اهالی و اعیان تبریز از خواص و عوام ... باستقبال بیرون
آمده اثار بشاشت و فرح بظهور آوردند و نواب سکندر شان شاهزاده عالیجاه ... در تبریز نزول
اجلال فرموده در مقر دولت ... سلطنت آبا و اجداد تکیه زدند و جناب خان ... بلوازم میزبانی پرداخته
خدمتکاری بظهور می آورد و همواره انوار توجه و التفات بر ناصیه احوالش تافته روز بروز در ترقی و ازدیاد بود
تا آنکه از اقتضای روزگار رنج ملال ... در ... مصروف که ... آیینه خیالش ... ... نمود و
عاقبت ... رسید ... تفصیل این اجمال آنکه ... در ... همیون بجانب ... التفات
افتاده در آن سال قشلاق همایون در آنجا واقع شد نواب جهانبانی خود سال بوده و اکثر از امیرخان و امرای
بظهور می آمد و در ... با ... بود و در ... که عوام سعادت انتظام ... بود ... ل
پیوسته ... رسیده بود و ... جوانی ... سلطنت و فرمان روایی گردیده بود
... بار ... و ... آگاه شده بود ... آیینه خاطر مبارک غبار الوده

در اول که نزول اجلال در تبریز واقع شد چون خاطر اشرف آنحضرت از بعضی معتمدان قزلباش که بپای اندوه ادب
ادب بیرون نهاده و پرسیدها از ایشان بظهور آمده بود مشوش گشته اراده خاطر شریف آن بود که آن طبقه را
از میان بردارد و چون امیر خان در سلام شنوع آن وقایع دارد و وی مطلع بود و طرف ایراد واسی اخلاص منشی
بلوث آن گونه پای او پیها آلوده نشده بود و نواب جهانبانی میخواست که او را در جمیع امور با خود متفق ساخته از
دلکون خاطر خود را بوساطت او بظهور آورد و لهذا اقتضاات چندی از پیش درباره او و منسوبان او بمنصه عیان
آورده و در تفخیمات و دلجوئیات او مبالغه مینمودند اما خاطر رابعه که فی الواقع مردی غیرانه بیش بر مسلک کیش بود
در سلک مرکز سلطان روم در سلک عقد رشته و کرامت منتج آن ملک سبعه تفحیح انجام عنت را که هریک را بنا
سیفیدان او بجاق بزرگی بوده اند مناسب وقت ندانسته رای این گفتگو نداده و مع هذا شرب شراب را که تا غایت
در نهی آن سعی مینمودند نواب جهانبانی باقتضای ایام عشرت انجام جوانی ارتکاب نموده بود و دیگر …
کاهی اندوه دو شرای تفریح اتفاق نه مینمود و امرا و ارکان دولت را که درین امر مداهنه نموده بودند
ی گرد و وزرا و امرا و ارباب … اوکر همه … بود جهل مفرط بودند … بظهور آمد آنحضرت از ارتکاب
دو مسلکی بپای بوس دولت و حفظ جاه و مرتبه امیر خان پرده حجاب بر صورت اطوار ایشان می کشیده و این گونه
حرکات ناملایم که از او صدور می یافت موجب تنفر خاطر انور گردیده و طلب شاها که جمعی جوانان جاهل و از عاقبت
اندیشی و هواداری دولت غافل و از اهل بودند و در سلک مقربان و مخصوصان بساط عزت احتشام با فرقه طایفه ترکمان
عداوت قدیم داشتند و در اثنای شرب شراب و غلیان مستی و کوکب ماده فساد نموده سخنان و لعنتهای
بعرض میرسانیدند و خاطر شریف آنحضرت را از آن … رنجیده از جمله اعمال ناشایست که او را بدان نسبت …
و نسبت میدادند یکی آنکه بر صحت پادشاه … با امرا و … نسبت ندارد و او باوجود رتبه والا مصاهرت …
سلسله علیه سرافرازی یافته بود و … سلطنت عظمت وزیری او در سر صدر … خاقان رسیده
بلند آوازه گردد که … ترتیب داده در نقاره خانه اش مینواختند و منع عمله نقاره خانه همایون …

[illegible]

والحضرت

والحضرت این حکایت را در نهی نهاده و دیگر آنکه اسمعیل خان برادر امیرخان بمنصب شیره چی باشیگری و داشت
و بعلت رسوم شیره و چگرگی زیاده … در قراباغ میکرد و جماعه آقایان قاجار تمکین او نکرده و دست …
چند کرده بود و از وی بازگرد شده و … جمعی از ملازمان امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ که …
بدرگاه جهان پناه آورده بودند اسمعیل خان گرفته اموال ایشان را متصرف شده بود و شکایت بنواب
جهانبانی کرده و آنحضرت کس نزد امیرخان فرستاده که چون امام قلیخان از اعیان امرا و بیگلربیگی است
لایق نیست که ملازمان او را در درگاه معلی گرفته مواخذه نماید و ارکان دولت متعهد شده که آنچه قاجار
از نوکر اسمعیل خان برده باشند مع شی زاید عوض دهند امیرخان و برادر … رد و فرمود …
کشیده امتناع … این امور را حمل بر عصیان و اراده طغیان او نموده سخنان وحشت آمیز …
رسانیدند و در تهییج فتنه سعی مینمودند تا آنکه رفته رفته بسبب ساعیان کلفت و کدورت میان آمده …
شنوده او بر این معنی … و از غروری که داشت سوی مزاج آنحضرت را عدیم الاثر پنداشت پای …
در دامن کشیده و از ملازمت علیه پادشاهی تقاعد اختیار نموده ترک آمد و شد نموده نواب جهانبانی
چون میخواستند که … کار … رفع حجاب او در میدان صاحب آباد و …
خانه و قهوه … و مجلس چوگان بازی و قپق اندازی طرح نموده بزم عشرت آراسته شد و جمیع امرا و اعیان
و امیرزادگان قزلباش حاضر شده بلوازم سور و سرور و بهجت و خرمی پرداختند امیرخان وجود
قرب جوار تقاعد ورزیده بان مجلس نیامد و این معنی موجب مزید اسباب وحشت گردیده و درین اثنا ماه
محرم الحرام و ایام عاشورا … رسید و درین دودمان ولایت نشان این قاعده استمرار دارد
که در عاشورا پادشاه و جمیع امرا و اعیان سپاه تعزیه سید الشهداء و قبیله … کرب و بلا
پرداخته شبها مراسم عزاداری و مراسم سوز و بکا در خدمت اشرف اعلی گرم میدارند و در آن عاشورا …
در مسجد پادشاه مرحوم … پادشاه که بر جانب شمال میدان صاحب آباد واقع است گرم گشته جمیع امرا

حاضر آورده امیرخان شاملو ارزنده و پناه امرا اعظام آن قاطبی را کرم عظیم داشت لایق ندانسته کی طلب
اولا اجبار فرستادند او در خانه خود محفل تعزیه منعقد ساخته جمع عظیم از طایفه ترکمانان شده بود امیر بهجت
عرض رسیده و مرحبا زیاده بر افتخار خاطر مبارک کرده و در جمع امرا ارشاد بتا و بطریق کنایه برزبان
می آوردند قبل ملک قورچی باشی خواست که بخانه نواب جهانبانی و امیرخان محرم باصلاح آورده و از جانب
امیرخان اظهار عقیدت و اخلاص کرده استدعا نمودند که رنج جناب امیرخان بتشریف قدوم
سعادت چنانکه کرده خانه او را بنور حضور بیارایند و الحاح درین باب بسر حد افراط رسانیدند نواب جهانبانی
ایجاب ملتمس قورچی باشی و امرا کرده بمنزل او تشریف بردند و او جشن عالی طرح نموده بزم پادشاهانه اداخت
و اسباب ضیافت مهیا داشته کما ینبغی باداب مهمان پرداخت و بقربان و مخصوصان نواب جهانبانی
حضور صاحبقرانی از پنج او غلی تواضعات و احسانات و تکلفات پدر و فرزندانه بظهور آورده اما برادران
و پسران و اقوام امیرخان که اکثر در سلک امرا منتظم و صاحب جیش و لشکر و ارباب جاه و جلال و منزلت
شده بودند حرکات ناملایم بظهور آورده و بزبان آن حضرت حضور صاحبقرانی جلوه ملوک عهد میرزا
بکنایه و صریح برزبان آوردند و اثناء بزم در بیرون ابواب بطور صورت پیچ فایده بیرون آمده فرصت
فوت گشت بلکه اسباب وحشت آماده گردید چون التفات بر شده بود و تعاقب خاطر شریف ایشان
را که بکمال رسیده طبقه از باده و قهر لبریز شده بود با امیرخان و سلسله او در باب رضاجوی کردند او
امیرخان با دیگران همداستان گشت و مکنون خاطر نواب جهانبانی را با قورچی باشی در میان نهاد شاه الهی
هر چند خواست که نواب عالی را از آن راه منصرف ساخته بوقت دیگر انداخته فایده نکرد امیرخان سلسله
او در باب رضاجوی کردند و دیگر امیران ترکمان که بدستیاری باده و مکوب خود در بودند این مقدمات که
هنوز در پرده خفا بود و هر یک اراده های لاطائل پیش گرفته و در خانه امیرخان جمعیت عظیم نموده چون
تقلید و تعصب اوجاق را بهانه کرده بودند مجموع آن طایفه قورچیان و یوزباشیان و طلا و مال

خانه

خانه سرخوشه بر در مجلس ایشان گشته ناموزی و دو سه ترکمان اسلم و برادران بسته ابواب فوز و فرصت بگرفته
و مجلس طعام های ترکمانان اکثر جمعی جهال در خدمت نواب جهانبانی تقرب یافته خاطر مبارک آنحضرت را از ایشان
منحرف ساخته و بسبب آنکه حضور صاحبقرانی فتح ار و غلی و بعضی دیگر سادات و سوانح و اسمعیل قلی خان شاملو و امثال ایشان که ملازمان
خدمت آنحضرت شدند ایشان را از مزاج مبارک کرده از جانب اعلیحضرت خاطر را کرده و چون ایشان بجماعات
از ارباب عقیدت و اخلاص و اخلاص مند تقرب اصحاب بصیرت نقل بی ادبی است و اعوان اجداد بزرگان کامکار
زیادتی اجبار خاطر مبارک ایشان بود و دیگر جمعی که ایشان بجماعت از ارباب عقیدت و اخلاص در نظر اصحاب
بصیرت نقل بی ادبی است شعور عقل ایشان کرده کامکاران خاطر شریف از و دغدغه بود و از و غم دیگر گشت و در بوده ازو و ی
کار بر و را شسته لیکن خاطر خود را بظهور آورده و در پیشرفت مقاصد ایشان را بیح کرده اوایل ایام کمر بسر کشید برخاسته
در تقرب و التفات بر جمعی دیگر شده و اکثر بزرگان از ترکمانان مجروح شده و از رتبه و عالی ایشان را بر سر دوات عزیز بازی
که ایشان شده و استیلای ترکمانان و طلب نوبت امیرخان بمکان آمده و بالطبع خواهان این امر بوده خواستند بیا
فرمان گشته و وجود او را نابود و از گشته و چون آمده در دولت و مملکت از قبل امیرخان منقطع گشت و بغیر
که هرگز در پرده خیال او نقش بود و برای الحین او دو از خواب غفلت بیدار شده و در تفکر خود را بسته بی غفلت
خود پرداخت و نوبت و منشاء بر رخ باز و بر دو استحکام داری مهیا کرده و چند نوبت از بی که
بطرف سپاهیان صاحب آرای بعقل و دو شاه جهان و نصیرالدوله انکار شده و سه روز و هر روز بر عنوان اسداله
ترتیب و مشکل نمود آخر نواب جهانبانی را از این عبارت عرق حمیت در حرکت آمده و شاه سیورغان کرده
حکم فرمودند که از طایفه ترکمانان هر کس غلام محبت این دودمان است بر دولتخانه حاضر گشته پیرکسان استعداد
امیرخان و طالب رضای او است دست از این دولت کوتاه کرده در دو امن امیرخان او بزد و طایفه ترکمانان
که صلاح پادشاهی سوی شنیدند و فرا از اول در ارکان حمیت ایشان حاضر گشته اشاره قرار خلاف نمودند
داد فوج فوج بر دولتخانه حاضر گشته در سلک شاهی سیورغان بوده خارج نباشد اما از خود دور آمدن

متقاعد گشت بنا بر آن جمعیت از دو جانب تمکانان روی بتوقف آورده گشت و امیر خان نیز که
خود مانده و مواضع دروازه‌های خواص او بعرابات نموده و اظهار کردند که چون حکم شده که هرکس شبها بیرون است
برودخانه حاضر آید مناسب نیست که پیر سپید روسیاهی از مرحمت عزم مراجعت نموده خود را از پرده و جای گرفت
بیرون آرند امیر خان کسی به نگهبانی دروازه‌ها رو نموده مراجعت آمدن نکرد و امرای عظام که بدولتخانه همایون
آمده بودند کسی فرستاده او را از قلعه بیرون و توپ و تفنگ انداختن منع نمودند که اگر در این عقام باشد
ختم برهاله جنب کمان کشیده پر در بیم ملازم میکرد و در ششم ملک او سمی نایم و بعد از آنکه معلوم نایم که
بعد است که هیچ خواهد داد و در اول حال متعهدان در سخت نماییم در جواب اتفاق نمود نواب گیتی
پناهی دست باز داشتند و امر فرمودند که یراق بسته اسباب پوشش مهیا دارند که شب قلعه او بپوشش
رمان پذیرگشته در دولتخانه همایون کثرت عظیم واقع شده نواب جهانبانی آماده پوشش بوده اعظم
از حرکت نه بیهوده واعمال ناسخ را امیر خان بحال در خواست نموده اشتند و نیت در تدارک شب موجب
سکندر شان آورده کسی بکرم ملاحت الکرت فرستادند که نواب جهانبانی را در آن شب کرشمه
محرم بوده و اقبال خود پرورش و رضا و عظیم داشت انبیاء ارادو مظفر گشت زند اگر خود امیر خان ملاحظت
نزد رضای خاطر اشرف و ترحم باید نواب سکندر شان فرزند ارجمند را طلب نموده آن ملک را داد و
منصرف ساخته روز دیگر همان جمعیت از دو جانب در دولتخانه همایون بتوقع پیوست و مراسم اسلام آرا و
میان امرا و امیر خان تکرار یافت چون چند روز دیگر ایام عشرت و انقیاد و خیانت قرار نیافت بیرون از شهر
حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از جمله منسوبان امیر خان بود آمده و خبر بیرون آمدن
او آورد و قورچی باشی و شاهرخ خان و امرا تا حوالی قلعه رفته و او بیرون آمده در در مسجد شاهی
که در صاحب آباد واقع است با یکدیگر ملاقات نمودند و امرا او را مصحوب خود کرده بدولتخانه
همایون آوردند و چون داخل دولتخانه شد تیغ از میان خود گشوده بر گردن انداخته از یک طرف

دراوایل

قورچی باشی از یک طرف شاهرخ خان دست او را گرفته بفرزرگ گشت و کار آن بنظر خجسته اثر نواب عالی درآمد
چون بشرف پای بوس مشرف شد نواب عالی از خلق کریم که از اجداد عالی تبار یاد گار داشت
فی الفور تقصیر از گردن او برداشته و امیر خان از نسبت اقدام بر گردن نواب جهانبانی نوید عفو
داده فرمودند که با وجود این همه اعمال ناخجسته که از تو در وجود آمده و غبار تقصیری که از تو در دل نشسته بمقتضای
الطاف شاهی بظهور رسید آید حکم شد که آن شب شاهرخ خان در دیوانخانه نواب جهانبانی مهمان
امیر خان بوده و باشند و در حفظ و حراست آن کوشند امیر خان شب در دیوانخانه بسر برده روز دیگر در بالای
هشت بهشت جای او تعیین یافت و اموال و اسباب او بحیطه ضبط در آمد و بعد از چند روز او را تسلیم
فرستادند امیر خان محبوس در هشت بهشت بود و یکی از شاهزادگان کمال عشق و محبت بوی داشت التماس نمود که با او مصحوب باشد
و بعد از آن نواب جهانبانی عشق او را بسیار دوست داشته با او مسلم داشتند و چون این مقدمات مستلزم
قتل یک شیخ اعلی بوقوع پیوست نواب جهانبانی او را امور ترتیب گردانیده و بر تمهید ایالت و حکومت
دارالسلطنه تبریز سرافراز ساخته و اکثر جمیع امرا و ارکان دولت گشت هر چند زینت او بکره خاطر امرا
عظام بود اما مجال آن نداشتند که با اظهار ما فی الضمیر زبان توانند گشود و همگی مبشرات را به توسل جستند ابواب
ملایمت و دوستی مفتوح میداشتند و چون اسمعیل قلیخان لقب یولداشی داشت نواب جهانبانی علیقلیخان را
برادر خوانده و لقب ارجمند قاوداشی یافت و محمدی بیگ را که در امور و صاحب اختیار مقرب شده بود
بسمت قاوداشی موسوم گردید طایفه استاجلو که در آن ایام منسوب امیر خان بوده در آورده و متوجه
التفات شدند و جمعی کثیر از آن طایفه در دارالسلطنه تبریز جمع آمده و ملازمت علیقلیخان را سرمایه عزت و اعتبار
دانسته میرزادگان معتبر استاجلو که شیعه بندگی او را بر دوش گرفته پسران و برادران و اتباع امیر خان
از توجه و التفات نواب جهانبانی مایوس گشته طایفه استاجلو را که مخالف ایشان بودند در کمال اعتبار
یافته بجز ذلت و خواری امری دیگر ملاحظه نمینمودند هر یک از گوشه بیرون رفته روی بعراق

آوردند و چون این اخبار در کاشان بمحمد خان ترکمان رسید در بحر تحیر غوطه خورده بفکر کار خود افتاد چه

امیر خان در جوار تکلو و ایلخان تکلو برادران او بوده و اقوام امیر خان بنوعی بعد از رفتن تردد آمده محمد خان

در مقام فتنه انگیزی درآمده و امرای همدان پیش ایشان رفته با ایلخان ملاقات نموده و او را بشیخان دلو بپ از جانب

انقلاب منحرف ساخته اراده نمود که کل طایفه ترکمان و تکلو جمعیت نموده به تبریز آیند و از خاندان امیر خان

انتقام کشند و علیقلی خان فتح اغلی و محمدی بیگ ساروسولاغ را از خدمت نواب جهانبانی اخراج نموده طایفه

استاجلو را منصوب گردانند این اخبار که بتبریز رسید باعث آن شد که وجود امیر خان از کوه دستی ستره نموده

کس بقلعه قهقهه فرستاده امیر خان را از میان برداشتند و خبر قتل او در عراق شیوع یافته ایلخان باغوای

محمد خان طالب خون امیر خان گشت و سبب جان را نیز با خود دشمن ساخته ابواب خلاف و نزاع

گشودند و چون نواب جهانبانی درین هنگام فی الجمله نشو و نمایی کرده متکفل امور دولت و پادشاهی شده

یک و بعد از آنکه منسوب ساخت نواب حرکات ناملایم ایشان بنا در ده با تعلیمی دولتخواه که در رکاب

نصرت انتساب جمع بودند آثار اقتدار بظهور آوردند در وقتی که محمد خان آغاز فتنه کرده بهمدان رفت

و با طایفه تکلو عهد و پیمان مجدد و پیمان آورده خیالات فاسد بطالع دماغ راه داده اند امرای استاجلو شاملو

صلاح در آن دیدند که ولایت کاشان را از دست او بیرون آرند که موجب برهم زدن احوال او گردد و مقرر شد

که شاهوردی خلیفه شاملو که در نظر میبود بکاشان رفته آن بلده را متصرف شود و او بکاشان رفته شهر را متصرف شد

یوسف بیک ولد محمد خان که منصب داروغگی دیوان اعلی داشت در کاشان جانشین پدر بود و مقبول …

روز و پیش از اینچنین جنگ و جدال بود معصوم خان و جمعی دیگر از ترکمانان قم بمدد یوسف بیک بکاشان آمدند شاهوردی

خلیفه در شهر و آن جماعت در بیرون بودند از قضای الهی تفنگی بر یوسف خان خورده در میان معرکه بقتل رسید محمد خان

از این خبر بی آرام گشته بیکبارگی برده از روی کار او برخاست و ایلخان ببرش را منع آن حادثه بکاشان …

روزی جمعی از اهل کاشان بوالده ترکمانان از شهر بیرون آمده پیاده بخانهای ایشان ریخته شروع در غارت

کردند

کردند و ترکمانان سوار شده روی بکاشان آوردند از جماعت شاملو معاوضی بنظر رسید بنا بود که بتاب

بسیعد نفر از مردم کاشان که نخشی و نقرا از زمره سادات بودند بقتل رسیدند مجملا جماعت شاملو

تاب مقاومت ترکمانان نیاورده دست بهم بردی خلیفه از کاشان گریخت آورده الامر

کوچ کرده بنطنز رفت و از بیم ولایت ایلخان … آزانجا باصفهان رفته تا ورود تکلو و ترکمانان در اصفهان بود

بوالده ولایت ایلخان کاشان در آن اوقات پادشاهی بسیار رو و فروغ یافت و محمد خان … زخم خورده

آمده ورود شنیده و فساد و سادکی گشت و مدتی فتنه تکلو و ترکمان در میان بود و با نواب جهانبانی نفاق

سلوک پیش نمودند بالاخره هم کار به انجا رسید که آن قوم بنفاق بجزای اعمال ناصواب رسیدند

تفصیل حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر قضایای خراسان و آذربایجان سمت تحریر خواهد یافت

ذکر قضایای آذربایجان و شروان گرفتن عثمان پاشا سردار روم بجانب آذربایجان و شیروان …

الی بلده … و جنگ …

ان … تفصیل این در طی سوانح آذربایجان بر صحیفه بیان بقلم عنبر شمامه نگارش یافت

که عثمان پاشا که در دربند شیروان بود و بخدمت خواندگار روم عرض نموده بود که کل ممالک شیروان

و کرجستان را بحیطه تسخیر و تصرف درآورده ام و آنچه عثمان پاشا عرض نموده که سوای قلعه دربند …

نیست غلط است و این معنی باعث آن شد که فرهاد پاشا سردار شده … بآذربایجان آمده و در …

که راه … جلال در خواندگار بود چنانچه بسمتی که … یافت ایروان را متصرف شده قلعه ساخت و عثمان

پاشا نیز تمامت ولایت شیروان و کنجه را ضبط نموده بسندان سپرده خود روانه استنبول شده …

خواندگار مستعد تسخیر کل آذربایجان بلکه عراق شده و بمرتبه وزارت و سرداری یافت و بعزم تسخیر آذربایجان

با لشکر … روانه ارزروم شده و چون زمستان … بیابان رسید و شاه … ازوند …

… چون ترکمانان خطاب قصد … دوالهای اوبا … تمام جلوه ظهور نمود

و نوخطان ریاحین لب های انهار مجلس آرایان بزم بهار گردیدند نواب جهانبانی باقتضای
ایام بهار و هوای تفرج زراع و ریاحین و لوازم عیش و کامرانی پرداخته از گلرخان لاله عذار گلستان
بودند و ایام نشاط انگیز بهار را در عشرت آباد تبریز بخوبی و خوشی گذرانیدند و باستقبال ایام اسکندر بیگی
که عتیقه خان شیخ افغان از اصفهان آورده بود و فی الواقع چهره آتش از ورش مانند کوزه اسکندر بیگی بیت
عقلق و تفتق آغاز نهاده از باغ و گلشن و تماشای آن رو بجهت تفنن فقیه یک عربا او علی قلو در باب او
این رباعی ترکی گفته بود که **نظم** گفتم تو شین اول زکست ان پاره پاره که بدرکه اینک عتره و بیدن جان
پاره پاره شیطان شیطان دیده و لکرچی کو بو ایشه من زاقیم ایا کی شیطان پاره پاره یکیری قز فرنگی گوبد
نظم عاشق چو رخ تو مبینه از جان گذرد بر تر دوات رسیده بر آن گذرد از دولت بیم و بنیت ای
منع غذای مشک بیت کرقی زبزم شیطان گذرد و از سوانح آن ایام آنکه غازی گرای خان پادشاه ...
تاتار که در شیروان گرفت و عساکر نصرت نشان شده در قلعه الموت محبوس بود چون جوان خوش طبع
بود و فوق العادت و استعداد موصوف بود و بر سم ترکی بر رسم همه وقت رباعی گفت بجهت نواب جهانبانی
فرستاده بود و که مطلع و حسن طلعت انبست **بیت** بشرنا بر که ایلو ز پر یو پیا بو در دار وی سلطانه لایقی
بر یا نیز وار اگرچه پادشاه هنگ صبحی بزم عشرت و دور ای سلطان ملک در کا بنه بر جا نواز
نواب جهانبانی بیست ادب بوده او را از قلعه بیرون آورده در علا و دست عالی ممتاز و محترم و اکثر
اوقات در مجالس خاص حریف بزم الفت و اختصاص بود و اینمعنی موجب ... اکراه خاطر علیقلی خان
شیخ افغان و متعهدان عزت گردیده ایشان را که از طرز سلوک ایشان اینمعنی را دریافته تو هم کما ... رسید
از دار السلطنه تبریز به شیروان فرار نموده و خود را بارض روم انداخته بعسکر خان پاشا ملحق گشت
القصه چون ایام بهار و هنگام شکوفه و ازهار برآمده روی بگری اورده کوه و صحرا از سبزه
و شقایق آراسته و پیراسته گردیده موکب همایون بیلاق اسکندر بلغبر توجه نموده از آنجا یاوز ارجیان

تشریف

تشریف بردند و سه ماه تابستان در ییلاقات بسر کرده ابواب عشرت و شادمانی بر چهره روزگار و
امال شاه و سپاه مفتوح بوده در آن سفر علیقلی محمدی خان تکلو کرمانی که قلعه از ولایت بجز رسید نموده
حمده و چند روز در سایه بسر برده بار دوی گردون شکوه ملحق شده و قشون آراسته منظر رسانیدند در بین آن
خبر آمد که عثمان پاشا سردار گشته بموجب تعزیه خاطر گردیده الحام سلطاعه بامصار امرا و عساکر ممالک
محروسه صادر گشته بود و چون بهرام صولت تعین نموده که از عراق و فارس و کرمان ... و عساکر
نصرت نشان قزلباش از دو دو عزت و مرد و نگی منسوب بابی سپهر اعلی گشته باردوی گردون شکوه
پیوند شده و مرکز نواب **اشرف جهانبانی آن** بوده که چون او آن لشکر ما و افغان دولت و جهانبانی
آراد بیست موافق بجهت اختصاص گزین و عساکر ظفر قرین قزلباش منتخب این و عزت بر
نموده و بتدارک اعدای بی‌دین در رکاب اقدس عزت مردانه وار با سپاه مخالف کارزار نمایند
در آن شب مخالفت و استبعاد با سپاه محمدخان و سلیمان و حبیب خان و کل امرای نامدار ولایت
که در عراق توقف نموده جهت تقلیشیه امیرخان در مقام شورش و فساد بودند چنین روایتی عرض نمودند
که طوایف افشار صوفی و دیگر این دو دو نام و ولایت شان اند و جهان بانقش در راه و ملتفت اوان
مراتب اخلاص بسیار اند امیرخان از نیاورده اخلاص منحرف گشته از نوامی چند سانح شده که موجب نقار خاطر
اشرف گشته بجزای خود رسید و دیگر برادران محل بخود وفاداری از ایشان بر امراء و غازیان ترکمان
در شمخر خاطر نیست پرا ابراهیم خان که از عظمای آن طایفه است در علاوه نشان شرف ممتاز و محترم و منظور نظر
شفقت است ایشان خیالات فاسد از دماغ بیرون کرده خود را دوخته آلوده زندگانی باطوار
با دعوی ارادت و اخلاص موروثی مشتاقانت دارد و صمیم دل کمک افغان که تجبر ایران و اسلام
طوایف قزلباش بسته حال از قبیل شمشیر زن که بیر شاه صد ساله قزلباش و دستگاه سلاطین ایران است
وارند با مقتضای عقل و دور اندیشی عمل نموده نظر بر مآل حال انداخته و از روی ارادت و اخلاص

و دو شهرهای دیگر کلی جمعیت نموده با لشکرهای آراسته متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردیدند و در اوایل اوت
صد ساله خود را بعرض عثمانیان الوده نشده و دست بران مقصود دارند که در رکاب فلک فرسا
مردانه وار بمعرکه کارزار شتافته بدفع قافلان پردازند و بعد از دفع دشمن بجایی هر ملتمسی که داشته باشند
عرض نمایند و در انجاح مطلب خود کوشش نمایند چه ظاهر است که هرگاه شهر تبریز و ولایت از دست ترکان
بیرون رود و مملکت آذربایجان که خلاصه ممالک و لشکر خیز ایرانست بتصرف عثمانیان در آید دیگر نقش تمام
این دولت را باطل این شده بسایر ممالک سرایت نماید و پیداست که حال عامل ذوالنفقه بکجا رسد
و بعد از روانه نمودن قورچیان و ارسال احکام عطوفت آیین دیگر تا یکماه در آنجا الی توقف نمودند که
سپاه و اعیان پادشاه غربت … بعد از آنجا و توجه … تبریز بر منع انجاب امرا و اعاظم
در مجلس بهشت آیین جمع شده در باب مدافعت تبریز و دفع شر آن دشمن قوی دست کنکاش بمیان آوردند
جمعی از عقلا و ارباب تدبیر که از دوام مضار روزگار بهره داشته باشند مصلحت چنان دیدند که بطریق زمان
شاه جنت مکان شهر تبریز و دست راه … را خالی نموده رعایا و اهل شهر را بقرا بروند و باغ
کوه کمل صحرای رمین دارد روز شد و داد و تمه در شهر نگذاشته تا جمعیت لشکر و آمدن امرا از کنار و دلگفتگو
جنگ را در عرض … را مدارا ضبط نمایند که از هیچ طرف … بر دوری ایشان زد و دو کسی بطلب اردو
بیرون شوانند آمد و بعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشد مقابله و مقاتله روی دهد و بعضی از جهلا و بیستانیان
با ده عمروزان رای صواب باختیار شمرده صاحب … دیدند که صد هزار نفس در شهر تبریز است … اهل
آن جوانان جلد کار آمدنی اند و بر سر اهل و عیال خود ایستاده جنگ کنند شهر را کوچه بند کرده …
بسیار بهره داشت که تبریزیان در کوچه بندها بمدافعه مشغول بوده راه دخول مخالفان را بشهر مسدود سازند
و از اطراف بیرون اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ کرده و مع ایشان بر داند اگر این رای را خیتا کرده
بعضی از غیوران تبریزی که در خدمت نواب جهانبانی را بر وجوه آمرکوچ … داشتند لافهای گزاف
زده نگذاشتند

زده نگذاشتند که شهر تبریز را خالی نمایند و چون بمکنان این رای خطا را صواب دانسته بموقف اهل
تبریز رضا دادند حکم اشرف مبنی بر استمالت اشراف و اعیان تبریز صادر یافت که در دفع دشمن مردانه
بوده فرزندان و متعلقان و جان و مال خود را از شر ایشان محافظت نمایند و چون خانه کوچ بیرون
بردن موجب بدنامی شهرت است اهل خانه کوچ بیرون نبرند که اینک بازانان بطرف با لشکر
آراسته و با ابواب ایشان کمر بسته ایم و نخواهیم گذاشت که از عثمانیان آسیبی بایشان رسد و بکرد
از امرا اعظام حضرت پیر غیب خان استاجلو را با قشون و لشکر خود بشهر فرستادند که با خاقانی میرزا
سلطان برادر علیقلی خان که بنیابت و حاکم کوشه شهر و محافظت مملکت بوده کوچه بندها را محکم
کردند و مردم شهر را بمدافعت کوچه بندها و دفع مخایل ترغیب نمودند و نگذارند که احدی خانه کوچ بیرون
کند صاحب خانه را سیاست نمود و اموال و اسباب او را بغارت و تاراج دهند چون حکم عالی
بمضمون مسطور بتبریز رسید … که از ترس و کردها بخوبه و در دلها راه یافته بود اندکی روی
آورده تبریزیان بعقیدت و اخلاص رضا جوی گشته دل بان حادثه عظمی نهادند و شروع در کوچه بندی کرده
محلات را مستحکم نموده و هر رخنه را در عهده و استحکام یکی از پهلوانان اهل محله کردند و بر سر کوچه بندها …
از قزلباش و جمعی از مردم کار آمدنی … گماشتند … آتش غبار بجنبش … باشند …
اراده ازلی تخریب آن بقعه خیر بنیاد و استیلای پیر شیخ و … اهل تبریز …
و استحکام ایشان مرتب نشده قطعه انچه فلک قضا رقم سازد کسی تغییر آن نتواند چون تقدیر کردگار چنان
شده بود که آن کاران … در آیینه صورتی …
نمود که برخی از احوال …
بر ضمایر …
و مقر سلطنت پادشاهان نامدار … و عمارات عالیه از مساجد و مدارس و بقاع …

روزگار دو زرا و احکام در آن شهر ترتیب داده قرب به بنزاع و مستغلات مرغوب به اوقاف
نموده باغات بی بدلی دلکش احداث نموده اند زیاده از آنست که قلم مکسور القلم تحریر آن
تواند پرداخت و مردم تبریز در عمارت پوشش و ساختن و تزیین و اسباب و تجملات مالی البیوت یعنی
بنا نموده پیدا که خانه کمترین بار ای شایستگی تحول عالیمقدار وارد و ورود نداشت تا محرجات ان شاه جنت مکان
که قلیاس ایشان که یکدو مرتبه سلطان سلیمان پادشاه روم اراده تسخیر آن ملک آمد از مردم تبریز بجهت
فطری دولای خانه ان قدس نشان صفویه موقوف نشده چگونه بیتها در راه آن دولت بظهور آمد
و بر محمد شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام به مردم آن شهر بوده و چون ساکنه آن بلده فاخره
اکثر تاجر و اهل حرفه و صناعت شده ان فرقه را به این ان بخشیده و شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته
بوده و مراعات خاطر آن طبقه بنوعی تو بوده شغفه مبذول میداشت که قاضی احداث تعیین نموده و مقرر
داشته بودند که داروغگان قضایا را در حضور قاضی احداث به شرع پرسش نموده به موجب آن اجرای حکم شرعی
نمایند و هر چند از آنجمله گذشته و چند سال مردم آن شهر به فراغ بال زندگانی کرده و در شهر مین عمارات و اسباب تجملات
خانه حلی و زیور نسوان چندان که باید و شاید تکلف نمودند بالجمله معموری و آبادانی ان شهر و کثرت خلایق
و جمعیت اهالی آن بلده به پایه رسیده بود که در کل بلاد اسلام شهری در عظمت و جمعیت و آبادانی شان
نمیدادند چشم زخم روزگار به ایشان رسیده و خرابی آن معموره را دریافته مردم آنجا نهب و غارت و قتل
گرفتار آمده و به سایه سنجه حسرت و حرمان از وطن جدا شده و اشراف و اهالی بر حسب کلام معجز نظام
وَاِنَّ الْمُلُوکَ اِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً اَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهْلِهَا اَذِلَّةً از اوج عزت
به حضیض ذلت و خواری افتاده بالجمله چون آمدن عثمان پاشا به جانب تبریز محقق گردید و هر چند شاه
و شاهزاده نامدار ارقام بمضمون آنکه به طوایف قزلباش خصوصا طایفه تکلو و ترکمان فرستاده و در دفع
این حادثه از ایشان استمداد جستند و در آن حال شاهزاده استقبال آمدن ایشان کشیده میمانند تا

وارثی

وارثی خانه سپانشده و طایفه تکلو و ترکمان متعدد و ملایم امور نموده بعضی از آن دو طایفه
و لشکرهای فارس و کرمان و عراق به لشکرها نمودن مشغول شده نواب سکندر شان با اردوی همایون
یکجانب از روم دول و زنانه توجه نموده نواب جیب بنیان با قلیلی از امرا و ارکان دولت
و ملازمان خاصه شریفه که در رکاب اشرف بودند سپاهی بعزم محاربه لشکر روم از اردوی همایون
و خدمت والده نامدار جدا شده قورچی باشی نیمی از قورچیان در خدمت نواب سکندر شان
ماندند و موکب نواب شاهزاده که باعث گرفتاری شان که عدد ایشان به ده دوازده هزار کس میرسید
از مردم دامن کوه تبریز را گرفته منزل بمنزل میرفت هر روز اول لشکر بیگ سی روم که از راه
طسوج می آمدند گروه انبوه را از صفحه سفید نموده دو مرتبه فوجی از شجعان لشکر و مبارزان جنگی
روز او را امر فرمودند که تردد و دلیری نموده طرح جنگ انداختند و هر دفعه کار را از دست نداده
هر کاه غلبه از طرف قزلباشان میشده و شکست خورده قبل از ایشان کشته میشدند و موکب عالی میبودند و چون
سپاهی سپاه قزلباش شکست خورده و پراکنده گردیده چند آقای معتبر از الویه روم به خلاف سمت
از هر طرف بر ایشان ریختند و بعد از هم جدا نموده و بجانب لشکر منصور شتافتند و بعضی محاربات دلیرانه و قوع
جنگ شیر از طرف رومیه از طرف شمشیر غازیان ظفر قرین شدند و بعد از هجوم سپاه روم غالب
حسب الامر شاهزاده نامدار خود را در میان ولی رجوع کنان خود را به کنار کشیدند و چند تن از
مشهوران مبارک قزلباش نیز در بین دو سه مرتبه در معرکه کارزار شربت ناگوار هلاکت چشیدند
چون لشکر روم از حد شمار بیرون بوده و دفع و مقاتله با ایشان بااین مایه مردم کم ترک کار
عالی بودند و حال اسپشود و سبزه های خیابان تبریز تشویش شد نمود و عثمان پاشا کوچ بر کوچ تا حوالی
شنب غازان تبریز آمده نزول کرد و چون چشم اهل تبریز بر آن لشکر افتاد خوف و هراس عظیم
بر خاطر ایشان مستولی گشت و دو سه مرتبه لشکر روم هجوم نموده به حوالی کوچه بند شهر تاخت

دو لشکر آمدند و از اینطرف به دافعه مشغول گشتند تا آنکه نگذارند که به توپ و توپچی که جابجا رسیده رو به جنگ
آمد که چه بسته بودند را با توپ و تفنگ از هم ریختند تا به سرای صاحب آباد آمده و بر سپاه ترک غیرت
ظاهر شد که دفع آنها نماید با وثوق قدرت بیشتر مشاهده کردند و عزت آن تمام شد که هیچ جمعیت
نموده به دافعه مشغول توانستند شد حسین علی سلطان و در جنب عثمان و هر کس از قزلباش که در شهر بوده
همان شب بیرون رفته به موکب عالی پیوستند و چون از ترک تبریزیان بودند و از آنها کسی باقی گشته در شبکه اضطراب
افتادند جهت حفظ حال و اهل و عیال کلام آشتی با وعده ای را که قاضی بوده و مولانا محسن علی و مولانا عبدالله
که مفتی و شیخ الاسلام بود با پیشکش نزد عثمان پاشا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند عثمان
از دل اهل آن عتاب و خطاب نپسندیده ایشان کرده بود اما چون جلادت و سپاهیگری اهل تبریز را
شنیده بود و ملاحظه دانسته که تمام داشت مصلحت در عقل و تدبیر ملک گیری پیش آمده اهل تبریز را استمالت
نماید مقرر کرد که اهل شهر بوده و فرقه ای طرز شناس شده که در بعد رعیت حضرت خواندگار باشند و ایشان
به شهر معاودت نموده آنچه دیده و شنیده بودند به اهل تبریز تقریر کردند اما عقلا و مردم صاحب جزو
چند دانستند که در سینه اهل تبریز در دل دارند و کیفیت مغایرت اهل مذهب پاشا که در دل ایشان نگذارد
خود را و اموال و اسباب خود را از تبریز به جاهای دیگر برده ... داشتند ... ساخته خود یکیک
دو دست اهل و عیال کرده شبها پیاده و سوار روی به وادی فرار آوردند اگر چه همراه و در آن
راه ... بیرون جلای و ... هر طبقه که خواهان روز چنین بودند در سراها ... رفته به ...
سر رسیده و عثمان پاشا بعد از اقبال داخل شهر شده در دولتخانه تبریز را جهت قلعه مناسب یافت
و از شوراب کوچ کرده به جانب چرنداب که طرف متصل تبریز است رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخته
بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که در میانه به قلعه مشغول بودند اکثر
قزلباش که به کوه و سرخاب را پناه خود ساخته بودند اکثر اوقات شبها در روزها خود را به جوانب

[illegible]

روز شب رسیده و ... ما بر بالای غارت ... گرد ... و ... در تمام لشکر روم هجوم
می شد و ایشان که از قلعه بر و رخت جبه اسلحه با تمام رسانیدند و ذخیره و آذوقه وافر که در شهر
به دست ایشان در آمده بود و سر بنیان و توپ و یراق قلعه داری قلعگی کشیده و جمعی از پاشا و امرا
به امارت و قلعه داری و حکومت تبریز نصب نموده خواستند که عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان
مرتکب این امور میگردند و گروه ترکی در حمام پس پشت گاه رخت و رخت شسته دومی قتیل آورده و در چاه حمام
انداخته بودند عثمان پاشا را از شنیدن این خبر شعله غضب افروخته ترکی گفته بود تبریز مطلق و به قتل فرموده
و غارت نیز از آن بلا ... عالم و تمام کشتی شد و اهل سنیان و طبیبان ... در شهر ...
بهره ور است ... این حکم ... از عثمان پاشا ... در میان ... بود و ... آن ...
کشیده و شهر ... آغاز ... شکستن نمود ... ایشان ... در آن ... نمود ... شب ... نمود و ... در
... دست نمود و شب ... خود ... و ... در ... هر کس را دیدند قتل رسانیدند و شروع
کرده هر خانه را که ... بود ... اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند
و بسیاری از ... اسیر کردند ... و قتل اطفال ... رسیده و جمعی از مردم
از ... آگاه و ... عثمان پاشا ... داشته اند استغاثه نموده او را از اقدام این
امر شنیع باز آورده و ... را به آخر روز ... از قتل و نهب منع نمود و قصبه ... جان
ترک اموال و اسباب نموده و دست ... کرده شب از شهر بیرون رفته و در ... و محال ...
پراکنده شدند و شهری با آن معموری و آبادانی به دست ... در آمده و اموال و اسباب بسیار
و ذخایر و دفاین ... که در ... به دست رومیه در آمده
اموال ... کرده بودند که از چاهها ... که ... بودند
و خانه و دیوار بر سر آن ... و ... بودند و این احوال ...

برعثمان پاشا مبارک بنا بر مقتضای لا یرحم الله من لا یرحم الناس از اندرون آن مظنون [illegible]

اهل پت شوره عقب آگاهی گشته با آنکه جاری عارض ذات مبارک ارشد و باشند بر من [illegible]

امد و در خستگی [illegible] و در عرض چهل و پنج روز که روپیه در شهر توقف داشتند سوی [illegible]

نقیب که [illegible] در وقت آمدن [illegible] نیافت سرکرده قزلباش در روپیه [illegible]

عظیم متوجه آنجا رسیده و در هر سرکرده فتح و ظفر قرین حال غازیان ظفر قرین بوده ذکر [illegible]

[illegible] لشکر قزلباش [illegible] باشی [illegible]

اگرچه بعد از آنکه روپیه بر [illegible] گشته و قزلباشیه بیرون آمده و بر کوکب [illegible] نواب [illegible]

پیوسته [illegible] از ایشان [illegible] رسید [illegible] شد که با این [illegible] که مردم همراه او [illegible]

مقابله با آن لشکر [illegible] نواب جهانبانی بازگشته [illegible]

[illegible] یک ترچی باشی [illegible] بود [illegible]

[illegible] در اول حال [illegible] بود [illegible] گرفت که چون

شهر [illegible] آمده [illegible] پراکنده [illegible] لشکر [illegible] اعوان [illegible]

و کثرت [illegible] در مقابله و محاربه [illegible] تمام نموده کوچ [illegible]

در وقت کوچ [illegible] منزل [illegible] رخصت نموده [illegible]

آنچه توانیم [illegible] آوریم بعد از آنکه [illegible] بازگشته [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] وقت [illegible]

نواب جهانبانی [illegible] رخصت [illegible] آن [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] بودند [illegible] مقابله [illegible] گشته [illegible]

کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله [illegible] عنایت الهی نموده [illegible]

[illegible] ترچی باشی [illegible] رامی [illegible] شریف [illegible]

[illegible] بشنید [illegible] رفت [illegible] لشکر [illegible]

اگر [illegible] در جنگ بوده [illegible] دیگر [illegible] شوند و اگر چشم زخمی [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] عقلا [illegible] همایون [illegible] کرده [illegible]

[illegible] نواب جهانبانی ترچی باشی را [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] خان [illegible] توقف [illegible] ترچی باشی [illegible] مردم [illegible]

[illegible] کرده [illegible] گذشته [illegible]

[illegible] لشکر قزلباش [illegible] جهانان [illegible] وقت [illegible]

[illegible] سرحد [illegible] ایشان [illegible] زیاده [illegible]

از لشکر قزلباش [illegible] چون [illegible] لشکر قزلباش [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] بالا آمده [illegible] گشته [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] جهانان [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] غازیان [illegible] فتح [illegible] شده [illegible]

[illegible] روز [illegible] شده [illegible]

[illegible] جهانان [illegible] عثمان پاشا [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible] لشکر [illegible]

ترچی باشی بعد از شکست [illegible] سرداران [illegible]

چشم زخمی [illegible] قزلباش [illegible] روز [illegible] رسیده [illegible] بازگشته [illegible]

نموده و روز دیگر [illegible] آمده [illegible]

حضرت والا اختصاص یافت از مردم تبریز که از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام فرار نموده بیرون (خبر فرار)
آمده بودند استماع شد که از بیم جنگ رومیان از قزلباش مسابقا گریخته و عثمان پاشا جهان را خالی ساخته (استخلاص)
نموده و کمین دو دل ... نمود میسر نیست حضرت ذکر رسیدن پیک ... که مسرور ... شاهزاده عالمیان سلطان حمزه
جزو دوم بعد از چهار پنج روز که لشکر آسمان بنی بجنبید نواب جهانبانی خود بنفس نفیس متوجه کارزار شده و با دو
یا سه هزار کس که مراد روی عملی بر آمده رسیده و دو لشکر قزلباش بر رومیان گشت
در اثر بعد عثمان پاشا مراد پاشا بیگلربیگی قرامان و محمد پاشا بیگلربیگی دیار بکر را امیر و ار نموده با لشکر
بجانب لشکر قزلباش فرستاده و در کنار رود و ... بموضع ... طرفین بایکدیگر مقابل شده معرکه حرب
گرم کرده حملات متواتر از جانبین بوقوع انجامید و رومیه آثار ... از خود ظاهر ساخته نواب جهانبانی
تا به علمی بیاوردند به جلادت در میدان مبارزت ... در آورده و هر چند قورچی باشی و دیگر امرا
دو تلاش بود در مخالفت رومیان شاهزاده گرامی ... آمدند
و نواب جهانبانی قول همایون را پیش راندند و موکب شاهزاده عالم تر از آن سرور آرای دو ...
... که جبال ... بر دو ... آن ...
بر اخراج شاهزاده عالمیان برانند و اعداد قبیله رومیان ... بوجود آنکه در کثرت و ... بر سپاهیان
... درگاه و لشکر قزلباش ... پرنشسته و پاشایان با تجاهات وقرار استوار داشته ...
از و جستند ... شاهزاده گرامی ... از طرف ... از قول جدا کرده منفرد ... که بر دست
... آورده ... و لشکر ... القدر ... و قرار ... وجها ... کرد ...
چپ سپاه شدند از موکب عالی جدا شده و چون رومیان رود ... آمده و عقب رومیان در نظر نمودند که
راندند و چون از رود ... بالا آمدند عقب رومیان رسیده بودند چون آواز نفیر از عقب لشکر ... کوس
رومیان رسید و علامات موکب عالی شاهزاده ... الاشاره جلو انداخته رومیان با وجود کثرت
سپاه

(واقعه رومیان)

سپاه و وقت غازیان ... بود و آنکه آواز نفیر از عقب بر آمد و دلاوران ... (جنگ ...)
ثبات و قرار ایشان شرر ... گشته قول بهم بر آمده پاشایان که در قول بودند ... هر چند در مقام
مدافعه شدند ... و پشت بر معرکه کرده راه فرار پیش گرفتند اما چون لشکر قزلباش در پی ...
بسیار بود در وقت انهزام جمعی ایشان رسیده محمد پاشا بیگلربیگی دیار بکر و مراد پاشا بیگلربیگی قرامان
هر دو گرفتار شدند محمد پاشا را چون زخم قوی یافته بود و احتمال زیستن نداشت سر از تن جدا کردند
مراد پاشا را که علیخان بیگ شمس الدین لو گرفته بود زنده و با دیگر گرفتاران که معظم ایشان ...
چاشنی گیر باشی موانده کار بود بنظر انور رسانیدند و در آن معرکه بسیاری از رومیان شربت ... چشیدند
و غازیان قزلباش تا پیش آب که اردوی رومیه فرود آمده بود تعاقب کرده ایشان نموده جنگ کنان ...
چنانکه در اثنا آوردند و چون شب تار در میان غازیان و ... حایل شد امرای عظام و عساکر ... هرام
انتظام در موکب عالی شاهزاده گردون احتشام از معرکه کنار آمده و روز دیگر ... نواب ... جهانبانی
رسیدن بمراد آنکه از هر کس ... صادر شده بود مشغول و ... مراد پاشا را با چند نفر که قابل ...
بودند بار دو فرستادند و از آنجا بقلعه قهقهه بردند و دو سه روز در حوالی رود ... توقف نمودند
که آسایش ... دیگر بار مستعد معرکه قتال کردند و از جانب رومیان نیز عثمان پاشا ... چهل پنجاه هزار کس را
مقرر داشت که در حوالی اردوی خود کشیک داشته ... و از جلادت و مردانگی نواب جهانبانی
که با اندک مردی ... دلیری ... نموده بودند اما از غایت کثرت ... از هر طرف ...
قتال می پرداختند و از طرف دیگر قلعه ... شدند بالجمله بعد از چهار روز که لشکر ... فی الجمله آسوده شدند
دیگر باره ... مقدمات جنگ کرده قرار دادند که عثمان پاشا خود متوجه کارزار ... جنگ سلطانی
وقوع نماید اگر توفیق الله تعالی ... که بکار ... باهم تا میان اردوی روم
ما ... کشیده ... بار دو ... تا ... در جنگ شب بقدر ... کوشش نموده آثار ...

رسیده بظهور آوریم و هرگاه حصار جانب ما افغانان میشدند و بشدت جنگ کنان خود را کنار رسانیده همه
روزه آتش شور و شین مشتعل کرده اند و افغانان را آسوده نگذاریم با عضا این عزیمت سر کلکا علی الله
بستند کردون عزم برآمده اعلام ظفر ارتفاع شده و چتر همایون شاهی برق فروزنده سایه شاهزاده عالمیان
افراشته بهادران موکب نصرت قرین در ساعه علم از دو پیکر آن فارس مضمار دلاوری بهم آمده و تاب [illegible]
شده به معرکه قتال کرده و بهر جانب لشکر ظفر قرین در تپه باروی روسیه رسیده روسیان بکرات [illegible]
اردو مامور بودند و در کنار رود فیل [illegible] پناه برده از اینجانب نیز ملاحظه عزم و احتیاط کرده پیش [illegible]
ملاحظه نموده که بجا [illegible] از [illegible] بظهور رسید [illegible] رسانیدند و از طرفین جنگ و جدال
وقوع نیافت آخر روز در همان حوالی شب و آمد و اوقات باطراف و جوانب فرستاده حکم قضا مضا
نفاذ یافت که امشب لشکر ایران پاس داشته در تپه صبح فدای در آرند و [illegible] شده لشکر روسیه
دقیقه از دقایق قتل و کشش فرو گذاشت ننمایند [illegible] که امشب گذشته بود که غازیان از اول قدم جلادت
پیش نهاده به کنار دور رسیده هجوم آوردند از انجام روسیان انداختند [illegible] و کس [illegible] چون آورده بود
بعض [illegible] شاهزاده عالمیان رسانیدند [illegible] سوال کرد که [illegible] روسیه [illegible] پناه [illegible]
مردم مجهول بودند و از سر کار خبری [illegible] اما چنین تقریر کردند که [illegible] سردار اعظم [illegible] کرده [illegible]
در باب کوچ کردن [illegible] و پاشایان و لشکریان [illegible] اردو [illegible] دیگر مامور بودند و در این [illegible]
بسیار در اردوی روسیه [illegible] آتش [illegible] شعله آتش از همه جا بلند شد و مردم صاحب
وقوف گمان [illegible] علامت کوچ کردن است [illegible] که هر کس [illegible] جمع کرده و آتش زده اند [illegible]
قول [illegible] مذکور گشت نصف شب بود که شخصی [illegible] که در اردوی روسیه [illegible] یکی از خواص [illegible]
بود و آن روی [illegible] مردی [illegible] از خبر [illegible] لشکریان [illegible] نموده بود آمد و تقریر [illegible]
پاشا دور [illegible] بود که [illegible] میکنند و [illegible] می آمد و شب [illegible] آمده از آنکه

و برق از نیام

و خود را از طریق پنهان داشتند جمال اغلی را متکفل امر سرداری کردند آخر روز پاشایان و ریش سفیدان
لشکر را جمع نموده صورت قضیه را باز نموده و رای همه بکوچ کردن قرار گرفت و هیچ کس خود [illegible] کرد
الا جعفر پاشا را چند روز پیشتر بقلعه فرستاده و ذخیره سپاه را سرانجام نموده بود و همی از پاشایان [illegible] شده
که هنوز معاملات قلعه انتظامی نیافته و بعد از رفتن ما قزلباش قلعه را آسانی بگیرد و چرا [illegible]
نفس [illegible] جمال اغلی جعفر پاشا را در بودن و رفتن مخیر ساختند [illegible] جواب داد که
داخل قلعه نشده ام چنین میکردم حالا که داخل شده ام بیرون رفتن [illegible] دولت پاشا [illegible]
پادشاه و [illegible] من رضا بقضای الهی داده توقف مینمایم کوچ کنید که اگر مساعد شود الحکم لله العلی الحکیم
آن شخص از مجلس [illegible] بمنزل خود آمده صورت واقعه را باین شخص [illegible] تقریر کرده گفته بود که صبح کوچ
میکنیم چون لشکر قزلباش قریب است [illegible] که فردا جنگ عظیم [illegible] واقع شود و تو در میان نزاع [illegible]
[illegible] خود را باردوی قزلباش رسان و چند کس همراه من کرده بود [illegible]
قراولان قزلباش [illegible] بازگشته و آن شخص چنین تقریر کرد که روسیه از [illegible] پاشا [illegible]
و مرد [illegible] شاهزاده عالمیان [illegible] قزلباش [illegible] مشغول [illegible] طایفه [illegible]
که بجانب قلعه مامور [illegible] توقف [illegible] توقف نکنند [illegible]
دور از کار [illegible] این صورت را [illegible] توقف ترجیح دادند بالجمله [illegible]
افغان [illegible] آثار بشارت و ظفر بظهور آوردند [illegible] ترتیب اسباب مقدمات جنگ کرده [illegible]
بود و [illegible] غازیان [illegible] معرکه [illegible] جمال اغلی که متکفل امر سرداری
شده بود [illegible] جنگ کرده [illegible] در عقب [illegible] ملاحظه و احتیاط
تمام [illegible] لشکر منصور [illegible] گذشته در حوالی [illegible]
بروسیه رسیده [illegible] باز گشته [illegible] جنگ کنان [illegible]

میشوند و نواب جهانبانی قول همایون را از پی نواب ... شتر رانده غازیان را بجا به ترتیب ... وند
و بهادران موکب اقبال جلوریز بافغانان رسیده آثار مردانگی بظهور آوردند و افغانان را بمیان ...
و شتر و الوس را رانده و اتفاق در آن روز که عثمان پاشا از میان رفته و لشکر روم بی سردار شده بودند اگر
قزلباش اندکی زیاده و آزادان میشدند اهتمامی در جنگ میکردند ممکن بود که شکست عظیم بایشان رسیده
یکبار رکاب استیصال کردند و در صورت واقع بود که ایمنی موقع نمی بود اول آنکه لشکر اطلاع یافته رسیده اند شده
که نواب شاهزاده عالیان زیاده از ده دوازده هزار کس همراه نداشتند و مع هذا ایشان از امرای عظام
با وزن اتفاق کرم بوده و الازم ابا علیقلی خان ... افغی کمهره ترکش بسته نمود و دیگران کشته بوده ...
امور را پیش کرده پیر چنگری را بطالعه استاجلو مسموع ساخته بود و صفایی ... نشنیده و بیخود ... که
مردم او در میانه قزلباش بود اکثر شهرت یافته بفتح و ظفر مخصوص کردند و دیگری آنکه چون قزلباش
بمحاربه بیمانه شتر و اموال و اثقال رانده و دست ایشان بغنایم رسیده تمام طمع مال و دولت ...
که طبیعت اکثر لشکریان بآن مجبول است شروع در نهب اموال کرده اکثر از شتران و یراق بدست
افتاده همت بر بردن آن گماشته دست از کار باز داشتند و تفرقه در لشکر گرز شد اقتداری که
یافته بودند نقصان پذیرفت دیگری آنکه خان افغان ... را قطع نموده از پی نواب شاهزاده غازیان رسیده
چون ... شاه ... قزلباش بجا به پیش رانده اند و جنود روم ... بر آمده عنقریب منهزم میکردند بنقل کلام
صاحب عمل نموده فی الفور در جایی فرود آمده خیام ... که در میانه رو به ... سنگ بکدیگر نصب نموده
راه دخول مسدود ساختند و عرابه ... را در روی خود کشیده ... را در پشت عرابه باز داشته بلوازم کار
پرداختند و چون از طرف قزلباش زیاده مردی نشد و ستوه جنگ عراده شد ... که ترتیب ... ام
بودند دل قوی ساخته از خوف و هراس بیرون آمدند و نواب جهانبانی چون بر اینحال وقوف یافته ...
شدند قزلباش آگاه شده با وجود انحال اراده نمود که با لشکری که در قلب حاضر بودند بیکبار رفته او

جلو انداخته صورتی که در پس پرده تقدیر بود بظهور آمد و امرای عظام و ... جانب
عرابه را اصلاح نمایند ... صاحب اختیار شاهزاده نامدار گرفته در فتح ...
مبالغه و الحاح نمودند نواب جهانبانی بجواب ... که مطلب ایشان ظاهر است ...
... بنود و عمل نموده دست از کار باز داشته در حوالی چپ نواب ... آمده در جنگ
اگرچه ... به دست لشکریان افتاده و چون روبه ازیشان غازیان ...
کردند نواب شاهزادگی با علاقمندان موکب عالی از یورت خود سوار شده و بعقب لشکر روم روان شد
که هر جا برخورد در جنگ شده جنگ کرده هیچ مرتبه ایشان را آسوده نگذارند ...
تعاقب ... زمان ... نموده ... روبه ... جنگ ...
... ملک ... شد ... نظر ... تا ... پایان جنگ ...
نو ... اسمعیل قلیخان ... نواب ... پیش رانده ...
... از آمدن ... رسید ...
... پیش رفته ...
یکی ... اسمعیل قلیخان ... رسیدند ...
نواب جهانبانی شاه ... حسین بیگ ولد ... شربت ... بیگ ... ولد ... سلطان
ذوالقدر که در سلک مقربان بود مقتول شدند بالجمله در آن روز کارزاری از پیش نرفت علیقلیخان
فتح اغلی بنا بر سوی مزاج که از رشک و حسد ارباب مناصب و مقربان ... بکدیگر ...
با اسمعیل قلیخان داشت ... خان ... کدورت نمود که امداد اسمعیل قلیخان شاملو نموده ...
که از بین الاقران خجالت زده و مغلوبیت کرده هر گاه میانه اعیان لشکر شیوه نفاق و عدم اتفاق
به میان رواج داشته باشد بدیهی است که هیچ مهمی از پیش نرود بالجمله نواب جهانبانی تا طلوع ... دست از

[illegible]

تعاقب بارندگی شد بقدر مقدور لوازم سعی و کوشش بجای آورده و اتفاق در بین مبارک و محلات
از نواب جهانبانی تقصیری واقع نشد و از روزی که متوجه ضرب و قتال شده تا چهارده روز
رفقای او از تن پروری گذشته جمعی [illegible] از صبح تا شب اوقات صرف پیکار نموده همت بر قتل و اعدام
آن طایفه گماشته [illegible] زیاده از [illegible] بودند [illegible] بالشکر [illegible]
[illegible] موکب عالی بود [illegible] چکاوهم که دیده [illegible] از آن [illegible]
پوشیده [illegible] بود و آن جهت در [illegible] که [illegible] از دل بیرون کرده قدم
برجاده اخلاص [illegible] جهت [illegible] رشته [illegible] از دست داده و در [illegible]
[illegible] القصه [illegible] بود و بعد [illegible] بودند باز گشته [illegible]
[illegible] بصوب مراجعت انعطاف داده [illegible] شهر [illegible]
نزول کرده [illegible] والده [illegible] احوالات معروض داشتند نواب سکندر
شان نیز [illegible] اردوی [illegible] شهر [illegible] منازل [illegible]
جهت [illegible] نزول [illegible] بودند هر یک از امرا و ارکان دولت [illegible] منازل
خراب آباد آن شهر [illegible] بود [illegible] روزی که بشهر آمده [illegible] شهر
بنظر در آمد [illegible] خراب شده [illegible]
[illegible] سوخته بود [illegible] قطع شده [illegible] بودند و از چندین
هزار خانه [illegible] سالم مانده بود [illegible]
و خانه [illegible] و حمامات [illegible] و بازارها [illegible]
و بازارها [illegible] که [illegible] بنظر در آمد که از
[illegible] آن خانه ها [illegible] دلها [illegible] این بیت را

رسانیده [illegible] عالم گفته [illegible] که برنگ [illegible] دیوان [illegible]
نواب سکندر شان و شاهزاده عالیشان میرزا جعفر ولد میرزا موسی [illegible] الممالک [illegible]
روز اوقات صرف [illegible] را تعمیر [illegible] محلات از [illegible]
و [illegible] ستوران که از [illegible] سقط شده [illegible] یکدیگر [illegible]
[illegible] شده بودند [illegible] شهر [illegible] شده [illegible] ویران [illegible]
[illegible] امرا و ارکان دولت و ارباب مناصب و غیرهم [illegible]
[illegible] که [illegible] بود [illegible] شهر تبریز [illegible] تعمیری
[illegible] ایران [illegible] عمارت [illegible] واقع شد [illegible]
[illegible] چون اراده ازلی [illegible]
[illegible] بتصرف رومیان در آمده [illegible]
را [illegible] چندین سال [illegible]
بودند از [illegible] ایام [illegible]
آمدن اسباب [illegible] احوال آن [illegible] دولت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] شهر یار [illegible] حضرت [illegible] که امروز [illegible]
[illegible] سلطنت ایران [illegible]
روی [illegible] آن [illegible] ارم [illegible]
از نزاهت و خرمی [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] زوال [illegible] اکبر عالم [illegible]
و سلامت کرده [illegible] در آن زمان سعی و اهتمام در دفع این [illegible] کردند

و بعضی امرا که در چپره و محاصره مستور بودند معلوم می آمد که آن امر لایق در حاضر بیگی گشت با طلاع چون

اردوی همایون در تبریز نزول نمود امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده

چند جا سیبه تعیین شد جانب شرقی که طرف سید آن صاحب آباد و مسجد حسن پاشا است سیبه نواب

جهانبانی و ملازمان خاصه قرار گرفت و سیبه قلیچ بیگ افشار و اتباع و جماعت تبریزی قرار یافت و در جانب

قبلی که طرف محله سنجاران و دیگر بیرون یک سیبه بقورچی باشی و قورچیان عظام و بعضی امرا تعلق گرفت

و یک سیبه بشاهرخ خان و طایفه ذو القدر متعلق گشت و محمد خان تکلو و امام قلیخان قاجار

و غیرهم قرار یافتند و هر یک سیبه شدند اما و طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود و خالی

ماند که قلت لشکر ظاهر شد و چون گاهی آوازه آمدن لشکر ترکمان و تکلو و ذو القدر را

بر سیبه قرار شد که اگر ایشان آمده در مقام خدمتکاری باشند و در آن طرف سیبه پیش بر آورده

چیلدار و ... و از جهت کار قلعه بر ممالک اذربایجان رستم شده یراق توپ ترتیب یافته

مراد بیگ توپچی باشی شروع در توپ ریختن کرد و تا تمام توپ از میان مدرسه حسن پاشا بیرون آوردند

کردند که میان قلعه زده شود و نقبچیان از هر جانب شروع در حفر نقب نمودند اما سوانح عظیمه در میان

محاصره روی داد که موجب دل شکستگی عموم سپاه شد اول امری که سانح شد و موجب اکراه

خاطر شاه و سپاه و باعث شکست قزلباش و دلیری محصوران گردید قضیه گرفتاری شاهرخ خان

مهردار است که از عظمای دولت و بزرگ طایفه ذو القدر بود و از تقدیر ازوی بوقوع پیوست

شرح این سانحه عبرت آنکه مشار الیه مرد شجاع و دلیر مردانه بود و در عالم غیرت و حمیت بر او

دشوار مینمود که در میانه شهر تبریز که خانه صد ساله قزلباش است و پادشاه قزلباش و جمیع امرا و ارکان

دولت عظمی تشریف حضور داشته باشند خطبه بنام که مردانه لاله سراجت و در و محکمه همایون و دفتر

هشت بهشت گشته خطبه بنام خواندکار روم خوانند و در سیم آن اضطراب نمود و همه روزه ...

بیگر و گرد این قلعه مفتوح نشود خواب خوش و آسایش بر ما حرام است از غایت حمیت از طریق

حزم و احتیاط غافل رفته و در هفته اول سیبه را مرتبه بمرتبه پیش برده و بدر قلعه چسبانیده پیش رود

پشت خود را بکومک و استمداد استحکام داده و خاطر جمع نموده پیشتر رود و خان مذکور جواب استغنا

گزارای جهان آرا صادر گشت و چنین میبایست چون امده ام بی گشتن ... یا ...

یاد باشد که ... در ... حمیت و اقبال همایون ... برادر

... چون منشور گرفتاری او ... شد

در ... روز دیگر ... بیک ... باشی ...

... و آنجا ... در میانه بود

... که از لشکر ... شب ... شده ... هنوز نیامده بود

... قلعه ... آمده ... سیبه ... شده ... ملاحظه ... و دیگر

... بهادران ... گشته ... خانه ... گشته از در و پنجره

... بسیار ... خانه ... گشت ... شدند و شاهرخ خان

... و ... که ... روز کار بود و ... بیک

... باشی ... که ... بوده ... و شاهرخ خان زخمی شده و گرفتار

گشتند و دیگران ... شدند چون ... اطلاع یافته که او شاهرخ خان را ...

باز گشته اهل قلعه ... شهر بیرون آمده ... شاهرخ خان را

با ... از هر طرف قزلباش هجوم نموده ... ایشان را ... باز گشته اهل قلعه ...

... و قوع این ... قلعه ... گشته ... حال ... بیرون

محصوران در قلعه ... قزلباش ... گشته و ... خاطر شده نواب جهانبانی

باوجود آن حال ملال و کلال بکار مهام پهال را و بنیاد او فته نمودند که هرکس زیاده ورزی
کرده دستی در اینجنس شود و بغیر آن هم خدمت ویش بی آن بوده اما چون در راه این دولت
کوشیده بود بیاز مانده کاردان او را نوازش نموده منصب مهرداری را با سلطنت خان واله آگهی
ارزانی نموده و همچنین منصب ابوالقاسم سلطان سلطان ... سلطان واله او مرحمت شده رضا قلی بیک
واله پیری بیک را که چون صاحب جمال و هوزده ساله بود بکار ... ایشیک آقاسی فرموده و ...
ذوالقدر بدستور در همان سپه ... شدند اما ... ایشیک آقا به اشت سپهر کاری شمرده شد و گرد
دیگری از سوراخ نمرده آن بود که توپی را که از قلعه گوش ... بود و پاتر ده من سنگ ...
دور توپخانه و جهت ملکان در یکی از قلاع مانده بود به پای قلعه آورده بر برج از برج جانب
قبلی نصب نموده و می انداختند و تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را بپای دیوار کشیده
نصف برج از صدمه گلوله آن ریخته شده بود و در زیر میان دو و پسیده ... مردم را الضرب البلبک
پراکنده کرده ریسمانها بر حلق توپ انداختند و تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را
بپای دیوار کشیده و از آنجا بقلعه رسانیدند و دیگر از سوانح آن بود که بعد از دو ماه ...
توپ ریختن مهیا شده بود و اعیان ولشکر جمع شده و ستون سرانجام امور بود ... چون ...
جهت شدت شتا و عدم دریافت آفتاب ... خشک نشده بود و برف و در ...
درکوره انداخته شده بود و بقالب سرد افتاده ... قالب بهوا رفت اما ...
و خرابی برکت و ترددیکه بآن رسید که از اصابت عین الکمال جشن رحمن ...
عالی که کیتی توپ ریختن و در آن جشن تشریف حضور داشتند رسید و ... که آخر شتو ...
گردید ... سبحانه و تعالی حفظ نمود ... چند کس از رفقای ... و حاضران ...
... از دو ماه ... شد بعد از دو ماه که انتظار توپ ریختن کشیده بودند ...

بعد از آن

بعد از آن برخورد ارسک توپچی باشی ... امیر ... توپ ریختن مقرر کرده بود ...
چهل پنجاه روز ... اسباب آن را مهیا ساخته در ساعت سعد که ... حشم ... اختیار نموده بود ...
انعقاد یافته و انجام شد پس روی قبال توپ بزرگ که ... چهل من سنگ می انداخت حسب الدعا
ریخته شده و توپ را اسپه نواب ... بنای برده نصب نمودند و توپچیان بکار خود مشغول
گشته و نقب ... بیش برده مردم صاحب وقوف ... و ... تشخیص داده بودند که ...
رسیده و ... ازدواز امان ... بی نقیب نموده نقب ... ساختند که ...
سوراخ گرده قلعه درآمده ... آوازه کرنا برآید از ... همه جا یورش ...
چون یورش و تسخیر قلعه در آن ... مرقوم ... تقدیر نشده موقوف ...
و جهان آرای نواب ... شاهزاده بود ... نظیر ...
باعث توقف می شد ... حین ولادت ... نقب ...
شده ... پر آورده و چند روز دیگر کار ... کرد که ...
گرو ... موقوف ... قبضه ... فرار نمودند ... تورچی باشی ... اعاظم ارکان
دولت بود و ... بیک برادرزاده او تورچی باشی نواب ... نبانی ... شد که ... توقف
و تسخیر قلعه کرده ... انتقال ... اجل ... قورچی باشی با محمد خان و سایر امرا و ...
امور ... بودند و ... علیا والده ... نواب ... و کشتن میرزا ... ان و دیگر اعمال
که ... کرده خاطر نواب ... بود ... و ...
عالی بود و ... آمد شد ...
و قورچی باشی که ...
با او ... بود و در آن وقت که ... در مقام ... آمده ... باز ...

چون امیرخان با یکدیگر اتفاق متوجه اردوی معلی گشته قریب به تبریز رسیده بودند و آثار طغیان
و عصیان ایشان از ایشان بظهور رسید در خاطر انور خطور نمود که هرگاه قورچی که عمده ارکان دولت اند
باطنا یافته اند وزرا و ارکان و امرا منصوب شده عند الوصول انواع ... و تحمل است که از و بظهور آمده و ...
شیخ احمد و محمدی ... و سوانح که باعث قتل امیرخان بوده گوشمال داده و نموده خاطر نشان
نواب جهانبانی کردند که قبل از وصول آن جماعه رفع قورچی باشی لازم است و نیز در آن جا ...
رزا که بعد از ورود آنجماعت باستظهار یکدیگر آنچه اراده داشتند بفعل می آوردند و این معنی در ضمیر انور نقش بست
چون آوازه ورود آن گروه متواتر شد در اثنای ... قلعه متوجه رفع او شدند و طهماسب قلی
سلطان ولد امیر اصلان خان از شجاعت ... که در آن روز با ... از ... فرستاده که ...
بود منصب قورچی باشی گری نامزد فرموده مقرر داشتند که رفع او اقدام نماید و او مستقبل این خدمت شد
قورچی باشی نیز ... خایف در آن چند روز خانه نشین شده منتظر ... و آن طبقه بود در روز
که طهماسب قلی سلطان را بآن خدمت مامور فرمودند چهار ... برادرزاده قورچی باشی در ملازمت عالی
و مجلس بهشت آیین بود و این معنی را بفراست دریافته بود فی الفور ... آمده او را از این حال آگاه کرده ...
معنی جز ... و میان او شدند چاره دیگر نیافتند و هر دو با اتفاق یکدیگر در وقتی که طهماسب قلی سلطان
با قشون و لشکر به خانه او رسیده بود از راه ... خود را بیرون انداختند ... که سپاه ایشان ...
... پس گشتند و چون بجای قلعه رسیدند تا جهاد خود را که تا غایت ... ایشان ...
گرامی آراسته بود از سر برداشته بر آن خندق ... شدند رومیان که از بالای قلعه ... ایشان
نمودند در گشوده و ایشان را بقلعه آوردند و این غرابت از ادبار طایفه قزلباش و اقبال خود دانسته ...
نشاط با ایوان کیوان رسانیدند و ... تا روز چهار ... در قلعه بر سر نقب رفته رومیه را از سر نقب
زدن آگاه کردند سوراخ نقب را ... خالی کردند و از راه نقب علی الغفله ... بر سر ...

در میان شب ... سید ... پیوستن ... ماده و ... نقب
گشوده ... تفنگ نقب ...

در آمدند

در آمدند و شورشی عظیم در آن سپاه واقع شد چون خبر به نواب جهانبانی رسید از
اطراف و جوانب هجوم کردند و فیمابین جنگی عظیم بوقوع پیوست و از جانبین جمعی ضایع شدند
و رومیان نقب را مایه استظهار خود دانسته بودند از آن نقب ... اهل سپاه را شعور بهم رسید
لاعلاج نقب را چند جا سوراخ کرده کاه و هیمه گذاشته آتش زدند و آن نقب را بسته ... و
آن راه مسدود گشت و ... که دو سه ماه در حفر نقب کشیده بودند و محنتی بود که از آن ... قلعه ...
کرده و ضایع و عبث ... شد و چون امرا و ترکمان و تکلو قریب رسیدند ... و از خبر ...
رسیده و ... از کار ... کشیده ... ایشان ... و جمعی از تبریزیان و ... آذربایجان ...
که در سپاه بودند ... دروازهای قلعه ... که رومیه بیرون نتوانستند آمد و نواب جهانبانی
امرا را با جمعی ... ایشان ... از سوانح این سال قضیه صدر مغفور میر شمس الدین محمد ...
که در اثنای محاصره قلعه تبریز ... در گذشت مشارالیه سید بزرگ عالیجاه ... اخلاق
بود ... و ... و انصاف ... در علم ریاضی و الهیات و رمل و نجوم ماهر و ... طبیعت
و بسیار خوش صحبت بود و شعر را خوب می گفت و ... داشت چون بر مسند صدارت ... گرفت
نواب سکندرشان در تعظیم و تکریم و ... او و استقلال او ... فرموده ... امور شرعیه
در ... مخصوص گردید ... دست دریا نوال ... گشوده قریب ... هزار تومان زر نقد
و فیروزه که از وجوهات و ... و مال ... در ... فیروزه و غیره و ...
... موجود بود ... سادات و علما و صلحا و فقرا و ... مستحقین هر طبقه
... آن طبقه را رعایتهای کلی نموده ... او از ... ایشان ... گردیده
اشعار رنگین دارد و چند بیت از غزل و رباعی در این ... ثبت افتاد ... شراب ... در هر ...
... گو ... کشیده خرده ... سر ... باده برسر ... و ... ملک الشعر ... سرفرود ...

هستی دارد و این رباعی از وست مشهور تر است ساقی ره مستکده عشق شراب دیگر است هر شب بحث افسانه دیگرست

مشتاق تو فارغند از روز حساب زین طایفه در حشر حساب دیگر است نه سایه پایه آتش افروز گشت کافتی

ز دود در نفس سحر برخاست چون چه گرفت این بر بالای سیاه شده و دخش زمستان همه شب خوب آمد برخاست دود و بست

این بیت گفته بود بیت خواهیم از این جهان فانی رفتن در نیمه بهار فانی رفتن در گوش تک سرفی به زبان بر منی

گفتی ذکر آمدن طایفه تکلو و ترکمان به تبریز و به درگاه آمدن آن قوم به شهر تبریز و بر درگاه

در تبریز سابقاً به صحیفه بیان کلک ... رقم تحریر یافت که بعد از گرفتاری امیر خان

ترکمان از ترک اعمال و ترقی مرتبت علیقلی سلطان شیخ اغلی استاجلو ... طایفه ...

اندیشناک گشته از کار شان بعد از رفت برادران و اولاد امیر خان نیز از آنجا جمع شده و بیخان تکلو را

با خود متفق ساخته تیغ تسخیر کرده در مقام تقیح دیگر که اعتبار اعیان آن دولت شده بود و با

لشکر روم دستبرد ... فتنه و تبریز و الکا ... که در وقت سلطنت مطلب ایشان سرور ... اژدر جنگ

تقاعد ورزیدند و بقیه ... از اطوار ایشان بر بین جمهور چنین مشهور گشت که امرا و اعیان ترکمان و تکلو با هم

عهد و پیمان بسته قرار داده اند که بهشت ... اعلی ... نواب جهانبانی را ... زنده ...

ایشان ... علیقلی خان شیخ اغلی و محمدی بیگ ... سولاغ ... قبل ... ادراک ...

رسانند و طایفه استاجلو را از نظر اعتبار انداخته صاحب وجودی آن دو یماق ... خود را

نزدیک ... مستقر امور دولت برای ... مناصب ... با جمعی ...

از یکدیگر جدا گشته و هر یک با الکا و اقطاع خود رفتند که ... سرانجام ... لشکر نموده ... اسلحه و

مقرر رواند شد و ... سولاغ حسین تکلو که از امرای معتبر آن طایفه و در قلم و ...

بود ... با ... ترکمان ... در مقام ...

اخلاص را از دست نداده ... چون ... مقرر بود ... شرف الدین اوغلی ... مادام ...

از مخالفان

از مخالفان خود و هر گز گشته پادشاه ... لشکریان دارند از طریق اخلاص و ...

دور است که زبان ... باشد و ... شاهزاده ... و در باب قتل امیر خان ...

اندو ... شده ... که سبب ... آن ... تکلو با او فاسد کرده اند با غوای محمد خان

با او در مقام عناد در آمده ... انواع وحشت ... شده که ... تکلو

تکلو را با خود ... شده با اتفاق محمد خان بر سر او رفت ... جنگی واقع شده ... سولاغ حسین

داری کرده ... در مقام ... شده ... حرب و ضرب ... سولاغ حسین ...

از ... شده و گرفتار ... بر ... تبریز ... میان ...

... جلال ... تکلو ...

به ... ترکمان و تکلو ... خود را ... ساخته ... جمعی کثیر

... به جانب تبریز آورده محمد خان با طوایف ترکمان ... وقت ... و ...

و سبب ... شرف الدین اغلی تکلو ... سلطان برادر زاده ... و اولاد ...

تکلو و علی سلطان ... برادران ... امیر ... مشهور ...

با ... جمع شده ... و ... عراق ... طایفه ترکمان و تکلو

هر کس ... ذو القدر ...

امیر الامرای ... خراسان ... بگلی ...

کمال ... عراق ...

محمد خان ... طایفه ذو القدر ...

... ساعت ...

... زوال ...

مینمودند رفته رفته محمد خان و رفقا بلطایف الحیل دست نفاذ در امور گشودن خاطر خواه خود شدند
بودند با خود متفق ساخته شد و امیر خان با آنکه مرد عاقل کاردان با رای و تدبیر بود بوسوسه
و افسون راه صواب گم کرده طریق خطا پیموده رفیق ایشان شد و چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید
هر چند ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان و دولت بر نشسته بین الجمهور حقیقت معلوم شد ازجانب
هرات سپاه جهان آرا آورده اند اول جانب نواب سکندر شان کس نزد ایشان فرستاده و منشور استمالت
بسی برده و از عطوفت و اراده ایشان بجهت دولتخواه این خانواده رفته اند و حقوق خدمات
چندین ساله دارند در وقتی که غزوات پادشاه بوده در لشکر روم پایه هرزه بوم آمده و دیگر تسخیر ولایت تبریز که مقر
سلطنت قدیم این دودمان است بسته حقوق بجمع و جزو افراد عزت و حشمت آن بود که چندان استیصال
این اخبار بجای آرام گشته پی آنکه حکم همایون بطلب ایشان اصدار یابد از روی فدویت و اخلاص
میفتند بجمعیت و اتفاق نشده و هر یک بطریق بهبود و فرصت و استقبال متوجه پایه سریر سلطنت و اقبال
گردیده آثار جانسپاری بظهور رسانند و بعد از دفع شر اعادی دولت قاهره اگر مطلبی و ملتمسی
داشته باشند عرض نموده استدعای حصول مطالب خود نمایند و در آن باب تعلل ننموده و بالا انگه
احکام موکده مبتنی بر تاکیدات عظیمه بطلب ایشان صادر شد مساعی ایشان را کذرانیدند و تحائف
که متوجه اردوی همایون شده اند مسموع شد که جمعیت عظیم نموده جهت اجتماعی می آیند و این
اکثری تفاقی ظاهر میشود و اگر فی الواقع بر جاده اخلاص و یکرنگی ثابت قدم در
بر بندگان فرمان برداری دارند طریق آنست که نفاق مینمایند بجمعیت و اتفاق بیکدیگر نشده هر یک
با قشون و لشکر خود علیحده بر روی اراده متوجه پایه سریر اعلی آورده شرف بساط بوسی
دریابند و هر که اقدام بجمعیتی که نمود کرده اند قیام نمایند که بجز لطف و شفقت نسبت بایشان امری
بظهور نمی آید و حبیب خان شرف الدین اوغلی تکلو پیغام داده که او را با نواب همیون قرابت

و صفا و یکجهتی با ماسواء نواب جهانبانی خود را داده
و حقیقت موافقت و مخالفت ایشان هم

قریبست

قریب است اگر امرای ترکمان بجهت قتل امیر خان از فرزند ارجمند توهم داشته اولاد و رعیت و قتل
شده او را بغلامی موروثی و ملاحظه حقوق و اصطناعات پادشاهی آنست که خود را از آن
بسی پیوسته تا تمام متوجه پایه سریر خلافت مصیر کرده و واقعه را مذکور عریضه داشته بدرگاه معلی فرستاده و بعد
از اظهار غلامی و فدویت عرض نموده بودند که بر ضمیر اشرف ظاهر است که میانه اوجاق تکلو و ترکمان
و شاملو و استاجلو از سوابق ازمان و سالک بوده و حقیقه در خراسان بنابر دولتخواهی نواب جهانبانی
جنگ کشیده از آن دو طبقه بدست تکلو و ترکمان بقتل رسیده حالا که در خدمت عالی بعد از
شده اند نواب جهانبانی را با ایشان بر غضب و بی شفقت کرده اند و قضیه امیر خان نیز بتحریک ایشان
واقع گشت و الا از نو امری که مستوجب قتل شده صدور نیافته بود و خواهش ما آنست که آن طبقه را از خدمت
نواب جهانبانی دور نمایند و جمعیت اتفاقی که واقع شده بنابر خوف ضد او است و
بیرون از حد استحقاق ایشان حال القا نموده بود و چون عریضه امرا بدرگاه رسیده خاطر
نواب سکندر شان شهزاده و علیشان کرده و دیگر باره احکام مطاعه
صادر گشت که کل طوایف قزلباش اخلاص کیش را در دولت حق خدمت است و ارباب اخلاص
از موائد احسان پادشاهی بی بهره ننموده آئین مروت کرمی از طایفه شاملو و استاجلو
اقتضا عصبیت ورزیده و در خراسان اکثری نموده باشند چیزی دیگر را که در عراق
در دوش و حلقه ارادت در گوش دارند و انواع خدمات و جانسپاری از ایشان
محمدی خان که از عظمای طایفه استاجلو است و اولاد و دولت خلیفه که از امرای معتبر شاملو بوده بظهور رسید
و بر مقتضای و لا تزر وازرة وزر اخری با اولیای دولت موافقت نداشت
اغلی که مورد تربیت گشته چون از اول جلوس همایون ملازم موکب عالی فرزند ارجمند است
از و بظهور رسیده و امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد از وی بوجود نیامده و اکثر مشغول

گشته ترتیب یافته باشد چه قصور روا داشته و ترتیب داده چرا موجب بی اتفاقی ما طایفه دیگر باشد و اینکه نوشته
امیر خان است بمحض اراده خاطر شریف نواب جهانبانی که از دعا [illegible] مأمور شده بوده و توقع است که گفتگوی
ایشان در آن ماده منافی عقیدت و حسن اخلاص است اتباع گشته که در ساخته قزلباش در وقتی چنین که بلده
تبریز از دست رفته همگی همت متوجه تسخیر قلعه آنجاست صداع ننموده که اگر خلاف امیر خان [illegible]
و در شده اند و ذی امراء نمایند بر ذمت ما از دفع شر ایشان لازم میکرده چرا ملاحظه عواقب امور ساخته
کفران نعمت مینمایند و در مرتبه بر نام اند مذکور متفق اللفظ جواب فرستادند که ما همان شیوه اخلاص مرعی
میداریم الا آنکه دفع مزاحمت [illegible] و اتفاق واقع شده و چون بپایه سریر اعلی میرسیم آنچه
خاطر اشرف اعلی و نواب جهانبانی باشد و موجب دشمن کامی نگردد بعمل خواهیم آورد و چون مراسلات
مذکور وقوع یافت و از اطوار آن گروه رایحه شقاق و نفاق بمشام [illegible] رسید حکم [illegible] مشتمل
بر عواطف و التفات [illegible] ارجمند نواب جهانبانی باسم امت خان امیر الامرای
فارس و طایفه ذو القدر که رفیق آن گروه شده بودند عز اصدار یافت که ما او را از تربیت نموده بایالت
شیراز و امیر الامرائی مملکت فارس معزز و سربلند گردانیده ایم و طایفه ذو القدر همیشه صوفی و محبت
این خاندان ولایت شان بوده اند و هرگز ایشان را با طایفه تکلو و ترکمان القری و با معاندان آن
کشتی بوده و از آنجا که بحسب مطالب خود صلاح در جهت اتفاق دیده و جهت اجتماعی [illegible] طایفه
ذو القدر را [illegible] بکار و بعث [illegible] موافقت ایشان چیست اگر صلاح اندیشی و [illegible]
منظور است که بوساطت ایشان فسادی که روی نموده باصلاح آید و دیگر ریش سفیدان اویماقات
نموده هر گونه استدعا که متضمن مصلحت دولت قاهره باشد در این امور نمایند باسعاف مقرون خواهد
بود و اگر امت خان و طایفه ذو القدر فارس بنا بر زیاده اخلاص متوجه گشته تشریف
آن جلمه کرده و عشرت شماست کفران نعمت [illegible] حال از ایشان خواهد بود و الکلام مذکور [illegible]

حبیب

حبیب بیک ذو القدر [illegible] نواب جهانبانی [illegible] بکور حبیب فرستاده شد و چون او با [illegible]
رسیده امت خان بمضمون فرمان اطلاع یافت بنا بر معاهده و پیمانی که با محمد خان نموده
سوگند با ایمان کرده بوده و بمصلحت او در مقام نموده آوازه پادشاهی اکرون [illegible]
محمد خان و امرا [illegible] با آن [illegible] نموده و امت خان را تکلیف کردند که حبیب را بقتل رساند
که بر ایشان ظاهر شود که جمیع القلب با این جماعه متفق است بعضی عاقبت اندیشان ذو القدر راضی
نبودند که امت خان مرتکب آن عمل شنیع گردد و محمد خان در آن باب ابرام نموده امت خان
[illegible] و در چمن سلطانیه بقتل آن [illegible] اقدام نموده و بعد از قتل [illegible] کرده [illegible]
روانه تبریز شدند چون حقیقت قتل حبیب بیک بسامع رسیده و امرای مذکور بشهر تبریز نزدیک شدند نواب
جهانبانی [illegible] بیک ترکمان [illegible] که از اولاد [illegible] بیک [illegible] و ایلچی [illegible]
بودند و پدران ایشان حق خدمت قدیم در این دولت داشتند برسالت نزد محمد خان فرستاده
که او را نصیحت نموده قرار دهد که مسالک طریق اخلاص و یکجهتی که بوده برعایت [illegible] نواب
جهانبانی سلوک نماید و در باب قتل امیر خان اصلاح نکنید و با علی قلی خان [illegible] محمد [illegible]
سلوک در این باب اظهار عنا و کلفت کنند که بعد از تسخیر قلعه تبریز در عاقبت [illegible] کالای امیر [illegible]
آنچه صلاح او باشد چنان شود و علیقلی بیک مذکور با ذوی الامرا رسیده و علی [illegible] بوده باز [illegible]
[illegible] و چون [illegible] رسیده در حوالی شهر نزول نموده امرا هم خان [illegible] و الله [illegible] سلطان
[illegible] که از امرای معتبر ترکمان و در خدمت نواب جهانبانی بعقیده آنکه او را از خجالت [illegible]
خلاص دهند امر فرمودند که بجانب آن جماعت رفته بموعظه و نصیحت دفع [illegible] آن قوم نماید و اگر
نصیحت پذیر باشند بوساطت او از پرده او از پرده حجاب بیرون آمده بملازمت [illegible]
والا او هم با اویماق خود باشد چه ظاهر بود که هرگاه امرای مذکور مسالک طریق عنا و لجاج باشند

اوراز بطرف علیقلیخان چپک و دیگران نگاه خواهند داشت مشار الیه نیز راغب انتهمی گشته روانه
مقصد شده او نیز چنان رفت که با دولت رسیدند بهمان سخنان او تا تبریزی نکرده بوده محمد خان مقدم
او را اهمیت شمرده نگاه داشت و چون از بر فتح سعید آباد و چهار فرسخی تبریز رسیدند و مخالفت و عصیان
ایشان بوضوح پیوست از جماعت مقدم و ترکمان هر کس در اردو بود خایف و هراسان گشته شبانه
فرار نموده بدیشان پیوستند چلبی مصطفی قشقار که از میرزاده های آغا جمعه بود و بعد از فرار [illegible]
بقلعه چهار لکه [illegible] درموقع او بسبب قرابتی که بانواب جهانبانی بخود داشت
یک یک امور را [illegible] نموده هر شب جمعی کثیر بان جماعه می پیوستند و ماده خصومت در میان
قوی تر می شد نواب جهانبانی بلاملاحظه اکثر [illegible] جهت فی القعده امری بظهور آمده که موجب
کلی گردد و چون خود اکثر اوقات جهت سرکاری کار قلعه در خانه و قلعه امیرخان که مسکن علیقلی خان
بود حسب [illegible] و اطراف سپید نواب جهانبانی پسر میرزا و نواب سکندرشان را بر تکلیف
آمدن بدانجا نموده با حضرت و شاهزادگان و اهل حرم همگی بقلعه امیرخان نقل نموده آمدند و در
جهانیان و [illegible] قرار یافت و علیقلیخان [illegible] خدمت و کشیکی در آنجا توقف نموده بلوازم
وخدمتکاری می پرداخت و جمعی از امرای عظام و قورچیان کرام و ملازمان خاصه را [illegible]
که همیشه بکشیک [illegible] نموده همیشه حاضر بوده باشند و جمعی دیگر را تعیین کردند که [illegible]
که ملحق آمده شدند و بعد راه عراق است رفته بطریق قراولان از اطوار ایشان آگاه باشند و چون
از سعید آباد کوچ کرده بموضع [illegible] که دو فرسخی شهر است رسیدند جمعی که از لشکر ایشان
قراولی پیش رفته بودند مشاهده نمودند که از این طرف نیز بلوازم حزم و احتیاط مرعی است روز دیگر
بخدمت نواب جهانبانی فرستاده و مطالب سابق را اعاده نمودند حاصل کلام اینکه [illegible]
استاجلو و تکلو [illegible] بقتل امیرخان اقدام نموده اند و با علیقلیخان و شیخ اغلی و محمدی [illegible]

حقوق او مسلم

حقوق او مسلم ایم نواب جهانبانی خونبها را [illegible] اولاد امیرخان دهند که [illegible]
رسانند و الا [illegible] تا آن وقت که ایشان را بدین عزت و اعتبار رسانیده و خادم
که در خدمت عالی رکن رکین دولت باشند و نواب جهانبانی نیز جواب بدستور سابق داده
و آمد شد مکرر شد و مشخص شد که آن گروه بدون حصول مطلب سر بخط اطاعت و انقیاد در نمی
آورند بلکه اراده دارند که از روی قدرت و استقلال بقهر و غلبه داخل شهر شده [illegible]
خاطرشان بوده باشد بظهور آورند و چون ظهور این مطلب از غیرت و حمیت پادشاهی دور بود
میزان [illegible] نواب جهانبانی از طریق رفق و مدارا که باقتضای [illegible]
سلوک [illegible] داشته [illegible] ملاطفه و مصاحبه انعطاف داده [illegible] غضب
بالفعل [illegible] عتاب آمیز بر زبان مبارک راندند و آن گروه [illegible]
روز سیوم بهیئت اجتماعی سوار شده و سیل بسته از اول [illegible]
گمان [illegible] آمدند و چون [illegible] سواری ایشان [illegible] شهر رسیده [illegible]
موعظه و پند بر آن قوم سودمند نیست و نایره فتنه و فساد و بی ادبی ایشان [illegible]
تحریک سیف و سنان [illegible] پذیرد ناموس سلطنت [illegible]
[illegible] آن گروه [illegible] امرای استاجلو و اتباع علیقلی
بمقابله ایشان فرستادند و [illegible] از جانب ایشان غلبه [illegible]
عالی نیز [illegible] حرکت آمده و نواب سکندرشان را [illegible] تکلیف سواری کردند [illegible]
همیون والد بزرگوار را اعلام سطوت و جلال افراخته بمقابله آن [illegible] شتافته
وچون بی ادبی و خیرگی آن قوم از حد اعتدال تجاوز نموده نایره غضب خسروانه التهاب یافته
بود احدی از امرا و ارکان دولت و صلاح اندیشان پایه سریر سلطنت را قدرت آن نبود که

که در وقت سواری نواب جهانبانی مرقی که موجب فسخ آن عزیمت باشد نزد اشتد گفت چون ایات آن

ظفرآیات بسرخیابان رسید یکه سواران طایفه استاجلو که قراول بودند آهنگ می پیاده سازی

داده پیشتر رفته از آن طرف یزید و قتال آن گروه که بر بستان باده جهل مغرور بودند بر

نمودند اسب جلادت پیش راندند و بخیابان دست بازی شده و دو کس زخمدار شده بودند که امام قلی خان

قاجار چکاره حکمی و [illegible] رسید بیک کرد و رشاد قلی خان خلفای روملو علیقلی

با [illegible] ساخته در پیش رکاب سعادت شاهزاده نامدار جاه دوشیده میرزا دوست و الله می [illegible]

سوزند و عقبان پارکی مستعار رشاه زاده کامکار را بدست دو گفتگوی کرده عرض کردند که پادشاه

عالیجاه را بقا بر علا و نامی خاص بود و رونق بی دولت مسند ملک رونق چشم شد و اگر موکب عالی

امروز چشم و درک سید عالیجاه است که در این شب بر سر جیحون ریخته شود و آن جمله را به قدرت و نصرت

آنست که تنها در پیش اشان بعضی تمام [illegible] گردید معتقص باده [illegible] امروز عثمان بجوب مراجعت

انعطاف داده در نماز پیش اهل عصبیتا یکه روز دیگر میر قرنابه که اشاره رسیده باشکوه ایشان از رب

تحیر و تکبیر کرده و آمده میر [illegible] مال برداری مرا آورند و اگر در انتظار مصلحت باشند که ای در کند [illegible]

تصدیق علاوه موکب عالی بخت مردم شان بسی با [illegible] کفایت میکرد و نواب جهانبانی گفتگو

عمل نموده کس فرستاده قراولان را منع کردند و التماس امرا را بجد جست و الدنا حاصل [illegible]

حسب الاستدعا ملتمس بعقد و دست نمودند روز دیگر امرا تکلو و ترکمان کس فرستاده

که دو کس از ریش سفید تا معتمد را بفرستند که بعضی حکایات بایشان گفتگو شود و نواب جهانبانی کوپس

فرستاده نکردند زیاده از این مداهنه با آن قوم مناسب رتبه سلطنت و پادشاهی ندیدند

نواب سکندرشان صلاح در انجاب ملتمس ایشان دیده سیاه و شب بامیر الولی [illegible] که

در آن وقت قاضی عسکر طغرائی بود و از امرا سیده بیک کرد و شاهقلی خلفای روملو را که مردم

تمیز و صلاح اندیش بودند فرستادند اما پیش از آنکه مبعوثان ایشان رسیدند ا... حمزه خان [illegible]

تکلو و الوند بیرون شد که میرخیابان از ملاقات قراولان چه اشتبه نمودند که پیشتر رونده و آن را انقلاب تکلو

و امرا در لشکر ایشان خود جدا شده و پیشتر آیند و در سراسب برگرداند و آن وقت شاه گفتگو نمود و بار

جماعت مذکور حسب الامر نموده عمل کردند و حصول آن جماعت اکثر حسب کرده نواب جهانبانی [illegible]

خاطر و دو شخص بعضی که از ایل و اوبامی و ترکمان ادومرا شان انواع مشقت نظیر رسیده و

سر او بجانی معتبر قزلباش را که تکلو و ترکمان و دو دانند باشند از خود دو نفر و دیگر والی گشته و در تبریز

گرده بجان و در تبریز قلعه ساخته اند و دو هزار کس را که در آن شوکت مشقت و صورت مرد مقول سپاه ق

شده و بخبار رسیده و بتیم پراگنده و بسیار زنند و حضرات و دولت جوانان کاسلطنت آنجر مناسب وقت و

خلاصه جوابها آنکه طایفه استاجلو و شاملو نیز داده جانی معتبر قزلباش اند و بحضور در عراق و نرسیده اند

از آن دو دار حاصل شد و نقش ابنه و کسی برخیب و لشکر نیز همه کار طایفه استاجلو میشود و در

اغلب بجهت نسبه و دادی مرد ایشان بر استار [illegible] علو نموده لائق نیست بعد از قبل و قال

این رای شد که من بعد از قضیه قتل امیرخان و زینب خواست آن حرفی بر زبان بیاورند ابواعلی

قلی خان و محمد بیک سار و جواب [illegible] به این حرف و بود و امر و خاطر مبارک عالی را از اندوه و کدورت آن

انتظام امور سلطنت و انتقاد پادشاهی ایشان را از ورد اعتبار [illegible] بازدهی در آن وقت که

قلوب طایفه ترکمان و اولاد و اتباع امیرخان ایالت ولایتی از ولایت تکلو و همایون مامور نموده

روز از خانه که در درگاه و معلی بود و بوده تا از کی موجب اطمینان قلب و آن وی آن طایفه گشته و خاطر

جمع آمده ملازمت خواهیم و بعد از آن که مهمات [illegible] با صلاح آمده باشد و خاطر بندگان

عالی اطمینان پذیرد باشد و رای جهان آرای اقتضا نماید بدرگاه و ملتمس بیکه مصلحت آن مذکور بسعادت قبول

مقدمات مذکور را عرض نمودند بگمه در روز در میان لشکر واند بخت بسر رفت چون بعضی امور غیض در بدر

مستشعر بود که بالقضا قضا سرنوشت آسمانی از ظهور آن چاره نبود و هیچ اثری بر این گفتگو مترتب نشد
و سعی و تدبیر عقلا و خیراندیشان صورت نبست بنا بر آن قلیچان قاجار دیگر [illegible] کرد که اگر صلاح
دولت قاهره و رضای خاطر مبارک باشد من تعهد می‌نمایم که در ملازمت عزت خان بیگ علی قلیچان [illegible]
شده [illegible] حکومت [illegible] استقلال [illegible] [illegible]
بال [illegible] بر خلاف [illegible] عنایت و التفات کرده که [illegible] ملازمت نمایند
تسبیح [illegible] اهتمام بجا می‌آورند چون [illegible] نواب جهانبانی در حمایت علیقلیخان و مهدی خان [illegible]
[illegible] در مجلس عالی زبان [illegible]
[illegible] شکر الطاف شهریاری معروض کرده [illegible] مرضی خاطر [illegible]
و بامری که موجب [illegible] دولت [illegible] هزار کس [illegible] بجا آوردن [illegible]
دولت [illegible] و مادام [illegible] صلاح دولت و [illegible] عالیست [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible] سعی [illegible] امور [illegible]
[illegible] اراده خاطر [illegible] ترتیب [illegible] گفتگو [illegible]
نسبت با سوی او [illegible] آنروز که موجب [illegible] و عدم اقتدار سلطنت است
لهذا بر سر آن [illegible] بامری که خلاف اراده و رضای خاطر عالی باشد رضا نمیدهیم و [illegible]
باری تعالی که الحکم [illegible] است میانه ما و مردم [illegible] خواهد کرد و شما [illegible]
روز دیگر در ساحت بارگاه معلی [illegible] ساختند [illegible] بدرجه ظهور رسید [illegible]
برادر [illegible] و حسین علی بیگ [illegible] ذوالقدر که از معتمدان قزلباش بود و همیشه [illegible]
میرسید [illegible] بیک [illegible] و خلیفه قاجار و غیره هم [illegible]
که در [illegible] بودند [illegible] آراسته بزبان [illegible] گفتگو در آمدند ماحصل کلام [illegible]

[illegible] و پادشاهی و قورچیان عظام [illegible] امور دولت [illegible]
دیگر [illegible] اطاعت [illegible] جلالت ما [illegible] اند [illegible] که [illegible]
علی قلی [illegible] و [illegible] و سوانح [illegible] قزلباش [illegible] شده [illegible]
[illegible] ترکمان و تکلو و ذوالقدر که [illegible] عام [illegible] آمده [illegible]
رسیده [illegible] روی [illegible] باشند [illegible] جوانان [illegible] که [illegible]
قزلباش [illegible] خلیفه [illegible] مرشد [illegible] و [illegible]
آن طبقه را [illegible] و [illegible] یکدیگر یکدل و یکزبان [illegible] نواب جهانبانی
رفت [illegible] بیت [illegible] جهلا [illegible]
[illegible] قورچی [illegible] که اگر از جانب شاهزاده [illegible] حاصل [illegible]
اجتماعی بر سر علیقلیخان و [illegible] با هر کس [illegible] بقتل آورند [illegible]
فاسد [illegible] که هرکه [illegible] دولت [illegible] بر سر [illegible]
هجوم نموده [illegible] آن قوم [illegible] دولت [illegible] جهانبانی [illegible]
[illegible] سلسله علیه [illegible] از [illegible]
امر جهلا و [illegible] قوم از [illegible] علیقلیخان [illegible]
[illegible] کار [illegible] قتل ایشان [illegible] در [illegible]
[illegible] علیقلیخان و مهدی [illegible] که در محلات [illegible]
[illegible] ترکمان رسیده و در میانه ایشان آثار [illegible] بظهور [illegible]
شورش [illegible] مجلس [illegible] احوال [illegible] آنجماعت [illegible]
[illegible] مدعای خود [illegible] نواب جهانبانی از

معتبران انجماعت

اول حال با ایشان برخورد و مدارا تکلم نموده فرمودند که پادشاه و مرحمت ما و شما نواب سکندرشان را
که دو دماغ بود تشریف حضور داده و یکدست الحمد رفته عرض دعای کشته هم بیم مشغول شکایت از رفتار
عرض نواب جهانبانی آن بود که ایشان بجای بگشته دیگر سخن نگویند که آنجا عرض سکنات شده و در باره آورده
که با نواب جهانبانی را تمام مقام و ولیعهد پادشاه و مرشد جهان ایم و مطلب اصلی بالعزم دو شاهزاده
جهانبانی اسمعیل قلیخان از بنیاد بود با ایشان برخورد و حضرت درآمده و تسلی داده و گفت اگر مصلحت دولت است
بظهور آورده بخواهیم که گذاشت که بنیاد این عمارات از کشش شده و ترتیب بیابد و نواب جهانبانی بزرگی
در میان این دو گروه که علاوه بر یک درگاه بند شده و حق گوی دیگر [illegible] و معتقد و زراعت در میان بود
میکوشیم آن طایفه بی باک را از جلیه تذکر و خدمت نواب جهانبانی دیگر باره از مطلب ایشان استفسار نمودند
که حق بالله و دروغ علیقلیخان بحکم درآمده عرض کرد که این [illegible] میگویند اما سخن با پس بار روده
ایلخانی گفت که سلطان محمد میرزا [illegible] که شاهزاده طائفه استحلی یافته پی خوف ورداشت بجلا و تنبیه
گزارش کرده ایم که صورة خود را بجهت رضای خاطر مبارک بخواهیم در رضای او میل ما رضای خاطر تو است
نواب جهانبانی فرمودند که اگر چنین است ایشان را نمی و شما منصب بلکه یار من است هم از قبل امیرخان بخواهان شخص
و باعث تربیت من بوده اسمعیل قلیخان هر چند خواست که بر رفق و مدارا ایشان را تسلی داده و باز گرداند
در همین بیرون شده و مجاب بیرون آمده باز از جلیه تنبیه تمام علیقلیخان و محمدی کرده فرمود برآورند
که بیم آنچه دیده و دیده معتمد بیشان تهی و دولت را چه اعتماد هم تدارکی در اسمعیل قلیخان شاهزاده و قتل
برابر آوردند که بعضی از آن بیرون و در کشتی توی اول زنانی پادشاه گشت چون این چهار نفر و بعضی گرفتار
بیرون شد با ظهور یافت نام تشریف نواب جهانبانی از حیات قلی بیگ افشار که از نسب عرب قبل والده را کشت
بود اکثر افتخار تمام ورداشت از پی او بی اسمعیل قلی برادر او و او را به خشم غضب زبانه کشیده بی گناه شد
اکثر از ان بیرون آمدند و دست بجلیه گشته باید و بیان آن گروه در آمدند اول اسمعیل قلی خان را کشتند

درآمد

درآمد و چکنفر از جوانان که رفتن بمقام رسیده بعد از آن طهماسب قلی بیگ قاپوچی بر سر
کوچه ها رفته و استاد از جهان شربت ناگوار چشیده تیغ سیف بر گردن دشمن زده و ایشان
حکم بحکم خلیفه قاجار و تقسیم بقتل ایشان گشته و ترکمان میرفت جمعی از طایفه مذکور حسب الامر عالی
نموده او را بقتل رسانیدند بعد از این واقعه برغم ایشان و حیدر علیقلی در خانه از شاه گرفته
سرافراز نموده چون جیغه و تاج و دستار او در کارخانه جات تاج رفت نواب جهانبانی
تاج طلا دوزی و مندیل زرتاری و جیغه خاصه خود را با و عنایت فرموده حکم شد که تمامی
امرا و اعیان استاجلو با علیقلی خان سوار شده بر گرد محلات شهر برآمده تا هر جا که
بشنوند پاینده که گذشت بجز اول با امرا اطاعتی رسیده و علیقلی خان سواره و کامران با جمعی کثیر از
هواخواهان و هوا داران سوار شده بهمان الطاف شهریاری خود دعائی چند کرده پیر گشت
در شب دیگر واقعه عجیب تر و قصه غریب تر اسمعیل جلال الدین محمد خان دیده که مهروی چراغ
در شستشوی زنانه شدی مانده و کشتی بنیاد و طرح بیرون شدن بجا طرح آورده که یکی از شاهزادگان
کامکار را با چهل نفر به بستار آورده و بجانب عراق باز گرده و آئین سلطنت طرح انداخته لوای
فی الفت نواب جهانبانی نواب شاهزادگان کامکار را ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا
هر دو در قلعه امیرخان در خدمت والده نامدار برادر بزرگوار خود بوده در وقت بیم
نموده او زیر یک باله دوده گم و داشته در وثاق خود که قرب جلوخانه نواب سکندرشان
بود آرام یافته اگر چه ملله و ده ابوطالب میرزا طایفه تکلو بودند و خلیل بیگ تکلو
میرزا که در عراق مانده بود و در هنگام در میان آنجا عقب بود اما چون جناب میرزا الله
صاحب عقل و تدبیر شده بود و بقیه داده و شورا می نمود و گنجینه بیگ از عمر طهماسب میرزا
مرد ساده و شاهزاده صاحب عقل و میرزا خود کودک بود و بیکده و تیر قورچی ترکمان که یکی از آنها با برده

دو ایستاده و شرح در تعمیر

امام قلی بیک بود فرصت که در دو شکار همیون کمجه و مذکور [illegible] نوید ایالت و وزیری و التفات
وا از وظیفه قرار دهند که در هنگام فرصت شیبی میرزا را برداشته به پناه ایشان برود و قورچیان
مذکور در دو شکار نه بسیار که آن پنجاه تن [illegible] به [illegible] افزون از راه برده بعد از مواضع [illegible]
در شب موعود در اسب [illegible] بر جای [illegible] از برج [illegible] قریب [illegible] شاهزاده بود
اوردند و کمجه و به کهر شاهزاده را که در آن وقت ده ساله بود در عین مستی خواب [illegible] و کمال
مستولیت با ور چیداری به تقدیر از خوابگاه بالای برج آوردند با جوانی در ریسمانی به پایین داده خود
نیز به پایین رفت و فی الجمله از زخم خورشت و دولت کمچین [illegible] نمودند و با اتفاق قورچیان
مذکور سوار شده میرزا را پیش گرفته از راه غیر معهود باردوی امرای تکلو و ترکمان بردند چون ترکمان
کرخان اطلاعی از این حال نداشت منافقه برداخته قورچیان بود که [illegible] میان ترکمان اتفاقی
عقل [illegible] کمی اراده و تدبیر امرای تکلو چنان امری بزرگ اتفاق [illegible] بلکه [illegible] خلاف
ایمنی در خاطر ایشان رسوخ یافته در پی فکر و اندیشه [illegible] آورده اند علی ای التقدیر محمد خان
در همان شب [illegible] خود را از وقوع این حال خبر نموده ایمنی [illegible] دولت و موید اسباب
تمرد [illegible] و بعد [illegible] شاهزاده استشهاد نموده آثار [illegible] و شادکامی [illegible] آوردند و [illegible]
جنت مکان علیین آشیان و اینکه آنحضرت [illegible] سلطنت فرزند [illegible] حضرت
خاقان سلیمان شان فردوس آشیان [illegible] السلطان [illegible] بود
و بعد از ارتحال والد ماجد بر مسند سلطنت [illegible] متمکن گردید و این شاهزاده را پدر نامدار [illegible]
چون [illegible] ولی عهدی دارند
موجود [illegible] چگونه [illegible] صورت [illegible] و کدام آیین رضا
یاری [illegible] شاهزاده [illegible] آن [illegible] بلا توقف [illegible] ارتحال [illegible]

مبایع سلطانه

مبایع سلطانه روی توجه به عراق آوردند علی الصباح که نواب سکندر شان و
شاهزاده عالیشان و متعلقان [illegible] و سعادت نشان [illegible] آگاه شدند [illegible]
تکدر و پریشان [illegible] بعضی [illegible] اندیشه [illegible] آن شد که [illegible] برای [illegible] نواب سکندر
شان [illegible] بوده [illegible] باطل کرده نواب جهانبانی را
نسبت به والد بزرگوار [illegible] کردند [illegible] باطل [illegible]
مخفی [illegible] نواب سکندر شان [illegible] مراعات جانب والده [illegible] که [illegible] طایفه ترکمان
بود [illegible] از اقوام و اقربای او [illegible] بوده و نسبت خویشی با نواب سکندر
شان داشتند همواره اظهار توجه و التفات [illegible] محمد خان تکلو [illegible]
آنحضرت [illegible] شرف الدین [illegible] در هرات [illegible] ایام [illegible] و آن حضرت
[illegible] محمد خان تکلو [illegible] شد
سکندر شان [illegible] رضا و خوشنودی [illegible] سلطان [illegible]
که بعد از [illegible] طایفه تکلو را [illegible] شریف [illegible]
این وقت که [illegible] طایفه [illegible] نواب سکندر شان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] و کمال [illegible] امور دولت و جهانداری [illegible]
مهام کلیه را برای [illegible] خاطر
بزرگوار [illegible] آن بود که نواب سکندر شان [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] که [illegible]
نواب سکندر شان [illegible] فرزندی [illegible] نواب جهانبانی بود [illegible]

نوربخش را بسبب امری عظیم برانگیخته و اراده تسخیر تبریز با امر کل مهام دولت رجوع و تفویض

عنود و نفاق ورا داده بنشسته علی ای حال نواب جهانبانی و امرای عظام که بر تبریز رسیده و مقام عالی

در آن کوه جنگ کرده اندیشه این را نمودند و رفع نمودند و آن گروه را شکست عظیم بود از تسخیر قلعه

تبریز اهم و اولی دانسته رای صواب آنحضرت بدانجا قرار گرفت که بی توقف و اهمال بر سبیل ایلغار

استعجال از عقب آن جماعت بی عاقبت توجه نموده تا هنوز استقامت نیافته اند دفع شر ایشان

نموده شود و اکثر و علاوه دست والده بزرگوار و تمامی عساکر ظفر شعار تعاقب ایشان نمودند که مبادا آن گروه

در اثنای راه و قطع مسافت از ممالک تبریز بلکه تمامت آذربایجان و ایران دیار آفاق تسخیر کنند

کرده و اکثر جمعی را در معرفت امرا و وزیران مجاور قلعه باز داشته خود تشریف می بردند انعقاد

لشکر و عسکر همایون بنوعی که مهم آن جماعت بآن کفایت شود و بالضروره رای صواب نمای

قرار گرفت که برادر ارجمند ابوطالب میرزا را در علاوه دست والده ماجده در تبریز گذاشته

محافظ و اهتمام قلی خان چپکلو تکلو و قراباغ و سایر امرای آذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام

علاوه دست ایشان و محاصره قلعه باز داشته خود با علاء خان حاکم و علی قلی خان و امرای که

در عراق گذاشته بودند از راه اردبیل و خلخال توجه نمود و یکی عراق درآیند و هواخواهان آنجا را

جمع نموده بدفع مفسدان ایشان پردازند و چون عزم جازم گشته بعد از استخاره از نواب سکندر

شان در همان روز اسمعیل قلی خان شاملو را که حاکم دارالسلطنه قزوین بود و منصب والا که

شان پیراد و علی رغم ایلغار نموده پیشتر از آن گروه خود را بقزوین رسانید و چون خانه

کوچ اکثر طوایف قزلباش در آن شهر است و در آن هنگام بسبب سیاست اهل و عیال روی توجه

بالضرورت می آورده همگی را بر سر خود جمع کرده و محلات را بالکوچه بند نموده تا رسیدن موکب عالی

بمحارست شهر و دولتخانه مبارکه قیام نموده منتظر وصول موکب مسعود بوده چه تحقیق بود

که هرگاه

که هرگاه در وصول اسمعیل قلیخان بقزوین شیخ جعفر خان کرده و از رفتن آنجا باز آمده هر یک بالکل جوی روند

و اسمعیل قلی خان حسب الاشاره مکان در آنجا با رفتن بالکل بدرش مشهور دارالسلطنه شاهزاده را با امرا

و موکب عالی بر تسخیر قلعه علی الصباح متعاقب در حرکت آمد ذکر توجه جهانبانی شاهزاده و مخالفت ایشان با جهت قلعه

عسکر عراق و مخالفت ایشان بجانب عراق و محاربه نمودن با جماعت مخالف و شکست ایشان و قتل و غارت

بموضع ... چون توجه بجانب عراق شده و سپاه اسباب نفاق و نفاق تعظیم ...

محروق را نکبت ... نموده با تفاق امام قلی خان چپکلو تکلو و قراباغ و سایر امرا بجز آنجا

قلعه تبریز را محاصره کرده باشند جمعی از قورچیان و علاقه ... نواب سکندر شان و گشتند

ابوطالب میرزا را در علاوه دست والده بزرگوار گذاشته و چون این خبر بموجب ... تبریز قلعه مسدود

تعلق داشت نواب عظم آغاز نمود و نواب جهانبانی بجانب اردبیل ... ایشان الحال ...

که ... مهم ... آنحضرت ... و قرار دادن ... جلال ... کرده با علاوه ...

با جمعی از امرا و قورچیان که در ... زیارت حضرت سلطان الاولیا و المتقین ... مشایخ عظام

آن مقام متبرک شده چون سال ... رسیده ... سال ... هجری ...

خطه شریف ... نموده ایام ... حضرت ... گذرانیده ...

که ... مستجاب ... اعراض ...

منقبت آن بزرگوار ... کرده ... تعلق روی توجه بعراق آوردند و چون عسکر عالی ...

... دولت ...

...

...

...

بعضی از اسبان طویله خاصه را که از عقب آورده بودند طمع کرده بجنگ مشغول شدند بالجمله چون ... در تول
ابطال واقع شد چند روز بجهت جمعیت عساکر منصور توقف نموده پریخان خان استاجلو را که حاکم ... بود ولایت
سهل عنان بر افروختند و بجهت طغیان آب رود خانه نزول از ... و ... عالی گشته واقع شد
و ماکولات نقصان بسیار رفته لشکریان چند روز ... نواب جهانبانی مع ... آلات و ... بر ... عازم
شکسته ... امرا و ... دار السلطنه قزوین ... شده
جانب رود بار ... و ... عالی رسیده ... اسمعیل ... بجانب
رود بار ... دار السلطنه قزوین
رسانیده ... شهر ... سپاهی شهر ... و محلات ... مردم ... ازین
ترک ... و کارزار شهری ... امرا ... رسیده
ایشان کرده که اسمعیل قلیخان داخل قزوین شده ... سلطان ... و از ... در
خانه را ... شهر ... اسمعیل ... رسالت ... والله
پادشاه ... که نواب سکندر شان است بدولت و اقبال بر سریر سلطنت ... اقبال
و دولتخواهی آن درگاه ... امری ... داریم ... ما
ترتیب ... اصلاح ... نواب جهانبانی ... و
... در آن درگاه ... لازم شده ...
... نواب ... ملاقات ... در باب
... نواب ... و ... از ... بر ...
... رسالت ... نواب ... شد
... اسمعیل قلیخان ... اقوال ... و ...

شته داشت و مقاومت درین قدرت ... علی خان سلطان ... و ... رفت
خان ... دوستی آمیز ... بوده اما در ... و اهل عیال ... بود
قدرت داشت ... و سپاهی ... و ... در ... قزوین
مشهدی قزوین و پهلوان سلطان ... قزوین ... نواب جهانبانی ... رفت
اسمعیل قلیخان ... جماعت ترکمان ... دار السلطنه قزوین ... شده
... امرا ... نواب جهانبانی ... شدند
و از ... بر ... پادشاهی ... نواب جهانبانی ... شهر ... بود
شدند و اموال و اسباب ... از امرا و وزرا و اعیان که ... نواب جهانبانی بودند ...
آنچه در ... هر کس ... شد ... قوام الدین حسین ... و تقی الدین محمد
اصفهانی ... جهان وزیر شاه ... و از اصفهان ... نواب جهانبانی
... آمد ... رسیده ... و بوزارت اصفهان
میرزا ... و میرزا حسن ... شاه ... را
... و سایر ... آنجا ... واقع شد
... محمد خان ... منصب ... خان شرف الدین اغلی تکلو قرار گرفت اما
صاحب ... محمد خان ... دار السلطنه اصفهان و اطراف و جوانب عراق و غیره کس
فرستاده ... شهزاده ... بر ... ملک
... قراری ... نواب سکندر شان ... نواب جهانبانی
بر ... نواب جهانبانی ...
... توقف ... امرای ... اسمعیل قلیخان ... که ...

شاه و یکان تکلو سردار شده با جمعی از امرای تکلو و ترکمان و غیر ذلک ایلغار نموده بر سر او روانه

شدند اسمعیل قلیخان در محل ... که یکراه پیش نداشت توقف نموده ... بر سر راه که ...

بود اما ... مردم مصاحب وقوف از اهل رود بار دست آورده ... علی ... بر سر او رفت

چون اسمعیل قلیخان بر این حال وقوف یافته دید که پس و پیش او را لشکر مخالف احاطه نموده ...

گشت پسران مولانا ... رود باری ... کرده متعهد شدند که اگر ترک احمال و اثقال نماید

او را از میان جنگل از راهی که عبور مخالف ممکن نباشد بیرون برند اسمعیل قلیخان لا علاج از ترک خود و اموال

و اسباب خانه گذشته ... با معدودی از راه جنگل به گیلان رفت ...

شاملو ... سپاه ... از عقب رسیده ...

جان بسلامت بیرون برده به گیلان رسیده نزد خان احمد والی گیلان ...

و ... فرستاده چند روز ... نموده ... شاملو ...

جمعی ... شده ... شهر ... شاملو ... بعد از

... به قزوین ... اقامت ...

چراغ قزوین ... اطاعت نکرده ... لشکر ...

شروع در این امر نموده اول جمعی را بر سر ... فرستاده ... غارت ...

سایر ... فرستند که ... نواب جهانبانی از آب قزل ...

آمدن ... رسید ... چون آمدند اما نواب جهانبانی بعد از

شنیدن واقعه رود بار کس فرستاده اسمعیل قلیخان را از گیلان طلب داشتند از راه ...

دیار منصوری ... آمده به موکب عالی پیوستند ... به موکب ... پوست و نواب جهانبانی

خیمه و یراق ... اسمعیل قلیخان و برادران او و آقایان شاملو را ...

فرمود

فرمود و جهت خاطر نشان شاملو که ... بودند اسب بر کل امرا و اعیان و هر کس زیاده از سوار

و کومک خود داشت رقم کرده و پیادگان را سوار نموده اسلحه و یراق سرانجام فرمودند و از علیقلیخان

فتح اوغلی و سایر امرا ... بظهور آمده ... از آب ... عبور نموده ...

نزول ... محمد حسین سلطان و جماعت ... اقامت داشتند در آن منزل ...

به موکب عالی ... و چون آوازه تاخت و غارت ترکمان و تکلو ... رسیده بود ...

گروه ... ولایت ... سلطان ... پوست و ... استاجلو

... نواب عالی ... امارت سپاه منصور ... فرموده ... فرستاده بود

... سلطان ... نزدیک ... هزار کس ... موکب نصرت ... رسید

... ترکمان و تکلو ... موکب همایون ... رسیده ...

... دو هزار ... مردم ... یراق بودند ... استاجلو ...

... چون ... ایشان ... لشکر ... ایشان ...

نواب جهانبانی از سلطانیه کوچ کرده ... قزوین ... ایشان

ایشان رسانیده و نواب جهانبانی ... خان استاجلو ... لشکر ...

جمعی از امرا و مردم کار آمدنی استاجلو و غیرهم تا دو هزار کس همراه او کردند و علیقلیخان ...

مهردار و علی سلطان تاتی اوغلی و علی ... سلطان ... شاه قلی خلیفه مهردار ذوالقدر که مجموع

دو هزار کس بودند ... قرار دادند و اسمعیل ... خان ...

استاجلو با شاملو ... ایشان نیز ... آرام گرفتند ...

... نواب جهانبانی ... خاصه ... شاه قلی سلطان ...

... سپاه منصور ... مردم ...

نبودن داشتند جهت سپاهی لشکر در قلب توقف نموده چون سپاهی قول شاهزاده عالمیان بدو سه اردو
کام پیش برسید و بآیین شایسته ترتیب اسباب مقدمات جنگ از اردو بیرون آمده تا نماز پیشین
تشریف بردند تا وقت عصر در آن باب توقف نمودند منتظر وصول اهل جیبان بودند تا وقت عصر رسید از اردوی
طایفه از اردو و خانه میان کوه فرود آمده جنگ را بروز دیگر انداخته متوجه شدند از عالم سر و شش این ماه گونی سر سپیه
که نظم چنان یافت در چنین وقتی قراره * که جو بید فرزانه کارزار * بید آن کین تر کشازی کنند * بگو سر جوش
بازی کنند * بعد از کشتی تیمور نواب جهانبانی دو سه هزار کس از همه طبقه در هوا که داشته که از کینه و قدر شکوه
ایشان واقف شدند خود از اردوی عوض نموده آن شب تا صباح با جمعی از فدویان احمد بیداری گذرانیده و
گرد دعا فرمودند که بارخدایا والهاهای ستر و از الزم کرده شده و این شده ... و خوبی بکفایت مقرون
بسازکتاب تاریخ روضة الصفا در حسان بود نواب جهانبانی تفال اسم مودند که هر حرکت کشوده شود و فردا
حال مورد ادراک جهت آن از آن قیام ... عین التفات فی قبضته عصبیته بعض امرا الجز فتح اقتضد از امیر چوپان
با سلطان ابوسعید خان ایلجی ... و ظفر یافتن سلطان ابوسعید خان بر امیر چوپان و منکوب
شدن امرا عاصی گشوده شده نواب عالی سر نموده بودند و قرعه می نمودند که بر آن جمله ظفر یافته
انکه ... مسموع گشته عمل نموده بعد از فتح و ظفر بر قتل ... گشته و مکرر شمار آن شهر و عدو نموده
که شیمه کریمه ... سلوک داردند ... صادق نواب ...
که بعد ... رسید ... بود ... فرزندان ... آن جانب
رفت برابر ... جانب ... شد ... الطاف آلهی ... توجه بمقابله اعدا
آوردند و بدستور روز گذشته بر جانبی لشکر دست راست و دست چپ و قول قاعده مقرر هر یک
در مقام خود قرار گرفتند و قریب بظهر جلوه لشکر معاندان هویدا گشته از کثرت گرد و غبار روی هوا
پوشیده گشت ... زیر دستوران در آن ... دشت ... زمین ... شده و آسمان ... گشت ...

جمیع لشکر از پشت کوه بیرون آمده در بلندی لیل ... سپاهی عظیم که علامت بیش از هزار نمی
بنظر در آمد ملازمان موکب اقبال منصور انکه مبادا لشکری از پشت کوه بیرون آمده سپاهی بوده
باشند اندکی هراسان و اندوه خاطر گشتند و دامنه عظیم در ... دو ... لحظه در آن بلندی
کوه ایستاده ... قدم در ... نهاده و پیشتر آمدند و مشخص شد که آن سیاهی شتران اردوی ایشان
بوده که بار کرده همراه آورده بودند در پس ایشان بوده و ... اندک ... یافت و ... گر
در آن روز جنگ در چه ... انداخته در هر جا فرود می آمدند معلق بوده که از خوف گرفتن لشکر سلط
استیلای معاندان قزلباش تمام با حوال ملازمان موکب عالی شاهزاده عالمیان راه یافته بود
زیرا که در آن ... بیت و شش ... از اهل ... کرده بوده و در سلک ارباب قلم
منسوبان دیوان نواب جهانبانی انتظام داشت از غایت جهالت ... که ... لازم
بیست و شش ... زره و پوشیده ... و یراق بر خود مرتب داشته ... خود را از
ارباب جلادت قرار داده و در کار ... جهانبانی بودم ... مرتبه ... وارد ... احوال
خبر داشت این ... بنوعی که مشاهده نموده مرقوم کلک وقایع نگار میگرداند بجانب
آن طبقه پیشتر آمدند مشخص شد که در قول سیف خان ... تکلو و علی سلطان ... پسر علی بیک
بوده و یک قول محمد خان ... ذوالقدر و ... اسمعیل خان برادر ابراهیم خان سلطان
معصوم ترخان و قولی انکه سلطان معصوم خان با ایشان ... و جنگ همراه بود و جمعی از
لشکریان او همراه بودند و ساید ترکمان که ... ایشان ... و ابراهیم خان ... داشت تا
سلطان بیاده ترکمان بوده و ... زاده ... ترکمان
قرار و آرام داشت چون تقارب ... جهانبانی ... و ... طرفین ... لشکر ... از
بروند لشکر تکلو که در مقابل ... بوده ... جانب ... جلو بوده ... گرد و غبار ...

بوقت جوانان طرفین داد دلاوری دادند و در اول حال عساکر اقبال بقدم جلادت پیش رفته جانب شاملو
بر جرنغار تکلو ظفر یافتند و علی سلطان با کمال تجمل رسیده حمزه بیک وزیر اسمعیل قلیخان که بدولت
نواب جهانبانی آمده و خبر کشته شدن علی سلطان رسانید و همین طایفه استاجلو بر برنغار ترکمانان که
بودند علی قلیخان با فوج افغان که خود را از زمره جانبازان نامی میشمرد و از غایت جهالت در قول خود و نوکران
بنفسه بمباشرت حرب گشته در میان برنغاریان بلگار زد از ضرب ... با آنکه برنغار ترکمانان از صولت سپاه
استاجلو منهزم گشته شاهعلی سلطان برادر امیرخان بقتل رسیده ... او را باتفاق ... برادر او
آوردند آنرا نظر ... لشکر ... را از قول ترکمانان بیرون آمده خود را مانند برق لامع ... خود
بطرف ... متفرق و پراکنده ساخته ... بهرام بیک ... و ... بود با چند نفر از ...
کار آمدنی شاملو بقتل رسیده حمزه بیک وزیر گرفتار گشت همچنین از سپاه ترکمانان کل برادران و اولاد
و اتباع امیرخان شاهعلی سلطان پیاده ... بر ... از ... آنها ... علی ... و اعتمام
خان امیرخان از قول بیرون آمده بر عقب خان و جماعت برنغاریان استاجلو را ...
از هم پاشیده و خود را بقول علی قلیخان رسانیدند و چون علی قلیخان در قول خود نبود مردم قول او
... خان ... سپاه ترکمانان ... باشان ... سپاه و ...
استاجلو و اتباع علی قلیخان را از هم پاشیده و علم و نقاره او را امرای استاجلو بردند و علی قلیخان بعد
از آنکه ... بسیار ... خود ... و ... خود را با سه چهار نفر ... که ...
بحرب ... نواب جهانبانی رسیده اسمعیل خان ... ذوالقدر ... از امرای
ذوالقدر ... قول همایون ... علی قلیخان ... کاری ...
و علی سلطان ... ذوالقدر بقتل رسیده ... سپاه ترکمانان منهزم گشته
... در قول همایون ... ترقی ... راه فرار پیش گرفته ... اقدس اعلی

منهزم گشته

منهزم گشته قول همایون پیشتر بهم برآمده چون از جانب مخالف ... گرد و غبار سلطان
در میان ... گرد و غبار ... نواب جهانبانی از نظر ... پوشیده ...
... لشکر ... که ... بودند در معرکه پای ثبات ... استوار داشته ...
بجز اصفهانی را ... علی قلیخان را بخدمت اشرف ... که در رکاب مقدس بوده ...
جواب آورده که علی قلیخان میگوید که روی آمدن بخدمت نواب جهانبانی ندارم ...
بعد از ... در ... و ... که ...
... خود ... نواب جهانبانی ... علی قلی سلطان ...
... علی ... که ...
... ر ... سر ...
... قول ترکمانان ...
...
...
... قول ...
...
ذوالقدر ... عالی رسیدند لشکر تکلو ...
رسیده و شاهعلی بیک غلام ... نواب ...
... نواب جهانبانی ... غلام خاصه شریفه ...
... مشهور گشت ...
نگاه داشته از موکب عالی ... قول ... سپاه تکلو ...

تفنگ اندک مردی که مانده بودند ایشان نیز از هجوم افغانان سراسیمه گشته اکثر راه فرار
پیش گرفتند نواب جهانبانی که شیر صاحب اثری بودند از بیم گلوله و تفنگ سپر انداخته
شال که بر دوش مبارک افکنده بودند بدست مبارک گرفته در پیش رو داشته پای در پیش [illegible]
ملازمان موکب عالی نیز پهلو بر معرکه داده چند قدمی که علامات سپهر در رفته و [illegible] موکب عالی
نیز پهلو بر معرکه داده چند قدمی که علامات سپهر در رفته و [illegible] بکشت را انتظام منتفی گشته امید فتح
و ظفر منقطع شد میان معرکه از صدمه گلوله تفنگ لاجبار از آن جا خالی گشته در معرکه کسی نماند بجز پشت
نواب عالی قریب یکفرسخ متهوران عساکر اقبال در آن صحرا پراکنده شده راه ادبار پیموده
نواب جهانبانی ثبات قدم ورزیده در کمال اطمینان خاطر [illegible] قلب با متهوران حضور اقدس
ایستاده و منتظر جلوه فتح و نصرت بودند اما در استعجال تفنگ و اضطراب در ملازمان موکب عالی
افتاد و علیقلی بیک جارچی باشی رو [illegible] سراسیمگی از اسب پیاده شده و دست در عنان
نواب جهانبانی زده گفت که همیشه احوال جنگ بر یک منوال نمی باشد مردان مرد و دلیران معرکه گزار
گاهی غالب مانده و گاهی مغلوب اگر در این معرکه [illegible] و قضیه ظفر از جانب [illegible] باشد
بعضی جهالت و تعقیبه بیهوده [illegible] داده کار [illegible] گرفت [illegible]
تا شب دو فرسخ سیستان رفت [illegible] نواب جهانبانی خود را السلامت [illegible]
بخدمت [illegible] رسانده [illegible] راجع نموده [illegible] علم [illegible] ارتفاع [illegible]
جهانبانی با اعراض [illegible] و از روی شدت و غفلت [illegible] که [illegible]
که در میانه اهل عالم شهره گشته [illegible] جنگ [illegible] گشت [illegible]
ابا [illegible] عارفی [illegible]
از حیثیه نوجوانی [illegible] گذشت [illegible] گفته

از جای [illegible] قدم نواب جهانبانی [illegible]
و قطع [illegible]

ورد

فرمان روانیده [illegible] نواب جهانبانی را که [illegible] واقع
شده بود آتش غیرت زبانه کشید و عنان توسن [illegible] جاری [illegible]
قطعی بدست مبارک گرفت و زبان الهام بیان فرمودند که هر کس [illegible]
و [illegible] بر کرده [illegible] اسب [illegible] و صاحب [illegible] آورده [illegible]
آتش کارزار زد و بطرفة العینی نسیم فتح و ظفر از مهب وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ [illegible]
که باد از طرف ایشان [illegible] معرکه را [illegible] عساکر اقبال [illegible] گرفت [illegible]
عنایت ایزدی عبارت از آن است که [illegible] لشکر [illegible] همایون [illegible] عالیه [illegible]
اسمعیل [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] بود [illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] که با الهام [illegible] آمده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] تفنگ [illegible] گلوله [illegible]
غلام سولاغ حسین بود که از غیرت [illegible] سولاغ حسین [illegible]
یکی از پسران سولاغ حسین [illegible] بیرام خان نام [illegible] جلو [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی افتاد و از اسب پیاده شد نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] که سوار شو [illegible] قلب [illegible]
[illegible] را [illegible] یافته [illegible]
[illegible] برابر ایشان [illegible]
[illegible] زخم [illegible] عظیم [illegible] روی [illegible]

[illegible]
[illegible]

آورده دست پیک قاضی قورچی استاجلو نیز هر دو یخان را زده از اسب انداخت او خود از زخم

تفنگ بی تاب و توان شده بود چون حلاوه دست بیک سر او را از بدن جدا کرده آورده اگرچه دیگری را او

درین امر سعی شده اما در جنگ مذکور دیگر یخان کسی شهرت یافت [illegible] خان و طایفه ترکمان که شاید و آن حال

نموده بجهات اجتماعی روی بایندر طرف آورده و چون مسافت قریب گشته عسکر جوانان بر [illegible] بسیار از آن بیک شد

جای نیزه وری نمانده و برو دشمن آغاز نموده عساکر اقبال را که فوجی معه قلیل در میان جمعی کثیر از ایشان [illegible] بوده

تیرباران کردند بعونت الله تعالی که راقم حروف در آن وقت در آنجا بود راه نداده و بود [illegible] در نبرد وقت عظیم

ستوه هم سوختاک شده زیرا که معدودی در میان جمعی کثیر مانده بودند و نواب جهانبانی و علاوه تارکان [illegible]

اندک زمانی که کمتر از نیم لحظه باشد عنان گردان گشته جمعی که در موکب عالی بودند متحیر فرو مانده و بودند [illegible]

بزودی امداد و همراهی کرده تا چند بار مرتبه دیگر آن شیر ها را عرصه دلیری حمله دلیرانه کرده و [illegible]

عنان نگاه در طرف تول ترکمانان که کوکب داده خود را بر قلب ایشان زده و جمعی از ایشان را از ترکمان [illegible]

نظم

هم کشش رها کرده و دست دیگر شان نشسته اکثر بالکش انداخته متفرق و پراکنده گشته راه فرار پیمودند

سواران زهر سو گریزان شدند سلاح از تن خویش ریزان شدند تو گویی دران وادی سهمناک [illegible]

پر برآورد خاک بزرگان لشکر سران سپاه بگواری شاه ز غرور جاه و از آنطرف علاوه دان عالی و اکثر

جماعت استاجلو طبقه ترکمان حاجی بیک و لو لشکر تکلو را تعاقب کردند محمد خان در پهلوی تیر [illegible]

و پای علم ایستاده بود و همه بسیار رفتار آتش انگیز آن حضرت پناه حاجی بیک غیر از ایشان که گذشت علاوه [illegible]

رکاب [illegible] روح الله بیک [illegible] ذوالقدر [illegible] از اسب انداخت اما علی قلی سلطان ذوالقدر

و او را بر بالای او انداخته گرفت و تاج و دستارش را با جیقه های مرصع روح الله بیک ربوده و کمر خنجر

و سایر یراق او را علی قلی سلطان گرفت [illegible] میرزا که در معرکه از اسب افتاده بود مهدی قلی سلطان

حالش بدست آورده نگاه داشت طایفه استاجلو و شاملو تیغ در مخالفان نهاده و بر هر کس رسیده

بقتل

بقتل می آوردند اما چون نسیم فتح و ظفر از مهب وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ بر پرچم لوای [illegible]

ساطی نواب جهانبانی وزید بر حسب کلام انجام اَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ به اقتضای [illegible]

ربوده بودند عرق مروت پادشاهانه بحرکت درآمده و جارچیان حسب الامر عالی فریاد بر آوردند

که من بعد کسی را بقتل نیاورند و هر کس گرفتار شده باشد زنده [illegible] از پی هزیمتیان نروند

و از ادبار بهر جهت جمعی ترکمانان خود را [illegible] کشیده و پریشان شده او هم خان [illegible] سلطان

معصوم خان بجانب دیگر رفت [illegible] ترکمانان [illegible] شده و در جنگ [illegible] او بوده

خبر شکست شنیده بجانب [illegible] رفت و سایر عظما و اعیان ترکمانان بجانب [illegible] اصفهان رفته [illegible]

پرناک [illegible] گشته ولی خان ذوالقدر اراده رفتن شیراز با معدودی بازنده رفته بود [illegible]

ولد قلی بیک قورچی باشی که [illegible] از نواب جهانبانی خائف و از کرده [illegible] بود و جماعت

اتفاق نموده و اراده رفتن خراسان نمودن عاقبت برای [illegible] محمد خلیفه [illegible] و بعضی

عقلا [illegible] رسیده [illegible] آورده اسمعیل سلطان برادر امیر خان

و سلطان مراد [illegible] و کلاپی خان پسران امیر خان [illegible] سلطان از [illegible] برگشته اسمعیل سلطان و کلاپی

خان [illegible] تبلیس [illegible] کرده اما [illegible] امیر خان [illegible] در آن حال [illegible] در زمان [illegible]

حضرت اعلی شاهی ظل الهی رسیده و [illegible] طایفه تکلو در هوای [illegible] شده [illegible]

[illegible] ابوطالب میرزا [illegible] تکلو [illegible] رسیده و بقیه لشکر [illegible] آورده [illegible]

بطرف بغداد رفته [illegible] خان شرف الدین [illegible] اسمعیل [illegible] گرفته آورده

یکی بزه و [illegible] آن رتبه امارت یافت اکثر [illegible] گرفته [illegible]

کردند [illegible] جمعیت [illegible] عریان [illegible] نجات [illegible]

و جمیع یراق و اسباب و اموال ترکمانان و تکلو [illegible] لشکر [illegible] شده [illegible]

رفتند اسمعیل سلطان نیز [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل الهی [illegible] قزلباش بازگشته و کلاپی خان [illegible]

[illegible]

بود عرصه نهب و تاراج غارتیان شده و شاه قوام الدین حسین اصفهانی که وزیر [illegible] بود
بود و همه که بقتل رسیده و تا حال معلوم نشد محمد خان را [illegible] و میان [illegible] گرفته [illegible] بود و کشوده
و قریب صد نفر از اوسط الناس تیغ و سنان بقتل [illegible] گرده بودند نواب جهانبانی [illegible] و ارد
و فرستادند که مشتمل فتح نواب بلقیس مکانی علیه عالیه عمه فرخنده نواب جهانبانی و سایر مخدرات سلطنت
رسانند و فتح نامه در حالتی که اخبار موحش [illegible] رسیده و همی که [illegible] و [illegible] ماندند
بودند ابن المقفع [illegible] که از اضطراب [illegible] و مخدرات سرادق سلطنت تشویش خاطر [illegible]
الاحوال بودند رسیده مژده فتح و بشارت فیروزی داده [illegible] نقارهای شادمانی بنوازش
درآمد و نواب جهانبانی بمراسم شکرگذاری الطاف الهی قیام نموده [illegible] کمال شوکت [illegible]
یزدانی روی [illegible] عالی آوردند و از آسمان و زمین غلغله مبارکباد و فتح و آواز تحسین و آفرین
ساکنان کره خاک [illegible] رسیده و درین قضیه [illegible] نواب جهانبانی بجز لطف ایزدی
و عنایت پروردگار [illegible] چیزی [illegible] امرا و عساکر ظفرشعار [illegible] نبودند و چون نواب
عالی نزول [illegible] بحرم تشریف برده مخدرات [illegible] مقدس [illegible] ذات اقدس و فتح و فیروزی
بلوازم شکرگذاری قیام نموده مسرور و خوشحال گشتند و چون [illegible] بود که خواب نکرده بودند
استراحت فرمودند و آخر روز مجلس عیش و عشرت آراسته سرهای [illegible] را در برابر بارگاه [illegible]
عالم عبرت بودند [illegible] شب [illegible] پیک [illegible] صحبت [illegible] جهت تبلیغ این بشارت [illegible]
[illegible] و خدمت نواب سکندرشان فرستادند روز دیگر مجلسی [illegible] عظمت آراسته [illegible]
[illegible] امرا و خوانین عالیشان خصوصا علی قلی خان و اسمعیل قلی خان و [illegible] خان و [illegible]
بر [illegible] کشته [illegible] و آن [illegible] سرها و [illegible]
یک یک نظر انور [illegible] اول برادر [illegible] میرزا را در آغوش مهربانی کشیده و در پهلوی خود

[illegible] نواب جهانبانی [illegible] خزانه نواب جهانبانی [illegible]

جای داده

جای داده و محمد خان و حبیب خان [illegible] الامرا عالی [illegible] در مجلس جای داده که بنشینند [illegible]
[illegible] و اغماض بر زلات [illegible] کشیده [illegible] داشتند [illegible] که موافقت آن [illegible]
با اهل [illegible] برحق [illegible] بودند [illegible] پسر [illegible] مورد [illegible] مواخذه [illegible] شد [illegible]
در مقام [illegible] محمد خان [illegible] علی قلیخان و حبیب خان [illegible] اسمعیل قلی خان [illegible]
[illegible] و ایشان [illegible] گشته [illegible] ایشان [illegible] امرای عالیشان [illegible]
[illegible] علی قلیخان [illegible] محمد خان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] مصطفی [illegible] قورچی [illegible]
نواب جهانبانی [illegible] مورد [illegible] گردانیده و در [illegible]
در [illegible] چون [illegible] رسیده [illegible] علی قلی خان [illegible] مصطفی [illegible]
علی قلیخان [illegible] شدند و بعد ازین [illegible] فتوحات [illegible] بود و عثمان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سلطنت [illegible] در ساعت [illegible] شاهزاده عالیشان
[illegible] جهان کردیده [illegible] حقیقت و وفاداری [illegible] رسیده
[illegible] فرموده [illegible] گردانیدند بعد از چند روز او [illegible] سلطان [illegible]
خان از [illegible] سلطنت [illegible] رسیده [illegible] بطریق [illegible] نظر انور [illegible]
چون همیشه شفقت خاصی [illegible] داشتند [illegible] میفرمودند که او [illegible] خان [illegible] آن [illegible]
[illegible] اخلاص و حقوق [illegible] خدمتهای سابق رقم عفو بر زلات او کشیده [illegible] این [illegible]
دوستان [illegible] نظرداری [illegible] سلطان [illegible] معصوم [illegible] اعمال [illegible]
و تغییر خدمت [illegible] ازین [illegible] سیاق [illegible] وزیر [illegible] شده [illegible] بود [illegible]
[illegible] از سلوک [illegible] بودند مواخذه [illegible] اسباب [illegible] او [illegible] دیوان [illegible]

شد علی قلی خان را خانه خانی و خان فرزندش بعقب داده به مهر و کلانتری شفقت کردند و الکاری که پیش از
حال بود و مصداق این سیاق است که چنین سعدی مروی و کلانتر شد و بالا دوری بود ری که چو دری در عالم
نبود و در عوض تبریز به علی قلی خان اختصاص یافته آنکه چون به پریشانی استان پیوسته گشت و بسیار امرا از او
مثل حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان و الله قلی سلطان کنگرلو و احمد سلطان و احمد سلطان استاجلو
سلطان چاوشلو و الله یوسف سلطان و دیگر ملک الکاء و اولکاء باشد مورد شفقت شد و اسمعیل قلی خان نیز
و منصب عالی توابی باشیگری در آن مقرر شد که در جمیع احکام و مناشیر و دیوان مهر زنند و الکاء و ایالت
برادرش مرحمت شد و عمدة المومنین ترجمان قلی سلطان قورچی غلام نواده شاه علی خلیفه مهر دار حقی گرفت و امرای
فارس در اول حال بهرام قلی بیک شاه وردی افشار قورچی و علی خان نامزد کرده و در تمامی محال بدستور سابق حقی شمردی
افشار و ذو القدر شفقت شد و محمد تقی بیک بوکالت او معین گشت و امرا تا بعین تعیین یافت و مقرر شد که امرا
عظام به زودی بچمن لشکر و جوکب ظفر قرین پیوندند و ولایات میرزایان قلعه الموت که کوتوالی آن مملکت
به تقلد اقوام علی قلیخان متعلق داشت و رشته داده که چند گاه در آنجا مسکن داشته باشد چون تا دو سه ماه از نوروز
ایت ییل گذشته یک دو ماه و دیگر استحکام امر لشکر روم بود و نواب جهانبانی در باب تسخیر قلعه ایروان که از ایام
قدیم محل عمده لشکر روم بود و نواب جهانبانی در باب تسخیر قلعه ایروان که از ایام اهتمام بود و معتمد جمعی لشکرهای ممالک
شد و عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز منعطف ساختند بیان توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر
روم و توجه موکب همایون بقراباغ و ارزن روم و تسخیر عراق عرب و وقوع بعضی قضایا که روی داد
چون نواب جهانبانی قریب دو ماه در دار السلطنه قزوین بانتظام مهام ضروری و اصلاح لشکر ظفر قرین پرداختند
روی توجه بجانب تبریز آوردند بخاطر همت عالی تصمیم و عطف آن بود که پیشتر از آنکه لشکر روم
بدان مرز و بوم آیند قلعه تبریز را بدست آورده و بر آن کار زنند و در ابتدای امر که اولیای دولت قاهره بر بعضی غرض و جمعیت
بظهور آورده دفع دشمنان دین و دولت پیش نهاد همت ساختند و با یکدیگر متفق بوده صورت اجتماع

و هم باستعداد تمام و آیین شایسته کمر عزم آن مهم ترتیب بسته از روی قدرت و استعداد تمام
گروه اشرار پرداخته لهذا چند روزی در حین سلطانیه توقف واقع شده که شاید جمعیت لشکر بوجهی
که در خاطر رسوخ یافته بود دست دهد چون هنوز کوکب فرمانش در حضیض وبال مانده سعادت
اقبال از ایشان کناره گرفته بود و جمعی که خواهان خود نواب میرزا بوده اند پیرا گرفته بودند و
ترکمان و تکلو و جمعی که با آن طبقه رفاقت کرده بودند مقتول و گرفتار و متفرق و آن گروه باقی
طلوع مروت و عفو در انبساط پراکنده شده با اطراف و جوانب رفته بودند که جمیع قلی بیک یوزباشی
باشی و وزرا که معتبرین اردوی بودند و فوج قتال بودند و پیوسته بهانه متمسک گشته پا بیرون نهاده و در آن حال به تقیید
بودند و جمعی دیگر که اطاعت اوامر را داشته چون وقت مقتضی گشته در وقت توقف نمانده بود و در حیطه ایالت
ایشان و جمیع لشکر ایشان رفته بودند و بیرون از کسانی که پیش از این در اردوی معلی جمع آمده بودند از حین سلطانیه
در حرکت آمده کوچ بر کوچ به دار السلطنه تبریز رسیده و در ساعتی که به فیروزی و اقبال داخل آن بلده
جنت مثال گردیدند نواب سکندر شان باستقبال فرزند ارجمند سعادتمند خود از شهر بیرون آمده تا
یک فرسخ تشریف آوردند که حضرت شاهزاده والا گهر ابو طالب میرزا پیشتر آمده پیاده شده و ملاقات برادر
بزرگتر حمید و بیرم نمود و چون نواب جهانبانی را چشم بر چهره همایون پادشاه سکندر جاه افتاد از روی
ادب پیاده شده رکاب پدر بزرگوار عالیمقدار را بوسیده داخل شهر شدند و موکب همایون بشهر آمده
در منازل پیره محمد خان چاوشلو منزل گزیدند و نواب سکندر شان روز دیگر بمنزل شریف آنحضرت تشریف
آورده لوازم تفقد و دلجویی بظهور آوردند و نواب جهانبانی جشنی پادشاهانه آراسته لوازم ضیافت و مهمانداری
بانداز و نثار و اشیاء نفیسه از هر باب قیمتی بوقوع پیوست و ما بین هر دو بزرگوار دو سه حال بجهت
بعضی عرض نموده مضمون العبد و ما فی یده لمولاه به پدر عالیقدر سکندر جاه معروض نمود و آنحضرت از
علو همت التفات به آن ننموده فرمودند قبول نمایند و سعادت فرزند ارجمند قبلیکه آن را فرموده باشند

بدستور بسرکار عالی مسلم داشته شد و بعد از فراغ از لوازم جشن و سور و عیش و سرور بتوپ [illegible]
قلعه گیری مشغول شده و توپ بزرگ را از جانب تربت حسن پاشا نصب نموده و توپچیان شروع در توپ زدن نموده
و از طرف صاحب آباد خاک پیش برده شب و روز سعی بلیغ تا شروع در سرانجام اسباب قلعه گیری مشغول شدند اما
چون بعزم ظفر پیرای شاهزادهٔ عالیشان بر طایفه [illegible] وزیر کان [illegible] یکجانب از زنجان [illegible]
نمودن در تسخیر قلعه [illegible] گشته بکومک و امداد [illegible] پاشا بسرعت [illegible] استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز
آورده و دو سه روز [illegible] لشکر ظفر قرین در امر قلعه گیری مشغول شدند [illegible] حرکت لشکر روم و توپ و وصول ایشان
تبریز رسیده و عساکر [illegible] از لشکر [illegible] کردیده هر چند یورش نمودن قلعه را که موجب [illegible] لشکر است
مصلحت ندیده [illegible] و اسباب یورش [illegible] سرانجام [illegible] ارباب رای [illegible] مصلحت [illegible]
راضی شده [illegible] از اطراف و جوانب هجوم عام نموده یورش [illegible] اگر صورت [illegible]
در آئینه مراد جلوه گر آید فهو المطلوب و الا ترد ارباب [illegible] و دیوان [illegible] و تعمیر [illegible]
[illegible] کردند [illegible] رضای خاص و عام بود [illegible] گشته [illegible] تاریخ
[illegible] نواب جهانبانی [illegible] شریف حسن پاشا [illegible] تشریف آورده لشکر [illegible] که [illegible] بود
[illegible] و دلیران [illegible] اخلاص [illegible] آثار [illegible]
جان سپاری [illegible] قبول یافته بود [illegible] از هر طرف بجانب قلعه روی
آوردند اما چون رومیان زیاده از ایام سابق [illegible] و احتیاط مرعی داشته [illegible] از محافظت قلعه غافل
[illegible] بوده در برج و باره [illegible] مستعد [illegible] ایستاده بودند گلوله تفنگ روی هوا [illegible]
شده [illegible] و دلیران [illegible] که [illegible] در قلعه افلاک [illegible] و [illegible] گلوله [illegible]
تفنگ و سنان [illegible] بازماندن [illegible] خسته دل بهرام [illegible] از آتش [illegible] خاص و عام
[illegible] سوخت و جمعی از [illegible] لشکر بهرام [illegible] که از آسیب گلوله تفنگ سالم مانده و برزبانه [illegible]

تبریز و فرار او پاشاه سردار عسکر روم [illegible] رسید در ذی الحجه [illegible]

رسانیده و مسدود کردند لیکن [illegible] و سنان [illegible] از بالای برج و باره [illegible]
[illegible] بگنبد [illegible] بسیاری از عساکر منصوره در این یورش [illegible] گشته راه عدم پیموده
و کاری از پیش نرفت [illegible] خاطر پریشان کردیده اهل [illegible] و اضطراب [illegible]
چون تسخیر قلعه [illegible] در مشیت خالق جن و الانس [illegible] نشان [illegible]
سعادت [illegible] اعلی حضرت اعلی شاهی [illegible] بود [illegible] و استنام شاهزادهٔ عالیشان [illegible]
[illegible] در این مدت [illegible] شده بجانب [illegible] چون از تسخیر قلعه [illegible]
قرب [illegible] شده [illegible] که اهالی و اصحاب [illegible] بجانب دار السلطنه قزوین
[illegible] اردوی معلی [illegible] که ارباب یقین بودند [illegible] خواص [illegible]
حسب الفرمان قضا جریان روانه قزوین شده [illegible] از اوساط الناس [illegible] رسیده [illegible]
گشته [illegible] عظمت [illegible] شبانه روز [illegible] که مضمون [illegible] الدار [illegible]
روضه جنت [illegible] کردید بعد از رفتن [illegible] رایات جلال [illegible] کرده [illegible]
که بعد از آنکه [illegible] لشکر روم [illegible] اطلاع حاصل [illegible] وقت [illegible]
دیگر [illegible] پاشا [illegible] شهر رسیده [illegible] نزول کرده [illegible] آورده [illegible]
لشکریان جمعی که از قلعه [illegible] آمده بودند [illegible] آورده جمعی دیگر [illegible] از اهل [illegible]
جمع کرده [illegible] بلا توقف [illegible] نموده [illegible] کرده [illegible] روزی [illegible] اردوی معلی [illegible]
و امرا [illegible] مکتوبی در باب [illegible] نوشته بود و مضمون آنکه [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] چند هزار [illegible] قابل [illegible] بود [illegible] جانب [illegible]
[illegible] آمده [illegible] عساکر [illegible] در آمده [illegible] سلسله [illegible]
[illegible] باز دارند [illegible] از [illegible] و امرای [illegible] صلاح و عناد [illegible]

بازگشت نموده در سال ولایتی از دست داده اند اگرچه شهر تبریز که پای تخت پادشاهان ایران بود از دست رفته
دیگر بخان و دستور عظام و علما که صفت و سپاهیان بتبه و اطمینانی بظهور آمد سال دیگر باز و چون موازی سه ... سپاه
تنگ برادر آن دو دو مان اند بصیغت برخوردند بار استقبال کرده برای فتح بسیار شوند و شهزاده و ناموران
راغب ساخته قرار داده بودند که چون بی اتفاقی طوایف قزلباش و خشلان حال ایشان بر اهل روم ظاهر شده و تسخیر
ملک ایران را سهل و آسان انگاشته اند مقتضای عقل و صلاح دولت آن خانواده دید و آنست که از فتنه
و غبار گذشته بحضرت خواندگار روم طریق دوستی آغاز کنند و بهر طریق توانند و استرضای خاطر او کوشیده
آثار دوستی بظهور آورده که بجانب سایر مرزاندیشان از این طرف بحث نشده بلکه بجهت حصول ... از ...
حال خلایق و رعایت و اتفاق بمعاونت صلح و استحکام و ... که من بعد ترک نزاع و جدال نموده و چون امیرزاده
پادشاه رسیده بعضی از امرا که راکب مرکب جهل و غرور بوده اند میگفتند که منصب فرهاد پاشا ازین گفتگو ...
چون هر جهت لشکر روم وقوع نموده از جانب قزلباش هر فرقی بقلعه تبریز نموده قلعه را پیش برده سالم از آن
از دست نمی باید داد و بعد از مراجعت ایشان بیکبار قلعه رفته در تسخیر آن می باید کوشید و بعد از ... خراب
بنای قلعه ... تبریز آنکه می باید کوشید و بعد از تسخیر قلعه در دست ستاده که رومیان در قلاع خراب ... روم
بولایت ایشان ... آتش نهب و غارت در آمده ناری باید افروخت نواب جهانبانی از ... که
که از بی اتفاقی طوایف قزلباش و عدم موافقت ایشان دولت متضرر گردید و ... ملاحظه نموده که از ابتدای
حال که رومیان ابواب نزاع و جدال گشوده اند اما انجایت هر سال مملکتی از دست رفته و طوایف ...
از غایت نفاق و شقاق در مقام اتفاق نشده دیگر هیچ ازین خوف ... رومیان استرداد ... نموده
دیگر که هر سال پیش نیز که بوده و ... تمام ... دولت ... می ... رجوع ... کرده و قبول این امر از
وفا لعن ... بر خلاف صواب دیده امر امتحان دوستی آمیز ... گفته جواب نوشته
قبول مصالحه نمودند و بجهت اطمینان خاطر فرهاد پاشا حضور ... از ... تبریز کوچ کرده بقصد انتظام مهام

نزاع و استحکام آن سرحد روی توجه با ... آورده ... وطن با ... ولایت تبریز چون ... روم
قزلباش است و بر سر آن ... و مسلمان ... خواهند کرد و رومیان دست از آن بازدارند ...
پادشاه دیگر با ... کس روانه نموده اظهار کرد که اگر یکی از شاهزادگان ... استحکام مبانی دوستی
بخدمت خواندگار روم فرستند که در سلک سایر فرزندان پادشاه منسلک بوده باشد ... مملکت ... ولایت
تبریز را بآن شاهزاده مسلم دارند و بعد از آن صورت پذیرفت چون در نظر عقل ... نواب جهانبانی
قابل نبود ستاد و ... شهزاده ... علی قلی خان ... اعلی ... امرا با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار
داده ... سلطان ... میرزا ... نواب جهانبانی ... بخدمت خواندگار
فرستند هرچند ... شاه و سپاه ... و آن وقت ... حال ... و ...
رعایا ... حال پریشان ... برتبه وجوب رسیده بود و چون ... بازگشته فرهاد پاشا از ...
جهانبانی خبر یافت که بر خلاف آرای مخالفه قزلباش ... در مقام دوستی ... و ...
انگشت ... کاش ... تبریز ... در انتقام می آمدند و چون فرهاد پاشا ... اسرار ...
بعد از آنکه ... پادشاه زاده ... حیدر میرزا صفوی ... پادشاه روم ...
از ... و رفت و عظیم الشان پادشاهان آل عثمان کرده و درین باب اصرار نموده ولی ... جانشینی ...
که از آقایان معتبر روم بوده بجهت آوردن شاهزاده عالیقدر و قرار صلح و صلاح بخدمت نواب جهانبانی
فرستاده ولی آقا در ... بپایه سریر اعلی رسیده ابلاغ رسالت کرد و ... علی قلیخان ... و
اعزاز و اکرام ... رسیده و فرهاد پاشا ... روم رفته ... گرده ...
شاهزاده بود و ... اعلام کرد که ... قبل از آنکه ...
لشکر روم واقع شود ... دوستی ... و ... شهزاده ... روانه
نمایند که وسیله ... بوده ... دو ... شاهزاده ... رفته ...

صبح را استحکام دهیم و نوعی نمائیم که حضرت خواهد کار ولایت تبریز را وابسته بشهزاده مسلم دارد
نواب جهانبانی بوده و دیگر با هر چیز انجام مصالح را افکنده گشته قرار یافت که عنان عزیمت بصوب عراق
معطوف داشته در آنجا یراق و اسباب شهزاده را سامان و سرانجام داده بار دیگر کاروان و قافله جلوریز
چنان روانه مقصد نمایند و چون سیل سپاه اصفهان که از خرمات جهان و بلاد مشهوره ایران است
دلبر کاری عالی آنحضرت اختصاص داشت بسیار داشته و در ضمن خاطر تصویر یافته بود که شهر اصفهان که چند
چند روزی در آن بلده طیبه و دلکش بعشرت و شادکامی بوده خاطر شریف را از رنج غم روزگار راسوده
نگشته و مهمات فارس و کرمان و یزد و کوه گیلویه و خوزستان و لنکران و دو را که در عهد ایالت از جانب اعلیحضرت
ذوالقدر بوده و بهمه هر گونه حوادث مختل گشته بحکام خود رای آن اعمال سر از گریبان خودسری
بر آورده بودند انتظامی داده امام قلی میرزا که خاطر خود نوازشات وافره سرفراز نموده بجدوا
یک و به مهمات سرحد قراباغ را بعهده اهتمام او کرده سایر معاملات را بایالتها را موقوف بامر مقام
کردند که بعد از آنکه آن امر خیر انجام سرانجام یابد در هر باب بر آنچه صلاح دولت بود بعمل آید
و نیت از بلده گنجه کوچ واقع شده در اوچ تمام محل تزول و اجلال سپهر نمودند در بین انثنا از زنگ ساری
بحر شنیده با زهر فتنه شهادت آن شاهزاده کامکار بوقوع پیوست ذکر شهادت با وقوع ونفانی جیبی
و کامرانی اعنی نواب جهانبانی چتیغ عذر سرکرده عبر اعلیجاپ غدار بر دی و لاک
چون عادت سپهر جفاکار و انقضا فلک کج رفتار همیشه آن بوده است که هر کجا مرادی که در جویبار
و هلال سر کشیده بثمره آرزو و بارور گرده و عروس آن آفات مرصع بداد حوادث دوران از پای در آید
و هر دوی شوکتی که با عروس دولت دست اعتناق در گردن زده هم آغوشی گزینند عاقبت از کید و مکر
شبروان وقایع روزگار شاید بمهار دود اصل را به طلاق برکرده پیچاره بسته بگریبان ابدی گرفتار آید
مصداق اجتمال تقشیر بالمثل شهادت شهزاده عفران مآل اعنی نواب جهانبانی است که در صدد

کچه

کچه از امضا قضا بوقوع پیوست شرح این واقعه عزیمت عبرت انقلا آنکه چون آن عراق تصمیم یافته از کچه حلیل
رحیل کرده در چمن برکرده نزول اجلال وقوع یافته در همان شب که بیست و دویم شهر ذیحجه احدی و تسعین و تسعمائه
بود نواب جهانبانی بمنزل علیقلیخان رفته تا نصف شب در آنجا بصحبت شراب و طوای عشرت پرداخته و محبت آرا
بوده و نصف شب بست طالع از منزل او بیرون آمده باستحضار قرار ولادکار و غلامان خاصی که در دولت خانه
بودند بخانه عالی تشریف آورده و چون مقصد رفقای محرم کرده و دوا تمام شهادت آن سرور با نیل سلطنت و کامرانی
در لوح قضا رقم تقدیر کلک تقدیر شده و بوده است حادثه بیان آنحضرت را گرفته با آنکه چون تی که خود شعار و بود
و جوان سبق بوده بود و در آنجا رخت خواب طلبیده و بستر استراحت خفته بود بر دی و لاک که از
پسر بهلول الاالب بوده و در السلطنه قزوین جلادی پیشه داشته و روزها بمراسم تقرب شرف ملازمت شهزاده
نامدار در آمده بود از آنجا که بیاس پی بنجیب ابی بکر الامانت بوده خویش حیدر و انتساب حال او گشته خدمت وکالت
جمیع کار افتاده بوده و چند سالی بوده که در خدمت شهزاده بلوغ یافته کمال مرتبت و شأن یافتن علمی که
مرجع امور مالی و ملی بود و صاحب ثروت و سامان گشته [illegible] بر امور و [illegible] ارکان دولت متعزز و گرامی بوده
با همه و به عادی امورات دنیا و شیفته کو به کتب شیخ... شیعی گشته آن سهل جبی از ما در دولت و کامرانی
کوه و رباعی سلطنت و جهانبانی بالاکشیده بمزخرفات اجلال باده در شده و بلوچ ولادی بیرونی در آورده و در وقتی که شاهزاده
نامدار بی خبر در آمده بجلو سر استراحت بخفته بود و دیگر برد و لاک پر از آمده و جمعی از غلامان عالی
که چند نفر تشکیک بوده بیرون ایستاده که در حوالی خوابگاه و کشیک و پاسبانی قیام نمایند بیاد از آنکه نواب
جهانبانی با شخادی انداده و خلوت اندوز گردیده تمام جانب سکنه از حوالی خوابگاه دور بوده و نکرد از
کوه در آنجا باشند آنچه عادت که چند نفری پیش بوده و چون در وقت خلوت و حجاب نشینند بوده عظمت
بر حرف او صحبت دادن که ایشان را پوشیده و بگفته و چون از حوال توع دیگر شنیده اند گفته او را دو غلامان
نمود و او را از حوالی خوابگاه دور شدند آنگاه بر دی لاک را به تحکم حرام حوالی خوابگاه را آنحضرت را

از فارس و کشیکچی خالی یافته بتمرّد خان آن سرور را بغیر پادشاهی کشیده و در عین شب و خواب

چشم چون برکشیده و بجنود [illegible] خاطر کار را دوچ نموده بیرون رفت قاچ نام پسری از فرزندان که [illegible]

الامر کجد بست آمده بود داخل آن حجره شده ملاحظه نمود که نواب جهانبانی در دریای خون غوطه خورده

نفس سرد دارد اول پرده [illegible] کشیده فی الفور بیرون آمده فریاد برآورد غلامان و ملازمان خاصه که در کشیک

بوده [illegible] شده هیچکدام جرأت داخل شدن آن حجره ننمودند تا زنبیل بیک قورچی باشی و [illegible]

چون داخل آمده ملاحظه نمود که آن سرور [illegible] از شدت جراحت روزگار از پای درآمده جرّاح را

طلبید [illegible] چون کار از [illegible] گذشته بود [illegible] علیه [illegible]

[illegible] نموده و [illegible] عرض [illegible]

خط [illegible] جناب میرزا [illegible] شده بود [illegible] این قضیه روی داد

و [illegible] القصه [illegible]

[illegible] آن وقت [illegible] بودند [illegible]

چون [illegible] بود [illegible] شدند [illegible]

در [illegible] نواب سکندرشان [illegible]

سلطنت [illegible] امرای عظام [illegible]

شده [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] نواب سکندر [illegible]

آمده بعد از تقدیم لوازم پرسش [illegible] سواری کردند [illegible]

[illegible] گذاشتند [illegible] آنحضرت را

[illegible] نموده [illegible]

[illegible]

بر سر جناب [illegible] نواب [illegible] امرای عظام [illegible] استقبال بیرون آمده چون [illegible]

[illegible] آن [illegible] دولت و اقبال [illegible] تاج [illegible] برداشته [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] آمده [illegible] زمینیان

[illegible] نواب سکندرشان [illegible]

و [illegible] باب [illegible] سر [illegible]

[illegible] آغاز [illegible]

[illegible] شریعت [illegible]

[illegible] سلطان الاولیا [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] اجمال و تفصیل [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] اقدام [illegible]

[illegible] نواب [illegible]

[illegible]

[illegible] الاحوال [illegible]

[illegible] سوال [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] نواب جهانبانی شده بود [illegible]

سر روی که داشته باشد و بی برخوت بار کرده و بتزلزل آورده بود و شب حسب الصلاح [illegible]
خان جد و نفر ملازم خود داده که پوشیده و پنهان سپاه جنگل برده یکدفعه بر سر بروده و قتل [illegible]
که همراه او داشته ایشان را از تمام کار [illegible] و عهود و اجناد و سپاه آنچه [illegible]
آنچه زخمدار گریخته بوده و اکثری چنان بود رسیده و بعد از قتل ایشان از میان فی الفور [illegible]
آب بیرون آمده و سر [illegible] و از کرده آتشی [illegible] دیده خود را پای [illegible] بوده اتفاقاً
در آتش مشغول بود که در [illegible] شاهزاده جهت و جمعی از [illegible] شاهزاده [illegible] بودند در [illegible]
مشغول او را دیده و شناخته گرفته چون چشم آن بر آن [illegible] آل ایشان و اسک [illegible]
بار بیرون گرفت از او سؤال کردند که تو خود به دولت این شاهزاده [illegible] اعاظم و اعیان بودی چرا این عمل
کردی گفته بود که [illegible] تعلیم داده و وعده داده و خلاف کردند و من [illegible] قول خود وفا
کردم اما گفته بود که [illegible] اقلیم داده [illegible] نواب سکندرشان رسید اول [illegible]
امر را آورده شروع در [illegible] کرده [illegible] ابوالمعالی [illegible] که هر [illegible]
[illegible] چون نواب سکندرشان [illegible] بوده که [illegible]
[illegible] نداشت نواب سکندرشان بدست [illegible]
[illegible] و [illegible] بازار بردند [illegible]
آدمی زاده چگونه بوسواس شیطانی از جاده عقل دور افتاده [illegible] که موجب [illegible]
[illegible] اقدام [illegible] جان [illegible] اندیشه [illegible] و در سبب این عمل
شنیع [illegible] ساحل مقصود [illegible] عالم [illegible] خیال را
هر طرف [illegible] این [illegible] خیال [illegible]
حیرت بر حیرت می افزود [illegible] ظاهر [illegible] شد از افواه والسنه [illegible]

نراست

فراست و اصحاب کیاست و جود داشته [illegible] مسموع شده چون ابراز آن [illegible]
بغلو بر آن [illegible] و از قول [illegible] که در جواب [illegible] داشته چنین معلوم شد که [illegible]
ولاک [illegible] داشته [illegible]
در عالم مستی در مجلس [illegible] بر اظهار [illegible] نواب جهانبانی [illegible]
مقوله [illegible] که موجب اضطراب [illegible] کرده و اظهار [illegible] نمودند خدا [illegible]
آنکه نواب جهانبانی را با آن [illegible] داده [illegible] که این [illegible]
و میرزا [illegible] اتفاق [illegible] عشق و محبت [illegible]
گشته [illegible] نموده و جمعی دیگر [illegible] که اسمعیل [illegible]
که از نواب میرزا [illegible] اسمعیل [illegible] رسیده [illegible]
بود [illegible] جهت [illegible] علی خان [illegible] اعدام [illegible] شاهزاده [illegible]
شد و [illegible] این امر نموده [illegible] بعد از [illegible] اسمعیل [illegible]
و [illegible] شده [illegible] که [illegible]
[illegible] نواب میرزا [illegible] قلی [illegible]
طلب نموده [illegible] امرای مذکور [illegible] میرزا [illegible] بوده [illegible]
[illegible] که میرزا [illegible] شده [illegible]
نموده و در مقام [illegible] و [illegible] امر [illegible] و [illegible]
قضیه [illegible] باهم داشته [illegible] نموده و در مقام [illegible]
برکات [illegible] شده [illegible] باهم [illegible]
[illegible] نواب [illegible] میرزا [illegible] سال [illegible]

اختیار نموده سلطنت او را با خود مقرر ساخته راقم حروف از میرزا لطف‌الله شیرازی که وزیر نواب سکندرشأن

بود شنیدم که بعد از قضیه میرزا شکر اصل شنیدم که نواب میرزا با خواتین بی‌التفات گشته بغایت تند شده و بود چنانکه

در این دو روز که از حرم بیرون می‌آمد مرا در حرم طلب نموده گفت که ما در خدمت این دو جوان تقصیر

کرده‌ایم که حالا کار ما تشنه شده و در مجلس شراب بسر ما و او طلبیده‌اند یعنی قصد قتل ما دارند در آن وقت حضرا

در روی [illegible] شنیده و این حکایت می‌شنیدم که از جمله [illegible] باعث آن شورش بوده [illegible] شنیده و ایشان

در مقام انتقام در آمده خدا او را روی را از غیرت شنیده و آن نادان بی‌عاقبت از مسلک عقل دور افتاده و شیخ علیم امرا

ارتکاب این عمل نموده باشند هرچند در نظر عقل بعید می‌نماید که از امرای مذکور که هر دو تربیت یافته آن حضرت

بوده‌اند که از پایه [illegible] رتبه و نوکری بمرتبه بلند ایالت رفعت رسیده و در کنف دولت [illegible]

و قضیه حرب و قتال طایفه تکلو و ترکمان که منشأ انواع شرور و دیهیم انهدام بنیان عمر و دولت

[illegible] ایشان بظهور آمد [illegible] آن حضرت را [illegible] که [illegible] اکثر بر اعلی

بود چنین را [illegible] از دست دهند آیا چرا در مآل بچگونه مرام [illegible] و چگونه از مرتبه عقل

بر هر دو مرخص شنیده که خود را بدنام دنیا و آخرت ساخته مرتکب چنین عمل قبیحی شوند بالجمله در آن عهد

قرار گرفته بود و راقم حروف از هر دو دو روز نزدیک شنیده بود جز بر آن پرداخت علی ای الاتفاق در

امرای مذکور بعد از این واقعه [illegible] که منشأ حقیقی است حضرت اعلی شاهی ظل اللهی آن را

توفیق داد که در [illegible] روزی که از مشهد مقدس معلی تشریف آورده جزای بدکاران را در کنار

ایشان نهاد و چنانچه در محل خود بیان گذارش یافت خواهد آمد ذکر ولیعهدی گردیدن شاهزاده سعادت

نشان ابوطالب میرزا و استقلال حال او با نیابت بی‌مثال ظل الله خلد الله ملکه بعد از وقوع واقعه عظیم

شاهزاده عالی‌مقدار [illegible] نواب سکندرشأن امرای عظام را [illegible] ساخته [illegible] و [illegible] کوشش

هوش ایشان [illegible] خصومت و نفاق و [illegible] و موافقت و اتفاق

و بکرت

و یکدلی ایشان بمضمون [illegible] کلمات وقت و [illegible] نمود [illegible] طایفه تکلو و ترکمان است بسیار

[illegible] نمود و اراده [illegible] شرف آن بود که بمجلس شریف ببازمهام سلطنت و تعلق شاه علی [illegible] واقف گشته

بنابر بعضی از مصلحت‌ها [illegible] که در آن وقت [illegible] آن مناسب وقت [illegible] دانستند چنانچه از فرزندان کار

و شاهزاده نامدار ابوطالب میرزا نیابت مهام دیوان اعلی [illegible] ولیعهدی موسوم گردانیدند [illegible] بندگان حضرت

اعلی شاهی ظل اللهی که بعد از نواب غفران‌پناه فرزند ارشد اکبر بوده در خراسان تشریف داشتند

قلی خان و امرای خراسان که در ملازمت آن حضرت بودند با امرای عراق مخالفت [illegible] ابوطالب میرزا

ولیعهدی میرزا بجهت صغر سن و طفولیت در آن وقت شایستگی منصب عظیم القدر ولیعهدی نداشته

[illegible] میرزا بجهت آنکه تربیت کرده طایفه ترکمان و تکلو بود و در آن ایام [illegible]

بدست طایفه [illegible] بود چون اراده ازلی و مقدرات لم یزلی بر آن تعلق گرفته بود که

آفتاب دولت [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از افق خراسان طالع گشته ساحت ملک

بانوار معدلت [illegible] اختلال احوال ایرانیان [illegible] برای ملک

[illegible] گشته بود [illegible] اسباب [illegible] عالم غیب [illegible]

دیگر [illegible] دیگر است [illegible] عقلا [illegible] زمان موافق مطلب [illegible] اندیشیدند [illegible]

[illegible] امرای [illegible] مخالفت [illegible] جهان آرای [illegible]

[illegible] کرده [illegible] سلطنت [illegible] ابوطالب میرزا [illegible] والد ماجد [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] مهام سلطنت [illegible]

[illegible] نواب سکندرشأن [illegible] امور [illegible] امرا

[illegible] نواب [illegible] ایام [illegible]

[illegible] حمزه میرزا [illegible]

رضا بنده هم در راه آمده شد و نیابت تو وابستان مفتوح نیز بزم امرای درگاه متفق اللفظ گشته میرزا محمد را
که در آن وقت مستوفی الممالک بود رسیده ساخته عرض کردند نواب جهانبانی چند سال بود که حسب الامر ایشان رو بجون
اعلی رانق و فانق امور سلطنت و متکفل مهام خلافت و پادشاهی شده و آوازه اقتدار و اعتبار او بر اطراف
و اکناف رسیده بود چون این واقعه بدیه پیش آمده خبر به دوست و دشمن رسید و در نزدیک رسیده که شیوع یافت
خبر جلوس یکی از شاهزادگان که برخی کار رعایا بر جمیع مشکل است که احتمال تمام دارد اطراف و جوانب
باید که نقصان دین و دولت شد عاجلا برتبه ولی عهدی معزز و گرامی گشته زیاده از نواب سلطان
در اعتبار و اقتدار او کوشیده و شود که سریعا آوازه جلوس او بر جمیع اطراف رسد و چون شاهزاده عالی
انتقال اعلی حضرت اعلی که فرزند بزرگتر است در خراسان تشریف دارند و حکم امرای اعلی حضرت
خراسان موسوم کرده بنده و در موکب عالی بضبط آن ممالک مشغول بنده و ابوطالب میرزا در موکب همایون
حاضر است او را بدین رتبه نامی گرامی کرده شد و میرزا محمد طالب بر منظور و دلایل معقول گفته
در باطن حقیقت نواب سکندرشان چون تمامی امرا و اعیان ابوطالب ابن سلطان همراه تمام جلوس نواب سکندرشان
سیر رضا جنبانیده و در اول خطاب که امرا مذکور را در انتظام امور دولت دین بود که اصلا در عاقبت این
امر خوض نکرده و دیده بصیرت ایشان درشاهد انوار دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل الهی خیر کیش
پرتو ایشان پوشیده گشت که ساحت خلافت و جهانبانی را بنشو خشک عالم افروز طلعت همایون انور
چنین و دیگری چهره روشنی افزاید و کرم شب تاب در برابر انوار آفتاب خود را شمع سعادت پرور
بر اظهر من الشمس است که هر گاه ماه چهره خورشید مثال موکب همایون از تخت خراسان طلوع نموده
ملک عراق و در آن ایام پرتو و انداز خوارف زرباب جز اطاعت و انقیاد و امری منظور نیست
داد خاطر ایشان گشته و بوده که امرای خراسان خصوصا مرشد قلیخان که در آن شد مقدس مقدم اولیای السلطنت
اعلی بود و در آن ولایت حاکم علی الاطلاق ... بلکه سپاه آن اعتبار داشتند که در خراسان وارد

درباره سریر اعلی مستقر بشند آزاده امرای عراق نزاع کرده و جمیعا کان حضرت اعلی را سر به بجود باشند
عروس سلطنت خراسان را در نظر او جلوه داده بود که اذن ولایت بمالک دیگر توجه نماید
کرشمه باز بلند پروازی که عقاب اوج کمال را اقبال رسیده بود بلند او نه چگونه شکار رضوان
الحق پیش بعد جمیع ممالک موروث بال اقبال خواهد گشت و سرای جمعی که راه غلط نموده اند با جمعیت
و عیش خواهد داد و نه آب حوض های خود تیره و نهنگ آن به که با دریا بستیزد و جمله امرای خود را
بعد از استیجازه از نواب سکندرشان تقبیل درج امر صاحب شیر و در ایام عاشورا که شاه و سپاه
در ماتم خامس آل عبا و شهدای کربلا بودند شاهزاده و شهید مغفور سیاه پوش بودند ساعتی اختیار کرده
در پیرامون جای شاهزاده را بحضرت والده نامدار بردند که به دست شرف تاج کبر الله تعالی
بر سر نهاده بود بر سر او نهاده و کمر خنجر مرصع و کمر شمشیر بر میان بستند و ملبس خاصه در پوشیده
برتبه ولی عهدی معزز و گرامی گردانیدند و مقرر شد که علاوه شاهزاده مغفور و ارباب مناصب دیوان
عالی بجهانشاه عده و در خدمت میرزا بوده باشند و اموال و اسباب و بیوتات سرکار او بسرکار نواب میرزا
تعلق گرفت و همگی امرا اعاظم که در آن وقت در پایه سریر اعلی بودند بر رسم و قاعده معهود این دولت
پای بوس کرده تحیت و مبارکباد دی بجای آوردند و احکام باطراف و جوانب فرستاده و خلایق را از خطوط
شاهزاده خبر دادند و در آن مسیر امام قلیخان و امرا و اقواخ رخصت یافته به قطعات خود رفته نشسته
و از آنجا کوچ واقع شده متوجه دار الامارت دار و بیک گشتند چون میرزا محمد وصول مطلب امر اسمی موفور پیوسته
آورده بوده و رای علی قلیخان و امرا بر آن قرار گرفت که او را بوزارت دیوان اعلی منصوب کردند
زمام مهام دیوانی را بکف کفایت و قبضه درایت او دادند و او مستقل شده بوده که در رواج مهام سلطنت
و تدبیر مال و دیوان سعی نموده مستقل امور دولت شد اهدا دینا بابه ازجمله اعلی با تقدیم حیث الاستقلال
متصدی مهام دیوانی گشت و اعتماد الدوله لقب یافت چون امرا مذکور از مسلک حق عدول نموده بهوا

درباره

جلوس نواب سکندرشان

بیرون رفته بودند و بیجان خان والد محمد خان ترکمان که او و پدرش چند سال حکومت کاشان کرده
بودند بجهت مرتضی قلیخان ترکمان کینه بسیار [illegible] و مردم بلده کاشان که اکثر تجار و متمولین بی دیار بودند [illegible]
کلی ترقی نموده خود باعث آن شده و بارهای کاشان خانه‌ها [illegible] کرده بودند و مردم کاشان در اوایل حال
بقدم مخالفت پیش آمده و ستیزه و آغاز نهاده [illegible] و از خوف مال و جان باستصواب میرزا [illegible] علام
که وارد شده بود و میرزا [illegible] وزیر [illegible] آغاز نهادند [illegible] و از خوف مال و جان [illegible]
میرزا و جنگ غلام که وارد شده بود [illegible] مرتضی قلیخان در وقت آمدن عراق [illegible]
نموده چند گاه [illegible] ساخت و بعد از چند وقت مرتضی قلیخان کاشان را رفته خود را [illegible]
شهر [illegible] از [illegible] در آمدن شهر [illegible]
و در [illegible] کاشان که [illegible] چناری کاشان که از زمان حکومت [illegible] و پیران
[illegible] شهر [illegible] بودند [illegible] و جمع شدند و از بیرون [illegible] در آن روز
جماعتی [illegible] آمدند [illegible] خود را در شهر [illegible] جهت بر آن کاشان [illegible]
شهر را از تصرف ایشان [illegible] جمع [illegible] ایشان را [illegible] کاشان [illegible]
ایشان [illegible] و مملکت [illegible] و مردم کاشان [illegible] متابعت او نموده
[illegible] اول [illegible] مردم شهر سلوک [illegible] پیش گرفت بعد از آنکه [illegible]
تغییر سلوک کرد القصه مرتضی قلیخان [illegible] و بیجان خان [illegible] داشته [illegible]
اختیار نموده بودند روانه اصفهان شده و از آنجا چند نفر از معتبران ترکمان را [illegible] عقد [illegible]
بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان فرستاده و عرض کرد که تا غایت که نواب شاهزاده
مغفور در حیات بود و چون فرزند بزرگتر نواب سکندرشان بود و در بند ولیعهدی داشت [illegible]
در شیوه اخلاص و ارادت [illegible] داشته با آنحضرت [illegible] بودیم و با ملازمان عالی مخالفت مینمودیم

با وجود [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] مرتضی قلیخان [illegible]

بنفس خود عمل کردند و منع شی در غیر موضع خود نموده مصلحت کار خود و باصلاح دین و دولت مقدم داشتند
لاجرم چون یک کار پرداز ان قدر و قضا اسباب ادبار خود سرانجام داده در تخریب دولت خود کوشیدند
و کجتین مراد ایشان مخالف نشسته از دو بر و زمانه باایشان رسید آنچه رسید و در اندک زمانی حق [illegible]
خود قرار گرفت و بدکاران جزای عمل یافتند چنانکه از رشحات کلام آینده بوضوح می‌پیوندد القصه اردوی
همایون منازل و مراحل پیموده بدار الارشاد اردبیل رسیدند و جسد مطهر شاهزاده سعید شهید را در جوار
آبا عظام مدفون ساختند آن گوهر گرانمایه را بخاک سپرده روح مقدسش را میهمان عالم [illegible] فلک
ساختند و نواب سکندرشان جهت ترویح روح فرزند ارجمند در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا
بخدمات کلام ملک علام و اطعام فقرای انام پرداخته بتصدقات بفقرا و ارباب استحقاق رسانیدند
و از آنجا کوچ نموده از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین آمده در آن زمستان قشلاق همایون در [illegible]
سلطنت آباد قزوین مقرر شد و در وقوع شد **ذکر احوال امرای عراق و آذربایجان و فارس و کرمان [illegible] و آن**
واقعه که [illegible] معتقد [illegible] ایشان تا طلوع آفتاب دولت دکامرانی حضرت اعلی [illegible]
که بعد از انهزام ترکمانان و غلبه اکثر اعیان ترکمان که از معرکه جنگ بیرون رفته بودند
نزد مرتضی قلیخان پرناک جمع شده بودند و نواب جهانبانی جهت تألیف قلوب آنجماعت [illegible]
الطاف از رقم استمالت بمرتضی قلیخان نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب نموده بمواعید پادشاهانه
مستظهر گردانیده بود و او با کمال استظهار و استبشار روی توجه بعراق آورده چون بری رسید خبر
جانسوز محنت اندوز شاهزاده مغفرت شعار و تربیت یافتن ابوطالب میرزا و اختیار [illegible]
علی قلیخان و اسمعیل قلیخان بار رسید جرأت رفتن نکرده از مصاحب ایشان بنسبت بایل ترکمان
[illegible] نیز اندیشه‌مند بود و جزم کرد [illegible] ایل ترکمان و اهل [illegible] ایشان که بیشتر [illegible] قم و ساوه بود
[illegible] آن ولایت بیگلربیگی و خیابان مرتضی قلیخان [illegible] حضرت طایفه ترکمان نزول در ساوه

در قم و ساوه آمده [illegible] از [illegible] که [illegible] رسید [illegible]
او کرد [illegible] روانه اصفهان شد و [illegible]

سر ساوه

اما حالا که اوراق این قضیه بپیش آمد حضرت اعلی اولی عهد و قائم مقام پدر نامدار رسید انجم و الوا آیات
نصرت آیات بجانب عراق در حرکت آید بنا بیت اخلاص غلامی از طایفه ترکمان بظهور رسید و بیکتاش
خان بعد از فتح او و حکومت کاشان استقلال یافته توقعات بعضی از منسوبان ابا نموده و رفته رفته جمعی کثیر
از طایفه ترکمان در خدمت او جمع شده بکار حرکت در آوردند که در و داع او و جای دولت مستقل عدد گشته چون از
فرمان ده مستقل آن ملک نیست و عرضه داشتی مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن خدمت خود که ما سا را
از مرتضی قلیخان عباسی نفرستاده بود و به پایه سریر اعلی فرستاده و چشم آن میداشت که امرا و ارکان دولت قاهره
مضایقه جانب کاشان بار نموده حکم ایالت آن ولایت باسم او صادر گردانید ارکان دولت قاهره
این خدمات و خودرایی را شنیده از غایت عجب و غروری که داشتند ایجاب ملتمس او در اسامی
و فرو خمی پیدا داشتند و رقم ایالت کاشان را از دیوان اعلی باسم علی قلیخان شرف صدور یافت و چون
و یکتاش خان از جانب ایشان یاد می گشت کس بخراسان فرستاده خود را عباسی نام نهاده و
از اطاعت و متابعت ابو طالب میرزا بیان پیچیده و جمع کثیر آقایان امرا و ارکان دولت را
که در کاشان بودند گرفته به رفتنهای ایشان منسوب شده و مآل حال او در ذیل این دفتر قوم
قلم وقایع رقم سیرگردد و اما احوال شرافت را آنکه یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی که بعد از فوت
نمودن پدرش از ابرقوه به یزد آمده با اتفاق محمد خلیل خان ولایت دارالعباده یزد را متصرف شده
و مآل حال او در ذیل این دفتر قوم قلم وقایع رقم سیرگردد و اما احوال شرافت را آنکه یوسف خان
دست درازی باموال و اسباب پادشاهی و امرا در کاشان نموده بود و بعد از فتح ترکمان و تکلو
حسب الامر نواب جهانبانی باستصواب میرمیران میشد و محبوس بود و یکخان حاکم کرمان
بیکتاش خان پسرش بار دو و بیساق بود با پاسخان از دارالامان کرمان بدار العباده یزد آمده بودند
چون بیکتاش مذکور هوای سرکشی داشت و بیگخان نام خانی بر خود نهاده در یزد

باجل و خیالات فاسد سر از جیب عصیان و بی ادبی برآورده و یوسف خان آغاز ازجمی و قید و غلامی
کرده و اردو و غیره و الکا که از دیوان اعلی نقب شده بود بکرامیند و شعار خلافت بظهور رسانیده
بودند در چهار روز ضبط و تصرف نموده بایه نواب جهانبانی به ایشان رسید و بیکتاش خان بازگشته بکرمان رفت
و بیکتاش خان بنسبت مصاهرت با میرمیران درست کرده و پیشتر از پیشتر در مقام استقلال
در آمده و دست تصرف بولایت مذکور دراز کرده خود را حاکم نافذ فرمان آن ولایت پنداشت
و یوسف خان باستصواب او به ابرقوه رفته در آنجا لوای حکومت برافراشت و بیکتاش
خان بنابر ظهور این احوال از امرا و ارکان دولت قاهره خایف گشته او نیز باستصواب میرمیران
کس بخراسان بخدمت شده که حضرت اعلی شاهی و مرشد قلیخان فرستاده و اظهار اطاعت
و انقیاد کرده خود را از زمره عباسیان شمرده و امرای ارشلوی افشار نیز که در حدود اصفهان
اقامت داشتند با بیکتاش خان اتفاق نموده با ابوطالب میرزا بیان در مقام خلاف درآمدند
و افشاران کوه کیلویه نیز چند روز شده هر گروهی امیری گزیده بودند و ذوالقدران فارس که
علی قلیخان شاملو حاکم ایشان بود و شاهزاده منصور در حیات بوده که با حاکم خود شیوه
اطاعت نهاده و آقایان معتبر که در میان آن جماعت بودند از حکومت علی خان دلگیر شده اطاعت و
تقدیم نمی رسانیدند و میانه ایشان کدورت و نزاع واقع شده علی خان بقصد دفع ایشان
منصور را از شیراز بیرون آمد که مهمات خود را استحکام دهد و منصب آن طایفه ذوالقدر را
رسیدند چون بدارالسلطنه قزوین رسید خبر واقعه ناپدید شاهزاده منصور را شنیده توقف نمود
تا آنکه موکب همایون پادشاهی بقزوین رسیده بشرف پای بوس نواب سکندر شان و ابوطالب
میرزا مشرف شده امرا و ارکان دولت ابواب عیب و بیسندی مستظهر گردانیده مجدداً ایالت دار الملک
شیراز با و تفویض یافت و مطالعه مشتمل بر وعد و وعید با آقایان ذوالقدر فرستاده

از سیاست و عنف پادشاهانه تخویف نمودند و علی خان را بخلع فاخره سرافراز کرده بسته وزارت
فارس کرده و چون خبر آمدن او بحدود فارس رسید آقا بابا ذوالقدر بابنا و میرزا عبدالله ولد میرزا اسمعیل
جابری که از روی وزارت و دیوان اعلی داشت و اکثر فرمی حصول مطلب بشیراز بروز آورده یکجهت از اینجا
نگذرانده رفته خانی نمود و جمعیت نموده امرای فارس را با خود متفق ساخته و خاطر بمخالفت علی خان قرار داده
و مهدی قلی بیک شاملو که او را درمیانه نموده بایالت و خانی برگزیده و یراق و اسباب علی خان را که
در شیراز بود و کلیه ضبط او در آمد حکم باکیفیت عهده و بجانب ایشان آورده در موافقت مهدی قلی بیک و الوس
عبدلی ان یکجهت گشتند و علی خان در راه این اخبار شنیده با وجود رسیده تقرار خلاف ماند که با او تشنیع نموده
چیزی خوف و دهشت مراحل و منازل پیموده و بدرانه قدم بولایت فارس نهاده و از آمدن خود آنجماعت را
اخبار نموده متوقع آن بود که اختلاف درمیانه آنجماعت بهم رسیده و گروه گروه باستقبال او آیند
و گمان آن نداشت که طایفه ذوالقدر مخالفت حکم پادشاهی نمایند و تا نزدیکی باباحاجی که دو روز راه
بشیراز است رسید کسی از مردم شیراز از سپاهی و رعیت باستقبال او نیامده و حقیقت اتفاق آنجماعت
در یکدلی و یکجهتی با مهدی قلی خان و مخالفت علی خان بدو بظهور رسیده خوف و دهشت بدو مستولی گشت
و جرأت رفتن ننموده روی بازگشتن داشت اما چون به مهدی قلی خان و آقا بابا ذوالقدر خبر رسید که علی خان
باباحاجی رسیده و بجهت تهیه و بسیاق پرداخته بعزم رفع علی خان با عبدلی ان با غلبه و ازدحام تمام از شهر بیرون آمدند
چون علاجی دیگر نداشت ناچار پای ثبات و قرار استوار داشته با اندک مردمی که داشت دل بجان
جماعت نهاده و چون تقارب فئتین دست داد و شیرازیان که اضعاف مضاعف مردم علی خان بودند
براه تاخته سلک جمعیت او را از هم پاشیده و علی خان منهزم گردید و لشکریان چون قوم و ایل و عشیرت یکدیگر
بلکه بکر و فر زیاده قتلی واقع نشد اما اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت و علی خان از معرکه
بیرون رفت و بعضی از ذوالقدر ان تعاقب او کرده در کوه تنگ بدو رسیده و او را بدست آورده مقید و مغلول بشیراز

آورده

آورده و در رسیدن او بشیراز بخواری تمام بقتل رسید و از جانب حقی که ... ملک پرور و سلسله ...
حضرت ... مهدی قلی خان که ... را به ترتیب با خود بوده و ترددات نموده ... و کارهای ...
فرزندی داشت ... و ... شنیده ... آمده ... که از آن قوم ...
بعمل آمده ... مکان ... آن ... و ... شده چنانچه ... و ...
... آنجا ... و چون ... مردم شیراز از ... و دلیری کرده از ارکان دولت
ابوطالب میرزا ... و ... که ... حضرت اعلی ...
... و ... عباسیان ... و ... دیوان اعلی ...
ولد میرزا ... شیراز ... مهدی قلی خان آمده ... ملاحظه جانب نواب ...
کرده و در فارس ... و رعایت جانب هر دو طرف ... و ...
... غلام که چند سال از جانب ... و ... حاکم و صاحب ... بوده قلعه
... استحکام ... و ... و یراق و قلعه داری ...
سرانجام داده بود ... که ... و علی قلی خان ...
و ... سلطان ... و ... الدوله پادشاه ... گشتند چون ... که علی قلی خان ...
اصفهان ... و ... آمده ... و ... و ...
نداده بود ... و ... میرزا محمد ... سوی ... بجهت ... داشت ...
... قلعه ... استحکام قلعه و حفظ ... و ... است که ...
دولت ابوطالب میرزا ... و ... نواب میرزا ... را ...
خود ... و ... پادشاهی ... و ... که ...
خود در آورده ... که ... در قلعه ... بود ...

و جواب آن ملک را منضبط نموده اگرچه احوال آذربایجان از تصرف قزلباش [illegible] چون رفت [illegible]

شاه [illegible] خان [illegible] حاکم [illegible] فرمان [illegible] بود [illegible]

در [illegible] و جعفر پاشا [illegible] دولت [illegible] و اخلاص [illegible]

[illegible] و [illegible] جعفر پاشا [illegible] و ایشان [illegible]

[illegible] و اکثر [illegible]

[illegible] ارکان دولت [illegible] محمد [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] جعفر پاشا

فرستاده [illegible] و [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

نموده [illegible] احوال مردم آذربایجان و عراق [illegible] کرمان و [illegible]

و خراسان [illegible] و احوال [illegible] جانب [illegible]

چون [illegible] عراق [illegible]

در [illegible] حضرت اعلی [illegible] ممالک عراق [illegible]

سایه عاطفت بر مفارق [illegible] ملک ایران گسترده [illegible] و آن [illegible]

[illegible] ملک ایران [illegible]

بود [illegible] ذکر احوال امرا و ارکان دولت [illegible] و ابوطالب میرزا

اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان دولت او آنست که در اول حال که بدار السلطنه قزوین آمده [illegible]

نمودند چنان [illegible] حکومت و غرور [illegible] بودند [illegible]

که [illegible]

با [illegible] عراق [illegible] نواب کامیاب اشرف [illegible] آورده چون [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] کاشان و اصفهان [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] نظام [illegible]

احوال هر دو [illegible] گشته اما چون [illegible] دولت [illegible] ارکان دولت [illegible] حضرت اعلی

[illegible]

[illegible] میر [illegible] وزیر [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] بیک [illegible]

[illegible] خان [illegible] ابوطالب میرزا

[illegible] ییلاق [illegible] میر [illegible]

[illegible] اسمعیل [illegible] میرزا

وزیر [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] استقبال [illegible]

[illegible] دولت [illegible] میرزا محمد وزیر [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] نواب [illegible]

[illegible] شده [illegible] امور دولت [illegible] ملک و ملت [illegible]

[illegible]

[illegible] محمدی بیک [illegible]

جهانبانی ایالت ولایت همدان را به پیر غیب خان استاجلو تفویض نموده بود و در این وقت اسمعیل قلیخان شاملو را

نموده که ایالت آن ولایت بشاهوردی خلیفه که برادر بزرگ او بود تفویض یابد علی قلیخان چون از صواب دید او بجا

نیز اثبات کرده بود پیر غیب خان نیز سر فراهمی داشت راضی بر همین شده رقم ایالت همدان باسم شاهوردی

خلیفه نوشته از بارگاه شاهی روانه آنصوب شده پیر غیب خان از این معنی آزرده خاطر گشته اگرچه ظاهرا انقیاد

نمود اما دست از [illegible] حکومت کوتاه نکرد و در منازلی که [illegible] نشین است اقامت داشت چون شاهوردی

خلیفه [illegible] که در [illegible] صلاح نبود [illegible] شاملو که اقوام و [illegible] او بودند [illegible]

نمود که او را [illegible] از همدان بیرون کنند پیر غیب خان [illegible] و از [illegible] شده

خلیفه در آن وقت قدرت بیشتر داشت تا به تسلط ایشان [illegible] کرده داشت [illegible]

کرده [illegible] همدان [illegible] از طرف استاجلو در [illegible] شده فی الجمله [illegible] شاهوردی خلیفه [illegible]

انجمن [illegible] اسمعیل خان [illegible] شاملو [illegible] همدان [illegible] پیر غیب خان [illegible]

بلا خطر [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] شاملو و استاجلو [illegible] انواع ملایمت و [illegible] کرده او را

از این اراده منصرف ساخت و [illegible] شده که [illegible] شاهوردی خلیفه داد [illegible] آنجا [illegible]

کرد [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] و [illegible] رفتن کرد و علی قلیخان [illegible] آنصوب شده

[illegible] و [illegible] پیر غیب خان [illegible] آتش [illegible] شده پیر غیب خان [illegible]

کرده [illegible] آمده [illegible] علیقلیخان [illegible] رسیده [illegible] چون علی قلیخان [illegible]

[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] شاملو [illegible] استاجلو [illegible]

[illegible] و [illegible] شده [illegible]

در مشهد مقدس [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] علی قلیخان [illegible]

عراق [illegible] احوال عراق [illegible] شاملو [illegible]

همایون در [illegible] بود و عاشور آقا [illegible] از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در مشهد مقدس [illegible]

آمده که [illegible] آورده [illegible] اسمعیل [illegible] که چون [illegible] نواب غفران پناه جهانبانی

مشهد مقدس [illegible] رسیده از اطراف و جوانب عراق و فارس [illegible] اخلاص [illegible]

می یافت [illegible] شد [illegible] کار روان بود [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] و ارکان دولت [illegible] اردو و امرا عراق [illegible] واقع [illegible]

که بعد از [illegible] صلاح دولت [illegible] عاشور آقا [illegible] مذکور را [illegible]

روانه نمود و عرضه داشتی از جانب حضرت اعلی [illegible] که [illegible]

و اظهار [illegible] نوشته مرشد قلی خان [illegible] ارکان دولت

[illegible] نوشته بود [illegible] چند سال شده که [illegible]

[illegible] عراق و خراسان [illegible] آمده [illegible]

[illegible] امرا و [illegible] طوایف [illegible]

[illegible] اختلال تمام با امور سلطنت [illegible] چون [illegible]

مغفور [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که در مشهد مقدس [illegible]

[illegible] رسیده و آثار جهانداری [illegible]

ارکان دولت [illegible] مخالفت [illegible] کریبان [illegible]

اتفاق نموده در امور سلطنت [illegible] انتظام مهام ممالک [illegible]

دولت [illegible] شده [illegible] عاشور آقا [illegible]

رسیده [illegible] خان شاملو [illegible] هرات [illegible]

داشت [illegible] بعد از [illegible] آمده [illegible] حضرت [illegible] اطلاع [illegible]

ارشد بود و خرقه سلطنت پوشیده و گشت و چون اعتقادی بجانب مرشد قلیخان که در خدمت حضرت اعلی
صاحب‌جمعی بسیار بطلب بوده داشتند و علی قلیخان شیخ اعلی را در دیوان ... باید نمود و خدمت بدیوان و کیوان
نام و نشان سلطنت و پادشاهی اقتضا انتد در خود در آورده بوده و خود را پادشاه دانسته دیده و دیگر را بنظر در نمی‌آورد
که بودن او و مرشد قلیخان در یک مکان امکان ندارد و صلاح خود در استظهار داشته تمکن را در آنچه خود را
انگاره جمع نمودن و تهیه اسباب جهاد نمود و از آنجا برده و در باب تربیت ابوطالب میرزا آقا که از ... و حالا بخاطر آورده
که ... بسلطان محمد میرزا نموده و بوده و بیت الله استظهار داشته کمر بخدمت شاهزاده نامدار
میرزا بسته باهم دیگر راضی نمی‌شوند و مرشد قلیخان را که سپه‌سالار اعلای عراق و خراسان نامی شده و تراع شده بود
میرزا تنها کرده و از جانب کل امرا و ریش سفیدان او و کاغذات و رقعه در این باب نوشته جمیع امرا و ریش سفیدان
بر طبقه ایران مهر نهاده و عاشورا را در کمال خفت و بی اعتباری روانه گردند اما سوی علی قلیخان و اسمعیل قلیخان
و الله ساده و سولاغ میرزا محمد و در سپه‌سالار امرای ایشان را ... باهم نمودند و بار او مهر بران و رقعه نهاده و جمعی بر ...
پیغام زبانی داده بعد از رفتن او رای و تدبیر ایشان بران قرار گرفت که روانه کاشان گشته آن جلد و ا...
و ایلچیان ... از ... نمایند و از آنجا باصفهان در آمده و رفته مهمات فارس و کرمان و آن حدود و اسمعیل داده ...
نزدیک بشهر نموده جمعی را که اهل اعتماد داشته باشند بحکومت هر ولایت نصب نمایند و علی قلی سلطان ...
حاکم قم و مرشد قلیخان شاملو برادر اسمعیل قلیخان را پیشتر بر سر ایلچیان خان ایشان فرستادند و چون بکاشان ...
وارد و میرزا آقا و داشتند بعضی از اهالی اصفهان که در آنجا بوده و از خرمای آقا شکایت داشتند ...
و مبالغه او گشته متنبه شده که از اموال و ممتلکات میرزا آقا و اتباع و ملحقان او مبلغی گرانمند بحصول ...
کرده اند در همان سپلاق ... میرزا آقا را گرفته و اموال و اسباب او را بحیطه ضبط در آورده و میرزا
احمد کلانتر وزیر و صاحب مقاطعه اصفهان شده و میرزا ابوطالب ثانی را ناظر مهمات اینجا کردند و ...
بجهت ضبط اموال میرزا آقا تعیین نموده با ... ضبط بعضی از اتباع و ملازمان او هر یک را ...

اصفهانی

اصفهانان بشهر فرستادند و اردو و تمکین اصفهان از ... تفویض نموده و روانه اصفهان گردند و در ...
همایون کوچ کرده و ... پیش روز بکاشان رسیدند و ایلچیان خان ایشان ... بوده و در ... شهر را
بسته و ساخته براق قلعه داری سرانجام داده و دست به اموال تجار و متمولین دراز کرده و بجلادت ...
وا فرداده و رفته بجایی رسید که ... العبد ما فی یدیه کان لمولاه و آنچه خود بر کس گمان کرد
ملک طلق خود پنداشته ... با زبان ... و ... نیان شهر را ... کرده و ... داده
در قلعه گیری سعی ... و رتق ... جمعیت ... رسانیدند در این اثنا خبر ... از جانب اصفهان رسید
ما حصل کلام آنکه چون ملا ... و ... و آقا که در قلعه اصفهان بودند و ... کرده و ایشان ...
نام غلامی بود که ... بود و داشت ... بزرگواری او را ... شنیده و در ... قلعه را ... و ساخته
خاطر ... قلعه داری داده و ... اموال ... کرده با علمای ... عصبیان ...
نمودند و سید بیک داروغه و میرزا ... که وزیر و صاحب مقاطعه بود و در ... و ... ساده ...
در جانب ... آن ملک که ... مشهور است و تا غایت مردم آن ولایت ...
بت ... نشستند قرار گرفته که از ... و ... در آورده ... شهر ... و از اهل قلعه
اکثر غلامان ... بودند دست درازی ... شده و احوال ... گشته امنیت و ... از آن ...
... در آن وقت غلامی ... نمود که ... و عصبیان توانستند کرد ...
بسیار بوده اند با آنکه حکایت ... از غلامان ... و غلامان ... عصبیان ...
می آوردند تا آنکه ... از ... نموده روزی ... رفته چند جا دیوارها را سوراخ کرده ...
... اموال و اسبابی نهایت ... برده سید بیک کوتوال و میرزا محمد ... وزیر ... قرار نموده ...
حال ... ایشان رسیده و حقایق حالات ... کردند حضرات ... و دولت ... سلطان
لشکر ... جهت ... شهر ... بعضی از امرا باصفهان فرستادند و ایشان قدم بولایت اصفهان

... نوشته ... مبلغ ... ... بتاریخ ...

رها و ند امرا از رشتو که یاغی بودند خبر آمدن ایشان شنیده و در موچه خورت اصفهان بر سر ایشان
دوید الله قلی سلطان و میرزا ابو الحسن ثانی و چند نفر دیگر از اعیان ترک و تاجیک را گرفته بسیار خود
بردند حضرات ارکان دولت در کاشان از وقوع این حالات بی آرام گشته در تجهیز لشکر کاشان [illegible]
سعی نمودن گرفتند و چون در رفتن اصفهان اهتمام داشتند بی آنکه اسباب یورش سامان رسیده باشد
شبی یورش نمودند نامنظم سبب از جانبین جدال و قتال رواج شده و جمعی از جوانان که در آمدن [illegible]
شده و کاری از پیش نرفت بعد از یورش مذکور اسمعیل قلیخان مصلحت در آن دانست که چون مهم اصفهان [illegible]
عهده [illegible] با یحیی خان صلح کرده مهم او را بوقت دیگر حواله کنند و متوجه
شوند و خود باعث گفتگو شده کس [illegible] بیرون فرستاده و مشهد [illegible] بیگ [illegible] یحیی خان
نیز از ضیق محاصره در تنگ بود [illegible] دانسته با اسمعیل قلیخان متوسل شده و بیگ [illegible] او را
در عهده اتفاق [illegible] گذاشت و چند کس خود را با [illegible] پیشکشی بیرون فرستاده و در مقام اعتذار در آمد و
فرستادگان بوسیله اسمعیل قلیخان ملازمت علی قلیخان دریافته بشرف [illegible] و پای بوس نواب [illegible]
شان ابو طالب میرزا مشرف شده عذر [illegible] مستقبل شدند که [illegible] او را [illegible]
که در کاشان یراق خود را گرفته با لشکر از دیوان اعلی [illegible] روانه کرده و بعد از قیل و قال
قرار یافت که چون اردو کوچ نماید او [illegible] سیصد نفر از جماعت [illegible] یراق وغیره در کاشان
بگذارد که در شهر بوده باشند و بعد از رفتن او شهر را [illegible] از جانبین شده [illegible]
روی نمود اردو کوچ کرده روانه اصفهان شده در ساعتی که میرزا ابراهیم منجم [illegible] نموده بود داخل
شده [illegible] دولتخانه [illegible] قرار یافته علی قلیخان در حوالی دولتخانه فرود آمده و اسمعیل قلیخان [illegible]
هر یک از امرا و ارکان دولت در منزلی مناسب منزل کردند و غلامان در [illegible] قلعه داری اهتمام
نمودند و از اینجانب نیز شروع در توپ ریزی و یراق قلعه گیری کرده و بعد از چند روز علی قلیخان [illegible] ارکان

و آنکه

و آنکه که بافرناوه آقا و غلامان قلعه [illegible] و ملایمت پیش آمده شاید بلطایف الحیل قلعه را از دست
ایشان بیرون آورد و فرناوه آقا را بمنزل خود برده [illegible] از گردن او برداشت و بطریق مهمان [illegible]
نموده خاطر او را بمواعید جمیله اطمینان بخشید و مشهد [illegible] او شده و او کس بقلعه نزد نجف بیگ [illegible]
بیگ و کسی از معتمدان خود را طلب داشت و ایشان را باطاعت و متابعت و قلعه گشودن امر نمود و در اول
حال نجف بیگ و غلامان اطاعت نکرده بافرناوه آقا سخنان درشت خشونت آمیز گفتند اما در [illegible]
بصلح راغب گشته بعد از قیل و قال بسیار خاطر از قتل و سیاست جمع نموده نجف بیگ بیرون آمده
با علی قلیخان و امرا ملاقات نموده ابواب قلعه مفتوح ساخت و با نجف بیگ ملایمت و حسن [illegible]
باسانی صورت یافت بعد از انجام مهام قلعه از جانب مهدیقلی خان و ذو القدران شیراز
ریش سفیدان آمده عرایض و پیشکش آورده و در باب قتل علیخان عذر خواسته گفته التماس نموده
که اگر ارکان دولت قاهره از این مقدمه اغماض نموده مهدیقلی خان را بایالت شیراز منسوب [illegible] ایشان
نیز غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش گرفته طایفه ذو القدر که [illegible] و اخلاص [illegible] از قضا حاکم
نواب اسکندرشان در نگذرند [illegible] جهان [illegible] بدیوان اعلی [illegible] در آن وقت [illegible] عقل [illegible]
نفس ایشان بوده و ملتمس بود که از این [illegible] و اغماض فواید کلی بر دولت ایشان [illegible] کار فرمایان
و قدر در فکر کار دیگر بودند پرده غفلت و غرور بر دیده بصیرت ایشان کشیده شده بود و میرزا محمد وزیر [illegible]
فروشی را نپسندیده و ایالت شیراز از ایشان [illegible] خلیفه ذو القدر حاکم داراب گرد که باردو آمده بود نامزد
نموده الکاء او را بابطهماسب قلی سلطان ولد علیخان دادند اگرچه رفتن ایشان بفارس میسر گشت اما
[illegible] باعث آن شد که مهدیقلی خان و ذو القدران در مخالفت اصرار نموده و شعار [illegible] سپاهیگری
ظاهر ساختند و دیگران نیز که با ارکان دولت ابو طالب میرزا خلاف ورزیده بودند [illegible]
ایشان سلوک نکردند [illegible] قطع امید از آن طبقه کرده از ایشان رنجیده [illegible] شدند

و در خلال این حال مبارز علی خان و اسمعیل قلیخان نقار خاطر بمیان آمده چند روز بین جانبین کدورت
و نزاع بوده [illegible] ذوالقدر نواده شاه علی خلیفه مهردار شاه جنت مکان [illegible]
علی قلیخان را تربیت کرده او بود و الکام که در زمان شاه جنت مکان بعهده او تعلق داشت باو [illegible]
یافته بود و در این ایام که علی قلیخان صاحب قدرت و شوکت و استقلال شد علی قلیخان خواست که منصب مهر
قوادی که در زمان شاه جنت مکان به پدر او تعلق داشت باو داده [illegible] منصب [illegible]
کرده و از علی قلیخان استمداد نمود علی قلیخان بر جهت تسلیه خاطر او و عدم رضا از اسلمش خان والد شاه
رخ خان که یکی از امرای بزرگ و مهرداری سرافرازی داشت ترک این مدعا نموده و جمعی از طایفه ذوالقدر
که تربیت یافته شاهرخ خان بودند جانب اسلمش خان والد او را ترجیح داده و از این معنی سرباز زدند
و با اسمعیل قلیخان توسل جسته او در مقام حمایت شان [illegible] آمده و علی قلیخان از این حکایت رنجیده آمده
در حصول مدعای خود اصرار نمود و این معنی مایه کدورت شده و بین جانبین باعث فساد و منشأ این حال
وحشت مابین آمد و طوایف قزلباش دو گروه شده جمعی به جمعیت نمودند و [illegible]
سپاه آرای گروه از یکدیگر خایف و [illegible] بودند و [illegible] شهر و مملکت شده [illegible]
منسوب [illegible] ملک و [illegible]
در کوچه و بازار [illegible] گشت و [illegible]
و صفا [illegible] اصفهان و [illegible] ارکان دولت در آمده
خود را ارباب حوالات [illegible] رعایا [illegible] بودند و چون [illegible]
هر کس [illegible] احوال مردم اصفهان مختل گشت و در این
اثنا خبر رسید که عبدالله خان پادشاه اوزبک بعزم تسخیر خراسان بر سر هرات آمده شهر را محاصره
کرده و علی قلیخان شاملو حاکم هرات قلعه را استوار کرده و [illegible] بقلعه داری مشغول است

علی قلیخان

و در [illegible]

و مرشد قلیخان در صحبت اعلیحضرت [illegible] عباس [illegible] آورده [illegible] آمده آن
خراسان [illegible] خراسان بعراق [illegible] رسید و [illegible]
مرشد قلیخان از [illegible] آمدن مشهد مقدس [illegible] عبدالله خان است [illegible] عراق [illegible]
[illegible] آمده [illegible] کردند و علی قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible] علی قلیخان [illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] علی قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علی قلیخان [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible] علی قلیخان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] علی قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] استقبال موکب همایون شاه [illegible] نمود و چون مردم [illegible]

کم ابد قدرت آمدن عراق شود لشکر داده اسمعیل قلیخان در موکب همایون نواب سکندرشان
و ابوطالب میرزا برادر سلطنت شعار رفته در پای تخت صفاهان استقرار داشته باشند بموافقان
شده ابواب [illegible] آمده و گفته شد که چون [illegible] جانب اسمعیل قلیخان در موکب بخت
پادشاه روشن [illegible] داده [illegible] در خانه [illegible] عقل [illegible] علامه
داشته شد که [illegible] مرشد قلیخان [illegible] لشکر [illegible] ذوالقدر [illegible] ترکمان [illegible]
فرستاده [illegible] نام [illegible] اصفهان آیند [illegible] توقف نموده
اولیای دولت [illegible] لشکر [illegible] سلطنت [illegible]
اعلی شاهی ظل الهی تعلق گرفته بود [illegible] بصواب [illegible] بعد از چند روز [illegible]
تو بر موکب عالی ظل الهی تعلق گرفته بود [illegible] بصواب [illegible] بعد از چند روز [illegible]
تو بر موکب عالی ظل الهی از راه [illegible] اصفهان [illegible] قزوین قرار گرفت
و از کشاکش [illegible] دست [illegible] اصفهان [illegible]
مواخذه و مصادره [illegible] شهر و مملکت از نظام و نسق [illegible]
[illegible] بعد از خراب البصره [illegible] سلطان [illegible]
اصفهان [illegible] سلطنت [illegible] مملکت [illegible]
سلطان ذوالقدر حاکم قم [illegible] لشکر [illegible]
حاضر کرده از تقدیرات الهی [illegible] شاهی محمد [illegible]
دولت [illegible] سلطنت ابوطالب میرزا [illegible]
او در کنار [illegible] اصفهان توقف [illegible] حضرت اعلی مرشد قلیخان از راه [illegible]
و [illegible] پهلوان خان [illegible] سعادت

کاشان [illegible] از راه [illegible] روانه شده **و ذکر احوال خراسان و توجه موکب همایون [illegible]**
[illegible] عراق و [illegible] سلطنت ایران [illegible] [illegible] بقا [illegible] ملک
پنهان [illegible] که در سالی که [illegible] علی قلیخان شاملو حاکم هرات و مرشد قلیخان حاکم مشهد مقدس [illegible]
مقابله واقع شده [illegible] هرات مشهور گشته حضرت [illegible] ظل الهی که در [illegible] بودند [illegible]
قلیخان بسعادت [illegible] سلطنت و اقبال سرافراز بودند [illegible]
کسان [illegible] مرشد قلیخان [illegible] علیقلیخان
و [illegible] حال بهرات آمد [illegible]
خوف تمام داشت و از عراق [illegible] الفرق [illegible] اغنیا
اضطرار [illegible]
بخدمت عبدالله خان اوزبک فرستاده [illegible]
و [illegible] بظهور آورده [illegible] از جانب [illegible]
بظهور [illegible]
ایمنی را فوز عظیم دانسته [illegible]
هرات که در آرزوی [illegible] جانب خراسان
معظم گشت و سرانجام اسباب یورش خراسان پرداخت [illegible]
و [illegible]
کرد و قبل از [illegible]
چاکرانه بظهور آورده بود و اکنون همت [illegible] ملک خراسان مصروف گشته موکب [illegible]
اگر در قول خود صادق بوده [illegible] بملازمت موکب [illegible] پیوسته سعادت کورنش دریابد [illegible] آن ملک

خطبه و سکه باسم و لقب خانی مزین سازد که از جانب او بزرگ و عموا اطفاء النائره گشته ایالت آن
آن ولایت بدستور سابق مسلم کرده و اگر آن ولایت را به دیوان عالی گذارد و هر محل دیگر از ممالک که او را
الشهر ترکستان و بدخشان که اراده داشته باشد با اختصاص سپاه به دو بیل منصور مراجعت
مأمور سلطنت نیت جد و پدرات را تملک کرده و بجانب قزلباش رو دهد قلیخان از رزوه و وقوع ایجاب
ارام شده و از آن طرح استنابی که از روی ضرورت و اضطرار با عبدالله خان انداخته بود پشیمان
گشت چو طایفه قزلباش را با او زنگیه تعصب و آتش خشمش تکمیل منتسب دولت از حکومت ملک هرات که
اعظم بلاد ایران و در سلک روضه رضوانست برشید اشت و اعتمادی که بجانب اهل عراق بر بد اشت
بالضروره و رفته باقتضای الهی داده و دل بر کشتن و قلعه داری نهاده و بسرانجام اسباب آن بود و
و هر دو متوکلات را بشهر آورده و او وقوف و مایحتاج مترتب ساخت و عبدالله خان از اطاعت او
او مایوس گشته در کمال شدت و غلظت بظاهر هرات رسیده و بمحاصره قیام نمود و همه روزه بای
احاچیان محاربه و مصادره در کار بود و شرح آنحال چنانکه از امثال در صحیفه دوم از مساعدت بخت
مآل مامول است مرشد قلیخان که در مشهد مقدس معلی بود و از احوال آگاه گشت چون لشکر خراسان را
قوت مقاومت با عبدالله خان نبود و قضیه پاینده شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا در عراق
روی داده بود و مرشد قلیخان چنانچه گذشت کس بعراق فرستاده بود که از امرا و ارکان دولت
نواب سکندرشان استدعا نماید که اگر سلطنت و ولیعهدی حضرت اعلی را مسلم داشته و مخالفت و کشی
طرفین بوفاق و اتفاق مبدل کرده روی توجه بعراق آورده با لشکر عراق همت بر دفع مخالف
وحی دودمان بنده فرستاده او را مراجعت نموده جواب برخلاف مدعا او رد اما مرتضی قلیخان
پرناک بعد از آنکه از عراق برگشته بدامغان رسیده کاظم قلی سلطان برادر خود را با بسطام آقا
و یکتاش بیک ولد محمد خان ترکمان به مشهد مقدس معلی نزد مرشد قلیخان فرستاده و اظهار

اتحاد

اتحاد و یکدلی نموده او را بتوجه جانب عراق ترغیب نمود و از جانب فارس و کرمان و یزد نیز متواتر
و متوالی کسان بنوعی که تحریر پیوست آمده اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند مرشد قلیخان که مرد عاقل
کاردان بود و بجهت عداوتی که طایفه ترکمان با استاجلو داشت اعتماد بجانب مرتضی قلیخان چندان نداشت
و میخواست که حضرت اعلی را که سرمایه دولت او بود چند روز سه هزار کس ترکمان برده در قبض
و اصفهان متمایل بود و ... که داشت بعد از آمدن عراق نگاه داشتن آن حضرت
در ابقای دولت و اقبال را در مشهد مقدس معلی از بیم سطوت و صولت عبدالله خان مطلق نمیدانست
شبها درین فکر و اندیشه بسر برده رای او برین قرار یافت که چون امرای فارس و یزد و القدر که در یزد
و کرمان و شیراز نشسته اند ایلچیان فرستاده اظهار انقیاد و اخلاص نموده اند او در رکاب همایون شاهی
ظل الهی از راه طبس و یزد رفته و آنجماعت را بخود متفق ساخته باستعداد تمام قدم بولایت عراق نهد
و مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان از راه دامغان روانه کاشان گشته و ایلچیان خانان خود بعراق
بموکب همایون پیوندد و ابراهیم خان برادر کوچک خود را بحکومت مشهد مقدس معلی نصب نموده ابو
چاوشلو حاکم جام و بوداق خان چگنی حاکم خبوشان نزد او گذاشته خاطر از توجه جانب هرات
فروغ سپاه او نیکی شهرت داده با حضرت بعزیمت جانب عراق در موکب عالی خسرو آفاق از مشهد
بیرون آمد و چون بحوالی ترشیز رسید بعضی اخبار وارد و دریافت که فسخ اراده سابق لازم گشته توجه
از جانب دامغان و سمنان بعراق اولی و الزم نمود و اول آنکه خبر رسید که مرتضی قلیخان در دامغان
رخت اقامت برراحله قیامت بسته از دار دنیا بسرای جاودانی انتقال نموده و تفصیل او وثوقی که مرشد قلیخان
از طایفه ترکمان داشت و ملاحظه و احتیاطی که جماعت استاجلو از ... راه دامغان که مسلوک نظر
گشت دیگر آنکه تحقیق پیوست که امرای عراق در موکب نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا باصفهان
آمده و از آنجا بجهت انتظام مهمات فارس و کرمان و یزد در خواهند آمد و این صورت تمکنات کرده امرا

ذوالقدر نیز از خایف واندیشه مند گردیده بموکب عالی ملحق نگردند و سعادت بر وجهی که مرکوز خاطر
وزرا و امرا بوده است سمت وقوع نپذیرد و چون دار السلطنه قزوین که مقر خلافت عظمی است شاهسیون و سپاه از
اهل عراق خصوص شاهسیونان که ... است پای تخت جاه بوسی مشرف شده با جانشین آقا اخلاص و دولتخواهی کرده بزبان
اخلاص ... داده بودند که در آمدن عراق استعجال نموده بی اهمال و توقف روی توجه بصوب آن ...
کرده ... بتوفیق الله تعالی حسب المدعا صورت پذیر است و شاهسیون سلطان ... اعلی ذوالقدر حاکم
سمنان که از جمله ابو طالب میرزا جان ترتیب کرده و علی قلیخان شیخ اعلی و علی اهتمام و دیگر امرا و ...
نوشته از وقوع حالات ... مطلع ساختند و دولت افزونی و اقبال بود و ... عراق از راه ... روانه
دار الخلافه همگنان رسوخ یافته از آنجا ... دو ... دولت ... عزم ... بیافت ...
کز زوال اجلال وارع بود و بکوچ کرده ... چند روز ... اوقات صرف تعمیر قلعه و استحکام ...
نموده ... و خاطر از امور ... آن ... کرده ... ملازمت ... از ...
جان سپاران ... مشهد مقدس معلی ... حضرت امام ... و ... اسلام ... اعلی
استعداد ... نموده ... الطاف ... مشهد مقدس معلی ... آمدند و از تربت
... کرده و ... توقف ... داشتند و چون ... رسیده ... برادران ...
مرتضی قلیخان و اعیان ... نموده ... بر سیاه ... مرافقت ... ساکنان ... شاهی ...
نمودند و ... ذوالقدر ... فرستاده ... سلطان ... که ...
سلطان ... اعلی بود و بعد از فوت ... علی قلیخان ... حاکم ایشان ...
و انقیاد و ولایت نمودند ... استقبال موکب ...
و ابواب قلعه ... بروی ... دولت ... گشوده ... آراسته
بسعادت ... شفقت و التفات ... دار السلطنه قزوین

دستم

بعد ختم بیاد لب تشنه حسین
... صبح ... از بیکس ...
... گم ... و هم ...
... ان ...

فرستاده و قورخمس خان شاملو و اهالی و اعیان شهر را باستقبال موکب ظفر قرین دلالت نموده
... قورخمس خان برادران اسمعیل قلیخان و آقا باشی ... تومان ...
مذکور بوده ... سلطان ... سلطان و اهالی و اعیان بلده ... ساختند
در مخالفت مشورت نموده برادران اسمعیل قلیخان ... اولاد ... طاعت و متابعت بجوز نمودند
التماس ... هجوم نموده ... قدوم میمنت لزوم شاهی ... دفتری ...
کرده ... پیش گرفته ... مقام اطاعت و متابعت ... مخالفت ... شده ...
و دلالت ... موکب عالی ... سلطان ...
برادر علی قلیخان که از جانب برادر حاکم ری بود ... آوازه توجه موکب مقدس ... هجوم ...
... توقف ... اموال و اثقال ...
قلعه الموت ... آن قلعه بوده ... میرزا ... رفته
... سلطنت ... موکب ... داشتند ...
حضرت اعلی ... دار السلطنه قزوین پیش گرفتند ... شده ...
... سعادت ... سلطنت و ... قدوم سعادت لزوم ...
شاهنشاهی ... حالی ... استقبال ...
که دوران ... سلطان ... غلام ... تحفه ...
... الفضه ... پای تخت همایون بقدوم شریف سعادت ... حضرت
... بارگاه آراسته گشت مرشد قلیخان وکالت دیوان اعلی ... استقلال ...
از اطراف و جوانب ... امرا و ... قزلباش ...
آغاز نهاده ... قدوم میمنت لزوم ... خان ... نموده ...

ری تقریر آمده بتنبیه پای پرس مشرف گشت مرشد قلیخان بجوان از امراء و خوانین ابوطالب میرزا که
مومی الیه بود لحظه از فکر قتل پر کار ایشان فارغ نبود و در کل موارد و فرم احتیاط مرعی میداشت و امرای
ترکمان را عموما بر شیخ خان استاجلو و برادران فرستاده‌اند که در بیرون شهر در دو سر صوفیان که در سر راه
نزول نموده از آن راه مجبور دارد بشنید اما چون علیقلیخان و اسمعیل قلیخان را امرا عظام ابوطالب میرزا
در موکب نواب سکندرشان و جناب میرزا از عزم باده کاشی که گذشته بحوالی دارالمومنین قم رسیدند خبر ورود
موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بایشان رسید ترتیب نموده با امرا ال آنجا وقت راه یافت
کس طلب علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم فرستادند او از آمدن تقاعد ورزیده در روب قلعه [illegible] راسته
ساخته آثار مخالفت بظهور رسانید علیقلیخان از دوری قرع ایحال که هرگز منظور کرده بود و او از جمله
ندریان خود دید المنت بجانب استیصار نموده باتفاق اسمعیل قلیخان و امرا بهانه زیارت مرقد
منوره معصومه علیها وعلی آبائها الصلوة والتحیة از اردو جدا شده بقم آمدند و کس اعتمادی زبان دوان
نزد او فرستادند که او را بموجب دنیا بموافقت ایشان راغب ساخته بیرون آورده پیغام دادند که بمهمانی
تو آمده‌ایم شرط مهمانی بجای آورده بعضی مهمان مزوری است که در سواد گفتگوی [illegible] رابطه جواب فرستاد
که طایفه تور غلو مرا از آمدن ملول شده بهوای عجایب سکری … سر دارند و سر اختیاری نیست امرا از جواب
او مایوس گشته بعد از طواف آستانه مقدسه بار دیگر نمودند تا آن توقف [illegible] بدولت و غرور
ایشان بجد بوده که خلاف مطلب [illegible] خاطر [illegible] مرشد قلیخان و مردم همراه زاده
وقتی در نظر ایشان بود و در آن روز اندکی از خواب غفلت بیدار و از باده غرور هشیار گشته بفکر کار خود
افتادند و چون از حوالی قم بساوه رسیدند بجنبیده و اواسط الناس اهل اردو که بهر خانه کوچ [illegible] دیروز
داشتند برخصت شروع در رفتن کردند خوانین عظام مرشد قلیخان [illegible] شاملو برادر اسمعیل قلیخان ترا اغلی [illegible] کرده
که با قشون خود در سر راه بوده هر کس برخصت بجانب شهر رود و قتل و غارت نماید این مخالفت با [illegible]

ازدیاد

ازدیاد رغبت مردم گشته نهبها احمال و اثقال خود را انداخته از راههای غیر متعارف بدر رفتند
کار بجایی رسید که مرشد قلیخان سلطان از ضبط آن عاجز گشته و اعیان و [illegible] پرده از روی
کار بر داشته بابرار اظهار کردند که خانه کوچ اکثر مردم از قورچیان عظام و ملازمان خاصه شریفه و غیرهم
و ذلک که در دارالسلطنه قزوین اند و بیم که میانه این دو گروه مخالفت روی دهد منجر بقتال
خواهد شد و مقتضی است که مرشد قلیخان و اتباع او [illegible] مردم این اردو در ارتکاب [illegible] گشت
رخ [illegible] در قزوین [illegible] امرا چون [illegible] که کار بر وجه [illegible]
[illegible] لحظه فکری و هر دم اندیشه دیگر میکردند و مع ذلک علیقلیخان خاطر
از یکدلی و یکجهتی اسمعیل قلیخان جمع نداشت و با یکدیگر از روی وفاق و دوستی حرف [illegible]
[illegible] که علیقلیخان [illegible] و اسمعیل قلیخان آنرا اسباب [illegible] و مدعای علیقلیخان آن بود که چون
در آن وقت اختلاف در میانه لشکر عراق بهم رسیده و اکثر مردم روی بقزوین دارند با ایلخان [illegible]
و اختلال آرای با خراسانیان و منسوبان حضرت اعلی شاهی مقاومت نتوانیم نمود و پادشاهزاده
خود را بر داشته با هر کس که موافقت اختیار کند از ساوه بجانب همدان رفته در آنجا اقامت نمائیم
مردم اوقات از بودن [illegible] اکثر عاقبت اندیشی کرده [illegible] از قزوین [illegible]
کرده چنان مسموع میشود که از خراسان آمده تهی دست و پریشان حالند و ما قرابین و اسباب همراه
داریم [illegible] زخارف دنیا دارند از ایشان [illegible] برسر جمعیت خواهند
کرد [illegible] روزی حفظ حال خود نموده [illegible] الیله حبلی بیت بیاین تا چه زاید شب آبستن است
خود را [illegible] منتظر باشیم که از پس پرده غیب چه صورت روی خواهد نمود و اسمعیل قلیخان [illegible]
این [illegible] کرده میگفت [illegible] کنون جماعتی که در اردو اند همه خانه کوچ در قزوین دارند و [illegible] رفتن
آنجا [illegible] اهل و عیال خود بودن را [illegible] بجانب همدان [illegible] این صورت [illegible]

از هر بابت محمل است که همین جماعت که احوال رفیق اند بر ما بنده و شده و بعضی امور و امر نمایند و یکی بی
بر سر ما بنما ند و با کلک صلاح و نا بود و جنسوم اول است که جانب قزوین رو بهم رسید قلیخان خود تمکین کسب
و می شنوم که آن جماعت بکره و در اجبار رضا بحث و استماع نمایند اگر بر وفق رضای ما سلوک نماید فبها و الا وقت و فرصت ما
از دو چشم ولشکر عراق از طرف اصفهان بنا و وزراست و ازمازندران بر ده استند هر یک از شاهزادگان
و الا قدر اراده دولت شاه با شیم سلطنت و ولی عهدی و اختیار خانم و علی قلیخان بهیج وجه راضی باین
و میگفت که هر گاه به قزوین رفته خان اختیار خود ما بگرد و از دست مرشد قلیخان و بیم در همان آوازه
با پرداخته بروز دیگر موقوف نمی دارد و عزم و اختیار معتمد آنست که از یکدیگر دور بوده باشیم در روز
چند بر سلامه و پیغام کنند ایم تا به چشم که فلک شده و بار خود شنیده و عهد نکرد بجا سر رشته تدبیر را از دست
داده بوده و نوزاد اعوان ایشان بر همه کس ظاهر شده و از او نمودند و مستقیم بیکدیگر و نه که در اوراک ملامت
اشرف بر یکدیگر بسبقت و خدمت باشند بجا چون امرا بسوی رفتن قزوین اندیشه دیگر شده اند کرده قرار داده
که کل امرا و ریش سفیدان و اعیان طوایف قزلباش و معتبران اردو و اوباق که در اردو بوده اند و منظم ایشان
علی قلیخان ترکمان اصلی و اسمعیل قلیخان شاملو و شاهویردی خلیفه و ولد آنکه مهردار شاهویردی خلیفه استاجلو و امیر...
ذوالقدر مهردار و ابراهیم خان ترکمان و شاه قلی خلفا و امرای سلسله گمرمه و اسمعیل سلطان استاجلو و رنگ
خلیفه ذوالقدر حاکم شیراز شده بود و مهدیقلی سلطان طالش الدعز و خلیفه و سایر امرای استاجلو شاملو
و بیات و میرزادهای موصلو ترکمان و تمام سلطانم و اولاده نواب اسکندر شان و غیره که بجای خود شده و مهدوی شیر عباس
آوردند و همگی با یکدیگر دست یکدل بوده و از صلاح و صواب دید یکدیگر تجاوز نمایند و با برادر خود که یکی دیگری
در مقام مقصد یکدیگر نبوده باشند و هر کس در مقام و فرقی از ایشان شود همگی اتفاق نموده هر نوع که تکلیف داده
تمامی امرا و ریش سفیدان و معتبران قزلباش در خانه میرزا محمد وزیر جمع شده مصحف مجید بیان
آورده سوگند خوردند و کرده بیاد یکدیگر با کلام خدا قسم یاد کردند و بجان طرح بر فاق در قزوین تمام

منجمله واسطة الناس ارباب تعین بیگ کرده
هر شب چهر از مردم رسانشان و اعیان قزلباش
قزاق معبود در ...

ریش نعاله

رسم زیاده شده بود که از امرا اتباع علی قلیخان اول مهدیقلی سلطان طالش و الله قلی سلطان ایکسکو اوغلی
و استعداد بنا و بود و ندارد نمود و بحقیقت رسیده بنا بر استصواب جمعی گزیده تو ازیر نمودند چنانچه با علی قلیخان
اندکی همدمی مانده بود به ملازمت شاه موسومات قدیم و وزیر و از صد اسمعیل قلیخان بیرون آمده و تنها بوده و چون
او در این وقت اعوان و انصار بیشتر داشت علی قلیخان از ضعف او تجاوز نموده استحکام کرده و مرتضی قلی
با و پیغام کرده بود که برادر عزیز ظاهر است که بنا از طاقت شاه نمود و استعداد جلوگیری و قدیم است و جمیع
و در خدمت و تربیع با یکدیگر متفق بوده ایم هرگز خلاف عهد رای نبوده و ما چار است که در حین دولت
یکی از امرای عظام شاملو ریش سفیدان طایفه و در کمی از ارکان دولت باشد و امروز در میان شاملو
کسی که شایستگی این امر دارد عیسی قلیخان حاکم هرات نبوده و در میان خان والا عزیز است و عاقبت
امور با و تو بر تو کسب امر معلوم دو دشمن و دشمن دوست می باشیم پس بالضروره همراه آن عزیز بزرگ
و دو وطن چاره نیست و داده وکالت و ریش سفیدی عیسی قلیخان و منصب اعلی وزیر که بوده و این رتبه بود و بسی
از آن کمتر نیستیم و مع ذلک مراتب بهتر از و با تو نابت سلوک خواهم کرد و اگر هیچ اعلی که با هم از یکجا بود تمام
بمنصب وکالت و ریش سفیدی اویماق در آمدن بسیار و خاطر بود و از اینجا باعث و مقدمه شد آن نفر
همراه در آمدن تحتانی سینه با یه بجا انواع چرب زبانیها مصلحت وقت نمود و او که بود در جواب حکایت
قزلباشی از خدمت و قدرت اما چون ظاهر امور است و توجهی داشت اسمعیل قلیخان از این موقع رسالت نما
کو اول خود و دیگر رفتن قزوین مصلحت میگفت و علی قلیخان ایمنی را عقیده و هر چند میگفت که مرشد قلیخان
از او یماق ما است و ما او را از تو بهتر نسیم بجانب وحشیان مصلحت آمیز او اصلاً اعتماد و تمیز بر کرده
دست به یکدیگر و از بهر تو اتفاق نماید و در میان شاملو حب داعیه سیاست دیگر را از رتبه جواب گذارد
کرده است ببر و اوشاه و فرح شد تو ... از من خواهد کرد و فکر دیگری با خود کنیم القصه کار بر ده از آن عالم
عجب که آرا ساید و اب طوطی دولت حضرت اعلی بود و به طریق تدبیر را از دیده بصیرت ایشان پوشیده و دستیاب

بابدو بیعت دیگر سر کردگان ساخته و قابو یافته بر عبث آن حضرت را کشتند و گرفته براهی کرده الف سلطنت شاهان

و شیخ حضور مقصود و لب دولت ستیزه بجانب اشرف علی بود و لاحسیب و اسماعیل قلیخان با جمعی از امرا جهت

رفع کرده و بطرف دیگر رفتنی نشسته بعد از قتل و قتال بسیار منهزم شد که هرکدام یکی از مهمات صاحب مرده کار و دیده

بقزوین رسیدند که بیعت و اشرف منهزم شده و بعد از رسیدن قلیخان ملاقات نمودند و اظهار نمودند که امرا و اعیان

بجهت تربیت دولت هرچند از مطالب خود گذشته که بر طرف شوند بعد از سیاست دو کس دیگر و چند روز از فساد و سلوک

بر اندازند پروا نمیشد و دیده و بصیرت رشته و شیخ حجت کرده و اکنون خاطر ایشان قرار داشت

در رفع نمیده و بازکرده که بعد از اطلاع بر اوضاع آنجا بمقتضای آن عمل نموده و امرا ملک از جانب علیقلیخان

و امرای جنگ جلادت شعار از جانب اسماعیل قلیخان بر فتح قزوین مامور شده و ایشان رفته با مرشد قلیخان

ملاقات کردند و او ازو دو دو خان و شکوه کرده از روی عقل و کار دانی

کشف کرده و هر دو را با انواع ملایمت و درستی و بر سبب رضا بمصلحت خاطر باز کرده و رسیده

ابلهانه دیده و دیده بودند نفرت گرفته جلال الدین قزوین خوشحال و کارها در طرف

از ... کرده و چون لشکر ... رسیده در خانه از جناب میر حسین مجتهد و جناب

سلطان علی و امرا آقا بیگ ... از ریش سفیدان استاجلو بود برسالت آمده از جانب

قلیخان ابلاغ رسالت بخوانین عظام کرده اند خلاصه پیام آنکه تا غایت ... میانه

قزلباش دو هوای در ... شده و بوده انواع شرور و فتن روی داده و ... جهت

اعدای دولت گشته بسیاری از ممالک متعلقه قزلباش بتصرف اعادی رومیه در آمده و حالا

طرف خراسان نیز از دست رفته و لشکر ... آن ملک کشیده و بر همگان معلوم است که

تا این دو گروه در میانه بوده باشد نه لشکر خراسان را قوت و قدرت دفع اوزبکیه است و نه سپاه عراق را

تاب مقاومت رومیه و اگر دو سال دیگر برین نهج گذرد نقصان تمام بدین دولت میرسد

در اینوقت

در اینوقت که عبید الله خان بخراسان آمده بود و لایق دولت ... که پادشاه ... و اکنون

فرزند اکبر ارشد نواب سکندر شان و ... دولت ... و انوار جهانداری خورشید

آسا از ناصیه همایونش لایح در خراسان نگاه داشته محصور ... کرده اند حقوق

نعمت خاندان و ولایت شان را منظور داشته آنحضرت را ... روی توجه ... آورده

و ... از اتفاق و یکدلی و ... این دولت ... از حضرات خوانین عظام

و ریش سفیدان دولت ظاهر است که ترک لجاج و عناد کرده با یکدیگر متفق گردیم و ... دولت

باشد ... و ... در مقام نفاق و

باشند ... مرشد قلیخان ... دولت ... و ... که

آورده بودند اول ... علی قلیخان ... اسماعیل قلیخان ... ریش سفیدان

... آمده ... ملاقات کرده ... اسماعیل قلیخان ... مرشد قلیخان

... آمدن ... علیقلیخان ... صاحب ...

که هر دو از طایفه استاجلو و هر دو پادشاهان ... وکیل السلطنه بوده اند

و هر کدام قدرت ... علاقه ... اسماعیل قلیخان

ظاهر بود ... تمام رضا ... قسم یاد نموده ... امرا و اعیان

بدوستی ... قبول وکالت و ریش سفیدی مرشد قلیخان قسم یاد نمودند و قرار یافت که

از خوانین عظام ... همراه ایشان ... مرشد قلیخان ... قسم

ارکند و ... یکدیگر ... شده و بسعادت ملازمت اشرف مشرف گشته

... بعد از وقوع این حال امرا و خوانین باتفاق

... نواب سکندر شان ... عباس ... سلطان و جناب مجتهد ... از جانب

حضرت اعلی علی اسمعیل مرخص [illegible] عرض [illegible] ترقی [illegible] بزرگوار کرده و از جانب مرشد قلیخان
سخنان [illegible] نواب سکندرشان [illegible]
بود [illegible] سلطنت [illegible] قدوم [illegible]
کرده مرشد قلیخان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان ملاقات کرده [illegible] علی قلیخان [illegible]
در مقام [illegible] قدوم مبارک بجای [illegible] اتفاق
لشکر [illegible]
زایل گشت [illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible]
ساعت [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible]
باشند [illegible] علی قلیخان و اسمعیل قلیخان [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] جناب [illegible]
احوال [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگری [illegible] مرشد قلیخان
[illegible] احوال [illegible] نواب سکندرشان [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]

کرنا و ارا و نقاره های پادشاهی را بر داشته [illegible] پادشاهی [illegible] (شهر برآمد)
بنام نامی حضرت اعلی نوازش [illegible] روزی که از آن منزل کوچ کرده
آمدند [illegible] و [illegible] نماند و بود که جهت نواب سکندرشان
و ابوطالب میرزا جلو گشتند و از اهل خدمت [illegible]
و غلامان کسی در خدمت ابوطالب میرزا نمانده و بود و امرا عظام که همیشه [illegible] بارگاه سلطنت
جمع شده و در هنگام سواری پادشاه و پادشاهزاده [illegible] و امرا
میرزا [illegible] ملاقات [illegible]
که شهر [illegible]
آمده بودند هر یک از امرا [illegible]
بر [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] علی قلیخان
از [illegible] اطلاع اسمعیل قلیخان [illegible] محمد سلطان [illegible]
اعلی [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا محمد [illegible] میرزا [illegible]
الممالک [illegible] اعلی قلیخان و اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible]
از راه [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible]
[illegible]

و حسن بیگ [illegible] برادرزاده [illegible]
ولد مرتضی بیگ [illegible]

بحضور آمده و در آنجا از آمدن پای استحکام بجهت مصالح شده مرشد قلیخان که در دربدولتخانه مبارکه داد استحکام
داده برو م افغانی خراسان آمده با پسر و چون از آمدن ایلچیان جهت بندوبست منصب اصلی او که بجهت آوردن ایلچیان
چند نفر صاحب [illegible] بود بمضمون این مقال که حضرت آن دولتی که [illegible] پرسیده در راه خانه خود برود آمده
بنزد وی ایلچیان عالی چون [illegible] بتحصیل پیوسته آمدن ایشان از این طریق [illegible] داشته [illegible]
با یک ملازم [illegible] آورده [illegible] رخصت [illegible] بمنزل خود رفته [illegible] چون ایلچیان
[illegible] در گاه [illegible] خوانین و عظام [illegible] گذاشته لشکر [illegible]
و مرشد قلیخان [illegible] چون حضرات اخلاص و همیشگی [illegible] بمنزل خود [illegible]
آمده طریق [illegible] اول سجده و پای بوس شرف [illegible] کرده ایشان را [illegible]
و [illegible] بود [illegible] جمعی [illegible] امور [illegible] گرفتار شده [illegible] خدمت
شرف [illegible] شده ملاقات [illegible] مرشد قلیخان دست [illegible] شده [illegible]
[illegible] همراه داشتند [illegible] شده [illegible] احوال اردوی نواب سکندرشان
[illegible] عالیشان [illegible] کدام خود بشهر آمده بمنزل خود [illegible]
[illegible] تورمش خان [illegible] مرشد قلیخان و جمعی از ریش سفیدان استاجلو با [illegible]
نواب سکندرشان [illegible] ابوطالب میرزا [illegible] آوردند [illegible] نواب سکندرشان [illegible]
شاهزادگی [illegible] کارخانه [illegible] سوار کرده بشهر در آوردند و چون [illegible]
آورده نواب کامیاب با شرف استقبال [illegible] کرده [illegible] ملاقات [illegible] شرف شده [illegible]
[illegible] شده [illegible] بسرای مقدس در آمدند نواب سکندرشان که از اوضاع [illegible]
روزگار [illegible] دیگر گشته گوشه فراغت و عافیت [illegible] از ملاقات فرزند ارجمند [illegible]
[illegible] مسرت و شادمانی بسیار کرده خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده فرق فرقد سای [illegible]

بتاریخ [illegible] دوم [illegible] آرات [illegible] که از آباء و اجداد او بآن حضرت رسیده بود [illegible]
تسلیم نمود و اسم مبارکش که تا غایت [illegible] خواص و عوام لشکر [illegible] عباس میرزا بود [illegible]
جاری گشت و در همان شب [illegible] سلطنت [illegible] نواب [illegible] علیه عالیه
[illegible] نواب عالم و الده نواب سکندرشان بود [illegible]
بشهر آمده بحرم سرای مقدس رفته شرف ملاقات گرامی [illegible] و چون بنزد وی دولت روز افزون
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] بود [illegible]
[illegible] آن خود [illegible] مرشد قلیخان [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible] تورمش خان [illegible] ریش سفیدی طایفه [illegible]
روز دیگر ایوان چهل ستون [illegible] جمیع امرا و ارکان دولت [illegible]
اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] سلطنت
صوری و خلافت معنوی [illegible] جمیع امرا و اعیان قزلباش که [illegible]
[illegible] ابوطالب میرزا [illegible] شهید [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] جمیع طوایف قزلباش [illegible]
[illegible] ایوان چهل ستون [illegible]
[illegible] بپایین [illegible]
[illegible] که برابر ایوان [illegible] از اطراف [illegible] حواله [illegible]
[illegible] علی قلیخان [illegible] اسمعیل قلی [illegible] پاره پاره کردند [illegible] علیقلی [illegible]
شربت [illegible] محمد [illegible] محمد شریف [illegible]
[illegible] احمد سلطان [illegible] ایشان [illegible]

که پنهان سوز و پنهان وا فرشیده و یکه و کس راز نمی کرد به هیچ گشته شد رضا قلی بیک اینجا لوز
که خدا دیر روی دولت شاهی او مرتکب قتل شاهزاده منصور شده و بود مشغول گشت جمال امرای مذکور گشته
با وجه فزون بوده با هیچ وجهی جزای ان ابدالشی باشد رخت اهل سرای فرو کشیده ند و با یوسف شاه الحکم مضبط
در آمده و تقصیر سابقه را عفو فرموده او را به منصب جمع سودن گشت بر بینه در جهان قرار یافت و با هم
فراغ و حال مشتمی بر سبیل در جهان قرار داده شد و تمام شده و مطلقاً گماشته که بوصول ساخته اند و توجه به
و انجام علاقه مان راه بساط قدس اشرف که از مرز حدیث آمده بوده اند تقسیم یافت و سلطنت ملک ایران
که محل آشوب و فتن و مشوش بود با نور سعادت شاهی فرخ مهر انور یافت در زبان حال راه فزا نام
مقال گویا گشت سر بر سلطنت اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش افکند خسرو غازی
صد صحیفه مرقوم کلک بیان گردیده و این جلد مشتمل بر دو دو از ده مقال است سه صحیفه که مقال اول
دوازده گونه که مشتمل بر شرح حالات اسلاف کرام و مقامات عالیه اجداد عالیمقام و فرخنده نام
والا اسم مبارک سامی آنحضرت بوده نقل ارادت و صدق اخلاص ترقیم یافته و سوانح عجیبه و غریبه ایام دولت
با سعادت آن حضرت را از زمان جلوس بر مسند دولت و کامرانی که آغاز جهانبانی و طلوع نیر جهان ستانی
و دوا بیکی و دوسطی آن که پیشی در جام تیغ لشکر به باقی نیز می که دولت و دوانست بر صفحه بیان نگاشته زیب این
دیباچه دفتر سعادت گردانید اکنون بنابر وعده سابقه جواد سبک خرام قلم را در مضمار سخن سرای یکه وادار
بقیه مقالات اثنی عشری را که مشتمل بر خلاصه اطوار زکیه و سیر مرضیه و مجملی از صفات و احوال حجسته مآل
زمان دولت بی زوال آنحضرت است در صحیفه دوم بتوفیق الله تعالی و حسن تائیده از تفصیل بر قوم قسم نگاشته
در انجام این صحیفه فی الجمله اطلاعی بر آن حاصل آید تا بر متتبعان کارخانه عالم و نظارگیان جهان از فرزند
جابجا هر و دانش داد و آداب جهانداری و فضایل بی سعی و بزرگواری آن یگانه روزگار ظاهر و واضح گردد که بی تشابه
بوده و تبا ئید حضرت ذوالجلال و پیروی اختر و اقبال و مساعدت کوکب بخت فرخ فال به فتوحات عظیمه

روی داده و زمانه چگونه ابواب فتح بر روزگار روشن گشوده و چه طرفه بهار سهام ظام با کس برو
صاحب و دانش خداداد و نظام و انتظام بخشیده که سلاطین کشورگیر و ارباب رای و تدبیر چون نظر
بران دیباچه دیوان تقدیر اندازند و قوانین پسندیده اش قانون کردار و دستور العمل اطوار خود سازند
مقاله دوم در ذکر نور بهره و استغراق آنحضرت بدرگاه الله چون آباء و اجداد آنحضرت با علو نسب سیادت
سلطنت معنوی قرر و دولت و ایشان هادی و مجاهده و ریاضات راهنمای آن مراتب عالی گردیده اند از زمره
ارباب سلوک و مشایخ و اهل الله بوده اند و همیشه خوارق عادات از آن برگزیده گان درگاه الله سر میزده
و آنحضرت بپاس این مراتب عظیمی بزدانی و وفور عقیدت و پاک اعتقادی بمقتضای الولد سر لابیه
مورد الهامات غیبی و مهبط فیوضات لاریبی و جامع سلطنت صوری و معنوی اند و بجهت ارث بهره
تام از مقامات عالیه اجداد عالیمقام دارند و با وجود نشأ تعلق و باده سرو از نشأ ظاهر ارائی
لازمه سلطنت و جهانداری و انتظام مهمات امور عالم است خوارق عادات از آنحضرت بسیار رخ نموده
که تفصیل آنها موجب اطناب است و هیچ وقت از توجه و استغراق بدرگاه الهی غافل نبوده و در استحکام
و عرض حاجات چنان مستغرق بکرد و وصول درگاه احدیت میکرد و شوند که گویا از بدن خلع گشته اند و در
امور دولت و استقبال و استخاره عمل نموده و بمشورت الهی مرتکب هیچ امری از امور سلطنت و انتظام
مملکت نمیگردند و همچنین تقید فرمان حمید تفویض نماید اگرچه جا بجا بحسب ظاهر مقدمات لازم آید مسلک
منظور داشته پیرامون نمیگردند مقاله سیوم در اصابت رای و دانش خداداد و حسن تدبیر
که مطابق صحیفه تقدیر است قطع نظر از شیوه و مسلک ارادت و سخن سرای آنحضرت بوفور فهم
و ادراک عالی و علو فطرت و دانش کامل متصف اند و در امور مشاوره و دنیاداری صاحب فکری تمام
و اند زیرا که چون بر مسند سروری قرار گرفت آیین جهانداری و قاعده ضرب و لشکرکشی و آداب
صف آرایی و داد و دهش را در میانه سلاطین روزگار تازه ساخته قوانین پسندیده

کارنامه جهان و دستور العمل پادشاهان کامکار رهبران کرده و از عهد صبی الی یومنا هذا انواع عظیمه و محاربات
و تسخیر قلاع و فتح بلاد که در زمان دولت ابد پیوندش روی داده با وجود آرای صائبه عقلا و مهران کاردیده که
در ملازمت همایونش انتظام بخش امور دولت بودند در جمیع مواد رای دوربین آنحضرت بر همه راجح می آمد و هر عقده
که در مهام خلافت پیش آمد عاقبت بمفتاح رای مشکل گشای او انفتاح یافت و هر تدبیری در هر باب
اندیشید موافق تقدیر آمد و سهام اقبالش با تیر قضا و قدر بر هدف مراد درست آمد و آنچه در بادی الرای
در نظر عقلای دوربین خطا می‌نمود عاقبت الامر بصواب مقرون گشت و این معنی بر عالمیان ظاهر و هویدا گردید
که کل مهام امام و جزئیات امور خواص بالصواب مقرون گشت و از غیبی و عوام متحقق آیین جهانداری
و لوازم امور کشورگشایی با الهام آسمانی و توفیق ربانی مستقل است چه رای صایب و تدبیر ثاقب و فکر
ورای دوربین آنحضرت است راه هدایت را در آن دخل نیست بلکه مقرون رای انور اوست همه اسرار
و معاد و عقده‌های جهان دانش را هیچ جمعی چون طبع او نگشاد و عقل دوراندیش ز بس هنروری
و چون آنحضرت بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و عالم آرا گردید با وجود حداثت سن کثرت مخالفت
و انصار بالطاف الهی و نیروی اقبال و دولتش خداداد در هر دو مادرزادی به انتظام امور
مهام سلطنت بنوعی انتظام و استحکام گرفت که دیده مانند هر دو دیده اولی الابصار زیرا که در سال
بود که مملکت ایران از پادشاه قاهر نافذ فرمان خالی بود و بعضی جهال لشکر و سران سپاه و امرای
طوایف قزلباش از جهالت و نادانی دیگر رای خود را گشته دو گروه شده بودند و
عقاید ایشان بلوث ناملایمی آلوده گشته و در هر سری سودایی پدید آمده بود و بر جهت خللها بمملکت راه
یافته دشمنان قوی دست روم و اوزبکان از دو طرف هجوم در ملک ایران کرده هر سال ملکتی از دست رفته
بالیخال و فقر و اضمحلال همت بر تدارک احوال ایران گماشته اول جمعی از امرا معتمد و سران سپاه
که بر شده و پی عنت الی خود ترقی نموده بمرتبه امارت و سلطانی و خانی رسیده و بخودسری عادت

بخت و مساعدت

کرده

کرده و در مبادی ایام دولت پادشاه انگیخته بعضی فتنه انگیزی جلبک شده و نوع و قش خانگی کردن اول آنکه یک
یک ازین طبقه بوقوع رسید و مخل نظم بدست آورده به تار عدم رشته اند و مردم کار آموده را از جهت نموده بجای ایشان
جلیل و در به امارت رسانیده و در مدت قلیل ایشان مردم را فراموش شد و احتشام که واقع بود و روی
بمکان می آورد و اوامر و نواهی پادشاهی در میان لشکر نافذ گردیده و ممالک از دست رفته بدست در آمده بسیاری
از احوال بران افزوده چنانچه در صحیفه ثانی بجای خود مفصل گذارش می یابد **مقاله چهارم در نشانیهای**
که بر صاحبقرانی و دلایل طراوت ایام سعادت فرجام بر تفارکیان ارباب تصانیف و دستور
که بر القاب هر یک از سلاطین ما تقدم که عبارت صاحب قرانی افزوده اند اکثر تلقات
مقرر سلاوات و این معنی در شان معالی نشان آنحضرت اعلی بخاطر خطاه حقیقی بیست زیرا که از روز ولادت
الی غایت قرانات مختلفه آسمانی روی داده که الهام مصدق احوال آن شهریار بی همال است و دلایل
هر یک از آن قرانات بر فرخی و ظهور صاحبقرانی و فرمانداری و والاستگینی و کارآگهان انجم شناسی
تامل و تعمق در آن لطیفه نمایند بظهور سلطنت و ثبات دولت آن رفیع منزلت والا مرتبت
دولت ابد مدت منعاش مظهر آثار و احکام قرانات است بتخصیص قران علوی که در سال
آتشی واقع شده و احکامی که منجمان سلف خصوصا مولانا
ولادت بظهور صاحب و دینی بینا به که در رساله منجمه تغییرات در اوضاع روزگار و مذاهب
شده باحوال بعضی ازینجا یافته اسیر و نهب و قتل و غارت عظیم شیوع و وقوع یابد و این معنی در زمان
فرخنده نشان آنحضرت در آذربایجان و شیروان و گرجستان روی نمود که مذهب و ادیان باطله
ایام در آن ممالک انتشار داشت بشمشیر تیغ آبدار صاعقه کردارش خلل پذیر گشته از عبور لشکر نصرت
اثر با قضای ممالک تا گرجستان جمال اسلامی و جزا اسلامی راه یافت و خلقی کثیر از مسلم و غیر مسلم
از اوطان جدا شده در سایر بلاد و امصار پراکنده گشته نهب و اسر و قتل عظیم در گرجستان وقوع یافته

دقیقه از دقایق آن فرو گذاشت نشد و چندین هزار نفس شد و پیشان حضرت بعجز و مسکنت در آمده

و العوام الناس کج بزرگ گذاشتند وجه صاحبقرانی را رأی نداد و اول جهت شدن افضال زمان و میرزا اعظم شد ایه

والا مرتبت و الحضرت با برابته این کار مرو عظیم روی داد و دوم آنکه در زمان اسمعیل میرزا که قتل شاهزادگان

وقوع یافته این فعل ناپسند مشتی مطلبش بود و شب وقتی سلطان ایلچان نزد الحضرت را در هرات اسمعیل

حاجت الهی نگهبان و حارس ذات اشرف گشته پرده حجاب بر چهره جان و طلبش و بنا بر آن رسیده و شد

مقدس آن دست پرور و قضا از کید و غدر حاسدان مصون ماند سیم آنکه اعظم خطرات آن بود که علیقلی خان

شاملو بقول که پس الجمهور مشهور گشت العلم عند الله در جانب اسمعیل میرزا بدین امر شنیع مامور گشت و در ماه

مبارک رمضان بهرات رسیده بالهام آسمانی السعید حیلی حمل نموده با وجود تعلل ایام و میرا من حسین شاه

صیام صبر نمود و در شبی که وقوع این امر ناپسند تمهید یافته بود قاصد خبر رسید و خبر فوت اسمعیل

میرزا دو نجات رسانید و الهی ظهور این حال عجیب از غرایب حالات صاحبقرانیست چهارم آنکه چون نعوذ بالله

آنکه مخالفت میانه امرای خراسان و عراق روی داده و نواب سکندرشان و شاهزاده عالیمکان سلطان حمزه

میرزا چنانچه در محل خود ثبت گذارش یافت لشکر خراسان کشیده و بین الفریقین در تیرپل جوری محاربه عظیم

بوقوع پیوست و شکست بر لشکر خراسان افتاده حضرت اعلی در اثنای کر و فر و شکست افغان و انصار

در معرکه با چند نفر از ملازمان جان نثار از آنجا که چون کس با سلامت بیرون رفته از آن حادثه نایمه سالم ماند

پنجم آنکه حضرت اعلی در هرات تشریف داشتند چون در ایام قضا جشنت بود که آن بلده بدست اوزبکیه

در آمد و محصوران مقتول و اسیر گردیدند میانه علیقلیخان و مرشدقلیخان که با یکدیگر دوست و موافق

بودند وحشت و عناد به میان آمده مدتی بجدال گذرانیدند و از تقدیر الهی طبقه شاملو که در ظل لوای سلطان

اشعار بودند نگاه الحضرت بودند چشم زخمی قوی یافته مقهور گردیدند و در آن معرکه تیر بر حضرت اعلی چند جای از جسم

بزر و علامت بزه در رسیده بود و الهی بذات مقدس رسید و بقوت جاذبه ترقی مقدس حضرت

امام ابو

امام ابوالحسن بمشهد مقدس تشریف آورده و آن دو فاجعه عظیم سالم ماندند ششم آنکه چون بجا

عظیم الحضرت را طاری گشت مباینات بروانی از امراض متنوعه شفا یافتند و در ظهور اذاب اطبا و

چند کاه صاحب فراش بودند و لطف الهی نگهبان نموده هفتم آنکه در روز جنگ جغتای با اوزبکیه که علاوه بر آن

رکاب اقدس گرد شاه را از بحر مجسته اثر در آوردند شخصی قوی هیکل رو برو شتافت که تیر بر حال ابدان را

مو ره کشیده و بر سر الحضرت دوید و خود را بالای بر بالای چهره و شمشیر انداخت و الحضرت به بسیار

الهی دوخت سر پنجه مرحمت نشانه بر دست آن بدبخت را بدست مبارک گرفته چنانکه الهی به انبات و بر

او رسید تفصیل این قضایا هر یک در محل خود بسبب گذارش یافته و بعضی خواهد یافت انشاء الله تعالی و وجو

مقدمه پنجم در عدل پروری و رعیت پروری و نظام اولیای چون انتظام امور سلطنت و استقامت ملک و ملت

طرقی است و در ممالک ایران این شیوه مفقود گشته بود و دو ماه شده خلایق بجانب و شوار رسیده

بود الحضرت در رعایت حال ستمدیدگان از این احتمال گذشته تمکین کرده که در هر ولایتی معظم فاطمان طرق

جماعت اند همت بر القاء اعدام این طبقه گماشته در اندک زمانی اکثر در آن این گروه بر الحکس کی بدو

بدست آوردند بعضی را که میانه ایشان ارزش و شیل حیله و دستان بودند و رای بودن چنین مصلحت اندیشی گرد

از سیاست ایشان در گذشته بجا طاقت کوتاه کرده ملکی خاطر ساختند و ایشان و رفته از این علو فت

و جان بخشی در مقام خدمتکاری و امثال خاطر اشرف در آمده و راه خطا را که اندیشه سیکند کرده و

در گذار و اری در آمده و بعضی دیگر را بملاحظه تشویه سیاست سپرده خلایق را از شر آنکه پدید آمده نجات یافته

و بعضی ورحیا امنیت طرق گشته تجار و سوداگران از اطراف و اکناف عالم بممالک محروسه تردد

دادند و شد آغاز نهادند و همیشه ترفیه حال رعایا نصب العین ضمیر انور بوده همت حق جو نیت مصروف

بر آن است که خلایق و عباد الله در زمان دولت ابد مقرونش در مهاد امن و امان آسوده بوده

دست تعدی ارباب جور در حق حال آن گریبان آمال ایشان کوتاه و گشیده باشد بر همت زبح ترول

که در ازمنهٔ سابقه قرار یافته موجب تفرقه و تشویش خاطر خلق الله بود و از ممالک محروسه وار[دات]
وجوهات دیوانی تحقیقات کلی بجا آورده اند و اولا وجوه سر جملهٔ عراق که قریب به پانزده هزار تومان
عراقی میشود بمردم آن ولایت تصدق فرموده سکنهٔ آن ملک را که وسط معمورهٔ ایران و مقر سلطنت ابد
پیوند است باین عطیهٔ عظمی از مردم سایر بلاد و امصار امتیاز بخشیده اند و دیگر در ماه مبارک رمضان کل شیعیان
ممالک را از تکالیف دیوانی معاف فرموده مال الجهات و اخراجات جمیع ممالک را که هر ساله از قرار
عمل دیوانیان قریب به بیست هزار تومان میشد برعایا تصدق نموده اند که در آن ماه مبارک که ایام طاعت
و عبادت است از خواست و طلب دیوان فارغ البال بوده به وظایف بندگی معبود حقیقی قیام نمایند
و همواره از مطمح نظر خیر اثر این است که احوال اهل فقر از فقر و تنگدستی بثروت و رفاه تبدیل یافته عموم
خلایق که در ظل مرحمت همایون اند صاحب مکنت بوده از رنج تهی دستی رهایی یابند و جمیع اشراف و اعیان
که بمقتضای [illegible] زمان پریشان حال گردیده اند [illegible] و دراس المال از سرکار خاصهٔ شریفه بطریق
قرض حسنه داده اند که سرمایهٔ کسب معیشت ساخته برفاه حال روزگار گذرانند و مشغول الذمه بدیوان ربا
خواران خسران مآل نباشند و دیگر [illegible] بر سبیل [illegible] بجمعی از شیعیان [illegible] و ارباب عقیدت
و اخلاص داده اند و در [illegible] الحال باین [illegible] تصدق فرموده اند ثواب آن [illegible] بهره مند کرده اند
و آنچه تا حین تحریر کتاب بظهور یافته مرقوم شد و بعد از این [illegible] که [illegible] الهی [illegible] موهبت
[illegible] امید بکرم الهی [illegible] مبرات و خیرات
مرضیات الهی مصروف کرده **مقالهٔ ششم در [illegible]** آنچه از بدو
خلقت طبیعت آنحضرت بقهاری و آتش مزاجی سرشته شده و در سینهٔ [illegible] واجب [illegible]
[illegible] عمل نموده اصلا در عقوبت گنهکاران [illegible] سپهداری و مملکت
آرایی [illegible] پرورش [illegible] ملاحظه خاطر ارباب عزت [illegible] تاخیر جایز [illegible]

[illegible]

و رسیده اند و جمعی در آن [illegible] دولت [illegible] و آوازهٔ سطوت و صلابتش در اطراف منتشر [illegible]
ارباب جور و فتنه [illegible] آن [illegible] و آثار [illegible]
[illegible] مخالف و موافق [illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مقالهٔ هفتم در [illegible] آیین جهانداری و قواعد [illegible]**
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]

سفوی اختلال پذیرفته بود رای جهان آرا بدین قرار یافت که جهت انتظام امور دولت و مصلحت جهانبانی که با الهام آسمانی در ضمیر پادشاهان والا شکوه پرتو ظهور داده و در خاطر مهر پرتو شان عالم صورت را

از آن خبری نیست سوی این طبقه جمعی دیگر را در سلک سپاهیان درآورده به جهت جمعی شمشیر از غلامان گرجی

و چرکس و غیر ذلک را در سلک سپاهیان درآورده و قولر آقاسی که درین دو دمان رسم نبوده تعیین فرموده

و چندین هزار تفنگچی قدر انداز از ادیماقات جغتای و عشایر عرب و قبایل عجم از خراسان و عراق

و آذربایجان و طبرستان ملازم رکاب اشرف نموده و اکثر اجاره و ایجارات هر ولایت که مردم جلد

بوده و پیشه ور آن ولایت سپاهی نبوده هر ده و مساکین از این جمله ایشان را منتظم سلک شده در سلک ملازمان

رکاب اشرف درآورده که هم رعایا و هم ایشان ازین باشند و هم در رکاب نصرت انتساب

بخدمات قیام نموده و در معارک کارزار مکافات عمل نمایند و هیچ این طبقه را و اهل و قوم ایشان نمی شود

و هیچ وجه و ایشان را جهت مع تیول و علوفه و نذر ی بوده و ایشان بخشیده و دیگر چرکس و امرا و ایشان حکومت و ولایت

شفقت شود و حفظ شوارع نمودند و هر کس فرایند شود در آن است که را هی بعد و نشر کرده مال هر کس را نگاه

دارد و ... و مسکن هر جا ... و مراعی ... نموده و ... کرده و ... حسب ... و الاذا ... بر آن ایشان را

قاعده را در ممالک منتشر ساخته به جهت اموال خلایق محفوظ و ابواب ... بممالک محروسه ... منظم

از قواعد ... و آیین دیگر ... اقتضای آن کرده که آن حضرت از هر کس سوالی کرده فرمایند ...

مرا بوده جواب بر نهج راستی و صواب ... خلاف گفتن با هر کس ... جانب الله ... نموده ...

زمان و مرشد و ولی نعمت چگونه ... مشابه و بگوید ... و با اعتقاد آن حضرت ... گفتن ...

مراعیت و از هر کس کذب و خلاف سر زده و بعد از ظهور آن در سیاست ... منعطف ... نموده ...

بر ... جان ... کشیده ... از اسلاف ... و ... بر ... کمال ...

و ازاله ... اعلا سر زده و ... مکافات آن جز قتل نباشد و آن حضرت از ... سوال فرمایند آن

بیچاره بجز راستی چاره ندارد ... و ... آن حضرت که اگر کسی ... بآن حضرت گوید همان لحظه کمند به ... از

خبر ... و ... بجمله ... حضور نمیگذاشت ... که ... پادشاه به آن حضرت ...

... نمی ... و عدل بر پای فرمان ... مقاله هشتم در باب یقینی و درویش

نهادی و بی تکلف و محبت صوفیه این شیوه ... بر خلاف قاعده اهل روزگار ... را

چنانکه از شرح ... بیان ... نهادی ... کمال صدق ... خرابی و ... عظمت

و ... و جلال ... درویشی را ... ملایمت و ... درویشی و ... یقینی ... کرده ...

است ... بی تکلفی ... درویشی ... ملایمت ... چنان

بی تکلفانه و ... بمردم اهل ... و ... و خصوصیت ... چند که ...

و ... بر احوال ... در حالت ... صوفیه ...

... بجمله ... همان مردم که ... بوده ...

و ... بی تکلفانه سلوک ... ندارند که ...

و ... بر زبان آن ... اسلاطین ... تکلف ...

... و آن ... بجز ... و ... نهاد و ...

... سلوک ... زبان ...

... مقاله نهم در ذکر احقاق حقوق خدمتکاران

... آن حضرت بوده اشفاق ... ولی نعمتی درباره خدمتکاران ... از ...

... و اخلاص و احقاق حقوق خدمتکاران و جانسپاران ... آراسته

... رعایت جانب ... توجه ... داشته ...

... زمان ... سلاطین روزگار ... برابری

بآنحضرت نسبت دعا داده ام که بر مسلک خلافت [illegible] در رضا طلبی همت قدم گذاشته و توجهات پادشاهانه [illegible]
مرجع نداشته بود و خطا و زلل و تقصیری که از چند ناشی و متعلقات بظهور آمده از صفحه ضمیر شفقت و عاطفت
عدول نفرموده از فراغ [illegible] و [illegible] خاطر شریف را بخدمات او [illegible] زیاده بود
از ارباب عقیدت و ملازمان بجان سپاری [illegible] و [illegible] و بمقتضای جبلی سپاه [illegible]
که در راه دین و دولت اتفاقی [illegible] نقد جان [illegible] صحیح [illegible] ساعت [illegible] مرشد [illegible] اخلاص [illegible]
در رعایت باز ماندگان [illegible] و از [illegible] ایشان [illegible] بظهوری آورده و مصاحب [illegible]
ایشان بجهت [illegible] سن بالا [illegible] در آن وقت شایستگی آن نداشته [illegible] بنا بر فتوت ذاتی و مروت
جبلی ایمای آن منصب کرده همان منصب را به پسران ایشان تفویض میفرمایند و چون اموال و ذخایر [illegible]
در نظر عاقبت بین همتش [illegible] و [illegible] الاسباب [illegible] از [illegible] اخلاص [illegible]
باشد [illegible] و قاعده مروت و [illegible] سلاطین عالم [illegible]
بوده [illegible] که از [illegible] و این شیوه حسنه [illegible] آنحضرت [illegible] بر جمیع [illegible]
مقدم است زیرا که [illegible] سلاطین [illegible] این قاعده [illegible] داشته اند و آنحضرت [illegible]
سلاطین جهان این شیمه کریمه [illegible] مرتبت [illegible] و [illegible] اوقات [illegible]
ربانی و موقوفات [illegible] موسوم [illegible] میکردند مقاله دوم در شگفته طبعی و [illegible] احوال [illegible]

بعد از فراغ مشاغل امور سلطنت و جهانداری و مهمات [illegible] کارخانه خلافت [illegible] اوقات
شریف را بنشاط و شادمانی [illegible] بزم [illegible] و مجلس آرا بوده [illegible] جوانی [illegible]
[illegible] بزم [illegible] از [illegible] باده و خوشگوار و صحبت گلرخان سیم عذار [illegible] بوده [illegible] را
حضرت [illegible] این شیوه [illegible] با کمال فراست [illegible] ملک [illegible]
و حفظ مراتب مهام سلطنت غافل بوده [illegible] در ممالک ایران [illegible]

مرشد

[illegible] تقصیر [illegible] پرتو ظهوری انداخته و [illegible] که [illegible] حالات [illegible] کسی را
قدرت آن نیست [illegible] خود [illegible] که [illegible] گفت بگوید و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] جلال [illegible] احوال عالم [illegible] ربع مسکون [illegible]
و غیر مسلم [illegible] دین و آیین و ممالک [illegible] و طرق [illegible]
[illegible] واقف و دانا بوده [illegible] آشنایی با اکثر سلاطین عالم [illegible] پادشاهان [illegible]
از [illegible] فرنگ و روم [illegible] با آنحضرت در مقام الفت و دوستی بوده [illegible] خاص عالم [illegible]
و دشمن و آشنا [illegible] و [illegible] هر [illegible] درگاه [illegible] سلاطین [illegible]
ربع مسکون خالی [illegible] آنحضرت [illegible] یافته [illegible]
[illegible] بظهور آمده و آنحضرت را با هر طبقه [illegible] با کثر لغات [illegible]
عالم بوده [illegible] آن طایفه تکلم میفرمایند و باشعار فارسی دانا بوده و شعر [illegible]
[illegible] اشعار [illegible] زبان [illegible] در علم [illegible] و قول و عمل [illegible]
از تصنیفات آنحضرت در میانه ارباب طرب مشهور و معروف است [illegible] اهل [illegible]
رنگین و [illegible] آنحضرت [illegible] طبعی بسیار سرزده مقاله یازدهم
[illegible] آثار خیر بسیار از آنحضرت در صفحه روزگار یادگار است و بالطبع با نوع
خیرات و مبرات [illegible] و احداث [illegible] بوده [illegible] املاک موروثی [illegible] خود را
[illegible] یکصد هزار تومان بود وقف [illegible] چهارده معصوم علیهم السلام نموده
حاصل [illegible] بعد از [illegible] هزار تومان میشود [illegible] علما و صلحا
و [illegible] شریفه [illegible] مصارف [illegible] اسباب [illegible] سرکار
[illegible] و [illegible] آنها [illegible] خود [illegible] و [illegible]

ایمنی بین السلاطین مخصوص از حسید و صفات آنحضرت است و دوازده منزه بقعه و در آن [illegible] اشرف قدیم
و در اکثر ممالک عمارات عالی از مساجد و مدارس و بقاع و منازل و رباط [illegible] و باغات و بساتین
فردوس نشان معمور نموده با تمام آن موفق شده و ذکر تفصیل هر یک از مشهورات آن محل موجب اطناب
باشد اما از اطناب احتراز نموده و در صدد ذکر قلیلی از آنها بر قوم میکردد. النقصه در عمارات عالی و معموری
و آبادانی بلاد و شهرها تمام دارند و آنچه در مشهد مقدس معلی تربیت یافته توسیع صحن مقدس و ایوان
رفیع و عمارت دور آن و نقاشی و زینت حرم محترم و احداث خیابان و اجرای نهری از میان خیابان
عالی و اندرون صحن که همیشه از آن آب جاری است موجب دعای خیر زوار و سکنه آن روضه مقدسه و نشان
دلبند عالی و زینت بلند رفعت عمارت معارف رباعی خواجه ربیع الجلیل [illegible] و زینت که
در طرف شرقی عمارت حریم الشمس است و عمارات [illegible] و عمارات منسوبه
و حوضی که آب کوه در فوق فواره میریزد و احداث خیابان و عرض درختان [illegible]

و مقصد [illegible] دارالارشاد اردبیل عمارات آستانه متبرکه سید [illegible] قدس سره العزیز که
بزرگوار حضرت قطب الاولیاء شیخ صفی الحق والحقیقة والدین طاب ثراه و صدور حضرت شاه [illegible]
مطهره و دیگر زینتهای جلوه مبارکه و کتابخانه عمارات مزار کثیر الانوار حضرت [illegible] شیخ زاهد گیلانی
و ترتیب عمارات عالیه تربت شریف حضرت سلطان الاولیاء والمحققین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره
سرها و باغ بهشت آسای آن و [illegible] و آنچه در [illegible] جنت نشان که طاق مقصوره [illegible]
[illegible] فلک [illegible] مرمر [illegible]
[illegible]
مسجد اقصی است و مسجد دیگر [illegible] دولتخانه
و خلوتخانهای [illegible] و حوض [illegible] و خیابان

علاوه [illegible] مبارکه [illegible]

احداث [illegible] مسجد جامع عالی
واقع [illegible] میدان [illegible]

و [illegible] زینت [illegible] دارالشفاء [illegible]
و [illegible] بازار [illegible] میدان [illegible]

بچهار باغ که جنت [illegible] و باغات و بساتین که در دو طرف خیابان احداث شده و عمارات عالیه که در چهار باغ
تربیت یافته از غیرت [illegible] و در وسط خیابان [illegible] مشتمل بر چهل چشمه [illegible] بسته اند
که [illegible] شکل [illegible] در هیچ ولایتی [illegible] و شهر [illegible] در جانب غربی
شهر صفاهان جهت [illegible] احداث شده و در غایت صفا و نزاهت و خرمی و [illegible]
روضه رضوان [illegible] باغ [illegible] و عشرت [illegible]
[illegible] و [illegible] و باغ [illegible]
اصفهان [illegible] خوف و خطر [illegible] بود و حالا [illegible]
و در دارالسلطنه قزوین [illegible] عمارت [illegible]
عالی [illegible] عمارت جهان [illegible] میدان [illegible]
[illegible] باغات [illegible] و حمام [illegible]
و [illegible] سیاه کوه [illegible] سیاه کوه [illegible] احداث شده و چند
سنگ [illegible] استحکام [illegible] موجب دعای خیر [illegible] است و در مازندران [illegible]
احداث [illegible] و در [illegible]
عالی و خیابان [illegible] چهار فرسخ [illegible] از غایت [illegible] و خرمی
بلده [illegible] ارباب [illegible] آن بلده [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] عظمت و شوکت [illegible] و حمام معلوم [illegible] در بلاد اسلام
بوده باشد و عمارات و باغات مرغوب [illegible] و عمارات عالیه
و در قصبه اشرف [illegible] و باغ [illegible] عمارات

سنگ [illegible] و عمارات عالی [illegible]
و مقامات و باغات [illegible] طرح انداخته [illegible]

مذکور ترتیب یافته آب [illegible] از مکان مرتفع [illegible] بالا برده [illegible] و دیگر [illegible] عمارات و [illegible]

و عمارت که [illegible] آباد [illegible] مکان مرتفع ترتیب یافته مشتمل بر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عمارات [illegible]

[illegible] عمارات [illegible]

[illegible]

[illegible] ترتیب داده [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خراسان ساخت و در پارس ایل سنه عشر و الف بجهت تادیب اوزبکان و تسخیر ولایت ایشان بجانب
بلخ لشکر کشیده قلعه اندخود را که در متانت استحکام و شهره جهان است و سلاطین با تقدم مراکه از
تسخیر آن عاجز بوده اند بکمتر از شش ماه و تیسیر پذیرفته یکروز محاصره نموده روز دوم فتح نمودند و تا یکروز
در ظاهر بلخ نیز اقامت نصب نموده برادر دین محمد خان باقی خان اوزبک که پادشاه ماوراءالنهر
شده بود در شهر متحصن گشته جرات مقابله نیافت و عرصه آن ولایت را اتباع راج ساخته واداده معاودت
فرمودند و چون در بیرون آن حضرت شاهانه واقعه محبت پادشاهانه همچنده نیز در کار ممالک ...
اوزبکان و شیروان که کور رخانه چندین ساله قزلباش است در تصرف رومیان باشد و امرای
سرحد بیشتر جابجا شده اطوار ناپسند پیش گرفته بودند که موجب نقض عهد و پیمان ... بود در فصل
پاییز بود تو شقان ئیل سنه احدی عشر و الف بعزم استراباد و آن بلاد در حرکت آمده و در ظاهر شهر تبریز
پیشا ... اوزبکان مصاف داده اورا منهزم و ... گردانیده لشکر ... قلعه تبریز ...
و قلعه تبریز را بعد از محاصره بدست آوردند و آن جا متوجه ... گشته بعد از تسخیر قلعه آنجا ... شیروان
ایروان بر ... محاصره ... و ... یافت عاقبت ... قلعه متین ...
که مشتمل بر سه قلعه بود مفتوح گشته و ولایت ... و توابع بدست در آمد و در سنه ... ئیل
و الف لشکر ... جغال اغلی سردار روم که ... و آن اوقات ... رسته ... بوادی
و لشکرهای ممالک روم را جمع آورده در اواخر پاییز ... بجانب تبریز آورده و با سردار روم
لشکر عظیم همراه داشت در حوالی ... تبریز مصاف داده ... و مظفر یافت و جغال اغلی
شکسته و پریشان بحال ... در آنجا ... وفات و بعد از وقوع این فتح نمایان
بجانب قراباغ کشیده قلعه گنجه را محاصره نموده بعد از چهار ماه آن قلعه ... تسخیر
و محمد پاشا حاکم قلعه را که در قلعه داری ... بود با ... بیانات ... ساختند

٩٧